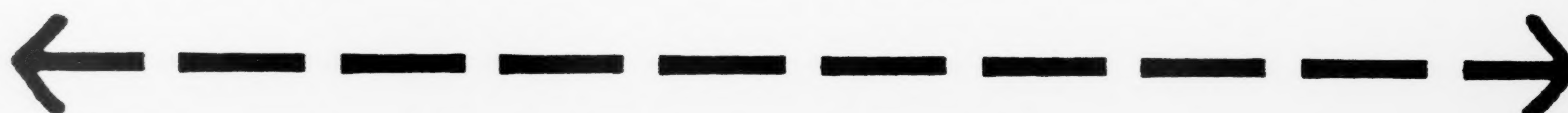


START



REEL 38


UCLA



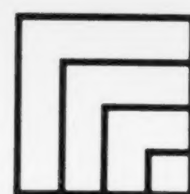
National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

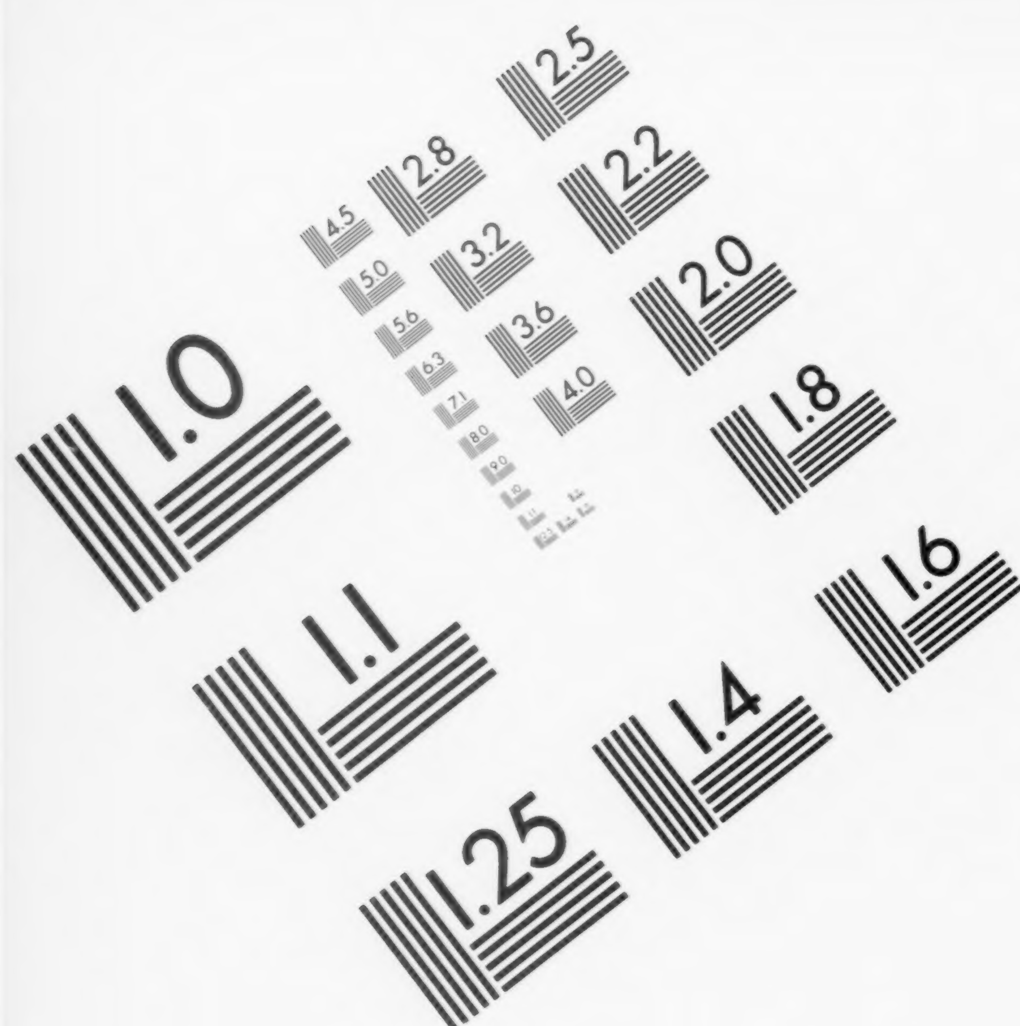


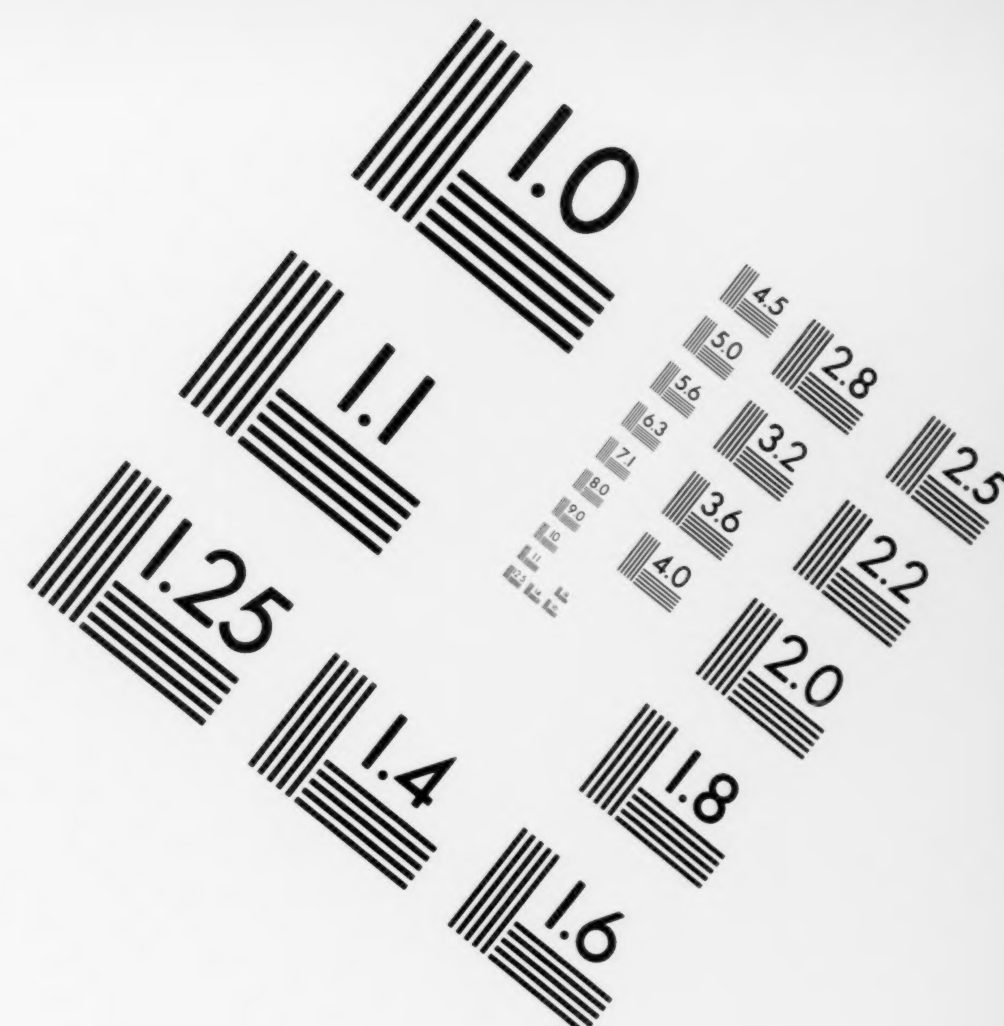
AIIM

Association for Information and Image Management

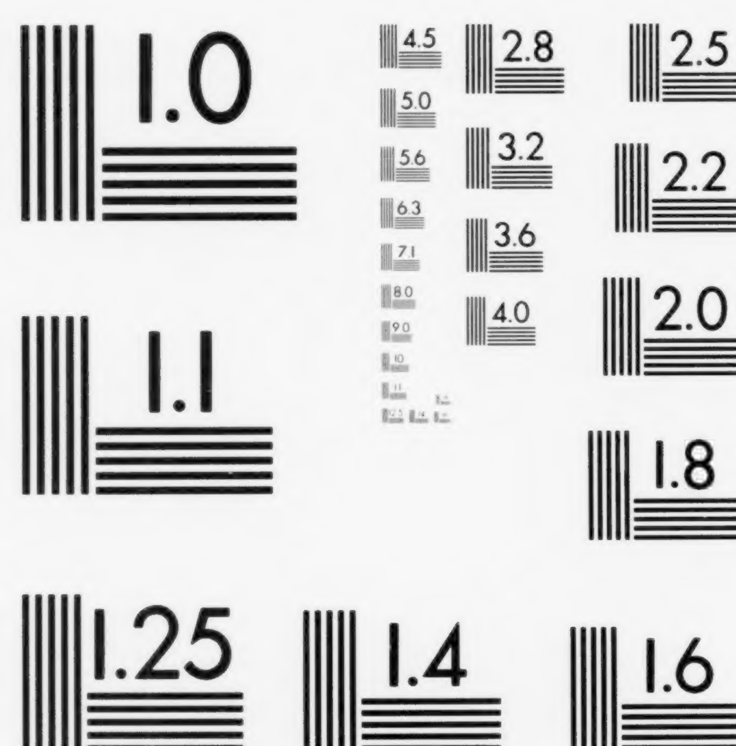
1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

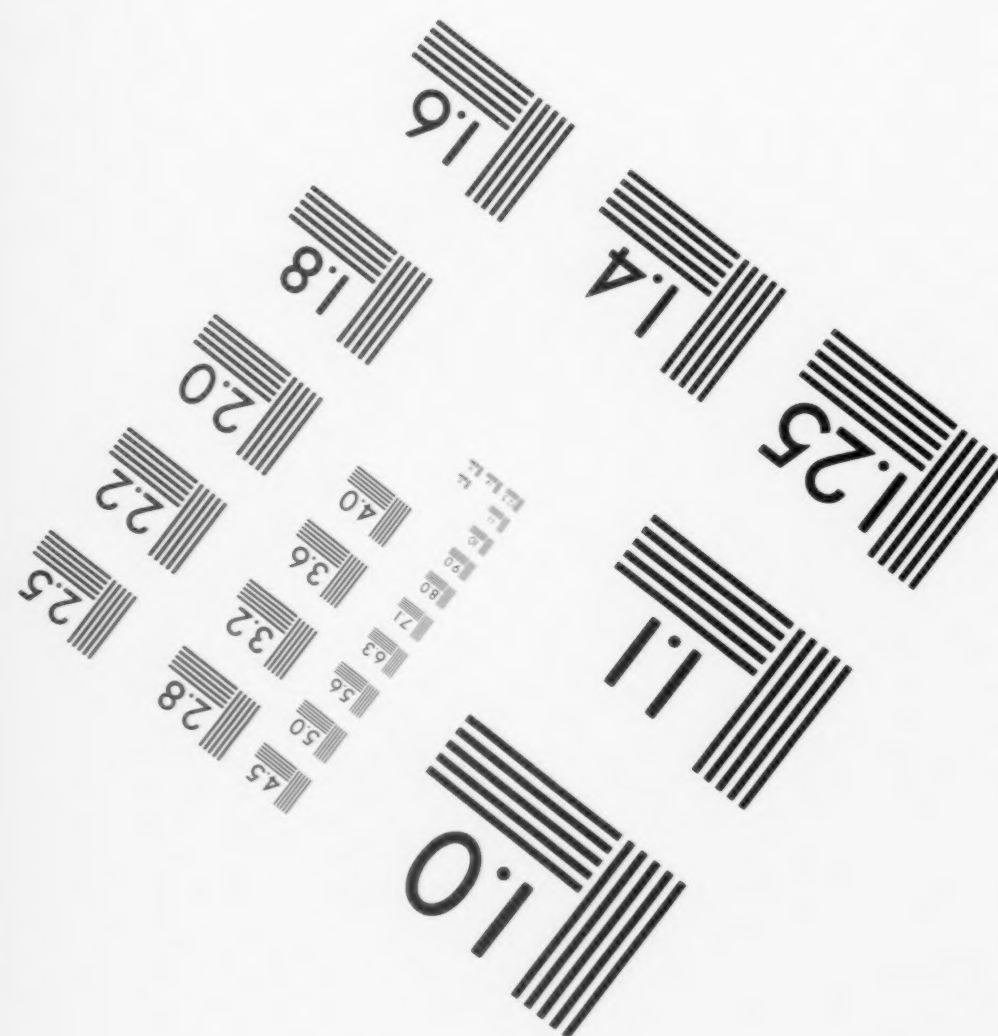
301/587-8202

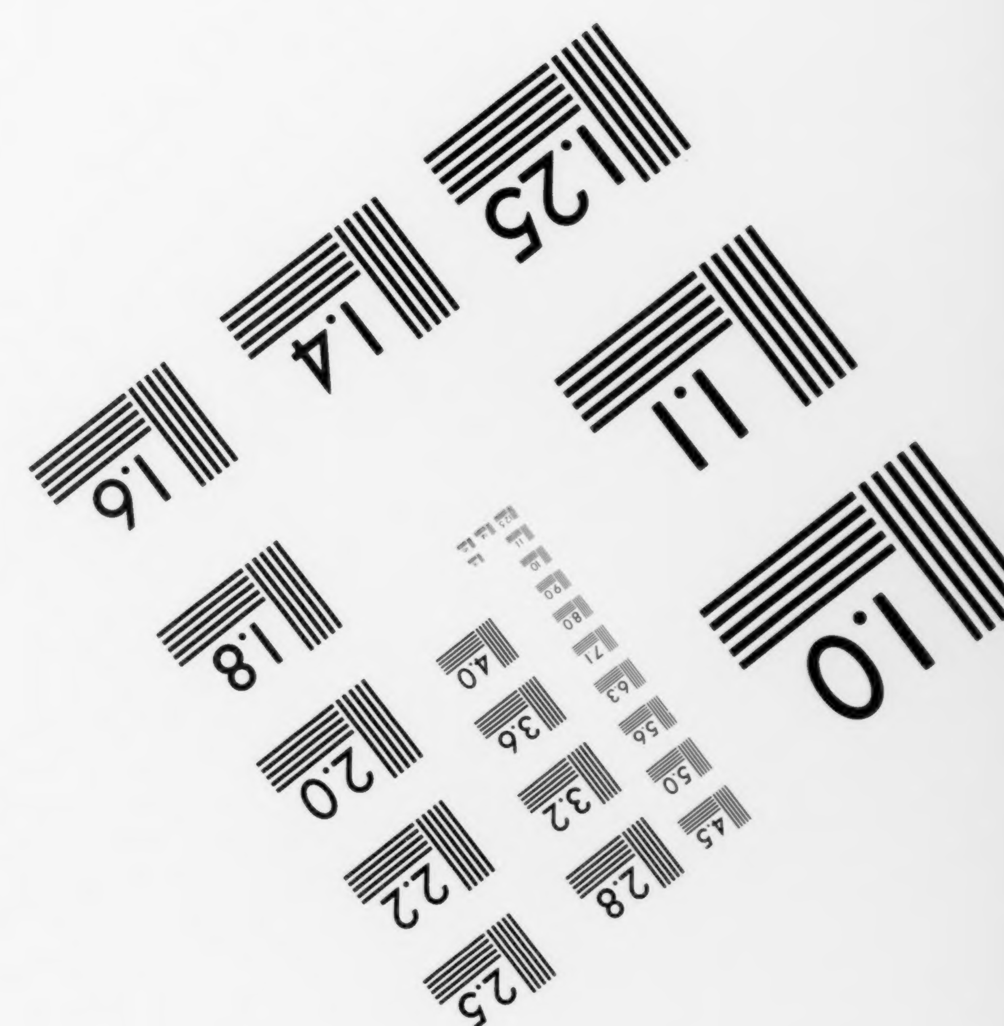












MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.

150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.

Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred t o the History Division of the UCLA B iomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)

March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

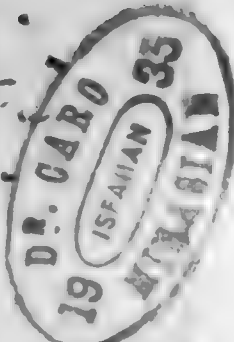
Ms. 38

(Richter-Bernburg No. 22)

Author: Zainoddīn ᶜAlī b. Ḥosain Anṣārī "Ḥājjī Zaino l-ᶜAṭṭār"

Title: Ekhtīārāt-e Badīᶜī

224 fols., 240 x 161 mm



در طبابت

فهرست مركبات



3

سنه ۸۷۰

تاریخ اختیارات بدیعی فی

علم... فی ... جات

2

باب السابع في اللعوقات	باب الثامن في السفوفات
باب التاسع في الحبوب	باب العاشر في الاقراص
باب الحادي عشر في الايارجات	باب الثاني عشر في الشيافات
باب الثالث عشر في الترياقات	باب الرابع عشر في السنونات
باب الخامس عشر في الادهانات	باب السادس عشر في المراهم

تمت

بسم الله الرحمن الرحيم

از آمد و حمد بی عد و اعداد سپاس بی قیاس مبدعی را که آثار ابداع او بر سرو رقی اندازه اوراق و شجری
از انجا سمت وضوح یافته است و بر هر ثمری از اثمار و زهری از ازهار انوار ایجاد کردهٔ او است
برگ درختان سبز پیش خداوند هوش   هر ورقی دفتریست معرفة کردگار . بی امر کن هیچ نبات از
دریچهٔ وجود لب بشکر خنده نشو و نما نمیگشاید و بی حکم فرمان روای او سلطان سرصدی برگ گلی از هیچ نهال
نمی‌نماید تا سحاب قدرتش آبیاری بستان رونکار نکرد تصویر نگارخانهٔ چین آفرینش بر صفحات اوراق ظاهر نگشت
و تا خورشید حکمتش گلگونهٔ الوان بر چهرهٔ نباتات نکشید نوعروس اشکال و الوان بر منصهٔ ظهور جلوه ننمود شعر
وفی کل شیء له آیة . تدل علی انه واحد . و درود فراوان و صلوات بی پایان حضرت خواجهٔ را که غرض
از تکوین موجودات وجود مبارک او بوده و موجب آفرینش خلق طفیل وجود او علیه من الصلوات افضلها و من
التحیات اکملها شعر فیا ایها الراجون منه شفاعة . صلوا علیه و سلموا تسلیما اما بعد بر ارباب فطنت و اصحاب
حکمت مخفی و مستور نماند که هیچ چیز از انواع مخلوقات و اصناف موجودات از حکمتی ربانی خالی نباشد و هر چیز را
چنانکه منفعتی وجودی هست مضرتی مزاجی هست و هر چند معرفة ادویه بتمامها بغیر از خالق بر هیچ کس ظاهر نگشته و خود در گنجینهٔ
اختراع و ابداع خالق که را یابد و تو اند یافت اما بعضی که کامی مزاج و خاصیت و منفعت و مضرت آن روی از تتبع خفا
در حجاب ستر نموده بالهام تو و نیز هر کس از علما معرفة ادویه بحسب تجربه خود خلافی کرده و غثی و سمینی از یکدیگر جدا ننموده الی آخره
و چون کمترین بندگان حق تعالی علی بن الحسین الانصاری المشهور بحاجی زین العطار در فن قسم بحسب المقدور و الامکان سعی
نموده میخواست تا عمل اصح و تجربه ارجح باز نماید تا جماعتی که نایرهٔ اشتیاق این علم داشته باشند بزلال معرفة این اشکال اتش
نزاع و التباس ساکن کنند و نیز مدتی مدید است تا مجموع همت مصروف و عنان نهمت معطوف آن بوده که بوسیلهٔ خویشتن را
از تیه بداختری بسر حد شهرستان سعادت طالعی رسانید و دیدهٔ بخت گران خواب را از خواب الغافلین بیدار گرداند

معنی بی آنکه بتشبث بذیل اشفاق و مرحمت و توسل با آستان الطاف و موهبت صاحب
قرانی کنند که کیمیای خاک درگاه او کیمیای من هنر و هوای بارگاه او حیات بخش هر صاحب
هنر تو اند بود نمی تو اند بود و چند انچه عقل دوربین و فهم دوراندیش در عرصهٔ امکان و قضا
دوران دوران گرد بغیر آستان آسمان رفعت و حضرت جنت حضرهٔ بلقیس زمین
و زمان ملکهٔ تخت نشین سلطان نشان سلطان خواتین جهان   نظم
آنکه در مهد جلالش مهر را نا بوده دست   وانکه بر بستر عفافش باد را نا بوده راه
عصمت الدنیا و الدین تبریج الجمال خلد الله ملکها سلطنتها و ابد آثار معدلتها بدست نیاورد
قانون کلی سعادت خویش و ذخیرهٔ اغراض دولت خود بجز از کیمیای خاصیت آن
صاحب قران که خاک درگاه او شفای انواع حوادث و مفتح ابواب کامرانی و دافع
علامات بی طالعی و منهج طرق اقبال و مجامع متفرقات جلالست نتوانست ساخت
امید وار آنکه بعین عنایتش ملحوظ گشته و بر ارباب بصیرت و اصحاب حکمت مبارک باشد
و تاریخ این کتاب سنه سبعین و سبعمایه بود بدانک این کتاب مشتملست بر دو مقاله اول
در ادویهٔ مفرده و اسامی آن بلغت هر طایفه و ابدال و اصطلاح و منفعت و مضرت آن و مقاله
دوم در مرکبات و مستعمل و این کتاب را اختیارات بدیعی نام نهاده شد و بالله التوفیق
فصل بباید دانست که ادویه یا نباتی یا حیوانی یا معدنی بود اما نباتی که مستعمل از و بزر
بود یا اوراق یا قضبان یا ازهار یا عصاره یا ثمار یا صموغ یا لحا یا چنانکه جملهٔ او مستعمل
از نبات اوراق بود چون ساذج و مازریون و تانبول و امثال آن واجب بود که وقتی
گیرند که در حجم خود تمام شده باشد و بغایت رسیده و پیش از تغیر لون و اگر بزر بود مانند
انیسون و کرویا و کمون و امثال آن باید که وقتی گیرند که در نضج محکم شده باشد و رطوبت
و مائیه از و منتزع شده باشد و اگر اصول بود مانند عاقرقرحا و خطمی و جنطیانا و امثال آن
وقتی گیرند که اوراق افتاده گیرد و اگر ازهار بود چون بنفشه و نرگس و اقحوان و امثال آن
بعد از تفتح تمام پیش از تبدیل گیرند و اگر قضبان بود چون زرنب و اسطوخودوس و حاشا
و امثال آن بعد از ادراک تمام پیش از ذبولی باید گرفت و اگر ثمار بود مانند فاقله و قرنفل

و بلادر و امثال بعد از ادراک تمام پیش از استعداد سقوط باید گرفت و دیگر جمله او مستعمل بود مانند
افزخون و قنطوریون و قیصوم و امثال آن پیش از تبدل و بعد از ادراک تخم باید گرفت اگر تخم آن را بود و هر
ادویه که در اصول آن نشیج و در قضبان و ذبول کمتر بود و در بزور امتلاء و سمن و در فواکه اکتناز و در ازهار تفتح
بیشتر بود بهتر و نیکوتر بود و گرفتن ادویه نباتی در هوای صافی اولی تر از آنک در هوای متعفن یا برد
بهوای تر و بری از نباتات قوی تر از بستانی بود و نباتات جبلی اقوی بود از بری و هر کدام
از نباتات که در لون خود اشبع بود و بطعم اظهر و برایحه اذکی در باب خود اقوی بود و اکثر قوت
نباتات بعد از دو سال تا سه سال ضعیف شود اما وقت گرفتن صموغ چون بار زد و اشق و جاوشیر
و صبر بعد از انعقاد و بیش از غایت جفاف گیرند و بیشتر صموغ را قوت بعد از سه سال باطل شود
خاصه فرفیون اما گرفتن لحاء مانند شیطرج و مامیران و سلیخه و امثال آن وقت رسیدن شجره او پیش
از نقصان گیرند و گرفتن عصارات مثل اقاقیا و افیون و حضض مانند آن بعد از رسیدن نبات او
گیرند اما آنچه اقوی بود از رطوبت مدت بقاء او بیشتر بود اما وقتی که از آن تازه و قوی نیابند اولی آن
بود که ضعف همین نوع را بجای او خرج کنند و اگر نیابند آنگاه بدل او بکار برند اما حیوانی مانند قرون
و مرارات و اکباد واجب آن بود که از حیوانات جوان گیرند و در زمان ربیع و از اصح المزاج
و از سپید تر گیرند و آنچه از و گیرند بعد از کشتن گیرند و بمیته التفات نکنند و از بیشان ادویه نگیرند
اما معدنیات مانند قلقند و قلقطار و زرانیخ و امثال آن اولی آن بود که از معادن معروف
گیرند و آن اختیار کنند که جوهر آن پاک بود و در لون تفاوت نبود و همان طعم مخصوص باشد اما
نگاه داشتن قوی ادویه بر پنج وجه بود اول جمع آوردن اجزای آن دارو و کوفتن و قرص ساختن
و در سایه خشک کردن چون دارچینی دوم خلط آن دارو با چیزی که حافظ او بود بخاصیت چون خلط
کافور با حشیرج یا فلفل یا جوز خلط فرفیون با سلت یا باقلا یا پوست بادام و خلط فلفل سفید
با باقلا و امثال آن بسبب قوت اجزا سیم ظروف چنانچه بعضی ادویه را واجب بود که در ظرفی کنند
که او تنگ باشد و سر او بموم استوار کنند تا قوت او بتاثیر هوا تحلیل نیابد مانند مشک و کافور
و عنبر و مشک را اولی آن بود که در ظرفی اسربی کنند و اگر یافت نشود در ظرفی آبگینه کنند و کافور
باید که در ظرف آبگینه کنند و اگر یافت نشود در دبه کنند و بعضی ادویه را در کوزه کنند و سر کوزه محکم کنند

مانند بزور و اوراق و بعضی را در انبانه کنند مانند فرفیون و بعضی را در کیسه کرباس کنند
بود مانند اقاقیا و بخور و عصارات چهارم آنک جایگاه چنانکه خازن ادویه در موضعی نهد
که زمینی گشاده بود و محفوظ از رطوبت و دخان بود تا نهند پنجم نهادن ادویه لازم بود که هر یک را بجای
خود نهند یعنی نگاه دارند تا ادویه حاده مانند سقمونیا و افیون و ادویه که اقوی بود مانند
حلتیت و سکبینج در مجاورت ادویه که استعداد قبول آن رایحه داشته باشند و بسبب آن جای قوت
او ساقط گردد مانند بنفشه و نیلوفر و آن نهند چون این معنی مقرر گشت که ادویه از این سه قسم بیرون
نیست و هر چه از این سه قسم بیرون نیست از ادویه نیست و قول کلی که در و از غیر تمیز کنند باید
دانست اکنون بدانک آنچه مشروب و ماکول آدمیست از پنج قسم بیرون نیست یا غذای
مطلق یا دوای مطلق یا اغذیه دوایی یا ادویه غذایی یا سم بود آنچه خورده شود یا سهل الاستحاله
بود و قوت بدن در او ایما بر و غالب بود و آنرا بدل ما یتحلل یا از ذالک غذا مطلق بود چون نان
و گوشت یا چنان بود که اول بدن او را تغیر کند باز او بدن را و این را دوای مطلق گویند
مانند زنجبیل و فلفل و سنبل و امثال آن یا چنان بود که اول او در بدن تاثیر کند تاثیری ظاهر
باز بدن در او اثر کند و آنرا بدل ما یتحلل سازد این را غذای دوایی گویند چون سرکه و خشخاش
و کاهو و امثال آن و اگر قوت دوایی غالب بود آنرا دوای غذایی گویند مانند کمون
و نانخواه و کرویا و امثال آن یا چنان بود که قوت او ثابت بود و مفسد بدن بود آنرا
سم خوانند مانند بیش و شنگ و شوکران و امثال آن، والله اعلم

باب الالف آطریلال

آطریلال نباتیست که تخم او مستعملست مانند کرفس کوهی بود
بزرگی و بلون کبود بود و بشکل زیره بود و بغایت تلخ بود و آنچه سبز بود و قدری از آن بزرگتر
آنرا تخم خلال و آن گویند و آن اطریلال است غیر مصری و آنچه کبود رنگ بود آطریلال مصری
بود و ابن مولف گوید آن نوع در اهواز می باشد و حشیش او را رجل الطیر و رجل الغراب
و حرز الشیاطین نیز گویند و گفته شود و طبیعت آطریلال گرم و خشک است در آخر درجه
سوم و در مداواه بهق و برص بغایت مفید بود و بعضی تنها مستعمل کنند یکدرم از و با دانگی
عاقرقرحا بپالایند و بعسل بسرشند و لعق کنند و یک ساعت در آفتاب بنشینند چندانکه عرق

کنند وگاه باشد که همان زمان آبله زند وگاه باشد که روز دیگر یا شب آبله بزند و آب زرد
بسیار ازو روانه شود بقدرة حق جل وعلا لون آن موضع بلون اندام گردد وخاصیه که
این زحمت در موضع گوشتمند بود زود تر و آسان تر زایل کند واین مجربست وجالینوس این جمع
تجربات امتحان کرده اما بشرط آنک اولا تنقیه کرده باشند بعد ازان این را استعمال کنند
وباید که تابستان باشد وقتی که آفتاب در غایت گرمی بود وبعضی گویند یک جزو دو نیم
آطریلال و پوست مار یک جزو و ورق سداب یک جزو مجموع کوفته و بیخته پنج درم
هر روز سه درم با شراب انگوری بیاشامد از برص شفا یابد باذن الله تعالی خاصه که
هر روز در آفتاب نشیند چندانک عرق کند واگر بسایند آطریلال تنها و بعسل کف گرفته سرشته
هر روز دو مثقال به آب گرم بیاشامد پانزده روز متواتر البته برص بکلی زایل کند واگر
آطریلال کوفته و بیخته در بینی زن دمند بچه بیندازد اراغیس بزبان اهل دمشق و مصر عود ریح
خوانند و آن قشر اصل انبر باریس است بپارسی پوست بیخ زرشک گویند طبیعت آن گرم است
در درجه اول وخشکست در دوم چون بجوشانند و بدان مضمضه کنند قلاع زایل کند در هر دهنی
باشد و هر نوع قلاع که باشد واگر در گلاب خیسانند و در چشم چکانند رطوبتی که باشد خشک
کند وجهت بقیت رمدی که مزمن شده باشد نافع بود واگر بیش ازدر چشم استعمال کنند
صحت چشم نگاه دارد واگر طبیخ آن احتقان کنند نافع بود جهت ریشهاء روده واگر بشراب
یا سرکه بجوشانند و بیاشامند جهت درد جگر و ورم آن بغایت نافع بود وصاحب جامع گوید
اطباء مصر دارو ماء چشم بدل مامیران چینی ومکی آارغیس آبار انک محرقست بپارسی اسرب
سوخته گویند صنعة آن بستانند تابه آهنین و اسرب بر آن تابه نهند وقدری گوگرد بر آن
اندازند و در کوره نهند و بر منه کاسه گواری [illegible] زاجی در بن آن کنند و بر سر او نهند و بدمند
تا آن زمان که سوخته گردد پس بردارند و استعمال کنند و این مولف گوید دیسقوریدوس گوید
در یک جای کبریت یاد کرده و در دیگر موضع نهی کرده و گفته که گوگرد بر تابه آهنین اندازند
و اسرب بر او آتش نهند و بسوزانند تا بگونه زرنیخ شود و ابوریحان گوید این نوع بهتر باشد طبیعت
سرد بود در درجه دوم چون مغسول کنند نشف ریشهای چشم کند و دانها وسودمند بود جهت ریشها

واین سرّی عجب است

ارغیس

منفعت وی آنست که

وعات مجربست

وورم آن نرم کند

میکنند

صنعة

ومنفعت وی آنست که

مفاصل وذکر وخصیه چون بر آن ذرور کنند وهمچنین بواسیر وسرطان وریشهاء زشت وبدل آن
انقد بود آبنوس اکبیرالارض گویند وبزبان ایشان بسیار نام دارد و در زاگفته شود
انگوان لباب القمح بود ولباب الثوم ولباب البربیر گویند و آن لباب الحنطه بود وبعربی نشا
گویند وبپارسی نشاسته و در نون گفته شود انقرو ونقرااست و گفته شود ابوخلیط الجوشات
وخس الحمار وعاقسما وشجرة الدم ورجل الحمامه وحمیرا وموفیلوس وشقاد وکحلا وانقلیا گویند
وبسریانی خالوما وبلغتی دیگر بالقس و کاموخر نیز گویند واین جمله اسم شجار بود وبپارسی شنگار گویند
موجود گویند بهترین آن بود که ورق آن سیاه رنگ بود و بیخ آن سطبر و ورق آن بسیار
بود طبیعت آن گرم وخشکست در اول درجه دوم چون با سرکه بر بهق طلا کنند زایل کند و برگ
را نافع بود وجگر را پاک کند چون با سرکه بود خواه خوردن وخواه ضماد کردن و بر نقرس ضماد
کردن نافع بود وچون با پیه بر خنازیر نهند تحلیل یابد و ریشهار را نافع بود ومرهم سوختگی آتش را
سود دهد و شقاق وچون ورق آن بریان کنند و با شراب بیاشامند شکم ببندد
وچون بخایند وبر گزند کان اندازند گزنده بمیرد و بیخ او چون زن بخود برگیرد بچه بیندازد
وورم صلب که در رحم بود تحلیل کند وبخود برگرفتن و در آب او نشستن حیض بر اند بقوة
ومستعمل از ده درم بود وبسیار مستعمل کردن صداع آورد ومصلح او روغن بنفشه یا کدو
بود ابریسم نیکوترین آن پاک بود و نیکو وطبیعت او معتدلست در گرمی و سردی وگویند
گرم وخشکست در اول وخوزی گوید گرم و تر بود در اول بلغم و سودا پاک کند و بدن را فربه
کند و قوة بدن دهد وحزن زایل کند و ذهن تیز و روشنائی چشم افزاید وچون در معاجین
کبار کنند که شیرینی آن عسل بود مجامعت را زیاده کند و نعوظ آورد و منی بیفزاید و در
معاجین بعد آن که سوخته باشند مستعمل کنند یا مقرض وصنعت سوختن او مانند صوف بود
و در صاد گفته شود واگر مقصص بود لطیف تر باشد از بهر آنک قوة او زیاده بود وچون
سوخته بیاشامند مفرحی تمام بود وجهت تقویت دل بغایت نیکو بود وخفقان را نافع بود
وشربتی یکدرم بود وچون بعد از سوختن بشویند جهت ریشهای چشم نافع بود وپوشیدن او
مسخن نبود مانند پنبه بلک معتدل بود و گویند پوشیدن او شپش پیدا نکند و معده را نیز بود

الجوهاست

منفعت وی آنست

مثقه

صنعة

حیده

کنده

مخصوص خشن باشد و مصلح او زیت ریاحین و ابرنج بود اهل جوز الاهل گویند و ثمرة العرعر و بر
عنجه بیز گویند و آن بر سرو کوهیست بپارسی تخم و مال گویند طبیعت آن گرم و خشک است در دوم
و جالینوس گوید در سیوم و بهترین او سیاه رنگ فربه بود و بهترین ورق او سبز رنگ بود
اگر با روغن کنجد بجوشانند در ظرفی آهنین تا سیاه شود و در گوش چکانند گوش زایل کند
و چون بکوبند و بپزند و بر آکله افشانند نافع بود و اگر سه درم سعوف سازند کرمها مجموع
بکشد و اگر با عسل بسرشند سه درم و لعق کنند حیض براند و بچه زنده بکشد و بچه مرده بیندازد
و اگر بنز اهل ده درم سحق کنند و پنج درم روغن گاو و پنج درم عسل با هم بسرشند و لعق کنند
ربو را نافع بود و اگر سحق کنند با سرکه و بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و اگر زن بخود برگیرد
بابچه را گند بچه بیندازد و او مضر بود بجگر و مصلح او عود الوج بود یا خولنجان یا حماما و بدل او جوز السرو
بود و دارچینی بپارسی و گویند بدل او یک وزن و نیم آن دارچینی است و گویند بدل آن ابلیلجه
و بوزن آن جوز السرو است آبنوس دو نوعست سیاه و ملمع و درخت او بدرخت عناب
ماند و هر دو نوع چون در آب اندازند فرو رود و بهترین سیاه بود و طبیعت آن گرم
و خشک است در دوم چون حل کنند بآب و کحل سازند سفیدی چشم و شبکوری زایل کند و سوختگی
آتش را نافع بود و اگر بسوزانند در دیگ گواری تا چون فحم شود و بشویند چون آبار که غسل
کنند بغایت نافع بود جهة زرد چشم که از یبوست بود و جهة خارش چشم که از یبوست بود و نشاره
او موی بر رویاند و اگر بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و اگر نشاره او سحق کنند بغایت
و بر ریشها زشت افشانند خشک کند و جامع این کتاب گوید در خشک بندها که از زخم کارد
و شمشیر بود مجرب تر از نشاره آبنوس نیست و گویند بدل او چوب کنار است و مصلح او
صمغ عربی یا ... ابن مولف گوید ملمع بازرد و نوعست یک نوع ملمع سیاه بود
زرد فام و آن نوع از سواحل زنگبار آرند و تخم او بتخم خیار ماند و زردی و سیاهی او برابر
افتد بخطی راست و متفاوت افتد و نوعی دیگر ملمع او برنگ سرخ لکی و سفید صندلی بود و تخم
آن نوع مانند فلفل بود و از این نوع دسته کارد و گوشه کمان کنند و نوع سیاه میانه چوبی
بود و مغز آن که گرد و اگر در آن افکنده باشند آن سخن از ملمع بود و گران وزن تر بود و دستور

گوید بهترین او حبشی بود و این مولف گوید عجب که در حبشه آبنوس بلکه از اصفهان و نواحی از
جزایر قمیر بود ابرکاکیا و ابرکاکیا نیز گویند و آن نسج العنکبوت است بپارسی گره گویند و بشیرازی
کرتنه گویند چون بر جراحت نهند خون باز دارد و نگذارد که آن جراحت ورم کند و چون سرکه
بر آن چکانند و بر دمل نهند در ابتدا نگذارد تا خشک گردد و نگذارد که بزرگ شود و گرد آید و اگر
نقره بدبر آن بمالند جلا دهد و اگر تنیه که در دو تابستان باشد و کثیف و سفید بود در پوست بندند
و در بازوی کسی بندند که او را تب ربع بود زایل کند و این مولف گوید اگر پای گرفته رسی
که او را تب تب آید از و زایل شود و اگر جا بجا عنکبوت بعلک بخور کنند همه بگریزند و بیرون

و ابراز القطه

... حی العالم است و گفته شود معنی الحی الابد یعنی همیشه زنده و برگ او همیشه سبز بود
و نه ریزد و در جا گفته شود ابراز القطه هم حی العالم بود و گفته شود ... فاقله الصغار بود و چون
از غلاف بیرون کنند لاچی گویند و غلاف او مثلث باشد و آن دو نوعست یک نوع بمقدار
جوز بوا مثلث شکل و یک نوع مانند استخوان بلیله گرد شکل و پوستی رقیق بر و بود و هر دو نوع
فاقله کوچک بود و هیل و هال و حیر بوا و هال بوا و هیل بوا و شوشمیر نیز گویند طبیعت آن گرم
و خشک است در سیوم بهترین آن بود که بوی بغایت تیز دارد منفعت و قوت او مانند قرنفلست
جهة معده و جگر سرد و قی باز دارد و گویند لطیفتر از قاقله بزرگست ابسنت تخم اترج است
بپارسی گوشت ترنج خوانند و به بالنگ گویند و بهترین آن گوشت بالنگ دبه بود که بالنگو
خوانند و گرم سیریان مرکب گویند طبیعت او گرم و تر است در دوم او اسبجان خوردن دیر هضم
و معده را زیان دارد و قولنج آورد و اولی آن بود که مربا بود کنند ابوعلس بپارسی گل خیری
گویند و آن انواع بود و در جا گفته شود ابن عرس بپارسی راسو گویند اگر اندرون او بکشند
بر کنند و خشک سازند نافع بود جهة گزندگی جانوران زهردار و اگر نمکسود کنند و خشک کنند
دو مثقال از آن دفع ضرر باد سموم کند و اگر دماغ او با گوشت با سرکه بخورند صرع را مفید بود
و اگر خشک سازند و با شراب بیاشامند زهرها را نافع بود و اگر بسوزانند در دیگ ... خاکستر
آن با سرکه بر نقرس طلا کنند نافع بود و اگر خون او بر خنازیر مالند نافع بود و اگر ... کنند
مصروع بخورد نافع بود و بعضی گویند اگر کعب او بیرون آورند چون زنده بود و بر زن بندند

آبستن نشود و رازی گوید اگر در طعامی زهر باشد و ابن عرس ببیند فریاد کند و موی های او راست
بایستد [illegible] آنچه است مانند زبرباج اما عوض سرکه آب غوره کنند معلقند و قند زیاده باشد
و چون آنچه آن بعد از عود ترکیب بپزند و در دیگ اندازند و قند و بادام بگلاب حل کنند
و دران ریزند طبیعت آن معتدل باشد و مانند زبرباج در خاصیت بود و موافق معده و جگر
و مفرح و مقوی قلب بود [illegible] خرماده بود و شیر او جهة مسلول بغایت نافع بود اترج بپارسی
ترنج گویند پوست زرد آن گرم و خشکست در دوم و گوشت آن گرم و تر است در اول و تخم او
گرم است و در و اندک رطوبت بود و ترشی آن سرد و خشکست در دوم کلف را زایل کند
و چون طلا کنند و خفقان که از حرارت بود و خوردن نافع بود و صفرا بشکند و اشتها طعام
باز دهد کند و مالیخولیا که از صفرا سوخته بود نافع بود و قوة دل دهد و دفع خمار کند و در وبا
بود و نافع بود جهة گزندگی مار و جراره و گزندگان موذی و برقان را نافع بود اما سینه و عصب را
زیان دارد و مصلح او شراب خشخاش بود و بدل آن آب لیمو و بوییدن او دفع عفونت
هوا کند و وبا اما دماغ گرم را زیان دارد و مصلح بنفشه بود و قشر آن از ادویه قلبی بود
و مفرح و تریاقیه در و بود و بوی دهان خوش کند چون در دهان نگاه دارند و بر برص طلا
کردن نافع بود و اگر در طعام کنند قوة هضم دهد و عصارهٔ او نافع بود جهة گزندگی افعی
و اگر همچنان ضماد کنند همین عمل کند و اگر در خمر اندازند زود برسش کند اما گوشت او
بطی الهضم بود و معده را بد بود و قولنج آورد و چون بعسل مربا کنند سالم بود اما دانه
او نافع بود جهة گزندگی عقرب چون دو مثقال مقشر کنند و به آب نیم گرم بیاشامند و شراب
پخته و اگر بکوبند و بران موضع طلا کنند نافع بود و در مهار التحلیل دهد و اگر در میان جامها
کنند نریزد و نگاه دارد از خوردن و [illegible] گوید دانه او جزو باد و جزو فلفل
سفید سحق کنند و زن بیاشامد در حال بچه بیندازد و بخور کردن او بواسیر را نافع بود اما
قوة ورق او مجفف و محلل بود طعام را هضم کند و مسخن معده بود و سده بلغمی بگشاید و مسکن
نفخ بود و [illegible] معده و احشا و منفعة او نزدیکست بقشر اما ورق آن [illegible] نفاح او لطیفتر از
قشر است اترار انبرباریس است و اترار نیز گویند و آن زرنگ است بپارسی زرشک

یا سرکه معقد
و موی های
و در صفت [illegible] باب لام گفته شود
[illegible] آنست که
آن
کم
بریان
جامهارا

گویند [illegible] و گفته شود [illegible] کحل اصفهانی است بپارسی سرمه اصفهانی گویند و آن معدنی بود
و بهترین آن بود که شفاف و بی سنگ بود او را در روغن گاو چرب کنند و بسوزانند [illegible] اندکی
نقطهای سیاه که بران باشد بسوزد پس بسایند و بکار برند طبیعت آن سرد بود در اول و خشک
در دوم و گویند سرد و خشکست در دوم اگر در چشم کشند آب رفتن از چشم باز دارد و صحة چشم نگاه دارد
و گوشت زیاده بخورد و اگر با پیه بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود اما چون تنگ شود سیاه
ماند و همچنین ریشهای صلب و اعضایی که مزاج او بخشکی گراید و فولس گوید چون با اقلیمیا و نیل
کف کرفته رفتن در چشم کشند صداع را زایل کند باید که در جانب مصدع کشند و اگر بخورد بر گیرد خون
حیض باز دارد و بدل او [illegible] بود و او مضر بود به شش و مصلح او شکر و کثیرا بود و اثمد اترار بود
و گفته شد [illegible] اسنان و سرساد و اعین السراطین و بجبوه و سکنبوه و اغبین و حب
الغفد و طاهره و فطافلون و ذو خمسة اوراق این جمله اسم فنجنگشت است و فنجنگشت و بنجنگشت
نیز گویند بپارسی فلفل بری خوانند و بشیرازی تخم دل آشوب [illegible] و در کنار رود ها روید و تخم آن گرم
و خشکست در سیوم [illegible] او باید که استعمال نکنند و منفعة او در خمسة اوراق گفته شود [illegible]
از طرفاست و گفته شود اجاص دو نوع بود سیاه و سفید از آن سیاه را عیون البقر خوانند
و از آن سفید را شاهلوج و گفته شود و سیاه را بپارسی آلوی سیاه خوانند و بهترین آن بود که
خود سپید بود و بزرگ و شیرین باشد طبیعت او سرد است در اول درجه دوم و تر است در
آخر آن طبع براند خاصه که آب او صافی کنند و نبات و ترنجبین دران حل کنند مسهل صفرا بود
و تشنگی ساکن کند و حرارة دل بنشاند اما مرخی معده بود و مولد خلط مائی بود دفع مضرة او کلقند
کنند و گویند مضر است بسرز مصلح او عناب بود و صاحب تقویم گوید مرخی معده بود و مبرد و مصلح او سکنجبین
یا عسل بود و گویند بدل او تمر هندیست احداق المرضی اقحوانست و بهار و عرار و عین البقر و [illegible]
و عین اعلی و کاو چشم و کاوزری گویند بپارسی بابونه گاو گویند و اقحوان گفته شود [illegible]
بهرم بهرمان بود و خریع و عصفر و مرین و نغذ گویند و در عصفر گفته شود اطلب دیا شبرم بود و گفته شود
اخسیون راس الافعی گویند و آن ثمر نباتیست مشابه براس الافعی و بیخ او از انگشت [illegible] کمتر
و برنگ سیاه بود و چون با شراب بیاشامند گزندگی مجموع جانوران را نافع بود و اگر پیش از

ریش
و بنجنگشت
آلوی سیاه
و صاحب منهاج گوید
آن
و بشیرازی

کزندگی بیاشامند اگر کژدم هیچ مضرة بوی نرسند و بیخ او شمرو و عروق او مجموع ابن جامع
و اگر بیخ او با شراب بیاشامند درد پستف ساکن کند ... جمروس کویند و ...
کویند کندم تا کشته بود و در صحرا ارز ... تحقیق ماست نباتیست که نزدیک آبهای روان
و ایستاده روید و ثمر او پیاسه کوچک بود و گل سفید دارد ... روی چشم و گوش استعمال
کنند و اگر دانه او بمقدار ... با چهار درم عسل بیامیزند و در چشم کشند قطع سیلان رطوبت کند
و اگر عصاره او با کوکرد و نطرون در گوش چکانند درد گوش ساکن کند ... بطلان بود و گفته
شود اذاذا التخیص بود و گفته بشود ادرک ... بپارسی آلوچه کویند و آلوچه جبلی و آلوی ...
طبیعت آن سرد و تر است در درجه اول مسکن حرارت ... و مسهل صفرا اما مرخی معده بود و مصلح او قند
بود اذاراقی دوای هندیست و از جمله سموم است و در طلاها بکار برند مانند کلف و جرب
و قوبا و کبرق ... و بعضی در قولنج ریحی استعمال کنند طبیعت او بغایت کرم است و سم مجموع
حیوانانست که دنبال داشته باشند و ابن مولف کوید در طاعون نیز مستعمل کنند نیکو بود و اورا
بپارسی و هندی کچله خوانند و ابن مولف کوید که جمعی از مخادیم آورده اند که اذاراقی کف دریا است
و ایشان ازاذرقی تا اذاراقی سهو کرده اند اگر کسی بخورد مداوا او بقی و شیر تازه و روغن
بادام و مرق اسفیدباج چرب و لعابات کنند بروغن گل ... جهة فلقه اسب مفید بود اذریاس
تافسیاست و تغسیا و اهل مغرب دریاس خوانند و گفته شود انشاالله تعالی اذناب الخیل گیا
که بعربی اذناب الخیل کویند و برومی موقسطیداس و باصفهانی شنگ و ان لحیة التیس است بپارسی سلیخ
کویند و آن بیخ خاریست و گلی زرد دارد و آن بیخ را فلار و قلار و کلیم شوی و قصب شوی کویند
و آن بیخ فرطیناست و فیلاسوس نیز کویند و سطرنیون هم خوانند بشیرازی جوبک و اشنان کویند
و بخور مریم نوع ازانست طبیعت او کرم و خشک است در سیوم چون با سرکه بسایند و بر داء الثعلب
طلا کنند نافع بود و خاکستر او با سرکه بر عرق النسا طلا کردن نافع بود و چون زن بخود برگیرد بچه
بیفکند و ابن ماسویه کوید نافع بود جهة زهرها کشنده خاصه گزندگی جانوران چون با مثلث یا
شراب بیاشامند و اگر زن که آبستن نشود بخود برگیرد آبستن شود و رازی کوید درد و رکین را نافع
بود و مفتح سده مصفاة بود و خوانق زایل کند و بوی او بغایت معطس بود و اگر زن آبستن بوی

آن

وتشنگی نشانند

کوچوله

ضماد کنند نافع بود

اذریاس

نیز کویند

آذان الفار

اندر کانی بود

وسیمون

آن شود از علت ... که ... بلند ... مضر بود ... مصلح او رب ... بود و بدل او بوزن او حب
الرشاد و چهار دانگ وزن او لبن البتین و نیم وزن او باد آورد ... اذان الفار ... غلس بود و سمق
و سمیون و ریحان داود و شمیر او عیسوب و عنقر و مرزنکوش و این جمله اسم مرزنجوش بود
و مرزنجوش نیز کویند بپارسی مرزنکوش است و بیونانی مروس اقطی و معنی آن اذان الفار بود
و حبق الفتا نیز خوانند و طبیعت حشیش آن کرم و خشک است در دوم و کویند در سیوم و این نیز
بر چوبی نهاده اند که طبیعت آن سرد و تر است در اول چون بر جای که خار رفته باشد بنهند
بیرون آورد و جراحتها را نافع بود و جهة تقویه سعوط کردن مفید بود و جهة صداع آشامیدن
و بهترین او آنست که گل او لاجوردرنگ بود جهة صرع و لقوه بغایة نافع بود و جهة لقوه بخار
او سعوط کردن و جهة صرع خوردن و جهة گزندگی افعی چون با شراب بیاشامند و با سرکه بر گزندگی
عقرب ضماد کردن نافع بود و جهة وجعها که از سردی و تری بود و صداعی که هم ازین بود و مسخن
معده و احشا بود محلل نفخ و سده بگشاید و ادرار بول کند بغایة و رطوبات معده و امعا خشک
کند و دماغ را از اخلاط سرد پاک کند و تسخین دهد وقتی که به آب او اندکی عسل غرغره کنند و او
مرخی مثانه بود و مصلح او بزر خرفه یا بزر قطونا بود اذخر خلال مامون کویند و بسریانی سحلیس و بیونانی
سجومیس و بلفظی دیگر طوطیلس و سحوفس نیز کویند و تبن کرو کربه دشتی و کاه بپارسی کورکیا
و ابن مولف کوید کربه دشتی کویند و بهترین آن عربی بود سرخ رنگ باریک و خوش بوی و ابن مولف
کوید بهترین آن بود که چون بخایی بطعم قرنفل بود و او و مصطکی که بهم بخایند از و بوی بنفشه آید
طبیعت او کرم و خشک است در اول و در همه کوهها باشد و در مرغزار نیز بود و طبیعت نوع اعرابی
کرمست در اول و اسحق کوید خشک است در دوم سنگ کرده و مثانه بریزاند و منضج و ملین بود
و ادرار بول و حیض کند و محلل نفخ بود و فقاح او نافع بود جهة نفث دم و درد معده و ورم
و تشنج و جگر و کرده و اختناق رحم را نافع بود و در بعضی معاجین مستعمل کنند جهة ورم صلب که در
جگر و معده بود ضماد کردن نافع بود و دردهای اندرونی خاصه رحم و اگر با شراب بیاشامند بول
براند و مسخن مثانه سرد بود و محلل جمیع نفخها که در بدن پیدا شود اما مسحوق خوردن ... او زیاده از
مشروب بود و بیخ او در جلاب جهة مفاصل سرد و تنهایی بلغمی با سکنجبین در آخر آن دادن مفید بود

صرع

نافع بود

گلی هم کویند

و کویند در دوم خشک است در اول

نافع بود

و اکر بجوشانند و در آن نشیند نافع بود و در مهاء کوید اکر درحم بود و دیگر بیخ او قبض زیاده بود و از فضلاح
املاء و مقاح تسخین زیاده بود و اما قبضی موجود بود در همه اجزا او و بدلش قصب الذریره بود و کویند
مضر بود بکرده و مصلح او کل است و کویند مصدع بود و مصلح او صندل و کلاب بود و یا عرق نیلوفر
آذان الفیل فیلوبس است و کفته شود آذان الجدی لسان الحمل است و کفته شود آذان الارنب آذان
الغزال کویند و آن نوعی از لسان الحملست و کفته شود آذان العبد و آذان العنز و آن مرزنجوش
بود و کفته شود آذان الدب بیونانی فلومس کویند و آن بوصیر بود و کفته شود و این اسم بر آن
بر و نهاده اند که شکل مانند اوست آذان الفیون. نوعی از کف دریاست و کفته شود آذریون آذرکون
کویند داز دوم خوانند و بیشتر قول صاحب جامع آنست که نوعی از اقحوانست و کل اقحوان زرد بود
و سرخ بود و این خلافست که کل اقحوان زرد و سفید بود و بهم او کوید نبات او مقدار یک کز
باشد اما نبات آذریون از یک وجب زیاده نباشد و برک او برک اقحوان ماند مطلقا
کل او بغایت سرخ بود مانند آتش و میان کل او سیاه رنک بود و از کل اقحوان کوچکتر بود و کل
اقحوان میان زرد بود و برکهای کنار او سفید و آذرکون کنار سرخ بود و میان سیاه و این
نوع از شقایق است بتحقیق و طبیعت او کرم و خشکست در دوم چون با روغن ... و رمهاء
صلب ضماد کنند تحلیل کند و در دهن کهنه شده را نافع بود و بر کلف طلا کردن و در قوة
تریاقیه بود و جالینوس کوید عرق النسا و مفاصل و لقوه را نافع بود و دیسقوریدوس
کوید جانوران و ریشهای آتش و جگر و معده و چون سحق کرده با روغن کل بسرشند و بر مقعد طلا
کنند بواسیر و شقاق را مفید بود و فولس کوید منی بیفزاید و چون با سرکه سحق کنند و بر داء الثعلب
طلا کنند نافع بود و شربتی از وی یک درم بود و مضر بود بسپرز و مصلح او عسل بود و بدل او بادآورد
و این مولف کوید او را آذرکون کویند یعنی بکونه آتش آذان العبس ... طولیدون بود و آن نوعی
ارج العالم بود و کفته شود ارماط درخت کدوست و کادی نیز کویند و کفته شود ارمال چوبی
یمنی است خوشبوی و ارماک نیز کویند و او مانند قرفه بود و بهترین آن بود که بوی او ببوی قرفه ماند
طبیعت آن شیخ الرئیس کوید کرمست در دوم و خشکست در اول و ارجانس کوید در و قبض و تخفیف بود
و او بوی دهان خوش کند و قوة دل و دماغ دهد و درد دندان را نافع بود و قوة بیخ دندان و اعضا

و اکر بر ورمها کرم ضماد کنند نافع بود و خوردن او درد چشم را نافع بود و شکم ببندد و مصلح او جلاب
یا بزر قطونا بود و بدل او حب کادی بود ... ارطمیسا کویند و آن طمیسا بود و بنجاسف کویند
و کفته شود افشلنعد ... ... بود و کفته شود ... درخت صنوبر بود که بر جای از او
زفت سازند و در زمین عرب صنوبر بسیار بود و طبیعت او کرم و خشکست ارز ...
برنج کویند طبیعت او سرد و خشکست در دوم و کویند معتدل بود و کویند کرم است در اول
و خشکست در دوم بهترین کرمانی بود بعد از آن خوارزمی بعد از آن کیلانی و او شکم ببندد و مستی آرد
اما برنج سرخ شکم محکم کند و برنج کرمانی چون بشویند و با روغن بادام یا دنبه یا کنجد بپزند نافع بود
جهة کرمی معده و اکر با ... بپزند ... و طبیعت نرم دارد و اکر به آبی که
برنج سرخ در او جوشیده بود با بعضی ادویه قابض حقنه کنند جهة سحج روده نافع بود و اما برنج سفید
لون را صافی کند و بدن را فربه اما مضر بود باصحاب قولنج و مصلح او شیر تازه بود با روغن
و صاحب تقویم کوید مصلح او عسل بود و شکر سرخ و جالینوس کوید شکم ببندد و چون با شیر بپزند
منی بیفزاید و دیسقوریدوس کوید برنج پارسی نافع بود جهة خون رفتن شکم و علت کرده و مثانه و
رحم و ترتر و جالینوس کوید بدل او بست جو بود ... دوائی مانند پیاز ... شکافته ... سیستان
خیزد چون بر بواسیر طلا کنند نافع بود و اکر بپاشند خون حیض براند ... و مصطکی
و طلال نیز کویند و آن علک رومیست و کیه خوانند و کفته شود ارشد حجر النور است و کفته شود
اردم اذیون بود و کفته شد ارسطوخیا زراوند طویلست و اسم مشتق است از ارسطو و کفته
شود ان شاء الله ارد قیلا و نباتیست صحرایی که در طلاها بکار برند جهة کزندکی جانوران خاصه
زنبور و جهة درد چشم طلا کردن نافع بود و آن قثاء الحمار است و کفته شود ارمیناطیا کویند و آن
نوشادر است و کفته شود ارقان رونست و رقان و ابرقان و ضولیدن و برنا و برنا کویند
و این جمله اسم حناست و کفته شود ارنبان ملح دریایی بود و آنرا جراد البحر خوانند و آن دو نوع
کوچک و بزرک بپارسی ملخ دریایی کویند و ماهی ریبان کویند اکرچه صاحب جامع ...
یک قول آورده که آن بهار است و این مرد و خلافست الحاصل بود و کفته ... طبیعت او
کرم و خشک است و کویند تر بود بهترین تازه بود باه را زیاده کند و طبع نرم دارد و کویند غذا ...

صالح دهد اما اصح آنست که خلط غلیظ بد از و حاصل شود و عکود او مولد سودا بود و مصلح او روغن
بادام است و بدل او ریتا و باقی منفعت در رونیان گفته شود ارجان لوز البر بود و هم گفته شود
ارغوان بهار درختی بود که بپارسی ارغوان گویند و آورا بهار سجمان مجون بنطیوسیلیم سرد و خشک است
و پوست بیخ او اگر بجوشانند و آب او بجو بیاشامند فی تمام آورد و اگر چوب او بسوزند و با روغن
مالند موی برویاند و سیاه و انبوه کند و اگر از بهار او شرابی سازند منع خمار کند ارمنی تخم بود
سیاه و مدور بغایت صلب و در میان عدس و گندم میباشد بپارسی او را اسپهرکوید
چون آرد او با سرکه و آب آشند و بر ورمها گرم صلب ضماد کنند برطرف کند و درد دندان زایل
کند ارحیقه نباتیست که او را از ربر گویند و گفته شود ارجنبی آن حنظل گویند قلیل بود و گفته شود
ارنب بری لاغوس و لاغوش و لاغونی گویند بپارسی خرگوش گویند بهترین آن بود که لون او
سیاهی زند و بیابانی بود که سگ صید کند طبیعت او گرم و خشک است خون او چون گرم بود
بر بهق و کلف طلا کنند زایل کند و چون خون او بریان کنند دفع سموم کند و بیخ را نافع بود و طلا
چشم دهد و دماغ او بریان کرده جهة رعشه که بعد از مرض حادث شود بغایت نافع بود و چو
ضماد کنند دماغ او بر جای دندان زود بر زوید و آن مولف گوید اگر پشم او با صبر و قاقیا الکندر
و سفید و تخم مرغ بر شریان در پله نهند منع خون رفتن کند و در خواص آورده اند که پای او چون بر
زن تعلیق کنند دیگر آبستن نشود مادام که به او باشد و بقراط گوید سر او چون بسوزانند و با پیه
خرس با سرکه طلا کنند بر داء الثعلب نافع بود و ما به او چون با مشک یا روغن یا عسل
حل کنند و با سرکه بیاشامند صرع را نافع و اگر زن بعد از طهر سه روز بیاشامد با سرکه منع آبستنی کند
و اگر زنی مرکز آبستن نشود بعد از طهر بخود برگیرد آبستن شود و او باد زهر مجموع زهرهای کشنده بود
باذن الله تعالی و خاصه گزندگی افعی و گویند چون بدن را بموی آن بخور کنند از سرما آذیتی نرسد
اما از گوشت او خون غلیظ حاصل شود و مرق آن در نقرس و مفاصل نزدیک بود بنعل مرق
ثعلب در آن نشستن گوشت او اولی آن بود که با روغن بزند مثل زیت و اگر بریان کنند
به بخار آب به بود و او سهر آورد و مصلح او ابازیر بود ارنب بحری حیوانیست در ماهی کوچک
صدفی شکل سرخ رنگ و بر پر او سنگ پاره ایست اگر سر او بسوزند خاکستر او نافعست از

بشیرازی

کرده بستل

پنیر

یعنی باشند

۱۵

جهة داء الثعلب خاصه که با پیه خرس طلا کنند و اگر در چشم کشند جلا دهد و او از جمله سموم قتاله
است و خون او چون گرم بر بهق و کلف طلا کنند زایل کند و خاکستر آن چون سنون کنند دندانرا
جلا دهد و علامت خوردن آن ضیق النفس و سرخی چشم و سرفه خشک بود و دشواری بول و نفث
دم بود و ... لون بول بنفشی و ریش زا ریش کند و از آن جمله است که کشنده بود
معالجه آن بلعابات ... بادام شیرین و شیرزنان و خبازی و خطمی کنند جوشانیده ار... چون
زرنیخ زرد است و گفته شود ... اطلاست و گفته شود ارغاموتی نباتیست که بشکل مانند خشخاش
بود و بلون نزدیک بشقایق بود و باشد که فرق نکنند از شقایق و مولف گوید او را بشیرازی
... سرخ گویند و تنها چشم را پاک کند و ورق او چون ضماد کنند بر چشم ورم ساکن کند و در
قوت جلا و تحلیل بود آزاد درخت درختی بود در گرگان و او را از سرزمین خوانند و در شهر ری ملیله
و در طبرستان طاخک و بشیرازی درخت طغک و بپارسی طاق گویند بهترین آن سپانی بود که به
سیاهی مایل بود طبیعت او گرمست در سیوم و گویند در دوم و خشکست در آخر درجه اول و رق
او اگر بهایم بخورند بمیرند و چوب او همین عمل کند و عصاره او نافع باشد جهت دفع سم چون با عسل
بیاشامند قولنج را نافع بود و سده بگشاید و شربتی از و سه مثقال بود و ثمر او مولف گوید جهت
سرفه بلغمی نافع بود و صاحب منهاج و جامع آورده اند که کشنده بود اما چند اندک امتحان کرده
شد خلافست و ثمر او اندک حلاوتی دارد و صاحب منهاج گوید که بغایت تلخست و نه چنین بود
و او موی را دراز کند اگر سر بآن بشویند و بدل او در دراز کردن موی ورق شهدانه بود
از ورد چند قوتیست و گفته شود اسفیداج بپارسی سفیداب گویند و نیکوتر او پاک سفید
خوشبوی بود طبیعت آن سرد و خشکست در دوم و گویند در سیوم و جالینوس گوید ریشها و سعفه
و بثره و داء الثعلب و داء الحیه را چون با روغن گل طلا کنند بغایت مفید بود و بسغوریدوس
گوید مبرد و جراحتهایی باشند که بر ظاهر بدن باشد چون در مرهم زفت استعمال کنند و لین او رام بود
و دانهای چشم را نافع بود و اسفیداج قلعی چون بر گزندگی عقرب بحری بمالند نافع بود و جهة شقاق
هم و اسفیداج اسربی جهة درد چشم چون با دو بها خلط کنند نافع بود و مسکن ورم گرم بود و طلا کردن
و خوردن اسفیداج کشنده بود و مداوای او بقی و مطبوخ تخم کرفس و انیسون و رازیانه و افستین

البته موی برویانذ

النعمان

درخته

وصاحب منهوده

و دلش آنرا ایک سرد انفر

و عسل کنند و صاحب تقویم گوید اصلاح او بعقید و صمغ عربی کنند و بدل اسفیداج رصاص محترق
الرصاص بود اسفیداج [illegible] بر کهن گویند ابر مرده و گویند حیوان دریایی است بدان سبب که چون
دست بر وی نهند خود را او باز کشد وقتی که بمیرد آب او را بساحل اندازد و گویند نبات دریایی
بود و این محقق است باقی خلاف است بهترین آنست که تازه بود و طبیعت او گرم بود در اول
و خشک است در دوم چون بسوزانند و خاکستر آن در زخمی که در ساعت زده باشند خشک بکند
نافع بود و اگر بیاشامند چون رفتن باد دارد و مجفف او رام طبعی [illegible] بود و اگر خاکستر او
بشویند جهت درد چشم نافع بود و شیخ الرئیس گوید چون باز فت بسوزانند قطع نفث دم کند
و تازه او مضر بود باحشا و مصلح او زب عوزه بود یا ریباس و از خواص اسفیج یکی آنست که
اگر شراب باب ممزوج بود او را در آن اندازند آب را جمله بر گیرد و اگر خواهند مجنان مستعمل
کنند [illegible] پاره کنند بهاون نتوان کوفت و سبک و متخلخل بود و بخانه زنبور ماند ملغم حجر
[illegible] خوانند و بپارسی بشکرد کارزان و در مصر کارزان در آب می نهند و آب بر میگیرند
و در جاه عالنة والله اعلم اسطوخودوس معنی آن موقف الارواح بود و آن جزیره که از آنجا
خیزد نام او ستحارس است و او را شامسفرم رومی خوانند طبیعت او گرم است در اول
و خشک است در دوم بهترین آن تازه بود که لون او بسبزی مایل بود و در طعم او تلخی و حرافت بود که دماغ
را از خلط پاک کند و صرع را نافع بود و سده بگشاید و مرضهای عصبانی را نافع و مره سودا
و بلغم لزج براند و محلل و مفتح بود و طبیخ او مسهل خلط سودا وی بود خاصه از سر و مفرح و مقوی دل
بود و مقوی جمیع اعضاء باطن و همه بدن را صحیح دارد و در تقویه و تزکیه فکر بغایت مفید بود و شربتی
از وی سه درم بود و معده و احشا را از خلط پاک کند و مغص را نافع بود و جهت زهری که خورده باشند
و گزندگی جانوران و اگر طبیخ او بر مفاصل ضماد کنند درد ساکن کند و اگر دو جزو از آب او و یک
جزو پوست بیخ کبر کوفته و بیخته با عسل بسرشند و استعمال کنند جهت سردی معده و خلطهای
نافع بود و بدل او فراسیون است بوزن آن و گویند بدل آن بوزن آن [illegible] و گویند بدل آن افتیمون
بود و مضر است [illegible] و غثیان و کرب آورد و صاحب منهاج گوید مصلح او حماما بود و گویند
بادرنجبویه و صاحب تقویم گوید مصلح او صمغ یا کتیرا بود استرخا زرنیخ سرخ است و گوشت شود اسیوس

گویند نمک صینی بود و همان سنگ نمک است که از دیوارها [illegible] و [illegible] با نمک بروی تخته و
[illegible] اسیوس خوانند و جالینوس گوید سنگی بود سست و مانند سنگ ها و دیگر صلب نبود و سفید
و نمک بود و نوعی بزردی زند و چون بر زبان نهند [illegible] و چون با زوفا و [illegible]
[illegible] نافع بود و [illegible] چون با [illegible] کنند و جهت ریش [illegible] با عسل لعوق کنند
و [illegible] سفیدی که در چشم بود [illegible] زایل کند چون
[illegible] کنند [illegible] گویند و آن نوعی از مرواریت و گفته شود اسرنج سلیقون
[illegible] معرب زرقون و بیونانی سند و قسمی آن سرخ بود و گفته شود اسقوردیون بجی است
که آن را با سیاب خرد کنند و آن انبراش است و گفته شود و گویند نوعی از سیر است اسقفس
گویند قفر الیهود بود و گفته شود اسقنقور سقنقور است و سقنقس نیز گویند و گفته شود اسوخ حیة
العمد است و آن نوعی از مار بود بپارسی سپیه مار گویند و گفته شود اسقیل بصل الفار گویند
از بهر آنکه موش را میکشد بپارسی پیاز دشتی خوانند و در میان نرگس بسیار بود چون از زمین بر کشند
خصی باید کرد و داغ تا قوت او باطل نگردد و خصی کردن او چنانست که نره او را از میان بر کشند
چنان کنند که سفالی آذرگون کنند و بر بن او نهند و مشوی کردن او چنانست که در خمیر گیرند و بعد از آن
در گل گیرند و در تنور تافته نهند تا پخته شود آنگاه پوست باز کنند و بکارد چوبی دو پاره کنند و در رشته
کتان کشند و در سایه بیاویزند تا خشک گردد چیزی که از هم دور باشد و طبیعت او گرم و خشک است
در دوم و حسین گوید در سیوم بهترین آنست که بغایت خوب و سپید و سر او کشیده بود و در طعم
شیرینی یا تیزی و تلخی و گرمی بود چون با عسل برد الثعلب [illegible] گنده بغایه [illegible] و رازی گوید
جهت صرع و مالیخولیا نیکو بود و خوردن او روشنایی چشم زیاده کند و ربو و سعال مزمن و صلابه
سپرز و عرق النسا و استسقا و یرقان را بغایت مفید بود و شریف گوید چون بریان کنند
و با شش چند انگبین و نمک خلط کنند و دو مثقال از آن بناشتا بیاشامند مسهل اخلاط غلیظ
بود و اگر قیراطی از ریشه او بیاشامند فی معتدل آورد بی مغص و مشقت و چون یک درم ازو
با پست درم روغن زنبق بجوشانند تا پخته گردد و صافی کنند و چون خواهند که در مرد [illegible]
کف پای مالند و در جامه خواب تکیه کنند [illegible] تمام آورد اما باید که پای بر زمین ننهند

اسقیل کانده
با جبنیه گویند

روز چنین کنند قوی تمام بخشد و مقوی معده بود و بول براند و صاحب منهاج گوید مضر بود
بعصب سلیم و مصلح او حماما بود و صاحب تقویم گوید مصدع بود و دوار آورد و مصلح او سکنجبین
سکری بود و باید که مشوی کرده استعمال کنند و غیر مشوی اصلا استعمال نکنند مگر بخته و مصلح او شیر
تازه بود که لعدان بیاشامند و گویند مضر است بسفل مصلح او آمد که بسته بود و سرکه او و خاکشه
شود و تخم او جهة قولنجی که سخت بود و دوای آن نبود نافع بود چون بکوبند خرد و با شراب
بسرشند و حب سازند هر یک بمقدار نخودی و یک حب از ان استعمال کنند و از عفص آن
آب گرم که بورهٔ ارمنی دران جوشیده باشد بیاشامند نافع بود و از خواص ورق او یکی
آنست که اگر گرگ بر روی او بایستد و درنگ کند لنگ گردد و گفته اند باشد که بمیرد
فتبارک الله احسن الخالقین و بدل او ملبوس بود و گویند اسقوردیون و گویند لوف
و گویند فردمانا و وج بود آهن بنگه فیطس خوانند و عمار و آسمار و ربند نیز گویند بپارسی
مورد بود بهترین خسروانی بود و تازه طبعت او سرد است در اول و خشکست در دوم
شکم را ببندد و عرق و خون که از جملهٔ اعضا رود و شکستگی اعضا را نطول کردن نافع بود
و چون بسوزانند بوی بدن خوش کند و جهة ورمها گرم و سوختگی آتش نافع بود و چون بران
باشند و جهة ورم گرم و مقوی دل و معده بود و خفقان زایل کند و تخم او سرفه را نافع بود
و شکم ببندد و گزندگی عقرب و رتیلا را نیکو بود و بوییدن مورد جهة بخار گرم تر نافع بود
و اگر عصارهٔ او در چشم کشند قوة چشم دهد و آب رفتن زایل کند و چون بجوشانند و دران
آب نشینند جهة بیرون آمدن مقعد نافع بود و خون رفتن رحم در رحم را نافع بود و موی را
برویاند خاصه روغن او و قوهٔ موی دهد و لون او سیاه کند و اگر تخم او بجوشانند و پیش از
شراب خوردن قدری بیاشامند منع خمار کند و اگر شیب خود بخود کنند خون رفتن
رحم بازدارد و بدل او ورق توت بود و گویند عصارهٔ زرشک و او طبیعت ببندد
و سهر آورد و مصلح او بنفشهٔ تازه بود آنکه گوید مورد اسغرم بود و گفته شود اسقولوقندریون
سقولوقندریون گویند و حشیشة الطحال و در مصر بکف النسر خوانند و چند اسم دیگر دارد و در
سین گفته شود اما اسقولو در لغت یونان کاولیست و در یا و قندریون آنرا که طحالش

قطعا

جگر

بازدارد

سود

بود و بنسیت تا شیران داده بد که از اینها بهیر زبان خود نام نهاده اند و گویند بیخ کبر است و نیست
و گویند اسقیل بود و ان هر دو قول غلط است آنچه تحقیق است بنابست صعتری شیرازی او
برانگیکی [illegible] گویند و گفته شود [illegible] سقوردیون خوانند و ثوم الحیه و آن ثوم بری است
بپارسی سیر گویند طبیعت آن گرم و خشکست در چهارم حیض براند و از ادویه تریاق فاروق
بود و هر ثوم الحیه گفته شود و بدل آن ثوم الذکر است و گویند عنصل کوچک بود اسفید اسفیه
خردل سفید بود و حرف سفید نیز گویند و گفته شود اسارون بیخ گیاهی بود برگ آن مانند برگ
بنفشه لادن خردتر و شکوفهٔ او ارغوانی رنگ بود و غلاف تخم او مانند غلاف تخم بیخ بود و بعضی
شکوفهٔ او بنفش رنگ بود و تخم او مانند حسکه انه بود و در کوهها روم و مصر و در همدان نیز باشد
و آن دو نوع بود غلیظ و دقیق و از یک بیخ ریشها بسیار بود و بشکل ناردین بود بار گیر و زرد
بود مانند مامیران اما اسارون آنچه در میان باریکی و سطبری بود نیکوتر بود و طبیعت آن گرم
و خشکست در دوم و گویند اسارون بیخ سنبل رومیست و این خلافست ناردین بیخ سنبل رومیست
و گفته شود اما اسارون نافع بود جهة دردها اندرونی و ملطف و مسخن بود و اگر یک مثقال
با شراب بیاشامند جهة عرق النسا و وجع ورک و مفاصل نافع بود و سده جگر بگشاید و مسهل
بلغم لزج بود که در معده و سر جمع شده باشد و باه را زیاده کند و بوی دهان خوش کند جهة
نزول آب و سبل و داء الثعلب و حیه نافع بود و معده باشد و نسیان را نافع بود و شربتی
از و سه مثقال بود با ماء العسل و استسقا را نافع بود و حیض براند و نافع بود صلابة سپرز را
و مثانه و گرده را قوة دهد و در خواص آورده که چون بکوبند و با شیر تازه بسرشند و ضماد
کنند میان هر دو رگ باه برانگیزد و نعوظی تمام آورد و گویند مضر است بشش و جفف اعصاب
بود و مصلح آن مویزج بود و گویند مصلح او مویز است که در روغن بادام خیسانیده باشند
و بدل آن یک وزن و نیم وج و دانگی وزن آن بود که در جملها گفته شود اسغرم و اسمار هر دو اسم
آس است و گفته شود اسقیوس بشولیون بود و برغولی نیز گویند و بیونانی فسلیون و آن
بزر قطوناست و گفته شود اسفاناخ بپارسی اسباناخ گویند طبیعت آن سرد و تر است
در اول و گویند معتدل بود میان حرارة و برودة و ملین بود و سرفه و سینه را نیکو بود و درد

شیرازی

قوة جلا بود و تقویة معده بکند و طبع نرم [illegible] بود و در سینه و شش کرمی
کرمی بود و مضر بود بمزاج سرد و مصلح او مری و فلفل و [illegible] صینی بود [illegible] خبث الحدید بود و گفته
شود [illegible] اسطفلین بود و اسطولن نیز گویند و آن جزر بود و گفته شود انشاء الله تعالی [illegible]
اسطفلین بود و گفته شد [illegible] گویند مازریون است و جامع گوید که حرباست و یونانی
خامالاون اسم حرباست و خامالا اسم مازریون و این سهو بدین سبب کرده اند [illegible]
گوید بجهت آنکه جمعی از حکما دیم آورده اند که اداراقی اسم [illegible] دریاست و ایشان نیز اذرقی [illegible]
اوراقی سهو کرده اند و تم صاحب جامع گوید بعضی متاخران گفته اند اسد الارض خامالیت
که بیونانی خامالاون مالس گویند و معنی آن مازریون سیاه بود و صفت مازریون و جوبا [illegible]
گفته شود اشجار و بیونانی او سیمون گویند و آن تودریست و گفته شود انشاء الله تعالی اشکیل
جشم عرج بود و گفته شود اشنه شیبة العجوز خوانند و کرس بابه بغدادی بپارسی دواله
گویند و ذوالی و دوا المسک نیز گویند و آن بر درخت صنوبر و جوز و بلوط و غیر آن بچیده بود
بهترین آن سفید خوشبوی بود و آن نوع را عطری خوانند و آنچه سیاه بود بد بود و
مندیست و اشنه را در کوفتن نم باید کرد تا زود کوفته شود و طبیعت آن جالینوس گوید
در گرمی و سردی معتدل بود و در وی اندک قبضی بود و حسین گوید گرم بود در اول و خشک است در
درجه دوم بخور او نافع بود جهة صرع و اختناق رحم و اگر بجوشانند و در آن آب نشینند حیض براند
و وجع رحم را نافع بود و فتق را ببندد و معده را قوة دهد و خفقان را نافع بود و قوة دل بدهد و
رحم بگشاید و اگر بروغن [illegible] گرم طلا کنند ساکن کند و تحلیل صلابة مفاصل کند و درد جگر ضعیف را
نافع بود و تحلل اخلاطی بود که در عروق جمع شده باشد و شهوة باه زیاده کند و منی بیفزاید و قوة
تضییب دهد و شیر زنان زیاده کند و چون بسایند و در جشم کشند جلا دهد و اگر در شراب بپزند
و آن شراب بیاشامند جهة گزندگی جانوران نافع بود و اگر در شراب نقع کنند یکهفته تا دوازده [illegible]
[illegible] عمل کند اما اشنه مضرست بروده و مصلح او انیسون بود و بدل آن قردمانا بود و [illegible]
وار شیشعان بود و گفته شود اشترغاز [illegible] تخییل العجم خوانند و تفسیر اشترغاز شوک الجمال است و آن
بیخ انجدان خراسانیست و آن نوع از زرافه بود و انجدان از بیابان مرو خیزد و از بلاد روم

دموی را
اسطفلین
صاحب
سوده
اشنه
چهریله بود
[illegible]
اشترغاز
جواسی بود

13

بهترین آن [illegible] و [illegible] انجدان گفته شود و طبیعت او گرم و خشک است در آخر درجه سیوم
و یوحنا گوید در دوم و مصلح او سرکه بود و شیخ الرئیس گوید سرکا و جهة معده [illegible] نافع بود و قوة او بد
و اشتها آورد و هضم را قوة دهد و اشترغاز مخلل معده بود و دفع مضرة سموم کند و تب ربع
که از عفونة بلغم سوخته بود نافع بود بخاصیت و سرکه او نزدیک بود بسرکه عنصل و بدل او انجدان بود
و فولس گوید جرم او مغثی بود و مصلح او شراب غوره و ریباس است [illegible] و [illegible] خشک است
و گفته شود اشموسا اسموساست و گفته شد اشقاقیل شقاقل و سقاقل و شقاقل و شقیقل نیز
گویند و آن جزر اقلیطی بود بپارسی گزر البر گویند بهترین آن سطبر بود که لون او بزردی زند و بوزن
ثقیل بود و طبیعت او جالینوس گوید گرم و تر است در سیوم [illegible] باه را زیاد
کند و تضییب را قوة دهد و ادرار بول کند و شیر زنان زیاده کند و اگر زن بخورد بچه مرده
بیندازد و ورق او اگر بکوبند و با عسل بیامیزند و بر ریش خورنده نهند پاک کند و مضرت
از و سدر بود و مضر بود بشش و مصلح او عسل و بدل او جلغوزه یا بوزیدان و در شقاقل [illegible]
گفته آن گفته شود اشخیص درخت کرمدانه بود و اشخیص [illegible] از مازریون است و آنرا خامالا
ون لوقس گویند و تفسیر لوقس سفید بود و بعضی اقسیا خوانند و درخت [illegible] او شیر [illegible] بسیار بود
و [illegible] سوزانند و بشیرازی اورا بارونی خش خوانند و با میزر آورند و خامالاون
مالس و تفسیر مالس سیاه بود و در مازریون مرده گفته شود اشق اشج خوانند و کلبانی و آن لزاق
الذهب بود و گفته شود اما اشق صاحب جامع گوید صمغ طرثوث بود و صاحب منهاج گوید
صمغ طرثوث است و مولف گوید صمغ بنارتست که آنرا بشیرازی بدران گویند طبیعت آن
گرمست در آخر درجه دوم و خشکست در اول و اسحق گوید گرم و خشکست در دوم بهترین
آنست که سفید و دانه دار [illegible] باشد و [illegible] گوید منفتح سدد جگر بود و سنگ گرده
بریزاند و تحلیل صلابة سپرز [illegible] طلا کنند [illegible] که بخورند و رم
سپرز بگدازد و اگر با عسل لعق کنند مفاصل و عرق النسا و صرع را نافع بود و خنازیر را مفید
بود و کرم بکشد و اگر با ماء الشعیر خلط کنند و بیاشامند [illegible] بود و [illegible] را نافع بود و دو
مثقال با عسل صرع را نافع بود و مسهل بلغم لزج باشد و استسقا را نافع بود و [illegible]

[illegible]
وشقیقل
اشنان [illegible] نوالی است بزبان دکهنی
خاما شیراز
سوده
چون [illegible] خوانند

واگر قدری از آن بمالند جرب چشم و سفیدی و تاریکی زایل کند و ریشها ، به دا ایک نافع بود و جهة خناق کلاه
بلغم و مره سودا را نافع بود و بچه مرده و زنده بیرون آورد و اگر بخورند بخود بگیرند و اگر با سرکه غلیظ
کنند و بر ورمهای صلب و خنازیر و سلعه طلا کنند تحلیل دهد و چون با دهن بر کلف و بهق
مالند نافع بود و اگر به آب حل کنند و بدان غرغره کنند دماغ را پاک سازد و بخور وی جهة درد
پشت و فالج و خدر نافع بود و باد را بشکند اما مضر بود بگرده و مصلح او ذوفا بود و بدل
آن فرسخ کواپر النحل بود و گویند بدل آن سکینج است و گویند خردل اشراس اصل الخنثی بود
و قول صاحب جامع آنست که نه اصل الخنثی بود و سهو کرده قول صاحب منهاج و صاحب
تقویم درین معتبر بود بپارسی سریش گویند طبیعت آن گرم و خشکست در دوم چون بسوزانند
گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم چون بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و چون خرد کرده
بیاشامند بول و حیض براند لیکن مرخی فم معده بود و مصلح او گلقند بود و بر فتق طلا کردن
و ورمهای بلغمی نافع بود و شربتی از وی پنج درم بود اشنان حرض گویند و آن انواع بود و اورا
غاسول خوانند بهترین او بارقیست سبز پاک و بارق موضعی بود نزدیک کوفه و لطیفترین سفید بود
طبیعت آن گرمست در دوم و [illegible] ماسرجویه گوید گرم و خشک است در دوم و محرق بود و منفتح
سده بود و منقی و گوشت زیاده بخورد و نیم درم از و عسر البول بگشاید و یکدرم از و حیض براند
و سه درم ماء مستسقی بود و پنج درم از و بچه مرده یا زنده بیندازد و ده درم از و سم قاتلست و او
مضر بود بمثانه و مصلح او عسل یا گلنگبین بود و گویند تخم خربزه بود و الاعقب اورا و عن بنفشه
اصابع صفر بیخ نباتیست مانند کف ابلق است از زرد و سفید و صاحب تقویم گوید بیخ
خشکست است و این خلافست و نوعی بود که زرد باشد تیره رنگ سفیدی و آنرا کف
عایشه خوانند و کف مریم نیز گویند طبیعت آن گرم و خشکست در دوم محلل فضلهاء غلیظ بود و جهة
سمها نافع بود و گزندگی جانوران و جنون را انجابت نافع بود و عصب را پاک کند از انها
و محلل فضول غلیظ بود و دیسقوریدس گوید اعضاء عصبانی را نافع بود و دردها آن ساکن کند
جنون و وسواس سوداوی و درد مفاصل و رعشه و بدل او در دفع جنون بیک وزن و نیم آن هزار
جسان و چهار دانگ آن سعد بود و او مضر بود بآلات بول مصلح وی حب الآس یا بلوط

اشنان

سفید

شوره گیاه بود که از و ساجي سازند

مسهل

بود

بوی [illegible] بفتاح [illegible] سورنجان [illegible] زرد و سفید بود و صاحب جامع گوید بیشتر هم
گفته که [illegible] سورنجانست و قول صاحب جامع گوید محقق است که شکوفه سورنجانست
و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و مسیح گوید در سیوم و او درد مفاصل را مفید بود و ریشها
کهنه را [illegible] و ضماد کردن نافع بود و بقراط گوید تریاق درد مفاصل بود خاصه در وقت
نزول ماده و صاحب منهاج گوید در قوت مانند سورنجان بود و بوییدن او نافع بود صداع
سرد را و بادها که در دماغ بود بشکند و سده آن بگشاید و باه زیاده کند خاصه با زنجبیل و زیره
[illegible] اصابع النسا [illegible] گفته شود یعنی انگشت کنزکان اصابع العذاری نوعی از انگور
چپیاست دراز مانند بلوط و آنرا انگور زیتونی گویند طبیعت آن گرم و تر است و صفت
آن در عنب گفته شود اصل السوس اصل الملک بود بپارسی بیخ مهک گویند و باصفهانی اند
و کرمانی بیخ مده و طبیعت آن معتدلست در گرمی و سردی و تری و خشکی نافع بود جهة خشونة
سینه و قصبه شش و حلق و تشنگی بنشاند و دیسقوریدس گوید چون عصاره او [illegible]
که تر باشد در چشم کشند ناخنه زایل کند و دشواری زادن و حرقة بول و اختلاج و وجع عصب
را نافع بود و اگر بیخ او خشک کرده سحق کنند و در چشم کشند همان خاصیت عصاره دهد و ناخنه
و گوشت زیاده ببرد و عصاره او در سینه و جگر و جرب و مثانه و گرده را نافع بود و رب
و طبیخ او انواع سرفه را نافع بود و بدل او نیم وزن او رب السوس است اصل الاربعه بیخ
کاسنی و بیخ رازیانه و بیخ کبر و بیخ کرفس را گویند و مرکب بجای خود گفته شود انشاء الله تعالی
اصل اللوف [illegible] دیو بافو نیطس است و آن بیخ فیلگوش بود بیونانی دراقیطون گویند طبیعت
آن گرم و خشکست در سیوم اخلاط غلیظ لزج دفع کند و سده سپرز و جگر و گرده بگشاید و ریشهای
بد را نافع بود و اگر با سرکه کهنه بر بهق طلا کنند مفید بود اصل المرجان بسد بود و گفته شود اصل الراسن
بپارسی بیخ نی بود و در وی قوة جاذبه هست اگر بکوبند و بر عضوی که آهن در و بود ضماد کنند بیرون
آورد و چون سحق کرده با سرکه بر درد مفاصل طلا کنند نافع بود و اگر با زرمس بر کلف طلا کنند
زایل کند و اگر خاکستر آن با مجندان چنان پشند و بر سر نهند موی را قوة دهد و برویاند اصل
الراسن بیخ راسن بود و ترکان آنرا اندز گویند و آن نوعی از فیلگوش بود و گفته شود

القصب

اصل النیلوفر الهندی ... بود و فاعیه نیز گویند و گفته شود اصل السوس ... بیخ سوس ... بود
و در روم در میان بنفشه روید و باطراف می برند و آن مشهور بود به بیخ بنفشه و آن غلط مشهور است
و گفته شود اصل السوس ... سامست و گفته شود اصل التفاح ... بود و بپارسی
سا پیزک گویند و در یا گفته شود اصل الفلفل فلفلمویه بود و گفته شود اصل ... بپارسی بیخ ...
گویند و در کاف گفته شود اصل الهندبا بپارسی کاسنی گویند و گفته شود در ... اصل الرازیانج بپارسی
بیخ رازیانه گویند و گفته شود اصل الکبر بپارسی بیخ کبر گویند طبیعت او عیسی گوید گرم و خشک است
در سیوم اگر با سرکه بر خنازیر طلا کنند تحلیل کند و عرق النسا و بواسیر را نافع بود و مقطع و ملطف بود
و پوست او جهت درد دندان که از سردی بود نافع بود چون با سرکه بپزند و بران مضمضه کنند یا بخایند
و اگر با سرکه بسایند و بر کلف و بهق سفید طلا کنند نافع بود و جهت سپرز بغایت نافع بود
خوردن با سرکه یا با سرکه و عسل طلا کنند و اخلاط غلیظ لزج را قطع کند و وجع ورکین را نافع بود
حیض براند و چون بدان غرغره کنند بلغم را قلع کند و اگر بر ریشهای بد باشند گوشت یا ضماد کنند
بصلاح آورد و ورمها صلب بگدازد و مسهل بلغم بود و مضر بود بمثانه و مصلح او عسل بود و بدل
او در ادویه سپرز بکدرم حلتیت با سکنجبین بود اصطفین اصطفین بود و گفته شد اصل الوطنیا
آذریون بود و گفته شد اصل الجبان الخراسانی اشترغاز بود و گفته شد اصل اللوز المر بیخ بادام
تلخ بود چون بپزند و بنک بکوبند و با سرکه و روغن گل بر پیشانی ضماد کنند صداع را نافع بود اصف
اصل الکبر بود و گفته شد اسطرک اسطرکا گویند و آن صمغی بود برنگ عناب جرجانی سرخی
که بسیاهی زند بغایت خلوقی رنگ دیسقوریدوس گوید نوعی از میعه بود و گویند صمغیست که
از درخت روم حاصل شود و جالینوس گوید صمغ زیتون بود و دخان او قایم مقام دخان
کندر بود در همه چیزی و آنچه محقق است صمغ زیتونست و طبیعت او گرم بود در سیوم و خشک در
اول و رازی گوید گرم و خشک است در دوم جهت سعال و نزله سرد نافع بود و حیض براند و صلابت
رحم را نافع بود چون بیاشامند یا بخود بر گیرند و صاحب منهاج گوید مصدع بود و مصلح او رازیانه بود
و شربتی از و یکدرم و نیم بود و صاحب تقویم گوید مولد سبات و صداع بود و مصلح او خمیره بنفشه
یا شراب نیلوفر بود و بدل او گویند چند چیز بود اطیوط اطموط بود و اطماطم گویند و گفته شود

اصف کریو بود بزبان هندی

باقله هندی بود

اطیف قیصوم بود و گفته شود اطماط صاحب جامع گوید اطموط و اطماط و اطیوط بندق هندیست
که آنرا ... خوانند و صاحب منهاج گوید دوایی هندیست بقوت بو زیدان و هم او گوید
بدرستی که گویند الکمکت بود و این سهو و خطاست و صاحب جامع گوید بعضی گویند فو قلست
و هم او گوید خطاست و مولف گوید آنچه تحقیق است نوعی از باقلاء هندیست سخت بود
و نقطها سیاه بر او و بصلبی شبیه بود به بندق هندی و طبیعت او گرم بود در دوم و تر است
در اول حبق زایل کند و باه را زیادة کند اطریه بپارسی رشته گویند و او را از آرد فطیر سازند
طبیعت آن گرم و تر است و دیر هضم شود نافع بود جهت سینه و سرفه و خشونت چون قند و روغن بادام
اضافه کنند یا خشک و اگر با بقلة الحمقا بپزند یا لسان الحمل جهت نفث دم نافع بود و منفخ و بطئ
الانحدار بود و مصلح او فلفل و سعتر و فودنج بود و بعد از ان مثلث یا عسل یا زنجبیل مربا که بخورند
اطا درخت غرب بود و گفته شود اطباء الکلب مخاطیه و نیز گویند و آن سپستان بود
و گفته شود ان شاء الله تعالی اظفار الطیب ناخن بویا گویند و ناخن صدف و ناخن بریان و شیرازی
ناخن دیو خوانند طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و ماسرجویه گوید گرمست در سیوم چون زن
در شیب خود بخور کند حیض براند و اختناق رحم را نافع بود و درد معده و جگر و خفقان و درد رحم را
نافع بود و رازی گوید اگر با سرکه بیاشامند شکم را نرم کند و بسیار او بیخ آورد و مصلح او گل مختوم یا
قبرسی بود و بدل آن قصب الذریره بود اعین السراطین سنکبویه بود و گفته شود اغیرپس جوز
رومیست و گفته شود ان شاء الله اغرسطیس اثلق است و گفته شود اغلیقی یونانی مرکب بود از بیخ
و توتیا کرمانی و نبات مصری و در مرکبات گفته شود اغلیقی بزبان یونانی می بخنج را گویند بپارسی
پخجوش بود و در مرکبات گفته شود افاسون دمن الفجل بود و در مرکبات گفته شود اغلاطن معرب بود
و گفته شود افنجمشک فرنجمشک و بلنکمشک و فلنکمشک و ملنجمشک و کمجمشک و برنجمشک نیز گویند بپارسی
قرنفل بستانی بود و بشیرازی بالنکو خود روی و در بستانها رویند و کنار آبها روان طبیعت آن گرم
و خشک است در آخر درجه دوم بوییدن آن سده دماغ بگشاید و خفقان که از بلغم و سودا بود نافع بود
و از جهت بواسیر و جگر و دل و معده سرد را بغایت نافع بود و غذاء غلیظ هضم کند و بوی دهان خوش
کند و دندان سخت سازد و بوییدن او مضر بود بدماغ و مصلح او بنفشه بود و قرنفل بدل او بود و از سپون

اغیر
بسیار بود

زفیون باشد و کفته شود زر کشوث بود و گفته شود با خولنجان بود و گفته شود اشنه خبز خوانند
و آن انواع بود خراسانی و رومی و ... گویند نوعی باز کرده است و مولف گوید
نوعی از برنجاسف گوییست و گل او بشکل اقحوانست کوچکتر و بعاقرقرحا شبیه بود و گل اقحوان سپیدی دارد و آن
ندارد و نیکوتر رومی بود طبیعت آن گرمست در اول و خشک است در دوم و در چشم کهنه شکوه را
نافع بود و معده سرد را مفید بود و مسهل صفرا از معده بود و قوة بدن دهد و لون را نیکو بود کند و اگر بر
ورم صلب ضماد کنند نافع بود و بول و حیض براند چون با عسل با خود برگیرند و گزندگی عقرب را نافع
بود و در تقویت معده و جگر نافع بود و بهاء کهنه و بواسیر و شقاق مقعد و صلابات اندرونی
را ضماد کردن و آشامیدن نافع بود و داء الثعلب و حیه مجتمع اما معده گرم را مضر بود و مصلح
و مصلح او انیسون بود یا مصطکی و بدل او جعده با شیح ارمنی و در تقویت معده اسارون بانیم وزن
آن هلیله و صاحب منهاج گوید که مقوی معده گرم بود و پاک کند از اخلاط حاده و مفاصل را
بغایة نافع بود و چون سبب او خلطی گرم بود با سرکه بپزند و بر سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر
با روغن بادام بپزند و اندک زمره بر اضافه کنند و در گوش چکانند تحلیل ریاح بود و نافع
بود جهة کریسی افلیون شیح جبلی بود و گفته شود افلنجه فلنجه بود و گفته شود افیون عصاره خشخاش
سیاه بود مصری و او را لبن الخشخاش گویند باید که در آب گرم اندازند زود حل شود و در آفتاب
گرم نهند نرم شود و آنچه مغشوش بود آب را از ... زرد کند و درست بماند غش او بمامیثا و لبن خس ...
کنند و آنچه بغایت براق بود غش او بصمغ بود اما طبیعت او سرد بود در چهارم و خشک است در سیوم
و آنچه گوید سرد و خشک است در چهارم مخدر بود و مسکن همه وجعها چون طلا کنند و اگر بیاشامند
شربتی از و مقدار عدسی بود و از دو دانگ زیاده نباید و ریشها خشک کند و در ورمهای گرم را نافع
بود و اگر با زرده تخم مرغ بریان کرده بر نقرس طلا کنند نافع درد ساکن کند و خواب آورد و اگر بخود
برگیرند تزحر را نافع بود و اگر با روغن گل و زعفران در گوش چکانند درد زایل کند و اگر با شیر زنان در چشم
کشند درد ساکن کند و اگر با روغن گل در سر مالند صداع زایل کند و سحج و حبس را نافع بود و دو درم از و
کشنده بود و مصلح او فلفل و دار چینی و جندبیدستر و فرفیون و بعد از ان قی و حقنه و شراب کهنه بسیار
بعد از ان حمام و بعد از حمام آشامیدن و صاحب تقویم گوید مصلح او عود هندی بود یا عود الوج و بدل

آن

آن سه وزن آن بزر البنج و یک وزن تخم لفاح بود ... بزرگی و زمردی و تفاحی بود
خرد و بهترین افریطی بود ... که تخم او سرخ بود و تازه طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم
نافع بود ... استسقای را و مسهل بلغم بود و ... را نافع بود اگر با سکنجبین بیاشامند یا
شها و باید که در مطبوخ ... تا قوة او باطل شود و غثیان و قی آورد و شربتی از و در
مطبوخ از پنج درم تا هفت درم شاید و گویند تا ده درم و صاحب منهاج آورده که شربتی از
یک درم تا دو درم بود و رازی گوید که بروغن بادام چرب کنند اگر تنها استعمال کنند نه در مطبوخ
و ابن ماسویه گوید مصلح او آنست که پیش از ان روغن بادام استعمال کنند و اگر مجنان خشک
استعمال خواهند کرد شربتی از یک درم تا دو درم بود و اگر نقوع خواهند کرد باید که شربتی
از دو درم تا چهار درم بود و بدل او رازی گوید در مسهل سودا بوزن آن ... بود و دو دانگ
آن حاشا و گویند بدل او یک وزن و نیم حاشا بود و گویند بدل او اسطوخودوس بود و سقا...
و مضر بود بشش و مصلح آن کثیرا بود و صاحب تقویم گوید مصلح او شراب صندل بود یا ز...
سیب بود اقحوان احداق المرضی گویند و گفته شد و در مصر کرکاش خوانند و یونانی قرنابیون
و در موصل شجرة الکافور و بپارسی گاوچشم و بعربی عین البقر و بشیرازی بابونه گاو و بهترین آنست
که برگش سبز بود و بیرون گل او سفید و اندرون زرد و در طعم او تلخی بود و نوعی باشد که برگ
سفید ندارد و طبیعت او گرم و خشکست در دوم و مسهل بلغم و سودا بود و چنگ کرده بریزانند
و عرق براند و تحلیل فونها فسرده بود و ناصور را نافع بود و صلابة رحم را تحلیل دهد و چون ... ن
در ان آب نشینند و گزنی را حیض بسته بود چون فرزجه از و بخود برگیرد بگشاید و اگر مجنان خشک
کرده بجوشند و با سکنجبین یا با نمک بیاشامند مسهل بلغم و مره سودا بود و صاحب جامع قول ...
آورده که آب او چون بگیرند و بر اعضاء نزدیک انثیین و ورکین طلا کنند قوة مجامعت دهد و اگر ادامه
بوییدن او کنند سبات آورد و اگر تر او بویند خواب آورد و شربتی از و سه درم بود اما مضر بود
بمعده و سپرز و مصلح او انیسون بود و گویند کشنیز و قند اقولیاسمون دمن البلبل نست و گفته شود
اقاقیا عصاره قرظ بود و قرظ تخم خاریست که ادیم بوی دباغت کنند و جالینوس گوید صمغ او
بود و بعضی گویند رب شجره خرنوب بود و گویند عصاره پوست انار بود و این اقوال باسره

بقراط گوید سوداو

از چهار درم تا شش درم و منهاج مصلح نیست و صاحب منهاج آورده است که شربتی او نیم یکدرم تا دو درم

خلافست آن عصاره قرظ بود و در مصر سنط و صنط خوانند و قرظ بپارسی کوره گویند و آن مصری بود
و قلقل نیز خوانند و طبیعت آن سرد بود در دوم و مجفف بود در سیوم و عیسی گوید سرد بود در اول و خشک است
در دوم بهترین آن بود که صلب و سطبر و سیاه رنگ چون نخود برگیرند قطع خون رفتن کند و چون بیاشامند
سحج را نافع بود و اسهال موی و استرخاء مقعده و رحم و شکم ببندد و حقنه کردن و خوردن و آب چشم را نافع
بود اگر با داروها بود که روشنایی چشم بیفزاید و در طلاها که جهت شکستگی اعضا بود نافع بود و اگر بر ورمهاء
گرم طلا کنند نافع بود و بدل او حضض است یا صندل و عدس مقشر بوزن آن اقماع ... نام
منکست و گفته شود اقسوس گویند دبق است و گفته شود ان شاء الله تعالی اقاروینی بود
الوج بود و گفته شود اقلیمیا قلیمیا گویند و در قاف گفته شود اقوبلسی ما العسل است و گفته شود اقفط
بپارسی کشکست ... گویند و این مولف گوید روستایان شیراز حصاة خوانند طبیعت آن
سرد و خشک است شکم ... و خاصه بریان کرده اما دیر هضم شود و معده را بد بود و مصلح او کلنگبین بود
بعد از و اقطی خمان گویند و آن دو نوع بود بزرگ و کوچک خمان بزرگ را شبوقه گویند و
کوچک را خاما اقطی و گفته شود اقطف بلغت اهل یمن ماشست و گفته شود اقنا توسفی بیونانی
آن شوکة البیضاست و آن بادآورد بود و گفته شود ان شاء الله تعالی اقنتا رابیعی بیونانی معنی آن
شوکة العربیه گویند و آن شکاعیست و گفته شود ان شاء الله تعالی اج نفاح بریست و آن زعرور
بود و گفته شود اکرفس کرفس است و گفته شود ان شاء الله تعالی اکرومک هرروت بود
و گفته شود اکروفس جوز رومیست و گفته شود و اغبرس نیز گویند و گفته شد اکشوث کشوث
بود و ... زجمول نیز گویند و در بزور گفته شود ان شاء الله تعالی اکلیل الملک گیاه قیصر خوانند
و بپارسی کلیل الملک بهترین وی تازه رسیده بود و برنگ زرد بود که بسفیدی مایل بود و چون بشکافند
دانه او زرد بود طبیعت او گرم و خشک است در اول محلل و ملین اورام صلب بود که در مفاصل و احشا
بود و اگر با پستین بر ورمها جگر و سپرز و احشا ضماد کنند نافع بود و چون با شراب بجوشانند
و بیاشامند درد معده ساکن کند و عصاره او چون تر باشد با تخم ... بیامیزند و در گوش چکانند
درد ساکن کند و چون با میخج بپزند و بر ورمهاء گرم که در چشم و رحم و مقعد و انثیین بود ضماد کنند نرم کند
و چون با میخج بیاشامند اخلاط بد از وی ... بود اما مضر بود بانثیین و مصلح او عسل بود و بدل

او ... بوزن آن با بوزن آن لبان ذکر با بوزن آن بابونج و نیم وزن او ورق ابحر بود
الکمکست صاحب منهاج گوید چوبیست هندی و بعضی گوید هندیست و گویند البطوط بود
و این اقوال صاحب منهاج گوید همه سهو است و خطا و قول صاحب جامع در اینجا معتبر است
که او را الحجر العقاب و حجر النسر و حجر الولاده خوانند و بیونانی اناطیطس و معنی این اسم آن بود که
سنگیست که زادن آسان کند و مولف گوید مانند حجری بود بمقدار جوز بوا تیره رنگ چون
بجنبانید در اندرون او بجنبد و بغایت املس و صلب بود و دشوار شکن باشد چنانچه بند از سنگست
و ... سبک بود و چون بشکنند مغزی در اندرون او بود سفید تلخ طعم و بشکل شاه بلوط بود و بشیرازی
او را کن ابلیس خوانند یعنی خایه ابلیس زنان آبستن را و مجموع حیوانات را چون در
شکیب ایشان نهند آسان بزایند و اگر در صره بندند و بر ران زن آبستن بندند زود
بزاید و از خواص اوست که چون در ادیم گیرند و بر ساق چپ بندند آسان بزاید و اگر
با شیر زنان سحق کنند و بشم بدان بپالایند و زنی که نزاید بخود برگیرد بفرمان خدای تعالی آبستن
گردد و شریف در خواص آورده که چون در دست گیرند و با کسی مخاصمت کنند خصم بر وغالب
نیاید و اگر بر درختی بندند که بر می اندازد دیگر نیندازد و ابن ماسویه گوید بدل او فاو انیاست
اکمون بزر ان رعی الحماست و گفته شود اکله نفسه فرفونست و گفته شود السا آمونس
بود و آنیوس ... نیز گویند و ساسم و آن ناخواه بود و گفته شود المطوط کشت بر کشت بود
و گفته شود الاطبین ر لبلابست و گفته شود ان شاء الله تعالی السنة العصافیر لسان
العصافیر بود و گفته شود الوج نوعی از نبات مخلصه بود بشیرازی کارزیسک گویند و در
مخلصه گفته شود الط ثمام بود و ثماما و ثمام الملک نیز گویند و بیرفولیون و آن سیسنبر بود
بپارسی سه سنبل گویند و در سین گفته شود الانیون راسن است و گفته شود الیه بپارسی
دنبه گویند طبیعت آن گرم و تر بود و دیر هضم شود و غذاء بد دهد و گرم تر و غلیظتر از پیه بود نافع بود
جهت عصب کوفته خورده چون بدان ضماد کنند و ابن ماسویه گوید مفسد معده بود و محلل اورام
صلب و مصلح او زنجبیل و فلفل و دار فلفل و دارچینی و مری بود و بعد از خوردن او جوارشات
خورند اما موف حماماست و گفته شود اموس و انیوس ناخواه بود و گفته شود امعاء الارض

زغار کرم گویند و آن خرطبین بود و گفته شود املج بلغه زر و میان عصیر جهرم بود بپارسی آب
غوره گویند و در جهرم گفته شود انبجاتیس انبرباریس خوانند و گفته شود املج بپارسی آمله گویند
بهترین سیاه بود و این مولف گوید رازی آورده که بهترین آمله آنست که لون او بسرخی زند
و تیز بوی بود و از جزیره افریطس آورند و ابو ریحان گوید این مناسب و لایق نیست با آمله
و طبیعت او سرد بود در دوم و گویند در اول و خشک است در دوم و بعضی گویند گرمست بهر حال و خشک است
بی خلاف مقوی معده و مقعد و اعصاب و دل بود و اشتها طعام آورد و جهت بواسیر نافع
بود و بلغم و سودا ببراند و بغایت مقوی دل بود و حفظ و ذهن زیاده کند و مقوی همه اعضا بود و
موی سیاه کند چون با آب او و حنا خضاب کنند و اگر دو درم و نیم کوفته کنند و در آب شیرین
بجوشانند دو ساعت و صافی کنند و سه نوبت در چشم چکانند سفیدی زایل کند و شربتی از دو
درم بود و شها اما مضر بود به سپرز و مصلح او عسل است و بدل او شیر آمله ام غیلان درختی بود بیابانی
و معروف بود و بشوکة المصریه و طبیعت آن سرد و خشک است و قابض و اصناف سیلان از رحم کند
و ورق او ورم لهاة و سعل را نافع بود و خون ببندد انجبار نباتیست که در کنار جویها روید
و سرخ رنگ بود و گویند در میان سبت روید و او رومی بود و تخم او را اشترخ گویند و شلغ
و انجبار از او به شربت است خاصه عرق آن و عصاره آن مانند آب مانند توت بود
بغایت سرخ رنگ اگر بیخ او یک مثقال و نیم کوفته کنند و بجوشانند و با قدری قند و سکنجبین بیاشامند
نفث دم را نافع بود از هر عضو که باشد از قصبه شش و حجاب سینه و سحج امعاء و بواسیر و گشودگی
سر رگها و قرحه امعاء را و شکم ببندد بی آنکه زحمت رساند و ریش شش پاک کند و قطع
کند و شکستگی اعضا را نافع بود و خاصیت او بسیار است بهمین اختصار شد انجل
عسل است و گل او را کثیر المنفعة گویند بپارسی خطمیست و گفته شود انشاء الله انبرباریس بپارسی
زرشک خوانند و زراج گویند و زرنگ بهترین آنست که بغایت خود رسیده باشد
و لون او سرخی بود که بسیاهی مایل بود و شیره دارد و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم صفرا
بشکند و قوت معده و دل و جگر دهد و قی باز دارد و تشنگی باز دارد و بنشاند و سحج را
نافع بود و قطع نزف دم کند و مقوی جگر گرم بود چون با ادویه گرم مثل سنبل خلط کنند

و ان مجربست

و منع خون

و شکم که از سردی جگر روانه بود ببندد و جهت معده که ضعیف بود از جهت تب بلغمی نافع بود اما مضر
بود بکسانی که طبع ایشان سست بود و مصلح آن جلاب بود و بدل آن بوزن آن تخم گل و چهار
دانگ آن صندل الحرف از آن الفاز بود و گفته شود انقوم رازی گوید و رومیش بود و گفته
شود الخطف ایلوسطیون گویند و سطبوس و غنم و حد گویند و آن ثمره شوک مصری بود بپارسی
گلنار گویند و بعربی جلنار و بشیرازی گل صد برگ و در حیم گفته شود الجبیده حشیشة الکلب خوانند
و شربت نیز گویند و صوف الارض و آن فراسیون است و گفته شود انیسون بپارسی رازیانه
رومی گویند و آن دو نوعست آنچه رومی بود بشکل نانخواه بود و آنچه غیر رومی بود بعرو مانا ماند
و این مولف گوید که این نوع در شوشتر می کارند بهترین او رومی بود و طبیعت آن گرم
و خشک است در سیوم و در وقبضی اندک بود بول براند و باد که در شکم بود تحلیل دهد و از ان مجموع بدن
و قطع سیلان رطوبات کند و حیض و عرق براند و تشنگی بنشاند و شکم ببندد و چون در شیب
بینی بخور کنند نزله و صداع سرد را نافع و سده جگر بگشاید و شهوة جماع برانگیزد و دفع مضرة سموم
جانوران کند و اگر سحق کرده با روغن گل در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و استسقا و نفخ
معده و قراقر را بغایت نافع بود و چون در چشم کشند سبل کهنه ببرد و نافع بود تبهای کهنه را و سده
جگر و سپرز و مثانه و رحم بگشاید و اگر سحق کرده سنون سازند کند دمن که سبب آن عفونت بن
دندان بود زایل کند و اسحق گوید مضر بود با معاء و مصلح او تخم رازیانه بود و بدل آن تخم شبث
و گویند کرویا انارکیوا گویند خشخاش است و گفته شود انا ثا زبیب الجبل است و او را مویزج
گویند و گفته شود انجدان دو نوعست بپارسی انکدان خوانند و انکوان گویند و آن درخت
حلتیت است و محروث اصل آنست و حلتیت صمغ آن و ورق آن سفید و سیاه بود بهترین آن
سفید بود طیب و از آن سیاه منتن بود و حلتیت طیب صمغ انجدان طیب بود و حلتیت منتن
صمغ انجدان رومی بود و آن سیسالیوس است و تخم او را اکاشم گویند و گفته شود و انجدان
خراسانی بیخ آن اشترغاز بود و گفته شد اما طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم نافع بود جهت زهرها
کشنده و برخنازیر ضماد کردن تحلیل کند چون با روغن زیت بود و با روغن سوسن عرق النسا را
نافع بود و اگر با سرکه بپزند در پوست انار و ضماد کنند بر بواسیر نافع بود و اگر بیاشامند باه زیادت کند

انیسون
اجود بود

بذر انجدان
بجهة ... بود

انا ثا

درخت هنک بود

کشنده بود اما عسر الهضم بود و مضر بود بمثانه اما آبها البول را نافع بود و سردی معده را و حیض برانگیزد
و رطوبات معده خشک کند و نفخه آورد و سخن گرده و بود ده باشد و چون با سرکه بود لطیف
کننده غذا بود و زود هضم کند و بدل آن پنج آن بادوده انک و وزن آن حلتیث طیب بود
و گویند بدل او ناو فرآبود و گویند تخم کرفس اغاق زیت است و آن از زیتون نارسیده مگیرند و گفته
شود اندرو خورد گویند چوب دار شیشعان بود و این مولف گوید آن نباتی سطبرست و خارناک بود
و قرصی مرکب هست که آنرا اندرو خوردن گویند و در مرکبات گفته شود الجسا انجوسا گویند و آن تنجار
بود و گفته شود انومیلشقایق است و گفته شود انطونیا گاشنی شاهیست و طبیعت آن سرد و تر است
در اول نافع بود جهة جگر گرم اب حدقست و غده و مغده و کهبرک و حیل نیز گویند و آن باد نجانست
و گفته شود انزروت صمغ خاریست که آنرا شایکه خوانند و سرخ و سفید بود و سرد و از یک خار حاصل شود
چون حرارت آفتاب در وی اثر کند و کهنه گردد سرخ شود و او را عنزروت و عنزرود و کنجده
خوانند و شیرازی کوزد گویند و از کوه شبانکاره و لوردجان خیزد و بهترین آن سفید بود که
بزردی مایل بود و طبیعت آن گرمست در دوم و خشکست در اول و بغایت تلخ بود و اگر با سفید
تخم مرغ یا با شیر سحق کنند و در چشم کشند درد چشم را نافع بود و بخاصیت مسهل بلغم لزج بود و صفرا
و از و نیم درم تا یک درم بود و مضر بود بروده و مصلح او صمغ عربی بود و نافع بود جهة درد
چشم و سپیدی آن و رمص که در چشم آید و آب آمدن آن و منضج ورمها بود و محلل و اگر سحق
کنند با قدری نطرون و بر ورمها که بر گردن بود مانند خنازیر طلا کنند تحلیل دهد و اگر فتیله
بعسل بیالایند و به انزروت سوده بگردانند و در گوش که ریم آید و ریش بود نهند
چند روز صحت یابد و بدل او بوزن او صبر بود و مصلح او صمغ عربی بود و انفحه شود جدوار بود
و گفته شود انلسیة الجزه بود و گفته شود الخرنج عود است و گفته شود انفحه بپارسی
پنیرمایه گویند و طبیعت مجموع گرم و خشکست و ملطف و محلل و در جمیع پنیرمایه هست
و گفته شود انفحه الارنب بپارسی پنیرمایه خرگوش گویند چون با سرکه بیاشامند صرع را
نافع بود و نیم مثقال از وی با دزهر گزندگی جانوران بود و ماسرجویه گوید یک قیراط از وی
چون با شراب کهنه بخته بیاشامند گزندگی مار و عقرب و مجموع گزندگان را نافع بود و اگر

زن

زن آبستن پنیرمایه خرگوش نر یا خصیه او با شراب ممزوج بیاشامند فرزند آورد نر و اگر
پنیرمایه ماده بود ماده آورد و اگر مقدار باقلا با شراب بیاشامند تب ربع را نافع بود
و اگر کودکان بیاشامند از صرع ایمن باشند و همه پنیرمایها این خاصیت دارند خاصه
خرگوش و اگر با آب بسرشند و بر بینی نهند خون باز دارد و اگر بچه شیرخواره قی کند و شیر در شکم او
ببندد بود چون قدری بدو دهند نافع بود و اگر زن بعد از طهر بیاشامد سه روز منع آبستنی کند
و امساک سیلان رطوبت رحم و شکم ببندد و پیچ روده و نزف دم را مفید بود و اگر با
خطمی و زیت بر عضوی نهند که خار در وی بود بیرون آورد و انفحه الفرس سودمند بود جهة اسهال
مزمن و ریش روده و درد آن و انفحه الجدی و الظباء و الحمر الوحشیة و العجل و الایل و فرخ
الجاموس و الخشف سودمند بود جهة دفع زهرها شوکران و فطر و شربتی از ایشان نیم مثقال
بود و چون با سرکه بیاشامند موافق بود جهة بستن شیر در معده و انفحه خشف که آن بچه بز نیه
ایل بود چون زن بعد از طهر سه روز بخود برگیرد آبستنی باز دارد و انفحه الجمل صاحب موجز آورده
که اگر پنیرمایه شتر مقدار نخودی با آب نیم گرم پیش از مجامعت بیاشامند قوه باه زیاده کند
از همه ادویه باهی و مقدار پنیرمایه خرگوش و خر دشتی و آهو و گوسفند کوهی چون با سرکه بیاشامند
شیر در معده بسته بود بگدازد و قوی در قوة مانند چند بیدستر بود و اگر بیاشامند صرع و اختناق
رحم را نافع بود و جمیع انفحها آنچه بسته بود بگدازد و آنچه گداخته بود ببندد و انفحه الدب ابن
در خواص آورده که پنیرمایه خرس فربهی آورد و چون بیاشامند النقرس و یا بر روی بلاد بود
و علامت آن بود که مانند دال است و آنرا ثمر البلادر گویند و گفته شود انار مشک نار مشک
است و گفته شود انجره در برزور گفته شود او رمالی و او مالی نیز گویند و بیونانی معنی او
دهن العسل بود و عسل داود علیه السلام نیز گویند و آن روغنیست که از ساق درختی حاصل
شود مانند عسل سطبری و شیرینی و بهترین آن بود کهنه و غلیظ بود و صافی و طبیعت آن گرم است
مفید بود جهة جرب و خوی طلا کنند و درد مفاصل و تاریکی چشم چون در چشم کشند و اگر
بیست درم با چهار رکی آب بیاشامند اخلاط خام براند اما خوردن او سبات و اسهال
آورد باید که آنکس که خورده باشد تا تمام هضم نکند نخسبد البتة او ذحا او نوریا خوانند

اونوذیا

انجره

ایلیهوه بود

و آن انواع رمان مصری است

اومادا

وآن غصارهٔ قثا، الحمار است وگفته شود انشاالله تعالی اوسیبد نوعی از نیلوفر هندیست
وطبیعت آن گرم وخشکست محلل ریاح غلیظ بود و رطوبات بکداند شربتی از و یکدرم بود
اونشبین ابن مولف گوید جاوشیر بود وگفته شود اوذ اسالیون کرفس جبلیست وبیونانی
اوداجیلی بود وسالیون کرفس فطراسالیونست وگفته شود اوقیمن او بیونانی بادروج بود
وگفته شود اوقطاریون غافت است وگفته شود اوز بپارسی مرغابی گویند وآن
نوع بزرگترین مرغابیها بود وطبیعت او گرم وتر بود فربهی آورد لیکن بدنها را از فضلها غلیظ
پر کند اولی آن بود که پیش از کشتن قدری بورهٔ سوده در حلق او دمند و با زیره کرم بپزند
واگر بریان کنند اولی آن بود که بزیت بریان کنند تا سهوکت ببرد اوزر بیونانی آب را
گویند وگفته شود اونومالی بیونانی شراب عسل است اهلیلج اصفر بپارسی هلیلهٔ زرد گویند
بهترین آنست که فربه بود طبیعت او سرد است در اول وخشکست در دوم جهة چشم کر آب
ریزد چون در چشم کشند نافع بود وخفقان را نافع بود وخوردن او مسهل صفرا بود و اندک
بلغم نیز براند شربتی از و از هفت درم تا ده درم بود اگر نقوع کنند وغیر نقوع از دو درم تا
پنجدرم بود مقوی معده ودماغ بود واسترخا، معده را نافع بود ومضر بود بسفل ومصلح او
اگر کوفته با آب گرم خورند قند بود یا ترنجبین واگر مطبوخ بود عناب وسپستان والو
مصلح او بود وبدل او پوست انار بود اهلیلج اسود بپارسی هلیلهٔ سیاه گویند وشیرازی
مو بزرک بهترین هندیست طبیعت آن سرد بود در اول وخشکست در دوم سردی او کمتر از
کابلی بود وگویند گرمست لون را صافی کند وجذام را نافع بود وبواسیر زرا نیکو بود واگر بریان
کنند شکم ببندد واگر در چشم کشند قوة باصره دهد وشربتی از و منقوع پنجدرم تا ده درم بود
وغیر منقوع از سه درم تا پنجدرم وخوردن او مضر بود بجگر ومصلح او عسلست وبدل او هلیلهٔ کابلی
اهلیلج الکابلی بهترین او فربه بود واگر در آب اندازند فرود رود وطبیعت او سرد وخشکست
وگویند گرمست باعتدال عقل وحفظ بیفزاید ودردسر واستسقا [illegible] زایل کند واگر
بریان کنند شکم ببندد وبریان ناکرده مسهل بلغم وسودا بود وقولنج را نافع بود وشربتی از او
منقوع از پنجدرم تا ده درم وغیر منقوع از دو درم تا پنجدرم بود وبدرستی که مسهل صفرا بود

بغایت زردی بود که بسبزی زند

و بنیرازی هلیله موبزرک

اما بخاصیت مسهل خلطها، غلیظ مثل بلغم وسودا بود وخفقان را نافع بود اما مضر بود بسر ومصلح او
عسلست ومربا، او مقوی معده بود وهضم طعام کند وحمل معده محکم دارد وبواسیر را نافع
بود وسده بلغمی بگشاید وبیخ دندان ودندان را قوة دهد واگر یکسال هر روز هلیلهٔ مربا بخورند
سیاهی موی نگاه دارد ایرسا شیان است وقنطاودم الاخوین نیز گویند وگفته شود
انبهمان جرجیر است وآن نباتیست وگفته شود ایل چهار نوعست یک نوع در چشمها وکنار
رودها وصحراها گردد وآن نوع زرد رنگ بود واو الطف انواع ایل است ودیگ نوع
کوهها، عمان وبحرین باشد وآنرا الجمور گویند ویک نوع را وعل خوانند واو در کوهها بسیار بود
بود ونوع دیگر را بقر الوحش خوانند وآن در دامن کوهها ومیان درختان باشد ودر طبیعت
همه مانند هم باشند ونر ایشان چون خسته شود مار بخورد صحت یابد وبقر الوحش بپارسی گاو
کوهی خوانند واو بینی بر سوراخ مار نهد ونفس بر کشد ومار بتعجیل بیرون آید واز دنبال مار را
خوردن گیرد ومار اضطراب کند تا جایی از اعضا، او بگیرد وچون تمام بخورد حدت وسوزش در چشم
او پیدا شود وآب از چشم او روانه گردد ودر کنج چشم او گوشت آنجا جمع شود وبه بندد بمرور روزگا
مانند بیخی گردد چنانچه در گوش می باشد چون او را بکشند آن بیخ بر گیرند ودر دفع سم عمل تریاق
فاروقی کند وابن مولف گوید آورده اند که گاو کوهی چون مار خورد بعد از آن سرطان طلب
کند وبخورد جهة دفع سم وگاو ماده چون بزاید بچه دان خود بخورد واز این سبب بود که پوست
او علة نفس را نافع بود وصاحب منهاج آورده که دنبال ایشان چهار کانه، سم آنجا
جمع میشود خاصه گاو کوهی که دنبال او سم قاتلست واولی آن بود که در وقت کشتن دو مرد
باید تا مردو با هم چون یکی بکشد یکی دنبال بیندازد وجالینوس گوید خونی که از گوشت ایشان
حاصل شود غلیظ بود وگوشت ایشان بطی الهضم بود وشیخ الرئیس گوید گوشت ایشان زود از
معده بگذرد وبول براند ورازی گوید بهترین آن تازه بود ودر زمان گرم صید کرده باشند
باید که در پختن مهرا کنند وبا روغن بزنند وبعد از آن شراب الخمر وماء العسل بیاشامند اما
قرن ایل دیسقوریدوس گوید چون بسوزانند ودو مثقال با کثیرا بیاشامند نفث دم
وقرحه امعا واسهال کهنه ویرقان ودر مثانه را نافع بود وجهة زنان حایض که سیلان

مانند آهن که مقناطیس

باوجود غلظ

رطوبات از رحم ایشان آید و مزمن [illegible] باشد نافع بود و چون بابد یه که موافق این زحمت بود
بپاشامند صفت حرق او بستانند شاخ و در دیگ کوزه ای کنند و در گل گیرند و در تنور حمام یا تنور
آتش نهند تا سفید گردد و مانند افاقیا بشویند موافق بود جهت جستی که ماده و ریش دهن بود و اگر سنون کنند
دندانها جلا دهد و اگر بخور کنند گزندگان از آن بگریزند و چون بپزند بسرکه و مضمضه کنند درد دندان را نافع بود
و در خواص آورده که قرن ایل سوخته سفید باسرکه بسایند و بر برص و بهق طلا کنند در آفتاب نافع
بود و اگر بیاشامند سپرز را دفع کند و اگر با روغن بسرشند و بر شقاق دست و پای طلا کنند زائل
کند و اگر دهان کودکان قلاع داشته باشد طلا کنند نافع بود و چون بر پستان و زهار طلا کنند
حیض براند و گویند چون قرن ایل بر زن آبستن بیند دزد و دبز ابلی درد و دیسقوریدوس گوید
پنیرمایه نر او چون زن بعد از طهر سه روز بخورد برگیرد منع آبستن کند و گویند پیه او چون بر تشنج مالند
نافع بود و ابن زهر گوید اگر پاره پوست او با خود نگاه دارند هیچ مار آنکس نگردد و دیسقوریدوس
گوید خون او چون بریان کنند جهت قرحه امعا و قطع اسهال نافع بود و چون بیاشامند سم سهام ارمنی
را نافع بود و قضیب او چون خشک کنند و سحق کنند و بپاشامند باه برانگیزد و اگر بر بازو
بندند از هیچ مار نترسند و هیچ گزنده گرد او نگردد و ابن زهر در خواص آورده که چون دنبال
او همچنان با پوست و گوشت و استخوان بسوزانند و سحق کنند با شراب و بر قضیب طلا کنند
و بر ران در حال نعوظ آورد و بر هر حیوان که طلا کنند همین عمل کند و هم گوید ایل را از مرد نیست
اگر تیر بر وزنند و پیکان در و بماند چون مشکطرامشیع بخورد بیندازد و گویند قرن ایل محرق در دهن نیخ
با نافع بود نه حدی که گویند در ساعت ساکن کند ایرسا بیخ سوسن آسمان گونی بود و نام او ایرسا
از بهر آن کرده اند یعنی قوس و قزح و گل او زرد و سفید و لاجوردی بود بهترین بیخ آن سپید صلب
بسیار گره خوشبوی بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و فالج و تشنج و صداع مزمن را نافع
بود و مفتح لطیف بود و اگر بر کلف و نمش طلا کنند زائل کند و سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک
کند و حیض و بول براند و بر گزندگی مار بر موضع زخم ضماد کنند نافع بود و سرفه بلغمی را بغایت نافع
بود و اگر با سرکه بیاشامند جهت گزندگی جانوران و مطحولان نافع بود و اندر و ماخس گوید نافع بود
جهت صدمه زهرها کشنده واده و به ثمیه و اگر سعفت درم از و با ماء العسل بیاشامند بلغم غلیظ و مره

ایل زهر

ایل بود جهت گزندگی
افعی و گویند خون
وی چون بیاشامند
سنگ گرده و مثانه
بریزاند و سحق وی
چون خشک کنند بسایند
و با شراب
بیاشامند

و نعوظ
آورد

دشوس

صفرا براند و خواب آورد و جالینوس گوید عرق النسا و فالج را نافع بود خاصه روغنی که در و بخته
باشند و اگر با عسل [illegible] بخورد برگیرد بچه بیفکند و چون مسلوق کنند و در مهای صلب ضماد کنند نرم کند
و اگر سحق کرده بر ریشی که ناسور شده باشد بگذارند و اگر با روغن گل و سرکه بر سر ضماد کنند درد
سر را نافع بود و چون در بینی چکانند نافع بود و اگر طبیخ او مضمضه کنند درد دندان و ملاثه را نافع بود و اگر
در آن نشینند صلابت رحم و درد آن را نافع بود که از سردی بود و روغن او چون با سرکه در گوش چکانند
درد گوش ساکن کند و منع نزلات کند و روغن او مفتح افواه بواسیر بود و رازی گوید بدلش در اسهال
آب و دانگ مازریون باشد و فیه لبن العاج بود و اسحق ابن حسین گوید ایرسا مضر بود بشش
و مصلح او عسل بود و ایرسا بیاری بیخ سوسن صحرایی خوانند و در دشت روان بسیار بود
و مولف گوید تخم او از منومات بود و اگر بیخ او قدری بر دندان نهند درد ساکن کند باذن الله
تعالی والله اعلم بالصواب باب الباء [illegible] راج گویند آن
نارجیل است و کهنه شود باقلا جرجر خوانند و فول گویند و طبیعت او نزدیکست باعتدال و گویند
سرد است در اول و خشک است در دوم و در رطوبت فضل بود خاصه تر او و بهترین آنست
که فربه بود و بزرگ و خشک بود و تر او بد بود و او کلف را زائل کند و بقراط گوید غذا نیکو دهد
و صحت نگاه دارد و چون مقشر کنند و بدو نیمه سپازند و بر زخم که خون آید نهند باز دارد و از خواص
اوست که چون از مرغ بیاورند از خایه باز ایستد و چون بکوبند و بر زهار کودکان ضماد کنند
موی رستن باز دارد و همچنین اگر مکرر کنند بر موضعی که موی سترده باشد همین عمل کند خاصه با پوست
و باقلا سینه و سرفه و نفث دم را نافع بود اما بغایت نفاخ بود و دشوار هضم شود و خوابهای آشفته
نماید لیکن ضماد کردن بر ورمها و ورم انثیین و پستان که در و شیر بسته بود بغایت نافع بود و قطع
بول کند و چون بآرد حلبه و عسل بیامیزند محلل دمامیل بود و بر ورمهای بن گوش و شیب چشم اگر
با شب یمانی و زیت عتیق بر خنازیر ضماد کنند تحلیل یابد و چون با سرکه و آب بپزند و با پوست بخورند
اسهال که از قرحه امعا بود و اسهال مزمن قطع کند و اولی آن بود که یک دو جوش [illegible]
آب را بریزند و آب دیگر بجای او کنند تا نفخ او کمتر باشد و باقلا کهنه را نفخ کمتر بود و گوشت
بدن زیاده کند و آرد او چون رقیق بپزند و روغن بادام و قند اضافه کنند و بیاشامند سرفه

قرحه کنند

در جنین

و چون با شراب بیاشامند
درد جگر و سپرز را نافع بود

و بر بریزاند و ماده به دندان دیگر نرسد

و بهق را زایل کند

و خشونت سینه و حلق را نافع بود و آنچه با پوست بیخ او زیاده بود و خارش بدن باز دید کند و مصلح او آن بود که مقشر کنند و بپزند و در روغن مطبخ کنند و با نمک و سعتر و زیره و دارچینی و فلفل و انجدان و فوذنج بخورند و بعد از آن زنجبیل پرورده یا بعضی از جوارشات خورند چون جوارش کمونی و جز آن نیکو شود بارزد قنه بود به پارسی بیرزد و بشیرازی بیرز گویند و آن سه نوع است بری و بحری و جبلی و گویند دو نوع است یکی سفید سبک و آن خشک بود و یکی زرد بود و نرم مانند عسل صافی تیزبوی و این نوع بهتر بود و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در دوم و گویند تر است عرق النساء و نقرس را نافع بود مقدار دو درم و چون زن بخود برگیرد و در شیب خود نیز بکار کند حیض براند و بچه بیندازد و چون با شراب و مر صافی بیاشامند بچهٔ مرده بیندازد و دفع زهرها کند خواه مار و خواه عقرب و اگر مرهم کنند و بر خنازیر ضماد کنند نافع بود و گویند اگر دو درم با آب بیاشامند بول اسیر ببرد و چون بخور بیاشامند دیگر عود نکند و رازی گوید محرور المزاج را نشاید که استعمال کند و شیخ الرئیس گوید صداع سرد را نافع بود و درد گوش که از سردی بود و ورم آن را تحلیل دهد و بی اذیتی و جرب چشم و رازی گوید محلل ریاح و منبت لحم بود و شیخ الرئیس گوید مفسد لحم بود و اگر حل کنند عسل و لعق کنند سده جگر بگشاید و سنگ آن بریزاند و زاییدن آسان کند اما مضر بود به سپرز و مصلح او اشق است و جالینوس گوید بدل آن دو وزن آن سکبینج است و اسحق بن عمران گوید بدل آن سکبینج و نیم وزن آن جاوشیر بود با قلامغری ترمس است و گفته شود با ذرنجبویه بادرنبویه است و بادرنگ و بادرنجان و بقلة الاترجیه بود به پارسی بالنگو گویند بهترین تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم سودمند بود علتهای بلغمی و سوداوی و بوی دهان خوش کند و سده دماغ بگشاید و جرب را نافع بود و قوت دل و جگر دهد و مفرح تمام بود و خفقان زایل کند و ذهن صافی سازد شربتی از دو بیست درم بود و اسحق گوید مضر بود به رگ و مصلح آن صمغ عربی است و اگر ورق آن با شراب ضماد کنند بر گزندگی عقرب و رتیلا و سگ دیوانه نافع بود و اگر بیاشامند همین عمل کند و اگر مطبوخ آن مضمضه کنند نافع بود و همچنین بر درد مفاصل ضماد کردن و از خواص او است که چون قدری از ورق و تخم و بیخ آن خشک کنند و در خرقه کنند و در جیب نگاه دارند مادام که با خود دارد هر کس او را دوست دارد و دایم شاد بود و خوردن او مقوی دماغ بود و جگر و دل و معده و خفقان که از بلغم سوخته بود

بادرنجبویه
بعبت پایه بود

سوداوی زبان را نافع بود و آن را مفرح قلب المحزون گویند و بدل او در تفریح وزن آن ابریشم و چهار دانگ وزن آن پوست اترج بود بادرنجبویه بیخ التیس است و گفته اند بادآورد و شوک الیهود گویند نبات او در زمین ریگ بوم بود و امن گوهها بیشتر روید و ساق او سطبری انگشت بود و قد آن یک گز و کمتر بود و بیشتر در روی زمین پهن شود و در اول که برگ بیرون کند گیاه بود و باخر خار گردد و سفید شود و گل او بنفش و سفید رنگ بود و سرخ و سفید نیز باشد و تخم او مانند خسکدانه بود و نبات او خارناک بود و انبوه خارها در از سفید و بهترین آنست که ورق او سفید بود و تازه و طبیعت او گرم و خشک است در اول و گویند سرد است در اول و بیخ او سرد و خشک است مسهل بلغم لزج بود و در وی قوت محلل و مفتح هست خاصه تخم او و مانع اورام بلغمی بود و نفث دم و تبهاء بلغمی که کهنه شده باشد و ضعف معده و درد دندان چون بطبیخ او مضمضه کنند و گزندگی جانوران [illegible] بیخ او و چون بجوشانند نفث دم و درد معده و [illegible] بود و گزندگی جانوران و اگر داءالثعلب را بیخ آن حک کنند بغایت نافع بود و خوشتر تن از وی بدرم و نیم بود اما مضر بود بشش و مصلح او انیسون است و شیخ الرئیس گوید بدل او در تبهاء بلغمی شاهترج بود و بشیرازی او را بادرود گویند بادنجان انب و وغد و مغد و حدق گویند بهترین فارسی بود شیرین تازه و طبیعت او سرد و خشک است در دوم اگر در روغن بریان کنند شکم براند و اگر در سماق با سرکه پزند امساک کند درد معده و دهان آورد و سرو چشم را بد بود و خون سیاه از وی حاصل شود و مولد سودا بود و سده آورد و بوا آرد و لون را سیاه کند و شیخ الرئیس گوید کهنهٔ او بد بود و تازه او سالمتر بود و جذام و صداع بخوا آورد و مولد سرطانات و سده جگر بود و اگر با سرکه بپزند سده جگر بگشاید اما بواسیر آورد لیکن کل و درپایه خشک کنند نافع بود جهة بواسیر و اگر بادنجان زرد با روغن بزر بیرون کنند و از آن موم روغن سازند و بر شقاق کعبین و میان انگشتها طلا کنند بغایت نافع بود و اگر با روغن بادام تلخ مجذمان بجوشانند و با روغن بنفشه بر بواسیر طلا کنند ببرد بفرمان خدای عز و جل و اگر او را بسوزانند و خاکستر او با سرکه بر ثالیل طلا کنند نافع بود و ثالیل بشیرازی کوک گویند و گویند مقوی معده بود و قطع نزف دم کند بخاصیت و در خوردن او اولی آنست که در آب

بادنجان بری تخم بود یعنی تخم کتاب
دهما سه بود

و نمک بجوشانند یا مسلوق کنند و بروغن کنجد یا بادام بریان کنند یا بسرکه و کرویا [illegible]
پارسی بابونه گویند و بهترین آنست که گل او زرد و بزرگ بود و طبیعت او گرم و خشکست در
اول مفتح و ملطف بود و محلل بی جذب ورمهاء صلب نرم کند و صداع سرد را نافع بود و مهره
مثانه را خاصه که از عفونت سودا و بلغم بود و ورمهاء احشا و اگر بجوشانند و در آب آن نشینند
سنگ گرده بریزاند و حیض و بول براند و بچه بیندازد و اگر بیاشامند بول و حیض براند و بچه
وقت زادن آسان بیرون آورد و بدن را پاک کند و تنقیه تمام کند و اگر بر جرب بر ضماد
کنند ببرد و قوه اعصاب و دماغ دهد و بر ورم جگر ضماد کردن نافع بود و بخار او در آخر زکام
بغایة نافع بود و اگر با آب و سرکه بپزند و در آخر رمد سر بر بخار او دارند چشم را پاک کند
و اگر چشم به آب بابونه بشویند درد ساکن کند و اسحق بن حنین گوید مضر بود بحلق و مصلح
او عسلست و بدل او در تقویت دماغ و زایل کردن صداع سر برنجاسف بود با دروج
خوک خوانند و آن نوع از ریحان [illegible] که مهما باشد طبیعت او گرمست در
دوم و خشکست در اول و گویند رطوبتی فضلی در وی است و بهترین آنست که خوشبوی بود
و از ادویه قلبیست اگر عصاره او در چشم کشند جلا دهد و رطوبتی که از چشم روانه بود خشک
کند و اگر بسیار بخورند تاریکی چشم آورد و شکم نرم دارد اما باه برانگیزد و مولد ریاح بود و بول
براند اما دشوار هضم بود و گزندگی زنبور و عقرب را ضماد کردن نافع بود و اگر با روغن گل و سرکه
[illegible] بر ورم گرم ضماد کنند نافع بود و خوردن او گویند کرم در شکم پیدا کند و چون بخایند و در
آفتاب نهند کرم از آن تولد کند و شریف گوید چون آفتاب بحمل خواهد نزول کرد چون اورا
بخایند پیالی دهان سال از درد دندان ایمن باشند و اگر بخایند و در گوش نهند درد ساکن
کند و صاحب کامل آورده که در خون او هیچ منفعت نیست در ضماد کردن منضج و محلل بود دوا [illegible]
خوردن او خلط سوداوی بر تولد کند و چشم را تاریک کند مصلح او بقلة الحمقا بود و بدل او
وزن آن سیسنبر [illegible] درخت حب البانست و گفته شود بار و [illegible] غراموس است
و در ابیوس گفته شد یا بادی یونانی فلفل سیاه است و گفته شود بابلس نوعی از
علیق بود و گفته شود ان شاء الله تعالی باء سطاریون فرسطاریون گویند و آن نوعی از

رعی الحمامست و گفته شود برباله زرباوند طویلست و گفته شود بتنج شراب مست کننده
بود و صاحب منهاج گوید حبه العلست و صاحب [illegible] گوید حب خرمالی است که از خرما تر سازند
و در [illegible] گفته شود [illegible] عصی الراعیست و گفته شود برشیا نداروبرشیا ندارو بطباط
و بحیره و بطباط و موجره و صوفسداس گویند و بشیرازی کسته خوانند و بکرمانی سرخ مرد بخور مریم
شجره مریم بود و آن حشیش است و بیخ او عرطنیثاست و در آذربو گفته شد و بخور مریم را فعیلا کوسی
گویند و طبیعت او گرمست در سیوم و خشک است در سیوم مقطع و محلل و مفتح بود و طمث براند
و بول [illegible] چشم پاره بجوشند [illegible] بر گیرند یا بر شیب ناف طلا کنند و چون بیاشامند گرم در از وگده دوا
بیندازد و حیض براند و بچه مرده بیندازد و بیرقان را نافع بود و کلف ببرد و بر ببر زسخت شده
طلا کنند نافع بود و اگر با عسل در چشم کشند نافع بود جهة نزول آب و ضعف چشم و اگر با شراب
بیاشامند زهرها را نافع بود و ادویه کشنده خاصه ارنب بحری و خربق با شراب بیاشامند
مستی زیاده کند بدلیون مقلست و گفته شود بداسقان بدسکان و بدکشان و بدشقان و قاتل
ابیه و کف الکلب گویند و آن حشیش است گرم و خشک اما ملطف و محلل بود نافع بود اصحاب بلغم
و رطوبت را و رازی گوید بدل او نیم وزن آن دروج و زیره کرمانی بوزن آن بود برخنطبو د
و گفته شود و قوم و قمح نیز گویند برنج کابلی ابرنج گویند و برنج بپارسی برنگ گویند طبیعت او گرمست
در اول و خشکست در دوم و آن دو نوع بود بزرگ و کوچک بهترین کوچکست که لون او بسرخی زند
و دو درم از و مسهل بلغم لزج بود و از فالوثات هیچ ادویه بدو نمی رسد و او مفاصل را نافع بود و حبس
آورد که شربتی از وده درم بود با شیر تازه جهة حب القرع لیکن مضر بود بر روده ها و مصلح او کثیراست
و بدلش بوزن آن ترمس و بوزن آن قنبیل و ابن ماسویه گوید بدل آن بوزن آن ترمس و دو دانگ
آن قنبیل بود برملیا بزرالرازیانج بود و گفته شود برشیا ندار و عصی الراعیست و گفته شود برغشت
غلول و غلغول و نوفل گویند و آن قثاء بریست و شجرة البهق نیز گویند و در قاف گفته شود برغشت قطف
بود و حلوط و عطب و کرسف و شحم الارض گویند و گفته شود و نوان قور گویند و کهنه آن قسم گویند
برجمشک او جمشکست و گفته شد و حب القرنفل نیز گویند برد و سلام لسان الحملست و گفته شود
برغوثی بزرقطوناست و گفته شود برد انیا فاشراست و گفته شد و گفته شود بهترین [illegible] بود طبیعت

گرمست در دوم و خشکست در آخر درجهٔ اول بر صداع سرد ضماد کردن با نطول نافع بود و ملطف
و محلل و مفتح بود و صاحب دوا ... را نافع بود و سنگ گرده بریزاند و اگر در طبیخ او نشینند
حیض براند و ریش رحم را پاک کند و بچه بیفکند از دو مشیمه بیرون آورد و ورم رحم را نافع بود و اگر
سه درم از و بیاشامند همین عمل کند و اگر بسوزانند و خاکسترش بر ریش فرج افشانند خشک کند
و اگر با عسل بیاشامند گرمها بکشد و سدهٔ بینی و زکام را نافع بود اگر بطبیخ او بشویند و خوردن
او مضر بود بگرده و مصلح او انیسون بود و رازی گوید بدل او در درد سر سرد بابونجست و گویند
افسنتین بردی نباتیست که در آب روید و در مصر از و کاغذ سازند و مولف گوید بشیرازی
او را ... گویند و شاخ و میان او ... گویند در قوت مانند کاغذ بود و در سوخته او تجفیف
زیاده بود و طبیعت او سرد و خشکست در دوم اگر بر جراحتها تر پاشند خشک کند و اگر در سرکه
خیسانند و خشک کنند و بر ناصور کنند نافع بود و خاکستر او آکله دهن را نافع بود و حبس نفث
دم کند و آنچه مصری بود غذا دهد چون برکشند مانند نی شکر بود برطاسفی صاحب منهاج گوید
گویند بستان افروز بود و گفته شود بر سیاوشان شعر الجن و شعر الجبار و شعر الارض و شعر الخنازیر
و لحیة الحمار و ساق الاسود و الوصیف الاسود و کزبرة البیر نیز گویند و شعر الغول بپارسی پرسیاوشان
گویند و بکرمانی ... بهترین آنست که چوب او سیاه بود و گویند بهترین آنست که چوب او
بسرخی زند طبیعت او معتدلست در گرمی و سردی و گویند بهترین آنست که چوب او میل
بگرمی دارد و خشکی و سه درم از و مسهل بلغم و سودا بود و شش و سینه از فضول غلیظ پاک کند و ...
و یرقان و سپرز را نافع بود و بول و حیض براند و سنگ بریزاند و چون بیاشامند شکم ببندد
و مشیمه بیرون آورد و گزندگی سگ دیوانه و مار را نافع بود و دیگر جانوران چون با شراب
بیاشامند و محلل و ملطف بود و موی بر داء الثعلب برویاند و اگر بیاشامند ربو و یرقان و عسر
البول را نافع بود و اگر با لادن و روغن مورد با روغن سوسن و زوفا و شراب بر موی که ریزد
طلا کنند بیخ او محکم کند و اگر بسوزانند و بر سر کل مالند موی برویاند و جرب چشم را نافع بود و اسحق
گوید مضر است بسپرز و مصلح آن مصطکیست و رازی گوید بدل آن در ربو وزن آن ... نیم
وزن آن رب السوس بود برشوم ... بود و گفته شود بر قطونا بپارسی اسفیوش

وجع القرع نیز

24

گویند و مولف گوید ... و معنی آن برغولی بود و بشیرازی ... گویند و آن دو نوع بود سفید و سرخ
بهترین سرخست که میل بسیاهی زند فربه که چون در آب کنند در بن آب نشیند اما سفید سرد تر از سیاه
بود و طبیعت ... سرد و تر بود در دوم و گویند در سیوم و گویند معتدلست در تری و خشکی حرارة ...
... و اگر بریان ناکرده دو درم بجلاب گرم بیاشامند طبیعت براند و اگر بریان کرده بود بار و
... شکم ببندد و بیخ را نافع بود خاصه کودکان را و لعاب او خشونت دهن و سینه و لذع معده را نافع بود
و بر ورمهاء گرم ضماد کردن نافع بود و جهت نقرس با سرکه و جهت صداع با گلاب نافع بود و نشاسته
که کوفته استعمال کنند که کشنده بود و شربتی از و دو درم است و مداوای کسی که کوفته
خورده باشد با سفیدباج و فلفل و حلتیت یا بمثلث کنند و دواء المسک و بدل او در تلیین
طبیعت ... دانه بود یا تخم مرو و در تبرید و ترطیب تخم تورک بود بزر الکرفس البستانی تخم کرفس
طبیعت او گرمست و خشک بود در دوم بول و حیض براند و سدهٔ گرده و جگر بگشاید و نوافخ
که از امتلا بود نافع بود و شربتی از و سه درم بود و گزندگی جانوران را نافع بود و در پهلوها
اما مضر بود بشش و مصلح او حماماست و شریف گوید که ابن زهر در خواص آورده که تخم کرفس کوفته
با مجندان قند بر روغن گاو چرب کنند و سه روز بیاشامند باه را زیاده کند اما باید که غذا گوشت
خروس و فربه خورند و بدل تخم کرفس فطراسالیون بود و گفته اند که ده یک آن ...
وزن آن فطراسالیون است بزر الکرفس الجبلی فطراسالیون است و گفته شود ... بزر الخطمی ...
تخم خرو گویند و بکرمانی ... خطمی طبیعت آن معتدلست در حرارة و رطوبة و در رطوبة ...
و بهتر از تخم خطمی خشونة سینه زایل کند و بیخ و ریش روده را نافع بود و گزندگی رتیلا و ...
و چون در ادویه حقنه بود دفع مضرت ... حاده کند و بدل او تخم خطمی بود بزر الخطمی بهترین آن
سپاه سپید بود طبیعت او سرد و خشکست و گویند معتدل بود در حرارة و رطوبة اگر با سرکه
بر بهق طلا کنند و در آفتاب نشینند نافع بود و سرفه گرم را مفید است و چون رفتن شکم ببندد و در
ضماد که جهة ذات الجنب سازند نافع بود و شکم ببندد و سنگ گرده بریزاند و بدلش تخم خبازی
بود بزر الرطبه بزر القداح و بزر القصفصه و بزر القفنه و بزر الفنداد و بزر القصب گویند و آن بزر
العلف بود بپارسی تخم اسپست گویند بهترین آن ... فربه بود و طبیعت او گرم و تر بود در دوم

بزر بقلة الحمقاء

الخبازی

بود باه برانگیزد و جامعت را قوت دهد و شیر زیاده کند بدل او در معاجین تخم شلغم بود بزر الجرجیر بپارسی تخم کنگر خوانند و کیکج خوانند و بشیرازی کهرگ گویند بهترین بستانی بود فربه و طبیعت او گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم عسر البول را نافع بود و بر برص طلا کردن و باه برانگیزد و درد ساقین را نافع بود و مقدار یک درم و اگر با سکنجبین و آب گرم بیاشامند قی بلغمی آورد اما مصدع بود و منی زیاده کند و بول براند و تاریکی چشم آورد و اگر بر کلف طلا کنند زایل کند و اگر بکوبند و بر زرده تخم مرغ نیم برشت کنند بعوض نمک بخورند جامعت را قوت دهد اما مصدع بود و مضر بود بمثانه و مصلح او کثیرا است و بدل او رازی گوید نبات اوست و گویند تودری و بدل او تخم گندنا است و بسعتر ریند و پس گوید در طبیخ بدل او خردلست بزر المظ حب القلقل بود و گفته شود بزر الخمخم خبه بود بپارسی شغترک گویند و باصفهانی خاکستی و بتبریزی سواروان بری مراشوه و گفته شود بزر السرمق بزر القطف بود و در قاف گفته شود طبیعت او معتدلست در حرارت و برودت و خشک بود در اول و گویند گرمست و در وجلا و تلیین بود و مضر بود بسعل و مصلح او قند و کلابست بزر الحرف بزر بقلة الحمقاست و رجله و فرفخ و بقلة المبارکه و بقلة الزهرا و بقلة اللینه و دندان پا و فرفخیر و فرفخین و خنوق گویند بپارسی تخم تورک و باصفهانی تخم پرپهن و بکرمانی تخم بکرک و بتبریزی تخمکان و او فربه بود و طبیعت او سرد است در سیوم نافع بود جهت درد جگر که از گرمی بود و تبها حاده مقدار پنج درم از و بکوبند و شیره بگیرند و با نبات بیاشامند و اگر با جلاب خورند جهت سرفه که از حرارت بود نافع بود و لزج فم معده را نیک بود اما قطع شهوة بود وقتی که افراط کنند و مضر بود بسپرز و معده بلغمی و مصلح او قند بود و بدل او بزر قطونا است بزر الرمان الجبلی حب القلقل بود و گفته شود بزر الجزر البستانی بپارسی تخم گزر گویند نافع بود جهت ریشها خورنده چون بکوبند و بران ضماد کنند و اگر بخورند باه برانگیزد و بول و حیض براند و ریشها عفن پاک کند و استسقا را نافع بود و گزندگی جانوران را و فولس گوید درد پا قتن یکدرم تخم گزر با یکدرم قند بیاشامند نافع بود و بدل او بدل آن انیسون بود بزر الجزر البری دوقو بود و گفته شود بزر السذاب بپارسی تخم سذاب گویند بهترین سیاه فربه بود طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم فواق بلغمی را نافع بود و اگر یکدرم تا دو درم بیاشامند و اگر با شراب بخورند دفع زهرها کند

جانوران خاصه که با انجره خشک و مغز گردکان استعمال نمایند و نافع بود جهت عرق النسا اما منقطع منی بود مصلح آن کثیرا است با عسل بدل آن سداب بیست بزر ... بپارسی تخم گویند بهترین وی بستانی سیاه فربه بود طبیعت وی سرد و خشک بود مخدر و منوم بود و شهوة جماع را ساکن گرداند و چون بیاشامند نافع بود جهت کسی که ویرا احتلام بسیار افتد قطع شهوت جماع و قطر منی بکند و خشک گرداند مقدار یکدرم تا دو درم مستعمل بود و ضماد کردن جهت صداع نافع بود و منع سیلان که از چشم آید بکند چون بر پیشانی ضماد کنند مصلح وی مصطکی بدل وی دم الاخوین بزر البنج بپارسی تخم بنگ گویند و بلغطی دیگر صداع الرجال و آن سه نوع است سیاه و سرخ و سفید بهترین آن سفید است بعد از آن سرخ اما سیاه آن کشنده بود و طبیعت آن سرد و خشکست در آخر درجه سیم و از آن سفید سرد است در اول درجه سیم عصاره وی درد گوش را ساکن گرداند و نافع بود جهت نفث دم با فراط و ورمها ساکن گرداند و بر نقرس ضماد کنند نافع بود و لیکن مسبت بود و مخدر و تباه کننده عقل و خناق و جنون و ورم زبان آورد و ضیق النفس و تاریکی چشم و گرانی گوش پیدا کند و او ادات وی قی کنند بآب گرم و روغن و عسل بعد از آن بشیر تازه و مرق اسفیدباج مرغ و گوشت بره فربه بدل آن افیون بوزن آن بیخ وی بر صاحب قولنج بندند نافع بود بزر ... بپارسی تخم تو بزه گویند بهترین وی آنست که فربه بود و سرخ که بسیاهی زند طبیعت وی گرمست در سیم و خشک است در دوم جهت نمش و کلف و بهق سپید و اثر جراحت را نافع بود و بر بهق سفید و سیاه چون با گندش و سرکه بهر حمام طلا کنند بغایت نافع آید و مفاصل و گزندگی جانوران زاسود بود و بلغمی که در شکم بود تحلیل کند و محلل قوی بود مقدار دو درم مستعمل کنند اما مضر است بجگر مصلح وی سپستانست و اگر با سرکه بیاشامند قی آورد و بول براند و درم ... بزر الخلیل و چون با سکنجبین بخورند و بدان غرغره کنند مجاری را گرم خناق را نافع بود و در دفع زهرها و گزندگی جانوران بمنزله تریاق بود و بدل آن حب الرشاد بود بزر ... و بپارسی تخم مرد گویند بشیرازی مرد رسک بهترین وی آنست

که تازه و فربه بود و که لون بسرخی زند طبیعت وی گرم و تر است باعتدال چون بریان کنند
نافع بود جهت دوسنطاریا و سحج و شکم ببندد و منضج و رهاو بود و بریان ناکرده مسهل اندکی
بلغم بود مقدار ده درم مستعمل کنند مضرت شش مصلح وی جلنار است بدل آن بزر قطونا
و در انضاج بدل آن بذر کتان بزر [illegible] حب الکاکنج است گفته شود بزر [illegible] بلغت
اهل خراسان تودری گویند گفته شود بزر الحندقوقی بپارسی تخم اندقوقو گویند و دو اسپست
گویند و جباق و ورق نیز گویند بهترین آنست که فربه بود و بری بود طبیعت وی گرم و خشک
است معده را پاک کند مقدار پنج درم و نافع بود جهت گزندگی جانوران چون با سکنجبین
بیاشامند و از اغذیه ماهی بود و مهیج باه بود [illegible] و گیاه وی نیز اما جرب آورد مصلح وی کثیرا است
و بدل آن شبلم بزر [illegible] بپارسی بازنیک گویند و مدبر بوی تخم [illegible] طبیعت آن سرد
و خشک است بهترین آنست که فربه بود و سیاه [illegible] وی بسرخی مایل قابض بود و نافع بود جهت
سده جگر و گرده و عرق النسا مقدار سه درم مستعمل بود مضر بود بشش مصلح وی عسل
بود بدل آن تخم حماض بستانی است چون بیاشامند نفث دم که از سینه بود قطع کند
و فضول که از شکم روانه بود [illegible] گویند طبیعت وی گرم و خشک است [illegible]
حب الغوشا گویند بپارسی تخم ترتیزک گویند بشیرازی ترشنبک گویند بهترین آنست که [illegible] بود
و بسرخی زند طبیعت آن سرد و خشک است [illegible] قابض بود مره صفرا بنشاند و [illegible]
کند و شکم ببندد و اسهال قطع کند مضر بود بگرده مصلح وی قند بود در خواص آورده اند که
تخم حماض چون در خرقه بندند و زن بر ران چپ بندد مادام که با خود دارد آبستن نشود
بزر [illegible] بپارسی [illegible] خوانند بهترین آن بود که تازه و فربه بود طبیعت وی گرم است در اول
و معتدل است در تری و خشکی و گویند معتدل است در گرمی و سردی و خشک است در اول [illegible]
ریشها و رهاو بود خواه ورم گرم خواه سرد اندرونی و بیرونی [illegible] نافع بود و خناق وی
زکام را سود دارد و چون بریان کنند شکم ببندد و اگر خام بیاشامند شکم براند مقدار
سه درم مستعمل کنند بول براند و اگر بیخ و زن در آب آن بنشیند ورم رحم تحلیل یابد معده
را بد بود و دشخوار هضم شود و غذای اندک دهد مضر بود [illegible] مصلحان سکنجبین بود با عسل

بدل آن عصاره باقلی بود و گویند حلبه در خواص آورده اند که چون با موم و عسل بر برص [illegible]
ضماد کنند ببرد البته و چون بخورند منی زیادت کند و درد سینه را نافع بود [illegible] بپارسی
تخم سیسنبر گویند بهترین وی بستانی بود و سیاه طبیعت وی گرم و خشک است حیض براند
و زاییدن سهل کند مقدار سه درم مستعمل بود و جهت باد که در شکم بود نافع بود و جهت فواق
که از امتلا بود و سودمند بود اما بجای مضر بود بشش مصلح وی کثیرا است بدل وی تخم نعنع و تخم
[illegible] بود [illegible] است گفته شود بزر الهلیون بپارسی تخم مارچوبه
گویند بهترین وی بستانی بود طبیعت وی گرم و تر است در دوم منی زیادت کند و شهوت جماع برانگیزاند
و مفتح بود و شیر زیاده کند مقدار دو درم مستعمل بود مضر بود [illegible] مصلح وی عسل است عسر البول
را نافع بود و عرق النسا و قولنج بلغمی [illegible] گزندگی رتیلا سودمند بود بدل آن [illegible]
[illegible] قرطم است گفته شود بزر [illegible] خوانند بپارسی تخم کشوث خوانند
و [illegible] گویند طبیعت آن معتدل است در گرمی و سردی و خشک است سده
جگر بگشاید و [illegible] معده را پاک کند خلطهای عفن از عروق بیرون آورد و تبهای مرکب [illegible]
و مره صفرا نافع بود و چون با سرکه بیاشامند فواق [illegible] و چون بجوشانند شکم ببندد
و قوت معده بدهد و حیض و بول براند [illegible] رحم را نافع بود عصاره وی چون تر بود
با قند جهت یرقان مفید بود و [illegible] عصاره وی [illegible]
بود مقدار دو درم مستعمل بود اما [illegible] بود و در منفعت مانند کاسنی بود در اکثر
حالات و گویند مضر است بشش مصلح وی عسل است و گویند صمغ عربی بدل آن چهار دانگ
وزن آن افسنتین است بزر الهندبا بپارسی تخم کاسنی گویند بهترین سیاه رنگ و فربه
بود طبیعت آن معتدل است در گرمی و سردی و خشک است نافع بود جهت تبهای صفراوی و سده
کبد و یرقان که از سده بود سودمند بود مقدار دو درم تا سه درم مستعمل بود و گویند مضر بود
به سپرز مصلح آن سکنجبین است بدل آن تخم کشوث [illegible] گویند
و آن گزنه است بپارسی تخم انجره گویند طبیعت وی گرم و خشک است در دوم بهترین آنست که
فربه بود [illegible] گویند [illegible]

زیادت کند چون با مثلث یا با شیر گاو تازه بیاشامند و این مجربست و چون بکوبند و بر ریشهای
خورنده و سرطانات افشانند نافع بود و چون وجون بیاشامند ماء اصفر و بلغم و قولنج و
استسقا را نافع بود مقدار نیم مثقال با آب گرم و عسل و اگر بکوبند و مقدار سه درم با شراب
با شیر تازه بیاشامند مجامعت را قوت دهد شریف آورده است که چون بکوبند و با عسل بیامیزند
و بر قضیب طلا کنند قضیب را ستبر گرداند و زیاده کند و اگر با سکنجبین بیاشامند جهت سپرز
و درد معده نافع بود و اگر بکوبند و با عسل بسرشند و لعوق کنند عسر النفس را نافع بود و وی مفرح
کرده بود مصلح آن صمغ عربی و کثیرا بود و بدل آن حرفاست و فرد ماما و گویند بدل آن بزر کرات
است و گویند بزر جرجیر بسیار خوردن وی سرفه پیدا کند مداوای آن شراب بنفشه است و جواب
بزر الرازیانج الرومی انیسون است گفته شد بزر انیسون در باب الف گفته شود بزر البنجنکشت
حب الفقد گویند بپارسی تخم بنجنگشت خوانند بشیرازی دل آشوب خوانند فلفل کوهی هم خوانند در کنار
رودها روید بهترین آن بود که نو و تیز بود طبیعت وی گرم و خشک است در دوم جهت ورم
سپرز و استسقا نافع بود با ده درم سکنجبین و اگر با سرکه بجوشانند و بر سپرز ضماد کنند
نافع بود و اگر بخورند مفتح سده جگر بود اما مصدع و مجفف منی بود مصلح آن شیره و ترنجبین است
بزر الکراث پارسی تخم گندنا گویند بهترین آن شامی تازه فربه بود طبیعت آن گرم و خشک
است و گویند سرد است اگر بخور کنند با قطران در سوراخ دندان که کرم داشته باشد بکشد
و بیندازد و اگر در شب مقعد بخور کنند بواسیر زایل کند و دو درم از آن با دو درم تخم مورد نافع بود
جهت نفث دم که از سینه بود و جهت زحیر و جهت کسی که شهوتش منقطع شده باشد یک درم
نافع بود و ناصح بود جهت کرده و اگر بریان کنند با حب الرشاد نافع بود جهت تقطیر که از سردی
و بلغم بود و مضر بود به شش مصلح وی عسل است بدل آن تخم جرجیر دیگو بند کسی که خواهد که مجامعت
بسیار کند هیچ ادویه بوی نرسد بزر کرات با شراب بیاشامد در خواص آورده اند که اگر در میان
سرکه اندازند ترشی آن ببرد بزر اللفت بزر الشلجم است بپارسی تخم شلغم گویند بهترین وی آنست
که سرخ رنگ بود طبیعت آن گرم و تر است باه را زیادت کند و نفاخ بود و چون در معاجین بود
دفع سموم و ادویه قتاله کند شریف در خواص آورده است که چون بزر شلجم بر گردن بندند نافع بود

جهت

جهت ورم اربعة مجرب و تخم شلغم چون بیاشامند نعوظ آورد اما مضر است به سپرز مصلح وی
بزر البطیخ است مقدار دو درم از وی مستعمل است مولف کتاب گوید از خواص وی یکی
آنست که چون کهنه شود و یک درم میان آن نبود چون بکارند کرنب بروید و این آزموده
است بزر البصل بپارسی تخم پیاز گویند طبیعت آن گرم و خشک است و در وی رطوبتی
فضلی هست باه را تحریک دهد در مزاجهای سرد بزر السلق بپارسی تخم چغندر گویند و آن
دو نوع است گفته شود در سین صفت آن طبیعت وی سرد است و در وی اندکی
خشکی بود معده را بد بود و شکم را براند منفتح و مقطع بلغم بود بدل وی تخم خطمی بود
بزر القثاء پارسی تخم خیار زه گویند و به تبریزی تخم سنگیار بهترین آن بود که فربه بود
طبیعت آن سرد و تر بود بهتر از تخم بود بول براند مقدار پنج درم مستعمل بود با ده درم
چون بکوبند و بر بدن طلا کنند لون اندام نیکو گرداند اسحق گوید مضر بود به سپرز مصلح آن
سکنجبین است بدل آن بزر القثد بزر القثد بپارسی تخم خیار گویند بشیرازی تخم خیار
بالنگ بهترین آن بود که از خیار رز دگیرند و فربه بود طبیعت آن سرد و تر بود و نافع بود
جهت احتراق صفرا و ورم گرم که در جگر و سپرز بود و درد شش گرم و ریش آن اسحق
گوید مضر بود با شش مصلح وی کثیرا بود بدل آن تخم خیار زه بزر البطیخ بپارسی تخم خربزه
گویند بهترین آنست که شیرین بود طبیعت آن گرم و تر است روده را پاک کند و مجامعت
را قوت دهد چون بکوبند و با آب شیره وی بگیرند نافع بود جهت سرفه گرم و درد سینه که از
ورم گرم تولد کرده باشد و خشونت دهن و حنجره و حلق نرم گرداند و تشنگی بنشاند
و تبهاء حاده و تبی که سبب آن صفرای سوخته بود نافع بود و ورم جگر گرم را نافع بود و سده
آن بگشاید و بول براند و مجاری گرده و مثانه پاک گرداند و سوزش آن را قطع کند و بقیه ورمهای
گرم که بود تحلیل دهد اسحق گوید مضر بود به سپرز مصلح آن عسل است مقدار دو درم تا پنج درم
مستعمل بود بزر الورد بهترین آن بود که از گل فارسی گیرند طبیعت آن سرد و خشک است
و قابض است بن دندان محکم کند و قلاع را زایل کند چون بخوبند و در دهان گیرند و درد چشم را
نافع بود و معده و روده پاک کند مقدار دو درم از وی مستعمل بود و نافع بود جهت اسهال

مرارها و ورد بنج راسود دهد خوردن آن تشنج را مضر بود مصلح آن کثیرا بود بزر البنج
بهترین آن بستانی فربه بود طبیعت وی گرم بود باعتدال معده را پاک کند مقدار ماخوذ
از وی یکدرم بود مضر بود بشش مصلح وی کثیرا بود بزر الریحان بزر انشاهسفرم گویند بهترین
وی آنست که سیاه و فربه بود و کوچک و خوشبوی طبیعت وی گرم و خشک است و گویند معتدلست
در حرارت و برودت نافع بود جهت رعاف و دوام و قیام صفراوی مقدار پنج درم بریان
کرده سحج را نافع بود و شکم را ببندد و یکمثقال با آب سرد یا گلاب تر کرده فرو برند قطع
اسهال فرسن بکند گویند مضر بود بگرده مصلح آن مرزنگوش است و بدل آن تخم مرو است
بزر الشبث بپارسی تخم شبت گویند بهترین آنست که فربه بود طبیعت آن گرم و خشک
است باعتدال شیر را براند و بواسیر قطع کند چون بسوزانند و بر بواسیر ضماد کنند مقدار دو درم
مستعمل بود لیکن مغثی و مقیئ بود مضر است بمثانه مصلح وی عسل است بدل آن دو وزن
آن شبت بزر الکرنب بپارسی تخم کرنب گویند بشیرازی تخم کلم گویند بهترین آن تازه و فربه
بود طبیعت آن گرم و خشک است خمار را نافع بود و اگر بخورند منع مستی شراب بکند و دیر
مست شود و منی را زیاده کند مقدار مستعمل بود مضر بود بشش مصلح آن عسل است ابن
ماسویه گوید که هر کس یکدرم تخم کرنب با آب کاوزبان بیاشامد درست شود چون شراب
بخورد کلی وی چون زن فرزجه از آن بسازد و بخود برگیرد بچه در شکم بکشد بزر الاسفاناخ
بهترین آن بود که بسرخی زند طبیعت آن سرد و تر بود نافع بود جهت درد دل و تب مقدار
دو درم مستعمل است مضر بود بسپرز مصلح وی طین مختوم بود بزر البقلة الحمقا بزر الخرفه است
گفته شد بسر غوره خرماست بپارسی چرک گویند طبیعت آن سرد و خشک است در دوم
شیرین وی میل بحرارت دارد و در وی قبضی بود طبیخ وی شکم ببندد و آنچه سبز بود حبس
در وی زیاده بود و دشخوار هضم شود مضر بود بدهن و دندان و مولد ریاح بود و سده آورد
مصلح آن سکنجبین ساده بود بسنج لبانست گفته شود [illegible] تشتبوان گویند
داذراسی الکلب نیز گویند و نشمیز نیز گویند و ثاقب الحجر و کثیرا الارحل بهترین آن قرنفلی طعم
سنبر بود و چون بشکنند اندرون وی فستقی بود طبیعت وی گرم است در اول معتدلست

و در تری و خشکی و گویند گرم است در دوم خشکست در سیم مسهل سودا و بلغم لزج بود
و مقدار سه درم در مسهل سودا مستعمل بود و با مرق خروس پنج درم مسهل بلغم بود و اسهال
وی بی مغص و کرب بود و شربتی از وی از دو درم تا پنج درم بود و قولنج بگشاید و محلل نفخ و رطوبات
بود و مفرح بود و نزلات بسبب آنکه ماده سوداوی از جوهر دل و دماغ و جمیع بدن منقطع
کند از خواص وی آنست که شیر را ببندد و شیر بسته را حل کند اسحق گوید مضر است بگرده مصلح
آن هلیله زردست بدل آن افتیمون بوزن آن و دانگ و نیم ملح هندی بسد اصل
المرجان است و سه نوع بود سیاه و سفید و سرخ بهترین آن مرجان سرخ است باریک
بپارسی آنرا خرمهک گویند طبیعت آن سرد است در اول و خشک است در سیم و سوخته
مستعمل کنند صفت سوختن آن در کوزه گوری نو کنند و بگل حکمت گیرند و در تنور خبازان
نهند شب و بامداد بیرون آورند در وی قبضی تجفیفی بود و تجفیف وی بیشتر از قبض
بود نزف دم قطع کند و چشم را قوت دهد چون در چشم کنند و آب از چشم از وی
باز دارد باید که بعد از سوختن بشویند گوشت زیاده بخورد و از جمله ادویه مفرح و مقوی
قلب بود و ریش روده را نافع بود و عسر البول مقدار یکدرم از وی مستعمل بود و در سنون
دندان جلای تمام دهد رازی گوید در کتاب خواص که اسکندر افرودیسی گوید که بسد اگر بر زن مصروع
بندند یا بر پای منقرس نافع بود و هر موضع که خون از وی روانه بود بسد با کهربا سوخته بر آن
پاشند باز دارد بدل وی در حبس دم الاخوین است اسحق گوید مضر بود بگرده مصلح
وی کثیرا است بسباسه بزبان اهل مغرب دار زنانه گویند گفته شود بستان افروز و بستان
افروز نیز گویند بهترین آن بود که در سایه خشک کنند طبیعت وی سرد و خشک است معده
و روده را پاک کند و حرارت معده و جگر ساکن گرداند چون با سکنجبین بیاشامند مقدار
دو درم مستعمل بود اسحق گوید مضر بود بمثانه مصلح وی کندر است بسباسه بشیرازی بزباز خوانند
بهترین وی آنست که زردی بود که بسرخی زند و خوش بوی بود طبیعت آن گرم و خشک است
در اول گویند در دوم در وی قبضی بود و گویند معتدل است و گویند سرد است و لطیف و اندکی حرارت
در وی هست محلل نفخ و صلابات غلیظ بود چون در مرهم کنند بوی دهان خوش کند و شکم ببندد

256

بهرفت تر بود و در ملازمت سلس البول
استعمال کنند خوردن و ضماد کردن م

ومعده را قوت دهد و سبز را نافع بود و رحم را نیکو بود و ... دم را سود دهد بود و د
سلس البول که از سردی بود و ریش روده را نافع بود و جهة سلس البول خوردن و ضماد کردن نافع
تر بود که خوردن بر ناف ضماد کنند و بر فقار نباوق گویند بدل آن چهار دانگ وزن آن جوز بوا
و بعضی میگویند بوزن ان جوز بوا ... است گفته شود ... بزرقطوناست
گفته شود حنظل حنظیا ناست گفته شود بشلش و رق حنظل است در باب جا گفته شود حـ
پارسی پیاز گویند بهترین وی سفید بود طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم در وی رطوبتی فضلی
هست و گویند در سیم ملطف و مقطع بود و جذب خون کند به بیرون جهت و باه را زیاده کند و
شهوت برانگیزاند و آب کردنش را نافع بود و طبع را نرم دارد و اشتها زیاده کند و چون آب
وی در گوش چکانند طنین را نافع بود و چشم را جلا دهد و سود مند بود جهت نزول آب و سفیدی
چشم چون بعصاره کنند و چون بکوبند و با عسل بسرشند و بر قوبا و بر بهق طلا کنند زایل کند
و داء الحیه مستبرا زایل کند ثنک کند و بر داء الثعلب طلا کنند سود دهد و بر گزیدگی سگ دیوانه
وافع سود مند بود و حیض براند و اگر آب وی نهاد در گوش چکانند گرانی گوش ببرد و اگر پیاز سفید
بریان کنند با سیر باد و عنج و بارزد و تخم مرغ بکوبند بر مقعد ضماد کنند و ورم انرا تحلیل دهد درد
ساکن گرداند و اگر ببرند با چیزهای چرب سینه و شش از اخلاط غلیظ پاک کند و بوئیدن و خوردن
دفع باد سموم بکند و خون ببر که بر معده نهند معده را قوت دهد و حرافت وی کم کند و چون
در خوردن مسهلات بپوبند منع غثیان بکند و بوی دارو نشنود اما خوردن وی درد
سر آورد و بسیار خوردن نسبت بود و مضر بود بعقل و لعاب بسیار آورد و افواه بواسیر
کشاید مصلح وی سرکه و شیر ترش بود با کاسنی خورند بصل الفار بلبوس است و بصل ماکول
نیز گویند و آن پیاز لیزاست بیشتر از نی پیاز تکله گویند و به تبریزی لوری طبیعت وی گرم
و خشک است در اولی و در وی رطوبتی فضلی هست و اگر بسیار خورند فربه شوند باه را بر
انگیزاند و بر کلف و بهق طلا کنند زایل کند و با زرده تخم مرغ بر ثآلیل طلا کنند زایل
گرداند و ورم که از سردی بود زایل گرداند و سودمند بود جهت سمها و گزیدگی
عقرب و در بلا خوردن و ضماد کردن با انجیر بود و چون با فلفل سحق کنند و بر معده ضماد

کند

257

کنند و ساکن گرداند و اگر بو ... کنند بجشیر ماهی و بوزن بنج باشند نافع بود و بسیار خوردن
مضر بود بعصب و مغص آورد و نفاخ بود مصلح وی کاسنی بود و بعد از آن شیر تازه بدل آن عنصل
است بصل العنصل اسقیل است گفته شد بصل الذئب بصل الزیر است گفته شود بصل البو
بصل العنصل است گفته شد بصل النرجس بپارسی پیاز نرگس گویند طبیعت وی گرم بود چون بر
داء الثعلب با سرکه طلا کنند نافع بود و چون چهار درم از وی بیاشامند بچه مرده و زنده
بیندازد و چون دو مثقال از وی با عسل بیاشامند بیرون آورد و کرم را در شکم بکشد و منضج
ورمهای گرم بود و شریف آورده است که اگر قضیب بوی بمالند نهاد و ادمان کنند قضیب را ستبر
گرداند و قوی و اگر سه عدد پیاز نرجس در شیر خوب بپزند یک بار بخورند و روغن کنند و بر قضیب
طلا کنند بغیر از سر اگر بدان ادمان کنند اگر چه عنین بود بحال صحت باز آید و فعل عجب از وی بینند
عصا الراعی ... القمر و زبد القمر گویند و آن حجر القمر است گفته شود ... بهترین خربزه
شیرین سمرقندی بود و قول اکثر آنست که سرد است در اول درجه دوم تر است در آخر آن و
بعضی گویند گرم است آنچه محقق است چون بغایت شیرین بود طبیعت آن گرم بود و ادرار بول
بکند و کلف و بهق و وسخ زایل کند و تخم وی جلا بیشتر است که در جرم وی پوست وی چون
بر بینی بندند چه ... منع نزول آب بکند و گوشت وی خورند سنگ مثانه و گرده بریزاند
خاصه از آن گرده و دو درم از تخم وی چون بکوبند و بیاشامند قی دهد تا آورد و خربزه
مستحیل گردد بدان خلط که در بن معده زیاده بود و مرضی احشا بود و هیضه آورد و چون در معده
تباه گردد بسیم شود مصلح وی سکنجبین ساده بود که بعد از وی بخورند و باید که میان دو طعام
خورند و اگر در معده تباه گردد باید که قی کنند و در معده رها نکنند و اگر پوست تر در حمام در جود
بمالند اندام را پاک کند خاصه لون روی و اگر خشک کرده عوض اشنان به ان دست بشویند
زهومت زایل کند و اگر پوست وی با گوشت گاو بپزند زود از معده بگذرد و اگر پوست وی
خشک کرده و در دیگی که گوشت غلیظ باشد اندازند زود مهرا شود ... بطیخ هندی
است و بطیخ سندی نیز گویند بپارسی خربزه هندی گویند و بهترین وی ... خیار گردد
بهترین وی شیرین آبدار بود طبیعت وی سرد و تر است در دوم نافع بود جهت مرضهای گرم حـ

وثبهای محرقه ومزاجهای گرم وتشنگی بنشاند وبا سکنجبین جون بیاشامند بول براند ومثانه
بشوید وآب وی جون با قند بود در تبرید زیاده بود مضر بود به پیران ومزاجهای سرد
وخون بد ازوی حاصل شود در جگر وبلغم انگیز بود مصلح وی قند بود یا عسل با وی خورند
یا بعد از وی خورند بط گوشت وی بسیار حرارت ورطوبت بود وترتر از مرغهای آبی
بود اما دیر از معده بگذرد بیه وی مسکن وجعها ولذعها بود که در عمق بدن بود وفاضل
تر از پیه مجموع مرغها بود گوشت وی لون را صافی گرداند واواز را وباه را زیاده کند و
فربهی آورد جون هضم شود غذا بسیار دهد لیکن دیر هضم شود وثقیل بود وخون نیکو ازوی
متولد شود وخلط نیک مصلح وی آنست که با سرکه وابازیر گرم بپزند واگر بریان کنند بر دو غنا
رنیت جرب کنند وبیار در اندرون وی کنند بگذرد دندانه سیر خشک واگر با اسفید
باج بپزند نیکو بود وکندنا ودارچینی در وی کنند واندرون وی بگشنیز وکرفس وسداب
وبگذرد دندانه سیر پیا کنند طرخشقون کبیکج است گفته شود تطم بپارسی درخت
می گویند وآن نسخه حب الخضراست در باب حا گفته شود ...اسالیون
گفته شود ومعنی آن کرفس جبلی است بطرانانی کوهست وسالیون کرفس است
... بلغت یونان سرخس است گفته شود بطرالاون بلغت یونانی دهن الحجارت وآن
نفط است گفته شود بطرالعصی الراعی است گفته شود ... بپارسی سرگین سوسمار
گویند وبشک سوسمار هم خوانند بهترین وی سفید بود گرم وتیز بود برص وکلف را نافع بشیرازی
سرگین مار تبکه خوانند ... بپارسی سرگین بز گویند بشیرازی بشکل بز گویند طبیعت
آن گرم وخشک بود ضماد نیز را لخلیل ... ورم سبز وورمهای صلبه جون خشک
بود بشم پاره نیکو بود بر گیرند سیلان رحم باز دارد واگر سحق کنند وبا عسل بسرشند وطلا
کنند درد مفاصل را نافع بود وبا شراب بر گزیدگی افعی ضماد کنند نافع بود وجون بسوزانند وبا سرکه
بسرشند وبر گزیدگی سگ دیوانه طلا کنند سود دهد وسرگین بز کوهی داء الثعلب را سود دهد و
محلل صلابات مفاصل وورمها آن بود وبر استسقا در آفتاب ضماد کنند وبا سرکه بر گزیدگی
جانوران نهند وزنبور سم آن جذب کند ... بپارسی سرگین میش گویند بشیرازی پشکل

گوسفند

گوسفند جون با سرکه بر ثاآلیل ضماد کنند نافع بود وبر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود وبا موم وروغن بر
گوشت زیاده نهند نافع بود ... بشیرازی سرگین اشتر خوانند جون بر ثاآلیل نهند و بخور کنند
قطع کند وخون از بینی باز دارد وجون خشک کرده بسایند ودر بینی دمند وگویند باد وبه جهت صرع بیاشامند
نافع بود ومحلل خنازیر ودابها بود وجون تر بر وی ضماد کنند درد مفاصل وورم آن ... جوب درختی
است که از طرف هند خیزد ورنگ رزان ورنگ رزان استعمال کنند طبیعت آن گرم وخشک است در دوم
گوشت بر جراحت برویاند وقطع خون از هر عضو که باشد بکند وریشها خشک کند بقم بزبان اهل یمن
درخت جوز ماثل است گفته شود بغس بیونانی ... خوانند واهل شام شمشاد خوانند بپارسی
درخت شمشاد گویند وورق آن مثل ورق مورد بود وتخم آن هم مانند تخم مورد بود وقابض بود وجون
بیاشامند شکم را ببندد وشریف گویند شاره حوب ویرا جون با حنا بسرشند وبر سر ضماد کنند صداع را
نافع بود وجون با سپیده تخم مرغ وگرد آسیاب بسرشند وبر وی ضماد کنند سودمند بود بقلة الحمقا
بقلة المبارکه اسمهای وی در برز الحمقا گفته شد بپارسی تورک خوانند بهترین وی تازه بود طبیعت وی
سرد وتر بود در سیم وگویند در آخر دوم صفرا بشکند وقی باز دارد جون ده درم آب وی بیاشامند
ومنع نزف بکند وجون ثاآلیل بود حک کنند زایل کنند واگر بر ورمهای گرم که مخوف بود ضماد کنند
نافع بود وآب وی جون بیاشامند کرم را بکشد وگزندگی جانوران را سود دهد وجون با روغن گل
بر سر کنند جهت درد سر از آفتاب بود نافع بود وسوزش مثانه ودرد آن را سود دهد خوردن وی ود
درد چشم که از گرمی بود ضماد کردن نافع بود وعصاره جهت نفث دم ومعده وجگر گرم سود دهد
خوردن وضماد کردن وجهت سحج روده واسهال مراری حقنه کردن نافع بود وتبهای حاده را سود
مند بود اما باه را مضر بود وبسیار خوردن تاریکی چشم وشب کوری آورد ومصلح وی کرفس ونعناع
نعناع بود وگویند مضر بود وبرود ده مصلح وی مصطکی بود بقلة ... بقلة حامضه گویند بپارسی ترة
خراسانی خوانند طبیعت آن سرد وخشک است در وسط دوم وگویند در اول شکم را ببندد وحرارت
صفرا را سود مند بود واشتهای طعام باز دید کند جون نقصان شهوت از حرارت بود ومحرور مزاج را نافع
بود وبلغمی مزاج ... بقلة ... قطف است وسرمق نیز گویند گفته شود ... وبقلة الذهرا
وبقلة لینه بقلة الحمقاست گفته شد بقلة ... مشکطرامشیع است گفته شود ... شاهترج است

گفته شود و قد آریه با در بنونه است گفته شد و عله باره و لیلابت گفته شود و عله ان هار کرنب است
گفته شود و خطمی و به از قول صاحب جامع نوعی از هندبا بری است و از قول صاحب منهاج نوعی از
خبازی است و در صفت خبازی گفته شود و قد [illegible] با در بنوبه بری است و گفته شد صنعت
بادرنبویه [illegible] صاحب منهاج گوید عود دق الصفر است اما آنچه محقق است د و الحطائفی
خوانند و آن مامیران است گفته شود و عله [illegible] فرنجمشک گفته شود [illegible] بلغت اهل هند خیار
چنبر است گفته شود بلوط [illegible] بیونانی کادربوس را گویند گفته شود بلوط الملک شاه بلوط است گفته شود
بلوط و روی قبض بیشتر بود که در شاه بلوط و در قسم وی که از اصفت خوانند قبض زیاده تر بود که در بلوط
بهترین وی فربه بزرگ رسیده بود و طبیعت وی سرد و خشک است در دوم و گویند در اول و گویند خشکی
وی در سیم است و گویند گرم است در اول منفعت وی آنست که منع نزف و نفث دم بکند خاصه جفت
وی و غذا بسیار دهد و جهت صلابات با پیه بز کوهی نافع بود و چون بسوزانند جهت ریشها و قلاع نافع بود
و بیخ را سود مند بود و چکیدن بکیرد و جهة زهرها نافع بود و شکم ببندد و اگر طبیخ وی کسی که اسهال مزمن
و قرحه امعا بود بیاشامانند سود دهد و اگر از طبیخ وی با وی فرزجه سازند و در گیرند سیلان مزمن که از رحم
آید باز دارد اما بلوط غذای ثقیل بد بود و دشخوار هضم شود و مصلح آن [illegible] اسحق گوید از بیست درم زیاده
نباید خورد و مضر بود بلبنان و مصلح وی آنست که بریان کنند و با قند بخورند بدل بلوط وزن آن [illegible] بود بیخ
بپارسی بلیله گویند بهترین وی آنست که زرد رسیده بود و طبیعت وی سرد است در اول و گویند در سیم خشک است
و در وی قوتی لطیف و قابض بود معده را قوت دهد و استرخا آن و رطوبات آن را نافع بود و معده را دباغت
دهد و گویند شکم ببندد و بعضی گویند ملین فقط بود معده را نافع بود و مقعده و چشم را قوت دهد و اگر در چشم
کشند آب رفتن [illegible] و در طبیعت نزدیک بود با بلیله و بلیلج کابلی قدر شربتی از وی سه درم بود و مضر وی
نزدیک بود به فندق اسحق گوید مضر است بسفل مصلح وی عسل بود بدل وی اسحق ابی عمران گوید اهلیلج است و گویند
بدل وی فانغه خشک و ده دانگ وزن آنست و شش یک وزن آن بلیله سیاه [illegible] انقر دیا [illegible]
و ثمره ایلاد خوانند بهترین وی سیاه فربه بود و چون بشکنند بسیار عسل بود طبیعت آن گرم و خشک است در
چهارم و سود مند بود جهت کسی که بلغم و رطوبت بر وی غلبه کرده بود و استرخا عصب و نسیان و فالج
و لقوه را بغایت نافع بود و قوت حافظه بیفزاید و بهق را تیز کرداند و هر مرض که در دماغ باز دید آید که از

سردی

سردی و تری بود نافع بود و مقدار یک درم مستعمل بود و مضر بود و چون در شب [illegible] ده و کنند خشک گرداند و عسل
وی بر داء الثعلب طلی کنند نافع بود و از جمله سموم است و سوزنده خون و خلطها و جنون و سرسام بار دید کند
و تقطیع در حلق و اندرون و سوزش دهن و بیخ در معده و روده و تباه حادث باز دید کند و دو مثقال این
حل کند دهم بود و گاه باشد که کشنده بود و اگر با مغز گردگان خورند مضرت نرسانند و این از خاصیت است
و اگر شکر نیز اضافه کنند بهتر بود و مداوای کسی که بلادر خورده باشد بدوغ گاو و جو آب و روغن بادام و لعاب
به دانه کنند و در آب برف نشانند و عسل وی مستعمل بود در معاجین و عسل از وی چنان گیرند که ان بلادر
چند از دو ابزیها در کون کنند و بلادر را در میان انبر گیرند عسل از وی بیرون آید بعد از آن با روغن گاو و جوش داده
بیامیزند و روغن خورده و معاجین کنند و ذیسقوریدس گوید بدل وی بیخ و زن وی مغز فندق و دانگ نیم وزن
ان روغن بلسان و گشنیز [illegible] سپید بود و [illegible] عدس است گفته شود [illegible] بیض است گفته
شود [illegible] بر بخسف است گفته شود بلو [illegible] است گفته شود بل میوه هندیست ماننده
[illegible] وکبر و گویند مانند انار است و گویند انار هندیست و گویند دمشقی است و گویند انار بری هندیست گوشت
و برانشک و [illegible] و برانل خوانند [illegible] گوید بل میوه از هندوستان است از درختی حاصل
میشود مثل درخت [illegible] الواو بهترین ان بود که شیرین باشد و درخت [illegible] گویند گفته شود
طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و گویند در سیم قابض بود و احشا را قوت دهد و صلابت عصب
و رطوبت آن را نافع بود و مرضهای سرد را مانند فالج و لقوه و استرخا را سود مند بود و قی باز دارد و
درد [illegible] شکم ببندد و باد بشکند [illegible] گفته شود [illegible] چون سبز بود و بیخ
خوانند و جوال نیز گویند و آن چون سبز بود بشکافند و بیرون آورند و آن بر نخل مانند غوره است بر درخت
انگور بپارسی غوره خرما گویند چون در غلاف باشد طلع خوانند و صفت طلع گفته شود و طبیعت وی سرد
و خشک بود در دوم شراب وی شکم ببندد خاصه که با شراب که دفع [illegible] و سیلان رطوبت
که از رحم بود ببندد و چون که از بواسیر آید باز دارد و معده را دباغت کند اما سینه و شش را بد بود بسبب
خشونت که در وی است و دیر از معده بگذرد و غذا اندک دهد و سده و جگر آورد و بسیار خوردن خلطهای
غلیظ در شکم باز دید کند اما [illegible] بول بود مصلح وی [illegible] بعد از وی بخورند [illegible]
بصل [illegible] است گفته شد [illegible] مضرت [illegible] ماننده [illegible] سینه [illegible] بود در موضعی که آن را

عین النخع جامد جبس شود و دهن وی فاضلتر از حب وی بود و حب وی فاضلتر از عود وی بود صفت عود
در معین گفته شود و صفت حب در باب جا و صفت دهن در باب دال گفته شود بنفسج بپارسی بنفشه
گویند بهترین وی تازه جوهری بود و طبیعت وی سرد است در دوم و تر است در سیم و گویند سرد و تر است
در اول سکنی (؟) ... حلو بود و چون ... ضماد کنند با آرد جو صداع که از گرمی بود ساکن گرداند و مسهل صفرا بود
و بوییدن و ضماد کردن سرفه گرم را نافع بود و سینه را نرم گرداند و نافع بود و شربتی از وی از دو درم تا چهار
درم بود و چون بیاشامند با آب خناق را و صرع کودکان که آن را ام الصبیان خوانند نافع بود و جهت
درد مفاصل و شقاق و ورم آن ضماد کنند نجابت نافع بود و مسهل بود بقوت جاذبه و بعضی گویند مسهل بود
بلغم و حب و حرقت صالح معتدل از وی حاصل شود و چون ضماد کنند بر ورم معده و جگر گرم نافع بود و چون با
نیز ... بر سر ریزند سودمند بود و صداع را که از حرارت بود و خوردن وی مضرات ... آن است
که با انیسون خورند و بوییدن وی زکام سرد را مضر بود ... بر که ... بوییدن زکام گرم را
و نزلات که در سینه ریزد نافع بود و خوردن و بوییدن وی حرقت مثانه را سودمند بود و ورق وی چون
... آب وی ... با قند بکودکان که معقد ... دهند نجابت سودمند بود و بعضی گویند ورق
وی طلا کردن بر ورم صفراوی و ... نجابت نافع بود و ... ورق خبازی است بانگور ... و زبان
و گویند ... فرو ... ... دو ... گویند و در ... الصابع ... بند
درخت وی ... و بار ... ورق وی ... شهد ... از وی ... وی بود ... وی
و تخم وی ... آن ... که استعمال کنند بهترین آن تازه بود و طبیعت آن گرم است در اول و
گویند در سیم و خشک است در سیم و وی قبضی هست با تفتیح و تحلیل و ملطف بود و نافع بود ضماد کردن
جهت صداع سرد و سده جگر و صلابت سپرز با سکنجبین نافع بود و چون ... شب ... نتیجه ... کنند
... و ... کنند ... شهوت ... بر ایشان غلبه کند ... شب ... کنند ساکن گردد و از
... کودکان ... و خوردن وی ... نافع بود و ... سگ ... ضماد کردن
سودمند بود و مقدار شربتی از وی یک مثقال بود و لیکن ... مصدع بود و چون بریان کنند در دسر
کمتر آورد مضر بود ... آن ... صاحب ... گفته شود
... گویند و ... و بپارسی ... گویند صفت آن در باب ... گفته شد ... انگشت

گفته شد ... بپارسی فندق گویند بهترین وی بزرگتر بود و طبیعت وی گرم است با اعتدال با اندکی
خشکی و گویند گرم است در سیم و تر است در اول پوست وی قابض بود اما مغز وی باه را زیاده کند
و اگر ... جانوران خاصه گزیدگی عقرب چون با انجیر و شراب ضماد کنند و گویند عقرب از وی بگریزد
و اگر پیش از طعام بخورند سموم را نافع بود و اگر بعد از آن بود با انجیر و شراب بخورند نجابت سودمند
بود اما معده را بد بود و چون سحق کنند و با ماء العسل بیاشامند سرفه کهن را نافع بود و اگر
همچنان با پوست بسوزانند و سحق کنند و با پیه کهن و یا پیه خرس یا پیه خوک بیامیزند و بر داء الثعلب
طلا کنند موی برویاند و بعضی گفته اند فندق سوخته چون با زیت بسایند و بر میان سر طفل که چشم
وی ازرق بود طلا کنند ازرقی برود و سیاه گردد و موی نیز سیاه گرداند و بعضی گویند خوردن وی بلغم را
قوت دهد و پوست وی شکم ببندد و مغز وی منفخ و مولد ریاح در معده و مصدع بود و مصلح وی ...
... مغز جوز ... هندی ... خوانند و آن غیر ... است ... فندق اما ...
بود و لون آن سیاه ... نجابت ... بود و جوز ... گویند طبیعت آن گرم و خشک است در اول
چون ... طلا کنند با سرکه تحلیل کند ... را چون سه روز سعوط کنند ... در خانه تاریک نشینند
رطوبت از بینی وی روانه شود و صحت یابد و صرع و سدده ... نافع بود جهت نزول آب کحل
کردن و سبل ... را سعوط کردن با آب ... نافع بود و با ... کحل کردن احولی ... برد
دو درم از وی ... و ... نافع بود و اگر خشک کنند و فرزجه سازند و زن بخود برگیرد
حیض براند و بچه بیرون آورد و عصاره وی مسهل سودا و بلغم ... و صفرا بود ... گرم ...
و یرقان و کلف ... ببرد و نافع بود و با سکنجبین قولنج را نافع بود و ... وی تریاق
گزندگی عقرب ... و جمیع زهرها بود و قوت اعصاب بدهد و فالج و لقوه را نجابت نافع بود
و معده سرد را نافع بود و قوت هاضمه بدهد و اگر بر اعضاء سست طلا کنند سخت گرداند و از
... وی بیاشامند و با شراب ذات الجنب سرد را بود سرفه کهن و نفث دم را که در سینه
بود نافع بود ... مانند ... که از بیخ ام غیلان از زمین خیزد سپید و زرد بود زرد
... خوش بوی است و ... سپید طبیعت وی گرم و خشک است در اول قوت اعضا دهد
و جلد را پاک کند و نشف رطوبات که در ... جلد بود بکند و بوی ... خوش کند و قطع

بوی نوره کنند و معده و جگر سرد را قوت دهد چون از بیرون ضماد کنند یا بمالند و بوی
وی دماغ سرد را قوت دهد بسات الرعد کماه است گفته شود بنات
البسار الحجر است گفته شود بپارسی آنرا کماه خوانند و مری آنکا مه
بخاری خوانند صفت آن در میم شود ... در قوت مانند عدس است
طبیعت آن معتدل است در یبوست و قابض بود مانند عدس و بر فتوق و قیله
کودکان ضماد کنند نافع بود و شکم ببندد و مولد سودا بود مصلح وی روغن
بسیار است بشیرازی آنرا مشو گویند ... سبستانست گفته شود ... لسان
لسان العصافیر است گفته شود ... بعربی مستعجل خوانند صاحب جامع
گوید در مصر اطبای مصر بعوض بوزیدان مستعجل مستعمل کنند و ابن سهوات
بوزیدان مستعجل است بتحقیق و همو گوید از نقل ابن رضوان که بوزیدان نوعی
از مستعجل است صاحب منهاج گوید خصیی هندی است صاحب جامع همین
گوید و ابن سهوست بوزیدان بغیر از مصر هیچ جای دیگر نباشد بهترین آنست
که سفید بود و سطبر و خطوط بسیار بروی بود و تازه بود طبیعت وی گرم و خشک
در سیم و در وی رطوبتی فضلی هست ملطف بود و گویند بقوت مانند بهمن است
مفاصل و نقرس را نافع بود و باه را زیادت کند و زهرها را سودمند
بود و یکدرم از وی مسهل ماء اصفر بود و نافع بود جهت خلطهای خام
و سرد و عصب را پاک کرداند و بلغم را نافع بود و منی بیفزاید زنان
جهت فربهی استعمال کنند فربه کننده است چون با شیر یا با آرد برنج
حلوا سازند و لون را نیکو گرداند بغایت و در نقرس

انظروفت باه چه وقت انار از بدر اکر بیم دندان

بنفشه

و مفاصل مانند سورنجان بود و اسحق گوید مضر بود بانثیین و مصلح او خردل بود و گویند تخم کرز و قند
و شربتی از وی ده درم بود و در معاجین بدل او دو وزن او بهمن است یا بوزن او پنج و جم
وزن او زرنباد و او کرمها و حب القرع بکشد و شیر بیفزاید و ابن مولف گوید زنان
شیراز او را شیرزا گویند و شقاقل را هم شیرزا گویند و سده جگر و سپرز را نافع بود بورق
انواع آن بسیار است بهترین ارمنی بود و ارمنی تنک و سفید بود بادی طبیعه او گرمست
در آخر درجه دوم و خشکست در اول سیوم و عیسی گوید گرم و خشکست در دوم جلا بقوة دهد و اخلاط
غلیظ قطع کند و مغص ساکن کند اگر بکوبند با زیره و بامی لخلخ بیاشامند طبع را نرم دارد و باد
بشکند و بر کلف و برص طلا کردن نافع بود و ملهار انضج دهد و چون در آب حل کرده در
گوش چکانند درد گوش ببرد با او رطوبتی که از گوش آید مجموعا نافع بود و اگر با سرکه پیاز
و در گوش چکانند چرک گوش را بیرون آورد و چون سحق کرده با سرکه بدان غرغره کنند
علق که در حلق بود جسفیده بپندد از وی بادویه قاتلات کرمها بکشد و بیرون آورد و همچنین اگر
شکم و ناف بمالند و نزدیک آتش نشینند همین عمل کند و اگر با شراب در گوش چکانند
کری را نافع بود و رازی گوید اگر دو درم از و با سه درم روغن زنبق لبا بینی و بر قضیب مالند
نعوظ تمام آورد و مجهول گوید چون بغایة سحق کنند و با عسل بسرشند و بر قضیب طلا کنند و خصیه
و کرده اگر دامن نعوظی تمام آورد و فولس گوید بواسیر و ناصور که در مقعد بود چون سحق کرده
و با روغن کل بسرشند و بر ایشان نهند زایل کند و بجال صحة آورد و جهة استسقا با انجیر طلا
کردن نافع بود و اگر با عسل در چشم کشند سفیدی چشم را که کهنه شده باشد ببرد و ارسطوطالیس
گوید نافع بود جهة رحم زنانی که رطوبة بسیار در رو بوده باشد نشف کند و قوة دهد و مهارا
نافع بود و داء الثعلب و داء الحیة و برص را نافع بود چون آروز بر روز دو درم از و با عسل
معجون ساخته بیاشامند و چون به روغن بنفشه سحق کنند و در گوش چکانند جهة کرم گوش
بغایة مفید بود ... مسهل مقدار مستعمل از و یکدرم بود تا دو درم بسیار خوردن او لون
را سپید کند و مفسد معده بود و مصلح او صمغ عربی بود و گویند کلنگبین یا فانید بود و بدل او
نمکی تلخ بود یا نمک اندرانی و گویند بدل او بوزن او شبت بود و بوزن او نمک اندرانی

ومعده را پاک کند و تنها یا ورد و استعمال را نافع بود

و آنرا انظروت خوانند و طرخ نیز ازین نوع تیز بود

نمك

وبه بیوارسیس گوید بدل او یک وزن و نیم نمک بود بوریطیشن قرشناست وگفته شود بو فیغیما
درد اربود وگفته شود انشاالله تعالی بوشا د شلیم بود وگفته شود انشاالله تعالی بو طانیغ بکره المتولدات
وآن فاسر شتین بود وگفته شود بواربدیون بیونانی معنی آن کثیر الارجل بود وآن بسفایج بود وگفته شد
بیش ازین بوغصن بزبان یونانی یعنی لسان الثور وآن گاوزبان بود وگفته شود انشاالله تعالی بوزنگ
بازروح بود وگفته شد بوحا حشیشیت که تا بیش رویه تریاق بیش بود وازان جمله زهرها و بیخ آن
هدواراست که بهولی ماهوفرض گویند وگفته شود بولوطریخون بیونانی یعنی کثیر الشعر وآن پرسیاوشان
است وگفته شد بول الناس گمیز آدمی چون با خاکستر رز برجای که خون آید ضماد کنند خون بازدارد
وحکه و سعفه و حزاز و برص را نافع بود خاصه با ورق و آب حماض طلا کنند و جهة مطولان عجب مفید
بود و جهة گزندگی افعی خاصه صحری آشامیدن و بران ریختن و با نطرون جهة گزندگی سگ دیوانه
و هر گزندگی که باشد و مجموع زهرها و چون در پوست انار بسایند و در گوش چکانند کرم در گوش بود
بیرون آورد و مولف گوید چون گمیز کنند که بروی آن بابستد بر ثالیل مالند قلع کند بول الصبیان
گمیز کودکان چون در ظرفی مسین با عسل بیزند جهة سفیدی چشم و دانه و ریش و تاریکی چشم ببرد
و دردی بود که درین ظرف نشسته باشد چون چند روز بدان بگذرد برجمره بپندانید ساکن کند
و چون با روغن حنا حل کنند و زن بخود برگیرد درد رحم را نافع بود و اختناق آن و نافع بود
جهة گزندگی افعی و عقرب بحری و صحری و گزندگی سگ دیوانه با بورق و جهة حکه و برص
و جرب و جذام را نافع بود و جهة ماده گوش که روانه بود چون با پوست انار بپامیزند
و در گوش چکانند و گزندگی همه حیوانات را نافع بود بول الدواب گمیز چهارپایان نافع بود جهة
درد مفاصل چون نطول کنند یا دران [illegible] بول الابل گمیز شتر بهترین بول جمل اعرابی
بود که آنرا النجیب گویند و طبیعة او گرم و خشک است و در دو قیضی بود نافع بود و جهة حزاز چون بدان
بشویند و شریف گوید نافع بود جهة ورم جگر و باه زیاده کند چون بیاشامند و چشم را نافع بود
و استسقا و صلابة سپرز خاصه چون با شیر لقاح بیاشامند و مفتح سده معفاة بود بقوة و اگر
در گوش چکانند ریش گوش را نافع بود بول الکلب گمیز سگ چون بگیرند و رها کنند تا منعقد شود
و موی را بدان بشویند سیاه کند و بهترین خضابات بود و اگر بر ثالیل مالند قلع کند بول المعز

گمیز

بولوبودیون ح
غلصن ح
مافرغلن ح
وکنی

۳۴
34

گمیز بز نافع بود جهة [illegible] اعصاب همچنانکه تشنج و امثال او و سقوط کردن و جهة استسقا آشامیدن
[illegible] بود بول البقر بهترین گمیز گاو نر بود بهق و حزاز را نافع بود و اگر با مر در گوش چکانند
درد گوش که از سردی بود زایل کند و چون در و نشینند درد معده که از بواسیر بود زایل
بول الجاموس گمیز گاومیش چون مر و صبر بدو بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش که از
سردی بود ببرد بول الخنزیر البری بول خوک صحرای نافع بود جهة سفیدی چشم و سنگ مثانه بریزاند
بول الحمار گمیز خر چون بپاشامند درد گرده زایل کند و گوش در بندی شیافیست که از ارمن
می آورند و آن نباتیست که مجان می گویند و شیاف می سازند طلا کردن نافع بود بر ورمها
گرم و نقرس بغایة نافع بود و ملین و مبرد بود و بر بثرها طلا کردن نافع بود و طبیعة او سرد و خشک است
در آخر درجه اول و رازی گوید چون با آب عنب الثعلب بر نقرس طلا کردن بغایة نافع بود
و بدل او حضض بود یا شیاف مامیثا بهار انحوانست وگفته شد بهرامج رنف گویند و صو
مران عطفل و آن گل سید بلخی بود بپارسی بید مشک خوانند و تبریزی کله موش و بکرمانی بو طبیعة
او معتدلست نطول کردن و محلل نفخ بود از هر عضو که باشد و بوییدن او محلل بادها غلیظ
بود از سر و شکم براند و محرور را نافع بود و در دسر که از بخار صفرا بود ساکن کند و اگر با گنجید تیز و [illegible]
مانند بادام بتفشه و روغن از و بگیرند خوشبوی بود و در صفت ادهان گفته شود و اگر
بعوض گنجید بادام کنند لطیفتر بود بهم بو زیدان است وگفته شد بهرم بهرمان عصفر بود وگفته
شود بهق الحجر حزاز الصخر است وگفته شود انشاالله تعالی بهمن دو نوعست سرخ و سفید
بهترین آن سفید بود طبیعة آن گرم و خشک بود در دوم و مسیح گوید در دوم و تر بود خفقان را
بغایة نافع بود و دل را قوة دهد و منی بیفزاید و باه برانگیزد و فربهی آورد و سنگ مثانه بریزاند
و در تقویة دل نظیر ندارد و بطریق از و بکدرم بود و اسحق گوید مضر است بسفل و مصلح او انیسون بود
و بدل او بوزن او تودری و نیم وزن او لسان العصافیر بود بهقیه بنفشه است وگفته شد بیض
بهترین تازه بود از مرغ خانگی و زرده او فاضلتر بود و باید که نیم برشت کنند و صفت نیم برشت
آنست که اگر با پوست در دیگ آب جوشانند سیصد بار که بشمارند و اگر بی پوست بود صد
بار بشمارند و بیرون آورند و زرده آن گرم و تر بود و سفید سرد و تر با هم معتدل بود در گرمی

گرم
گرم است

وسردی و تر بود و غلیظ و نیم برشت زود تر هضم شود و غذا بهتر دهد جهة حلق و سرفه و سل نافع
بود و باه را زیاده کند و زردی او بریان کرده قابض بود و چون با عسل بر کلف طلا کنند زایل کند
و سوختگی آتش را نافع بود و منع ورمها کند و در حقنه جهة قرحه امعا نافع بود و سوختگی که از آب
گرم بود به پیه بدان مالند نافع بود و جراحت خصیه و مقعد و اگر در سرکه بپزند شکم ببندد و ودوسنطاریا
نافع بود اما دیر هضم شود خاصه منعقد آن و اگر ادمان خوردن او کنند کلف آورد و مطبخ او
بد بود و سنگ کرده تولد کند و تخمه آورد و قولنج و اولی آن بود که فلفل و زیره و دارچینی با آن
خلط کنند و بعد از آن زنجبیل مربا خورند و سفیده آن اگر در گوش چکانند که ورم گرم بود سرد
کند و درد ساکن کند و اگر بر سوختگی آتش بمالند سود دهد و اگر صوف بدان تر کنند و بر چشم
بندند درد چشم که از گرمی بود ساکن کند و درد چشم چکانیدن درد چشم را نافع بود و اگر تخم مرغ نیمبرشت
خام بیاشامند گزندگی مار را نافع بود و نیم گرم آشامیدن قرحه مثانه و گرده و خشونت سینه
و نفث دم و نزله را نافع بود بیض الاوز والنعام البط خایه مرغابی و شتر مرغ و بط بهترین آن تازه
بود نیم برشت معتدل بود در گرمی لیکن غلیظ بود و مضر بود بخفقان و ریاح و دوار و مصلح او
سعتر و نمک بود بیض العصافیر خایهٔ گنجشک باه را زیاده کند مشتر از همه بیضها و همه بیضها این
عمل کنند که گفته شد بیض الحجل نیکوترین بیضهٔ کبک تازه بود و لطیفتر از بیضهٔ مرغ
خانگی بود جهة ناقهان و بیضه مرغ خانگی و کبک مقوی دل و مجمع اوصاف ثلثه باشند
و مضر باشند با صحاب کد مصلح او مثلث بود بیض الجباری و اللقلق خفیا لی بغایه نافع بود موی را
بیش بدترین زهرها بود و در غایهٔ گرمی و خشکی بود و نیزی نافع بود بر برص طلا کردن و جذام
باد و بهاء دیگر و او سم قاتل مهلک بود مقدار دانگی کشنده بود و تریاق او مش موش بود
و فاد زهر با مشک و ما فرفین که آن جدوار بود و او از سم افعی زود تر نفوذ کند و قرون سنبل
نوعی از انست و گفته شود بیش موش بیشا بوجا بود و گفته شد اما بیش موش حیوانیست
مانند موش که معروفست بفارة البیش و در بن درخت بیش جایگه ندارد و او نافع بود جهة
برص و جذام و تریاق بیش بود و افعی و هر زهر که باشد باذن الله العزیز المتعال

باب التاء تا نول ٥



تامول نیز گویند و تنبول و آن ورقیست مانند ورق نارنج و در دریا بار بسیار باشد و بسیار خورند
و در طعم نزدیک بقرنفل بود جهة درد دهن نافع بود و بوی دهان خوش کند و اشتهاء طعام
آورد و باه را قوة دهد و دندانرا سرخ کند و نشاط آورد و معده را قوة دهد و خون بن دندان
باز دارد و دندان و بن دندان از اقوة دهد خاییدن او و صاحب منهاج گوید طبیعت او سرد بود
در اول و خشک است در دوم قابض و مجفف بود و شریف گوید گرمست در اول و خشکست در
دوم قوة جگر ضعیف دهد و چون بخورند و بعد از آن بیاشامند نفس را خوش کند و و جشاء
زایل کند و باید که با کلس صدف و شنج دانگی و پاره فوفل خورند و اگر بی کلس بود هیچ طعم
ندهد و تفریح نبخشد و تنبول هم از اهل هند است و رازی گوید بدل او فوفل خشک بود تا غفت
حماض بود بزبان اهل بربر و در اترج گفته شد تالسفیر حرف است و گفته شود
تاکوب بزبان بربری فرفیونست و گفته شود تاغندست بزبان بربری عاقرقرحا
و گفته شود نیز مسکه اذخر بود و گفته شد تبر ذهبست و گفته شود تخ کسب است
و گفته شود تذرج بپارسی تذرو خوانند گوشت او بهترین گوشت مرغان بود و در
منفعت مانند دراج بود و گوشت او گرم بود دماغ و فهم را زیاده کند و در خواص ابن زهر آورده
که چون بزمره او سعوط کنند خبل و وسواس زایل کند و چون گوشت او بریان کنند و سه روز
گرم بخورند آن زحمت را زایل کند ترمس باقلاء مصری خوانند و شامی گویند بهترین
سفید فربه بزرگ دانه بود و طبیعت او گرمست در اول و گویند در دوم و خشکست در دوم کلف
و بهق و برص زایل کند و ریشها و دانها که بر روی پیدا شود و خنازیر و صلابات بعسل و سرکه
طلا کنند نافع بود و آرد او بعسل چون بیامیزند یا با سرکه و بخورند کرم را بکشد در شکم و آرد
او چون با سرکه بر عرق النسا ضماد کنند نافع بود و آرد او بار و چون بر ورمها گرم طلا کنند
نافع بود و چون با سرکه بپزند و بر آتش فارسی ضماد کنند نافع بود و ریشها تر که در سر بود و جرب
و در ابتدا بهق و آثارها که در بدن پیدا شود و دانها نافع بود و چون با مر و عسل زن بخود برگیرد
و بیاشامد حیض براند و بچه بیندازد و آرد او بشره را صافی کند و سرا شی که بود از رحم و غیر آن ببرد
و سده سپرز بگشاید و جگر خاصه چون با عسل و سرکه و سداب بپزند و سده کهنه نیز بگشاید

یعنی کوبجه را میکویند

و شیرازی ارومی

جو با آب

و در ریشهای پلید

وجون بکوبند و با سرکه بیاشامند غثیان ساکن کند و سه درم مستعمل بود و طبیخ او کرم را بکشد و بنات
بجکان طلا کردن همین عمل کند و اکر با پنج ماز زیون بجوشانند و کوسفند که جرب داشته باشد
بدان بشویند زایل کند و اکر با آب بجوشانند و بیاشامند بول براند و شکم ببندد و این ماسویه
کوید منفع ازو نه شکم براند و به ببندد و بد بود و دشوار هضم شود و خلط خام غلیظ ازو حاصل شود و
در عروق جون تمام منهضم نشده باشد و جون تلخی ازو بیرون کنند اغلظ بود و دیرتر نفوذ کند و آنچه
تلخی داشته باشد زودتر معده بکذرد و باید که با سرکه یا آبکامه یا نمک و سعتر و انجدان خورند
و جالینوس کوید بدل آن در جلاب دو وزن آن باقلا بود و کویند بدل او فودنج بود و کویند بدل آن
شح ارمنی و جون با سرکه بپزند و بر مفاصل سرد و ورمها بلغمی ضماد کنند تحلیل دهد و در خواص ابن زهر
آورده که مرد ابه که فردان بسیار داشته باشد و فردان بشیرازی کنه خوانند جون بطبیخ
ترمس بشویند زایل شود و جرب جهاربایان هم و شریف کوید که جون بلغور کنند و پوست او جدا
کنند و در دیک بسین شیر تازه بران ریزند جندانکه بجوشانند تا منعقد کردد و از آن ضماد
کنند مسهل مرة صفرا و سودا و خلط خام لزج بود پس اکر خواهند که مسهل صفرا بود در خرقه کنند کرم
کرده و برابر سینه ضماد کنند اسهال صفرا کند و اکر سودا خواهند بر دل ضماد کنند و اکر خلط خام خواهند
مابین ورکین و این ضماد از اسرار طب کفته است و این معالجه جهت پیران و طفلان که تحمل داروی
مسهل نداشته باشند کنند که مجربست تربد بهترین آن صینی بود مبیض مدور مصمغ مجوف که
در سودن سفید تر کردد و زود کوفته شود و بر بهاها او صمغ بود و کهنه و باریک نبود و سطبری
میان خنصر و بنصر بود و جون بکوبند و به بپزند هیچ ریشه نماند و تنک سوراخ بود و باید که وقت
خرج کردن اول بخراشند و بروغن بادام جرب کنند آنکاه بکوبند و طبیعت او کرم و خشک
است در سیوم نافع بود جهت مرضها عصبانی و مسهل بلغم بود تمام و اندکی از خلط سوخته
از سر دور کند و ماسرجویه کوید مسهل اخلاط غلیظ لزج بود و صحیح آنست که تنها مسهل بلغم رقیق
بود و اکر تقویت کنند مسهل بلغم غلیظ بود و استعمال کردن او به تنهایی و جفاف در بدن پیدا
کند و مضر بود با معا و بعد از آن که خراشیده باشند بروغن بادام جرب کنند و کثیرا اضافه
کنند و اکر تقویه بزنجبیل کنند مسهل بلغم غلیظ و خام بود اما تنها مسهل غلیظ نبود و تربد زرد و سیاه

لام

زهر بود مانند خربق سیاه و غاریقون سیاه و مداوا کسی که آن خورده مانند مداوای کسی که
خربق سیاه خورده باشد و تربد سفید جنانچه وصف کرده شد نافع بود جهت درد مفاصل که از
بلغم بود و رحم را پاک کند شقیقه تمام خوردن و حقنه کردن و نافع بود جهت درد آن نزدیک حیض
آمدن و درد پشت را نافع بود و دماغ را پاک کند از بلغم لزج و مفلوج و مصروع را نافع بود
و سرفه که از رطوبات فم معده بود نافع بود و علامات آن زحمت آن بود که جندان سرفه بیاید
که تا قی کند یا خلطی لزج بیرون آید بعد از آن ساکن شود و اکر با هلیله کابلی خلط کنند
دوایی نافع بود مصروع را و بدل او نیم وزن آن غاریقون و دانکی صبر و دانکی آن حنظل و کویند
بدل آن ترمس است و صاحب جامع در مفرده آورده است که بدل او پوست درخت
توت است بوزن آن و شربتی از تربد نیم درم تا یک درم بود ترنجبین بهترین وی تازه سفید بود
طبیعت او معتدلست در حرارة و برودة اما میل بحرارة دارد و لطیفتر از قند بود و در وی رطوبتی
بود و ملین بود نافع بود جهت تبها کرم و سرفه و سینه را نرم کند و تشنگی بنشاند و مسهل صفرا
بود برفق بخاصیت و شربتی از ده درم تا بیست مثقال شاید و شریف کوید کرم و تر است
در اول جعفر ابنکو بود و اسحق کوید مضر است بسپرز و مصلح او آب تمر هندی بود و کویند
بدل او ماء الجاج با قند بود و کویند جو آب و قند و کویند بدل او شیر خشت بود تراب القی
کنکر زد بود و کفته شود ترنجان بادنبویه بود و کفته شد تربابان غافث بود و کفته شود
ترفاسس کماه بود و کفته شود تراب الهالک سنک است و کفته شود تریاق روستاییان ثوم است
و کفته شود تریاق ترکی موميايي است و کفته شود تریاق الحیة درخت حشیم کاو کوهی
می باشد و از آن کاو کوهی نیکوتر باشد و کفته شد و بشیرازی آنرا ارس بران کویند
بزبان فارسی حب التبلس است و کفته شود تشمیزج بپارسی جشمیزج و جاکسو خوانند
و اهل حجاز بشمر کویند و بشیرازی جشمک و بلفظ دیکر اطراتیلس و حبة السوداء نیز خوانند اما حبة
السودا شونیز را کویند و طبیعت تشمیزج کرم و خشکست و قابض بقوة در درد چشم را نافع
بود و ابن سهیل آورده که جون بغایة سحق کنند و به حریر به بپزند و بر ریش قضیب کنند
زود نیک شود مجربست بهترین آن بود که فربه بود و بغایة سیاه و براق بود تسهیل ان

وتشمیر نیز گویند و آن بسفایج است و گفته شد تفاح بپارسی سیب گویند معتدل‌ترین شامی بود بعد ازان اصفهانی پس فوفانی و ملیطی و آنچه تفه بود بد باشد و همچنین ناپسیده و تفه سرد و تر بود و آنچه ترش بود قابض سرد و غلیظ بود و آنچه شیرین بود میل بگرمی دارد و آنچه ترش بود نه قابض سرد و خشک بود و شیرین که رسیده بود معتدل بود در حرارة و برودة و بصری گوید شیرین گرم و تر بود در اول و ترش سرد و خشک بود در دوم و آنچه مر بود معتدل بود در سردی و تری منع فضول کند خاصه ورق او و تفاح مقوی دل بود و مفرح بغایة روح را لطیف کند خاصه شامی و قوة معده ضعیف دهد و اگر در میان خمیر بریان کنند جهة قلة شهوة طعام نافع بود و جهة کرم و ذوسنطاریا و سویق او معده بود و منع قی کند و سموم را نافع بود و تفاح شیرین چون بپزند و بر چشم بندند که ورم کند نافع بود و تفاح مر تشنگی بنشاند که از صفرا بود و قی باز دارد و طبیعة ببندد و رازی گوید تفاح مقوی فم معده بود و محرور را نافع بود اما بطی الهضم بود و منع اولی آنست که چون ازو ثقل در معده بیابند آب سرد و طعام ترش بر سر آن خورند بلک شراب خورند و مرق اسفیدباج و مطجنات و اطبا گویند بخاصیت نسیان آورد و سیب ترش خلط سرد لطیف ازو حاصل شود و سیب مرخلط معتدل و آنچه عفص بود خلط غلیظ و سرد گوید چون ورق او بکوبند و ده درم ازان بیاشامند دفع زهرها گرم و گزندگی عقرب کند و تقویة تمام دهد و سیب نارسیده مولد تبها و عفونات بود و آنچه بر درخت رسیده شود نیک بود و مجموع میوها چنین است و ادمان خوردن او درد اعصاب احداث کند خاصه آنچه ترسیب بود و ترش بود و دفع مضرة او بگوارش نعناع و کلفند کنند و در خواص ابن زهر آورده که بوییدن او موسوسان را نافع بود و مذبولان و قوة دماغ دهد اما خوردن او ریاح در عروق احداث کند و اوجاع در عضلها و باشد که بسل کشد از بهر آنکه چون هضم شود خون که ازو حاصل شود بعضی منحل شود بریاحی لطیف در عروق و بعضی در عضلها و چون نفذی در عروق پیدا شود اکثر آن بود که بشکافند و چون شکافته شود در شش ریزد و سل پیدا کند بی محال و نادر افتد که نباشد تفاح الارض بابونه بود و گفته شد تفاح بری زعرور است و گفته شود تفاح الجن ثمر هرمح بود و گفته شود تفاح ارمنی مشمش است و گفته شود تفاح مائی اترج بود و گفته شد

معده ... درمزرمری که گرم باشد نافع بود

جانوران بکشند ... جهة گزندگی

آنچه

تفاح ماهی... گزبره و کشنیز خوانند و گفته شود ان شاء الله تعالی تملول زبیره بود و ملیت بپارسی گرویا گویند و گفته شود تمره قثا برتیت و گفته شود تمتم سماقست و گفته شود تمر بپارسی خرما گویند طبیعت آن گرم و تر است در اول و گرمی او زیاده از تری بود و معنی بفزاید و صداع آورد و دندان و بن دندان تباه کند و خون غلیظ ازو حاصل شود سینه و شش را و روده را نافع بود و بسیار خوردن او صداع آورد و رمد و قلاع و خناق و درد دندان و مصلح او بادام و خشخاش بود و بعد ازان سکنجبین ساده و چون در شیر تازه خیسانند و بخورند نعوظی تمام آورد و اگر ادمان کنند در زمستان خاصه چون دارصینی قدری کوفته در شیر انداز ند بدنرا فربه کند و باه زیاده کند و لون نیکو گرداند و مزاجها سرد را خرما جهة درد پشت و ورک نافع بود و تمر هندی خرما هندی و مشار اسم گویند لطیفتر از اجاص بود و رطوبة کمتر و بهترین وی تازه شیره دار بود بغایة ترش طبیعت او سرد است در سیوم و گویند در دوم و شیخ الرئیس گوید سرد و خشکست در سیوم و ماسرجویه گوید سرد است و در رطوبة بود و او مسهل بود و جهة قی و تشنگی و غثیان و کرب نافع بود خاصه چون خواهند که طبیعه نرم دارند و شربتی از طبیخ وی نیم رطل کلاب بود و گویند مسهل اخلاط محترق بود و حکه را نافع بود و آشامیدن وجهة قلاع مضمضه کردن و خفقانرا نافع بود و چون از گرمی بود و اند او وجهة حمیر مستعمل کنند اما تمر هندی معز بود بسرفه و سینه و مصلح او شراب بنفشه و خشخاش بود و بدل او آلو سیاه بود تمباح بپارسی نهنک خوانند سرکین او جهة سفیدی کهنه و نو که در چشم بود بغایة نافع بود و پیه او گزندگی اورا ضماد کردن در ساعت درد ساکن کند و چون بگدازند در گوش چکانند درد ساکن کند و اگر بران ادمان کنند کری زایل کند و در خواص ابن زهر آورده که اگر بر صاحب تب ربع مالند نافع بود و شریف گوید پیه او چون بگدازند ... درد پشت و کرده را نافع بود و باه زیاده کند و خون او با بلیله و املة خلط کنند و بر سفیدی طلا کنند لون ... تغیر دهد و اگر بر پیشانی طلا کنند صداع عین و درد شقیقة را نافع بود و گوشت او چون با ... بپزند و کسی که لاغر بود بخورد فربه شود اما غلیظ بود و زهره او چون در چشم کشند سفیدی زایل کند و جگر او چون بکوبند و بخور کنند در شیب مجنون جنون زایل کند و اندر ... او از جانب

تمر

تملول

صبر

صفرا

از مع ... باز دیدی کند و مقوی معده

دیر ...

راست بگیرند و بر بازوی راست بندند مجامعت را قوة دهد و محرک تمام بود و باه زاید و در خواص
ابن زهر آورده که همه حیوانات فکه زیرایشان در حرکه باشد الا تمساح که فکه زیرین بود
و پیه او با موم چون بسرشند و فتیله سازند و بر فروزند در نهری یا در بیشه صفادع آواز
نکنند ما دام که آن افروخته باشد و چون طوف کنند با پوست وی در پیرامن قریه پس بیاویزند
بر سطح دهلیز آن قریه دیه تگرگ نبارد و اگر پیه او در پیشانی کبش جنگی بمالند که بشیرازی کبش
راغوچ گویند سر غوچ که برابر او آورند او بگریزد و اگر چشم او بکنند وقتی که زنده بود و بر مجذوم
بندند نافع بود و رها نکنند که زیاده شود تنبول تانبول گویند و گفته شد شکار دو نوعست
معدنی بود و مصنوع طبیعت آن گرم و خشکست و لطیف نافع بود جهت درد دندان و کرم آن بکشد
و از خوردن باز دارد بخاصیت و جلا آن دهد و آنچه مصنوع بود صنعت آن چند نوع بود
یک نوع گفته شود نمک یک جزو و یک جزو قلی و بوره سه جزو و اگر نطرون کنند بهتر بود
د شیرکا و یا کاو میش آن مقدار که او را بپوشاند بر سر آن کنند و بجوشانند آن مقدار که
سخت شود بعد از ان با آفتاب بیاویزند تا خشک شود و آنچه معدنی بود از چشمه بیرون آید
و آن دو نوعست یکی نوع یخ ماند و یک نوع برف آنچه بریده باشد آنرا برفک گویند و آنچه
بریده یخک خوانند باید که هر دو عن جرب کنند و در جایی که باد در نیابد آویزند تا بپرد یخک
نیکوتر بود تنوب صنوبر گویند جکست و گفته شود و از و قطران سازند و زفت و تخم او را اقضم قریش
گویند و ینبوب نیز گویند و گفته شود توث حلو فصاد خوانند بپارسی توت سفید و قایم مقام انجیر
بود در انفلاج الاغذا بد دهد و معده را بد بود و خون فاسد از و متولد شود بهترین بزرگ شیرین
بود طبیعت او گرمست در اول و ترست در دوم و گویند سرد بود در اول چون بخورند زود از معده
بگذرد اما دیر از روده بیرون رود و بول براند و معده را بد بود بهترین آن بود که از پیش طعام
خورند و بعد از ان سکنجبین و ورق او و ورق انجیر سیاه و ورق انگور با آب باران بجوشانند
و موی را بدان بشویند سیاه کند و چون بکوبند و با زیت بیامیزند و بر سوختگی آتش ضماد
کنند نافع بود و اگر بطبیخ ورق او مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند و طبیخ پوست او همچنین
عمل کند توت حامض معروفست بشامی بهترین سیاه بزرگ بود و نارسیده او را حو

تاکن کها د بود

صنعت

که بهتر بود

حنا

خشک کند قایم مقام سماق بود و طبیعت او سرد و خشکست در دوم و گویند ترست و گویند
خشکی او در اولست و در قبض بود و رم حلق و دهان را نافع بود و ورق او خناق را نافع بود و عصارهٔ
او خشک کرده ریشها بد را نافع بود و خشک کرده او شکم ببندد و ذوسنطاریا را نافع بود و دو بوست
درخت او تریاق شوکران بود و آب ورق او پانزده درم چون بیاشامند گزندگی رتیلا را
نافع بود و خوردن او مغص آورد و مصلح او اطریفل گوچک بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح او
انار بود توث وحشی توث العلیق است بشیرازی توت سه کل خوانند و در علیق گفته شود توتیا
انواع بود بهترین هندیست بعد از ان زرد بعد از ان کرمانی شک طبیعت او سرد بود در اول
و خشکست در دوم و حسن گوید سرد و خشکست در دوم و آنچه شسته بود فاضلترین مجففات بود ریشها
را نافع بود حتی سرطانات و درد چشم را نافع بود و منع فضول بد در عروق چشم از نفوذ در طبقات
کند خاصه مغسول و صحت چشم نگاه دارد و در مرهم جهت ریش قضیب و خصیه و مقعد و رمها آن بغایت
نافعست و گویند بدل آن بوزن آن شادنه و نیم وزن آن توپال بود و گویند بدل او سرطان بحری
بود صفت غسل او بگیرند توتیا کوفته و بیخته و با آب بیامیزند و در خرقه بندند که تنگ باشد نه بغایت
و در ظرفی پر آب باران بر سر آن کنند و می جنبانند پس آنچه رقیق و لطیف بود با آب بیرون
آید و آنچه غلیظ و رمل و وسخ بود در خرقه می ماند بعد از ان آب را در ظرفی دیگر کنند و دیگر آب بر
توتیا کنند همچنان که اول و دیگر همان عمل کنند پس آبها برگیرند و توتیا از و بگیرند و اگر رسوبی
در بن آن باشد چند ازو و توتیا خشک کنند و استعمال کنند توذریون بیخ گوهیست و در
شوکران گفته شود توپال النحاس لطیفتر از مس سوخته باشد و آن چون مس ناقه گویند از وی
در شد بهترین قبرسی بود سیاه که میل بسرخی داشته باشد و رقیق بود مانند پوستی داولی آن بود
که مثل از سحق چند نوبت بشویند چون خواهند که در دارو ی چشم بکار برند و طبیعت آن گرم و خشکست
در سیوم قابض بود و تاریکی چشم زایل کند و جلا دهد و اولی آن بود که هدهٔ او بنشاسته کنند
و خاصیت او در اسهال بلغم و آب زرد بود و آن چنان مستعمل کنند که نیم مثقال سحق کنند
و با یک مثقال علک البطم حب سازند و فرو برند مسهل بلغم بود بقوة و گویند یک مثقال با ماء
العسل و مثل همین عمل کند اما بعد از ان قدری سرکه بیاشامند تا در اندرون نماند توپال الحدید

قوی‌ترین توپالها بود و چون آهن سرخ شده کوبند از آن درفشد و آن مجفف و منقبض بود
نافع بود جهت ریشها، بد توتا علون نوعی از بتوعاتست و او را علقه خوانند و رق او مانند
ورق کبر بود گرد شکل و شاخها داشته باشد و چون بشکنند شیر بسیار ازو روانه بود و بغایت
محرق بود تین رطب انجیر تر بهترین آن وزیری بود پوست باز کرده بعد از آن انجه میل بسفیدی دارد
بعد از آن سرخ بعد از آن سیاه و طبیعت او گرم بود اندکی و گویند گرمست در اول یا در ابتدای
درجه دوم و ترست در دوم و خام مایل بسردی بود و در وی جلا بود و بر ثالیل ضماد کردن و بهق
را نافع بود و انجیر رسیده غذا بهتر از مجموع میوها دهد و زود در بگذرد و فربهی آورد و صرع
را نافع بود و خشونت حلق و سینه و تشنگی که از بلغم شور بود ساکن کند و مثانه را نافع بود از
رمل و مرجه باشد پاک کند و خاکستر چوب او ذوسنطاریا را نافع بود و اسهال خوردن و حقنه
کردن پانزده درم بود و لبن او جهت گزندگی عقرب و رتیلا مالیدن و نارسیده او با عسل گزندگی
سگ دیوانه و ریشها که رطوبت ازو روانه بود نافع بود و همچنین ورق او با کرسنه و سذاب یا
شراب بر گزندگی این عرس طلا کردن نافع بود و خورنده انجیر ایمن باشد از سموم و قضبان او چون
با گوشت گاو صلب بپزند مهرا شود و انجیر طبیعتی دارد و رق او طبیعتی و چوب او طبیعتی و لبن
آن طبیعتی و ورق او مسخن قوی بود و لبن او حار لطیف و لبن او خون گداخته و شیر بیند د
و از آن بسته بگشاید مانند انفحه و اگر بر صوف نهند و در دندان گیرند از خوردن پاک کند و در
چشم کشیدن با عسل در ابتداء نزول آب نافع بود و انجیر مولد مره بود و معده را بد بود مصلح او
سکنجبین ساده بود که بعد از آن بیاشامند یا شراب اترج یا ربپاس و غذایی که مجوز
باید که نمی در و بود و ابن مولف گوید در زمان نوح علیه السلام همه درختها تباه شد الا درخت
انجیر و از همه میوها چیز نغفد مگر انجیر و رق آن گویند سم است و در خواص انجیر آورده‌اند که اگر
شاخ درخت انجیر ساعتی در آب نمک نهند پس بکارند انجیر بغایت شیرین آورد
تین یابس انجیر خشک بهترین رملی بود طبیعت او گرمست در اول درجه آخر و معتدلست
در تری و خشکی لطیف و منضج و محلل بود و برو رمها صلب ضماد کردن نافع بود و مایل
را نضج دهد و صرع را نافع بود و سده جگر بگشاید و گرده و مثانه را نیکو بود و خورنده

بانج توپالیون
وکفته شود
گرده
و قضبان ... گرمی لطیف بود
در روی تلخی بود
علق
گرم
اول

او

او از سم ایمن باشد و چون آب او جوشانیده غرغره کنند خناق را تحلیل دهد و بگشاید
و از خوردن او خون بد متولد شود و ادمان خوردن او شپش در بدن پیدا کند و سپرز
مزاج را نافع بود و در دبیلت و تقطیر البول را نافع بود و مسخن گرده بود و اغلاظ آورد
و شکم براند و سینه و شش را از اخلاط پاک کند و مغز بود جهت جگر و سپرز که متورم بود
و اولی آنست که با مغز گردکان و با مغز بادام خورند و چون با فستق و سعتر و حاشا خورند
گرده و مثانه و سینه را پاک کند و چون یک رطل ازو بسرکه شراب خیسانند نه شبانروز
بعد از آن بر سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر هر بامداد چهار انجیر در سرکه خیسانید چنانکه ذکر رفت
بخورند سپرز بگدازاند و ضماد کردن نیز نافع بود و جالینوس گوید در انضاج بدل او حب
الصنوبر است والله اعلم بالصواب **باب الثاء** تافسیا
نغیسیا نیز گویند و ینبوت و آن صمغ سذاب کوهیست و گویند صمغ سذاب بری حرملست و گفته
شود و سذاب کوهی برگ او بحرمل ماند لیکن درازتر و پهن‌تر بود و شاخ او دراز بود
و بوی بغایت منتن دارد و تخم او بشکل تخم سذاب بود و طبیعت او بغایت گرم بود و محرق
و مسخن قوی بود و مجفف و در وی رطوبتی فضلی بود و گویند گرمی او در سیوم است و مسهل و منضج
و مقوی بود و جذب بغایت کند از عمق بدن و موی بر رویاند و پوست بیخ او که تر بود بر
داء الثعلب مالند بغایت نافع بود و استرخاء مفاصل و نقرس سرد را نافع بود بغایت
و حقنه کردن جهت عرق النسا و برنغث دم و فضول طلا کردن و مقدار شربتی ازو در استسقا
نیم درم است با ماء العسل و مسهل و مقیی بود و اگر زیاده ازین بود بول و طبع ببندد و ورم
زبان و قراقر و سوزش حلق و معده و سرخی آورد و باشد که غشی و ضیق النفس پیدا کند
علاج او قی کنند بعد از آن شیر و مسکه و جو آب هندی و غرغره بشیر تازه و روغن گل و از
ادویه تخم سذاب بغایت نافع بود و این از خواص است و جالینوس گوید بدل او در
داء الثعلب حرف است و او بد بود بمثانه و آلات بول مصلح او حب الراس و بلوط بود
ثامن و حر خوانند و آن لوبیاست و گفته شود ثالسقیس حرف بابلیست و گفته
شود ثاقب الحجر بسفایج بود و گفته شد ثاقب الحجر الابیض گویند عاقرقرحاست

و نضج آن
و سطبر
و منقی
مقدار
روی
الآبس
و نضج
ثامر

وگفته شود ثدی بپارسی گویند پستان یعنی ضرع پستان چهارپایان و ثدی از آن آدمی گو
او مانند دستبر بود و طعم او شیرینست بهترین آنست که از حیوان معتدل گیرند طبیعت او گرم
و تر است و گویند مزاج او بسردی مایل است و غذایی صالح بود و شیر زیاده کند اما موافقه بلغم
بود و درد غلیظ بود و مصلح او سعتر و نمک است ثعلب بپارسی روباه گویند چون باب بپزند
و بر مفاصل طلا کنند بغایة نافع بود خاصه بهجان زنده بپزند و زمانی بنک در آن آب
نشینند اما بعد از تنقیه این عمل کنند و پیه او مفاصل را نافع بود و درد گوش چون در گوش چکانند
و اگر بدان ادمان کنند کری را نافع بود و شش او خشک کرده و سایده بیاشامند
ربو و سرفه را نافع بود و پیه او چون در دهان گیرند درد دندان زایل کند و درد چشم را نافع بود
و شریف گوید پیه او چون با پوست تخم مرغ سوخته بیامیزند داء الثعلب را نافع بود و زهره
او باب کرفس و اشق یکدار از مساوی سعوط کنند در بینی کسی که ابتداء جذام داشته باشد
در هر ده روز یکبار سعوط کنند بغایة نافع بود و چون آدمی دندان او در دست گیرد ایمن
بانگ باشد از بانگ کردن سگ و پیه او چون با زیت انفاق کهنه یکدار نهند بر
نقرس و مفاصل مالند نافع بود و پوست او بغایة گرم است از همه پوستها مخصوصاً تر بود مرطوبی
مزاجران شاید پوشیدن و مجروری مزاج را ایم و کسی که سرما بر و غالب بود و هر چند که موی
بر وزیاده بود گرمی او بیشتر بود و آن زنان و بلغمی مزاج و پیران بوده در خواص ابن زهر
آورده که پیه او چون طلا کنند بر ناز یا بر یا جوب در اندرون سرخانه که نهند مجموع کیکان
بر وی جمع شوند ثغار بر ذر در البت و گفته شود و بلغه اهل شام شمام خوانند و بپارسی
دستنبو و باصفهانی دستنبویه ثلثیان طولیدون است و قثا نیز گویند و آن عنب الثعلب
بود و گفته شود ان شاء الله تعالی ثلج بپارسی برف است و در صفت حمد و جلید گفته شود ثلج صینی
سنگی سفید است که در سرمها بکار برند جهة جلاء چشم و تب دق را نافع بود و طبیعه او سرد
و خشک است و ابن بیطار گوید زهره اسیوس است و در الف گفته شد ثمرة العرعر جوز الابهل
گویند و در ابهل گفته شد ثمرة الطرفا عذبه است و حرمازج نیز گویند و گفته شود ثمرة الشوکة
المصری جلنار است و گفته شود ثمرة القرم مقل مکیست و گفته شود ان شاء الله تعالی

شجره

ثمرة العلیق توت علیق بود بپارسی در گویند و بشیرازی توت سه کل و در علیق گفته شود
ثمرة الکبیر شفلح خوانند و ثمرة اللصف و ثمرة الاصف نیز گویند و بشیرازی کورک گویند
و او قثاء الکبر بود و طبیعه او گرمست در سیوم و گویند در چهارم و تره کبر چون با نمک و سرکه
بپزند لطیف بود سده جگر بگشاید و سپرز و معده را پاک کند و طبع نرم دارد و در کبر گفته
شود ثوم بپارسی سیر گویند بستانی و بری بود و کراثی ثوم بری اسقوردیون بود
و گفته شد بستانی و بری و کراثی گفته شود و ثوم کراثی مرکب قوة از ثوم و کراث بود
و طبیعه ثوم گرم و خشکست در چهارم و گویند در سیوم و در حرارة و یبوسة از بصل اقوی است
محلل نفخ بود و آب کردش را نافع بود و خاکستر وی برهق با عسل طلا کنند مفید بود و بر
داء الثعلب با عسل و روغن حب البان بمالند موی بروید و جرب و قوبا را نافع بود
و خوردن او خام یا بریان کرده یا پخته حلق را صافی کند و سرفه کهنه که از سردی بود نافع
بود و خوردن او کرم را بکشد مجموع و علق از حلق بیرون آورد چون بکوبند و با سرکه بدان
غرغره کنند و چون طبیخ ورق و ساق او نشینند حیض براند و مشیمه بیرون آورد و او
گزندگی جانوران و سگ دیوانه و رتیلا و ابن عرس و عقرب و افعی با شراب خوردن
و ضماد کردن نافع بود و طبع نرم دارد و بول براند و درد روده را نافع بود و قی که
تب بود و مقوی باه بود و منی بیفزاید و قولنج و عرق النسا را نافع بود اما مصدع بود
و مضعف چشم بود و چون پخته بود حرارة و حرافه او کمتر باشد و مصلح او ترشی و روغن و کو
فربه پرور ار بود و صاحب تقویم گوید مصلح او بنفشه و ملیله بود و بدل ثوم بری ثوم بستانی
بود ثوم الحیه ثوم بری گویند و آن اسقوردیون بود و گفته شود و بعضی از منافع او و اوهر ضمادها
سرد و فالج و لقوه و خدر را نافع بود و جالینوس گوید برص و جرب و فالج و لقوه و جذام
را نافع بود و دیسقوریدوس گوید برص و جرب و بهق را زایل کند چون بدین صفت استعمال
کنند بگیرند ثوم بری و خرده بکوبند و به آب رازیانه تر بسرشند و تخم رازیانه کوفته و بیخته
و عسل کف گرفته و در حمام مثل نوره طلا کنند در هر سه روز یک نوبت و بگذارند تا بعرق
فرود آید و مغنس گوید جذام را زایل کند چون بیاشامند در هر پنج روز چهار مثقال با ابل

ثوره
سعت
دوی
و ذولس کوید بغایت
نی
چون با عسل کف گرفته بیاشامند
ل
شاید
کیکس
ثفاء خرفت و گفته شود
و صاحبه مؤده

و باقی منفعة او در شونیز چون گفته شود انشاء الله تعالی ثوم بستانی نماشاعت و گفته شود ثمل
بخیل و بخیر و بحمه خوانند و بپارسی بید گیاه گویند و آن نوعی از حرشف است و طبیعت او سرد و خشکست
در اول و گویند معتدلست نافع بود جهت جراحتهاء تازه و منع نزله کند و بیخ و تخم او منافع گوید طمث
و ادرار بول کند تمام و اسهال باز دارد و اگر از تخم او لعوق سازند سنگ گرده بریزاند و تسکین
آن ریش مثانه را نافع بود والله اعلم

باب الجیم

جاد سنه کرکم و قرقفور بیهقان و خلوق گویند و شعور الصقالبه و آن زعفرانست و گفته شود جاورس
سه نوع بود یک نوع دخن بود بپارسی ارزن گویند و بشیرازی الم و یک نوع هندی گویند
و آن ذرة بود بپارسی ذرة خوانند و یک نوع جاورس گویند بپارسی گاورس و بشیرازی کال
خوانند طبیعت آن سرد بود در اول و خشکست در سیوم قابض بود و مجفف بغیر لذع شکم ببندد
و بول براند و خون بد از او متولد شود و دیر هضم گردد و غذا المتر از جمله حبوب دهد که از ایشان نان
پزند و بچه بپندارد و مصلح او آنست که با شیر تازه پزند یا با آب سبوس و روغن بادام یا روغن
گاو یا کنجد و حلوا جرب از پس آن بخورند و بدل او در شکم بستن برنج بود جاوزمره گاوزهره
گویند و آن حجر البقر است و گفته شود جاوشیر صمغ درختیست که ساق کوتاه دارد و برگ او
بیرک انجیر ماند و گویند ورق او بورق زیتون ماند و قول اصح است که برگ او گرد بود و برگ
زیتون دراز و ساق او مانند خیار زه کشیده بود و گل او زرد رنگ بود و تخم او خوشبوی
و تیز بود و صمغ از و چنان گیرند که ساق او شق سازند تا صمغ بیرون آید و بهترین آن بود
که بلون زعفران بود و تازه و تیز قوی و زود در آب حل شود و اول که از ساق بیرون آید
سفید رنگ بود و چون خشک شود زرد گردد و چون به آب بگدازند برنگ شیر بود و اگر
سیاه رنگ بود مغشوش بود و غش آن با شق و موم کنند و طبیعت جاوشیر گرم و خشک
بود در سیوم و گویند در دوم و جالینوس گوید گرم بود در سیوم و خشکست در دوم عرق النسا
را و مفاصل سرد را طلا کردن نافع بود و اگر بر دندان خورده نهند درد ساکن کند و صداع
و صرع را نافع بود و در چشم کشیدن جلا دهد و استسقا و چکیدن کمیز و صلابة رحم را نافع
بود و چون با عسل بگدازند و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بکشد و بیندازد و جرب مثانه

جاورس
مقیم
لطیف بود در همه حالها اثر
ارزن بود و گویند
سرد و خشکست
در سیوم

مکاو شیرم خوانند
شیرازی کلانه گاوی
... آن

کرم

ودر

و بر ذات الجنب ضماد کردن نافع بود و با مویز بر نقرس ضماد کردن نافع بود و قولنج و گزندگی جانوران را
و سرفه کهنه که از خلط غلیظ لزج بود و بلغمی سود دهد و بیخ درخت او چون بخراشند و زن بخود برگیرد بچه
بیندازد و تخم او چون با پستهٔ بیاشامند درد رحم که سبب آن اختناق بود نافع بود و شربتی از و
مانند نیم مثقال تا یک مثقال بود بعد از آن که در مطبوخ خیسانیده باشند و ابن جزله گوید اگر بچه
سه ماهه یا چهار ماهه در شکم بمیرد فتیله از جاوشیر سازند و بخود برگیرند زود بیرون آید و جهة صرع
و ام الصبیان نافع بود و او مضر بود باعصاب صحیح و انثیین و مصلح او مرماحوز بود و بدل او سکبینج
در اندکی گوید بدل او لبن التین بود بوزن آن و ابن جزله گوید بدل او بوزن آن قنه بود و گویند
یک و نیم آن قنه بود و گویند بدل آن دو وزن آن صمغ زیتون بود و شیخ الرئیس گوید ظن من آنست
که اشق نزدیکست بوی جاوشیر گویند سلق الماست و آن نباتیست که در آب روید و به
نیلوفر ماند و اندکی از آب پیدا شود و طبیعت او سرد و قابض بود و حکه و جرب و ریشهاء پلید کهنه
را نافع بود و بدل آن بطباطیست جاسوس خشخاش زبدیست و گفته شود جاکون بسپاسیست
و گفته شد مثل ازین جاموس باقلاء قبطی خوانند و در مصر بسیار باشد و در آبها ایستاده رو
و ساق او بسطبری انگشت بود و بدرازی یک گز و گل او مانند گل سرخ بود و باقلاء او کوچکتر از
باقلا بود و خشک شود سیاه بود و چون تر بود خام و پخته خورند و بیخ او از بیخ نی سطبرتر بود و قابض
بود معده را نیکو بود و آرد او چون بیاشامند بخیر اسهال ببندد و ریش روده را نافع بود و پوست
او جهت قوی تر بود در این فعل جاکسو تشمیزج بود و گفته شد جبن رطب بپارسی جغرات گویند
بهترین شیرین لذیذ بود که میل بحلاوة داشته باشد و از شیر معتدل و از حیوان صحیح البدن گرفته
باشند و طبیعت آن سرد و تر بود در سیوم و گویند در دوم غذای فربه کننده بود و طبع را نرم دارد
و منع ورم جراحت کند و دفع مضرة انگه مردار سنگ خورده باشد برین کنند لیکن سنگ گرده
و مثانه پیدا کند و سده و مصلح او عسل است یا قند و صاحب تقویم گوید مصلح او زیتونست
جبن عتیق پنیر خشک بهترین روغن دار شیرین بود و طبعه آن گرم و خشکست در سیوم مصلح
ریشهاء بد بود و چون با زیت سحق کنند نافع بود جهة تحجر مفاصل ضماد کردن و بیرون آید ما
کج بی زحمتی و چون بریان کنند شکم ببندد و پنیر مولد خلط مراری بود و بدن را لاغر کند و معده را

بلغمی

حیض براند و اگر با زر او ند
بیاشامند گزندگی جانوران را
نافع بود و اگر با شراب
بیاشامند

پنیر
...

بد بود و دشوار هضم شود و تشنگی آورد و پهنک کرده پیدا کند بند کو نیان و طعام خورند و اگر با
مغز گردکان خورند نیکوتر بود ... حص است و گفته شود ... جیلاسنک و جهلنک نیز گویند
بپارسی چراسنک گویند و آن زرد خار است و بیخ او تر به زرد بود و تخم دند سیاه بود و فعل او
مانند فعل جزبق بود و بهترین هندی بود خلوقی رنگ برنگ شنجرف و بغایه خرد بود و در افعال مقوی
بود بقوة بلغم و اخلاط غلیظ لزج جراحت و خطر بود مگر مفلوج را نافع بود و شربتی از و نیم درم تا یک
درم و اگر زیاده بود کشنده بود و از خوردن او غثیان عظیم پیدا شود تا حدی که خناق آورد و عرق
سرد و معالجه او قی و آب گرم و حقنه قوی که در و شحم حنظل بود و بعد از ان شیر تازه بیاشامند و اگر
تشنج پیدا کند موم روغن نرم بمالند و در آب زن نیم گرم نشانند و بدل او جزبق بود جدوار بپارسی
زدوار گویند و بمغولی ما رفین و بهندی نربسی و آن بیخی بود مشابه بسعد هندی اما بوزن ثقیل تر
بود و صلب تر و بهترین آنست که چون بسایند رنگش بنفشی باشد و آن هندیست اما آنچه خطایی بود
بزرگتر و بهتر باشد و اکثر بنفشی بود و آنچه سندیست اکثر بسیاهی گراید و ابن مولف گوید ما رفین چهار
نوع بود سفید و بنفش و زرد و سیاه و خطایان بنفش را برلی خوانند و زرد را اگرلی و سفید و
سیاه هندیست و زرد و بنفش خطایی و در زمین هند کوهیست که آنرا قراجل خوانند و کوهی عظیمیست
و درین طرف کوه اهل هندی باشند و از ان طرف گویند خطاست این بیخ میگویند آنجا میروید و آنرا
نربسی از بهر آن میخوانند که زهریست که آنرا بهندی بس گویند و این بیخ باد زهر اوست هر دو در یک
موضع میرویند و چون این بیخ پهلوی او می روید قوة زهر آن بس باطل میشود و اهل آن موضع آن
بس میخورند زیان نمیدارد و اگر این بس جای دیگر می روید که مجاور بیخ جدوار نیست بیم و ...
کشنده بود و بس را برلی بیش میخوانند و ابن مولف گوید بهندی بهلهل و بهلاهل خوانند بدترین
مجموع زهرها بود تا بحدی که تریاق فاروق با همیت او مقاومت نمی تواند کرد و در شهر ملتان شخصی
مقدار نیم مثقال بیش بخورد فی الحال لبهاش آماسید و لرز گرفت و چشمها از جای برخاست و بیخود شد
مقدار نیم مثقال جدوار صلایه کردند و با یک کاسه شیر بدو دادند و بعد از یک ساعت قی کردن
آغاز کرد بعد از ان خواب برو غلبه کرد چون در خواب رفت عرق بسیار کرد و چون بیدار شد
غذا طلب کرد و از ان زهر قاتل خلاص شد باذن الله تعالی و خواص این دارو بسیار بود اول

جیلهنک و جلهنک گویند

بس

باد

بادزهر آن بیشست که ذکر رفت و گویند اعمال سجستان که زمین گرم سیر است مار قاتل می باشد
شخصی را مار بگزید مقدار نیم مثقال با شراب بسایند و بخورد او دادند از زهر آن مار خلاص یافت
باذن الله تعالی و عقرب و دیگر گزنده را همین مقدار بود و اگر با شراب دهند نافع بود و در مفردات
ابن بیطار و در منهاج ابن جزله میگویند از منافع دیگر او آنست که مجموع دردها را ابتدا ذکر بر
... ظاهر باشد بسرکه یا بگلاب یا با آب طلا کنند درد بنشانند و اگر در باطن باشد مقدار دانگی
... دانگ بسایند بقدری شراب یا گلاب بحسب مزاج دهند درد بنشاند چون درد قولنج و درد
معده و درد معده و سنگ گرده و مثانه و عسر البول با شیره تخم خیارین دهند نافع بود و نیز مجموع
اورام بلغمی و صفراوی و دموی و سوداوی در ابتدا و انتها طلا کنند در ابتدا ماده باز گرداند
و در انتها تحلیل دهد و اگر محتاج بنضج باشد نضج دهد خصوصا اورام مغابن چون زیر بغل و بن ران
چون با سرکه بسایند و طلا کنند ورم را تحلیل دهد و اگر کسی را خیارک بیرون آید همین دارو طلا
کنند تحلیل دهد بی آنکه خیارک بپرد و بگشاید و هیچ زحمتی بدو نرسد دیگر در ایام مرض وبا هر
کس که طاعون برآرد این دارو با سرکه بسایند و بران موضع طلا کنند خلاص شوند باذن الله تعالی
دیگر قول آنست که دل را قوة دهد و در ابتدا زخم ... خنازیر طلا کنند بغایه نافع بود و در ریشهای
پلید و کهنه چون قدری بکوبند و بران پاشند گوشت مرده بخورد و جراحت بصلاح آورد و دیگر
کسی را که دل ضعیف بود و خفقان دارد هر روز نیم درم بگلاب یا بشراب دهند دل را بغایه
قوة دهد و در تفریح نظیر ندارد و در ایام وبا چنانچه تریاق فاروق ذکر کرده که تناول کنند منع
عفونت کند و تقویه دل دهد و منع عفونت کند این داروی مفرد همان خاصیت دهد بلکه زیاده
بجهة آنکه تریاقیه در وهست و چندان گرم نیست دیگر مولانا جمیل الدین که از جمله شاگردان مولانا
نجم الدین محمود ابن الفقیه الیاس شیرازیست مردی فاضل بود و در اکثر علوم ماهر و متقی و کلیات
شیخ الرئیس را او شرح نوشته چنین فرموده که هر که خاصیتی که در تریاق فاروق هست مجموعا
درین دارو مفرد هست گو بخواه و هم او فرموده که مرا درد معده بلغمی بود هر معالجه که کردم
مفید نبود چند عدد از بن جدوار در زکار صلایه کردم و بگلاب گرم میخوردم آن زحمت
زایل شد و شخصی را سده جگر بود و با استسقا خواست انجامید چند روزی این دارو با سکنجبین

هو ترياق السموم بأسرها حتى البيش والافاعي

يا با آب گرم

و مجرب است

و دفع ضرر وبا كند

بخورد شده کشاده شد و رنگ روی او زرد بود برنگ اصلی آمد دیگر شخصی قرحه مثانه داشت
وچهار روز بول وکرفته بود ازین دارو سایند و بر مثانه او طلا کردند و قدری در احلیل او
بچکانیدند همان ساعت بول کشاده شد و ریم بیرون آمدن گرفت و شفا یافت باذن
الله تعالی دیگر زحمت بواسیر را ازین دارو بران موضع طلا کنند درد ساکن کند و ورم
تحلیل دهد دیگر دشوار زادن را نظیر ندارد چون بسایند قدری و بجلاب گرم بخورد او دهند
و قدری دیگر به پشم پاره بخود برگیرند در حال وضع حمل کنند و این مولف گوید این ضعیف را
تجربه افتاد طفلی را چهارده روز ام الصبیان بود که یک زمان از ان خالی نبود ازین دارو
دانگی با شیر مادر سوده بوی دادند در روز شفا یافت باذن الله تعالی دیگر صاحب تب
ربع را هر روز دو دانگ با جلاب گرم دهند هفت روز پیاپی نافع بود اما شقیقه بدن
باید کرده دیگر درد دندان را مفید بود مقدار عدسی ازین دارو در بن دندان گیرند یا بر دندان
طلا کنند درد ساکن کند و درد چشم که بلغمی باشد چون در میان چشم چکانید درد بنشاند و اگر صفرا
بود بر پشت چشم طلا کنند درد بنشاند و آماس پلکها کم کند و فرق میان بلغمی و صفراوی آنست
که بلغمی را درد ساکن تر بود و صفراوی را درد و سوزش و چکیدن بیشتر باشد و در تقویت
باه اثری عظیم دارد مقدار نیم درم یا نیم مثقال با شراب انگوری چون بخورند نعوظی تمام آرد
و حکماء هند گویند که مردم لاغر را فربه کند و میگویند که اگر بر بهق سفید طلا کنند نافع بود و حکماء
هند میگویند که درین دارو صد و پنجاه منفعت بود و کسی را که خناق گرفته باشد بر حلق طلا
کردن نافع بود و این مولف گوید شخصی را سوء القنیه طاری شده بود و باستسقا خواست
انجامید چند روز ازین جدوار سوده بدو دادیم حق تعالی صحت کرامت فرمود حالیا آنچه
بتجربه معلوم شده بود ثبت کرده شد و صاحب منهاج گوید طبیعت او گرم و خشک است و لطیف
و صاحب تقویم از قول مسیح گوید که طبیعت او گرم و خشک است در سوم و هم صاحب تقویم گوید
قرحه امعا آورد و مصلح او شیر حلیب است که آهن تافته در وی انداخته باشند و صاحب
منهاج گوید بدل او در تریاق سه وزن آن زرنباد است جدب جمار است و گفته شود
جرجیر بری و بستانی بود بری را ایهقان گویند و بستانی را کف عایشه بپارسی

جرجیر
نوعی از خردل بود
و بزر آن هندی چاینه بود
و تیزتر از خردل بود و گل وی سپید
باشد و گل خردل زرد بود و بعضی گفته اند نوعی از وی بود
و سرسون گویند

کنگر گویند و بشیراز بی کهزک بهترین بستانی بود که تیزی او کمتر بود و طبیعت او گرم است در
سیوم و گویند در دوم و خشک است در اول و تر او تر بود در اول و یوحنا گوید گرم و خشک است در
دوم و منفعت او اثر ریشها زایل کند و جرجیر مدر لبن بود و مسخن و منفخ و مهیج باه بود اما مصدع بود
و سده و تاریکی چشم آورد و مصلح او کاهو و کاسنی و بقلة الحمقاء و سرکه بود و او منی را زیاده کند
و نعوظ آورد و چون با شراب بیاشامند تریاق گزندگی ابن عرس بود و طبع براند و در خواص آورده
که چون جرجیر بکوبند و آب او در بیخ انار ترش ریزند انار شیرین گردد و جرجیر بری خردل بری
بود و ادرار بول را بغایت نافع بود و بیز تر از بستانی بود و تخم او بعوض خردل استعمال کنند
جرجیر الماء قرة العین است و سیر نیز خوانند و گفته شود جرجیر انقی و جرجیر ما نوتی کردانه است
و کردمانه نیز گویند و گفته شود باقلا جر جر است و گفته شد جرجر المصری ترمس المصر بود و گفته شد جراد
بپارسی ملخ گویند بهترین فربه بود و طبیعت او گرم و خشک است در دوم چون بخور کنند عسر البول را نافع
بود خاصه زنان و گویند دوازده عدد از و سر کنده اند و اطراف او با قدری مورد خشک مستسقی
بیاشامند شفا یابد و تقطیر البول را نافع بود و بخور کردن بدان بواسیر را نافع بود و بریان کرده جهة
گزندگی عقرب چون بخورند نافع بود و اندرون و خایه او چون بر کلف طلا کنند زایل کند و گویند
ملخ دراز پای چون بر صاحب تب ربع او بزند نافع بود و خوردن او جرب و حکه آورد و مصلح او
بقلة الحمقاست یا بزرقطونا جراد البحر ارپیان بود و گفته شد جردان فار است بپارسی موش
خوانند چون بشکافند و بر گزندگی عقرب نهند درد ساکن کند و گویند بریان کرده و گویند بر ثالیل
و خنازیر چون بشکافند و طلا کنند نافع بود و اگر شکافته بر موضعی که خار یا چوبی رفته باشد طلا کنند
بیرون آورد و سر او چون خشک کنند و بسوزانند و بکوبند خرد و با عسل برداء الثعلب مالند
نافع بود جرا اسیا قرا اسیاست و گفته شود جزر بپارسی گزر خوانند بهترین زرد شیرین بود و گویند
سرخ ترتر بود و زرد غلیظتر و غذاء او کمتر از غذاء شلغم بود طبیعت او گرم است در آخر درجه دوم
و تر است در اول با مداخله تحریک دهد و مسهل و ملطف بود بول براند اما دیر هضم شود و منفخ و مولد
خون بد بود باید که بغایت بپخته کنند و مصلح او آبکامه و سرکه و خردل است و بصری گوید جزر مقوی
معده بود که در و لزوجت و بلغم غلیظ بود و سده جگر بگشاید و هضم طعام کند و چون با گوشت باشد

جزر امعنی
فس الکلب است
و گفته شد

لاموه و شکم ببندد و بهتر مطبوخ مستعمل کنند و بر فتق ضماد کردن نافع بود و بدل آن بوزن آن
خورد و نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن گلسرخ مجان با دنبال و گویند بدل آن جلنار بود
جل بود و سحت و گفته شود جلبوب لبلابست و گفته شود و نوح نیز گویند و عشقه و حبل المساکین
داسمها دیگر هم دارد جلنار بپارسی گل انار گویند و بشیرازی گل صد برگ و آن گلنار نر است که
بکثیر از ان هیچ ثمر نمی دهد بهترین فارسی است و گویند مصری طبعت آن سرد و خشکست در دوم
خون شکم ببندد و ریش روده و ریش کهنه و فتق را نافع بود و دندانرا محکم کند و زنانی را که
خون زیاده از ایشان رود نافع بود و اگر با سرکه و مغزه بر ورم لطوخ کنند باز گرداند و چون
با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند جوشش دهن را نافع باشد و عصارهٔ او در طبیعت مانند عصارهٔ
لحیة التیس است و مقدار مستعمل از و از یکدرم بود تا سه درم اما مولد سده بود و مضر بود بسپرز
و مصلح او کثیرا است و بدل او اقماع رمان یا جفت بلوط بود و سادوق گوید بدل او پوست
انار است بوزن آن و گویند طراثیث بوزن آن جلنسرین ورد صینی بود و گفته شود جلبهنگ
جبلهنج بود و گفته شد جلجلان صاحب معزده گوید سمسم است و صاحب منهاج گوید که یک
قول هست که سمسم است و این مرد و خلافست بتحقیق کزبره یابس است بپارسی گشنیز خشک
خوانند و گفته شود جلبا [illegible] خوانند و خرنی گویند و آن حرار است و گفته شود جلید ثلج
بود بپارسی برف گویند و آن سرد است بطبع و خشکست بعرض و مزاج اصلی او تر است و خشکی
او عارضیست و آب او درد دندانرا که از گرمی بود نافع بود و معده را قوت دهد اما اعصاب
و معده را زیان دارد و پیرانرا بد بود و سرفه آورد خصوصا کسی که خلط سرد در معده دارد
و تشنگی آورد خوردن برف آب علق که در حلق چسفیده باشد بیرون آورد و آبی که
از و حاصل شود بد بود بسبب آنکه هرچه لطیف اوست در بستن تحلیل رفته و صفت جمد
گفته شود جلوز صاحب منهاج گوید گویند بندق بود و صاحب جامع گوید بندقست مطلق
و مرد و سهو است و در لغت جلوز جلغوزه است و صاحب تقویم گوید جلغوزه هندیست
و مولف گوید آنچه محقق است جلوز لوز البربرست و روغن او را زیت الهرجان گویند
و اهل مغرب الاقصی ارجان و ارقان خوانند و آن بادام کوهیست بشیرازی او را انجرک

قضی

نیک بود خاصه قطع بلغم کند و سده بگشاید و مقوی پشت بود و شهوة جماع برانگیزد و چون مربا
کنند زود هضم شود و رطوبت او کمتر بود و حرارة زیاده کند و باه و منی بیفزاید و چون با سرکه و نمک بنهند
معده و جگر و سپرز را نافع بود جوز البری اشقاقل بود و گفته شد جوز اقلیطی هم جوز بری بود جوزجان
ثمرة الطرفاست بپارسی گزمازک خوانند و بشیرازی گز باز طبیعت او گرم بود در اول درجه اولی
و خشکست در آخران و گویند سرد است در اول و تر است در اول قطع رعاف کند و چون بپزند با آب
و سرکه و بر سپرز ضماد کنند نافع بود و ریش نشش را نافع بود مقدار ده درم از و مستعمل بود و چون بپاشند
نفث دم را مفید بود و اسهال کهنه و زنانی را که رطوبات از رحم رود و یرقان را نافع بود و بر گزندگی
عقرب و رتیلا ضماد کردن و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح او دوقوا بود و گویند بدل او نیم وزن او
پوست انار و نیم وزن آن انزروت سرخ بود جمره ارو خسرو داروست و گفته شود جمجی حسکست و گفته
شود جادزعفرانست و گفته شود جمشمک تشمیزج بود و گفته شد حمص حسین است بپارسی کج
گویند طبیعت او سرد و خشکست چون با سرکه بپزند و بر پیشانی کسی که رعاف دارد طلا کنند خون باز دارد
و چون بر شکستگی استخوان طلا کنند مفید بود جعده فولیون خوانند و کیسو کونه و کیسو نیز گویند و آن دو
نوعست کبیر و صغیر و کبیر را بپارسی عنبری خوانند و صغیر را بشیرازی گل ار گویند و بهترین صغیر بود
شامی بری تازه سفید طبیعت او گرم بود در سیوم و طبیعت عنبری گرم بود در دوم و سرد و خشک باشند
در دوم مفتح و ملطف باشند چون تر باشند و جراحتها تازه را نافع باشند و خشک ریشها بد
را نیک بود و با سرکه بر سپرز ضماد کردن نافع بود و بول و حیض براند و یرقان سیاه را نافع بود
و کرم دراز و حب القرع بیرون آورد و گزندگی عقرب و دیگر جانور انرا نافع بود و چون بخور
کنند گزندگان بگریزند و نسیانرا نافع بود یکدرم از ان و عصارهٔ او با عسل در چشم کشیدن تاریکی
ببرد و اگر در شیاف مرارات کنند و به آب رازیانه و آب پیاز بسایند و در چشم کشند در ابتدا
نزول آب نافع بود و او مضر بود بمعده و مصدع بود و اسحق گوید مصلح او حماماست و صاحب
تقویم گوید بنفشه و بدل او در اخراج دود و ادرار حیض و بول پوست چوب انار ترش و چهار
دانگ وزن آن سلیخه و بدل او فرنج حبلیست مجزی کفری گویند و گفته شود جفت البلوط پوست پیرو
بلوط بود و طبیعت آن سرد و خشکست در دوم و قابض بود و خون رفتن باز دارد خاصه از زنان و ریش

سنگره بود

مند

یا در خانه
پنداز ند
ا

گویند

خوانند و قایم مقام جلغوزه بود در منفعة و طبیعة او گرمست در اول و گویند در دوم و خشکست در اول و گویند
در دوم و خشکست در اول و در واندک رطوبتی هست باه را قوة دهد و منی بیفزاید و درد پشت را نافع بود
و گزندگی عقرب و رتیلا اما دشوار هضم بود و از معده بگذرد و مضر بود بسر و مصلح او شکر است و بدل او جلغوزه
جلغوزه حب صنوبر کبار است و گفته شود جلجان مصری بیش است و گفته شد مثل ازین جلجان
الحبشة خشخاش سیاهست و گفته شود جلنجوجبین فوتنج بریست و گفته شود ان شاء الله جلما تا ... گفته شد
و گفته شود جمهوری صاحب منهاج گوید شراب انگوریست که سه یک بر و کم شده باشد و صاحب
جامع گوید شراب چون بجوشانند تا نیمه آید جمهوری گوید و این مولف گوید مولانا حکیم الدین اسمعیل گوید
شراب انگوری چون بجوشانند تا سه من یک من آید جمهوری بود جمار شحم النخلة و قلب النخلة نیز گویند
و آن لب نخل است بپارسی مغز سر درخت خرما گویند و پیه خرما و دل خرما گویند بهترین تر شیرین بود
طبیعت آن سرد و خشکست در اول و گویند در دوم و او قابض بود و نافعست جهة خشونة حلق و اسهال
و خون شکم و گزندگی زنبور ضماد کردن بغایة نافع بود و او قوة احشا دهد و جهة مرة صفرا نافع بود
و مضر بود بسینه و حلق و دیر از معده بگذرد و مصلح او خرماست با عسل و گویند بدل او حماض است جمار
النهر جار النهراست و گفته شد جماز جل دار و ست و سعتر و کیل دار و نیز گویند و آن سر خس است
و گفته شود جمد بپارسی یخ گویند و آن بعضی بر بعضی فضلیت دارد بسبب آبی که از آن بسته شود اگر
آبی نیک بود آن یخ نیک باشد و اگر بد بود و منفعت او و برف نزدیک یکدیگرند اما یخ لطیفتر باشد
جمسفرم حماحم سلیمان گویند و آن ریحان سلیمانست علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و در راء گفته شود
جمد صینی ثلج صینی است و گفته شد جمست سنگی بود بنفش بسرخی مایل اگر در ظرف او شراب خورند
مستی نکند اگرچه ظرفی بزرگ باشد و آنکس که با خود دارد از نقرس ایمن باشد و اگر در شب جامه
خواب نهند از احتلام بد ایمن باشند باذن الله تعالی جمیز نوعی از انجیر است بیونانی سیقوموری
گویند و ابجاسوفاسین نیز گویند و معنی آن تین احمق است و ورق آن بورق توت ماند و بغایة
بی طعم بود و درخت او بسیار شیر بود و در و قوة جاذبه بود از عمق بدن و شیر او نافع بود جهة اورامها
که دشوار تحلیل یابد و خنازیر و طبیخ او ترف دم را نافع بود و عصاره ورق او بر ورمهای صلب
بالته و ضماد کنند و دمامیل نضج دهد و با سرکه بر سر زخم ضماد کردن نافع بود و گزندگی جانوران از خوردن

بود و معدن آن سه روز ... رسول علیه السلام

آید بود

و بغایة گشتن مفید بود و معده را بد بود و شکم براند و غذا اندک دهد اولی آن بود که بعد از سکنجبین
با گلنگبین خورند مجسم بیخی بود که بشقاقل مصری ماند برنگ و گویند از زمین زر خیزد و گویند آن را
مجسم گلبند تا بین از زمین برکشند و در میان لال حسن عزیز باشد و گویند از ترکستان خیزد و حروف
بود مجسم خطایی نافع بود جهة ربو و ضیق النفس و خناق و مقدار مستعمل از و نیم درم بود حنطیانا
منوع بود یک نوع رومی و یک نوع حرمقانی و آن بیخ سرخ رنگست باندازه انگشت
سطبر نیز گویند او را بنام بادشاهی خوانند که او را شاه حنطی نام بود و گویند جنطیس الملک
و بهترین آن رومیست که بغایة سرخ و خوشبوی بود و طبیعة آن گرم بود در سیوم و خشکست در دوم
سده جگر و سپرز را بگشاید و حیض و بول براند و چون نیم مثقال با شراب بیاشامند تریاق
گزندگی همه گزندگان بود و چون با عسل سرشند و آب نیم گرم و بر موضع گزندگی ضماد کنند
نافع بود و اگر فرزجه از و زن بخود برگیرد بچه بیندازد و تریاق گزندگی مار و سگ دیوانه و رم
کشنده بود و درد جگر و معده و ذات الجنب را نافع بود و درد ارو ما چشم بعوض افیون
مستعمل کنند و بهق را زایل کند و اسحق گوید مضر بود بسینه و مصلح او اسقولوقندریون بود
و بدل او رازی گوید یک وزن و نیم اسارون و هم وزن آن پوست بیخ کبر و گویند بدل آن
زراوند مدحرج بود و ابن زمر در خواص آورده که سر زنی را که حیض زیاده رود حنطانا رو
بگوبند و با حنا بر دست بندند باز ایستد و مجربست جند بیدستر قسطوریون گویند و خرمیان
نیز بپارسی قندس قیری و خایه سگ آبی گویند و آن خصیه حیوانی بحری بود که هم در آب باشد
بود و هم در بی آب و آن حیوان را قندز خوانند بهترین آن بود که مرد و خصیه بهم پیوسته بود و او
مغشوش بود و غش او بجاوشیر کنند و اندک جند بیدستر و خون سرشند و در مثانه گوسفند
کنند تا خشک شود و طبیعة او گرم و خشکست در سیوم و گویند در دوم و او لطیفتر از همه مسخنات
بود نافع است جهة عصب سرد و فالج و رعشه و خدر و نسیان و صداع سرد بخور کردن
و محلل نفخ بود و حیض براند و بچه مرده بیندازد و مشیمه بیرون آورد و صاحب منهاج گوید
شربتی از و زیاده از یک درم نشاید و صاحب مفرده گوید دو مثقال جند بیدستر و فو...ی
فوتنج بری بیاشامند حیض براند و بچه و مشیمه بیرون آورد و چون بگوبند و بغایة سحق کنند

و بزرگتر

حنطیانا

و پوست آن بغایة رقیق بود و ... بهم پیوسته و سطبر بود

وصمغ

سرد که در رحم بود

ودر چشم کشند جلا دهد و چون با سرکه بیاشامند نیم درم مغص و فواق را نافع بود و چون زن نیم
پاره بخود برگیرد باد رحم را نافع بود و برگزندگی عقرب طلا کردن نافع بود و با سرکه آشامیدن دفع
سموم وادویهٔ کشنده کند و سده که در اعضاء باطنی باشد بگشاید و کری که سبب آن از سردی بود
نافع بود و چون مقدار عدسی بروغن ناردین بگدازند و بر سرطان طلا کنند مصروع را نافع بود
و چون در روغن حل کنند خدر و استرخاء اعضاء و فالج و نقرس سرد بغایت نافع بود و اگر بیاشامند
تریاق سمهاء سرد بود خواه حیوانی و خواه نباتی خاصه افیون و خربق و قولنج سرد خواه بلغمی و خواه
ریحی خوردن و طلا کردن و حقنه کردن نافع بود و خفقان که از سردی بود و اگر در قضیب چکانند
عسر البول که از خلط بلغمی بود نافع بود و کندری در کتاب سمیات آورده که چند سد سبز که لون
آن سیاهی زند که رم کشنده بود بعد از یک روز و این حرار محنین گوید و صاحب منهاج
گوید اعتراء کشنده بود در روز و مداواء آن قی کنند شبت و فقاح و سپستان و عسل بعد از آن
حماض اترج دهند که با وی مراوست بار رب فواکه ترش با سرکه یا شیر خرد بدل او بوزن او
وج بود و نیم وزن آن فلفل و گویند بدل آن مشک است جنجم عصی الراعی است و گفته شود جنطوریه
قنطوریون است و گفته شود جنجل در دمشق بسیار باشد طبیعت آن گرم و تر است در اول
طبیعت را نرم دارد و گرم مزاج را موافق بود و چون اندک تنگ ازو حاصل شود و بدل او سلیون
است جنبذ ارما گل انار بستانی است شیرازی گلنگ نار گویند و منفعت او نزدیکست بجلنار جناح
الیمس حرشف است و گفته شود جناح مطلق را اسپ است و گفته شود انشاء الله تو جناح النسر
بافلاست و گفته شد جنبذ سعتر است و گفته شود جوز خسف خوانند بپارسی گردکان گویند
و منفعت او نزدیکست طبیعت آن گرم است در سیوم و خشکست در اول درجهٔ دوم و گویند گرم
و تر است در دوم و مسیح گوید گرمست در دوم و خشکست در اول بهترین آنکه پوست او تنک
بود و ورق او قابض است و پوست اندرون که بر مغز چسبیده است رقیق در قبض بود شکم
ببندد و پوست سوختهٔ وی مجفف بود بغیر لذع و مغز چون بخایند و بر ورم سوداوی که
ریش شده باشد ضماد کنند نافع بود و صمغ او بر ریشهای گرم پاشیدن نافع بود و مغز او مغص
را ساکن کند و شکم ببندد و چون با مری بخورند شکم براند و اگر بسیار خورند گرم دراز و حب

او

القرع بیرون آورد و اگر با انجیر و سداب بخورند پیش از او ویه قتاله با زهر آن بود و اگر
بعد از آن بخورند همین عمل کند و چون با عسل و نمک و پیاز بر گزندگی سگ دیوانه و گزندگی
آدمی نهند نافع بود و چون با پوست بشراب و زیت بسوزانند و بر سر کودکان مالند موی
برویاند کند و برویاند و بر داء الثعلب نیز هم عمل کند و پوست اندرون او چون بسوزانند
دفع کنند و با شراب بسرشند و زن بخود برگیرد منع خون حیض کند و پوست درخت او
و ورق چون دو مثقال ازو بیاشامند تقطیر البول را نافع بود و شریف گوید پوست
گردکان سبز بکوبند و چند پاره خبث الحدید در آن اندازند و یک هفته رها کنند هر
روز چند نوبت بجنبانند بعد از آن خضاب کنند موی سفید سیاه کند و چون حرارت و قوة بادان
بمالند منفعت تمام دهد و این مولف گوید چون جوز در اقلیمی دیگر برند که نزد آنجا زمری بود که
دانگی ازو کشنده بود و چون بآب بجوشانند و بدان مضمضه کنند لثه را محکم کند و استرخاء
آن را ببرد و خوردن گردکان گرم مزاج را مضر بود و مصدع و زبان را گران کند و دهن و حلق
را زیان دارد و مصلح او سکنجبین بود یا خشخاش و بادام و گردکان کهنه نباید خوردن
که بد بود و غثیان و غشی و کرب آورد و نزدیک بود بکسی که قولنج خورده باشد و مداواء
او همچنان کنند رب فواکه ترش مانند غوره و ریباس و سیب و بدل او بوزن آن حبة
الخضرا بود و گویند جوز هندی جوز هندی نارجیل است و گفته شود جوز جندم گوز گندم خوانند
و جوز الحمام گویند شیرازی گل گندم گویند رازی گوید گرم و تر است منی بیفزاید و
آورد و باه برانگیزد و قطع نزف دم کند و قی باز ایل کند و منع آرزوی گل خوردن کند
و فولس گوید در قوت مبرد و مطفی بود و اندک مجفف بود جوز بوا جوز الطف خوانند
بهترین سرخ فربه بود طبیعت او گرم و خشکست در سیوم نمش را نافع بود بوی دهن خوش
کند و قوت جگر و معده دهد خاصه فم معده و سبل را نافع بود و قوة باصره دهد و شکم ببندد
و عسر البول را نافع بود و منع قی کند و درد سر کهنه شده را نافع بود و استسقاء لحمی و مقدار
مستعمل ازو تا دو درم بود و بدل او یک وزن و نیم سنبل الطیب بود و گویند بدل او بوزن
او بسباسه بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح او عسل بود و صاحب تقویم گوید طبیعت ببندد

و درو قبضی بود
و گویند گرم و خشکست
در دوم
باشد

وممسک بود ومصلح او جلاب گرم بود جوز الابهل ثمرة العرعر است وگفته شد جوز [illegible]
مانند خربق سفید بود در قوة وطبیعة او گرم وخشکست منقی بلغم ورطوبة بود مقدار دو درم
وفالج ولقوه ومانند آنرا نافع بود وبدل آن بوره وخردل بود جوز ماثل وجوز ماثم نیز گویند
وجوز ماثا وجوز ماثل وجوز مقاتل وجوز ربت نیز گویند واورا بهندی تتوره گویند ودانه آنرا
وبشیرازی گوزکنا خوانند وآن دو نوع بود یک نوع بشکل جوز القی بود ویک نوع خاردار
بود مانند چوب ساهان خشن ولون پوست او سیاه بود وزرد رنگ وسفید رنگ نیز
ودانه او از تخم بادنجان بزرگ تر بود از تخم لفاح کوچکتر وزرد رنگ بود واندرون جوز
او پر تخم بود وپوست او رقیق بود وسر او مانند سر بادنجان ولفاح بود طبیعة او سرد است در
چهارم وتر بود نافع بود جهة حرارة مفرط ملتهب چون قیراطی از وی بخورند دماغ را بد بود وسکر
آورد ودانگی از و صاحب منهاج گوید مضر بود بدل ویک درم از وی کشنده بود در روز ومغثی
ومنوم ومسبت ومخدر بود ومداوا او بقی کنند با آبی که نطرون در وجوشیده باشند یا
روغن بعد از ان شیر تازه دهند یا سرکه که صعتر وفوتنج کوهی وانجدان در وجوشیده باشند
وگویند یک مثقال از تازه او البته کشنده ونیم دانگ اگر در شراب بکسی دهند مستی زیاده
کند جوز [illegible] جوز القی بود وگفته شد جوز المرج حب کاکنج کوهی بود وگفته شود ان شاء الله
جوز السرو بهترین تازه بود وبشیرازی گوز کلاغ خوانند وطبیعة او سرد وخشکست وقابض واسحق
گوید گرمست در اول وخشکست در دوم بر فتق ضماد کردن نافع بود با سرشم واسراش وقطع
خون کند وقوة اعضا دهد وچون بکوبند با انجیر وفتیله سازند ودر بینی نهند گوشت زیاده بخورد
وبا شراب سودمند بود جهة عسر البول وسرفه کهنه ونسیان ومستعمل از و نیم درم تا نیم مثقال است
واگر بجوشانند ودر ان نشینند رحم که بیرون آید ومقعد نافع بود وصاحب تقویم گوید مضر بود بدل
واعصاب ومصلح او عسل بود وروغن بادام وجالینوس گوید بوی دهان خوش کند وسده بگشاید
وقوة معده دهد وصداع سرد را نافع بود چون با عسل وگلاب بر سر طلا کنند ودیسقوریدوس
گوید مقوی جگر ومعده وسپرز وامعا بود وقطره [illegible] را نافع بود وذهن را تیز ونشف رطوبات
از عروق کند واسحق گوید صفرا آورد ومصلح او عسل بود وبدل او صاحب منهاج گوید نیم وزن آن

در دوم

ودرخت وی مطلق بدرخت بادنجان ماند وگل او سفید دراز کشیده دارد

المتقیس ... وبلغم

ودیسقوریدوس گوید طبیعت را ببندد از خون ... وقوت بدن زیادت کند

۴۵

47



گزناز کی ونیم وزن آن پوست انار بود جیلدارو [illegible] رقاعی خوانند وآن سرخس است وگفته شود
ان شاء الله تعالی والله اعلم

باب الحاء

حاشا مامون گوید
واو سعتر الحمار گویند روفس گوید بودنه کوهیست وگویند ورق حزل بیابانیست وگویند
برگ سپندان دشتی است آنچه محقق ومعول علیه است نوعی از بودنه کوهی است که گلهاء کوچک
بسیار دارد مانند خزاما که بسرخی مایل بود وقصبه باریک دارد مانند قصبه اذخر وبرگهاء او
بشکل جعده کبیر وبیشتر در کوه ودامن کوه وطبیعة او گرم وخشکست در سیوم وگویند در دوم محلل
ومقطع بود ومسخن وحیض وبول براند وبچه بیندازد وسده بگشاید وبر عرق النسا با شراب
وسویق ضماد کردن نافع بود وسینه وشش را پاک کند ومنع نفث دم کند واگر با نمک وسرکه
بیاشامند مسهل کیموس بلغمی بود واگر با سرکه بر ورم بلغمی ضماد کنند تحلیل دهد ومحلل خون بسته بود
وثالیل وشش را نافع بود واگر در طعام کنند وبخورند ضعف چشم را نافع بود وقوة باصره نگه دارد
ومعده وجگر را پاک کند وچون سحق کنند وبه آب وعسل بسرشند ودو مثقال بیاشامند کوفتگی
را نافع بود وقوة گرده دهد ودیدان معده را بکشد ودرد دهن وحلق را ودرم مستعمل بود وجالینوس
گوید فالج ولقوه ونسیان را نافع بود وابن زهر وماسرجویه گوید چون بعسل بسرشند وبر سرطان طلا کنند نافع
بود واگر مجذوم در حمام طلا کند نافع بود واسحق گوید مضر بود بشش ومصلح او نعنا [illegible] وبدل آن
یک وزن ونیم سعتر کوهی وگفته اند یک وزن ونیم افتیمون وشراب او اشتها آورد وقوة معده دهد
ومسهل گرم وبلغم بود حافر النهر سورنجانست وگفته شود حاج خاریست که ترنجبین از و
حاصل میشود ونبات کشوث [illegible] شود وبشیرازی خار ارو خوانند عصاره او وچون در
چشم کشند سفیدی زایل کند وتاریکی [illegible] نافع بود حالوما شنجار است
وابو خلسا گویند وگفته شد حافظ النحل وحافظ الاطفال سرد واسم فرفیون است وگفته شود
حالق الشعر فاشراست وگفته شود حافر حمار الوحش سم خر گور است چون سوخته بیاشامند
صرع را نافع بود وچون با زیت بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد وبردا العلب نیز نافع بود
حافر البرذون سم استر چون بسوزانند صرع را نافع بود وچون با زیت بردا العلب وخنازیر
طلا کنند نافع بود حافر الحمار سم خر چون از سم راست او کمی بیاشامند مصروع را فایده دارد

ومطلق بول بود ... کنند

سودمند بود ودو مقدار

صرع از او زایل شود و دیسقوریدوس گوید اگر خرد کنند و بیاشامند بسیار روز
متواتر مرد و زن فلج را و زن مصروع را نافع بود و جهت بازیت بعضا زیرطلا کنند
و برداء الثعلب نیز نافع بود و بر شقاق که از سرما بود حب النیل قرطم هندیست طبیعت آن
گرم و خشک است در دوم و گویند در اول و گویند در سیوم و گویند سرد است نافع بود جهت
و برص مسهل اخلاط غلیظ بود و بلغم و کرمها و حب القرع و شربتی از وی دانگی و نیم تا یک درم بود
با دو بها دیگر و عرق النسا و نقرس را نافع بود و آنچه درد اخلاط که در مفاصل جمع شده باشد
مجموع براند و امعا را بشوید و فم معده را بد بود سده جگر بگشاید و ورم سپرز و مسهل مرار
را و کرب و غثیان آورد و اولی آن بود که بروغن بادام چرب کنند و هلیله بد و خلط کنند
او در اسهال و دفع سموم سودا و وزن آن شحم الحنظل دانگی و وزن آن حجر ارمنی است
حبل المساکین لبلابست و گفته شود حب العذرا مازریونست و گفته شود حب قاقلی
گویند و آن جندقوقی است و گفته شود حب فوتنج بود و گفته شود حب خوخ حب الزلم آست
و گفته شود اشنا الله تو حب الملوک حب الکاکنج است و گفته شود حب السمنا است و گفته شود
حب الملوک لسان العصافیر است و گفته شود حب السمنه سیاه رنگ بود از هندوستان و خراسان
آنرا فلفل فواجه گویند و پوست او بغایت سیاه بود و مغز او بغایت سفید و طبیعت او گرم و تر است
در اول و گویند در دوم فربهی آورد و منی زیاده کند و باه برانگیزد و اگر ده درم بکوبند و در آب بمالند
و صافی کنند و قدری آرد گندم و قند و روغن بادام یا کنجد بپزند و بیاشامند بدن لاغر فربه کند
چون سبب لاغری از سردی و خشکی بود و او دیر از معده بگذرد و مضر بود بشش و مصلح او قند
بود و بدل آن هم وزن آن مغز پسته و نیم وزن آن کنجد و گویند بدلش حب محلب بود حب الزلم
گویند بزر الحرشف بود و در شیراز بحب الحرشف مشهور است بپارسی تخم کنگر گویند و آنچه محقق است
آن تخمیست بلون میل و مثلث شکل و او را فلفل السودان گویند و ابن ماسویه گوید گرم است در سیوم
و تر است در اول و عیسی گوید گرم و خشک در دوم و تر است در اول و صاحب منهاج گوید گرم و خشک است
در دوم و رطوبتی عرضی فضلی بود و منی زیاده کند و باه را نحریک دهد و بدن را فربه کند و شریف گوید چون
بخایند و بر کلف روی طلا کنند زایل کند و او مولد صداع بود و مصلح او بنفشه بود و بدل او استعمال

حب الزلم اشلن بود

و هم وزن آن مغز بادام

اما مرد بود

بیند و بپارسی تخم بید انجیر خوانند و بشیرازی کنتو و در خروع گفته شود حب البلسان تخم بلسان
مصریست و آن بشیراز مصر جایی دیگر نی روید و صاحب منهاج سهو کرده است که آن میوفا
ریقونست و گفته شود طبیعت حب بلسان گرم و خشک است در دوم نافع بود بلغم و سودا را
و ورم بلغم که در شش بود و سرفه و عرق النسا و صرع و سدر و عسر البول و گزندگی جانوران
چون بیاشامند و چون بجوشانند و زن در آن نشیند رحم بگشاید و جالینوس گوید درد سر
کهنه و دوار را نافع بود و درد معده و روفس گوید برودت معده را مفید است و موی برداء
الثعلب و حیه برویاند و بیخ موی را قوت دهد و دیسقوریدوس گوید قوت معده دهد و اشتهای
طعام باز دید کند و مرطلغمی که در معده بود زایل کند و درد پهلو و ربو و ضیق النفس را نافع بود
و مستعمل از وی دو درم بود و گویند یک وزن و نیم و گویند بدل آن هم وزن آن پوست بلیلجه
و ده یک آن بسباسه بود و حبن نیز گویند و آن دفلیست و گفته شود حب جلوز
انبیونست و گفته شد حب الاثل گزمازک گویند و گزمازق و آن جزمازج است
و گفته شد مثل از حب الکاکنج جوز المرج خوانند و آن بزر الکاکنج بود و آن دو نوع بود
یک نوع بشیرازی عروس در پرده گویند و یک نوع بکوهی بهترین بزرگ سرخ کوهی باشد و گویند
بپستانی و طبیعت آن عود است باعتدال و عیسی گوید سرد و خشک است در آخر درجه اول تا دوم
و گویند در سیوم منفض را نافع بود و بول براند و اگر ما که عارض شود در سر چون دانگی از او با دانگی
شونیز سحق کنند و با روغن بنفشه دو بار سعوط کنند یا سه بار نافع بود و فولس گوید چون
جزوی از و خشک کرده با جزوی شحم از منی سحق کرده بیاشامند کرمها که در شکم بود بیرون آورد
و او مضر بود بگرده چون بسیار مستعمل کنند بسبب شدة ادرار و خون در سر آید الکند و مصلح
او گل پارسی بود و جالینوس گوید بدل او عنب الثعلب است حبة السوداشونیز است و گفته
شود حب السفرجل بپارسی به دانه گویند بهترین آن بود که از به رنشش گیرند و طبیعت او سرد
و تر است در دوم و او ملینی بود ولیکن نافع بود جهت خشونت حلق و قصبه شش و لعاب او
ترطیب کند و یبوست زایل کند و حرارة ساکن کند دو درم از مغز او چون بکوبند با نبات
و حباسانند یا لعاب او یا بنات و روغن بادام بخورند سرفه گرم را نافع بود و ...

حب الجن بابجی بود

مضر است بمثانه و مصلح آن کثیر است و بدل او هم وزن

بستانی را

صاحب منهاج گوید بستانی بود و گویند

و ورش کرده دو مثقال را نافع بود و او را بیا سوس گوید صرع را مانع بود

صاحب منهاج گوید

بود نشش و گرده و مصلح او نبات بود و بدلش بزر قطونا حب [illegible] بزر الحماض است و گفته شد حب [illegible]
بزر پنجنکشت است و گفته شد حب القطن خیسوف بود که بپارسی پنبه دانه گویند بهترین بزرگ و معتدل او
بود طبیعت او گرم و تر است در دوم و گویند سرد است نافع بود جهة ربو و سینه و سرفه و طبیخ نرم
مستعمل از دو مثقال درم است و گویند مضر بود بگرده و مصلح او خمیره بنفشه بود و بدل آن تخم کنگر
حب العرعر ثمرة العرعر است و گفته شد حب المنتشم حبی است مقدار فلفل و لون او میان زردی
و سرخی بود و بغایة املس و خوشبوی باشد و زود شکن بود و مغز او بغایة سفید بود و قوة او هضم
را و نشف رطوبات کند و مقوی احشا سرد بود و با عسل اعصاب را نافع بود و باه زیاده کند
حب الفلفل بزر رمان بریست بپاری نار دانه دشتی خوانند و مغاث بیخ اوست و بمقدار
لوبیایی بود و در طعم او اندک تلخی بود و خوشبوی باشد و بلون سفید بود و طبع او گرم و تر بود در
دوم و گویند خشک است قوة بدنها مرغی دهد و فربهی آورد و چون بکجید و عسل طبرزد اضافه کنند باه
زیاده کند و بریان کرده نیکوتر بود اما مصدع بود و مصلح او روغن گل و سرکه بود و اگر بسیار خورد
میضه آورد و معده را انگیزد اولی آن بود که با قند یا عسل خورند و بدل آن بوزن آن تودری سفید
و چهار دانگ وزن آن مغز تخم خیار زه و نیم وزن آن ابهل بود و گویند بوزن مغاث و بوزن
آن حب صنوبر است حب الغار مانند فندقی کوچک بود بلکه مانند فستقی و پوست او سیاه و تنک بود
و مغز آن دو نیمه بود بغایت سخت و لون او بزردی مایل بود و اندک عطریة در وی بود طبع او
گرم و خشک است در سیوم دو مثقال چون با سکنجبین بیاشامند نافع بود جهة دشوار وضع حمل و چکیدن
بول و حیض براند و گزندگی مجموع جانوران را نافع بود و [illegible] گویند زیان مجموع زهرها بود و از
خواص اوست که چون نقیع او در خانه بیفشانند مگس بگریزد و او نافع بود جهة سپرز که از رطوبة بود
[illegible] اگر بیاشامند و درد سر که بسبب بلغم بود و زیلح غلیظ و اگر در ملعقة سحق کنند و بیاشامند
[illegible] مغص را ساکن کند و او مضر بود بجگر و حوالی آن و مصلح آن زرشک تازه بود و بدل حب محلب
یا مغز بادام تلخ است حب صنوبر کبار جلغوزه است و درخت آن کوچکتر از درخت صنوبر صغار
بود و از ملک سجستان خیزد و درخت او را اسوپن خوانند و طبع جلغوزه گرم بود در اول و گویند
در دوم و گویند معتدل است و در و اندک حرارة بود و رطوبة و جالینوس گوید گرم و تر بود در [illegible]

ح در

ح و معطره اهل یمن و حجاز در بویها خوش بوی مستعمل کنند و طبیعه وی گرم و خشک بود در دوم معده سرد را بغایة نافع بود و مغاث چوب بود

ح و بود اعطا گوید جهة [illegible] نافع بود

آن

و اعصاب

والعصاب و رعشه و عرق النسا و استرخا و نشش را پاک کند از هر خلطی که باشد و باه را
زیاده کند و منی بیفزاید و سنگ مثانه بریزاند و سوداء جهت گزیدگی عقرب را با انجیر
خشک با خرما یا کلنگبین شریف گوید چون بکوبند و با عسل بسرشند و هر روز ناشتا سه
درم بخورند از فالج خلاص یابند اسحق بن عمران گوید چون با عسل بخورند مجامعت زیاده
کند و مثانه از سنگ و ریگ پاک گرداند و گویند طبیعت وی گرم است در دوم تر است در
اول ابن ماسویه گوید گرم است در دوم و خشک است در اول بدل آن حب محلب مقشر
بود بوزن آن نیم وزن آن بادام سفید کرده و هم گوید یعنی ابن ماسویه گوید بدل
آن مغز تخم خربزه بود و گویند قایم مقام جلغوزه بادام کوهی بود که بشیرازی آنرا تحرک
گویند مصلح وی قند بود حب [illegible] بپارسی تخم کاج خوانند و آن تخمیست مثلث
شکل در میان غلاف جوز کاج بود و در طعم مانند جلغوزه بود طبیعت آن گرم و خشک است
در دوم و منضج بود و نافع بود جهت استرخا و ضعف بدن فربهی آورد و خوردن آن
و رطوبات فاسد که در شش بود خشک گرداند و قوت معده بدهد چون با افسنتین ضماد
کنند چهار درم از وی منی زیادت کند خاصه که با کنجد و تخم بود و خانه و گرده را قوت دهد
اما مضر بود بسر و درد روی گزیدگی معده بود و بسیار خوردن مغص آورد و تریاق وی حب
الرمان بود و گزیدن معده چون در آب گرم خوب بنهند و با عسل بخورند محرور مزاج با
قند بدل آن گویند حب محلب مقشر بود با نیم وزن آن مغز بادام مقشر و گویند بدل
وی حب صنوبر کبار بود حب [illegible] صاحب جامع گوید میویزج است و سهو کرده است
صاحب منهاج گوید ماهیت آن درست گفته است که آن تخمیست زرد رنگ و طعم وی
تلخ بود گرد شکل بود مانند تخم مخلصه از کوهستان فارس خیزد و از کردستان و همدان
و از اداج و بروجرد خیزد و از آن دو نوع است جبلی و بستانی این تخم جبلی است و از آن بستانی
در باب را در صفت راسن گفته شود این نوع که گفته شد قوت موی بدهد و از آفت
نگهدارد چون بکوبند خرد و سر را بدان بشویند و اگر طلا کنند شاید حب [illegible] ماش هندی است
و در قلت گفته شود صفت آن حب [illegible] قرطم است گفته شود [illegible] بپارسی
کافیه [illegible] بود

تخم مورد گویند بهترین وی بستانی بود طبیعت وی سرد و خشک بود و قابض بود و گویند گرم است شکم
ببندد و منع نفث الدم بکند و معده را قوت دهد و بول براند و سرفه را نیکو بود و مقدار مستعمل از وی سه
درم بود و ریشها اندرونی را نافع بود و گزیدگی رتیلا و عقرب چون با شراب بیاشامند و ریش مثانه را
سودمند بود و خواه خشک و خواه تر و چون بپزند بشراب و ضماد کنند بر ریشهای کهن و قدمین زایل
کند و چون تر بود بکوبند و با شیر ضماد کنند تخمها که ورم بود تحلیل دهد و عرق و بواسیر را سود دهد و ورم مقعد
و چون سحق کنند و بر کلف روی طلا کنند ببرد اسحق گوید مضرات بمثانه مصلح وی صمغ عربی بود بدل وی
عصیر ورق آس با نیم وزن آن سعتر حب الرمان بهترین وی ترش فربه بود طبیعت وی سرد و خشک و قابض
بود و ترش وی چون خشک بود شکم ببندد و منع مواد صفراوی بکند و غثیان ساکن کند و قی باز دارد و
فم معده گرم را قوت دهد و عصاره وی خاصه ترش چون بپزند و با عسل بیامیزند نافع بود جهت ریشهای
[illegible]ت زیادت و درد گوش و اندرون بینی که ریش شده باشد بدل آن سماق بود حب البزر [illegible]
ابزار است گفته شد حب [illegible] داند است بشکل فستق اما پوست وی تنگ بود و سهل شکن و او را
فستق الهاویه خوانند و طعم وی تلخ بود با قبض بهترین وی بزرگ خوش بوی بود طبیعت وی گرم بود
در سیم گویند در اول تر است سودا و بلغم را سودمند بود و مقدار مستعمل از وی دو درم بود جلا بدهد و ثالیل
و کلف و ولنهایی که بروی پیدا شود و جرب و حکه و نجابت نافع بود و سده جگر و سپرز بگشاید و صلابت
آن نرم کند ضماد کردن با روغن [illegible] سحق گوید مضرات بحکه مصلح وی رازیانه است دیسقوریدوس
گوید بدل آن بوزن آن قوه و نیم وزن آن سلیخه و ده یکی لسان [illegible] ماهودانه است
گفته شود حب الحنا عنب الثعلب است گفته شود حب [illegible] و رفاست گفته شود [illegible]
پارسی سپوند حرمل گویند بهترین وی فربه بود طبیعت وی گرم و خشک بود و گویند معتدل بود و گویند
سرد است قول اصح آنست که در وی حرارتی بود و جلایی قوی بصری گوید گرم است در دوم و
خشک است در اول محلل بود و بول براند و بر کلف طلا کردن نافع بود و کرم بکشد و دردهای اندرونی
ساکن گرداند و رطوبتی که در سینه و شش بود پاک گرداند بدل آن مغز بادام تلخ بود حب [illegible]
پارسی تخم ریباس خوانند نجابت سرخ بود بهترین وی تازه است طبیعت وی سرد و خشک قابض بود سود
مند بود جهت خلفه صفراوی و جرب و حکه بدل آن تخم حماض بستانی بود حب القرنبیا دسی تخم کدو گویند بهترین

آن

58

آن بود آب شیرین خورده باشد طبیعت وی سرد و تر بود در دوم سودمند بود جهت تبهای صفراوی
مقدار سه درم مستعمل بود سرفه گرم و خشک را نافع بود و چون با قند بخورند تشنگی بنشاند و عسر البول که
از حرارت بود ساکن گرداند اسحق گوید مضرات بمثانه مصلح آن تخم کرفس است جالینوس گوید بدل
آن در کرم حدت ساده و یه کثیرا بود حب الرشاد حرف است بهترین آن بابلی بود طبیعت وی گرم و خشک است
و سپید وی حرارت کمتر دارد از سرخ [illegible] بلغمی را سودمند بود و چون با آب گرم و روغن گل بیاشامند
و عرق النسا را نافع بود و چون بکوبند و [illegible] ضماد کنند و قولنج را سه درم بکوبند و بیاشامند بدل آن در ضماد
عرق النسا سطرح بود حب [illegible] مر بطم است پارسی بن گویند و آن دو نوع است یکنوع را شاه بن
گویند و آن خوردتر بود و با پوست توان خورد و یکنوع دیگر را بن گویند بهترین آن تازه سبز درشت بود
طبیعت آن گرم و خشک است در سیم و گویند در چهارم گرمی وی بیشتر از خشکی بود خوردن آن معده را
بد بود و دیر هضم شود و غذا بد دهد محرور مزاج را زیان دهد و سحق [illegible] سینه بود و کرد[illegible]
براند و شهوت مجامعت برانگیزاند و خوردن آن با شراب یا با سرکه گزیدگی رتیلا را نافع بود و در
سپرز که از سردی بود و بلغمی مزاج را سود دهد و سعال را نافع بود و فالج و لقوه را خوردن آن و از
روغن وی مرهم ساختن و مالیدن و بر ذات الجنب ضماد کردن سود دهد چون بسوزانند چوب
وی و طلا کنند بر داء الثعلب موی برویاند خاصه موی سر و ورق وی چون خشک کنند و بکوبند و به
بیزند و غلاف سازند بر سر موی را دراز کند و برویاند و نیکو گرداند و صمغ وی در منفعت مانند
مصطکی بود و در باب صاد گفته شود و خوردن بن مصدع بود و دهن را بجوشاند و شهوت طعام
ببرد و مصلح وی سکنجبین و رب فواکه ترش بود و صاحب منهاج گوید مصلح وی کثیرا بود در کتاب
ابدال آورده است که بدل وی مغز خوز است و گویند بوزن آن مغز پسته و بوزن آن مغز بادام
[illegible] بزر البطیخ است گفته شد حب [illegible] بهترین وی بزرگ بود که بزر وی [illegible] بود
گویند گرم و خشک است سودمند بود جهت درشتی مقدار چهار درم مستعمل بود و گویند مضر بود [illegible]
مصلح وی عناب بود و با بزر قطونا [illegible] طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم شکم
را ببندد و منع [illegible] مستعمل بود مضر بود [illegible] مصلح وی کثیرا بود حب [illegible] علوفس خوانند
و بپارسی جوز [illegible] از کلنگ است گوشت وی سبکتر از گوشت بط بود از بهر آنکه وی [illegible]

دو روی خطمی بود به وی چون با اندکی نمک و سنبل بکوبند و حب سازند مانند نخود و در سایه خشک
کنند و بردارند چون پنج حب از آن با آب نیم گرم بیاشامند ناشتا و زیب را بغایت نافع بود دوا که
پوست اندرون سنگدان وی خشک کنند و سحق کنند و با اندکی نمک اندرانی سحق کنند یکسان
و در چشم کشند در ابتداء نزول آب هیچ دوا نیکوتر از این نبود و اگر دل وی را در خرقه بندند و بر کسی آویزند
که خواب بسیار کند از وی زایل شود و در سنگدان وی سنگی یابند چون بر کسی بندند که رعاف داشته
باشد در ساعت به بندد و تا آن با خود داشته باشد عود نکند بخاصیتی که در وی است این عمل
میکند خون وی ربو و عسر النفس را نافع بود گوشت وی بغایت گرم و خشک بود اولی آن بود که با
نمک به پزند و روغن بادام بعد از آن بروی ریزند و اگر جهت سرد مزاج بود روغن گردکان و
دو سه پاره دارچینی و خولنجان و مرق آن مریض را سود دارد حبق [illegible] مرزنجوش است
در اول آن الف ذکر کرده شد حبق [illegible] برنجاسف است گفته شد حبق [illegible] بابونج است گفته
حبق [illegible] مرزنجوش است گفته شد و حبق الفتی نیز گویند [illegible] فرنجمشک است گفته شد
در فا نیز گفته شود حبق ترنجانی بادرنجبویه است گفته شد حبق [illegible] فونج نهربست و حبق
التمساح نیز گویند در فا انواع فونج گفته شود حبق نبطی خام است گفته شود و آن نوعی از فونج
بستانی است حبق صعتری و حبق کرمانی شاهسفرم گفته شود حبق [illegible] نعناع خراسانی
است گفته شود حبق الشیوخ و ریحان الشیوخ نیز گویند و آن مرو است در میم انواع آن گفته شود
حبق [illegible] بریانی نعناع است گفته شود حجر التیس [illegible] بادزهر است و تریاق فاروق
طبیعی خوانند و آن چوب مخلصه یا دارویی است و لون حجر التیس اغبر بود و سیاهی که به سرخی زند
و آنچه نیک باشد با شیر بر سنگ چون بسایند سرخ رنگ شود و آنچه بد بود با شیر چون بسایند
سبز رنگ شود و آن از شکم بز کوهی گیرند در شیراز وی صاحب جامع آورده است که در دل
ایل می باشد و سهو کرده است مؤلف گوید غذای آن ایل بغیر از مار و مخلصه نباشد بسبب
آن این سنگ در شکم وی به بندد و بدین سبب وی را تریاق فاروق طبیعی خوانند و گویند در
زهره وی می باشد و در کوهستان شبانکاره و از آنجا باطراف برند و بغایت عزیز بود
و گویند چون بسایند سرخ رنگ و زرد رنگ و سبز رنگ نیز بود و این رنگها سودن معلوم شود

و لون

و لون آن چون به سیاهی زند سرخ [illegible] نیکو بود در شام مانند این سنگ بسیار سازند از سنگی که با آن
مشکل فرق توانند کرد امتحان وی آنست که سوزن را بآتش سرخ کنند و بر وی نهند اگر مصنوع
بود چون سوزن در وی فرو رود دود وی سیاه از وی برآید و اگر حجر التیس بود دودی زرد
رنگ که نوک سوزن را زرد کند و چون وی را با آب رازیانه بسایند و بر گزیدگی مار طلا کنند در حال
در نشاند و از مردن ایمن گردد و سودمند بود جهت گزیدگی همه جانوران و سمها نباتی و حیوانی
و معدنی خوردن و طلا کردن و جهت ضعف دل و بدن و قوت باه بغایت نافع بود و شربتی
جهت گزندگی جانوران و دفع زهرها دوازده جو بود و جهت ضعف دل و قوت اعضاء شریفه دو دانگ
بود و هر کسی که هر روز بخورد اندک بخورد ایمن باشد از همه افعیها و سمها و سودمند بود محرور مزاج
نیز را السبب انکه او بخاصیت عمل میکند نه بطبیعت وی بغایت گرم بود حجر حیه حجر الحیه
دو نوعست یکنوع حجر بود و یکنوع از مار افعی گیرند و آن را بادزهر مار و مهره و بادمهر خوانند آنچه
از مار گیرند دندان مانند و شبهی است که در قفای مار افعی بود و در سر افعی بود و چون از گوشت جدا
کنند نرم بود اگر هوا بوی رسد به بندد و مانند مهره شود مانند حجر النمر مؤلف گوید امتحان کردنی
وی چنان کنند که چون بر جامه سیاه بمالند سفید گردد و چندانکه بمالند سیاه نشود و در سفیدی
بمانند و آن نوع که حجر بود لون آن زبرجدی و سیاه رنگ و خاکستری رنگ و بشکل یکی بزرگ
مربع و یکمثقال زیاده تر بود و آن بود که زیادت تر از دو مثقال بود مؤلف گوید امتحان وی
آنست که چون در میان آب لیمون اندازند در صحن چینی بحرکت آید و روانه گردد و هر دو نوع
گزندگی مار را نافع بود خوردن و با خود داشتن و بر موضع زخم نهادن و هر دو نوع بر زخم
بچسبد حجر هندی نوعی از شادنج است و از شادنه هندی گویند خونی که از مقعد آید قطع
کند و بواسیر را سودمند بود و چون بیاشامند گزیدگی عقرب را نافع بود حجر [illegible] سنگ بلور
چون بر کسی بندند که در خواب بترسد سودمند بود حجر [illegible] حماهانست صندل حدیدی
خوانند و آن دو نوع بود ماده و در صفت حماهان گفته شود حجر الرحی بپارسی سنگ
آسیا خوانند خشک بود چون گرم بود هر که بدی بر بزند بجای آن منع خون رفتن بکند و دو دهانی
گرم حجر [illegible] سنگیست که در شکم خروس یابند بقدر باقلی بود و کوچک تر بود و بلور

آبگینه شفاف بود و نیز دیگ بلور اگر با آب بشویند و آن آب کسی بخورد که بغایت تشنه بود
سود دهد و غم و اندوه ببرد حجر المثانه سنگیست که در مثانه آدمی باز دید آید گویند
سنگ مثانه بریزاند و گویند چون سحق کنند و کحل سازند سپیدی چشم زایل کند جالینوس
منکر است آنرا که سنگ گرده بریزاند حجر النار حجر الاصم گویند و حجر الزناد گویند و آن چند
نوع بود سپید و سیاه و سرخ بود طبیعت وی بغایت سرد بود و بسیار خشک ارسطاطالیس
گوید اگر زنی دشخوار زاید در خرقه بسته بران زن بندند سهل بزاید بفرمان خدای تعالی و چون
سحق کنند مانند غبار و بر خنازیر باشند خشک کند و پاک گرداند و همچنین بر هر ریشی دشخوار
و بهر دملی که باشد و بر عضوی که باشد آنرا بپارسی سنگ آتش گویند حجر الحمام سنگیست که در
دیگ حمام حاصل میشود و چون از وی ضماد سازند بر سرطان در ابتدا آن را زایل کند بهترین معالجه
سرطان که در رحم پیدا شود اینست حجر البقر در مغز خرزه البقر خوانند و آن جاوزر
و گاو زهره خوانند بشیرازی اندرا خوانند در میان زهره گوسفند نیز باشد چون سحق کنند و با آب
بعضی از بقول طلا کنند بر چهره و نمله نافع بود و ریشها و چون سعوط کنند با آن مقدار عدسی
باب بیخ سلق نافع بود جهت نزول آب و چون سحق کنند و بشراب بیاشامند بر موضعی که
سپیدی بود طلا کنند موی سیاه بیرون آورد اگر سبب آن از علت داء الثعلب و برص
بوده باشد اما موی سپید سیاه نکند حجر حبشی علا خوانند یعنی حجر لبنی و این اسم
بدان بوی نهاده اند که چون با آب حک کنند مانند شیر از وی بیرون آید و لون وی خاکستری
بود و طعم وی شیرین بود و چون با آب سحق کنند و عصاره وی بگیرند و در حقه از قلعی کنند
هر زمان که خواهند مستعمل کنند طبیعت وی معتدل بود و در قوت مانند شادنه بود و چون
در چشم کنند منع سیلان فضول بکند از چشم و ریش آن و در ابتدا و ورم گرم طلا کند نافع بود
حجر عسلی سنگیست که چون حک کنند رطوبات از وی آید شیرین بود و بمنفعت وی مانند
حجر لبنی بود در همه حالاتی حجر مشقق سنگیست که بلون زرد بود از بلاد مغرب خیزد بهترین
آن بود که زعفران رنگ بود و زود ریزه شود و شکافته و تو بر تو بود و قوت آن مانند
شادنه بود اندک ضعیف تر و حجر لبنی و مشقق و عسلی بقوت مانند یکدیگر اند اما عسلی

درد و حرارتی هست که در این زمان نیست و حجر مشقق چون بشیر زنان حل کنند و در چشم کنند
ریش چشم زایل کند و خشونت مژه و سوزش چشم و بهترین مداوای این جمله است که گفته
شد حجر قبطی سنگیست مصری بغایت سست بود و زود در آب حل شود کازران مصر
بدان کتان شویند و جامها سپید کنند و در موم و روغن کنند جهت آبلهها و ریشها که در بدن
پیدا شود و در شیافهای چشم استعمال کنند و جهت نفث دم و اسهال مزمن و درد مثانه چون
با آب بیاشامند نافع بود و چون زن بخود برگیرد سود مند بود جهت خون که دایم از وی روانه
بود و لون وی سبز بود تیره رنگ حجر الیهود سنگیست مانند خایه فاخته انچه بزرگ بود و آنچه
خورد بود و کوچک بود بشکل خایه گنجشک بود و کوچکتر نیز باشد و خطوط بسیار دارد موازی یکدیگر
و حجر الزیتون نیز خوانند بپارسی سنگ جهود خوانند و گویند از ملک شام خیزد و بعضی دراز
بود و بعضی گرد نافع بود جهت سنگ گرده نیم مثقال با آب گرم و جهت ریگ مثانه همین سبیل
و اگر با آب برگ تره تیزه لعق کنند همین عمل کند عسر البول را نافع بود و مضعف معده بود
و موافق آن نبود دانستها بر واسحق گوید مضرت اسپرز مصلح وی عسل است هرمس حکیم
گوید حجر یهودی چون بخون خفاش سحق کنند و در چشم کنند موی مژه که ریخته بود برویاند
و موی ابرو و همین سبیل چون بر روی مالند برویاند حجر الیشب حجر الیشم خوانند اهل
شرق ابو قلمون خوانند و یونانی امصرنوس و معنی آن کوکبی بود و نوعی از طرمیون خوانند
و آن چند رنگ بود و بهترین وی سبز بود معده را نافع بود بغایت ج گویند اگر قلاده از وی سازند
که موازی معده بود و در گردن اندازند معده و موی را قوت دهد و نافع بود و دیسقوریدوس
گوید نافع بود بر ران بستن جهت دشخواری زادن و بر بازو بستن جهت نقوبه حجر الرخام
طین قیمولیا است گفته شود حجر الدم شادنج است گفته شود حجر ارمنی دو نوع بود
یکی سنگی بود که رنگ وی اندکی بلاژوردی زند دیگری سرخ بود بغایت و چون دست در
وی مالی پنداری جرب است طبیعت وی گرم و خشک است در اول مسهل سودا بود و مسهلی قوی تر
از حجر لاژورد و معده را بد بود و چون مغسول بود قی و غثیان بیاورد و اگر نه مغسول
بود مغثی و مقیی بود و مفرح و مقوی قلب بود مغسول و بجای خاصیتی که در وی است مدبر را

از خلط سودا پاک کند و روح را از دود سوداوی بدل وی جهت خلط سودا کبود رنگ و نیم حجر
لازورد بود حجر البقر مهره است که از بلغم مادّه حاصل میشود در باب لون در صفت
زرد کفته شود حجر الیهودی بتف دیسقوریدوس کوید که نخستین بر ستوک جون بکیرند در
افزونی ماه و شکم و برانکه افتد دو پاره سنک باشد یکی یک رنگ و یکی رنگهای کوناکون بود در پوست
ایل یا پوست کوساله بندند پیش از آنکه خاک بوی رسد و بر بازوی مصروع بندند یا بر کردن او بحق
خدای تعالی از وی زایل شود مجربست حجر … حجر روشنایی خوانند وارشد نیز کویند و آن حجر
مرقشیثا است کفته شود حجر … لازورد است کفته شود حجر … بپارسی
سنک آهن ربا خوانند جون بسوزانند مانند شاونه بود در عمل و منفعت بهترین وی سیاه بود که
بسرخی زند پاک که هیچ خلطی در وی نبود جذب آهن بقوت بکند هر چند زیاده برباید بقوت تر بهتر
بود و نیکوتر ج کوید کرم و خشک بود و عجایب اگر کسی را لخبث در شکم کرفته بود اگر با شراب بخورد جذب
آن کند و بصحبت خود بیرون آورد و مسهل کیموس غلیظ بد بود مقدار مستعمل از وی یک درم بود
و کویند جون در دست کیرند در دست و پای دشنج یابس که آنرا کزاز کویند ساکن کند و اگر
جراحتی که از تیغی زهر دار بوده باشد نافع بود و عجایب و بصحت باز آورد و مغناطیس جون
بوی سیر بوی رسد در ربودن آهن سست کردد باز جون بر خون بز اندازند تیز کردد در ربودن
و این از خواص است حجر … سنکیست بلون اسبد کویند بوزن دانکی کشنده بود از ادویه
قتاله است مانند … کویند نوعی از الماس است حجر … کلس است کفته شود حجر …
سبد است کفته شود حجر … حجر العقاب و حجر الیسیر نیز خوانند و آن التمکت است کفته شد
حجر … حجر الدم است کفته شد … حجر النز است کفته شد حجر القمر
زاق القمر و زبد البحر و افروسالینن خوانند یعنی زبد القمر و بیونانی سالینطس خوانند و افروسالین
از بهر آن خوانند که بهت در افزونی ماه یابند در بلاد عرب و سنک سفید سبک شفاف بود و جون
بسایند و بمصروع دهند سودمند بود و اگر بر درختی بندند که بر ننهد بار آور شود و اگر بر مصروع بندند
شفا یابد و زنان بعوض تعویذ با خود نکاه دارند حجر حبشی دیسقوریدوس کوید این سنک
سبز باشد صاحب منهاج کوید سبز زردی زند ج کوید مانند یشب بود و جون بسایند مانند خیار ز

وی

وی بیرون آید و زنان را نجایب باز دشکوری و ورم چشم و درد آن و قرحه آن زایل کند و ناخنه
برد و تاریکی و جلای تمام بدهد بپارسی سنک پاسم خوانند حجر الاسفنج سنکیست که در میان
اسفنج می یابند حصاء الاسفنج کویند دیسقوریدوس و رازی کویند جون با شراب بیاشامند سنک
مثانه بریزاند و ج کوید سنک کرده بریزاند و قوت آن ندارد که سنک مثانه بریزاند حجر …
سنکیست که جون بسایند خون بود در سرخی با شیر زنان در چشم بچکانند ورم آن و بسیاری آب
آمدن از چشم نافع بود حجر … سنکیست مانند عاج جون سحق کنند و بر موضعی باشند
که از وی خون آید با ضماد کنند خون ببندد و جون بسوزانند و سنون سازند دندان را جلا دهد
بپارسی شکر سنک کویند و بشیرازی سنک زخم حجر الملذ… سنکیست بغایت سفید و در ساحل
بحر هند یابند و در ساحل بحر سند نیز باشد مهره از وی حکاکان و خراطان سازند از عاج سفید
تر بود و خوب تر طبیعت وی سرد و خشک بود در آخر درجه دوم اهل هند و سند از وی نکین
سازند و زنان در کردن بندند و متفق اند که خاصیت این سنک آنست که دفع سحر و چشم زخم میکند و بر
دشمنان ظفر یابند و اکر نکینی از آن با خود دارند دروغ از قبل وی نکویند و هر کس که در ابهر بندد دوست
دارد پادشاهان هند و سند از وی ظرفها سازند و از آن اکل و شرب کنند و مدعای ایشان
آنست که در صحبتی که آن بود جنک و فتنه نبود و فرح و شادی زیاده بود و اهل هند و سند
از آن مهرها در بلوی کشند و مدعی ایشان آنست که موی را دراز کند و مهره وی مانند مروارید
براق و زرک بود و جون سحق کنند و در چشم کنند سفیدی که در چشم بود خواه قدیم و خواه جدید
ببرد و اگر سنون سازند دندان را بغایت سفید کند و جلایی تمام بدهد حجر … اسبوس
اسبوس است کفته شد حجر القیشور حجر الشعر است و قیشور نیز کویند در قاف کفته شود
حجر … مانند سنکی بود در سر ماهی یابند مقام دماغ وی و سفید و سخت بود و جون
بیاشامند سنک کرده بریزاند حجر … قیشور است کفته شود حجر …
حجر غاغالیس خوانند و از وادی شام آرند و آن وادی را در قدیم غاغا خواندندی و این
زمان وادی جهنم خوانند و جون بر آتش نهند بوی سردی سوخته کند و لون وی سیاه بود و
بوی قیر کند و سبک بود و صفحها بر روی یکدیکر بود و قوت وی در غایت پیوستگی بود بکوری

معروع را صرع آورد و اختناق رحم و گزندگان بگریزند و با ادویه جهت نقرس ضماد کردن سودمند
بود و جراحتهای عظیم گوشت برویاند حجر العاج حجر اعرابی است گفته شد حجر السطرابیطی
حجر السطرابیطی نیز گویند و آن مرداست گفته شود حجر الکلب شریف گویند و خواص و این حجر
نوعی از سنگ است که چون سنگ بوی اندازند بدهن بگیرد و نگه دارد و در دشمنی عمل عجب میکند
چون خواهد با سم آن کس هفت سنگ برگیرد و یک یک با آن سگ می اندازد بعد از آن
دو سنگ که از آن برگیرد و در آب اندازند و آن آب بخورد آنکس دهند در دشمنی چیزی
عجب مشاهده کنند و گویند اگر در برج کبوتر اندازند مجموع بگریزند و اگر در شراب اندازند جماعتی
که از آن شراب بیاشامند جنگ و عربده و بدمستی در میان ایشان پیدا شود حجر [illegible]
حجر النور است گفته شد حجر [illegible] برام بپارسی سنگ برامی خوانند و هر شیشه که بدان سنگ آب
دهند چون بر سنگ زنند قطعاً آواز نکند و در سنگ مانند گل نرم فرو رود و اگر سنگ
سحق کنند و سنون سازند دندان را سفید کرداند بغایت حجر خزفی سنگی است که در
مصر بسیار باشد و مانند خزف بود زود از هم بشکافد و صفحها بر یکدیگر بود و بجای قلنسور مستعمل
کنند در ستردن موی و چون دو درم حل کنند و با شراب بیاشامند قطع خون حیض بکند و چون
با عسل خلط کنند و بر پستان نهند و بر ریشها بلید و ورم پستان ساکن کند و ریشها
بصلاح باز آورد و بغایت غایت خشک بود حجر اللازورد و حجر افروی گویند از بلاد روم
خیزد و سبک بود و بر روی آب بایستد و مجفف بود و قبض در وی باشد چون خاک
کنند و بیاشامند گزیدگی عقرب را سود دارد حجر المسن سنگیست که کفشگران افزار
بدان تیز کنند سودمند بود جهت ورم لهاة و لهاة بپارسی ملازه گویند حجل فتح است
بپارسی کبک گویند در قاف گفته شود حدق بادنجانست گفته شد حدید بپارسی
آهن گویند و آن سه نوع است شابورقان و نرم آهن و فولاد و فولاد مصنوع و معدنی بود
و فولاد معدنی شابورقانست و شابورقان نیز گویند و آن فولاد نر است و فولاد مصنوع
از نرم آهن کیرند و نجار اندازند غراء الحدید گویند قابض بود و اکمال منفعت آن در باب
را گفته شود و خبث الحدید ضعیف تر از نجار آن بود و صفت خبث الحدید در خا گفته شود

و نوبال

و نوبال آن گفته شد در تا و لمس سرخ کرده اگر در آب اندازند با شراب شکم ببندد و ریش
روده و ورم سپرز و هیضه و استرخای معده و سلس البول و در مقعد را نافع بود و باه را
قوت دهد خاصه آبی که آهنگران آهن تافته دران می اندازند و از او درص خوانند
و ماء الحدید خوانند گزیدگی سگ دیوانه را بغایت نافع بود و فتی که ندانند و برادهٔ آهن چون
در شراب اندازند که مسموم بود در زهرها مجموع بخور کنند و آن شراب چون بخورند زیان نه بدهد
و برادهٔ آهن چون بخورند درد شکم سخت و خشکی دهن و درد سر آورد مداوای آن شیر تازه
با بعضی ادویه مسهله قوی کنند بعد از آن مسکه و روغن بیاشامند و روغن بنفشه و روغن گل
و سرکه بر سر مالند و قدر یک درم مغناطیس بخورند و امراق دسمه و روغن بکار در خولنجان آورده است
که چون برادهٔ آهن بر کسی بندند که در خواب هذیان گوید دیگر نگوید حدج حنظل تمام نارسیده است
که هنوز زرد نشده باشد حداة مرغیست که بپارسی زغن گور گور گویند گوشت وی نشاید خورد که عقوبت
در بدن پیدا کند خون وی چون با اندکی مشک و گلاب خلط کنند و ناشتا بیاشامند سودمند
بود در بو و ضیق النفس او چون بروی بسوزانند جای سر [illegible] خاکستر آن با آب بیاشامند نقرس را نافع بود درم
وی چون خشک کنند در سایه و چون خواهند که استعمال کنند با آب حل کنند و کسی را که حیوان گزنده
باشد مانند عقرب و افعی و دیگر گزندگان اگر زخم از طرف راست بود در میل از آن در چشم چپ کشند
و اگر از طرف چپ بود در چشم راست کنند بغایت نافع بود و از مردن خلاص یابد حجر ملح ابن
سحون دو نوع است سرخ و سفید نوع سفید را حرمل عربی خوانند بیونانی مولی و بپارسی صندل
و آنچه ورق آن مانند ورق بید بود و گل جلکتر و گل وی مانند یاسمین مطبق و سفید و خوش بوی
بشر یابی نیسا ساخوانند و نوع سرخ را حرمل عامی خوانند بپارسی اسفند خوانند و بشیرازی نیز
و بهرا اسفند نیز گویند و آن نوعی از سداب کوهیست طبیعت حرمل گرم و خشک است در درجه
سیم و گویند در چهارم نافع بود جهت درد مفاصل طلا کردن و چون سحق کنند و با عسل و زهره
مرغ و زهرهٔ کبک و زعفران در آرند تیره چشم کنند قوت باصره بدهد و اگر نخوند حرمل با ادویه
قاتلات دود حب القرع را بیرون آورد و قولنج را نافع بود و عرق النسا و وجع ورک چون نطول
کنند باب آن و سینه و شش را از بلغم لزج پاک کند و بادی که در روده بود تحلیل و بهق را سودمند بود

جهت سردی دماغ و بدن لیکن سدر و صداع آورد و بول و حیض براند و نفخ و کاسود ار انکه بود
و تحلیل کند و خون سوداوی را صافی کند طبیعت نرم دارد حبشی گوید مستی وی مانند مستی
خمر بود مجهول گوید لون صافی کند و محرک جماع بود و فربهی آورد و بول و حیض براند بعوث
ابن وافد گوید نافع بود جهت عاشقان لاغری که دارد و گویند اگر سفوف سازند و یک مثقال
نیم هر شب تا سود دم دوازده شب متواتر عرق النسا را نافع بود لیکن غشیان آورد و آن
مجرب است مصلح وی رب سیب فواکه ترش بود که بعد از آن بخورند بدل وی بوزن آن قردمانا یا تخم
سداب بود اما حرمل عربی سفید که راسونای خوانند بیخ وی مانند بلبوس بود چون سحق
کنند و با روغن ابرسا و فرزجه سازند و زنان بخود برگیرند آوازه ارحام بگشاید جرشف
عکوب خوانند بپارسی کنگر گویند و آن انواع است طبیعت آن معتدل بود در حرارت و تر بود
در درجه دوم دیگو گویند سرد است و گویند گرم و خشک است در دوم بر دار الثعلب طلا کنند موی
برویاند و اگر موم روغن سازند که آب کنگر بخوردان داده باشند و بر برش کر بر روی
پیدا شود چون بمالند زایل کند و بهره رهای صلب چون بران طلا کنند زود تحلیل دهد و اگر
سر باب کنگر بشویند شپش بکشد و خارش سر زایل کند و چون بخورند ورمهار التحلیل دهد و بول
براند و ریش روده سود دهد و بلغم بیرون آورد و چون بر سوختگی آتش ضماد کنند نیکو بود و طبیعت
نرم دارد و چون با شراب بیاشامند شکم ببندد و رازی گوید باه را زیادت کند و کرده و
مثانه را تسخین کند مصلح وی آنست که در سکنجبین مهر کنند و توابل و باز برلطیف بروی اریزند
صاحب منهاج گوید معنی بود دخاصه و گویند مولد سودا بود و مضر بود بدماغ و مصلح وی روغن بود
حواشنا خردل بر تبت گفته شود حرض اشنانست گفته شد حریر ابریشم است گفته
شد حزاز الشیاطین اطلال است گفته شد حرف حب الرشاد گویند و بیونانی [illegible] نا
و بعربی ثفا و بپارسی تخم سپندان گویند و تره تیزک گویند و بیونانی فروامومن خوانند حرف
ابیض اسفند اسفید و خردل اسفید گویند حرف بابلی بزر الاسفیس خوانند و حرف دو
نوع است یک نوع ورق آن باسفاناخ ماند و یک نوع برگ خرد دارد و تخم یک نوع سفید رنگ
بود و تخم یک نوع سرخ رنگ بود از آن اسفند اسفند اسفید و خردل اسفید و حرف اسفید گویند

عاقر

حرارت وی بیشتر از حرارت سرخ بود بهترین وی فربه بود طبیعت حرف گرم و خشک است در سیم و گویند
در اول درجه چهارم منضج و محلل بود و مویی که بریزد نگاه دارد خوردن و طلا کردن یا با آب انار ترش سن دوم
بلغمی و طحال را نافع بود و عرق النسا خوردن و ضماد کردن بر جهت ربو و غلیظی سر خوردن و با عسل طلا
کردن مور و شیح که بر آماسیده گویند استرخاء جمیع اعضا را نافع بود خوردن و چون بر گزیدگی طلا کنند
بیاشامند نافع بود و بچه بکشد و بیندازد بقوت اندک آشامیدن و بخود بر گرفتن و چون دود کنند
گزندگان بگریزند و جرب و ریش شده و قوبا را با آب و نمک مالیدن نافع بود و چون بیخ درهم سحق
کنند و با آب گرم بیاشامند طبیعت براند و قولنج بگشاید و حب القرع بیرون آورده باد کرده در
روده بود بشکند و بریان کرده شکم ببندد و بزحیر را نافع بود و خاصه سحق ناکرده و سردی
را نافع بود و بریان ناکرده شکم براند و بلغم لزج از معده قطع کند و چون سحق کنند و سفوف
سازند برص را نافع بود و چون با سرکه بر بهق سفید بمالند سود دهد و چون با عسل بیامیزند و لعوق
کنند سرفه که از خلطی غلیظ بود سود دهد و ضیق النفس و درد پهلو که سده آن از خلطی غلیظ بود و چون
سحق کنند و با عسل بر تشنی طلا کنند یا با صابون پیش زایل کند و بثره بجای اول آورد و چون
بر گزیدگی عقرب ضماد کنند نافع بود و ورق آن چون خشک کنند بقوت کمتر بود و چون تر
بود از قوت تخم کمتر بود بسبب رطوبتی مایی که در وی است و معده را بد بود و تخم وی [illegible]
مسهل مره صفرا بود و باه را زیاده کند و اشتهاء طعام باز دید کند اما معده را بد بود و سینه را
مضر بود و مصلح وی قند است بدل وی خردل و تخم تره تیزه بود یا تخم جرجیر و خردل حردون
مانند سوسمارست و طبع آن نزدیک بطبع ورل و بیونانی آنرا سالامندرا خوانند گفته شد
در سیر صفت آن و از جمله سموم قتاله بود خوردن آن مهرا بس و خواص آورده است که
دل حردون چون در خرقه سیاه ببندند و بر صاحب تب ربع بندند البته شفا یابد و از وی
زایل شود ح گویند چون وی چون در چشم کنند روشنی بیفزاید دسقوریدوس گوید
حردون و عصایه چون زنان بر روی مالند مانند غمره روی و بثره را نیک نیکو و صافی
کند و مانند صیقلی بود و بهترین سرگین وی سفید بغایت بود و سبک مانند نشاسته و نرامی
سرگین مار رنگ خوانند بپارسی آفتاب پرست گویند و گرباسو نیز گویند حربا خامالاون گویند

بونانی حون وی جون طلا کنند برموی که در چشم می باشد جون بکنند و در جای وی
طلا کنند دیگر نروید و گوشت وی سم قاتل بود که در حال بکشد و مهلت ندهد و
مداوا بپذیرد و معالجهٔ کسی که گوشت وی خورده باشد مانند معالجهٔ کسی کنند که
ذراریح خورده باشد در صفت ذراریح گفته شود اما معالجهٔ کسی که بیضهٔ وی خورده
باشد باید که در حال هر کس باز بدهند و قی پاک بکنند و بدنوا و روغن گاو بمالند
و سروی نمک بکنند و انجیر خشک و مسکه و حنطیانا بدهند تا بجوز د جوب
طلع است گفته شود حرف فا فان رسیح الفار و مشعار گویند و آن شکلست گفته
شود حرف اللام سیسنبر است و قودامیني نیز گویند هر انکه بطعم قرد اموفی بود و آن حرفت
و آن نباتی بود که در آب روید مانند قرة العین جون تر بود گرم و خشک بود در دوم
جون خشک بود گرم و خشک بود در سیم ورق وی پخته و خام خورند بول براند و ضماد کنند
شب بر شور لیغبه و بروز شوبند زایل کند حرف الجیم جرحل خوانند و آن ملحی است که بار
ندارد و ستبر بود جون بکر نند عنبر پخته و نمک سوده خشک کنند و بر شراب بیاشامند گزندگی
عقرب را بغایت نافع بود و باید که کهن شود و صداه نیز گویند و آن روفولست و دینار و نه
مخلصه نیز گویند و آن دو نوع است یک نوع بری و یک نوع بستانی از آن بری سداب بری
گویند و بشیرازی کوچ گویند طبیعت آن گرم و خشک است مسخن معده بود و طعام هضم کند
و بادهای غلیظ بشکند و بلغمی مزاج را نافع بود و گزندگی جانوران را سود دهد خاصه عقرب
و بول براند و تخم وی مشهور بود و فرا و مانند تخم انجدان بود بشیرازی آنرا امیرک کازرونی
خوانند و در از گفته شود لیکن در چشم آورد و قاطع منی بود و تشنگی آورد و مضر بود
بسر مصلح وی بادرنبویه بود و بدل وی سداب جبلی بستانی بود و ورق آن مانند کرفس
و خرد بود و از این جنس خیری ماند و طعم آن تلخ بود تخم وی سبز رنگ بود خوش بوی و خوش
طعم و بر جامه بخسبد بشیرازی آنهو دو سنگ خوانند بادها بشکند و معده را نیکو بود و
گرمی وی کمتر از گرمی حرارت بری بود و غذا هضم کند و خمار زایل کند و مصلح فراخ بدن و خشا
بود و دوزدی روی زایل کند و سدهٔ جگر و سپرز بگشاید و مسخن گرده بود و مسمن و مثانه

بوی



و مجری بول پاک کند و زکام را نافع بود و دماغ را سود مند بود و رطوبت آن پاک کند و جهت
بواسیر هیچ ادویه و دوایی بهتر از وی نبود خوردن و ضماد کردن و اگر ادمان اکل وی کنند
از بواسیر ایمن باشد حرف نون نبخیت که از طرف شام و بیت المقدس می آورند
سفیدی تیره رنگ بود چنانچه بسیاهی زند و دانگی از وی نافع بود جهت گزیدگی
عقرب و مار از یک درم با یک مثقال یا تنها بیاشامند یا بماء العسل با شراب و نجات
نافع بود و مرباقین نیز گویند گفته شود حرف الزاء الصفحه زهر الحجارت بپارسی
گل سنگ گویند و آن چیزیست که بر مثال طحلب بر روی سنگ پیدا می شود و چرا زهر
آن گویند که زحمت حو باکه آن قوبا است زایل میکند و صحت می بخشد و طبیعت سرد
و خشک بود بر ورمهای گرم طلا کردن نافع بود و اگر بر موضعی که خون آید طلا کنند خون
باز دارد و بر قوبا ضماد کردن بغایت نافع بود و ورم زنان و برقان را سودمند بود حسک
سکونبج بپارسی خار خسک گویند در مغرب حمص الامیر خوانند بشیرازی خار سه پهلک گویند
با صفهانی هروا خوانند و آن بری و بستانی بود و بهترین بستانی بود سبز تازه طبیعت
وی سرد است باعتدال و خشک است در اول و گویند گرم است در اول و گویند معتدل است
در گرمی و سردی ضماد کردن بر ورمها گرم نافع بود و مفتح و ملین بود و ریش بن دندان
و عفونت آن زایل کند چون با عسل خلط کنند عصارهٔ وی درد او و بادی چشم
سودمند بود و درد مثانه و عسر البول و قولنج را نافع بود سنگ گرده و مثانه
بریزاند و باه را زیاده کند و منی بیفزاید و درم از حسک بری جهت گزندگی افعی
چون بیاشامند جهت دفع ادویهٔ قتاله نافع بود و طبیخ وی جایی که براغیث
بود بیفشانند بکشد گویند مضر بود به سپرز مصلح وی روغن کنجد یا روغن بادام بود
حشیشة النسر اطریلال است گفته شد حشیشه دودیه اسقولو
قندریون است گفته شد حشیشة الطحال نیز گویند حشیش الخافه غافث است
گفته شود حشیشة الضب فراسیون صوف الارض نیز گویند گفته شود

حشیش [illegible] بپارسی ورق نیکو گویند در قوت نزدیک کشنیز
تر بود و بهترین وی تازه تر بود طبیعت وی سرد و تر بود حرارت بنشاند و ورم
های گرم طلا کنند سود دهد عصارهٔ تر وی جهت نفث دم نافع حشیش فل
نقاقل است و اشقاقل نیز گویند گفته شد حصا [illegible] اسفیداج الاسفیداج است
گفته شد حصرم بپارسی غوره گویند و بلفظی دیگر حب و حج خوانند طبیعت
وی سرد است در اول و خشک است در دوم و گویند سرد است در دوم و خشک
در سیم جهت صفرا سود مند بود و حرارت بشکند و مولد ریاح و نفخ بود و معص
آورد و شکم ببندد و مصلح آن گلنگبین بود بدل آن ریباس با حماض اترج
حمص [illegible] ورس است گفته شود حضض بشیرازی ملک خوانند انواع است
مکی و هندی و مشهدی و بهترین آن جهت ورمها مکی بود و جهت موی هندی
و نوعی هست که در شیراز از ورق روباه ترک سارند روستاییان شیراز
آن را ملل شکک گویند و آن مستعمل ایشانست لیکن طبیعت حضض
مکی معتدلست در گرمی و سردی خشک بود در دوم و گویند سرد است
در اول و هندی تحلیل و قبض کمتر بود که در یکی صاحب جامع
گوید که هندی اقوی بود در همه حالات و حضض هندی عصارهٔ
فیلزهرج است و یکی عصارهٔ نباتیست یکی و گویند مصنوع
است نافع بود جهت همه نزفها دم جا از روده
و جه خون که از زنان آید بغیر از قاعده و مجموع
ورمها بجا خبثه و کلف و ریشهای دهن و دبر
و گوش و فسیخ را نافع بود و در چشم کشیدن
روشنی بیفزاید و تاریکی زایل کند و شقاق
مقعد و فسیخ را نافع بود و مالیدن و خوردن و حقنه کردن اسهال کهن و ریش
روده در الحسو دسند بود و چون بدان غرغره کنند خناق را زایل کند و بخود رطوبت ارحم

برکیر و قطع سیلان دم

کند و نفث دم و سرفه چون با آب بیاشامند نافع بود و حضض هندی که گزندگی سگ دیوانه را طلا
کردن و آشامیدن نافع بود و بدل او بوزن آن فیلزهرج بود ما مو فل و صندل مساوی و صاحب
تقویم گوید سپرز را غلیظ کند و مصلح او حماما و مصطکی بود و شربتی نیم درم بود حنظل [illegible] بدی بود و گفته
حلبه فریقه خوانند بپارسی شملیز گویند طبیعت او گرمست در آخر درجه اول و خشکست در اول
و گویند گرمست در دوم و خشک بود در اول و از رطوبتی فضلی خالی نبود و گویند گرم و خشکست در
دوم منضج و ملین بود و آرد او ورمها بلغمی اندرونی و بیرونی را تحلیل دهد و سینه و شکم و حلق را
منضج آرد و سرفه و ربو و عسر النفس را نافع بود و باه را زیاده کند و بادها بشکند و بلغم لزج از سینه
برون آورد و ربو اسپرز را نافع بود و آرد او با خطمی بر سپرز ضماد کردن نافع بود و اگر پیش از
طعام با مری بخورند شکم براند و چون با عسل بیاشامند شکم براند و خلطها که در روده بود و چون
پخته باشند غذا بیشتر دهد و آب او از صافی کند و چون سرداب [illegible] حراز را زایل کند و لعاب او
با روغن گل شقاق سرد را نافع بود و سوختگی آتش و آرد او [illegible] را لزم کند و باد ویه جهة
کلف طلا کردن نافع بود و چون طبیخ آن بیاشامند حیض براند و حشیش او چون بخورند دود دشت
و جگر و سردی مثانه و چکیدن بول و درد رحم که از سردی بود نافع بود و صاحب تقویم گوید
محلل قوی اشتین بود و مصلح او روغن قسط تلخ بود حلزون نوعی از صدف بود گفته
شود حلتیت صمغ محروث بود و محروث انجدانست و رافه گویند و حلتیت بپارسی
انگژد بود و هندی سنگ و شیرازی انگشت گنده و آن دو نوع بود منتن و طیب منتن [illegible]
تر بود و بهتر طبیعت آن گرمست در اول درجه چهارم و خشکست در دوم بهترین آن سرخ
رنگ صافی بود و چون بگدازند لون او بسفیدی گراید و آنچه مغشوش بود تیره رنگ بود
و آنچه بوی تیز دارد منتن خوانند و آنچه بوی تیز کمتر دارد طیب گویند و چون با عسل بیامیزند
و در چشم کشند ایمن باشند از نزول آب و تب ربع را بغایت نافع بود و بادها [illegible] و چون
بپیچد که در اندرون بود تحلیل دهد و داء الثعلب با سرکه طلا کردن نافع بود و ثالیل مسماری
و غددها چون با موم روغن خلط کنند و بمالند نافع بود و با سرکه بر تو با طلا کردن نافع بود و
و چون با آب بگدازند و بیاشامند علق را صافی کند و با انجیر خشک برگاز را نافع بود و موی

باه بود و چون با سکنجبین غرغره کنند علق از حلق بیرون آورد و بر گزندگی ... نهند
یا با شیر یا با حنظیا تا آماس بدن بغایت نافع بود و چون با زیت بکدازند و بر گزندگی عقرب ...
مالند نافع بود و اگر با شراب و فلفل و سداب بیاشامند گزاز را نافع بود و چون با سکنجبین بیاشامند
شیر که در اندرون سینه بکدازد و صرع را بغایت مفید بود و دفع زهرها، حیوانات کند و ...
و تبغ زمرد ار را مقدار نیم مثقال مستعمل بود و بول و حیض براند و بچه بیندازد و اگر اندکی در سوراخ
قضیب نهند نعوذ آورد و اگر با روغن زنبق در شیشه کنند و چند روز بگذارند بعد از آن در ...
مالند زن و مرد را لذت عجب دهد و اگر در سوراخ دندان نهند درد ساکن کند و بریزاند و اگر ...
ازو با آب لسان الحمل حل کنند و بازو بند که ممسک طبیعت بود بیاشامند فعل او قوی تر بود و قطع
اسهال که از رطوبت بود و خلط لزج کند و اگر نیم درم ازو و نیم درم سکنجبین بیاشامند و بدان ادمان
کنند فالج و خدر را نافع بود و درد مفاصل سرد و بواسیر و مغص را نافع بود و حب القرع بکشد
و مضر بود بجگر و معده و اسحق گوید مصلح او اشق است و صاحب تقویم گوید مصلح او جوز بوا بود یا ...
و بدل او ان محروث بعد ازان که با آب بجوشانند چند جوشش و صافی کنند بوزن آن بود حلیبه
زو فرا بود و گفته شود حلبلاب لبلاب است و گویند لاغیه و نیز گفته شود الشاه ... حلیم قرا ...
و بشیرازی کنه گویند و گفته شود حلیمو پیخ حماض بریست و در حماض گفته شود حلاق الشعر بوره بود
و گفته شود حلحل و حلاحل ... است و گفته شد حلیب سورنجانست که هندی بود طبیعت او
گرم و خشکست در دوم و گویند در سیوم نافع بود جهت نقرس و درد مفاصل و درد زانو و مسهل بلغم لزج
و خلط غلیظ بود و حب القرع و کرمها بکشد اما سپرز را غلیظ کند مصلح او کاسنی و کثیرا بود حمما حما
... و اموس گویند و بشیرازی ماملو گویند طبیعت او گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم
و آن دو نوعست یک نوع مشهور بود که بشیرازی ماملو گویند و نوعی دیگر مانند پسپلوشان
بوا چوب او زردی بود که بسرخی مایل بود و برگ او سبز بود و خرد و گل او زرد بود و کوچک نبات او
بمقدار یک وجب بود و این مولف گوید نبات او در سنگ روید و از یک وجب کوتاه تر بود
بهترین ذهبی رنگ بود از منی خوشبوی ... و رمها، گرم بود و چون بر پیشانی ضماد کنند درد سر را زایل
کند و چون با مادر وج بر گزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود و ورم چشم که از گرمی بود و ورم احشا

سرکه

بود نافع بود

سکنجبین

و حزا نیز گویند

سنکهوره بود

و در ... بزرگ بود

بود ... با زیت ضماد کنند و در رحم چون فرزند ازو بخود برگیرند و در طبیخ آن نشینند و نقرس را
نافع بود و کسی که گرده او یا جگر معلول بود چون طبیخ او بیاشامند نافع بود و سده جگر بگشاید
و بول براند و مستعمل ازو دو درم بود لیکن مصدع بود و منوم و مسکر و از جمله مسکرات بود
و صاحب تقویم گوید مصلح او صندل و گلاب بود و اسحق گوید مضر بود بمعده و مصلح او تخم
کرفس بود و سادوق گوید بدل او بوزن آن اسارون بود یا بوزن آن وج و بوزن ا...
... تمر هندیست و گفته شد حماض الاترج در صفت اترج گفته شد حماض بری
و بستانی بود بری را سلق بری گویند و آن بیشتر جبلی اما در خاک ریزه و زمینی سست روید
و ... بیونانی طوطان ... بشیرازی حلیمو گویند در نقرس و درد مفاصل طلا کردن
بغایت نافع بود و سرفه صفراوی را نافع بود و بستانی را بشیرازی ترشینک گویند مانند کاسنی
بود و برگ آن و در و حموضتی بود و رطوبتی فضلی لزج و بهترین بستانی بود ترش و طبیعت
آن سرد و خشکست در دوم و تخم او سرد بود در اول و در و قبضی بود و در بزر گفته شد و اگر تخم
او بیش از گزندگی عقرب بیاشامند و عقرب بگزد زحمت نرساند و ورق او چون بپزند
شکم براند و چون بپزند و با زیت بریان کنند و کشنیز خشک و اندک زیره و آب انار ...
برو ریزند شکم ببندد و غیر بریان کرده سحج که از روده و مره صفرا بود نافع بود و تشنگی
بنشاند و قطع قی کند و غثیان صفرا ساکن کند و خمار دفع کند و آرزوی گل خوردن ببرد
و گزندگی عقرب را نافع بود و چون با شراب بپزند و بر خنازیر ضماد کنند و ورمها که در بن گوش
بود و بر سپرز نیز ضماد کردن بغایت نافع بود و چون بر جرب مالند نافع بود و اگر بیخ او
در گردن بندند خنازیر را دفع کند و چون سحق کنند و زن بخود برگیرد قطع سیلان رطوبت
کهنه از رحم کند و اگر با شراب بپزند و بیاشامند یرقان زایل کند و سنگ مثانه بریزاند
و حیض براند و اگر یک مثقال بیخ او بکوبند و با رب سیب لعق کنند سحج و اسهال و ... را
نافع بود حماض الما، در آب روید و ورق او بر بالای انگشت بود نزدیک بورق کاسنی
و ساق او کوچک بود و بر سر او تخم سیاه رنگ بود که بسرخی زند و طعم او مانند طعم حماض
بود و شکم براند چون پخته بخورند و تخم او چون سحق کنند و با شراب بیاشامند غم ببرد و نفس را

و حماض الترج

بیخ آن را

و بیخ او ...

بود وزن ...

خوش دارد و توحش زایل کند و خفقان گرم را نافع بود و غثیان دفع کند و مقعد مسترخی را صلاح
آورد و چون بپزند و بر اعضا مالند خارش زایل کند و تخم و ورق او چون بخایند درد دندان را
ساکن کند و بن دندان محکم کند و اگر ادمان اکل کنند یرقان زایل کند حماض الیهود گویند
بود و گفته شد حماض البقر حماض بریست و گفته شد حماض نهری حماض بستانیست و گفته شد
حمة الارض امعاء الارض گویند و گفته شد حمص الامیر حسکست و گفته شد حمص بپارسی
نخود گویند و اسفید و سرخ و سیاه و کرسنی بود و بری و بستانی باشد بری کمتر بود و اندک تلخی
[illegible] و بستانی غذا نیکو دهد و سیاه بقوة تر بود در افعال و بهترین اسفید بزرگ بود و طبیعت آن
گرم و تر بود در اول و گویند خشک است در اول طبیعت نرم دارد و بول براند و منی بیفزاید و باه برانگیزد
و حیض براند و منفخ بود و لون را صافی کند و درد پشت ببرد و نمش و کلفها و کرم را نافع بود و نخود او
[illegible] از [illegible] نیکو بود و آواز را صافی کند و غذا اشتها زیاده از همه چیز چون از آرد او و سبزی حساء
سازند و طبیخ نخود سیاه سنگ گرده بریزاند و ادرار بول از همه نخودها زیاده کند و فالج و مرضها
ببرد و درد مفاصل که از رطوبة بود سود مند بود باه زیاده کند تا حدی که چهار پایان مثل گاو و شتر را
چون بخورند نخود سیاه بجای علف قوة باه ایشان زیاده شود و سده گرده بگشاید و چون
بسرکه بخیسانند یک شب و بامداد بناشتا بخورند و صبر کنند تا نیم روز کرم بکشد و در آب بخیسانند
و همچنان خام بخورند و آب آن بیاشامند بناشتا نعوظ تمام آورد و قضیب را قوة دهد و در
نخود سه خاصیت موجود است که مجامعة کردن محتاج بدین سه بود اول آنکه طبع او ملایم طبع
منی بود دوم آنکه کثیر الغذا بود سیوم آنکه مولد ریاح بود و [illegible] اگر جهة قوة باه خورند
باید که این چیز داشته باشد و آن نخود بود و زرده تخم مرغ نیم برشت اما نخود کسی که قرحه مثانه
کرده داشته باشد بغایة مضر بود و نخود سیاه بچه بیندازد و اولی آن بود که میان دو طعام
خورند و مضرة او کم شود و [illegible] و جرم نخود ثقیل بود بمعده و مصلح او معجون گل بود حمیرا ابو ملسا
گویند و آن شخار بود و در الف گفته شد حمحم بلغت اهل شام لسان الثور است از قول صاحب
منهاج صاحب منهاج گوید حمحم تخم بود کران نبات خبه است و مرد و گفته شود حمض حرض گویند
و گفته شد حملط [illegible] از حمیز بود و گفته شد حمحم صاحب منهاج گوید و صاحب تقویم که بستان

حاحم

افروز است و صاحب جامع گوید از قول اسحاق بن عمران که حسق بستانیست و در شام حسق نبطی
گویند و نبات او بغایة سبز بود و گل او سفید و تخم او مانند تخم حسق بود و طبیعت او گرم و خشک است
در دوم اصحاب [illegible] را نافع بود و سده دماغ بگشاید که از بلغم بود و زکام تر را نافع بود
و بیخ گویند گرم تر و خشکتر از شاهسفرم بود و گویند مقوی دل بود و تخم او بریان کرده با روغن گل
و آب [illegible] اسهال سرد را نافع بود و صاحب منهاج و صاحب تقویم گویند سرد و خشک است در اول
[illegible] معده و جگر [illegible] کند چون طبیخ او بیاشامند با جلاب یا سکنجبین و معده و جگر را از
اخلاط پاک کند و ابن مولف گوید صاحب منهاج و صاحب تقویم گویند طبیعت و خاصیت
[illegible] روز است که گفته شد و اسحق گوید طبیعت حسق بستانی بود و بسیار او مثانه را بد بود و مصلح
او کندر و حماماست حمام بپارسی کبوتر گویند طبیعت او جالینوس گوید گرم است و رطوبة
بسیار گوشت او گرده را نیک بود و منی بیفزاید و خون و شریف گوید فالج و لقوه و خدر و استرخا
بدنرا نافع بود و شریف گوید چون زنده پرها را و مجموع بکنند و پاک کنند و بر موضع گزندگی عقرب
نهند بغایة نافع بود و سر او چون با پرها بسوزانند و سحق کنند و در چشم کشند تاریکی و شبکوری
ببرد و در خواص ابن زهر آورده که در خانه که کبوتر باشد از فالج و خدر و سکته و جمود و سبات
ایمن باشند و این خاصیت درست و دیسقوریدس گوید خون و ورشان و شفانین
و حمام چون گرم بود در چشم کشند جراحتی که در و بود زایل کند و خون حمام خاصه قطع رعاف که
از حجب دماغ بود کند و بیضه او بغایة گرم بود و کبوتر از کبوتر بچه سبکتر است و اولی آنست
که با آب غوره و گشنیز یا سرکه بزند و مغز خیار را [illegible] آن خورند یا تخم خیارین حمار اهلی صاحب
منهاج گوید گرم و خشک است در سیوم و صاحب تقویم از قول اسحق گوید گرم و تر است و خاکستر
گوشت و جگر او چون بر شقاقی که از سرما بود بمالند نافع بود و [illegible] جگر او چون با زیت بر
خنازیر نهند نافع بود و جذام هم و گوشت و جگر او چون بپزند و در طبیخ آن نشینند گزاز که از
خشکی بود بغایة نافع بود و جگر او بریان کرده بناشتا خوردن صرع را نافع بود و بول او درد
گرده را نافع بود و در خواص آورده اند که پوست پیشانی او چون بر کودکی بندند که [illegible] نافع
بود و گویند جرک گوش خر چون بخورد کودکی دهند که گرید نافع بود و در خواص آورده اند که کسی

که عقرب گزیده باشد با آواز بلند در گوش خر گوید که عقرب مرا گزید [illegible]
زایل شود و خر زا در دگیرد و اگر پوست پیشانی او پاره مصروع نگاه دارد تا یک سال [illegible] و چون سال
نوشود پاره پوست پیشانی تازه با خود نگاه دارد تا سال دیگر صرع ازو زایل شود البته [illegible]
این زهر آورده که چون خر جرد سک را بغایت ناخوش آید حمار وحشی بپارسی خر گور گویند عبد الملک [illegible]
زهر گوید نظر در چشم او کردن صحت چشم نگاه دارد و منع نزول آب کند و این از خواص است [illegible]
گوید گوشت او چون فربه و جوان بود نزدیک بگوشت ایل بود و بغایت غلیظ ذبه او چون بر کلف طلا
کنند نافع بود و چون با روغن قسط بجوشانند در پشت و گرده که از بلغم بود و باد غلیظ نافع بود [illegible]
او چون بپزند با آب و نمک و دارچینی و زنجبیل و مرق آن بیاشامند و گوشت جرب آن مجرب [illegible]
مفاصل و بادهاء غلیظ را نافع بود و گوشت او بسیار خوردن تمدد در معده و بطی خروج ثقل پیدا کند
اولی آن بود که از پی آن جوارشات مسهله چون شهریاران و تمر خورند حنظل علقم خوانند و تخم او را
هبید گویند و بعربی کبست و بشیرازی گوست و بکرمانی خرزهره و بلفظی دیگر خربزه روباه گویند و نر و ماده
بود و ماده سفید و سست و نر و دشکن بود چندانکه سفید تر بود بهتر بود و پوست او باید که زردی بود سفیدی
مایل و آنچه کبودی زند بد بود و اگر بر درخت حنظل یک حنظل باشد کشنده بود و آن که بزرگی دو حنظل بود و
بهترین ماده سفید سپید و هندی بود و طبیعت او گرمست در سیوم و خشک است در دوم و کندی گوید سرد
بود و [illegible] مقطع بود و درد مفاصل و اعصاب و عرق النسا و نقرس سرد را نافع بود و دماغ را از
اخلاط پاک کند تخم او مسهل بلغم غلیظ بود از مفاصل و اعصاب و مرار اسود و اصفر و قولنج ریحی بگشاید
و ورق [illegible] صرع و مالیخولیا و وسواس و داء الثعلب و داء الحیه و جذام را نافع بود خاصه چون با دو
خلط کنند مانند ابسون و افتیمون و نمک هندی و صبر سقوطری و ایارج فیقرا و حنظل و اگر در طبیخ حقنه
کنند [illegible] درست از دو درم تا چهار درم شاید قولنج بگشاید و مره سودا و خام بیرون آورد
و تخم او شربتی نیم درم بود با عسل و بادو به د انکیم و باید که بغایت سحق نکنند و اصلاح او کثیرا کنند و رنج
او گزندگی افعی و عقرب را نافع بود خوردن و طلا کردن و حکایت کنند اعرابی را که عقرب چهار موضع
او بگزید دو درم ازو بیاشامید در حال صحت یافت و در حقنه [illegible] کلمی که قولنج داشته باشد نافع بود
و بخور کردن بواسیر را نافع بود و چون بخود رگیر نزله بکشد و اسحق بن عمران گوید چون بگیرند حنظل و سرش

بگیرند و تخم او [illegible] و غلیظ و نیک برکنند و سوراخ آن بخمیر بگیرند یا بگل و در آتش نهند تا
[illegible] برند پس برگیرند و در موی مالند سیاه کند و مسیح دمشقی گوید اصل او چون بجوشانند جهة
[illegible] بغایت نافع بود و گزندگی افعی و حنظل باید که در گرما گرم و در سرما سرد [illegible] مستعمل نکنند که اسهال [illegible]
[illegible] بود و معده و مصلح او کثیرا بود و مصطکی و بدل آن گویند حب الخروع بود و گویند بوزن
آن [illegible] و چهار دانگ وزن آن قثاء الحمار و گویند بوزن آن حرمل و چهار دانگ وزن آن قند
[illegible] بهترین آنست که بغایت سبز بود و در زمان خرد کرده باشند طبیعت آن گرمست باعتدال
[illegible] گرمی و سردی و عیسی گوید سرد است در اول و خشک است در دوم طبیخ او نافع بود جهة [illegible] گرم
و سوختگی آتش و جهة شکستگی استخوان و ریش دهن و درم [illegible] جهة خناق و نیم مثقال چون بیاشامند
قولنج بگشاید و از خواص اوست که چون کسی را ابتدا آبله کند [illegible] شند و بر کف پای نهند
ایمن باشند از آنکه در چشم رود [illegible] ست و اگر تخم او یک مثقال با عسل لعوق کنند دماغ را بغایت نافع
بود و [illegible] خواص این زهر آورده که چون حنا بمسکه [illegible] شند و بر ناخن نهند و بدان ادمان کنند نیکو کند
و اگر پای را بدو خضاب کنند شب بامداد بول سرخ رنگ آید و مضر بود بحلق چون بیاشامند
و مصلح او کثیرا بود حند قوقی بشیرازی اند قوقو گویند و بپارسی [illegible] و او بری
و بستانی بود و حنده قوقو یا بری را درق و حیافا خوانند و بیونانی لوطوس اغریون [illegible] آن حنده
قوقو یا بریست و از آن بستانی طرنجلین بهترین بستانی بود و طبیعت آن گرم و خشک [illegible] در
درجه دوم و گویند در سیوم کلف را نافع بود و روغن او درد مفاصل و انثیین را نافع بود [illegible]
او که بستانی سفید بود در چشم کشند با عسل نافع بود و بری و بستانی [illegible] را نافع بود و استسقاء و
و حیض براند و روغن او جهة بادها که در اعضا بود و اگر [illegible] آید چون برو بمالند نافع بود و اگر
طبیخ آن [illegible] عمل کند و تخم او مهیج باه بود و اگر آب او بر گزیدگی عقرب ریزند [illegible] ساکن
کند و چون بر عضوی سالم ریزند لذع و [illegible] پیدا کند و چون عصاره او سعوط کنند صداع آورد
و [illegible] خناق آورد و در حلق و مداوا او [illegible] گشنیز و کامو و کاشنی کنند حنا [illegible] الغول له شنجار بود
و گفته شد حناء قریش [illegible] و گفته شد حناء مجنون و سمه است و گفته شود حنطه گندم
بود بهترین آنست که میان صلابت و لین بود و فربه بود و میان سرخی و سفیدی بود و طبیعت او گرمست

ومعتدل بود در تری وخشکی وچون بکوبند وبر کزندکی سک وبوانه نهند نافع بود وچون بجا بند وبر بهما نهند بکشاید وروغن او قوبا را نافع بود واو بهترین غذاها بود آدمیان را حنظه زومیه خندقوقی بود
وخالاوون نیز کویند وکفته شود خوک باد روح بود وکفته شد جوز هندی مرخ است وکفته شود
اکرو فرانند وتوزکو بند وآن درخت است که پوست او زرد بود وکل او کرم در درجه سیوم وخشک
در اول وورق او ضعیفتر از کل بود وصمغ او کهربا بود وتخم او لطیفتر از صمغ او بود وآنرا
وورق او چون با سرکه بر نقرس ضماد کنند نافع بود وثمرا وچون با سرکه بیاشامند صرع وتقطیر البول
را نافع بود وثمرا ومنع آبستنی کند وشیخ الرئیس کوید او لطیف بود وبسیار کرم نیست ویک مثقال
از ثمرا وعرق النسا را نافع بود واسحق کوید مثقالی از ورق او بعد از طهر با سرکه نافع بود جهة آبستنی
جوسر وجمر نیز کویند وآن تمر هندیست وکفته شد حواری آرد کندم سفید حریر بیخته بود جوز خسیم
ورد احمر است وکفته شود حوران وحوفران این مرد واسم طرخونست وکفته شود انشاء الله تعالی
حومانه بعربی کویند وبسریانی طرغلین بود وکفته شود حوز اسفندار بستان افروز بود وکفته شود
حیه مار بود وانواع آن بسیار بود وآنچه در تریاق مستعمل بود فرص افعی بود که از کوشت او سازند
ودر مرکبات کفته شود حیاة الموی قطر است وکفته شود حی العالم آبرون خوانند ومعنی آبرون الحی
ابداً یعنی همیشه زنده ومرکز ورق او بیفکند ودایم سبز باشد وبیش بهار نیز خوانند وبعضی کویند
افروز بود وکویند تخم اوست واین مرد خلافست آنچه محقق بود نوعی از ریاحین بود که در بستر بسیار
باشد دایم سبز بود وحی العالم دو نوع بود کوچک وبزرگ ودسقوریدوس کوید سه نوعست
یک نوع کوچک خود رو بود در پایه وبن دیوار وکوه وقضبان او کوچک بود ویک شاخ
زیاده نبود وورق بسیار بران بود ویک وجب بود وکل او زرد بود ودر قوة مانند نوع بزرگ
بود واز ان بزرگ بستانی بود وطبع او سرد است در سیوم وخشکست در اول ومرد دو نوع
کوچک وبزرگ نافع بود جهة ورمها کرم جکر وسینه طلا کردن وچون تنها یا با سویق بر حمره ونمله
ضماد کنند وریشها پلید وورم کرم که در چشم پیدا شود وسوختکی آتش ونقرس بغایة نافع بود
وآب او بیست درم بیاشامند جهة سده که در جکر وزهره باشد نافع بود ومسهل صفرا بود وجهة
کزندکی رتیلا نافع بود وچون آب او با روغن کل وسرکه بر سر نطول کنند درد سر را نافع بود وجهة
اسهال

ورق او

سذر

دکوهی بود وقد وی برابر ازی یک کز بود وبسطبری انکشت بود وبهترین وی بستانی بود

ومقطعا بدلیلی بود نفس بود وچون با شراب بیاشامند کرم در از بیرون آورد وچون زن بخور
بکند با قطع رطوبة مزمن از رحم کند واکر در چشم کشند درد را ساکن کند وفولس کوید بخور رم آب او
با سکنجبین بیاشامند حدة دم را ساکن کند وصفرا وقوة بدن دهد ودیسقوریدوس کوید کو
سپیوم هو البقلة الحمقا نیز خوانند وبعضی طیلاقون کویند واهل روم البیو کویند واین نوع میان
کشنا نها دوید وطبعت او کرم بود ومفرح جلد بود وچون با پیه کهنه بر خنازیر ضماد کنند تحلیل
العالم مضر بود بسپرز ومصلح او طین ارمنی بود حب صل حدق بود وکفته شد والله اعلم
الخاء خانق النمر صاحب منهاج کوید خانق النمر والذیب
یعنی قاتل النمر والذیب وهی حشیشة ودر صفت قاتل الذیب کوید که قوة نه کقوة خانق النمر وهو
ثمرة بس هرن تقدیر ازین مرد واسم وماهیة آن یک سهو باشد آنچه محقق ومعول علیه بود کفته شود
شود که خانق النمر نباتیست که چون پلنک وکرک وبوزو سک وخوک وغیر آن از سباع بخورند
خناقشان بکیرد وبدان سبب خانق النمر وقاتل النمر خوانند که مخصوص است به پلنک که او را زود
ترمیکشد وآن نوعی از مازریونست تحقیق اکرچه بعضی کویند اسقیل بود وبعضی کویند خربق سپید
بود واین مرد وقول خلافست وآنرا اقونیطن کویند وطبیعت آن کرم وخشکست در چهارم خانق
الذیب قاتل الذیب هم خوانند او در قوة مانند خانق النمر بود اما مخصوص بود بکرک که او را
زود ترکشد وآن تحقیق خربق سپیاهست وطبیعت آن کرم وخشکست در آخر درجه سیوم وچون
بکوبند وبر کوشت خام افشانند در عمل همان فعل کند وچون کرک بخورد بمیرد خانق الکلب قاتل
الکلب هم خوانند ودر عمل همان فعل کند بلکه زیاده تر اما سک را زود ترمی کشد واو بهم
مرحیوانی بود که دنباله اشته باشد واز هند وستان خیزد وآنرا آذرانی کویند وکفته شد
خاتم الملک ساداروان بود وکفته شود خامالاون صاحب جامع کوید حربا بود
وصاحب منهاج کوید نوعی از مازریون سیاه بود وصاحب جامع کوید خامالا اسم مازریون
بود وکفته اند که اسد الارض مازریون بود سهو کرده اند اسد الارض حربا بود وکفته شد
وخامالا اسم مازریون بود وبسبب اشتراک اسم سهو کرده اند وهم صاحب جامع کوید از قول
بعضی از متاخران که اسد الارض خامالاون مالس است که آن مازریون سیاهست بسیار

سیلان

البیو

خانق النمر بحیله بود

وبه پارسی کبولہ کویند

تقدیر قول صاحب منهاج معتبرتر بود خامالیون و کمالیون نیز گویند
معنی لوقس یونانی سفید بود و بعربی الشخیص به بربری اداد و در الف گفته شد اشخیص ابیض
خامالاون املس اداد اسود بود و آن خمالیون و کمالیون نیز گویند و آن خانق
و گفته شد خامانابا یونانی یعنی زیتون الارض و آن مازریون ست و گفته شود انواع
تعالی و خالد و میمون نیز گویند و کوچک آن مامیران و معنی خالیه و شیون ماء الخطافی بود و بدین سبب
این اسم بدو نهاده اند که پرستوک چون بچه او در آشیانه نابینا شود مادر برود و شاخ مامیران
و در آشیانه بنهد بچه او بینا گردد بقدرة الله تعالی و این از خواص بود خامالاون حنطة رومیه
و گفته شد بپارسی کاکل خوانند و در خندروس گفته شد خامامیلن بابونه بود و گفته شد
خامابیطس معنی آن یونانی صنوبر الارض بود و آن کمافیطوس بود و گفته شود خامادریوس
خامادریون نیز گویند معنی آن یونانی بلوط الارض بود و آن کمادریوس بود و گفته شد
خاما اقطی معنی آن یونانی خمان الارض بود و آن خمان کوچک بود و اقطی خمان بزرگ و گفته
شود خاولنجان خسرودارو گویند و آن خولنجان بود و گفته شود حبه بزر الخمخم بود بشیرازی
شغشک گویند و باصفهانی خاکستی و به تبریزی سوارون و بترکی فراسوه و نیکوترین آن سرخ
خلوقی رنگ بود خرد و طبیعت آن گرم بود و تری را نافع بود و حصبه و اصحاب سودا
و چون با شیر و نبات بیاشامند بدن را فربه کند و لون را نیکو کند خباری بپارسی خرو خوانند
و بشیرازی نان کلاغ و آن نوعی از ملوکیه بود و گویند ملوخیا بستانیست و ملوکیه بری و نوعی
از ملوخیا بقلة الیهودیه خوانند ملوکیه گویند و آن خطمیست و بری لطیف تر و خشک تر از بستانی
بود و طبیعت او سرد و تر بود در اول و گویند معتدل بود و فولس گوید گرم و خشکست و این قوی
دوراست و ورق او چون بر گزندگی زنبور و نحل ضماد کنند نیکو بود و وقتی که خام بود و ورق
بری با زیتون بر سوختگی آتش و حمره طلا کردن نافع بود و طبیخ او چون زنان در وی نشینند صلابت
رحم نرم کند و معقده و ورق او چون با بیخ او بجوشانند نافع بود جهة زهرها و ادویه کشنده
و بر گزندگی رتیلا ضماد کردن نافع بود و بول براند و تخم او چون خلط کنند با تخم حندقوقا بری و با
شراب بیاشامند درد مثانه ساکن کند و چون ورق او بپزند و بر دمامیل نهند و رمها که آماس ج

بشکافتن بود بگشاید و ماده بیرون آورد و بدان حقنه کردن گزندگی روده و معقد و رحم را
نافع بود و بستانی بود بد بود و چون تر بود مثانه را نافع بود و تخم او جهة خشونتی که در سینه و شش
و مثانه حادث شود سودمند بود و اگر بپزند بروغن و ضماد کنند بر ورمهایی که در مثانه و گرده
حادث شود نافع بود و اگر ضماد کنند بر ورمهای گرم ساکن کند و سرفه که از خشکی بود و خشونت
سینه و بول براند و شکم و ورق او چون بخایند همچنان خام باندک نمک ضماد کنند بر ناصور
گوشه چشم بود پاک کند و گوشت برویاند و چون ضماد کنند با کمیز بر ریشی که سبب آن از تری بود
و سبوسه نافع بود و گزندگی عقرب را خاصه چون با زیت بود و گل او نافع بود جهة قرحه کرده
آشامیدن و ضماد کردن و قضبان او نافع بود جهة روده و مثانه و شکم نرم دارد و نوعی از
خبازی بری بود که مسهل خام بود تا حدی که گاه باشد که خون بیاید خبز بهترین آن
بود که از گندمی آفت نارسیده پاک فربه صلب بود و نان سمید و جواری دشوار از شکم
بیرون آید و نفخ در وی زیاده بود و مولد ریاح بود و سده جگر و سپرز گرده تولد کند و شکم ببندد
و نان خشکار سپرز غلیظ کند و خون که از وی حاصل شود میل سیاهی داشته باشد و نان جواری
بدن را فربه کند و نان که نخاله بسیار دارد از شکم زود بیرون آید و غذا اندک دهد و آنچه نخاله
اندک دارد ضد آن باشد و نان فطیر نفخ در وی زیاده بود از آنچه خمیر داشته باشد و نان خشک
کهنه شکم ببندد و نان نرم خشکار چون با آب و نمک تر کنند و بر توبا کهنه مالند زایل کند و شکم
نرم دارد و اصحاب قولنج را نیکو بود و غذا اندک دهد و بدن را از انواع نانها به بود و از
گندم برشته و جرب و حکه و بواسیر تولد کند و مصلح او ادهان و حلاوات و البان بود و بهترین
نان سمید بود و غذا بیشتر دهد و دیر هضم شود بسبب اندکی نخاله و در گرمی معتدل بود و بدن را فربه
کند و شکم ببندد و سده پیدا کند و اولی آن بود که نمک و خمیر تمام داشته باشد و با سفیدباج
و طباهجات شوربا خورند و بعد از جواری و گندم وی میان خشکار بود و متوسط بود در کثرة غذا
و قلت آن و سرعة هضم و بطء آن و نزدیک بسمید بود در بیشترین احوال و شکم ببندد و اصحاب
کبد را نافع بود و دیر هضم و مولد ریاح و نفخ بود و سده و سپرز گرده احداث کند و مصلح او
زنجبیل و اطریفل بود و بعد از آن ماء العسل خوردن و بحمام رفتن و خوابها دراز کردن و نان

فرنی نرم بود و دیرهضم شود و مزاجهای خشک را سودمند بود و مصلح او شیرینی بود نان قطایف
شکم ببندد و مولد خلط غلیظ بود و مصلح او شیرینی بود نان برنج بهترین آن بود که از برنج سپید
خوب بزند و طبیعت آن سرد و خشک بود و غذا روده دهد و شکم ببندد و دیرهضم شود و مصلح او
روغن بادام بود نان جو بهترین آن بود که از جو تازه فربه پزند طبیعت آن سرد و خشک بود شکم ببندد و غذا
اندک دهد و مصلح او چیزهای چرب بود خبز الغراب الخوالنست و گفته شد خبز القرود کوف بود
و گفته شود خبز المشایخ بخور مریم بود و گفته شد خبث الحدید بپارسی ریم آهن گویند و بشیرازی
ریم آهن و قوی تر از همه خبثها بود و آنرا فنجوش خوانند بهترین او فولادی املس بارها کوچک
تنک بود که بر و خشونه نبود و طبیعت او گرم و خشک بود در سیوم مجفف رطوبات بود و محلل و رهها
گرم و نافع بود خشونه جفن را و مقوی معده بود چون شراب کهنه بیاشامند خون بواسیر
قطع کند و منع آبستنی کند و چون نخود بر کیر نهد به بیشم پاره خون رفتن باز دارد و قطع سلس البول
کند و ثقل را الحکم دارد طلا کردن و چون بیاشامند جهت شیر که در پستان بسته بود نافع بود و مغدا
دانکی مستعمل بود و خبث الحدید بقوة مانند زنجار الحدید بود چون با سکنجبین بیاشامند منع مضرة
دواهای کشنده کند مانند مازریون و از خوردن خبث الحدید همان عارض شود که از خوردن
براده الحدید و علاج او همچنان کنند که کسی براده خورده باشد و اولی آن بود که مدبر کنند صفت
آن بگیرند خبث الحدید و سحق کنند و در سرکه انگوری خیسانند چهارده شبانه روز بعد از آن خشک
کنند و با روغن بادام بریان کنند و مستعمل کنند باه را زیاده کند و ورم سپرز تحلیل دهد و معده
و جگر و سپرز نیز و اعضایی که محتاج تجفیف بود و قبض و تقطیر بول و قرحه امعا و مثانه را بغایة نافع
بود و بدل خبث الحدید مدبر اطریفل کوچک بود و بدل غیر مدبر خزف بود خبث الفضة ثفل نقره
بهترین آن بود که سبز رنگ تنک بود قابض بود بغایة و در و جذب و تجفیف بود جرب و سعفه و ریش
را نافع بود چون در مرهم کنند منع خون از ناصور و بواسیر کند خبث النحاس در قوة نزدیک بخبث
الحدید بود خبث الرصاص قوة او مانند رصاص محرق بود و طبیعت آن بود جهت ریش چشم و بدل
آن اسفیداج رصاص بود خبز رق اسپنتین است و گفته شد ختم الملک خاتم الملک گویند
و آن طین مختوم بود و گفته شود خثاء البقر زبل البقر بود بپارسی سرگین گاو گویند چون

بر

ذکر ریم آهن

اسطوره ن است
فنجوشش
و سحق کنند
و سرد و خشک بود ملایم بود
و بسوخته اما ضعیف تر بود مداوم

63

بر ورمهای غلیظ نهند تحلیل کند و چون بسوزانند و با سرکه بر سوراخ بینی نهند خون رفتن باز دارد
و جوشش زهرها را نافع بود و چون بخورند و گرم بر بدن نهند و رها کنند تا خشک شود و بردارند
و چند بار نهند چند نوبت و همچنین بر پای منقرس نهند با خاکستر و زیت نافع بود و بر گزندگی زنبور
نافع بود و مستسقی را بدان طلا کردن مفید بود و بهترین آن بود که در فصل بهار باشد و چون
خشک کرده بسوزانند و مستسقی بیاشامد بغایة نافع بود و اگر زن بدان بخور کند زادن بر او
آسان شود و بچه مرده بیفکند و در خواص ابن زهر آورده که چون بر ثالیل بندند قلع کند
خدر یوق عنکبوتست و گفته شود خداع الرجال بزر البنج و گفته شد خردل ابیض اسفند سپید
بود و گفته شد جزو الحمام جوز جندم بود و گفته شد خرسفی خلر بود و گفته شود خروع بیابی
بید انجیر گویند و بشیرازی کنتو بهترین او بحری بود و طبیعت او گرم و خشک است در دوم و گویند
تر است و انچه گوید گرم و خشک است در سیوم مسهل بلغم بود و قولنج بگشاید و فالج و لقوه را نافع
بود و صاحب منهاج گوید شربتی از او ده دانه مقشر بود و صاحب تقویم گوید پانزده دانه
و اعصاب را نافع بود مر صلابة که بود چون ضماد کنند یا بیاشامند نرم کند و سی حبه از او سپید
کرده و سحق کرده بیاشامند مسهل بلغم بود و مره و رطوبة مائی بود و قی آورد و غثیان باز دید
کند و ورق او چون با سویق خلط کنند و ضماد کنند بر ورم بلغمی و ورمها گرم که در چشم بود نافع
بود خواه پخته و خواه خام و بر نقرس و درد مفاصل چون ضماد کنند نافع بود اما مضر بود بسینه
و مصلح او کثیرا بود خراطین زغار کرم گویند و آن امعاء الارض بود و [illegible] الارض هم گویند
و آن کرمی سرخ بود که در زمین نمناک بود در شب کل و طبیعت آن گرم و خشک بود و خشکی او
در درجه سیوم بود و چون بکوبند و بر جراحت اعصاب ضماد کنند و سه روز رها کنند سودمند بود
و گویند در ساعت سود دهد و با پیه مرغابی درد [illegible] را نافع بود و چون با شراب بیاشامند
بول براند و یرقان را نافع بود و پسنک کرده بریزاند اما مضر بود با عصاب دماغی و مصلح او
روغن بادام بود و در بزرگ کردن قضیب اثری عظیم دارد خاصه چون بشویند و خشک کنند
و سحق سازند و با روغن کنجد طلا کنند خرنوع صمغیست که بزبان بربری تاغیبرو خوانند
خرنوب نبطی خروب گویند و خرنوب و خرنوب الشوک و تخم قرنس نیز گویند بپارسی کوور

ذکر بید انجیر

و بچه زنده بکشد
و گفته شود و صاحب جامع گوید نوعی از خرنوب است

واهل شام مغربی خوانند و بعربی ینبوب گویند و گفته شود خرنوب [illegible] بپارسی کبر نه گویند
و بشیرازی کورک کازرونی و او خشک بهتر بود از تر و او را طبیعت قابض بود و سرد و خشک
و خشکی او در درجه دوم بود و گویند گرم و در اول شکم ببندد با وجود شیرینی و معده را اکر [illegible]
کند خاصه چون با عقید العنب پرورده باشند و جالینوس گوید چون تر بود شکم نرم کند و معده را
نرم دارد و هیچ هضم نشود و چون خشک بود شکم ببندد و بول براند لیکن دیر هضم شود و چون [illegible]
بود ثالیل را بد بود مگر که بران مالند محکم البته زایل کند و مستعمل از وی پنج درم بود و روفس گوید [illegible]
بدن دهد و طبیعت ببندد و ریش معده را نافع بود و اریباسوس گوید نافع بود جهت اسهال با فراط
و قوت بدن دهد و امعاء را پاک از اخلاط بلغمی فاسد اما مجفف اعصاب بود و مصلح آن لعاب
بهدانه و نبات بود و صاحب منهاج گوید فایده ضرر او کم کند و گویند مصلح او ماء العسل بود و جلاب
و بدل او مازوی بی سوراخ بوزن آن و گویند طراثیث و گویند قرظ بوزن آن بود خرنوب هندی
خیار چنبر بود و گفته شود خرنوب مصری شجرة الضط بود و آن خرنوب نبطیست و گویند قرظ بود و گفته
شود خردل بهترین آن بستانی بود تازه فربه سرخ و چون بکوبند زرد بود و طبیعت آن گرم و خشک است
در چهارم و از خواص او آنست که چون عصیر انگور را اندر ازو [illegible] خود بماند و نجوشد و چون بکوبند
و بدماغ دارند عطسه آورد و چون بر [illegible] پس ضماد کنند نیکو بود و برد داء الثعلب خاصه بری و بر
عرق النسا و درد سپرز و مرد ردی که مزمن باشد چون خواهند که جذب آن از عمق بدن بظاهر بدن
کنند نافع بود و از بخور او گزندگان بگریزند و خوردن او قطع بلغم کند و چون با عسل یا موم [illegible]
یا زیت بیامیزند و بر روی مالند روی را پاک کند و [illegible] از برد الکلیل دهد و چون
با کبریت و سکنجبین بر روی طلا کنند و بر جرب و قوبا ضماد کردن نافع بود و مولف گوید اگر کسی
را قوبا بود که هیچ چیز زایل نشود بگیرد خردل کوفته وقتی که از حمام بیرون آمده باشد و کرباس پاره
بر انگشت پیچد و بر قوبا مالد چندانکه خون آلود شود پس خردل کوفته بمالد زرد آب بسیار ازو روانه
شود و صحت یابد و رازی گوید اگر کسی [illegible] دندان وا بی دارد که بی ورم بود و چون سحق کنند و بر
دندان نهند نافع بود بغایت و چون بر برص طلا کنند سودمند بود و جهت زحمت [illegible] بر ضماد
کنند نافع بود و [illegible] مصفاة بکشاید و در ادویه چشم جهت شبکوری نافع بود خاصه چون بکوبند

و بآب ببندند و با عسل در چشم کشند و چون با بوره نیک با شراب بیاشامند کرم بکشد و سپرز بگدازد
و اگر آب او در گوش [illegible] با دندان بچکانند درد ساکن کند و اختناق رحم را نافع بود و باه را زیاده
کند و تبهای کهنه زایل کند و مستعمل از وی دو مثقال بود و خردل بری را خلط بد ازو متولد شود و برگ
آن [illegible] گویند و سمه معطش باشند و درد سر آورند و مضر بود بدماغ و مصلح او آن بود که با بادام و سرکه
بپزند و باید که در خوردن نمک هندی اضافه کنند و صاحب تقویم گوید مصلح او صندل و کافور و گلاب
بود و بدل آن [illegible] وزن آن حب الرشاد بود و گویند دو وزن آن تخم شلغم بود خردل بری لبسان بود و گفته
شود خردل ابیض نوعی از حرف است که آنرا اسفند اسفید گویند و خردل سفید گویند و گفته شد خرف خیره
خوانند و آن خبازیست و گفته شد خرفق بزبان اهل دمشق خردل فارسی بود و گفته شد خربق
ابیض بیخی بود که پوست او مستعملست و برخی کبر ماند و گیاهش لسان الحمل ماند و درازی ساق او
چهار انگشت بود و مجوف بود و طعم از خربق سیاه تلخ تر بود و از بیخ او بیشها رسته باشد مانند
اساروی و نوعی هست که آن ریشه ندارد و املس بود و بغایت صلب بود و بهترین آن بود که سفید بود
و زود شکسته شود و لعاب داشته باشد و در حال زبان را بگزد و بعد از ان بگزد سخت و طبیعت
آن گرم و خشکست در وسط درجه سیوم و فولس گوید گرم و خشکست در دوم فالج و صرع و درد مفاصل
را نافع بود و تنقیه بلغم و اخلاط سرد بد بود و معده را پاک کند از اخلاط مختلف مثل بلغم و سودا
و چون زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بکشد و لبن او بر بهق و جرب و قوبا طلا کردن نافع بود
و او در شیافات جهت دفع تاریکی چشم مستعمل بود و روشنایی چشم افزاید و اولی آن بود که رطلی از ان
پاره کنند و در سه رطل آب باران چندانکه سه روز بعد از ان بپزند تا دو دانگ بماند و صافی
کنند و خربق چندانکه [illegible] دو رطل عسل بر سر آن کنند و بجوشانند و کف آن بگیرند تا بقوام اشربه
آید شربتی از وی نیم مثقال بود بآب گرم و این سالم بود و امن کسی که بیاشامد و اگر سحق کرده بوی
او بدماغ رسد معطس بود و سرفه پیدا کند و اگر سحق کرده بیاشامند [illegible] پیدا
کند و قی آورد [illegible] و خناق با زدید کند و افراط کردن در آن [illegible] و مستعمل ازو پنج
تسو بود و کسی که زیاده خورده باشد چون مرغ بخورد [illegible] و صاحب تقویم گوید مصلح او [illegible]
[illegible] و حلبه بود و صاحب منهاج گوید مصلح او مصطکی بود و مداوای کسی که خربق خورده باشد

دجاج
بحث
خربق اسود

برق مرغ کشتند و بویها خوش وکسی که آن بیاشامد حیف که معده او خالی بود و از فواید او
آنست که چون باسویق و عسل سرشند و موش بخورد بمیرد و او سم کلاب و خنازیر بود او جوز
القی بود یا ماهی زهرج خال زنبکی حرافه او زیاده از ابیض بود و در ورق او بجهار یکی
خیار ماند اما شکافته تر بود و سیاه تره ساق او کوچک بود و کل او سفید بود و اندکی فرفیری
مایل و تخم او مانند خسکدانه بود و بیخ او سیاه بود و ریشها داشته باشد و بر کره ملو
و اندرون کره مجوف بود و لون بیرون او سیاه باشد مانند سعد و اندرون او سفید بود
اندک ریشه باریک دارد و از او خال زنکی خوانند و رجل الراعی کویند و مالیتو دیون هم
کویند و مالیتوس نیز کویند و طبیعت او کرم و خشک است در سیوم کوشت مرده بخورد و با سرکه
بر بهق طلا کردن نافع بود و وسواس و مالیخولیا را دفع کند و چون با موم و کندر
زفت با روغن قطران بیامیزند و بر جرب مالند نافع بود و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه
کنند درد دندان ساکن شود بخور کردن همین عمل کند و اگر نزدیک درخت انکور بروید اگر از آن
انکور شراب سازند مسهل بود و چون در دارو های چشم کشند قوة باصره دهد و دفع سودا کند
از جمیع بدن و مسهل صفرا و بلغم نیز بود و صفراء غلیظ مستفرغ کند زیاده از سقمونیا و در علتهای
مزمن که محتاج بود بدارو ی مسهل مانند مانیا و صداع و شقیقه بغایة نافع بود و مره صفرا
و مره سودا براند باسانی و شربتی از و نیم درم بود تا نیم مثقال بافودنج و صعتر داده و بهاء
ملطف کرم معده را نافع بود و بعضی در سکنجبین خیسانند یا شراب شیرین و بعد از آن
با جو آب بپزند با مرغ و مرق آن بیاشامند مسهل بلغم و سودا و صفرا بود اما مضر بود
بکرده و اسهال بسیار و باشد که خناق آورد و دو درم از و تشنج احداث کند و مصلح
او در استعمال کردن دو تو و کثیرا و فطراسالیون و سعد بود و بدل آن نیم وزن
آن کندش و نیم وزن آن ماهی زهرج و کویند بدل آن کندش بود و نیم وزن آن
بیخ کبر و کویند مساوی و کویند بدل آن تخم وزن آن مازریون بود و چهار دانک وزن
آن غاریقون و کویند بدل آن کبیکج بود خردل ابیض خردل فارسی بود و کفته شد
خرء مرج دفلیت و کفته شود خرء الدیک و الدجاج سرکین خروس و مرغ و مجموع

وسعتر

۱۳

سرکینها سخن و مجفف بود مصلح قولنج بود و چون با شراب یا با سرکه بیاشامند و تریاق فطر خانق بود
با عسل و چون بیاشامند بوزن مثقالی با سکنجبین فی بلغم آورد و سرکین خروس چون سحق کنند و بر
کزیدکی سک دیوانه نهند سود دهد خرء النعار کرم بود بر داء الثعلب طلا کردن سود دهد خاصه
چون با سرکه دهند و اگر با کندر و شراب بیاشامند سنگ کرده بریزاند و اگر از وی شیاف سازند
و کودکان بخود برکیرند شکم براند و چون ببرند و بر آن نشیند کسی که عسر البول داشته باشد
سود دهد و اگر در چشم کشند سپیدی برد و رطوبت فرنیه پاک کند خرء العصافیر طحلب است
کفته شود خرء ... در صفت ... کفته شود صفعران خرء ... بطیخ است کفته شد
خزامی ... نبات ... بشکل سنبل الطیب اما لون وی بسبزی مایل بود و بیخ آن مانند سنبل بود
و بوی آن هم بسنبل ماند و در طبیعت و خاصیت هم نزدیک است بسنبل و در طعم وی اندک حلاوتی
هست خرء ... بقلة الحمقاست کفته شد خرنباش مرماخوز است کفته شود خرء ...
لسان الحمل است کفته شود خرء طال ... قرطمان کویند و هرطمان کفته شود خرقع ... است
کفته شود خرء قطاة ... است کفته شد خرمیان ... سرایش کفته شود خرنوب ... لطیف ... زین
و فوتها خزف سرطان بحری بود طبیعت خزف سرد و خشک بود و جلا دهنده بود خاصه خزف تنور
و خزف سرطان بحری مجفف بود کلف و نمش زایل کند و مرهمی که از آن بسازند جراحتهای بد را
بصلاح آورد و جرب و قرحها را بغایت سود دهد و خزف تنور طلا کردن بر نقرس نافع بود و با
سرکه بر قوبا و جرب و حکه و سعفه و حصف سودمند بود و خزف غضار صینی دندان را جلا دهد
خزامی خیری بری است بشیرازی دردانه کویند طبیعت وی کرم و لطیف بود و مسخن دماغ سرد بود
و چون بیاشامند سوء المزاج را نافع بود و جگر و سپرز و چون بدان بخور کنند بد بوی کننده که باشد زایل
کند و مسخن رحم بود و مجفف رطوبات که از آن روانه بود و رحم را پاک و نیکو کرداند و چون
فرزجه از وی بخود برکیرد آبستن شود بفرمان خدای تعالی و این مجربست و چون سحق کنند و با
ارده بسرشند و بر جراحتها ضماد کنند تحلیل دهد خشف ... است کفته شد خس
بپارسی کاهو کویند بوی بود و بستانی بود تازه و سبز لین طبیعت آن سرد و تر بود در سیم
و کویند سرد است در دوم معده را نیکو بود و خواب آورد و بول براند و خونی که از وی متولد شود

نیکوتر از خونی بود که از بقول دیگر حاصل شود و میل بسردی داشته باشد و نافع بود جهت
آب گردش و آنچه نشسته بود در وی نفاخیت کمتر بود و آنچه نشسته بود نفاخیت در وی زیادت
بود و چون در مثانه ضرر اب بدان منفعل کند مستی کمتر کند و وی زود هضم شود و تشنگی بنشاند
و سودمند بود جهت ورمهای گرم و بر حمره طلا کردن و بر ورمهای گرم و برونی ضماد کردن سود
دهد و بیخوابی زایل خواه خام خوردن و خواه پخته و قطع سیلان منی بکند و بر درد چشم که از
گرمی بود ضماد کردن سودمند بود و تخم وی چون بیاشامند سودمند جهت کسی که احتلام بسیار افتد
و قطع شهوت جماع بکند و کاهوی بری لبن وی چون مانند لبن خشخاش سیاه بود در قوت
و قطع سیلان منی بکند مانند بستانی و نیم درم از لبن وی جهت اسهال کیموس مائی بود و جهت
گزندگی رتیلا و عقرب نافع بود و چون بیاشامند و کاهو بسیار خوردن چشم را ضعیف کند و
تاریک آورد اولی آن بود که تخت فوقا با تنقیه کند و آب را زیانه در چشم مینکاند باه را زیان
مند بود مصلح آن کرفس و نعناع بود خس الحمار شنجار است و سوفیلوس و ابوجلسا نیز گویند
گفته شد در الف خس الکلب پیشافورس است گفته شود حشر و دار و خولنجان بشت
گفته شود خشخاش ابیض بستانی بود بهترین آن تازه فربه بود طبیعت وی سرد و تر بود در
دوم و گویند در سیم و گویند خشک است سودمند بود جهت سرفه گرم و نزله سینه و نفث
دم و موادها که فرود آید از سر و با عسل منی زیاده کند مقدار دو درم تا پنج درم حب وی شکم
ببندد آب وی شکم براند و خشخاش منوم بود و غذا اندک دهد مصلح وی عسل بود و افشار
قشر وی مضر بود بشش مصلح وی مصطکی بود قشر وی از دانه منوم تر بود چون بپزند و آسان
بر سر ریزند خشخاش اسود بری و مصری بود بهترین وی فربه تازه بود طبیعت آن سرد و خشک
است در سیم و گویند در چهارم و گویند سرد و تر است در چهارم خاصیت کل وی آنست که ریش
های چشم مواشی زایل کند و خشخاش سیاه چون بکوبند و با شراب بیاشامند جهت اسهال
و سیلان مزمن که از رحم آید نافع بود و چون با آب خلط کنند و بر پیشانی و صدغین ضماد
کنند بیخوابی زایل کند و چون ضروری بود در داروهای چشم استعمال کردن فایده دهد و
سودمند بود جهت حرارت جگر مقدار نیم درم مستعمل بود و منوم و مخدر بود مضر بود بسر و شش مصلح

کندم

وی رازیانه بود خشخاش زبدی بعضی افرودس خوانند و معنی آن خشخاش زبدی بود و بدان
سبب بدین اسم خوانند که چون زبد سفید بود و بعضی از قلیا خوانند و نبات وی و ورق وی و ثمر وی مجموع
سفید بود و تخم وی اسهال بلغم بود در قوت نزدیک بجلبهنگ بود خشخاش مقرن خشخاش بحری
خوانند و غلاف وی مانند شاخ گاو بود و بدین سبب آنرا مقرن خوانند نبات وی بر کنار دریاها
روید بر نقرس طلا کردن با شیر نافع بود و چون اصل وی بکوشانند با آب تا بازنیم آید و طبیخ آن بیاشامند
سودمند بود جهت علت جگر که از خلطی غلیظ بود خشکنجبین عسلی خشک است که از کوهستان
فارس خیزد و ان صدود کازرون در میان خص طبیعت وی گرم و خشک است گرمی و خشکی وی زیاده
از عسل بود در همه حالی بدل وی بوزن آن عسل و بنیم وزن آن کز نکبین و گویند بوزن و بنیم عسل
خشل مقل است گفته شود خشکار آردی بود که نخاله از وی نگرفته باشند خصی
الثعلب بهترین وی فربه بود که فربه باشد و از وی بوی منی آید طبیعت وی گرم و تر بود در اول
تشنج و تمدد و فالج را بغایت نافع بود و مقوی باه بود و قایم مقام سقنقور بود خاصه که با شراب بود
مقدار شربت از وی از یکمثقال تا دو مثقال بود و صاحب جامع شربتی دو مثقال آورده است صاحب
منهاج گوید شربت صاحب جامع گوید بهیجت قول صاحب جامع معتبر است بدل آن بوزن آن
بوزیدان است و بوزن آن تخم ترتیزه و گویند بوزن تخم جرجیر و بوزن آن تخم الجزره و گویند بدل آن
دو وزن آن تخم جرجیر و بوزن آن تخم اسبست است خصی الکلب آن بهیجت همچون
خصیه الثعلب و آن دو نوع بود کوچک و بزرگ و مانند بلبوس بود بشکل اما بزرگی مایل بود و آن
زوجی بر فوق زوجی [illegible] حنظلی بود و یکی سست منفشنج و گویند نوع بزرگ چون بخورد مرد فرزند
نرینه آورد و اگر نوع کوچک زن بخورد فرزند مادینه آرد طبیعت آن گرم و تر بود و نوع بزرگ رطوبتی
فضلی بود و محلل ورمها بلغمی بود و ریشهای پلید خورنده را نافع بود و قلاع را سودمند بود و گویند
چون تر بخورند باه زیادت کند و چون خشک بخورند قطع شهوت بکند و گوید اگر نوع بزرگ
بخورند باه زیادت کند و اگر نوع کوچک منع آن کند بر خلاف یکدیگر خصی جلبوب جبوبت
گفته شد یونانی لسورسطس خوانند خصی العجل چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند نعوظ
تمام آورد و مقوی باه بود خصی الابل چون خشک کنند و بیاشامند نافع بود جهت گزیدگی افعی

خصیة البحر چند بیدستر است گفته شد خطف بپارسی خرزهٔ نار سبد و اکویند و شیرازی
هو کنک خطاف مقل مکیت و گویند درخت مقل است گفته شود خطمی بهترین وی بری خطمی
بود که گل وی سفید بود و آنچه بستانی بود ورد الزوانی خوانند و بری را الشجم المرج خوانند و بیونانی
الیا طبیعت وی سرد و تر بود و گویند گرم بود باعتدال در وی تلیین بود و انضاج و ارخا و تحلیل بر بهق
طلا کردن با سرکه سودمند بود وقتی که در آفتاب بنشیند و درجها ظاهر نرم کند آنچه در بن گوش بود و
خنازیر و سلعات و ورم پستانی که از گرمی بود و ورم مقعد که هم از گرمی بود و درد مفاصل با پیه مرغ
آبی طلا کردن نافع بود و عرق النسا را سودمند بود و از نقاش طبیخ وی چون بپاشند سودمند بود
جهت عسر البول و قرحه امعا و سنگ گرده و خلطهای خام غلیظ و عرق النسا را سودمند بود خاصه
چون با شراب پخته باشند و چون با پیه بط و مرغ آبی و صمغ البطم بکوبند زن بخود برگیرد جهت ورم
رحم و انضمام آن نغابت سودمند بود و طبیخ آن تنها همین عمل کند و طبیخ وی چون با سرکه بجوشانند
و بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند تخم وی خواه خشک و خواه تر اگر بکوبند و با سرکه بر بهق
مایل زایل کند و چون خطمی بجوشانند و طبیخ وی بر گزیدگی نحل مالند مفید بود و چون با زیت و سرکه
بر اعضا طلا کنند منع مضرت گزندگان کند و اگر ورق وی با اندکی زیت ضماد کنند بر گزیدگی جانوران
نافع بود و سوختگی آتش همین سبیل و خطمی جهت سرفهٔ گرم سودمند بود خاصه چون با آب گرم
لعاب وی بگیرند و با قند بیاشامند و ورق وی در ضمادات ذات الجنب و ذات الریه سودمند
بود و پوست بیخ وی چون با آب بپزند مفاصل و اعضای صلب نرم گرداند و ورق وی چون خشک
گردانند و بکوبند و بدان سر شویند و ریش نیکو پاک گرداند و تخم وی یک جزو و استخوان خرما
که آرد کرده باشند بلعم دو جزو با سرکه بسرشند و بر ورم ذکر ضماد کنند تحلیل دهد مولف گوید
بیخ خطمی جهت نقرس ضماد کردن بغایت نافع بود و سرفهٔ صفراوی همین سبیل و این نوع حلبوت
و اگر خطمی یک مثقال از وی بیاشامند قولنج را سود دهد اسحق گوید مضر بود به شش مصلح وی عسل است
بدل آن گویند خبازی است و گویند بدل خطمی سفید نیلوفر است خطر و سمه است گفته شود
خطاف بپارسی پرستوک خوانند و بسفوانیدوسی گوید چون بگیرند بچهٔ نخستین وی در وقتی
که ماه در افزونی بود و شکم وی بشکافند دو سنگ پاره در شکم وی بود یکی یک رنگ و یکی مختلف

رنگ بود از هر رنگی چون در پوست گوساله با پوست ائل بندند پیش از آنکه خاک بوی نشیند و بر بازوی
مصروع بندند یا بر گردن او صرع از وی زایل شود خوردن وی روشنایی چشم بیفزاید و اگر بسوزانند
خاکستر وی جهت خناق و هر علتی که باشد در حلق از لهاه و ورم زایل گرداند و اگر خاکستر وی در چشم
کنند باصره را قوت دهد و اگر با عسل بیامیزند و در چشم کنند بهتر بود و اگر ملکسو کنند و خشک
کنند و دو درم از وی بیاشامند خناق را سود دهد و چشم وی چون سحق کنند بروغن زنبق
و در ناف زن مالند زن دیک نفاس سود دهد ابن زهر گوید در خواص که چون بگیرند سرد و
پرستوک یکی نر و یکی ماده و با تش بسوزانند و در شراب اندازند هر کس که از آن بخورد مست
نشود خون وی چون بخورد زن دهند چنانکه اندر شهوت از وی زایل شود و شیخ
الرئیس گوید سرگین وی چون در چشم کنند سفیدی ببرد و مجرب است و ارسطوطالیس گوید
زهرهٔ پرستوک چون بدان سعوط کنند موی سر و ریش که سفید شده باشد سیاه گرداند
و دندان نیز سیاه کند پس چو خواهند سعوط کردن دهن پر از شیر تازه کنند تا دندان سیاه
نشود سرگین وی چون با زهرهٔ گاو بسرشند و بر موی طلا کنند بی هنگام سفید شود خفاش
و طواط خوانند بپارسی شب پره گویند و بشیرازی موش کور شریف گوید چون بکشند و بر زهار
کودکان پیش از بلوغ طلا کنند منع رستن موی بکنند و چون در روغن کنجد بجوشانند آن
روغن عرق النسا را نافع بود خاصه چون چند نوبت مکرر کنند و گویند چون بپزند و مرق
آن بیاشامند شکم براند و درد ورک را سود دهد خاکستر وی روشنایی چشم را زیاده
کند ابن زهر گوید سر وی چون در دیگ مسین یا آهنین با زنبق روغن بجوشانند چنانکه
مهرا شود صافی کنند و روغن بردارند بر نقرس مالند و فالج قدیم و رعشه و ورم احشا و ربو
بغایت سودمند بود و رحمت زایل کند و اگر زنی دشخوار زاید زهرهٔ وی در فرج زن
بمالند در حال بزاید و این مجرب است و اگر دماغ وی در شیب پای بمالند یا بر انگیزانند و اگر با آب
بجوشانند تا مهرا شود و بر سوراخ قضیب چکانند بول براند و اگر طبیخ وی در آب زن کنند و در آن
نشینند صاحب فالج را نافع بود دماغ وی اگر بسوزانند و سحق کنند و در چشم کنند سفیدی که
در چشم بود زایل کند سرگین وی چون بر قوبا طلا کنند سود دهد دماغ وی با آب باران در چشم

کشیدن سودمند بود جهت نزول آب چشم و اگر سروی در شیب جامهٔ خواب پنهان کنند
و آدمی چون بران خسبد باید که نداند در خواب نرود و خواب بر وی شوریده شود و اگر
دل وی چنین کنند همین عمل کند و اگر سروی در برج کبوتر پنهان کنند هر چند کبوتر بود آنجا
رود نرود از آنجا و الفت گیرند و اگر در سوراخ موش نهند همه بگریزند از آنجا خفنیج
خردل بربت و در لام صفت آن گفته شود خلال ماموشا ذفرانت گفته شد سند
خلاف بپارسی بید گویند و خلاف بلخی بهرامج است و گفته شد و خلاف نوعی از
صفصاف است صمغ وی از درق بیرون آید بهترین بید آن بود که بر کنار چشمها رسته
باشد طبیعت وی سرد و خشک بود ثمر وی و ورق وی هر دو قابض باشند بی آنکه
بگزند و در وی تجفیفی بود در بستن خون چون بر وی ضماد کنند ترکرده صمغ و ورق وی بغایت
جلا دهنده بود خاکستر وی بر ثالیل و غله ضماد کنند زایل کند آب وی درد سر زایل کند
و ورق وی بغایت نیکو بود جهت ماده که از گوش گشوده باشد و روانه شود ثمر وی
بر صرعی که بر حدقه رزه باشند نهادن نیکو بود و قطع خون رفتن بکند صمغ وی جهت
ضعف بصر سودمند بود آب وی سودمند بود جهت سده جگر مقدار آب وی یک بست
درم مستعمل بود اسحق گوید مضر است بشراسیف مصلح وی گلاب بود حنبای
قنا است بیونانی گفته شود خل بپارسی سرکه گویند و وی مرکب بود از جوهر مختلف
گرم و سرد و سردی وی غالب بود از گرمی بهترین وی خمری بود طبیعت وی سرد و خشک
است در سیم معدهٔ گرم را نیکو بود و اشتها باز دید کند و قطع خون رفتن از هر عضو
که باشد بکند چون بپاشند بر آن عضو که خون روانه بود و بدان بشویند یا بر بزند یا در
آنجا نشینند قطع خون رفتن بکند و چون بر سر نهند درد سر را نافع بود خوردن وی هضم
را قوت دهد و صفراوی مزاج را نافع بود و بدان مضمضه کردن دندان را نافع بود و محکم
کند خاصه چون با گلاب بود نیم گرم مضمضه کند و چون صوف نانشسته بدان تر کنند
یا اسفنج و بر جراحات نهند منع تورم بکند و ریشها که در بدن پیدا شود و از خمره و نمله
و جرب و سوختگی آتش و قوبا و بواسیر و داحس چون با بعضی ادویه موافق این زخمها

استعمال

استعمال کنند بغایت نافع بود و ریشها پلید و خورنده چون دایم بسرکه بشویند زایل کند
و چون پشم نانشسته بدان تر کنند و با روغن گل بر سر نهند درد سر که از حرارت آفتاب
بود زایل کند بخار وی استسقا را تحلیل دهد و گرانی گوش و کرمی که در گوش بود در
چکانند کرم آن بکشد و بر گزیدگی جانوران بر موضع زخم گرم کرده وقتی که بدن سرد
گشته بود بسبب سم آن و اگر بدن گرم گشته باشد سرکه سرد بدان موضع نهند
بغایت نافع بود و جهت دفع مضرت ادویهٔ کشنده گرم کرده بیاشامند خاصه مضرت
افیون و شوکران و خانق النمر و شیر که بسته بود و خونی که در شکم بسته بود و چون با
نمک بیاشامند نافع بود جهت دفع مضرت فطر کشنده و چون بدان غرغره کنند قطع سیلان
فضول از حلق بکند و خناق و لهاة را نافع بود و علق که در حلق چسپیده باشد بیرون
آورد و ملطف اخلاط غلیظ بود و شکم خشک کند و تشنگی بنشاند و بسیار زر را نافع بود
و معده را دباغت کند و مادهٔ تیز دفع کند چون بر وی ریزند و جهت درد دندان
که از گرمی و سردی بود سود دهد آنچه از گرمی بود بسبب سردی و آنچه از سردی بود بجهت
تلطیف که در وی است و این خاصیت که در وی است در عنبر وی بیشتر و سرکه که از
انگور بحش گیرند با نمک نافع بود جهت گزیدگی سگ دیوانه اما سرکه مضر بود بسوداوی
مزاج و بسیار خوردن وی بصر را ضعیف کند و عصب را زیان دارد و اگر ادمان
خوردن وی کنند باستسقا انجامد و چون با آب و قند ممزوج کنند مضرت وی کمتر بود
صاحب تقویم گوید مصلح وی روغن بادام بود و بید خل العنصر بپارسی سرکه
عنصل خوانند سودمند بود جهت عرق النسا و تنگی نفس و ربو و چون بدان مضمضه کنند
دندان محکم کند و گند دهن زایل کند خاصه چون هر بامداد بناشتا دو درم از وی بیاشامند
و چون در گوش چکانند گرانی گوش را نافع بود خاصه که ریشی در وی بود و چون بناشتا
بیاشامند چشم را روشن گرداند و دندان را محکم کند و آواز صافی کند و در معده را نیکو
بود خاصه چون طعام در معدهٔ وی هضم نشود و مصروع را نافع بود و لون را صافی کند در زمان
معاهه و درد سر و عصب زایل کند و از دو درم ابتدا کند تا بیست درم هر روز قدری

می افزاید صنعت آن بستانند اسفیل سفید پاک و بکارد چوبی پاره کنند و در ریسمان
کتان کشند و چهل روز در سایه بیاویزند بعد از آن یکمن از آن در هشت من سرکه انگوری
اندازند و شصت روز در آفتاب نهند در تابستان در اول سرطان تا آخر اسد و اگر
ضروری بود در سرکه بجوشانند در دیگی سنگین تا عنصل مهرا شود فرو گیرند و صافی
کنند و بعضی یکمن عنصل در شانزده من سرکه یا پانزده من کنند و در آفتاب نهند
اما آنچه دو ماه در آفتاب قوت وی غالب بود و خاصیت وی زیادت بود خلال
سیابت بلغت وادی القرن وبلغت اهل مدینه سدی خوانند و وی چون سبز بود در
اندرون طلعه و وی صالح تر بود از بلح و آنچه رسیده بود مسهل بود و آنچه نارسیده بود
ممسک بود خلد بپارسی موش کور خوانند و بشیرازی انگشت برگ و آن جانوریست
کور و در شیب زمین باشد و گویند گزرات و بیخ نباتات و اشجار میخورد و در شیب باز
وکند تا از سوراخ بدر آید و اگر خواهند که وی را بگیرند پیاز پاک کنند نا بر در سوراخ نهند بیرون آید
و وی از جمله سموم قتاله است ابن زهر در خواص آورده است که خونی که در گوشت وی بود
چون بر خنازیر طلا کنند بغایت نافع بود و خنازیر را زایل کند و اگر سر وی بسوزانند و با قلقطار
سحق کنند و کسی را که بینی گنده بود در بینی وی دمند گند بینی ببرد و کسی که تب ربع دارد چون
بروی بندند شفا یابد مهراریس گوید دماغ وی چون با روغن گل بگدازند و برص و بهق
و قوبا طلا کنند شفا یابد و هر چیزی که از بدن بیرون آید چون بمالند نافع بود خلر
جلبان خوانند و خرفی گویند و آن جنسیست نزدیک بکرسنه و در ریزد و نواحی کرمان و ولایت
لرستان بسیار خورند و نان پزند همچنان تنها مانند باقلی و عدس پزند و خورند و در بهار
چون تر بود همچنان نا پخته خورند اما دوار آورد و بزبان قومی کرد خوانند و بشیرازی مشو
طبیعت آن سرد و خشک بود و غذا اندک دهد و خون بد از وی حاصل شود و مولد سودا
بود و انعصار امعا بود و بغایت نفاخ بود و چون طبیخ وی بعسل بیاشامند خلطهای بد
از امعا براند و حیض براند و محلل و ملین فضول سینه بود و اگر گاو بخورد مانند کرسنه
بود در فربهی و نوعی از وی هست که بزرگتر بود و آن نا پخته شاید خورد و وی را بسیله خوانند

وآن نوعی بری بود و چون نان بخورند تا شیر مستان بیفزاید خمر ماء العنب است و مدام و راح
و مل و صهبا و طلا و عقار و قهوه و قرقف و رحیق و نبید خوانند بپارسی شراب و می گویند
و بشیرازی سیکی خوانند بهترین آن بود که قوام آن معتدل بود و لون آن زرد بود و خوش
بوی باشد گرم و خشک بود در دوم اما آنچه سیاه بود غلیظ بود و دشخوار هضم بود لیکن
گوشت زیاده کند و آنچه سفید و رقیق بود غذا کمتر دهد و محرور مزاج را موافق بود
و ادرار بول کند و شکم نرم دارد اما شراب سرخ متوسط بود میان سیاه و سفید و قوت
وی میانه بود و شکم براند اما مثانه و گرده را موافق بود اما آنچه در وی قبضی بود ادرار بول
در وی زیادت بود و مصدع و مسکر بود و آنچه عفص بود شکم ببندد و در وی موافقت
ایصال غذا زیادت بود و قطع سیلان مواد کند و آنچه لین بود مضرت وی با عصاب
کمتر بود و ادرار بول کمتر کند و آنچه کهن بود مضر بود با عصاب و حواس اما لذیذ طعم بود لیکن
چون بغایت کهن بود و سفید و رقیق بول براند اما مصدع بود و اگر بسیار خورد مضر
بود بمعده و آنچه تازه بود بادانگیز بود و دشخوار هضم شود و بول براند بهترین آن بود
که کهنه شده در اول سود مند بود جهت شهوت کلبی و رمد بلغمی و غشی و شفا از زهرها
بود و مضر را نیکو بود و چون بمکند تشنگی ساکن کند و بول براند و طبع نرم دارد و شهوت
[illegible] و اگر افراط کند در وی مضر عقل بود و سپرز ضعیف شود و جگر ضعیف و مبطل باه بود و [illegible]
[illegible] و نسیان آورد و رعشه و ریع و [illegible] و ضعف بصر و اعصاب و صرع و سکته و مرگ مفاجات
آورد و تنها و اگر ناشتا خورند بعد از رنجوری و کارهای سخت خناق آورد و التهاب [illegible]
بقی بالفصد بود و اگر خواهند مستی کمتر کند رب غوره یا تخم کرنب تنقل کنند و غذا کمتر خورند و
پالوده قندی خورند و نیلوفر بویند و اگر محرور مزاج بود تنقل با نار و کنند و سیب ترش و کاهو و خیار
و طلع و غذا بیشتر از شراب خوردن آش غوره و آش سماق و انار دانه خورند و دفع مضرت وی از شراب
انبج یا ریباس کنند خمیر زیاد خشکی وی بقدر نمک بود در قلت و کثرت و تازه وی گرم بود در دوم
و کهن وی گرم و خشک بود در سیم و در وی قوت متضاده بود مرکب از گرم و سرد سردی وی جهت
حموضت بود و گرمی وی جهت عفونت و گرمی طبعی از جهت نمک و آرد و در وی قوت جلا بود و جذب

مادهٔ بلغمی بکند از عمق بدن بظاهر آن و محلل بود و منضج همه ورمها بود خاصه و ماميل چون با نمک بیامیزند
واگر ضماد کنند بر وجعی با بردی که در زیر پای بود نافع بود و چون معتدل بود و در آب خوبسانند و بعد از
دو ساعت صافی کنند و دانگی طباشیر و سنبل و زعفران و دانگی قند در مقدار سی درم از آب حل کنند
و بیاشامند تسکین حار بکند و تشنگی بنشاند و چون خمیر کنند و در آب حل کنند و دانگی و نیم زعفران
با آن بیامیزند و بدان غرغره کنند سودمند بود جهت ورم حلق و اندرون و چون در آب حل سازند
و از آن حبابی سازند و قطرهٔ چند سرکه بر آن چکانند قطع اسهال بکند خمسل سو رنجانست
گفته شد خمان دو نوعست بزرگ و کوچک خمان کوچک یونانی خاما افطی گویند و بطبینه بدقه
خوانند گفته شد در باب با در صفت ثمر آن که از ابل خوانند خمان بزرگ شبوقه خوانند گفته
شود قوت هر دو مخفف بود و مدمل و محلل تحلیل معتدل قوت خاما افطی بیشتر بود و مسهل بسبب
رطوبتی مائی که در وی هست لیکن معده را بد بود و رقان چون بپزند مانند ترهای دشتی مسهل
بلغم بود و عوده ساق وی چون تازه بود بجوشانند همین عمل کند اصل وی چون با شراب بجوشانند
و با طعام بخورد مستسقی دهند نافع بود و اگر کسی را که افعی گزیده باشد بیاشامند بغایت
سود دهد و اگر با آب بپزند و زنان در آن نشینند صلابت رحم نرم گرداند و بحال صلاح باز آورد
و ثمر وی چون با شراب بیاشامند همین عمل کند و چون بر موی مالند سیاه گرداند و رق وی
چون تر بود و بابست چون بیامیزند و بر ورم گرم ضماد کنند و سوختگی آتش و گزیدگی سگ دیوانه
بغایت نافع بود و چون با پیه بز نوس ضماد کنند نافع بود خمخم حمحم است گفته شد در حاء حمیر
الاوراق سخنگشت است گفته شد و در باب ذال و در دو خمه اوراق گفته شود خماهان
صندل حدیدی خوانند و آن حجری سیاه رنگ بود و آن دو نوع است نر و ماده از آن نر بغایت
صلب بود و تیره رنگ و چون با آب بسایند محک آن زرد بود مانند زرنیخ و الجه ماده بود و صلبی
آن بغایت طبیعت هر دو سرد بود و آن نوعی از آهن است بپارسی خم آهن گویند محکوک وی
چون طلا کنند بر ورم چشم و بیرون غرب سودمند بود و حرارت بنشاند و خزبان ساکن کند و هر دو
نوع این خاصیت دارد در [illegible] و صفراوی خاصه نوع ماده که تسکین و تبرید در وی
زیادتست از محکک نوع [illegible] ذکی از کاسنی بری بود اما بغایت تلخ بود و آن را بعضید

خوانند

خوانند ورق وی بکاسنی صحرایی ماند و ثمر و گل و ساق وی همین سبیل لیکن قدری کوچک بود و در وی
صمغی پیدا شود ماننده مصطکی بمقدار باقلایی قوت وی مانند کاسنی بود بستانی اما بسبب تلخی وی
زیادتست تحفیف اندری زیادتست صمغ وی چون سحق کنند با مر بیامیزند در خرقه بچند مقدار [illegible]
وزن بخورد در کرم حیض بر اند اگر نبات وی همچنان با بیخ بکوبند و با عسل بسرشند و قرص سازند چون
با آب بگدازند و با نطرون بیامیزند و بر بهق مالند نافع بود و صمغ وی موی زیادت که در چشم بود زایل کند
بیخ وی همین عمل کند چون تر بود و مبتنی بروی زنند رطوبتی که بروی چسبیده بود در بن موی زیاده که در
چشم بود جمع شد مانند موی زیاده و زایل گرداند و چون با شراب بیاشامند گزندگی افعی را نافع بود
آب وی چون با شراب بپزند و بیاشامند شکم به بندد صمغ وی با آب کاسنی حل کنند و در چشم کنند با دسبل
که در چشم بود زایل کند و شفا دهد و اگر دو درم از وی با جمیر بیاشامند یا بر موضع گزندگی افعی طلا کنند نافع بود
و اگر آب و برگ وی بر بواسیر طلا کنند قلع کند لبن وی در موی چشم همان عمل صمغ میکند حنذروس حالا و نی
گویند و آن حنطهٔ رومی خوانند بپارسی کاکل گویند طبیعت آن گرم و تر بود و لذیج غذای وی بسرد تر از غذای
گندم بود و کمتر اما غذایی نیکو بود و از برنج غذا نیکوتر دهد و معده را نیکو بود دلما نفاخ بود و چون با سر که
بپزند و بر جرب تر ضماد کنند و اگر بطبیخ وی حقنه کنند نافع بود جهت قرحهٔ امعا خنثی بروافی خوانند
و بزبان بربری تیقلیلس و رق وی مانند ورق گندنای شامی بود و ساق وی املس بود و آنرا تجار یعنی مم خوانند
و بر سر وی گل سفید بود و بیخ وی دراز و اگر د شکل بطریقه بیخ نیکو فرود حریف بود گفته شد طبیعت آن گرم
و خشک است و گویند سرد و تر دیسقوریدوس گوید چون بیاشامند بول و حیض براند و چون
دو درم از وی با شراب بیاشامند نافع بود جهت درد پهلو و سرفه و بیخ وی چون بسوزانند و خاکستر
وی ضماد کنند بر داء الثعلب موی بر رویاند بعد از آنکه بصوف بار و موضع آن مالیده باشند و اگر مجوف
کنند و روغن زیت در آنجا کنند بر آتش نهند و بجوشانند و بر شقاق از سرما بود بمالند نافع بود و
بر سوختگی آتش همین سبیل و اگر آن روغن در گوش چکانند درد گوش زایل کند و گرانی وی ببرد و اگر بیخ و
ورق وی و گل و بیخ آن بر موضع گزیدگی جانوران ضماد کنند نافع بود خاصه چون با شراب بیامیزند و اگر
بیخ وی با دردی شراب بجوشانند و بر دملها و ریشهای پلید و ریشهای بد و ورمها که در پستان پیدا
شود و ورم خصیه ضماد کنند نافع بود و چون با سویق بیامیزند نافع بود جهت ورمهای گرم در ابتدای

آن ضماد کردن و اگر آب وی بگیرند و در گوش مخالف چکانند درد دندان ببرد و اگر بهق سپید در آب بخرقه
پاره بمالند نیک و آن بیخ طلا کنند بغایت سود دهد و اگر غمرودی با شراب بیاشامند بغایت
نافع بود جهت گزیدگی عقرب و شکم براند بیخ وی چون بکوبند طلا کنند زایل کند و اگر با زیت بجوشانند
و در گوش مخالف چکانند درد دندان ساکن کند و اگر سحق کنند با عسل و بر شکم مستسقی طلا کنند
نافع بود شاق وی چون تر بود بپزند و با سرکه و زیت بخورند یرقان را نافع بود بغایت کمال و استسقا را
هم نافع بود و بسیار دیدم مرا آورد و مصلح آن تمر هندی بود یا غوره خنفسا بشیرازی جزدک رش گن
گویند که با زیت بجوشانند و در گوش چکانند در حال درد ساکن شود و همچنین اگر سحق کنند همین عمل کند
و در خواص ابن زهر آورده است که خنفسا چون در شب کل کنند خرد شود و چون باز در شب سرگین
کنند زنده شود و اگر سرهای خنفسا در برج کبوتر نهند میان کبوتران اجتماع پیدا شود و متفرق نشوند
شریف گوید اگر موخروی پاره کنند و میل بدو فرو برند و آن رطوبت در چشم کشند قوت باصره بدهد
و تاریکی زایل کند و اگر با زیت بجوشانند و در گوش چکانند و بدان ادمان کنند گرانی بود زایل کند و چون با زیت بپزند
چنانکه قوت باز روغن دهد و آن روغن در بواسیر مالند بغایت سود دهد و اگر در این ادمان کنند دانه بواسیر
قطع کند و اگر خنفسا را بکوفته مکنند و بر موضع گزیدگی عقرب بندند درد ساکن کند خولنجان بهترین وی آن
بود که سرخ رنگ بود و سطبر و کم گره و آن چنین است که با زنان از وی اشیا نه سازند در لب دریا وقت بچه زادن
دا از او رغانه ابا زیا بند و وی از زمین یونان خیزد و در زمین یونان آب گرفته است کسی آنرا بیابد اولاد در خانه باز نو
آنرا بکبر معلبسوزانند و پاره پاره آنرا ببرند و آن را الحنزود خوانند و بترکی قره عمات گویند طبیعت وی
گرم و خشک است در دوم و گویند در سیم معده را نیکو بود و درد قولنج زایل کند و درد گرده را نافع بود و باه را زیادت
کند و بوی دهان خوش کند و طعام را هضم کند و عرق النسا را نافع بود و بول براند چون از سردی گرده و مثانه
بود و صرع را و صداع را که از سردی بود و سرطان و خنازیر و دردهای بلغمی و سوداوی مرد را نافع بود و باد را بشکند
و بلغمی مزاج را نافع بود و رطوبتی که در معده بود نشف کند و تحریک منی کند و هیجان آن و اگر قدری در دهان
گیرند نعوظ آورد صاحب جامع گوید که مردم از وی چون سحق کنند و بر سر چهارپای نر گاو افشانند و بیاشامند
بیاشامند در عرنا و قوت آن بغایت سودمند بود و مجرب از خواص وی آنست که در جام تک ... که اگر
باشند بکس کرد آن نکند و جهت معده و جگر سرد بغایت نافع بود و قوت اعضا باطنه بدهد و گویند مضرت

کتی هم

بول

71

بدل

بدل مصلح وی آنست که بکثیرا بود و جز نای جرب صاحب تقویم گوید مضرت بحجاب سینه و مصلح وی صندل و طباشیر بود
وی فرفه قرنفل بود اسحق بن عمران گوید بدل وی دارچینی صینی بود و گویند بدل آن قرنفل خولان خفض است
گفته شد خوخ بپارسی شفتالو گویند بهترین آن بود که استخوان سهل از وی جدا شود و وی زود تر هضم شود و آن
نوع را آلو خوانند و از معده زودتر بگذرد و آنچه صلب بود و استخوان بر گوشت چسپیده بود غلیظ بود و دیر هضم
شود طبیعت وی سرد و تر بود در آخر درجه دوم و گویند در آخر درجه اول ملین بود و در وی قبضی بود آنچه پخته بود ملین
بود و معده گرم را نیکو بود و آنچه عفص بود قابض بود و اگر خشک کنند قبض در وی زیاده بود و آنچه خشک بود
بجوشانند طبیخ آن بیاشامند منع سیلان فضول از معده بکند و شکم را خشک وی دیر هضم شود و آنچه تر بود
و رسیده اشتهای طعام باز دید کند و خراجهای گرم و خشک را باه زیاده کند و تبهای محرقه را نافع بود و حرارت
بنشاند و تشنگی زایل کند و فساد وی چون فساد در زوال آن بود و لذیذ تر از وی نبود اما غذای وی غلیظ تر از غذای
وی بود و رطوبت وی زود متعفن شود و مولد بلغم بود و اولی آن بود که بعد از خوردن وی زنجبیل مربا خورند یا عسل
یا شراب ریحانی و اگر ورق آن با بهاران بکوبند و آب آن بیاشامند حب القرع و کرمها بکشد خوخ القرع گویند سادج
هندیست گفته شود خوخ فلیس آنخینی قاقلاست و گویند هیل بوانست که آن قاقله کوچکست گفته شود چون سیاه و شاه
دم الاخوین است گفته شد در الف در اربع و در دال نیز گفته شود صفت آن جوز هرج دفلی است گفته شود
خوص ورق مقل است و نحل و نارگیل و امثال آن خوانند خواتیم الملک ختم الملک طین مختوم است گفته شود
خیار قند خوانند بشیرازی خیار بالنگ بپارسی بادرنگ خوانند صاحب منهاج گوید لطیفتر از خیار زه
بود سرد و تر بود در وی اندک قبضی بود اسحق بن عمران گوید سرد و تر و ثقیل تر و غلیظ تر از خیار زه بود طبیعت
وی سرد و تر بود در دوم و نافع بود جهت تبهای محرقه و بول براند و تشنگی بنشاند و مبرد احشای محروری بود
آب وی چون بگیرند سی مثقال تا چهل و پنج مثقال با ده درم شکر سلیمانی بیاشامند مسهل مرار صفرا بود و از
خوردن وی خلطی بد متولد شود بهترین وی کوچک بود که تخم وی رقیق بود افضل وی آب وی بود و موافق
معده و جگر گرم بود و غافقی گوید آب وی لطیفتر بود از آب خیار زه اما جرم خیار دیر هضم شود و بغایت سرد
بود خوردن وی تشنگی آورد و درد معده و خاصره و مصلح وی عسل بود یا مویز یا جوارشی که فانخواه یا گندر
در وی کرده باشند اما آنکه بزرگ بود در بند بغایت سرد بود و حرارت بنشاند اما دیر در معده بماند و اولی آن بود که بعد از
طعامهای غلیظ بخورند مانند آش ماست و آش جوزه و امثال آن و باید که بعد از اسفیدباج خورند و بوست

وی خشک کرده مقدار چهار درم چون بیاشامند دشواری زادن آسان شود بروی والله اعلم خبثفرج
حب القطن است گفته شد خیارشنبر بپارسی خیارچنبر گویند و آن هندی و کابلی و مصری بود بهترین آن هندی
بود که سطبر و سیاه و رسیده بود و فلوس وی براق بود و پوست وی رقیق بود و اولی آن بود که در آن زمان که
خواهند که استعمال کنند از قلم بیرون آورند و استعمال کنند طبیعت وی معتدل بود در حرارت و تری گویند
گرم و تر است محلل و ملین بود جهت ورمهای گرم نافع بود که در احشا یا خاصه در حلق بود چون بدان غرغره
کردن و طلا کردن بر نقرس و ورمهای صلب مفاصل سود دهد و درد جگر را نافع بود و پاک کرد اند و چون
با تمر هندی بیاشامند مسهل مره صفراوی بود و چون با تربد بیاشامند مسهل بلغم و رطوبت بود
و چون با آب کاسنی یا با آب عنب الثعلب بیاشامند یرقان و درد جگر گرم را نافع بود خاصه چون آب
کشوث اضافه کنند اسهال وی بی زحمت و اذیت بود تا حدی که اگر زنان آبستن بخورند هیچ زیان ندهد بلکه مصلح
وی بود در زادن بروی سهل شود و مره محترقه و بلغم براند و شکم نرم گرداند و شربتی از وی پنج درم تا پانزده
درم بود و قولنج بگشاید و اسهال وی بقوت جاذبه بود و گویند بلذوجت و هر کس که امعای وی ضعیف بود
اولی آن بود که پیش از استعمال به روغن بادام چرب کنند یا بر سر شربت ذرور کنند اسحق گوید مغز آن مسهل
مصلح آن لعاب صاحب تقویم گوید مضر بود به معده و غثیان آرد و مصلح آن مصطکی بود و انیسون بدل وی
صاحب منهاج گوید نیم وزن آن ترنجبین است و سه وزن آن مویز بی دانه و قدری تربد خیری انواع است
یک نوع خیری سیاه است آنرا بپارسی خیری خطایی خوانند و یکی بنفش است و از آن خیری میرندی خواهند
و منثور نیز خوانند و یک نوع زرد است بهتر آن زرد است و از آن خیری شیرازی خوانند و در بغداد و موصل
زخیر خوانند طبیعت آن گرم بود گویند گرم و خشک بود در اول و گویند در دوم و بوییدن گل وی
محلل بادهای غلیظ بود از دماغ و سردی دماغ و رطوبت آنرا نافع بود و گل وی چون خشک بود قوت وی
زیاده بود و از طبیخ وی حیض براند و بچه مرده را سودمند بود و چون در آن نشینند بچه مرده و مشیمه
بیرون آورد و اگر بیاشامند سودمند بود بسبب حرارتی که در وی است و قوت تخم وی و گل یکسان
بود و اگر دو مثقال تخم وی بیاشامند باد معده و لعاب را نافع بود و خواق را سودمند بود و اگر با عسل
بخورد برگیرند بچه زنده تباه کند و بچه مرده بیرون آورد و اما بیخ وی در قوت مانند آن بود و لیکن غلیظ
تر بود و بطبیعت زمینی نزدیک بود و برگ وی چون خشک کرده با سرکه بر سر سحج ضماد کنند نافع بود

و بکار اند

[illegible]

و بکار اند و بر نقرس دوی که در مفاصل شود و غایت صلب چون ضماد کنند سودمند بود و طبیخ وی با سرکه درد دندان
نافع بود و گل وی چون در موم روغن کنند شقاق مقعد و انگشتان را نافع بود و چون با عسل بیامیزند قلاع را نافع
بود و خیری سیاه که آنرا خیری خطایی گویند طبیعت آن معتدل بود نافع بود جهت بادی که در سر بود و نوع
سرخ منفعت آن در صفت خزامی گفته شد اما در انواع دیگر چندان منفعتی که مشهور بود نیست که آنرا
یاد کنیم مگر کسی چیزی بتجربه معلوم کرده باشد صاحب تقویم گوید بوییدن آن مصدع بود و مصلح آن روغن گل و سرکه
بود خیرو به بپارسی خیرو گویند و آن خیار شنبر است گفته شده و قدیم الملک نیز خوانند خیربوا هیل بوا خوانند
و نال بوا نیز گویند بهترین آن تازه فربه بود درازی گویند در قوت مانند قرنفل بود و لطیف تر از قاقله بود
طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم معده سرد را نافع بود و جهت معده نیکوتر از قاقله بود و قی را ببندد
و غذا را هضم کند ابن ماسویه گوید معده را از اخلاط بلغمی پاک کند و اشتهای طعام بازدید کند نافع بود
جهت وجعهای سرد خاصه در دماغ و قوت سر دهد و اربیاسوس گوید جهت بهق که در تنه بدن نافع بود
چون یک جزو از وی و یک جزو کندر یک جزو تخم تره تیزه کوفته و بیخته با عسل سرشند و طلا کنند و گویند
وی مضر بود بر احشای محروری مصلح آن شیره تخم خرفه بود با سکنجبین و وی را بهندی الاچی خوانند
خیر زلی آس بری است گفته شد صفت آس هکه در الف صفت آس بری که آنرا مورد اسفرم
خوانند و هم گفته شود ان شاء الله تعالی الباب الثامن فی الدال دارچین و بر حب الراس است گفته
شد دارج ابو دارج افرونک نیز خوانند بشیراز انجلک خوانند و از کوه گیلویه که از ولایت
پارس است خیزد و در هیچ موضع دیگر نباشد طبیعت وی گرم است و معتدل بود در تری و خشکی
منی بیفزاید و شهوت جماع برانگیزد دادی حبیث مانند جو باریک بود و از تر و بطعم تلخ بود طبیعت
وی گرم و خشک است در دوم و گویند سرد است و بوحنا گوید گرم است در اول و خشک است در دوم
بهترین وی آن سرخ رنگ باشد و کوهی خوش بوی تازه و وی قابض بود و ببندد جرحهای را که از زرنیخ
زکادار دو طلی صلابات بود و شکم ببندد و درد مقعد را نافع بود و غایت و استرخای
در طبیخ آن نشینند و اگر دو درم از وی بکوبند و بزیت چرب کنند و سفوف سازند بواسیر را غایت نافع
بود و دفع زهرها بکند و اگر در طبیخ وی نشینند مقعد و رحم که بیرون آمده باشد با جای خود رود و صحت
یابد و اگر با عسل بسرشند و لعوق کنند کرمهای بزرگ و کوچک بکشد و بسیار خوردن وی کشنده بود

وی نفی کنند اسهال دبشر تازه و جزهای چوب صاحب تقویم گوید سده آورد و بواسیر دارد و
مصلح آن خمیر بنفشه بود با هلیله بقند بدل وی در تحلیل صلابات چهار دانگ وزن آن بادام
و نیم وزن آن ایهل بود الا در آبستنی نشاید که ایهل مستعمل کنند دادی رومی هوفاریقون
گفته شود داراشیشعان هندول خوانند و بزبان بربری ازوری و ملطفی دیگر انستلا بوس و آن
درخت ستبر خارناک است و در پوست وی حرافتی بود و در گل و حدقی و در چوب وی عفوصتی
بود و بعضی گویند بیخ سنبل هندیست و گویند چوب سنبل رومی است و این خلافست اما محقق است
پوست وی مانند فرفیون بود بشکل اما ستبری حنلی ازوی ستبر بود و بلون سرخی بغایت بود
مانند خون بهترین آن بود که گران وزن بود و الجه بسرخی مایل بود و چون بوسی بازگتی
مانند خون بود بلون و خوش بوی و ستبر بود و در طعم وی اندکی تلخی بود و نوعی از داراشیشعان
که املس بود و تابان و بغایت تلخ بود و سفید رنگ بود و بوی نداشته باشد طبیعت وی
گرمست در اول و خشکست در دوم و گویند سردست محلل ریاح بود و مصلح عفونت
و قطع خون بکند و شکم ببندد چون طبیخ وی بپاشامند و چون شراب بپزند و بدان
مضمضه کنند قلاع را زایل کند و ریش بد که در دهن باشد و دندان را نگاه دارد و نرمی
عصب را بغایت نافع بود و اگر اد و ته فرزجه کنند بچه بیندازد و عسر البول را نافع بود و طوبات
را نشف کند و مقدار مستعمل از وی یک درم بود تا دو درم و سودمند بود جهت نفخ معده و
چون سحق کنند و بروغن چیزی بر شند و در گوش نهند کرم گوش را بکشد و چون سحق کنند و بر که
بر شند و بر دندان نهند درد ساکن کرداند و گویند عفونات و نزلات و وسواس سودائی
را نافع بود و معده را پاک کرداند سحق گویند مضر بود بجگر و صلاح وی بدو قوا بود صاحب تقویم
گوید مجفف اعصاب بود و صمغ عربی مصلح وی بود و کثیرا بدل وی بد بغورس گوید در سود
هندی استرغا بوزن آن اسارون چهار دانگ زراوند و نیم وزن آن و دروج بود بسابور
گوید بدل آن کندمارک است دار فلفل بج گوید بهار فلفل سفید است و گویند درخت
وی عنبر درخت فلفل است بتحقیق بهترین وی آنست که ستبر بود و بطعم فلفل بود طبیعت وی
گرم و خشک است در سیم و گویند خشکست در دوم و گویند ترست در اول محلل بود و مرضهای

سرد را زایل کند و چون در میان جگر او را بیان کنند تاریکی چشم و شبکوری زایل کند و هضم
طعام کند و قوة معده دهد و بلغم زایل کند و قایم مقام زنجبیل بود و جهة گزندگی جانوران
سود دهد و بروغن طلا کردن نافع بود و جالینوس گوید معده را پاک کند از رطوبات لزج
و سده جگر و سپرز بگشاید و دیسقوریدوس گوید عرق النسا و نقرس و فالج را نافع بود و فولس
گوید قوت هضم دهد و اندروخس گوید زهرها کشنده و گزندگی افعی را نافع بود و صرع را نیز
مفید بود و مقدار محمل از و نیم درم بود و مضر بود بسر و مصدع بود و صاحب تقویم گوید مصلح او صندل
و کلاب بود و صاحب منهاج گوید مصلح او صمغ عربی بود و بدل او بوزن او فلفل بود و گویند زرنباد
... بهترین او سلیمانی بود خوشبوی سرخ رنگ تیز طعم که در طعم او شیرینی بود و طبیعت او گرم
و خشکست در سیوم و گویند روغن او گرم بود و دارصینی در غایت لطافت بود عفونت زکام را مفید
بود خوردن و محمل کردن و لو تاریکی چشم زایل کند و مفرح قلب بود و در تریاقیة بود و چون با
مصطکی بپزند و آب او بیاشامند فواق را زایل کند و او نعوظ آورد و هضم طعام کند و درد معده
که از سردی بود زایل کند و بادها بشکند و رعشه را مفید بود و سینه را پاک کند و سده جگر بگشاید
و قوة معده دهد و استسقا را نافع بود و برگزندگی عقرب با انجیر ضماد کردن نافع بود و چون با سرکه
بر تو با طلا کنند و با عسل بر کلف سود دهد و درد گرده و عسر البول را نافع بود و اولی آن بود که
بکوبند و با شراب بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند قوة او پانزده سال بماند و بقراط
گوید قوة او پس از آنکه دارد چند آنکه در حیاة باشد و ذهن را تیز کند و جالینوس گوید معده و دما
را از فضول بد پاک کند و نسیان ببرد و دیسقوریدوس گوید چشم را روشن کند و حیض براند
و سر گردش را نافع بود و مسام را قوة دهد و همه بتها را نافع بود و فولس گوید لقوه و استرخا
عضله را نافع بود و روفس گوید یرقان و ... را مفید است و شربتی از و
یک درم بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح او ... مضر بود بسر و مصلح او حمیره
بنفشه بود و بدل او پوست بلیلجه بوزن او و نیم وزن آن ... یا زرنب و گویند بدل او
دو وزن او ... بود و روغن دارصینی رعشه را مفید بود دار ... نوعی از مرد است و گفته
شود دار پرنیان ... بود و گفته شد دار روسی سوکان بود و گفته شود انشاالله تعالی دبق

ورق آن آن ... دود ... (vertical margin note, partly illegible)

منهاج
تقویم
جلاء چشم جهة
مصلح

تمام

و ده درم را با زرده تخم مرغ
سودمند بود زهرهای
کند گزند کانرا نافع بود

ذهن را تیز کند
و نسیان ببرد

کبابه بود و بیادوی گوید بدل
وی بوزن آن فرنیکان بود
و گویند بدل آن دو وزن آن

اقسوس گویند و آن جسمی است بشکل زر رشک بود و انه مورد و عطاران شیراز او را زامیر نوح عسلی خوانند
و چون بشکنند عسلی لزج بغایت حسنه در اندرون او بود و بهترین تازه او املس بود و گون اندرون
او گرانی بود و لون بیرون او سیاهی که بسرخی زند و طبعت او گرم و خشک است در سوم و گویند
در دوم و در و رطوبتی فضلی بود غیر نضج و اسحق گوید گرم و تر بود و محلل و ملین بود چون بر زخم بر
ناخن تباه شده نهند قلع کند و برد و رمها سرد و شری بلغمی ضماد کنند نافع بود و چون ملین بود ورم
غلط کنند برابر و برد و رمها گوش نهند مجموع و رمها نافع بود و اگر با کندر بیامیزند و بر
نهند زایل کند و اگر با نوره بر بیرون نهند بگداز اند و بلغم و عرق النسا و نقرس را نافع بود و چون بهم
از دو مستعمل کنند جذب رطوبت غلیظ از عمق کند و فوتس گوید خلطها در اعضا بگداز اند و قوت اعضا
و رطوبت زایل کند و فوریوس گوید محلل اخلاط فاسد بود که در رگین جمع شده باشد اما مضر بود و تقلیب
و از خوردن او درد شکم پیدا شود و مغص آورد و از واولی آن بود که با آب و عسل
کتند و حقنه کنند و سکنجبین بیاشامند و گویند مصلح او بالنکو و کاوزبان بود و بدل او هم وزن او
عاقرقرحا بود در تحلیل و رمها صلب جهار دانگ وزن آن جوز سرو و نیم وزن آن اهل بیرس بپارسی
دوشاب خرمایی گویند بهترین او جیری بود که آن را اسیلان خوانند و آن آتش ندیده باشد و آنچه
از رطب فارسی گیرند دوشاب خوانند و طبیعت آن گرم و تر بود و کلف زایل کند چون با قسط و نمک
بر آن بمالند و طبع نرم دارد و غذا دهد لیکن خلط غلیظ و خون عکر ازو متولد شود و مصلح او بادام
بود و بعد از آن سکنجبین ساذج و مغز کاهو خوردن نافع بود و با قرع بود و گفته شود و باب
سپیدبا بود و گفته شود و بود لا و بود ار و و بیدار گویند و گفته شود و جاج بپارسی ماکیان
گویند و مرغ خانگی خوانند طبیعت او معتدل بود و در گرمی دماغ را زیاده کند عقل بیفزاید و دماغ او
چون با شراب بیاشامند منع خون کند از حجب دماغ آید کند و آواز صافی باز دو گزندگی جانوران
پلید را نافع بود چون بشکافند و همچنان گرم بر موضع گزندگی نهند و زمان زمان بدل کنند منع سرایت
سم کنند و مرغ غذا نقصان بود و نشاید که ادمان خوردن او کنند فدا و بدان ریاضت کند
و اولی آن بود که بعد از شادل او می بخته خورند و دماغ او منی زیاده کند و دماغ را افزاید و شریف
گویند جوان مرغ فربه را چون با مسکه بپزند چندانکه بخته شود و کسی که سرفه خشک بود بی خون بخورد

ووی محلل بود
زایل کند
بهن
حبون

ترتیب کند و اگر مرغ خشک را فربه کنند و او زود دور و زانو بشکند و پیه او بیرون آورند و مجذوم در اعضا
خود مالند نافع بود و اگر کسی که مالیخولیا بود او را و دشنبا شوربا کنند بغایت نافع بود خاصه چون
سه لوبیا بهم پیالی طلا کند و چون مرق مرغ پیه دار بیاشامند لون که زرد بود که سبب آن معلوم نباشد
بجنین زایل شود و هر روز یک مرغ با نان جواری بخورد لون او بصحت آید دج فاضلترین مرغ
جوجه بود و بعد از دشحر ور و هما پس حجل و دراج و طیهوج و شغنین و فرخ الحمام و در شان و طبیعت
آن گرم و خشک است دجر لوبیاست و گفته شود دخن بپارسی الم گویند و ارزن هم گویند
و آن نوعی از جاورس بود و طبعت آن سرد و خشک است در دوم و گویند در سوم و گویند گرم است
شکم ببندد و بول براند و غذا اندک دهد و اگر بشیر تازه بپزند خشکی او کمتر بود و غذا بسیار دهد لیکن
ببندد و سنگ گرده پیدا کند و مصلح او قند بود و سویق و نی او قطع اسهال و قی که از صفرا بود کند
و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح او مصطکی بود و شاپور گوید بدل آن برنج بود دخان مجموع
دخانها مجفف بود و در و اندک تعفینی ناری بود و قوی ترین دخانها دخان قطران بود و پس از
بس میعه پس مر و کندر و دخان کندر را و بهاجهت ورم چشم استعمال کنند که در و قرحه بود
آن قرحه پاک کند و گوشت برویاند و در کحلها نیز مستعمل کنند جهت منع موی زیاده که در چشم بود
و دخان بطم نافع بود جهت رطوبتی که در چشم بود لی آنکه رمد بود و دخان قوار پر گرم بود قطع سیل
کند و روشنایی چشم افزاید دخن گوشت او معتدل تر از گوشت فیح بود و فاخته و فاضلتر
و لطیفتر و خشکتر از گوشت ... بود ... منی را زیاده کند و شکم ببندد و دماغ و فهم
زیاده کند و مصلح نانخواه بود و دراج را بشیرازی کبک کر گویند و دراج هندی را مرغ مقوله
گویند دراقس و دراقن نیز گویند بلغت اهل شام فوخ بود و گفته شد دردی الخمر بهترین او
دردی شراب کهنه بود و طبعت او گرم و خشک است محلل او رام بود و کلف و نمش زایل کند
و اثرها که مانند عدس بر روی پیدا شود چون بسایند و بدان ضماد کنند و مرور و روی خود بدان
بشویند نافع بود دردی الخل دردی سرکه چون خشک کنند و بسوزانند مانند زبد البحر باشد و دیگ
کواری نو کنند و بر سر آتش نهند و غایت سوختگی او آن بود که سفید گردد و بشویند مانند توتیای سوخته
محرق و معفن بود و مسخن و مخفف گوشت زیاده که در ریشها بود ... را تیغ بر سفیدی ناخن ضماد

رنقس گوید
و دفواخت
ارزن بود بشیرازی
بپارسی دود گویند
سیلان
روی را پاک کند
روی و جلا دهد
ووی

کسند زایل کند و چون بار دهن مصطکی با رانج بیامیزند و بر موی مالند و یک مثقال کسند قوی را
سرخ کند و انچه شپسته بود آثار دما میل و ریشها، آن ببرد و تاریکی چشم زایل کند و انچه سوخته بود و
با مورد تازه بر شکم و معده ضماد کنند محکم کند و منع سیلان رطوبات از ایشان کند و چون ضماد کنند
بر شیب شکم و بر ریشها قطع خون رفتن کند و بر ورم پستان ضماد کردن نافع بود و اگر بر بیرون رحم
ضماد کنند حیض باز دارد و ساکن ورمها، گرم بود درونج صاحب منهاج گوید دو نوع بود قلاریسی
و رومی و بهترین آن رومی باشد و آنرا درونج عقربی خوانند از بهر آنکه بشکل عقرب بود و صاحب
جامع گوید که در کوهستان شام و اندلس بسیار بود و طبیعت او گرم و خشک است در سیوم و عیسی گوید در دوم
بادها را بشکند و گزندگی جانوران زهردار را نافع بود و درد رحم که از سردی بود نافع بود و خفقان که از
سردی بود زایل کند و بادهای غلیظ که در معده و امعا و رحم بود لطیف کند و تحلیل دهد و بر گزندگی عقرب
و رتیلا با انجیر ضماد کردن و همچنان خوردن نافع بود و تقویت دل دهد و مفرح بود و تریاق همه زهرها بود
و اولی آن بود که با شراب سیب ممزوج کنند تا سحق نیکو شود جهت خفقان را اگر با قدری کافور
خلط کنند نافع بود و ابن زهر در خواص آورده که چون قطعهٔ از او در اندرون خانه بیاویزند طاعون
در انجا نرود و اگر سوراخ کنند و از میان زنان حامله بیاویزند فرزند سالم آید از همه آفتی و محفوظ
ماند و اگر دشوار زاید زاییدن بروی آسان کند و اگر بپاویزند بروی و سر او بر ریسمان بسته باشند
و ان او سوراخ کرده باشند بر ازی ایمن باشند از خوابها، بد و ترسیدن در خواب و این از
خواص است و سفیان اندلسی گوید سخن دل و معده و جگر بود و هضم طعام کند و نافع بود مالیخولیا
معایی را تحلیل نفخ و تلطیف غلظ اخلاط و مستعمل از وی یک درم بود و اسحق گوید دو درم و سیم او گوید
مضر بود بسر و مصلح او رازیانه و قند بود و رازی گوید بدل او در دفع بادها که در رحم پیدا شود
بوزن او زرنباد بود و دو دانگ وزن آن قرنفل و شاپور گوید بدل او عاقرقرحا بود و گویند
دو وزن او سورنجان درونیون از جمله مخدرات بود و نبات او بدرخت زیتون ماند لیکن
از یک گز کوتاه تر بود و ورق او برنگ ورق زیتون بود اما دراز تر بود و تنک تر و بغایت
صلب بود و لون او مختلف بود و بیخ او بدرازی یک گز بود و بستبری انگشت و در کوها روید
و در طبیعت مانند بزر البنج و لفاح و حشیش سیاه بود و مسکر بود و اگر زیاده خورند کشنده

بغایت

خاصیت وی
باند و کیفیت
وی بشکند

مضرت

بود و غثیان سخت و دوار و مغص آورد و اسهال خون و غشی و سبت و کشنده بود از چهار روز
تا هفت روز مداوات آن قی کنند تا معده پاک کند و همان معالجه که در خوردن بزر البنج گفته شد
کنند درار شجرة البق خوانند بپارسی درخت پشه و بشیرازی اسفیدار و بسمرقند گل گرم و در
صعدیان گنجشک و در اندلس شجرة النسم و در بخارا المشکر و غرب نوعی از وست و صنعت غرب گفته
شود اما ورق درد ار در قبض بود و جلای و پوست او قابض تر و سرد تر از ورق او بود و طبیخ
اصل او چون بر استخوان شکسته نطول کنند نافع بود و سطر او چون یک مثقال با آب سرد بیاشامند با
شراب مسهل بلغم بود و ورق او با سپر که چون بر جرب ریش شده مالند نافع بود و پوست او بر جراحات
بچسبد بصلاح آورد و اگر ورق با سرکه بر برص طلا کنند نافع بود و بیخ او چون بر آتش نهند رطوبتی که از و
بیرون آید در گوش چکانند گری را که از رنجوری دراز حادث شده باشد مفید بود و عصارهٔ ورق
او چون در گوش چکانند کرم گوش بکشد و ورم گوش را نافع بود و اگر با عسل بیامیزند و در چشم کشند
تاریکی چشم را زایل کند و رطوبت ثمر او چون بر روی مالند جلای تمام دهد و مسیح گوید ورق او سرد
و خشک است در اول در ثمرة العلیق بود و گفته شود درو بطالیس دود مطارس نیز
گویند و معنی آن بلوطی بود یا سرخس بلوط و آن چیزیست که بر درخت بلوط کهنه بچسبد و مانند
سرخس اما کوچکتر بود و در وی حلاوتی باشد با اندکی تیزی و تلخی اما اصل او با وجود شیرینی و تیزی
و تلخی عفص بود و قابض و معفن و در غایت حرارت بود چون بکوبند با بیخ مسحقان و بر موی
ضماد کنند موی بسترد و فالج و لقوه را نافع بود درداب دستنبویه بود و گفته شود
دراج گویند بعضید بود و گویند نوعی از لبلابست و این اصح است و صنعت هر دو گفته
شود دستنبویه بلغت اهل شام شمام خوانند بپارسی دستنبو و آن نوعی از بطیخ کوچک است
بوی کردن و ادمان کردن دماغ را گرم کند و سده او بگشاید و بادی که در وی بود بشکند و کو
او بطی الهضم بود و اگر خشک کنند و روی را بدان بشویند پاک کند دفلی حبن بود و آن دو نوع
بود بری و نهری و مردونوع را اسم الحمار خوانند بپارسی خرزهره و بشیرازی خرمره بهترین او
سبز بزرگ ورق بود و بغایت تلخ و گل او مانند گل سرخ بود برنگ و ثمر او صلب بود و طبیعت او
گرم و خشک است در سیوم و گویند خشکی او در دوم بود و گویند در اول و بغایت محلل بود و اگر طبیخ او

پوست

در خانه افشانند براغیث و ارضه قتل کنند و او محلل ورمهاء صلب بود و حکه و جرب و در [illegible]
و زانو ضماد کردن خاصه چون ورق او بپزند و مانند مرهم بر ورمهاء صلب نهند تحلیل دهد و آب
ورق او چون بر جرب و حکه طلا کنند نافع بود و چون با شراب و سداب بجوشانند و بیاشامند
گزندگی جانوران زهردار را نافع بود و مستعمل از و نیم درم بود و مفاصل را نافع بود و فقاح
و ورق او سم حیوانات بود از آدمی و اسب و خر و سگ و غیره از مجموع حیوانات [illegible]
ضعیف بود از حیوانات مثل بز و میش و اندک از و کرب آورد سخت و باد در شکم پیدا کند
والی که د[illegible] بود بد باشد و فقاح او بغایة معطش بود باشد و ورق او چون با
آب بپز[illegible] و بهر یک رطل نیم رطل زیت کهنه اضافه کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و
روغن بماند بعد از آن ثمن رطلی موم سفید بر آن روغن نهند و آن مرهم بر جرب و حکه طلا کنند بغایة
مفید بود و اگر ورق خشک او بکوبند و بر ریشها افشانند خشک گرداند و معالجه کسی که دفلی
خورده باشد باشهاء جرب و حبیصها و لعاب بزر قطونا و روغن گل و کتیرا و تمر شهریز عجب مفید
بود و همچنین الخبیر بعسل و فنید و حلواها و جلاب و دوشاب انگوری اضافه اجزاء او کنند ،
دقطامانون مشکطرامشیع بود و گفته شود دقاق الکندر در کندر گفته شود ان شاء الله تعالی دلب
[illegible] گویند و بشیرازی چنار و جوز او بغایة خشک بود در درجه اول سرد بود و تر و ورق
او چون تر بود بشراب بپزند و بر چشم ضماد کنند آب رفتن چشم باز دارد و ورمهاء بلغمی و ورمهاء
[illegible] زانو باشد نافع بود و اگر نیک بکوبند و بر ریشها تر افشانند خشک کند و سوختگی آتش
سم و [illegible] او چون بسرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و پوست وی برص را
مفید بود و طبیخ ورق او در چشم را نافع بود و خاکستر او ریشهاء چرکین را زایل کند و ثمر او چون
تر بود با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را مفید بود و چون با پیه بز بر سوختگی آتش نهند
نافع بود و غباری که بر ورق و ثمر او نشسته باشد بغایة مضر بود حواس و شش را و از باید
که بشیر تا زهرا زبی او نخورند و صاحب تقویم گوید مصلح او عود بود یا قرفه یا دارصینی بود و جوز او
با پیه بز [illegible] گزندگی جانوران طلا کردن نافع بود و پوست او چون بسوزانند جلایی تمام دهد تا
بجایی که برص را شفا دهد و چون ورق و ثمر او بخور کنند در خانه خنفسا بگریزد دلبوث

در خانه

و اگر دفلی در آب خوسانند و از آن آب ایشان را دهند کشنده بود

مانند مرهم

چیزهای جرب کنند

پوست او

و چوب وی سرد و تر بود

نوعی از سوسن بریست و آن معروفست بسیف الغراب و بدان سبب این اسم بر و نهاده اند
که ورق او مانند سیف بود و شکل ورق او بسیار بود و ورق او بسیار باریکتر بود و کوچکتر بود و ساق
او مقدار یک گز بود و گل او سرخ رنگ بود و او را اسفراغانیون گویند و بعضی او را ماخاریون
خوانند و کسیفیون نیز گویند و اصل او مانند دو پیاز بود کوچک زبر یکدیگر آنکه در شیب بود لاغر بود
و بالایی فربه بود و در و قوة جاذبه هست و ملطف و محلل بود و در بغداد بیخ او را نافوخ گویند و زنان
بغداد جهة فربهی مستعمل کنند و جهة جلای روی و در بغداد بسیار باشد و ارزان بها و بیخ
بالایی او چون زن بخود برگیرد حیض براند و چون با شراب بیاشامند [illegible] براگیزد
و بیخ شیب او چون زنان بیاشامند قطع شهوة ایشان کند و [illegible] چون بیخ
او در شراب خیسانند و صاحب بواسیر هر روز یک رطل از آن شراب بیاشامد بواسیر را
خشک کند و اگر خشک کنند بیخ او و صرر و یکدرم با ماء العسل بیاشامند همین عمل کند دلیک
ثمر گلست چون گل بریزد آن ثمر حاصل شود مانند تخم سه گل سرخ رنگ و چون پخته شود در طعم او
شیرینی بود و در شام عرف الدیک گویند دلینس نوعی از صدف کوچک است که همچنان
خام نمکسود میخورند در صاد گفته شود دلق صاحب منهاج گوید فراوی مانند سمور بود از بهر آنکه
طبعیت حیوان او گرم و تر است و بالسی گوید گرمی او کمتر از سمور بود و سخونة او معتدل بود
دلفین ماهی بزرگ بود سیاه رنگ و سر او مانند سر خوک بود و دندان دارد و او را خنزیر
البحر گویند و در جرون خوک ماهی و گوشت او فربه بود و چون پیه او بگدازند در حنظلی که شحم او
بیرون کرده باشند و در آن بجوشند و در گوش چکانند گری کهنه و نو را زایل کند و گوشت
او سرد و غلیظ بود و دیر هضم شود و تمیمی گوید گوشت او مانند گوشت سگ بود و گویند مانند
گوشت سگ آبی بود و این اصح بود زیرا که در غلظ و در هضم و تولید سودا و کیموس بد او
مانند سگ آبی بود و دندان او چون بر کودک او بزنند زودتر سر زند و چون پیه او بخورند درد مفاصل
را نافع بود دماغ بهترین مغزها مغز مرغان بود خاصه کوهی و بهترین مغز هوائی مغز بره و گوساله
بود و شیخ الرئیس گوید مصلح [illegible] بود که زهر خورده باشد یا گزنده او را گزیده و مجموع
مغزها سرد و تر بود و چون سرد و تر [illegible] خلطی غلیظ از و متولد شود و چون [illegible] هضم [illegible]

و این بجرب

جهت بواسیر

بقراط گوید

کند و دماغ زاغ زیاد کند و مرطب اعضا و کشوه بود و باه را زیاد کند اما مولد بلغم بود و مشتها
ببرد و مغثی بود نزدیک منضم شدن و بر معده مالیده شود و منی آورد و شکم نرم دارد اگر بریان
کرده بود دیرتر از معده بگذرد از انچه پسیده بود و مصلح او نعنع و سعتر و فلفل و خردل و دارچینی
و سرکه بود دماغ الدیک والدجاجه مغز خروس و مرغ چون بخورند کزندگی مار و عقرب را نافع بود
و چون بگیرد آسیاب بسرشند و مقدار باقلا بخورند خون رفتن بینی باز دارد [illegible] دماغ
مرغ خانگی و خاصه انکه خون از حجب دماغ آید دماغ البعیر مغز شتر چون خشک کنند و با سرکه
بیاشامند صرع را نافع بود دماغ البط مغز بط ورم مقعد را نافع بود دماغ ابن عرس [illegible]
چون خشک کنند و با سرکه بیاشامند صرع را نافع بود دماغ الخیل مغز اسب محرق و معفن بود
دماغ الخفاش مغز شب پره با عسل چون در چشم کشند در ابتداء نزول آب نافع بود و خاکستر
لیکن روشنایی چشم بیفزاید و مغز او چون بر کف پای مالند باه را قوة دهد دم الاخوین
شیان خوانند و ایدع و دم التنین و دم الثعبان بپارسی خون سیاوشان و بعربی
قاطر الدم و مولف گوید ان سه نوع بود چکیده و خشبی و ترابی بهترین آن چکیده بود و صافی
[illegible] چوب در و بنود و طبیعت او سرد و خشک بود و قابض بود و خشکی او در دوم
بود و مسیح گوید سردی او در سیوم بود و یوحنا گوید گرمست در اول و خشکست در دوم
قوة معده و جگر دهد و شقاق مقعد و سحج امعا را مفید بود و قطع خون رفتن کند از هر
[illegible] باشند و چون نیم درم از و بر روی زرده تخم مرغ نیم برشت بخورند شکم ببندد
و سحج را نافع بود و در داروهای چشم قوة چشم دهد و جراحتهای تازه را مفید بود چون بر و
افشانند و جالینوس گوید گوشت بر جراحتها که در امعا بود و ظاهر بدن برویاند و او
[illegible] بود و مصلح او صمغ عربی بود و کثیرا و بدل او در همه فعلی کاهو بود یا عصاره
کاهو گویند خصی الحمار و مولف گوید او صمغ بقم بود و از جزیره سقوطره خیزد و از موضع دیگر
نیز دم خون گرم و تر بود و هر یک بجای خود گفته شود دم الارنب بپارسی خون خرگوش
گویند نافع بود بهق و کلف را چون گرم بر آن طلا کنند و منضج ورمها گرم بود برودی
و چون با آتش بریان کنند جهة قرحه امعا نافع بود و قطع اسهال مزمن کند و چون با شیر

جلاجشم

بیاشامند سموم را نافع بود [illegible] خوف [illegible] چون بویان کنند نافع بود جهة
[illegible] کرده باشند [illegible] استسقاء زقی و اسهال کهنه را و کسی که زهر خورده باشد مفید بود
[illegible] خون را منع [illegible] طلا کنند بر خنازیر و مفاصل نافع باشد دم السلحفاة خون سنگ پشت
آنچه بحری بود چون با شراب بیاشامند صرع را نافع بود دم الانسان خون آدمی وقتی که
[illegible] کنند [illegible] و بار دشلیز و سداب و عسل طلا کنند بر سر ریش که بر اعضا باشد خاصه در دهان
و ریشهایی که آب از و روانه بود بصلاح آورد دم القراد خون کنه چون در میان شراب
کنند [illegible] زود آورد و این از خواص است دم البقر خون گاو ماده چون بر جراحت ریزند خون
ببندد دم الحلم دم قراد بود و گفته شد و او منع موی زیاده که در چشم بود کند وقتی که بکنند و بر
جای او طلا کنند و او اقوی بود از دم ضفدع در منع رستن موی دم الحمام والورشان
والشفنین والدجاج خون کبوتر و خون ورشان که بپارسی کناد گویند و خون شفنین که بپارسی
بوتیمار گویند و خون مرغ خانگی بهترین آن بود که از حیوان سلیم گیرند گرم بود و منع ورمها که
تولد کند بسبب سقطه بار دهن کل نافع بود و جهة جراحات چشم در چشم چکانند مفید بود خاصه
خونی که از بال او گیرند و خون فاخته و کبوتر قطع خون رفتن که از حجب دماغ بود بکند والله اعلم
دم الثور خون گاو نر چون تر بود از جمله سمومات بود و از خوردن او عسر النفس و وجع
حلق و مری و سرخی زبان و غثیان سخت و کرب و اضطراب پیدا کند و دندان خاییدن
و خناق کشد و کزاز آورد و بعد از حقنه و مسهل ادویها که نافع بود جهة فسردگی خون مانند
بیخ انجدان و بوره و حلتیث و خاکستر چوب انجیر در سرکه و فلفل و انفحه در سرکه دهند
و خاکستر سرو و تخم کرنب و عصاره عوسج و علامات خلاص او آن بود که از دبر او مانند
ریم ان چیزی بیرون آید و اولی آن بود که بر شکم و معده او آرد جو با ماء العسل ضماد کنند
و اگر خون او بیجان گرم با سویق بر ورمهای صلب ضماد کنند تحلیل دهد دم الضفدع خون
وزغ که بشیرازی بک گویند بهترین خون بک زرد بود و سبز منع موی رستن کند و موی
زیاده که در چشم باشد چون بکشند و بر موضع آن طلا کنند دیگر نروید و خون ضفدع سبز
کوچک از جمیع اقوی چون بسوزانند و خاکستر آن در بینی دمند خون باز دارد و علی

القیاشس

خون شب پره و دغاعت مجربت

چون در چشم کشند

بن العباس المجوسی گوید چون طلا کنند بر دندان بر ویاند و غیر او گویند که ضعیف و چون او چون بر
دندان نهند هرگز نیفتد و این صحیح است دم الحرباء خون آفتاب پرست گویند گو نوعی از عضایه بود منع
موی زیاده که در چشم بود کند چون بکشند و بر موضع او طلا کنند … خون بر پستان طلا کنند
بر حال خود نگاه دارد و نگذارد که بزرگ شود دم الخطاف گویند پستک و منع … بود چون بر
چکانند و بر چهره بمالند نافع و چون زن بخود برگیرد منع آبستنی کند دم الکلب خون سگ …
نافع بود جهة گزندگی خود دش و سم سهام ارمنیه و گویند بچه بیرون آورد و منع موی زیاده که در چشم
بود کند و جالینوس گوید درد و … دم الدب خون خرس چون گرم بود و بر ورمها نهند …
پخته کند و ابن زهر در خواص آورده که خون او منع موی زیاده که در چشم بود کند و شریف گوید
خون او دیوانه بیاشامد نافع بود دم ابو … الحردون خون ایشان چون در چشم کشند قوة باصره
دهد و ایشان نوعی اند از عضایه حردون گفته شد و ورل گفته شود دم البوم خون بوم ربورا
نیکو بود و مرق و گوشت او هم دم التیس خون بز نر که بشیرازی دکه خوانند بهترین آن باشد که
از بز کوهی گیرند چهار پاله و وقتی گیرند که انگور رنگ خواهد گرفت در دیگ سنگین نهند و خون
او دران کنند باید که خون اول و آخر بگذارند و خون میانه را بگیرند و رها کنند تا سرد شود پس
قرصها سازند و رها کنند تا خشک شود و از غبار نگاه دارند و در جایی نهند که نم بود جهة سنگ
گرده و مثانه سه درم از و در کاسه شراب حل کنند و بیاشامند یا در آب کرفس کوهی در وقتی
که وجع ساکن بود سنگ گرده بریزاند و این از مجربات است و چون تر بود بر ورمها گرم طلا کنند
نضج دهد دم المعز خون بز چون با عسل بیاشامند ذوسنطاریا را نافع بود و چون بریان کنند
جهة سم سهام ارمنیه نیکو بود و چون با شراب بیاشامند دم الحمل خون بره صرع را نافع بود
بخاصیت دم الفاره خون موش چون بر ثالیل مسماری طلا کنند قلع کند دم الخنزیر خون
خوک گرم و تر بود مانند خون آدمی و گوشت او مانند گوشت آدمی بود بطعم و قطعا فرق نشود اگر
کسی که آدمی خوار بود دم الدیک الدجاج خون خروس و مرغ نافع بود جهة خونی که از
غشای دماغ روانه بود دم الحمار خون خر منع رعاف کند که از حجب دماغ بود دم الخرقان
خون خرقان چون بیاشامند صرع را نافع بود دم الثعبان دم التنین نیز گویند و آن دم

تا دارانکه موی برکنده باشند

وطلی دی ببرند

78

الا چون بود و گفته شد دم … الحوت … خوانند و طبیعت او گرم و خشک بود و در قوة مانند نمک بود
بلکه اقوی بود از نمک چون سحق کنند و بر حکه اعضا طلا کنند نافع بود و چون سحق کرده بر موی غلیظ
نهند رقیق کند و نرم و بپارسی شوره گویند … بشیرازی باتو گویند و آن خروع صینی
بود و حب خطایی خوانند و حب سلاطین نیز گویند و آن سه نوع بود صینی و هندی و بحری صینی
بقدر فستقی بود و بحری بمقدار بید الخیر و میل بسرخی زند و نقطه سیاه بران باشد و هندی از
صینی کوچکتر بود و از بحری بزرگتر و مغز او میل بزردی زند و بعضی گویند حب الملوک دند است
و این غلط است حب الملوک ماسوا دانه بود و گفته شود طبیعت دند گرم و خشک است در چهارم و بهتر او
صینی بود پس بحری پس هندی و شربتی از و یک حبه و نیم بود تا دو حبه و گویند از و دو دانگ تا
نیم درم مسهل رطوبات و سودا و بلغم بود و اگر در مغز بود اثر بلغم … بیدکه در شهرها کرم سیر استعمل
کنند مگر در سردسیر و طبعها سرد و مصلح او آن بود که پوست او باز کنند بکار رد و باید که لب
نزدیک آن نبرند که اگر لب پوست او رسد سرخی لب زایل کند و سفیدی مانند برص پیدا کند
مغز او را بگیرند که در اندرون او مانند زبان گنجشک بود آن را بیندازند و با قدری نشاسته
و قدری گل سرخ و زعفران و کثیرا و را بزیانه بکوبند و اگر خواهند که او دویه مسهله ممزوج کنند
با تربد و عصاره غافث و عصاره افسنتین و مانند آن که همان مزاج داشته باشند و نباید که
دند در ترکیبی کنند که افیون و فرفیون داشته باشد و اگر با شیر خر و مسکه خورند هم شاید او سودمند
بود جهة مره سودا و بلغم و مسهل خلط خام بود و درد مفاصل را تحلیل دهد و سیاهی موی را نگاه
دارد و نگذارد که زود سفید شود و عیسی بن علی گوید که پیچ امعا آورد و باید که بعد از و شیر تازه
خورند و غذا آب گوشت با آب سیب و غوره و قدری مغز زران افشانند و اگر ماهی خورند
شاید و اگر حسوی سازند از برنج و جو مقشر روغن گل نافع بود دنقه … زوان بود و شیلم نیز
گویند و گفته شود دواء الحیه خبطانا است و گفته شود دوسر زن خوانند و آن حشیشی بود که در
میان گندم روید بشیرازی تخم اورا اگر کاس گویند طبیعت آن گرم است در اول و خشکست در
دوم و گویند سرد بود طین و رمهایی بود که در ابتدا بغایت صلب بود و چون با دواء الثعلب ضماد
کنند بغایة نافع بود و چون با آب برغسته ضماد کنند نافع بود و غرب ناصوری بود که نزدیک

با سرکه

مفاصل

جشم سدا شود در کنج جشم و ورم از وی مسهل کرم بود و او مضر بود با نشتق و مصلح او کتیرا بود
و بهترین او سیاه رنگ بود و عصاره که از حشیش او کیرند باید که با آرد می آمیزند و استعمال میکنند
دوم درخت مقل بود و کفته شود دوقو تخم جزر بریست و بیخ آن شنشا قلست و کیاه او را
خرس کیاه کویند و کنند کیاه نیز بغایت خرس او را دوست دارد و کویند دوقو تخم کرفس بریست
و خلافست و یونانی دوقس خوانند و دوقس نوعی از انست بشیرازی بدران کویند و کفته
شد در قاف دوقو توغویا و دوقو بری و دوایا اغریا نیز کویند و در قو قالس هم کفته شود و بهترین
دوقو تازه زرد رنگ بود طبعت او کرمست در سیوم و خشکست در اول و کویند کرمست
در دوم و عیسی کوید کرمست در سیوم و خشکست در سیوم مغص را ساکن کند و بول و حیض براند
و بیخ انتفاع را نافع بود و شربتی یکدرم بود و مفتح سده بود و فضلهای بلغمی غلیظ از سینه پاک
کند و سرفه که از سبب آن بود زایل کند و کزندکی عقرب را نافع بود و چون بریزند و آب آن
بیاشامند یا بر موضع کزندکی ریزند نافع بود و روفس کوید قوة معده دهد و هضم طعام کند
و منی بیفزاید و جالینوس کوید شهوة باه برانگیزد و نعوظ قوی آورد و اربیاسوس کوید
استسقا و مفاصل را نافع بود و سنگ مثانه بریزاند و بولس کوید کرمها و حب القرع بکشد چون با
شیخ ارمنی یا نرمس بیاشامند وزن آن و دستوریدوس کوید مهیج جماع بود و مدر
طمث و صاحب تقویم کوید مضعف مثانه بود و مصلح او تخم مورد بود یا بلوط و صاحب منهاج
کوید مضر بود بمثانه و شهوة جماع ببرد و مصلح او مصطکی بود دودل کویند طالیسفر بود و کفته
دوبار [illegible] کویند کال کنج بود و کفته شود دود القرمز دود الصباغین خوانند و آن کرمی سرخست
که در درخت بلوط یابند و او صدف شکل بود کوچک مانند حلزون و جالینوس کوید چون از
درخت کیرند و تر بود سرد و خشک بود در دوم و در قرمز کفته شود دود الحریر پارسی
کرم ابریشم کویند چون خشک کنند و سحق سازند و سه درم از و بر حسوی که از آرد کندم
بود اضافه کنند و بیاشامند چند روز پیاپی لون روی را بغایت نیکو کند و بدن را فربه
سازد و اگر کمی از و خشک کنند و در خرقه ارغوانی بندند و بر محموم آویزند بغایت نافع
بود دوخ مخیض نوز بود و کفته شود دوقس سنبل بود و کفته شد دو ر دوسی نوعی

از سوسن بریست که یونانی کسیقون کویند و آن دلبوث است و کفته شد و دمع الصنوبر
کرم درخت صنوبر بود قوة مانند فرابیخ بود و در فعل همان عمل کند و آن سبز رنگ بود
و چون بکوبند و بر موضعی ضماد کنند کوشت را تباه کند و اکر بر ورمی و دملی که محتاج شکافتن
بود نهند بشکافد دوس آبی بود که آهن تافته بر و زنند و از مقویات باه بود و در صد
کفته شد دواء الهر بیخ نروک بود و کفته شد دواء الخطاطیف خالد و میون است و کفته شد
و بیخ سنگی سبز بود پارسی دهانه کویند و آن دو نوعست کرمانی و فرنگی بهترین فرنگی
شیرین بود و ترشی و شیرینی او چنان امتحان کنند که او را بسایند و بر روی آینه کنند و بگذارند
تا خشک شود اگر آینه زنگ برآرد تلخ بود و اگر نه شیرین باشد طبعت او سرد و خشکست
و در طبعت نزدیک بتوتیا بود جهة سپیدی چشم با مروارید ناسفته و توتیای هندی از
یک برابر سحق کرده مانند سرمه در چشم کشند نافع بود و از جمله سموم است اگر حل کنند و کسی
که زهر خورده باشد بیاشامد دفع زهر کند و کسی که نخورده باشد چون بخورد سم قاتل بود
و اگر بر موضع کزندکی عقرب بسایند درد ساکن کند و اگر قدری با سرکه بکدازند و بر قوبا
که از مره سودا بود بمالند زایل کند و سعفه که در سر و جمیع اعضا بود نافع باشد دهمت
درخت غار بود و کفته شود دهن الحل شیرج بود پارسی روغن کنجد خوانند و شیرج
و روغن شیره و بشیرازی روغن خوش خوانند و در شیرج کفته شود دهن الخلوق روغن
بود و در مرکبات کفته شود دهن [illegible] او مالی است و کفته شد دهن بلسان روغن بلسان از
درخت بلسان کیرند بعد از طلوع شعری نشتری از آهن ساخته اند بر هر برکی شق کنند
چنانکه بدان جایگاه که روغن بود برسد و ترشح کند و کویند به پنبه حاصل کنند و کویند شیشها
اند هر یکی پنج مثقال از آن بگیرد و در شیب هر برکی که شق کرده باشند بیاویزند و بهترین
آن بود که تازه بود و بوی او قوی بود و امتحان او چنان کنند که چون بر صوف بچکانند و بشویند
هیچ اثر بر صوف نماند و اگر اثر بماند مغشوش بود و اگر بر شیر بچکانند شیر ببندد و اگر در
آب بچکانند و حل کنند مانند شیر سفید شود و اگر بر ابریشم بچکانند و ابریشم را بسوزانند و خاکستر
آن بر شیر بسته شود در آب اندازند در بن آب نشیند و آن را شیر بلسان خوانند و صمغ بلسان در حقیقت

آن روغن نیست بلکه صمغیست و آن موثر [illegible] در تقطیع ریاح و فتوح [illegible] بود و [illegible]
عین الشمس گویند و تخم او را نیز روغن بود و [illegible] خواند [illegible] و [illegible] گفته
شود و حب او بوته تر از عود او بود و امتحان آن بکند تا و [illegible] کنند و [illegible]
این دو امتحان معتبر نیست که بروغن مغشوش کنند تا بر روغن افزوده [illegible]
صنوبر بیشتر کنند و روغن مصطکی و روغن حنا و شمع یکدا خته جهه آنکه چون کنند تا [illegible]
و بر آتش دارند براقروزد و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و لطافت او
از حب و عود زیاده بود و در چشم کشیدن جهه نزول آب نافع بود و روشنایی چشم افزاید و سرد
رحم را نافع بود و چون زن بخود برگیرد با موم و روغن گل مشیمه و بچه بیندازد و چون بیاشامند
بول براند و عسر البول را نافع بود و دفع سموم کند مثل خانق النمر و افیون و کسی که فطر خورده باشد
و گزندگی جانوران چون دو دانگ از و با آبی تا نخواه در دو جوشانیده باشند بیاشامند
نافع بود و مولف گوید جهه رعشه مزمن بغایه نافع بود و بدل او بوزن آن دو من دادی نیم
وزن آن روغن نارگیل دو دانگ و نیم آن زیت کهنه و گویند بدل آن روغن را از قیمت
وزن آن آب کافور و ابی ریحان در صد نه گفته بدل او دو وزن آن زیت خالص بود
و گویند بدلش روغن کاوی بود که در و مرتحیه باشند دیودار [illegible] وچیدار نیز گویند و معنی
آن شجر الجن بود و آن نوعی از ابهلست یا مقل و آنرا صنوبر هندی گویند و عیدان او مانند
عیدان زرنباد بود و شیر دیودار و دیو از لبن او بود و گرم و تیز و محرق و معطش بود و کرمی
او کمتر از تلخی بود چنانچه پوست او در سیوم بود و ابن مولف گوید آنرا هندی [illegible]
گویند و شیر بسیار دارد و در چرون پوست را بشیر او دباغت کنند استرخای عصب و فالج
و رعشه و لقوه را نافع بود چنانچه هیچ چیز بهتر از و نبود و دردهای سرد که در دماغ
بود و سکته و صرع را نافع بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و طبیعت ببندد و بود دار نیز
گویند او را دیو استست چند و قیست و گفته شد دیوبیاره [illegible] خر است و گفته شد
مشتق از زن دیو یا بوطیس اصل اللوقت و گفته شد دیودار بسریانی بزر الکشوث باشد و گفته شد
دیار تودرا شراب خشخاش بود که با پوست پزند دیغ و چس دیغ و جاپس گویند

وهمان از معجز عیسی علیه السلام است

و سوزن

کنند و برانگیخ

بیرون آورد

دیودار

[illegible]

[illegible] جاسی هم و آن سه نوعست یک نوع معدنی [illegible] در جزیره قبرس از جاهی بیرون آورند
و آن نوعی از طین [illegible] صلبی سنگ [illegible] آفتاب خشک کنند و نوع دیگر تفلی بود که
[illegible] بگدازند و آب برو ریزند چون از بوته بیرون آورند در شیب آن
[illegible] بود که می سوزانند مانند کلس و لون او مانند نقره بود و جالینوس
گوید طعم و قوه او مرکب بود و قبض او زیادت از حراره بود و بغایه مجفف بود ریش دهن را
نافع بود چون تنها استعمال کنند و اگر با عسل کف گرفته بود خناق را مفید بود و مرریش که در دبر
و عانه بود و دهن بغایه نافع بود و گوشتهای زیاده بخورد و ریشهای بد که در بدن بود چون
با صمغ البطم یا در موم روغن کنند و استعمال کنند باصلاح آورد و چون با سرکه بر حکه طلا
کنند زایل کند و چون سحق کنند و بر موی غلیظ افشانند رقیق و نرم کند دیک بپارسی
خروس گویند خصیه او زود هضم شود و گوشت او گرم و خشکست مرق او رعشه و درد مفاصل
را نافع بود خاصه چون با شبث و بسفایج و پیاز بپزند و صاحب منهاج گوید با شبث تنها
بپزند تا دانگی آب بماند و آن مرق بیاشامد و مرق خروس پیر ربو را نافع بود و چون
بسفایج و شبث اضافه کنند قولنج بگشاید و باخسک از مسهل بلغم بود و چون با چیزها [illegible]
بپزند تنج را نافع بود و چون با شیر بپزند قرحه مثانه را نافع بود و چون بخایند بعد از انکه
کشته باشند و گویند چون زنده بود بر گزندگی افعی و مار و دد نهند بغایه نافع بود و پوست
که در اندرون سنگدان او بود و آن تو پیچی تنک بود که می اندازند اگر خشک کنند و سحق سازند
با شراب بیاشامند در معده را نیکو بود و مولف گوید با قدری نبات سحق کرده چون
سفوف سازند مفید بود دیساقوس از اخس الکلب گویند و جرامعه و مشط الراعی نیز گویند
و آن نوعی از خار بود دیغازی او را طوسک گویند و ساق او دراز بود و خار ناک و ورق
او مانند ورق خس است و خار ناک [illegible] بود و معنی دیساقوس عطشان بود و چون خشک شود
لون او سفید گردد و چون بشکافند در میان او کرمها کوچک بود و طبیعت او و بیخ او خشک بود
در دوم بیخ او چون با شراب بجوشانند و بکوبند تا بقوام مرهم شود و بر مقعد ضماد کنند شقاق
زایل کند و اگر بر ناصور نهند نافع بود و مکل او خشک یا تر و نیکوتر بود چون بکوبند و در خرقه

سحق کنند

بقراط گوید

در حرب

دو جراحت

و چون تر بود دوست الذی بار کنند و خورند و در طعم وی اندک [illegible] بود

پاک کنند و در میان شیر نهند و بمالند چندانکه هیچ درخره نماند و آن شیر بر شیر دیگر کنند مجموع
یکپاره شود و تبنده شود و اگر در آب بمالد مجنا نکه گفته شد و سه بامداد بیاشامند سپرز را
مفید بود و چون بجوشانند و بخورند مسخن بود و بول براند و اگر جوشانیده ضماد کنند بر موضعی
که قطع خواهند کرد منع حس کنند دیک بردیک بشیرازی مرک موش علی گویند آنکه زائل بود
و مرریشی که عفن شده باشد و گوشت زیاده بخورد و بواسیر را قطع کند و بوی کند او بیرد و از
... سمیاتست و مؤلف گوید زرنیخ مصعد بود و کسی که آن خورده باشد او را و در صنعت
زرنیخ گفته شود ان شاء الله وحده العزیز الیه المرجع والمآب باب الدال
ذاتی الاسکندرانی معنی آن یونانی غار الاسکندرانی بود دیسقوریدوس گوید ورق
آن از ورق مورد بزرگ‌تر بود و نرم‌تر و بغایت سفید بود و ثمر او در میان ورق بود بقدر ارزن
بود ... گویند رویدن بیخ او مانند بیخ مورد بود لیکن بزرگ‌تر و خوشبوی‌تر بود و چون بیخ
او بگیرند مقدار ... درم و با طلا بیاشامند دشوار زادن ... بگیرد و کسی را که بجای
گیر او خون آید مفید بود و جالینوس گوید طبعت او بغایت گرم بود و در طعم او تلخی بود و حیض
و بول براند ... ذاتی معنی آن غار الارض بود و دیسقوریدوس گوید ورق آن
مانند ورق غار بود و لون او سبز بود و قضبان بقدر یک گز بود و ثمر او گرد بود و سرخ
رنگ پیوسته بورق و ورق او را چون بنگ بکوبند و ضماد کنند صداع را ساکن کنند
والتهاب معده چون با شراب بیاشامند مغص را ساکن کند و عصاره او چون با شراب
بیاشامند بول و حیض براند و چون زن بخود برگیرد همین عمل کند و جالینوس گوید قوت او
مانند قوت ذاتی الاسکندرانی بود و عبدالله ... گوید فرق میان ذاتی الاسکندرانی
و خاما ذاتی آنست که ورق ذاتی الاسکندرانی از اول ... با قضبان بود و خاما
ذاتی الاسکندرانی ورق کوچک‌تر دارد و از قضبان جدا بود و باقی همه مانند هم ا...
داقشوبداس معنی آن یونانی یعنی مانند غار خاصه ورق او و آنچه ... بود نوعی
از مازریون بود که ورق آن همین بود و مازریون گویند و به بربری ادا خوانند
و گفته شده استعمال کردن او بد بود ... جلد سلخفاة ... و گویند بحری چون سوزانند

و خاکستر او با سفیده تخم مرغ بسرشند و طلا کنند بر شقاق کعبین و انگشتان نافع بود و شقاقی
که زنان را از دیک حیض آمدن پیدا شود ذباب ابن زهر گوید مگس الوان بود هر حیوانی را
مگس معین بود و شتر و گاو و شبر و سگ و امثال آن و اصل او کرمی بود و مگس آدمی از سرگین
حاصل شود و اصل ایشان کرمی کوچک بود که ... ایشان بیرون آید از هر حیوانی که باشد باز
مگس شود و زنبور و هم او گوید چون بگیرند مگسی بزرگ و سر آن ببندازند و به بدن او شعیره که در مژه
باشد حک کنند حکی سخت زائل کند و اگر مگس با زرده تخم مرغ سحق کنند و ضماد سازند بر چشمی که
گوشت سرخ در اندرون او بود مفید بود و یونانی گرماسیس گویند و در ساعت ساکن کند و اگر
حک کنند بر داء الثعلب حکی سخت نافع بود و اگر بر گزندگی زنبور بمالند سخت درد ساکن
کند و دیسقوریدوس گوید بر گزندگی عقرب و زنبور و نحل چون بمالند چند نوبت درد زائل
کند و چون بسوزانند و با عسل بر داء الثعلب و داء الحیة طلا کنند موی بر رویاند و خاکستر او
سرد و خشک بود ذراریح حیوانیست از مگس بزرگ‌تر بقدر زنبور سرخ اما باریک‌تر بود
و بغایت سرخ رنگ بود و نقطها زرد و سیاه بر او بود و او سم قاتل بود و مؤلف گوید در حوالی
همدان و کوه ... بسیار باشد و نباتات شهر ... و غذا ایشان شبرم بود و چون خواهند که
استعمال کنند در کوزه نو کنند و سر آن بکتان پاره بگیرند و واشگونه بر سر دیگی که سرکه در آن
جوش نهند تا بخار سرکه بدیشان رسد و خناقشان بگیرد و بهترین ذهبی رنگ بود و طبیعت او
بغایت گرم و خشک بود و گویند گرم و خشک بود در دوم چون بر ثالیل طلا کنند قلع کند و اگر در موم
روغن کنند برص ناخن زائل کند و ناخن تباه شده بیند از زردی و بر بهق و برص طلا کردن
نافع بود و با خردل سحق کرده موی بر رویاند و ورم سرطان بکدازاند و بر جرب ... طلا کردن
نافع بود و اندک از و چون باده بود که دفع مضرت او کند مدر بول بود و گویند اگر در زیت
بجوشانند موی بر داء الثعلب بر رویاند و اگر بر گزندگی عقرب ... حک کنند نافع بود و اگر در
روغن کنند و یک هفته در آفتاب نهند پس قطره در گوش چکانند درد گوش زائل کند و کری را نافع
بود و روغن او محلل ورمهاء بلغمی صلب بود و هر کس که یک ... بخورد کشنده بود و علامت او آن
بود که ورم قضیب و زهار و نواحی آن پیدا کند و قرحه مثانه و بول ببندد و بعد از آن خون و ریم

وکوشت بعوض بول بیرون آید وسهو زشتی بخت واسهال بیجی وغثیان و اختلاط عقل وسوزش
حلق وافتادن در وقت برخاستن وغشی و تاریکی چشمها و طعم دهن مانند طعم قطران یافتن وسنه
طسوج از و قرحه مثانه پیدا کند بخاصیت باوجود آنک سنگ مثانه بریزاند و اگر خواهند که مداوا
کسی که آن خورده باشد بقی وحقنه وشیر تازه و لعابات و روغن بادام شیرین و جلاب و مرقها
جرب و بیضه نیم برشت کنند و صاحب تقویم گوید مصلح او حب کاکنج وطین مختوم بود و بدل او
طینوث بود و گویند کرم درخت صنوبر ذرد جاورس هندیست بشیرازی ذرت خوانند و آن
دو نوع بود سفید و سیاه بهترین آن سفید فربه بود و طبیعت آن سرد و خشکست و مجفف بود و قطع
اسهال کند و اگر استعمال کنند مانند ضماد سرد کرداند و جفاف پیدا کند ذرق جندوقاست و گفته
شد ذرق الخطاطیف بپارسی سرکین پرستوک گویند چون در چشم کشند سفیدی زایل کند و فیکر
فطر اسالیون بود و گفته شود ذفری نوعی از سذاب برّیست و او بوی بد دارد و گل او زرد
خوش رنگ بود چون بکوبند ورق آن و بیاشامند درد اندرون و تب ربع و درد جگر را نافع بود
ذنب الخیل نباتیست که درخت فقها و کوهها روید و قضبان او مجوف بود و بسرخی زند و صلب
بود و پر گره و مانند ورق اذخر باریکتر بود و اطراف او بسیار بود مانند ذنب الخیل و بیخ او صلب
بود و طبیعت او سرد است در اول و خشکست در دوم و گویند سرد و خشکست در دوم و قابض بود
بتخصیص عصاره او و مجفف بود بغیر لذع قطع خون رفتن کند و جراحتها عظیم را چون بر و طلا
کنند بصلاح آورده اگرچه عصب بود و فتق را نافع بود و قرحه امعا و مجموع انواع شکم رفتن چون
باآب بیاشامند نافع بود و عصاره او رعاف را نافع بود و بیخ و حشیش او سرفه و عسر النفس را نافع
بود و ورم معده و جگر و استسقا را مفید بود و او نوعی از لحیة التیس بود و بسیار مستعمل کردن مرضی
اعصاب بود و مصلح او خمیره بنفشه است ذنب الفار لسان الحمل است و گفته شود و بر این سبب بدن
اسم میخوانند که نوشته او بدنب موش ماند ذو خمسة اوراق و ذو خمسة اصابع نیز گویند و آن پنجنگشت
است و صاحب جامع سهو کرده است که گفته فنطافلون غیر پنجنگشت است و درین باب قول
صاحب منهاج معتبر است و ذو خمسة اقسام و ذو خمسة اجنحه نیز گویند و در پنجنگشت و در ابتدی گفته
شد ذو ثلثة حبات زعرور است و گفته شود ذو ثلثة شوکات شکاعیست و گفته شود ذو ثلثة

وبرنیز یک گره ورق بود

ان

82

١٠

دذو ثلاثة اوراق نیز گویند

جلاچشم

[illegible] اسم [illegible] جیفر و اقیست [illegible] او برخی الثعلب و برضعف [illegible] و هر یک بجای خود
گفته شده [illegible] طریفلن بود [illegible] گویند و گفته شد ذهب بپارسی زر گویند
و طبیعت او معتدل بود و لطیف و فولس گوید گرم و لطیف بود در درد دل و خفقان نافع بود و در
ادویه داء الثعلب و داء الحیه طلا کردن نافع بود و سحاله او در دهن گرفتن کند دهن ببرد و در
چشم کشیدن تقویت باصره دهد و اگر میل زرین سرخ کرده او در چشم کشند بغایت نافع بود و سحاله او یعنی
آنچه بسوهان ترده باشند جهت دفع سودا نافع بود و محلول او لطیفتر بود و اقوی تر و صاحب منهاج
گوید مستعمل او [illegible] مزاجی بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح او مشک بود و عسل و صاحب تقویم گوید
مضر بود بمثانه و آلات بول و مصلح او حب الآس بود و شاه بلوط و شربتی از و دانگی بود و در [illegible] گوید
گوید نافع بود جهت خوف دل و اندوه و غم و بادی که در دل بود و عشق و فرع که از سودا بود
بود در دل را عظیم نافع بود و فولس گوید بدن را فربه کند و سرگردش را مفید بود و جذام را نافع
بود چون سحاله او در ضمادات مستعمل کنند و عرق النسا و نقرس و فالج را نافع بود چون با ادویه
بیاشامند مثل سفایج و کادریوس و سودمند بود جهت درد ماری که از سودا بود و مقوی اعضا
اصلی بود و در خواص آورده اند که اگر نرمه گوش بسوزن زرین سوراخ کنند دیگر فراهم نیاید
و اگر پاره زر خالص بر کودکی آویزند نترسد و صرع کرد او نگردد و کسی که داء الحیس داشته باشد
و داء الحیس را بشیرازی خوی درد خوانند چون انگشترین زر در انگشت کنند در ساکن گردد و حجر
و هم در خواص آورده اند که اگر نیم دانگ زر سرخ در ده رطل زیبق اندازند غوص کند و هیچ
چیز دیگر غوص نکند ذیب بپارسی گرگ خوانند سر او چون در برج کبوتر بیاویزند هیچ حیوان
موذی گرد آن برج نگردد و دماغ او چون بگدازند با آب سداب و روغن زیت و در حبه مالند
نیکو بود جهت هر علتی که باشد در ظاهر و باطن از سردی و اگر چشم او بر کودکی بندند نترسد و اگر
دفن کنند نزدیک دهی هیچ گرگ [illegible] آن ده نگردد و اگر سرگین او در پوست بز کنند که پاره
از و گرگ خورده باشد و بر خاصره صاحب قولنج نهند بگشاید و اگر سرگین او چون بر دارا
صاحب قولنج بندند بریسمانی که پشم گبش که بعضی او گرگ خورده باشد بغایت نافع بود و اگر
در پوست ایل بندند و از ران او بیاویزند [illegible] عمل کند و اگر انبوبی کوچک از نقره [illegible]

وس

حزن

دغ نیست

که دهن باشد

دان غلط است

خنک

و ابنوب را الشیرازی مسره گویند و باید که گوشه داشته باشد و مقدار یا ملاهی در کی کنند سر کرگ
کرگ و صاحب وجع از خود بیاویزد نافع بود و بغایت مجربست و گویند چون سر کرگ را سحق کنند
و در ابنوبی کنند و بر حلق صاحب خناق دمند که سبب آن رطوبت بود نافع بود و این زمره خواص
آورد است که گرگ خاک بخورد و گیاه الا وقتی که رنجور شود و همچنین سگ و همه حیوانات قضیب
ایشان از عضله و عصب بود بغیر از روباه و گرگ که از استخوان بود و اگر ذنب او در جایی که
علف خوار گاو بود سا و زندکا و قطعا گرد آن نگردد اگرچه گرسنه باشد و اگر در موضعی سر گرگ
او بجوز کنند موشان جمع شوند و اگر زن بر سر بول گرگ بول کند هرگز آبستن نشود و اگر خصیه
راست او بگو بند با زیت و پارهٔ صوف بدان بیالایند و زن بخود برگیرد قطع شهوت کند
و اگر زهره او بوزن دانگی با عسل یا شراب بیاشامند بنهای کهن زایل کند و چشم او کسی که
با خود دارد منع صرع کند و هیچ سبع گزنده او نگردد و از راه زنان و دزدان ایمن باشد
و این از خواص بود و شیخ الرئیس گوید زهره او مغص شنج و کزاز کند و ریشها عصب خاصه
که از سردی بود و چون سعوط کنند بدان نزلها سخت را نافع بود و در خواص این زمره آورده است
که چون گرگ اسبی را بگزد و از و جدا شود آن اسب بر مجموع اسبان در رفتن سبق گیرد
و پیه او داء الثعلب و داء الحیه مالیدن بغایت نافع بود و جاحظ گوید اگر آدمی خون
آلوده بود و گرگ بوی خون شنود قصد او کند اگرچه سلاح تمام داشته باشد و در شجاعت
و پهلوانی فی المثال باشد از و جدا نشود تا او را بخورد و هم او گوید اگر سر گرگ در موضعی که
گوسفند بود دفن کنند مجموع بمیرند و اگر نکاح نامه بپوست بزی که بعضی از و گرگ خورده
باشد بنویسند قطعا در میان زن و شوهر موافقت نباشد و پوست او و چشمها او چون
جمع کنند و آدمی با خود دارد بر خصم غالب بود و محبوب خلایق باشد باذن الله تعالی
باب الراء راوند بپارسی ریوند گویند و مولف گوید بهیچ ریباس بود و صاحب
منهاج گوید دو نوعست صینی و خراسانی معروف براوند الدواب بود و آن جهة چهارپایان
استعمال کنند و صینی جهة آدمی و بهترین صینی بود که چون سحق کنند برنگ زعفران بود و چون بشکنند
اندرون او بطریقهٔ گوشت گاو بود و آنرا ریوند لحمی خوانند و باید که سمها بزرگ بود مانند سم

آن جایکه

عدیم

اسب

33

ن دخان

دوم

اسبست تا بدرگاه اصل سوزش از خود بشود و طبیعت ملین بود و گویند معتدل بود و مسیح گوید گرم است
در سیوم و خشک در اول و گویند گرم و خشک است در دوم چون سحق کنند با سرکه و بر کلف روی
مالند زایل کند و چون بیاشامند بادها را نافع بود و ضعف معده و درد گرده و مثانه و رحم
و جگر و مغص و ورم سپرز و عرق النسا و نفث دم که از سینه بود و ربو و فتق و فواق و خفقان
و قرحهٔ امعا و اسهال و بثها دایره و سموم و گزندگی عقرب و جانوران را نافع بود و شربتی
از نیم درم تا دو درم بود و گویند از دانگی تا یک درم بود و اگر با سرکه بر قوبا طلا کنند زایل
کند و چون با آب ضماد کنند بر ورمها گرم مزمن بگدازاند و جالینوس گوید درد جگر و سپرز
را نافع بود و سده جگر و امعا بگشاید و خاصیت او در جگر و وجع آن اگرچه مزمن شده باشد
و درد صلابت آن و قوت جگر زیاده از همه چیز دهد و اربیاسیوس گوید نافع بود با سهالی که
از ضعف معده بود و شیخ الرئیس گوید چون بروغن بمالند جهة فسخ که در عضله حادث شود و درد
آن و امتداد او را نافع بود و مجهول گوید چون طلا کنند میان هر دو شانه خوف دل بیرون
کند و سفیان اندلسی گوید معوی اعضاء باطن بود و سده بگشاید و رطوبتها فاسد خشک
کند و طبیعت پاک کند از بلغم لزج و خلط خام و استسقا را نافع بود و سنگ گرده و مثانه
بریزاند و نافع بود جهة درد مثانه و بول براند و انواع اسهال که از سده ماساریقا و جگر
یا از رطوبت بسیار بود نافع بود و چون با صبر بود فعل او اقوی بود و همچنین با اهلیله کابلی
جهة شقیقه دماغ نافع بود و ذهن را تیز کند و صداع بلغمی زایل کند و اگر اندکی لوطفا کهنه
با او اضافه کنند فعل او قوی تر شود و نافع بود خواه با وی و خواه تنها خدره و فالج و علتها که
از سردی دماغ بود و قولنج بلغمی را و ریحی را مفید بود و اطلاق طبعت و تحلیل ریاح کند
و تب ربع و تب صفراوی را نافع بود و فولس گوید بدنرا پاک کند از همه حرارتها و ورمهای گرم
و درد جگر و سپرز و بوحنا گوید ورم معده و درد شش و جگر را نافع بود و بو اسیر و ناصور که
در مقعد بود و چون سحق کرده بر آن پاشند خاصه با انزروت و گویند مضر بود بسفل و مصلح او
صمغ عربی بود و بدل او نیم وزن او زراوند مدحرج و بوزن آن گل سرخ و سنبل و دیگری
گوید بدل او در ضعف جگر و معده یک وزن و نیم آن ورق گل سرخ و پنج یک آن سنبل بود

رازیانج
سوف بود
و ورا ریانیز گویند
رازیانج
اقوما رثون
وبستانی را درم و بری را الشرازی فولادا
خوانند
[illegible] آمدن آب

رازیانج نارکیل بود و گفته شود رازیانه بری و بستانی بود بستانی را ما رثون گویند و بری را
اقوما رثون بهترین بستانی بود تازه و بری گرم و خشک بود در سیوم و بستانی [illegible] گرم بود
در اول و تخم و بیخ او گرم بود در سیوم و بقراط گوید گرم بود در دوم و خشک بود در اول سده بگشاید
و روشنایی چشم افزاید خاصه صمغ وی که سودمند بود جهت نزول آب و رازیانه چون [illegible] شیر
زیاده کند و تخم او عمل همین کند چون بیاشامند یا با جو بپزند و اگر طبیخ او با شراب بیاشامند گزندگی
جانور را نافع بود و طبیخ او حیض و بول براند و محلل ریاح بود و چون با آب سرد بیاشامند
و در بیتها غثیان و التهاب معده ساکن کند و بیخ او چون بکوبند و با عسل بر گزندگی سگ دیوانه
ضماد کنند نافع بود بغایت و آب رازیانه چون خشک کنند و در کحلها کنند جهت روشنایی چشم بغایت
نافع بود و آب رازیانه چون بجوشانند و سه جوش و کف بگیرند و با عسل و سکنجبین در چشم کشند
یا با سکنجبین منع نزول آب کند و گویند که بسیار خوردن او مضر بود بمعده و او روشنایی
افزاید و بیخ او در معالجه [illegible] اقوی بود و مسیح گوید سده جگر و سپرز بگشاید و بری
سنگ گرده و مثانه بریزاند و تقطیر البول را نافع بود و بتها مزمن و شریف گوید از قول
فلاجه [illegible] از قول آدم علیه السلام که تخم رازیانه مقدار یک درم با یک درم قند [illegible] سفوف
سازند از ابتدا آنکه آفتاب بحمل آید تا آنکه ببرج سرطان رسد و مداومت نمایند در سالی
قطعا مریض نشود البته و اگرچه بسن طبیعی برسد و حواس او بصحت بود تا آن زمان که بمیرد و بیخ اگر
گوید بطی الهضم بود و غذا بد دهد و اسحق بن عمران گوید رازیانه دابغ معده بود و تخم او
خشک کرده سده مثانه و گرده بگشاید و بادها بشکند و درد پهلو و سینه که تولد از سده کند یا
ریاح غلیظ نافع بود و مسخن معده بود و رطوبات آن بزداید و دیمقراطیس گوید گزندگان تخم
رازیانه چرا کنند تا چشم ایشان قوه گیرد و افعی و مار بعد از زمستان چون از سوراخ بیرون
آیند و چشم ایشان ضعیف شده باشد چشم را بدان بمالند روشنایی و قوت گیرند فسبحان الذی
الهمها هذا و ارشدکم الیه و رازیانه محرور مزاج را صداع آورد و مصلح او صندل و کافور
بود و بدل رازیانه تخم کرفس بود اما بری او اقوی بود و سنگ گرده بریزاند و برقان را نافع
بود و بول و حیض براند و شکم ببندد و طبیخ او بشراب گزندگی جانور را نافع بود خصوص بر

گزندگی سنگ [illegible] اشقون بود و گفته شود و رازیانه رومی نیز گویند را
انجیل شامی باشد و بلغه اهل اندلس جبلی خوانند و کلموح نیز گویند و آن دو نوع بود بستانی
و آن فیلجوش است و گفته شود و جبلی و آن بر شکل فیلجوش بود و بیخ آنرا ابتر کی اندر خوانند
طبیعت او گرم و خشکست در دوم و گویند در سیوم و در وی رطوبتی فضلی بود و بهترین آن [illegible]
تازه نافع بود جهت ورمها سرد و عرق النسا و درد مفاصل که از رطوبت بود چون با روغن بپزند
و بدان طلا کنند و اگر در لعوقات کنند که نافع بود جهت ربو اخلاط غلیظ لزج که در سینه و شش
بود دافعی تمام دهد و چون طبیخ او بیاشامند بول و حیض براند و اگر بیخ او مربا کنند با شراب
بجاه معده را نیکو بود و مربا چنان کنند که اول خشک کنند اندکی و بپزند بعد از آن در آب
سرد [illegible] بس در شراب نهند و شیخ الرئیس گوید نافع بود جهت سموم الهوام و دردها که از سردی بود
و مفتح و مقوی دل بود و غافقی گوید مقطع اخلاط و بلغم بود و باه برانگیزد و اختلاج مفاصل را
نافع باشد که از رطوبت بود و ابن ماسویه گوید تقطیر البول که از سردی بود نافع بود و مقوی مثانه
بود و دیسقوریدوس گوید گزندگی جانور را نافع بود خاصه مصری آن مقدار دو درم و لعوق
او سرفه و عسر النفس را نافع بود و قیئی که با عسل بود و چون با شراب بپزند و ضماد کنند بر عرق النسا
نافع بود و ماسرجویه گوید اگر زن در شیب خود دود کند ترک حیض کند و اگر بکوبند با عسل
[illegible] و یکمثقال بیاشامند مسخن اعضا شالم بود که سبب آن از سردی بود و منصوری
گوید سده جگر و سپرز بگشاید و بسیار خوردن او خون را تباه کند و منی کم کند و شیخ الرئیس گوید
مصدع بود لیکن درد شقیقه بلغمی ساکن کند خاصه نطول کردن و مصلح او سرکه بود و گویند
مصلح او مصطکی بود و حماما و گویند خمیره بنفشه و بدل آن ایرسا بود رامک مرکب بود از
مازو و پوست انار و زاج سیاه و صمغ و دوشاب با عسل طبیعت او سرد و خشکست و گویند
گرمست و او قابض و لطیف بود و در مرکبات گفته شود راطبین یونانی [illegible] علکها بود
راتینج راتباج و رتیانج و رخینه و رشینه نیز گویند و آن صمغ صنوبر بود و آن سه نوع
بود سایل که منعقد نشود و یک نوع صلب ساده بود و نوع سیوم صلب بود بعد از آنکه
باتش بپخته باشند و آنرا اقلوفنیا و قلفونیا گویند بیشتر از ری زنگباری بهترین آن سفید بود

بوی
و محلل
و کوشت برویاند
در ریشها

که اندک بزردی زند و بوی او مانند صنوبر [illegible] عیسی کوید کرمست [illegible] و خشکست در
اول و مجفف بود و کوشت زیاده از ریشها بجوز دلیکن مهیج الم بود لیکن بصلاح آورد [illegible] کلکلان الد
وعروق و امثال آن و او مسخن اعصاب بود و مصلح او موم روغن بابونه حی العالم بود [illegible]
او علک البطم است و قنه و کویند بدل آن زفت کهنه بود رازقی صاحب جامع کوید رازقی
سوسن سفیداست و چند قول دیکرهم آورده که رازقی قطن است و دیکر کوید که [illegible] کتان است
وهم او کوید روغن رازقی از بهار انکور رازقی کیرند و دیکر کوید روغن بزرکتان است و کوید
روغن سوسن سفید روغن رازقیست و مولف کوید رازقی کل زنبق است و صاحب منهاج
کوید زنبق یاسمین سفیداست و سرد و خلاف است اما اکر کوید که زنبق نوعی از سوسن سفید است
دو بنا شد راس الفار سرموش چون خشک کنند و بسوزند و با عسل بیامیزند و برداء الثعلب
طلا کنند نافع بود راس الارنب سرخرکوش چون بسوزند و با پیه خرس برداء الثعلب طلا کنند
نافع بود ربیثا مولف کوید ماهی کوچک است که از طرف سرموزی آورند و در کرمسیر او را
ماهی اشنه خوانند و از و ماهیابه سازند و مجبان خشک نیز مهیج رند و طبعت او کرم تر از
اربیان بود و او مهیج باه بود و معده را نیکو بود لیکن تشنکی آورد و مصلح او مغز کامو بود
ربیرق دبق نیز کویند و آن عنب الثعلب باشد و کفته شود انشاالله تعالی ربب سوسن
عصاره سوسن است و در عصارات کفته شود انشاالله تعالی ربل نوعیست از اسپنتن لیکن
کوهیست و کفته شد در افسنتین رتة بندق هندیست و کفته شد رتیلا مولف کوید حیوانیست
مانند عنکبوت و در یزد و آن نواحی بسیار بود و آنرا خایه کیر کویند و بپارسی دیله و بترکی

زنبور زرد

بای و از جمله کزندکان زهردار بود و لون او زرد بود و نباتی هست که یونانی فالجیر کویند
و آن نافع بود بکزندکی او و آن نبات را هم رتیلا خوانند و در فا کفته شود انشاالله تعالی
رجل الجراد شیخ الرئیس کوید بقله بود که قایم مقام بقله یمانی باشد و سودمند بود
جهة سل و طیحز او تب ربع را نافع است و محلل بنها و مطبخ را و مسیح کوید زرنب
است و مولف کوید تحقیق زرنب است و آنرا اسرو ترکستانی کویند و کفته شود انشاالله تعالی
رجل الغراب در شام رجل الزاغ خوانند و از جمله حشایش بود بشکل پای کلاغ و چون

اصل

کرم بود در آخر
درجه اول

رجی
ر

و بنه بقله الحمقاست
و کفته شد

رخبیش

مرغ مردار خوار

و دو برا

نافع بود

اشان بجکانند
پلید

ودر برص بمالند لون آن
متغیر شود و سودمند بود
و جکر وی چون بریان
کنند و سحق کنند
و با سرکه حل
کنند
و حمری رنک

سرتو [illegible] جهة اسهال مزمن و درد شکم خاصه اطفال او را و فولس کوید اصل وی چون بخورند تولیح
را سود دارد بی آنکه مضرتی بوی رسد و درد پشت و زانوها را نافع بود و اصل او کرم بود
در آخر درجه اول و خشک بود در اول درجه دوم و شربتی از وجهة نقرس چون تنها بود
از ده درم تا سه درم کوفته و بیخته نافع بود و اکر در دهن که جهة مفاصل مستعمل کنند از یکدرم تا
یک مثقال بیاشامند و در مفاصل همان عمل سورنجان میکند رجل الحمامه شنجار است و در
حا کفته شد رجل العقاب و رجل العقعق و رجل الزرزور و رجل الغراب بود و کفته
شد و در مصر اطریلال را رجل الغراب خوانند و سرد و کفته شد رجل الفروج رجل الثعلوس
کویند و آن فاقلیست و کفته شود رخبین نوعی از مصل بود بشیرازی فده قرط کویند و آن
را نیکو کوید طبعت او کرم و خشکست در دوم معده کرم را نیکو بود خلطی بد از و حاصل شود و اکر
شافه از و بجود بر کیرند بر اید رخمه مرغیست که او را مرد ارخوار کویند و بشیرازی خر در
خوانند زهره او چون در کوش مخالف بچکانند با روغن بنفشه یا در شقیقه جانب مخالف
بمالند درد کوش و شقیقه زایل کند و اکر کودکان را سقوط کنند یا در کوش جهة بادی که کودکان را
بود و اکر زهره او با کلاب در چشم کشند سفیدی ببرد و اکر سرکین او در شیب زن بخور کنند بچه
بیفتد از و اکر با زیت خلط کنند و در کوش بچکانند کرانی کوش ببرد و زهره او بر کزندکی
مار افعی و عقرب و زنبور مالیدن نافع بود و شریف کوید کوشت او چون با خردل خلط
کنند و خشک سازند و بخور کنند هفت نوبت در زیر کسی که بر زنان بسته بود کشاده شود
و چون پری از بال راست او بکیرند و در میان پای زن آبستن نهند سهل بزاید و در حواشی
ابن زهر آورده است که پر او چون بخور کنند در خانه کزندکان زهردار بکریزند و سرکین او
چون بسرکه حل کنند و مجنون بیاشامد هر روز سه نوبت پیاپی صحت یابد و پوست زردکه
در اندرون سنکدان او بود چون خشک کرده سحق کنند و با شراب بیاشامند معده را
نافع بود و جهة هر سمی که بود نافع بود و اکر سر او بر زنی آویزند که دشوار زاید آسان شود
رخام نوعی از احجار است و الوان بود زرد و سیاه و سفید و لاژوردی بود بهترین
او سفید بود و شریف کوید طبیعت او سرد و خشکست چون سه روز هر روز یکمثقال سحق کرده

مانند غبار بعسل سرشته و بخورند منع دملها کند که بر اعضا از هیجان خون پیدا شده باشند و چون
بسوزند و سحق کنند و بر جراحتی که خون از و روانه باشد بپاشند قطع خون کند و بر شلاح آورد
و منع تورم کند و چون خلط کنند جزوی از و با جزوی شاخ بز سوخته و بر آهنی طلا کنند
و بر آتش برند تا سرخ شود بعد از آن بیرون آورند و در آب نمک اندازند آن آهن
نرم شود و اگر از رخامی که تو لرخ بدان نقش کرده باشند بر سر قبرها سحق کنند و کسی که عاشق
باشد با هم معشوق بیاشامد معشوق را فراموش کند و صاحب منهاج گوید گرم بود در دوم
و خشک در اول و سعفه و داء الثعلب را نافع است خرفت و گفته‌اند
سپندان گویند طبعت آن گرم و خشکست و لطیف کرمها بکشد و بادها را تحلیل دهد و قطع
بلغم کند و مضر بود بمعده و مثانه و تقطیر البول احداث کند و اولی آن بود که محرور مزاج را
با کاهو و کاشنی دهند رصاص قلعی بپارسی ارزیز گویند و بیشتر ارزیز قلعی بهتر آن بود که صافی
باشد طبعت او سرد و تر بود و گویند خشک و محرق آن و اسفیداج را لطافت در وزیادت
بود و تلیین و تحلیل دهد و صفت حرق آن در آبار که آن اسرب سوخته است گفته شد و اسرب
رصاص اسود باشد و سردی او زیاده از قلعی بود و قلعی را قسطیر و قصدیر گویند و اگر
صحیفه تنک سازند از اسرب و بر عانه بندند یا کمرگاه منع احتلام کند و اگر آن صحیفه
بر بثور که بر عصب پیدا شود نهند زایل کند و هر ماده که پیدا گردد در ابتدا مانند خیارک
چون بر و بندند بگدازاند و ورمها مقعد که ریش بود و بواسیر و ورمها قضیب و زهار
و پستان و ریشها مثل سرطانات با عصاره که در غایت سردی بود روغن زیت یا گل یا
روغن به یا مورد چون با و اضافت کنند و آن صحیفه بدان روغن حل کنند و بمالند
نافع بود و براده او چون بیاشامند همان علت حادث شود که از خوردن مردار سنگ
از بستن بول و غایط و ثقل معده و امعا و نفخ در ایشان و ضیق النفس تا بحدی که بخناق
انجامد و ایلاوس پیدا کند و لون رصاصی کند مداوای او بقی کنند بطبیخ تخم کرفس
و شبت و انجیر و بوره و ماء العسل و غذا اسفیدباج و نشاسته خلاص آن بود که ادرار
بول و اطلاق طبع حاصل شود و شیخ الرئیس گوید چون حل کنند رصاص بشراب یا بزیت

و تره تیزک

ذکر منع احتلام

زنگ آهن

نافع بود جهت ورمها گرم و ابن زهر در خواص آورده که اگر پاره رصاص در دیگ اندازند
هر چند آتش در زیر آن کنند گوشتی که درو بود پخته نشود و هر که انگشترین رصاص در انگشت
کند بدن او لاغر گردد و اگر رصاص در روغن بمالند تا زنگ برآرد و آن روغن بر آماس
طلا کنند هرگز زنگ نگیرد و صاحب فلاحه گوید اگر طوقی از رصاص بر درختی کنند که ثمره او بریزد
ثمر او نیفتد و ثمر او زیاده گردد رطب گرم بود در دوم و تر بود در اول و گویند حرارت او
کمتر از رطوبت او بود و هر چه حلاوت او زیاده بود حرارت او زیاده بود و اسحق گوید گرم و تر است
در دوم و غذای او زیاده از غذای بسر بود و بهترین جنسی بود و میرون و بعد از آن زرد و
نفخ در شکم پیدا کند مانند انجیر تر و مثال انجیر تر و خشک همچون خرما و رطب بود و رطب معده
سرد را نیک بود و منی افزاید و طبع نرم دارد سرد مزاج را و رطب و خرما مفید دندان و
بن دندان باشد و مضر بود بحنجره و آواز و خونی که ازو متولد شود بد باشد و زود متعفن گردد
و مصدع بود و متولد سده و مصلح او بادام و خشخاش باشد و بعد از آن مغز کاهو با خیار بسبر که
یا سکنجبین رطبه صفصه است و چون خشک شود قت گویند و علف بپارسی اسپست
باشد و گفته شود سغانی گویند و آن حشیش است که دانه او چون دانه
مورد بود و در و اندک حلاوتی باشد طبیعت او گرمست در اول و تر است در دوم و جالینوس
گوید گرمست در اول و خشکست در دوم و تعلیف گوشتر چون بدو چرا کند هیچ مضرت بدو نرسد لیکن
سم جانوران زهردار بود و طبیخ او موی را سیاه کند و تخم او چون با شراب بیاشامند گزندگی
جانوران را نافع بود و سیلان رطوبات رحم را مفید باشد و مضر بود با حشا و اعصاب
و مصلح او قرفه یا سنبل الطیب بود ربیع الحمام فسطاریون و فارسطاریون گویند و آن
حشیشت تیره رنگ مثل ماش اندک بزرگتر و چون پوست از و باز کنند برنگ عدس مقشر بود
و صلب و بطعم عدس بود اندکی شیرین تر طبعت او گرم و خشکست و کبوتر او را دوست دارد
و کاو مشک هم خوانند و کاو نیز علف او دوست دارد و کاو را هیچ چیز همچون او فربه نکند و دیو
مشک نیز گویند و مولف گوید نوعی از کرسنه بود و در کاف گفته شود رعاد حیوان دریایی بود
و دیسقوریدوس گوید ماهی دریایی بود مخدر بود چون بر سر کسی که صداع مزمن داشته باشد نهند

و در میان کرسنه و در آنست که
کرسنه سه سو بود ... کرد

ساکن کند و چون بجو دبر گیرند مغفری که بیرون آید نافع بود و اگر بزیت بجوشانند و آن زیت بر
مفاصل مالند درد ساکن کند رغی الحمار گویند رغی الابل است و گفته شد رغفت جلنار است و گفته
شد رغیرا دانه ایست که در میان گندم باشد و آنرا از گندم پاک کنند مضر بود خوردن آن و شیرازی
او را امرگویند و بپارسی حر رغوة القمر براق القمر است و زبد القمر نیز گویند و آن حجر القمر است و گفته
شد رغوة الجاهین اسفنج بود و گفته شد رغوة الملح زبد الملح است و قوة او زیاده از قوة ملح
بود و محلل و ملطف بود رغوة ماء الملح در غایة حرارة و حرافة بود و باشد که بسوزاند اعراض ...
که دارد برق سلحفاه بحری است و گویند بری بود و گفته شود رقاقیس گویند جفت ابوما است
و بعضی گویند لعبه بربری است و بعضی گویند خصی الثعلب بود و هر یک بجای خود گفته شود رقوة
حناست و گفته شد رقعا سرخس است و گفته شود ان الله رفعه مرد اردبی که حبر کسر کند را
آنرا رفعه خوانند مثل الجبار و بنتو مه و خامالقطی و رفعه خاص اسم بیخ است سرخ رنگ صلب
بود و طبعه آن سرد و خشک است چون بکوبند و یکمثقال از ان درد و بیضه هم برشت سه روز
بیاشامند و موافق بود ...ثی و حسوس که در بدن پیدا شود بسبب افتادن یا زخم یا برداشتن
چیزی گران رقعة یمانی بجوز الفی ماند اما سر او شکافته بود و مثلث شکل باشد و بهترین آن
بود که سپید باشد و طبعیت آن گرم و خشک است منقی بلغم و رطوبات معده بود و خلطهای
غلیظ لزج بیرون آورد رمان حلو انار شیرین بهترین آن بود که بزرگ و شیرین باشد
و رسیده و ملیسی بود و طبیعت آن سرد بود در اول درجه اول و تر بود در آخر آن و گویند
گرم بود باعتدال و در و جلا بود با قبض و ملین است و دانه او با عسل درد گوش را نافع بود
و او حلق و سینه را نرم دارد و معده را جلاد ... و خفقان را بنگ و بول براند و عصیر او چون
در شیشه کنند و در آفتاب نهند تا غلیظ شود و در چشم کشند روشنایی دهد و چندانکه کهنه گردد
بهتر بود و دانه او بد بود نفخ و ریاح در معده پیدا کند و گویند مصلح او انار ترش باشد و رازی
گوید اندک نفخی دارد و که باشد که نقوط آورد و محتاج باصلاح نیست از بهر آنکه نفخ او
زود بگذرد و گل او چون بسوزند جراحت را نافع بود رمان حامض انار ترش بهترین بزرگ
آبدار بود و انواع انار غذا اندک دهد و قابض باشند و قابض ترین اجزاء او گل او بود

والانار

جهة جلا چشم

و انار ترش سرد و خشک است در دوم و گویند معتدل بود در تری و خشکی صفرا بشکند و منع سیلان
فضول کند از احشا و دانه او با عسل قلاع را نافع بود و عصاره او ناخنه را نافع بود و دانه
او چون در آب باران خیسانند منع نفث دم کند و او خفقان را نافع بود و طلا دل دهد
و التهاب معده را نافع باشد و جگر گرم و بنهار را مفید بود و سویق او مصلح زنان آبستن بود
و ... زیاده از انار شیرین بود و سویق او جهة اسهال صفراوی نافع بود و قوة معده
دهد و جگر گرم را مفید بود و آب او بالست جو درد دل را ساکن کند و انار سبزی تازه
ترش و شیرین پوست از و باز کنند و درهاونی سنگین نهند و بکوبند بجنبانند با پیه و پیغشارند
نیم رطل با هم پست در شکر طبعت براند بقبض و مره صفرا را و معده را قوة دهد و شرا
او ورب او خمار را نافع بود و تشنگی بنشاند و غثیان وقی باز دارد خاصه منعنع او و بسیار
خوردن شهوة را مضر بود و انار دانه ترش شکم ببندد و صاحب تقویم گوید انار ترش مضر بود
بسینه و آواز و صاحب منهاج گوید دانه او بد بود حلق و سینه و معا و معده و مصلح آن
حلواء عسل یا قند بود و مرجه پیران باشند اولی آنست که زنجبیل یا ترنج پرورده خورند
رمان السعال حشخاش است و گفته شد رمان الانهار نوعی از سوفاریقون بود و گفته شود
و در دمشق اندر وسامس خوانند رمان البر درختی باشد که بدرخت انار ماند گوکنتر و حب فلفل
دانه او است و مغاث بیخ وی باشد و حب قلقل و گفته شد و مغاث گفته شود رماد
بپارسی خاکستر گویند مجموع مجفف بود رماد مازریون جلا دهنده بود و معفن و روشنایی
چشم افزاید رماد خبث البلوط خاکستر چوب بلوط قابض بود و خون ببندد و چون بحریر بیخته
بر بامداد بیاشامند بناشتا دو درم از ان با شراب سیب بلغم معده را نافع بود و در بن
زحمت بغایة نافعست رماد حطب الکرم خاکستر چوب رز بهترین آن بود که از درخت پیر بود
و طبعه آن سرد و خشک است و گویند ریش روده را نافع بود مقدار نیم درم و گویند مضر بود
بشش و مصلح آن کثیرا بود و چون با سرکه ضماد کنند بر گزندگی جانوران و سگ دیوانه سود مند
بود و اگر سحق کنند و در خرقه کنند و بر بواسیر ضماد کنند و چون سرد شود دیگر بدل آن گرم
نهند پیاپی و بدان ادمان کنند بغایة نافع بود و چون با نطرون و سرکه ضماد کنند بر گوشت

بلغم

گرم بود و

زیاده که در پوست خصیه پیدا شود نافع بود و چون با نبیذ و سرکه یا به کهنه ضماد کنند جهة شدخ
عضله و استرخاء مفاصل و تعقد اعصاب نافع بود [illegible] خاکستری بهترین آن نیلی بود و طبیعت
او سرد و خشک است و گویند گرم و خشک بود در سیوم شده که در مراره بود بخشاید مقدار دانگی و گویند
مضر بود بشش و مصلح او کثیرا بود یا قند [illegible] خطاطیف خاکستر آشیانه پرستوک بود و بهترین آن
باشد که آشیانه در موضع [illegible] صفت سوختن او چنانست که در کوزه [illegible]
گیرند و در تنور آتش نهند یک ساعت پس بیرون آورند و سحق کنند طبیعت او سرد و خشک است [illegible]
بود جهة دشواری زادن یکمثقال و گویند مضر بود بشش و مصلح آن سکنجبین است رماد سرطانات
صاحب منهاج گوید صفت سوختن او چنانست که در کوزه کنند و در گل حکمت گیرند و در تنوری که
آتش بود نهند پس بیرون آورند و سحق کنند و طبیعت او گرم بود در اول و خشک بود در دوم و منفعت
او در سرطانات گفته شود رماد خشب الباقلا خاکستر چوب باقلا وقتی که تر بود و چون بسوزند و خاکستر آن
[illegible] بمالند در حمام اثر جرب و پیسه که در بدن باشد ببرد زنف بهرامج است و گفته شد رند صاحب
منهاج گوید آس است و صاحب جامع گوید درخت غار است و گفته شد در آس و غار گفته شود
رووس بهترین سرها آن بود که از حیوان معتدل در رطوبت گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود و غلیظ
غذا بسیار دهد و منی افزاید و مصلح اصحاب کد بود و سر میش چون بپزند و مرق آن حقنه کنند امعاء
سفلی تر کند و گرده و اعصاب و بدن را نیکو گرداند و باه افزاید و چون در واندک حرارت و ببوست
بود و خوردن او مضر بود بمعده از بهر آنکه دیر هضم شود و اولی آن بود که با دارصینی خورند و بعد از آن
مصطکی بخایند و سر گوسفند تر تر بود از سر بز و سر بز تر تر بود از سر آهو بدین قیاس و فی الجمله
غذایی بود که اندک سختی داشته باشد و غذا بسیار دهد و قوة بدن ضعیف دهد و چون هضم بود
مستولی شود و باه را زیاده کند و سر ضعیف را گران کند و کسی که معده او ضعیف بود نشاید که
خورد که قولنج آورد و قولنجی بغایت سخت و گوشت زبان سبکتر بود و گوشت خدین غذا بیشتر
آورد و چشم جرب تر بود و زود تر بگذرد و دماغ بهر دو تر بود و زبان با نمک خوردن و چشم نیز با
نمک خورند و گوشت خدین و بن گوش بسرکه و سعتر و انجدان و خردل خورند و اولی آن بود که پوستها
و غضروفها چندانکه امکان بود بخورند و اگر آرزو غالب بود با سرکه و خردل خورند و مصلح دماغ

مقدار

و صاحب جامع گوید صفت
سوختن وی [illegible] بود که
در دیگی مسین سرخ بر سر آتش
نهند و سرطان زنده در ان
نهند و بسوزند تا [illegible]
خاکستر گردد بعد از آن
و استعمال کنند
ح

مس سوخته

دماغ گفته شد اما سرها، ماهی کوچک نمکسود خشک کرده چون بسوزانند جهة شقاق که در
مقعد بود و [illegible] و ورم کرده و ورم صلب و مانند آن را نافع بود و سر سردین نمکسود چون بسوزانند
و بر گزندگی عقرب مالند سود دهد روا[س] جرجیر الماست و گفته شد روسختج راسخت گویند
و آن نحاس محرق است بپارسی مس سوخته بود و لیکن روسخت خوانند و بهترین مصری بود و طبیعت
او گرم بود در سیوم و قابض و مجفف و ملطف بود و مسهل آب زرد بود و در خضابات موی مستعمل
کنند و ریشها پاک کند و بصلاح آورد و چشم را جلا دهد و گوشت زیاده بخورد و ریشهاء بد
که در بدن بود منع کند روبیان اربیانست و گفته شد و اهل مصر قریدس گویند و اهل اندلس
قمروق و ابن زهر در خواص آورده که چون بکوبند با خود بسیار و بر ناف ضماد کنند حب
القرع بیرون آورد و کوچون خشک کرده سحق کنند با فلفل و در چشم کشند شب کوری را نافع
بود و ماسرجویه گوید گرم و تر بود باعتدال منی افزاید و شکم نرم دارد و بصری گوید بیش از آنکه
نمکسود کنند یا کهنه گردد مولد سودا او حکه بدن بود و رازی گوید دشوار هضم بود و بد بود معده را
و اولی آن بود که اصلاح آن بسرکه و مری و کراویا کنند و بعد از آن جوارش عود یا سفرجل
مسهل خورند و اگر محروری مزاج بود از عقب آن رب انار منعنع خورد و اگر جهة باه خورند
شاید که بسرکه خورند بعد از آن که یک نیک بخته کنند بار و غن گردکان تر زرده تخم مرغ و پیاز
و کنند تا قلیه پا زند و تناول کنند مسخن گرده و رحم بود و باه را زیاده کند روث الحمار الاهلی
خواه سوخته و خواه ناسوخته قطع سیلان خون کند خاصه چون با سرکه بود و بپارسی سرگین
خر باشد و اگر سرگین تازه بفشارند و آن آب در بینی کنند رعاف زایل کند و همچنین چون
سرکه بر وافتند و ببویند همین عمل کند و چون تر او بفشارند و آب او بیاشامند سنگ گرده
بریزاند و سرگین اسب نیز همین عمل کند و سرگین که در علف جریده باشد چون خشک کنند و با
شراب بیاشامند گزندگی عقرب را مفید بود و مولف گوید اگر خشک کرده او جهة جرب
بکوبند و با کبریت سحق کنند و در روغن بخیسانند و شب بمالند و بنشینند تا بعرق فرود آید
بعد از آن آب بریزند بغایة [illegible] روث البرذون سرگین استر چون دود کنند در زیر زن
بچه مرده بیندازد و مشیمه بیرون آورد روباه عنب الثعلب بود و گفته شد [illegible]

باه را زیاده کند و غذای
صالح دهد و چون نمکسود
کنند ح

نیمبرشت

[illegible]

آرده

بشیرازی آرده گویند طبیعت او گرم و تر بود و غلیظ و مصلح او عسل بود ... و شراب ... گفته
شود ... حرفغان گویند و آن سم الفار است و تراب الهالک نیز گویند و در سنگ
گفته شود ... در لغت بعضی عرب زعفران خوانند و گفته شود
و گفته شد ... بپارسی ریواج گویند قوة وی مانند اترج و غوره بود و بهترین او فارسی
بود شاخها دراز سطبر آبدار طبیعت آن سرد و خشک است در دوم حرارت ... نشاند و ...
باشد ... و خمار را نافع بود و طاعون و وبا ... و چون عصاره او در چشم کشند ...
افزاید و او اسهال صفراوی و حصبه و جدری و بواسیر را نافع بود و غثیان و قوة ...
دهد و معده و جگر گرم و آب وی با آرد جو جمره و نمله طلا کنند سود دهد و صاحب منهاج
گوید مضر بود بسینه و قولنج و مصلح او اترج مربی بود و صاحب تقویم گوید مجفف اعصاب
بود و مقطع باه و مصلح او انیسون بود و بدل او حماض اترج یا غوره ... بپارسی شش گویند
صاحب منهاج گوید گرم و تر بود و سهل الانهضام و طبیعت به بندد و غذای او اندک بود و میل
به بلغم دارد و مضر بود باصحاب کد و بقراط گوید مجمع ششها سرد و تر بود و روغنی گوید
خشک بود و دیر هضم و اصلاح وی چنان کنند که بسرکه و کرد یا بخیسانند و بعد از آن
بریان کنند و بهترین ششها شش بره و گوسفند کوهی بود و شش بره چون بریان کنند
بی نمک و رطوبتی که از وی روانه بود بر ثالیل خشک که بر اعضا رسته باشد طلا کنند
و بدان ادمان کنند البته زایل کند و هم این رطوبت بر قرحها خشک مالند نرم گرداند
و شش مضر بود بمعده و آلات بول و مصلح او حب الآس و سکر بود ... الثعلب شش
روباه چون با سرکه عنصل بخورند ربو و ضیق النفس را سود دهد ... ریه الخنزیر شش
شتر و شش خوک چون بسوزانند و خاکستر آن بر کجی که حادث شود در پای بسبب موزه
نافع بود و اگر نه سوخته مجنان گرم بران نهند نافع بود و شش خرس همین عمل کند و منع
تورم آن هم بکند و خاکستر شش خوک چون بر جرب تر افشانند نافع بود ...
شش خر گور چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند سودمند بود ضیق النفس و سرفه را
... البحر قلومن بلاسیوس آن چیزیست که در کنار دریا یابند مانند اسفنجه چون تر بود

حماض

شراب عود یا

کرم

سحق کنند و بر غرب ... ضماد کنند نافع بود و شقاق که در پوست دستها پیدا شود بسبب ... ضماد کردن نیکو
... و ریحان الملک طیران هم گویند بپارسی شاهسفرم خوانند بواسیر را نافع بود و در سین
گفته شود ان شاء الله ریحان سلیمان جمسفرم و حماحم سلیمان هم گویند و نبات او در کوهستان فارس
بود و ضیمران بود مانند بنفشه تر و ورق او مانند خطمی بود و شکوفه او کوچک بود و مانند لبلاب
... پیچید ... و او مجفف و لطیف بود با سرکه بر جمره طلا کردن سود دهد و بر ورمهای گرم
... و بواسیر طلا کردن همین سبیل و جمة القوة بغایت بود و هر که مغروب طلا کردن و چون
زنی با روغن گل بخود برگیرد درد رحم را نافع بود و ابن ماسویه گوید طبیعت او گرم بود و بواسیر
ظاهر و باطن را سود دارد و بسیار از وی صداع آورد و مصلح او روغن نیلوفر و کافور بود
و بدل آن مرزنگوش و گویند بدل آن نیم وزن آن شیح است و نیم وزن آن عنب الثعلب ریحان
داود و ریحان داود نیز گویند و آن اذان الفار است و گفته شد ریحان الکافور کافور
یهودی و شجر الکافور نیز گویند بپارسی سوسن خوانند و آن نوعی از درخت و نبات وی
بیشتر در خراسان بود و گل وی مانند خرما بود و ورق وی مانند ورق کاسنی صحرایی بود و گل
و ورق وی بوی کافور کند و کسی چون ببوید یا در دست بمالد خواه خشک و خواه تر و طبیعت
آن گرم و خشک است در دوم و بوییدن بسیار آن و ادمان بدان نمودن رطوبات از
غشای دماغ بکشد و اخلاط غلیظ که در سر باشد تحلیل کند و بوییدن او سرد مزاج را نافع بود
ریحان ... شراب صرفست خوشبوی ... سعد است و گفته شود ان شاء الله ...
صاحب منهاج گوید سنگی بود مانند سرطان و طبیعت آن سرد و تر است در دوم نشف رطوبات
چشم بکند و جلا دهد و روشنایی افزاید و مولف گوید آن نوعی از سرطان حجری است و در سرطان
گفته شود ریش ... شریف گوید پر مرغها چون بسوزند و خاکستر آن بر جراحت افشانند خشک
گرداند و پرهای بزرگ یاری دهند در قی و در علاج پیچ شکسته و منافع پر هر مرغی در صفت
آن مرغ گفته شود ان شاء الله تعالی

باب الزاء

زاج انواع است سفید و سرخ
و سبز و زرد زاج سفید را قلقدیس خوانند و شوغار گویند و یونانی خلقیس و زاج سرخ
سوری خوانند و زاج سبز قلقنت و قلقند گویند و قلقطار زاج زرد است بپارسی ...

چون ادمان بدان نماینده

و بشیرازی زاج ... گویند

زاج شتردندان خوانند بهترین آن مصری بود براق مانند زرنیخ [illegible] که چون [illegible] زرد دست
بمالند زود ریزه شود و پاک بود و کهنه نباشند و نوعی دیگر از زاج سوری ست که بپارسی
زاج کفشگران گویند و بیشتر ازی زاج سیاه و یونانی مالیطرنا و ملیطاریا گویند و جالینوس
گوید قلقطار چون کهنه گردد زاج شود و وی معتدل ترین زاجات بود و محرق وی الطف
محرقات بود و زاج احمر و اخضر و اصفر در قوة مانند یکدیگر اند لیکن اختلاف در غلظ و لطافت
لطیفترین سفید است و اقوی سبز و غلیظترین سرخ و قلقطار خیر الامور اوسطها بود و متوسط
است میان غلظ و لطافت و زاجی دیگر هست که یونانی مسیق گویند و بهترین [illegible] بود
که لون او مانند لون زر بود و طبیعت قلقطار گرم و خشک بود در سیوم و همه زاجها
در طبیعت مانند یکدیگر اند و وی قابض بود و محرق خشک ریشها احداث کند و جرب و [illegible]
و ناصور و رعاف و ریش گوش و مده آن سود مند بود خاصه چون فتیله بعسل بیالایند و قلقطار
کرد اند و در گوش نهند و آکله که در دندان و بینی و دهن بود و ریش آن خاصه سوری و خوردن
مجففتش بود تا بجدی که بکشد و از خوردن زاجات سرفه سخت پیدا شود تا بجدی که بسل
کشد و مداوا وی بشیر تازه و مسکه و قند و مانند آن کنند و باقی منفعت هریک در باب خود گفته
شود ان شاء الله زان درختیست که آنرا امران خوانند و گفته شود ان شاء الله زاوه رق زبیب آ[illegible]
و گفته شود ان شاء الله زبیب بپارسی مویز گویند و هر ثمری که خشک شود و زبیب نگویند و زبیب
را عنجد خوانند بهترین آن [illegible] السانی بود بزرگ شیرین گوشتمند گوشت او گرم بود و تر در اول
دانه او سرد و خشک در اول و جالینوس گوید سرد بود در اول و خشک بود و با دانه خوردن
درد معا را نیکو بود و معده و جگر دوست دارد و گوشت وی گرده و مثانه را نافع بود و یاری
دهنده بود [illegible] و به مسهل چون ده درم از و اضافه کنند و چون بی دانه بود شکم براند و آن
نوع که لاغر بود و قابض حرارة وی کمتر بود و معده را قوة دهد و طبیعت به بندد و محرق دم بود
و مصلح وی خیار شنبر بود و گویند شیر تخم توزک بود و اسحق گوید حدة دم بنشاند و قول اول اصح است
و گوید مضر بود بگرده و مصلح او عناب بود و مویز بدنرا فربه کند و هیچ ادویه نرساند الا مگر محروری
[illegible] چون [illegible] وی سکنجبین بود یا از فواکه ترش چیزی بر سر آن خورند و دیسقوریدوس گوید گوشت

سود مند بود

الامر ما که [illegible] / خیر الامور اوسطها / عنجد که خوانند

در دوم

اول

و [illegible] تعفن بود و فولس گوید صلابة [illegible] سیر تر و غلظ آنرا سود و به زد و بار روغن بنفشه سعوط کردن
فالج و لقوه و سکته را نافع بود و گوید چون از خود بیاویزند منع آبستنی کند و اگر با سیر زنانستر
بود نیکو تر بود و وی مضر بود بدل و معده و مصلح وی مصطکی بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل
بود و بدل آن [illegible] و وزن آن کا در یوس است و گویند بوزن آن پوست بیخ کبر و نیم وزن آن
تخم کرفس [illegible] محمود گویند و آن عصاره گیاهیست از یتوعات که برگ آن بلبلاب ماند
ماند بود [illegible] نبات او [illegible] یا چهار گز بود شاخهای بسیار از یک بیخ بود و گل وی
[illegible] و بهترین آن صافی سبک متخلخل بلون ابریشم بود و چون در دست بمالند خرد شود
و سفید بود و در آب زود حل شود و چون حل شود مانند شیر بود آن انطاکی بود و انچه سیاه بود
یا زرد و که سخت بود و بر سر انگشت خرد نشود آن نوع بد بود و تا در میان سیب و به مشوی نکنند
نشاید که استعمال کنند و مولف گوید مشوی کردن وی چنانست که در کیسه کتان کنند و به
یا سیب را اندرون خالی کنند و در میان آن نهند و سر آن باز جای نهند و [illegible] محکم کنند
و در خمیر گیرند و در تنوری که آتش آهسته بود نهند و رها کنند تا پخته شود پس بیرون آورند
و در سایه خشک کنند و استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و [illegible]
وی زیاده از سوسنه بود بر برص و بهق و کلف طلا کردن نافع بود و محلل جراحات بود
چون با عسل طلا کنند و سقمونیا مسهل صفرا بود و شربتی از وی از تسوجی تا دو دانگ و بر
حسب مزاج و سن او باد و به از تسوجی تا دانگی و بر گزندگی عقرب طلا کردن و خوردن
نافع بود و وی مضر بود با حشا و معده و جگر و دل و کرب و غثیان و تشنگی آورد و اشتهاء
طعام ببرد و مصلح او آن بود که با کثیرا و انیسون [illegible] و نشاسته و روغن بادام شیرین
ممزوج کنند بوزن آن و چون بیاشامند از و بسیار [illegible] یک درم بود اول امساک کند بعد از آن
کرب و غثیان آورد و عرق سرد و اسهال با فراط آورد و باشد که بکشد و دو درم از و
کشنده بود و شریف گوید یک جزو از وی و دو جزو ترید با سیر تازه بیاشامند بنا شتا
کرم بزرگ و خرد بیرون آورد و اصل نبات وی چون با سرکه بپزند و بکوبند و با آرد
جو بر عرق النسا ضماد کنند نافع بود و رطوبت بیخ وی چون به پشم پاره در زن نهند و برگیرد

کا / در

طسو

بچه بکشند و چون با عسل و زیت بر خراجات بنهند [illegible] و چون با سرکه بیامیزند و بر جرب و ریش
شده مالند سود دهد و بیخ وی بر برص طلا کردن نافع بود و مداوا کسی که سقمونیا بسیار خورده
باشد بدوغ و تفاح و رب سفرجل و رب سماق و رب ریباس کنند و صاحب منهاج گوید بدل
وی خروع بود و گویند سه وزن آن و مؤلف گوید هیچ ادویه عمل وی نکند و بدل وی بنفشه در حمل
صفرا چند انکه امتحان کنند و قوة سقمونیا تا سی سال باقی بود [redacted]
سقوردیون ثوم بری بود و انرا اسقوردیون گویند و گفته شده و [illegible] نیز گویند
و گفته شود انشاء الله تعالی و طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم ملطف و مفتح بود و [illegible]
باصلاح آورد و فسخ عضله را نیکو بود و در شربت همه منفعت او گفته شود انشاء الله تعالی سقنقور
ورک ماهیست و سقنقس نیز گویند و گویند از نسل تمساح است و آن چنانست که نهنگ در
کنار نیل خانه می نهد و بچه بر می آورد هر چه در آب می افتد نهنگ می شود و انچه در ریگ می
ماند سقنقور بود و وی هم در آب و هم در خشک تواند زیست و وی از نر و ماده نیز میشود
و صاحب جامع گوید گرفتن او بیشتر در جمله زمستان بود در شدت سرما از آب بیرون آید
و روبه بیابان کند و صید بدو رسد و صید کند و هم او نقل از ابن جمیع میکند که سقنقور در نیل
و در آب نیز می رود و بدان سبب ورک ماهی خوانند و ورک از بهر آن گویند که مانند
ورک است و ماهی از بهر آنکه در آب می رود و فرق میان سقنقور و ورک آنست
که سقنقور در نیل و نزدیکی آن بود و ورک در بیابانها و سر ورک پهن بود و سر سقنقور باریک
و کشیده و ورک زردی که بسرخی و تیرگی زند و پوست وی خشن بود و رنگ سقنقور ابلق
بود از زرد و سیاه و سفید و سبز و پوست وی املس بود و محمد ابن احمد التمیمی در کتاب ارشاد
گوید که نر سقنقور دو قضیب دارد و ماده آن دو فرج و مؤلف گوید یک سقنقور دیدم
نر که قضیب وی سر وی دو شاخ بود اما بن آن یک بود و نر آن دو خصیه دارد
مانند خصیه خروس بمقدار آن و هم در موضع آن بود و ماده وی بالا همت بیضه در
رمل دفن کند و بحرارت آفتاب تمام شود و بچه بیرون آید و غذاء او در آب ماهی
بود و در بیابان عضایات و غیر آن و صاحب جامع گوید که از اهل صعید شنیدم و در بعضی

سکینت خواص یافتم که چون سقنقور صیاد را ببیند و عضو وی اثر آن صیاد گزند طلب آب کند
اگر آب یافت در آب رفت و اگر نه شاشد و در بول خود غلطد صیاد میرد در حال و سقنقور
سالم ماند و اگر صیاد پیش از وی در آب رود یا در بول خود غلطد سقنقور بمیرد در زمان و صیاد
سالم ماند و این از خواص عجیب است و اختیار وی و اجود وی نر بود که در وقت بهار صید
کنند باشد و در موسم هیجان ایشان و بهترین اعضاء وی ناف و گرد بر گرد آن بود و گرده
و [illegible] و میان آن بود و گوشت که بر شانه بود هم نیکست و نمک وی بهترین آن بود که [illegible]
ناف بر گیرند که قوة ناف و گرده در پهلو بود و نمک وی باید که سیاهی بود که بسرخی
مایل بود و هم جفسیده باشد و آنچه سفید و ریزان بود نمک مکرر بود و سقنقور چون تازه
بود گرم و تر بود در دوم و چون نمکسود گشته و خشک گردد حرارة وی زیاده گردد و رطوبة
کمتر شود و صاحب منهاج گوید گرم بود در دوم و خشک بود در اول موافق کسانی بود که
مزاج ایشان سرد و تر بود و کسانی که مزاج ایشان گرم و خشک بود موافق نبود بلکه مضر
بود و اگر تنها استعمال میکنند فعل وی اقوی بود از انچه در مرکبات استعمال کنند و شربتی
از گوشت وی یک مثقال تا سه مثقال بود بحسب مزاج و اگر تنها استعمال میکنند سحق کرده
بر سر شراب کهنه صافی یا بر ماء العسل پخته یا نقیع زبیب شیرین یا بر سر زرده تخم مرغ
جوان نیم برشت کنند و بیاشامند و همچنین نمک وی در اطعمه ماهی از یک درم تا دو درم بحسب
مزاج و اگر بر سر زرده نیم برشت کنند تنها یا با تخم جرجیر سوده بوزن آن از این شغل را
بغایت نافع بود و سقنقور سودمند بود جهت مرضها عصبانی سرد و کسی را که در مجامعت
ضعفی و تقصیری بود و منی بهم آید و قوة شهوة و خاصه پیر گردد و [illegible] گویند چون
با شراب بیاشامند از هوا الی گرده وی شهوة باه بجنبش برانگیزد که ساکن نشود مگر چون
مرق عدس با عسل یا تخم کاهو یا آب بیاشامند ساکن گردد و بدل وی جالینوس گوید
خصی الثعلب است و مؤلف گوید در ادویه باهی چند انکه امتحان کرده شد هیچ ادویه
بخصی الثعلب نمیرسد خاصه چون با شراب بیاشامند و گویند سقنقور در هند و سیستان
باشد و در بحر قلزم نیز و گویند در بلاد حبشه نیز می باشد اما نوعها مشهور نیست و گویند بدل وی

خصی الثعلب است یا خردل و مؤلف گوید آن بود که بدل او در معاجین و تراکیب بوزن آن
خصی الثعلب فربه و بوزن آن قصب گاو خشک جوان سوده و نیم وزن آن تخم گزر کنند سکر
بپارسی شکر گویند و در منهاج مراد بسکر ابلوج است و بهترین وی آنست که سفید و شفاف بود
و از طرف هند آورند و چین و آنرا قند خام خوانند و طبیعت وی گرم است در آخر اول یا در
اول دوم و تر است در میانه اول و چون کهنه گردد میل بخشکی داشته باشد و ملین بود
نافع بود بمعده بجلایی که در وی بود و در جلا نزدیک بعسل بود و سکر سلیمانی تلیین در وی
بیشتر بود و عسل قصب تلیین در وی بیشتر بود که در فانید و عسل طبرزد تلیین در وی بیشتر بود
که در عسل نحل و تلیین وی کمتر از تلیین عسل قصب بود و سکر مصلح ریاحی بود که حادث شود
در امعا و بطن و محلل طبیعت بود و مقوی معده و جگر و مفتح سده جگر و شربتی از وی ده درم بود
و اگر با روغن بادام شیرین بیاشامند منع قولنج کند و کهنه وی نافع بود جهت بلغمی که در
معده بود الا تشنگی آورد و خونی در وی آمیز از و متولد شود و صفرا برانگیزد و مصلح وی
رمان مز بود و شریف گوید چون با روغن گاو یا گوسفند بیاشامند احتباس بول را سود
دهد و چون ده درم از وی که اخته در بیست درم روغن گاو تازه نیم گرم بیاشامند درد
ناف و اندرون سود دهد و زنانی که زاینده باشند پاک گرداند از مواد و مجربست و به
آب گرم آشامیدن و ادمان بدان کردن سرفه زایل کند و آواز بگشاید و نزله را
سود دهد و سینه و خشونت را نیکو بود و خشونت مثانه زایل کند و موافق محرور و مبرود را
باعتدال که دارد و محتاج مصلح نبود و سده بگشاید و گرده را نافع بود و اگر بکوبند و بکشند قطع
زکام کند و جهت جرب جفون چشم چون بپاره سکر حک کنند تا خون آلود گردد و اگر احتیاج
بود دیگر بار مکرر کنند و اگر در دارو در چشم کشند سفیدی رقیق ببرد و چون [illegible] کف از
وی بگیرند تشنگی بنشاند و اولی آن بود که کسی که در طبیعت لینتی داشته باشد و سحج امعا از
بسیار خوردن وی حذر کند و گویند وی آب آلوی سیاه است و گویند مصلح آن به
و طباشیر و بدل آن مویز خراسانی سکر العشر صاحب منهاج گوید صمغیست که از درخت
عشر بیرون می آید در موضع گل وی که خشک گردد و جمع میشود آنرا سکر العشر خوانند و مو

عشر درختست اگر [illegible] بود بزبان هندی

که

گویند که شبنمیست که بر درخت عشر می افتد در خراسان و جمع میشود چون ترنجبین ما می افتد
بر خاری مانند بار [illegible] نمک و بهتر [illegible] بود و اندک [illegible] سفید بود و آنچه حجازی بود
میل بسیاهی [illegible] باشد و مؤلف گوید بر خار مانند مگسی بزرگ آشیانه می سازد و آن کرم
در میان آشیانه بماند و آن کرم را بشیرازی خروگک تیغال گویند و آشیانه را بپارسی
تیغال خوانند و طبیعت وی معتدل بود و میل بحرارت دارد و نزدیک بمزاج سکر بود و وی
طبیعت [illegible] بود و در وی رطوبتی بود و طبع نرم دارد و چون در چشم کشند سفیدی که در چشم بود
زایل کند و روشنایی بیفزاید و شریف گوید سی روز متواتر از وی بیاشامند هر روز ده
درم با آب نیم گرم ربو و دشواری نفس را سود دهد و با لبن اللقاح چون بیاشامند استسقا
را نافع بود و معطش نبود مانند انواع سکر از بهر آنکه حلاوة وی اندک است و وی معده و جگر
و گرده و مثانه را نیکو بود سکبینج صمغ نباتیست که بشکل مانند قثا بود و صاحب منهاج
گوید نیکوترین وی آن بود که بیرون وی بسفیدی زند و اندرون بسرخی و تیز بوی بود
و زود در آب حل شود و اصفهانی بهتر بود و صاحب جامع گوید نیکوترین وی آن بود که صافی
بود و بیرون وی سرخ بود و اندرون وی سفید و رایحه وی متوسط بود میان رایحه
حلتیت و قنه و حریف بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و محلل و ملطف و فالج
را نافع بود و مسهل ماده بود که در وریکها باشد و قولنج را نافع بود چون بیاشامند یا در حقنه کنند
و اوجاع بواسیر را سود دهد چون تنها بیاشامند و سنگ گرده بگدازاند و سردی که در معده بود
و رحم و امعا را نافع بود و حیض و بول براند و بچه بکشد و مسهل آب زرد بود و نشف تری
معده کند و بر گزندگی عقرب و مار طلا کردن سود دهد و چون سعوط کنند صرع را نافع بود
و آنچه اصفهانی بود باه را زیاده کند و جگر را نیک بود و شیخ الرئیس گوید سکبینج محلل ریاح
بارد رحمی بود و استسقا و مغص را مفید بود خوردن و طلا کردن با سرکه و چون بگدازند
و بر خنازیر و صلابت مفاصل و سلع بگدازند و ضماد کردن جذب سلی کند و گرم کردن
و گرهها دیگر بکشد چون بیاشامند و گویند نقرس که سبب آن از سردی بود نافع بود و درد
مفاصل به [illegible] و سینه را پاک کند بقوت و مسهل بلغم لزج و رطوبات غلیظ بود و عرق النسا که

صداع

سبب آن بلغم بود و درد پشت و بادهای غلیظ که در اندرون بود و تاریکی چشم و غلظ اجفان را
نافع بود و او فاضلترین داروها بود که جهت دفع نزول آب استعمال کنند و چون در سرکه بگدازند
و بر شعیره که بر مژه چشم بر آید بمالند زایل کند و شربتی از وی یک درم تا یک مثقال بود و شاید که بغیر از
سرد مزاجان امراض های سرد استعمال کنند و محروری مزاج را بغایة مضر بود و اگر با شراب بیاشامند
گزندگی جانوران و زهرهای کشنده را نافع بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح او اشق بود و بدلش
تقویم کوه معده و امعا را اید بود و مصلح آن مصطکی و انیسون بود و بدل وی قنه سفید و گویند نیم وزن
آن جاوشیر و گویند بدل آن مقل و صبر و اشق و جاوشیر بود از هر یک ربع وزن آن و صاحب
منهاج آورده که نوعی قنه مستخیل میشود سکبینج سکبینج اصل وی صمغی باشد از عصاره آید بود و نوع
دیگر مرکب بود از عفص و بلج مانند زاک و بهترین وی آن بود که بوی وی نیکو باشد و طبیعت او گرم
و خشک بود در دوم قابض بود و مقوی احشا و منع قی کند که از رطوبات بود و شکم ببندد چون
بر شکم ضماد کنند و قوة اعضا اندرونی دهد و باه را زیاده کند و سده بگشاید و درد مفاصل را
نیکو بود و درد اعصاب و منع نزف کند و درد دل را نافع بود و مقدار نیم درم مستعمل بود و بوییدن
وی سر گرم را صداع آورد و مصلح وی کافور بود سکّ المسک مرکب بود از مازو و فاغره و قلنجه
و بسباسه و صندل مقاصری و سنبل و عسل و در مرکبات گفته شود سکبینج ححرلاعیطوس است
و غاغاطیس هم گویند و گفته شد سکی رغلا و سقی رعلا نیز گویند و معنی آن بیونانی کثیر الارجل بود
و آن [illegible] است و گفته شد سکنبویه سکنبویه بود و سنجبویه نیز گویند و بزر سیسبان و حب
العقد نیز گویند و گفته شد مکرر صفه آن سلیخ دو نوعست یک نوع بپارسی هم سلیخ گویند
و مشهور است و آنرا اسود گویند و یک نوع دیگر بپارسی جعندر گویند و بهترین آن شیرین بود
و طبیعت آن گرم و خشک است در اول و گویند مرکب القوی بود و گویند تر است در اول و در وی قوة
بورقیه بود و محلل و ملطف و مفتح بود و در وی قبضی بود و ورس سفید جلا و تحلیل کلف کند و برد الثعلب
و جراز و ثآلیل را نافع بود چون بآب وی طلا کنند و برقوبا با عسل نیکو بود و اگر سر بآب وی
بمالند شپش بکشد و اگر آب وی در سوم روغن کنند و بر ورم نهند ساکن کند و ریش منی زایل کند
و برد الثعلب طلا کردن موی برویاند و قوبا [illegible] اسود بهر با مری و ثآلیل و رعشه را نیکو بود

و قطع بلغم کند اگر سبب آن از جمع شدن اخلاط لزج و بلغم بود بغایت نافع بود و آورده اند که
چون آب ورق وی برخون بریزند بعد از آن و سلامت سرکه گردد و اگر بر سرکه ریزند بعد از آن
چهار ساعت خمر گردد و اگر آب وی با ادویه مسهل بیاشامند بلغم بیرون آورد و اصحاب
نقرس و مفاصل را مفید بود و چون در ده درم آب وی نیم درم غاریقون حل کنند خلطهای
غلیظ لزج بیرون آورد سلیخ جبلی سلیخ برقیست و بیخ آن بشیرازی حلیمو خوانند و آن
حلتاق است و بپارسی ازاز دارو گویند و ملموت نیز گویند و طبیعت آن گرم و تر بود [illegible]
و مفاصل ضماد کردن نافع بود و جهت سرفه بلغمی با نبات سفوف ساختن مجربست و بر عضوها که
کوفته شده بود ضماد کردن با گلاب نافع بود سلیق الما جار النهر است و گفته شد
سلیق بری سلیق جبلیست و آن نوعی از حماض است و گفته شد در موضع خود حیلت
بپارسی جو برهنه گویند و یونانی طراغیس و آن مانند گندم بود و در شعیر گفته شود سلیخه تنسبا
خوانند پوست درختیست که آن درخت را سلیخه خوانند سلیخه بدان سبب گویند و آن انواعست
نیکوترین وی آنست که سرخ رنگ بود و سطبر و در طعم وی اندک تلخی بود و عوض تمام و چون
بشکنند مانند ریوند لحمی بود و قصبه وی دراز بود و سوراخ وی تنگ و مانند قرفه بپیچیده
و آنچه سیاه بود بد باشد و آنچه رقیق بود کیلا بود که بقلب سلیخه فروشند و صفت آن در
کاف گفته شود و گویند نوعی از سلیخه هست که ملحی بود بدارچینی و آن نیکو بود و طبیعت سلیخه
گرم و خشک است در سوم و محلل ریاح غلیظ بود و مقوی اعضا حیض و بول براند و اگر با داروی
چشم خلط کنند تیزی چشم زیاده کند و درد سینه و پهلوها که تولد کند از اخلاط لزج یا
ریاحی غلیظ مفید بود و مسهل نفث دم بود و شراب وی معده و جگر را نافع بود و چون
دود کنند بدان زهدان رحم را پاک کند و وی آن نیکو گردانند و چون با عسل بر رطوبتها بلبنی
که در روی بود بپندانید زایل کند و گزندگی افعی را نافع بود چون بیاشامند و مجموع ورمهای
گرم اندرونی و درد گرده و سده بگشاید و بچه زنده و مرده بیفکند و مشیمه بیرون آورد
و مستعمل از وی تا یک درم بود و گویند مضر است بامعا و مصلح وی کثیرا بود و یحیی بن ماسویه
گوید بدل آن نیم وزن آن دارچینی بود سلیط زیت است و گفته شد سلجم شلجم است

سلیخه
بهار رنگ بود

وگفته شود سلخ الحیة پوست مار باشد [illegible] که [illegible] بود [illegible]
وخشک بود و پوست مار تر بهتر بود و بخاصیت [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
درد ساکن و اگر بدان مضمضه کنند درد دندان ببرد و درد [illegible] چشم [illegible] [illegible]
که بعسل یا شراب سحق کنند و در چشم کشند و اگر در سرکه بزنند و بدان مضمضه کنند درد [illegible]
نافع بود و اگر با روغن گل بزنند و بدان مضمضه کنند همین عمل کند و اگر بسوزانند و [illegible]
مطبوخ کنند موی بروید و اگر [illegible] از وی با سه [illegible] بمالند و بخورند ثالیل [illegible]
پاره کنند و [illegible] و [illegible] و در شیب آتش بزنند و صاحب بواسیر بخورد [illegible]
سود مند بود و اگر در زیت بزنند و از آن موم روغن سازند نافع بود جهة شقاق [illegible]
و چون در آتش بخور کنند مار بگریزد و چون بر ورک زن حامله بندند آسان بزاید یا بچه [illegible]
مرده باشد بیندازد و چون در زیت بجوشانند و در گوش چکانند درد گوش که از سردی بود [illegible]
ماده آن سود دارد و اگر در زیت اندازند و چند روز در آفتاب گرم بیاویزند غلظ اجفان را
نافع بود و [illegible] که در چون پیدا شود تحلیل کردن سلوی سمانی است و گفته شود سلوی
جزی خوانند و آن ماهی است در نیل مصر و گفته شود ان الله [illegible] سلحفاة بپارسی
سنگ پشت گویند و بشیرازی لاکپشت خون سنگ پشت دریایی چون بیاشامند با شراب
و شیر مایه خرگوش و کمون نافع بود جهة گزندگی جانوران و کسی که صفدع را جای خورده باشد
و سر بیوع که خورده بود و زهره سنگ پشت چون در بینی مصروع چکانند نافع بود و چون لطوخ
کنند خناق [illegible] نافع بود و جهة قلاع دهان کودکان و بیضه وی سرفه کودکان را مفید بود
و سنگ پشت دریایی اگر بسوزانند تا سفید گردد و با روغن گاو سحق کنند و بر حمری طلا کنند
و بر سرطان آتش [illegible] نهند چرک آن پاک کند و گوشت بروید و دیگر عود نکند و مجموع ریشها
و سوختگی آتش زایل کند و شریف گوید سنگ پشت سه نوع است بحری و بری و چون سنگ
پشت بحری را بکشند و هر چه در شکم وی بود بیرون آورند و او را بسوزند و خاکستر آن
با اندکی فلفل بعسل بسرشند و معلول را بامداد و شبانگاه ملعقه بدهند و ملعقه از معجون
چهار مثقال بود و از آن دو بیه دو درم و نیم سود دارد بول و لهب را و چون خون سنگ پشت

بحری با آب [illegible] و عسل بسرشند و [illegible] مصروع [illegible] و بشناو [illegible] و شبانگاه بدهند
عجایب نافع بود و چون [illegible] سنگ پشت [illegible] و پای بمالند مفاصل و نقرس را مفید بود
خاصه چون بپایها بمالند و چون پیه وی در تشنج و کزاز مالند نافع بود و گوشت وی چون
بخورند همین عمل کند و خون وی صاحب تشنج چون بیاشامند همین عمل کند با چند [illegible]
[illegible] تشنج [illegible] بغایت نافع بود و چون سنگ پشت دریایی بسوزانند و خاکستر آن با
[illegible] طلا کنند بر شقاق خاصه شقاق پایها نافع بود و گویند چون سوخته وی
[illegible] بود نهند از جوش [illegible] و گویند چون بیاورند بر سر مصروع صرع
[illegible] شود و صاحب فلاحه گوید اگر در موضعی تگرگ بسیار آید و زیان کند بگیرند سنگ
پشتی [illegible] بود از گونه بر رنگی [illegible] دستها و پایهای او بر هوا کنند و همچنان [illegible] کنند دیگر
تگرگ در آن موضع نبارد و ابن زهر گوید چون خشک کنند و بعسل آتش [illegible] و سحق کنند
و در چشم کشند جهة نزول آب نافع بود و ماسرجویه گوید جهت سفیدی چشم و نزول آب و گویند
چون بزنند با آب و کودکانی را که فتق بود در آب نشیند مفید است سلیخ انیون در ختیت
که بالای وی از زمین مقدار سه گز بر آمده باشد و گلی سرخ دارد پس یا ذانه کنند بمقدار
کشنیزی و آن نبات باجب وی جهة گزندگی مار و همه جانوران زهر دار نافع بود و چون
بیاشامند سینه و حلق را از خشونه پاک کند و او از آنکه بود سلاحه بول بز کوهی است
که هنگام تهییج بر سنگ کرده باشد سیاه شده باشد مانند قیر بود تنک و در ادویه استعمال
کنند که جذام را نافع بود سلیشو که قنطیه است و گفته شود سماق تمم خوانند و مطلم
و عرب سماق الدباغین خوانند و بنکوترین وی تازه سرخ بود و طبیعت آن سرد بود در
دوم و گویند در اول و خشک بود در سیوم بغایة قابض بود منع نزف دم کند تا بحدی که
بعضی گویند اگر از وی بیاویزند از آن عمل کند و قوة ورق وی قابض بود مانند اقاقیا [illegible]
ورق وی موی را سیاه کند و بدان حقنه کردن قرحه امعا را نافع بود و اگر در گوش چکانند
چرکی که از گوش روانه بود ببندد و ورق خشک وی چون با آب بپزند تا بقوام عسل آید
مانند حضض بود در عمل و فعل و ثمر وی چون در طعام اندازند جهة کسی که اسهال مزمن و قرحه

امعاء داشته باشد نافع بود و چون به آب ضماد کنند منع حمره و ورم ان و تجفیف بثر کند و با عسل خشونت
اجفان را نافع بود و قطع رطوبات سفید از رحم کند و بواسیر زایل کند چون با تخم ... کوبیده بر نطول ... کنی
کرده بر بواسیر نهند و تقیع ثمر وی چون بپزند تا غلیظ شود و غلی ... نیکو بود ... بر وضع وی کنی
چون بر سوراخ دندان نهند درد ساکن کند و چون بپزند و آب وی بر ... بر موضع ... نهند
و رازی گوید چون سماق بشراب قابض بیاشامند قطع اسهال و نزف دم از رحم کند و کثرت
بول را نافع بود و بعضی گویند اگر به بندد در صوفی سرخ رنگ و بر کسی که خون از وی ... بر آن
موضع که بود به بندند قطع خون کند و ابن ماسویه گوید اشتهاء طعام باز دید کند و ... که ...
و طبیعت به بندد و بعفوصتی که دارد و اسهال صفراوی که مزمن شده باشد سودمند بود و چون ...
و اگر با گوشت دراج یا مرغ بپزند شکم سخت دارد و اگر بر معده و شکم ضماد کنند همین ... و چون ...
بریان کنند شکم زیاده به بندد و چون ... کلاب ... سانند و سویق و آن کلاب در چشم کنند در ابتدا ...
چشم از گرمی بود با ماده و صدفه را قوت دهد و سویق او شکم به بندد و معده را مفید بود و هیجان
صفرا و اسهال آن ... و اسحق بن عمران گوید در چشم کشیدن از تقیع او سلاق و سوزش چشم ... آن
آن زایل کند و اگر کسی که قی دایم کند و هیچ در معدهٔ وی قرار نگیرد نه از طعام و نه از شراب
سماق و کمون چون بکوبند جرشی و به آب سرد بیاشامند قی باز دارد و سماق دباغ معده بود
و مقوی آن و تشنگی بنشاند و غثیان صفراوی ساکن کند و هیچ را نافع بود و ذو سنطاریا را ابدا
حقنه کردن و سیلان رحم و بواسیر را بغایت نافع بود و شریف گوید اگر بپزند ده درم در هفتاد درم
آب ... تا ... آب دهد و خرقه پاک در آن آب فرو برند و بر چشمی که جرب بود و اکله و سلاق
تکمید کنند ... نافع بود و چون بگیرند ... قطع سیلان خون از هر موضع که باشد
تکمید کنند و اگر در چشم مجد ورجکانند چون سرخ شد ... ایمن باشند از آن که آبله در چشم وی
بر آید و چون گرد سماق با کلاب مضمضه کنند قلاع زایل کند و ورق وی ... و چون ضماد کنند
بر شکم بچگان طبیعت ایشان به بندد و چون ورق وی سبز و عصارهٔ آن بگیرند چنانچه غلیظ
بود قوت اعضا دهد و در منع مادّه از چشم بغایت بود و چون حل کنند در آب لسان الحمل و طلا کنند
بر ریشها پلید سرجه بود خشک کند و چون ضماد کنند بر ناف و بن قضیب جهة سلس البول نافع بود

که شبت آن ... بود و ... نهان ... بجگر ... کشند مصلح آن ... بود سمسق مرزنجوش است
و ... ان ... گفته شد مبسوط سمین ... گوشت نیکوتر آن بود که از حیوان مستکمل گیرند و طبیعت
آن گرم و تر بود شکم براند و زود هضم شود و باه را زیاده کند و غذایی بود بلغمی مطلق طعام بود زود
مستحیل شود ... و مرازی اولی آن بود که اندک خورند بقدر آنکه لذتی دهد و مصلح او لیمو نمک بود
و ... سمسم بپارسی کنجد گویند و بهترین وی آن بود که تازه و بزرگ بود
... وی ... بود از روغن و طبیعت وی گرم است در میان درجهٔ اول و تر است در آخر آن
... لین بود و محلل خون بسته و اثر کبودی که از ضربی حادث شود و نافع بود جهت
شقاق پایها و ... که در بدن باشد و بر اعصاب ضماد کردن محلل غلظ آن بود و بر ورم ... و سوختگی
آتش ضماد کردن نافع بود و تقیع سمسم حیض براند و بچه بیندازد و چون مقشر کرده بریان کنند غذاء
صالح دهد و فربهی آورد و چون منهضم شود در معده و حسا و لعق او مرضهای سینه و شش و سرفه را نافع
بود و خونی که از وی متولد شود متوسط بود در نیکی و بدی و او مسکن حرقتی و لذعی بود که در معده عارض
شود از خلطی تیز یا از شرب شراب یا از شرب داروی گرم و او منی بیفزاید و باه را زیاده کند
و گزندگی مار را مفید بود و اگر با بزر کتان بخورند قوّهٔ باه بیفزاید و مقدار مأخوذ از وی پنج درم
بود و معده را بد بود و بوی دهان بد کند و مرخی معده بود و غثیان و تشنگی آورد و مولد خلطی
غلیظ بود و بطی الهضم بود و اولی آن بود که بریان کنند بریانی کردن سبک و با عسل بخورند که بغایت
منی را بیفزاید و جالینوس گوید بدل وی در تغلیس خاصه بزر کتان بود و اگر وی ... خام بخورند
و کلدری مری برسر آن بیاشامند زود بگذرد و اگر بطبیخ وی موی را بشویند نرم گرداند و دراز
کند سمور سعرن سمور یون نیز گویند و آن کرفس بری است و در کاف گفته شود سمقسیون
سمسق است و گفته شد سمسم بری جبلهنگ است و گفته شد سماقیل سماق است
و گفته شد سمنه در حا در صفت آن گفته شد سم الحمار دفلیست و گفته شد سم الفار
اهل عراق تراب الهالک خوانند و اهل اندلس ریح الفار و آن شکست و گفته شود ان شاء الله
سم السمک ماهیزهر است و گفته شود ان شاء الله سمن بپارسی روغن گاو و گوسفند خوانند
و فعل وی مانند زبد بود و در انضاج و ارخاء و تلیین اقوی بود از وی و طبیعت وی گرم و تر

در اول و جراحت وی بیشتر بود از زبد و جوزی گوید روغن گاو منفعت سم افعی کند و زهرها کشند که
بدل اسپه و رازی گوید شخصی در بادیه افعی وی را اگزید و روغن گاو کهنه بیاشامید نیک سحج
ضرر بوی نرسید و روغن چندانکه کهنه تر گردد حرارت او زیاده بود و [illegible] طلا او محلل تر
بود و شیخ الرئیس گوید منضج و محلل بود و بیشتر فعل وی در بدنها نکو بود خاصه ورم بن گوش و خلعه
ازان کودکان و زنان و سینه را نرم گرداند و منضج فضول بود که در وی بود و باشد خاصه
با شکر و بادام تلخ و هم شکم ببندد و هم براند و او تریاق زهرها بود که خورده باشند و شیر
گوید چون با آب خاکستر حقنه کنند قرحه و قرحه امعا را نافع بود و چون بر پنبه نهند و ضماد
کنند بر قرحه و خشک ریش زایل کند و اگر بر پنبه نهند و بر دهان جراحتی نهند که خواهد که
آن باز هم نیاید منع گوشت رستن کند و سر آن جراحت فراخ گرداند و چون غبار برو
کهنه بپزند و بر جرب کهنه طلا کنند زایل کند و چون بیاشامند از وی ده درم با پنج درم شکر
بول براند در حال و این مجربست و چون بفرزجه بر گیرند بخود ریش رحم را نافع بود و چون بر
مقعد مالند بواسیر را سود دهد و چون خلط کنند ده درم از وی با شصت درم آب انار
ذوسنطاریا را نافع بود و چون بر چشم طلا کنند صلابت آن زایل کند و چون با زیت طلا کنند
بر اجفانی که جرب داشته باشد سودمند بود و چون در چشم کشند با آب عنب الثعلب ضربان
چشم و ورم آنرا و درد گوشها را سود دهد و چون بناشتا لعق کنند سرفه خشک را اثر کرده آ
و اولی آن بود که کسی که علتی باطنی داشته باشد اجتناب نماید ازو و چون روغن بر روی
طلا کنند و هفت شب بران خفتند روی را پاک گرداند و حسن زیاده کند و جلایی تمام دهد
و زبد نیز همین عمل کند در طلای روی سمبوان سمنه است و گفته شد و مرترکیبی که بدرزا
و به کند آنرا سمنه خوانند سمن و شیر خوانند و آن ورد الابیض است بپارسی گل سفید گویند
و مرو رو گفته شود انشاء الله تعالی سمارع فطراست و گفته شود انشاء الله سمک بپارسی
ماهی خوانند و بعضی بغایت بعضی گرم بود چون کوسج و مارماهی و مارماهی می افزاید و پیه گرده
نیز و نیکوترین ماهی صحرزی بود که پوست او رقیق بود و فلوس وی کوچک بود و متوسط
باشد در خوردی و بزرگی و فربهی و لاغری و سهوکه نداشته بود و لذیذ بود و فاضلترین انواع

آن

آن شبوط بود و ماز بنی بیشی و شبوط در فرات بود و در دجله بغداد بسیار بود و فاضلترین جایگاه
ایشان جایگاهی بود که سنگ ریزه بود یا رمل و آبهای شیرین و اگر بحری بود افضل آن بود
که در پلیم بود و افضل آنکه خورند جهت ترطیب با سفیدباج بعد ازان مشوی بر طبق و آنچه به
آتش بریان کرده باشند سبکتر بود بر معده ازانچه در روغن بریان کرده باشند کنند بد بود
و تشنگی آورد بسیار و دیر از معده بگذرد و طبیعت ماهی سرد و تر بود در دوم باه را زیاده
کند خاصه بازیی و بدنی را که لاغر بود فربه کند و عرق او نافع بود جهت زهرهایی که خورده
باشند و گزندگی نیز و چون دوام کنند بدان گزندگی مار شاخ دار و سگ دیوانه را سود
دارد و جری که آنرا اسلور خوانند و آن در نیل مصر بود و او را فلوس و ریش نبود و طویل
و املس بود و سر او بدرازی مایل بود و دهن وی کشیده مانند خرطوم و دیسقوریدوس
و دیگر اسلوریس خوانده و وی فربه و تر بود و در گوشت وی رخاوتی و لزوجتی بود و جهودان
او را نخورند و برومی ویل سوراس خوانند و چون تازه بود غذا دهد و شکم براند و چون
نمکسود کنند غذا اندک دهد و قصبه شش پاک کند و آواز صافی گرداند و اگر گوشت وی
نمکسود کوفته ضماد کنند از بیرون بدسلی آن عمق گوشت بیرون آورد و طبیخ نمکسود وی
چون دران نشینند در ابتدا قرحه امعا موافق بود بسبب جذب مواد که بظاهر بدن
آورد و چون بدان حقنه کنند عرق النسا را زایل کند و اگر معجنان که گفته شد ضماد کنند
بر فضول زجاج از بدن بیرون آورد بقوت جاذبه و خوردن وی مولد بلغم غلیظ لزج
بود و چون تازه بخورند غذایی فاسد بود و اگر ادمان خوردن وی کنند برص آورد
بسبب بسیاری رطوبت و لزوجتی که درو بود مگر آنکه نمکسود کنند و بسرکه خورند که قوت نمک
قطع فضول وی کند و انواع ماهی مولد بلغم باشد ماهی و مرخی اعصاب و موافق نبود
الا معده گرم را و تشنگی آورد و مصلح آن مثلث بود یا عسل بسیار که عسل و برا گرم کند
و لطیف و زود بیرون آورد و جالینوس گوید دشوار هضم شود و دشوار خون ازو
متولد شود و چون متولد شود مملو از رطوبات بود و بلغم ماهی بری غلیظ ازو حاصل
شود و ازان بلغم مرضهای غلیظ متولد شود و ماهی که سرد شده باشد و در موضعی نمناک نهاده

بود از خوردن او همان عارض شود که از خوردن خطر و ماهی نمک سود نیکوترین آن که به نباشد و اولی
آن بود که آب بجوشانند و ماهی در آن اندازند و سبزی و طعمه ماهی شور گرم و خشک بود سرو
مانع بود جهت ورم طارئه و شقاق مقعد و سر ماهی شور که از آن اسماریس گویند چون بسوزانند
و بر گزندگی سگ دیوانه و عقرب سود دهد و گوشت وی چون بخورند همین خاصیت دارد و ماهی
شور بلغم که ازاند و بهق سیاه آورد و تشنگی بیشتر از ماهی تازه آورد و مصلح او آن بود که در سرکه
و سعتر و کردویا معمول کنند و بعد از آن حلوا و روغن خورند و سرد مزاج نشاید که ماهی نمک زده
خورد و معده بلغمی را مضر بود و ادمان خوردن آن مرضها بدرد اعصاب و وجع مفاصل
و اولی آن بود که اگر ادمان خوردن وی خواهد بروغن کردکان و زیت بریان کنند
و فلفل کوفته بران افشانند و بعد از آن زنجبیل مربا خورند و شراب صرف و آب گرم [illegible] چندانکه
توانند و اگر اتفاق آب افتد تمدد در معده پیدا کند و قی افتد و نیکوتر آن بود که آب گرم
الا اگر روزی عزم قی کردن داشته باشند و اگر بخورد و اتفاق قی نیفتد بعد از آن داروی
مسهل بیاشامد تا از معده و بدن بیرون آید و الا بلغم لزج زجاجی بسیار ازو متولد شود
و آن آب سبب قولنج سخت و فالج و سکته گردد و مصلح او عسل باشد که از عقب وی بخورند
تا بلغم را بزداید و تغیر در مزاج آن پیدا کند و سرکه نیز موافق بود در اصلاح آن و نمک
[illegible] ممقور نیکوتر آن بود که تر و فربه باشد و وی نمکسود کنند و در سرکه نهند و کشنیز خشک
اضافه کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود اشتها غذا بیاورد و تشنگی کمتر از نمکسود کند و آن
تازه بریان کرده و وی مضر بود بعرق النسا و سوداوی مزاج و مصلح وی اترج مربا بود
و سمک سیح نیکوتر آن بود که بهانا بود و آن آش سرکه است و اولی آن بود که سرکه بجوشانند
با سداب و کرفس و زعفران بعد از آن ماهی را شرحه کنند و در آن اندازند و بپزند
چندانکه مهرا شود و لذت وی باقی بود و باید که بعد از آنکه صید کرده باشند زمانی رها کنند
نجنبد انکه متغیر شود و طبیعت آن سرد بود و معتدل در رطوبت جگر گرم را نافع بود و یرقان
و تبهای صفراوی و باصره را مضر بود و مصلح وی فالوذج بود سمکیه صیدا و در شام
بسمکیة الترله خوانند و شریف گوید وی در چشمه بود نزدیک بمدینه صیدا از زمین شام و وی

ماننده وزغی کوچک بود و او را در زمان بهار صید کنند و در هیچ فصل دیگر نتوانند صید کردن
الا در بهار که وقت هیجان ایشان بود و [illegible] که ایشان و نیکوترین نر بود و ماده
کم [illegible] باشد [illegible] گردد نر و ماده و چون مرد و خشک شد علامات او پنهان شود و چون
صید کرده نمکسود کنند و خشک سازند و چون او را استعمال کنند نیم درم سحق کنند و بر سر شراب
ریزند [illegible] و بیاشامند و اگر در طعام کنند شاید و بجنبانند شهوة مجامعت برانگیزد و نعوظ بر وی
آورد و بعضی گویند فرق میان نر و ماده آن بود که نر را سر کوچک و بدن دراز بود و این
جمیع در کتاب ارشاد گوید نیکوترین آن بود که بعد از منتصف شهر شباط صید کنند و نر آن
[illegible] ماده بود مردار او ماده و از نارا و بر بیضه نیم برشت کنند و بخورند مفید بود سمانی
شریف گوید [illegible] که از [illegible] برخیزد و او را قتیل الرعد خوانند بدان سبب که چون آواز
رعد شنود بمیرد [illegible] وی چون لعق کنند صرع را سود دهد و خون وی چون در گوش چکانند
درد گوش ساکن کند و چون بخورند و ادمان خوردن وی کنند دل سخت را نرم کند و گویند
این خاصیت در دل و پوست و ابن زهر گوید سرگین وی مطلق به سرگین گنجشک ماند [illegible] شکل نه
بمزاج و در مزاج میان کبک و مرغ بود و او بجو المزرع کوچک نزدیک بود و لطیفتر از
وی و میل بگرمی داشته باشد و کیموس نیکو دهد و خوش طعم بود و نافع بود جهت [illegible] سپستان
و ناخنان و کوشک وی سنگ بریزاند و بول براند و صاحب منهاج گوید نیکوتر آن بود که
مخالیف وی تر بود و طبیعت وی گرم و خشک باشد مفاصل سرد را سود دهد و تشنج [illegible]
گویند خوردن گوشت او باشد که تمدد و تشنج پیدا کند چون فربه خورده باشد بلکه در
[illegible] این قوت [illegible] و ظن آن بود که [illegible] خورده بود [illegible] که ایشان [illegible] و مصلح وی
آن بود که با سرکه و کشنیز بپزند و بیشتر ازین از آن روی گویند سمور جانوریست که در ترکستان
بسیار بود و گرم و خشک باشد [illegible] زیاده از همه حیوان سبعی بود و پوست او در
تغیر تیز برد از بهر آنکه دباغت وی نه بجنانکه همه پوستها کنند و صاحب منهاج گوید و
و در نزدیک هم باشد مسخن و مجفف بود و پوشیدن وی پیران و سرد مزاجان را نافع بود
و غیر وی گویند پوشیدن سمور سینه و گرده را نیکو بود و [illegible] نیکوترین وی مجازی بود

که برگ وی ... [illegible] بود و طبیعت وی گرم و خشک است در اول مسهل مره صفرا بود و مره
سودا و بلغم و عرق‌النسا و درد مفاصل کند [illegible] بدن و نقرس و درد [illegible] و درد مفاصل که حادث شود
از اخلاط مره صفرا و بلغم نافع بود و شربتی از وی در مطبوخ [illegible]
کوفته مستعمل کنند تا سه درم شاید و دیسقوریدوس گوید نافع بود [illegible]
و قوت بدن دهد و اسحق ابن حسین گوید از قول یونس که نافع بود [illegible]
و شقاق که در دستها پیدا شود و تشنج عضله را نافع بود و داء الثعلب و [illegible]
بدن پیدا شود و صداع کهنه و جرب و حکه و بثرها و صرع را سود دهد و شربتی [illegible]
زیت انفاق بسرشند و بیاشامند درد پشت و درد سرین را نافع بود و خلط خام بیرون آورد
و گویند مصلح او [illegible] است و اسحق گوید مضر است بمثانه و مصلح او بلیله زرد است و در
مطبوخ صالحتر بود که مدقوق [illegible] وی چون با حنا بیامیزند موی را سیاه کند و ورق وی
مستعمل بود سنبل صاحب جامع گوید سه نوع است هندی و رومی و جبلی سنبل الطیب هندی
بود و سنبل العصافیر نیز گویند و رومی را ناردین اقلیطی گویند و در یونان گفته شود و نیکوترین آن
سوری بود تازه سپک خوشبوی همچون سعد اسفر بود و خوشه او کوچک بود و مخالف زبان
بود و بوی خوش وی در دهان درنگ کند چون بخایند و آن از کوهی خیزد که از آن طرف سوریاست
و از طرف دیگر هند و آنچه هندی بود و آنرا اغنیقیطس گویند و این اسم مشتق از اسم نهریست که بجری
بجانب کوه غنیقیطس میرود و نزدیک آن روید و در قوت ضعیفتر از سوری باشد بسبب رطوبتی
که در موضع رستن وی است و خوشه وی درازتر و بزرگتر بود و جالینوس گوید سنبل الطیب
گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و او مفتح و محلل بود و اولی
آن بود که چون مستعمل کنند در بیخ وی مانند گل حرزی بود آن خاک وی بگیرند که جهت دست شسته
نیکو بود و خوشبوی بعد از آن سنبل مستعمل کنند و در وی منع عرق کند و وی جگر را نافع بود و فم
معده و چون بیاشامند و چون از بیرون ضماد کنند و محلل اورام بود و مقوی دماغ و اگر در
کحلها کنند موی مژه برویاند و چون باب سرد بیاشامند خفقان ساکن کند و بول براند و شکم
ببندد و چون زن بخود برگیرد منع نزف کند و رطوبتی که روانه بود از ریشها خشک گرداند

وچون با آب بپزند و زن تکمید کند و در آن آب بنشیند ورم گرم که در رحم بود زایل کند و بینی
و [illegible] را پاک گرداند و یرقان و سده جگر و معده بگشاید و قوت سرد و دهد و مسخن ایشان بود
و اعضا [illegible] و ضیق النفس را نافع بود و استسقا لحمی را بغایت نافع بود و ممسک
طبیعت بود [illegible] باز دارد و محلل ریاحی بود که در معده متولد شود و مقوی مقعد قوت ماسکه
بود [illegible] و سده که در سر بود بگشاید و بوی دهان خوش کند و درد سپرز را
سود [illegible] شربتی از وی یک درم بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح او کثیرا بود و بدل آن ادخر
دو [illegible] بدل آن ساذج است سنبل هندی صاحب منهاج گوید
[illegible] که آن دار شیشعان است و گفته شد سنبوت کمون است و گفته شود سنبل الکلب
صاحب جامع گوید ثمر شجر درداراست که معروفست بالسنة العصافیر و سهو کرده است
که درداررا بپارسی سفیدار گویند و بعربی شجرة البق و السنة العصافیر ثمر درخت
بپارسی آنرا امر خوانند و سنبل الکلب بهار ویست سندروس صمغی زرد است مانند کهربا
لیکن سختتر از وی بود و اندکی تلخی در وی بود و طبیعت او صاحب منهاج گوید گرم و خشک است
در دوم و در وی قبضی بود و صاحب جامع گوید از قول ابن ماسویه که گرم و خشک است در
اول خون را ببندد و بواسیر را سودمند بود و چون بیاشامند قطع فضول بلغم از معده
و امعا کند و کرمها و حب القرع بکشد و نافع بود استرخاء عصب را که حادث شود از
افراط برودت و رطوبت و امتلا و اگر روغن وی بر ناصور مالند خشک گرداند و دخان
وی همین عمل کند خاصه در جراحتها که در اسفل بود و نزله را نافع بود و اگر خرد کرده بر جراحت
افشانند خشک گرداند و چون بیامیزند با روغن گل چندانکه غلیظ شود شقاق مزمن
که در گوشت دست و پای بود نافع بود و خفقان و سوداوی و ربو که از تری بود و سپرز
و اسهال مزمن را نافع بود و چون با ماء العسل بیاشامند حیض و بول براند و چون در چشم
چکانند جلا تمام دهد و چون بیاشامند خون از هر موضع که روانه بود ببندد و دخان
وی نزله و زکام را نافع بود و درد دندان را سودمند بود و معتدل‌تر از وی نبود در این
و مانند کهربا بود در قوت [illegible] و قوتی بود که بدن را بغایت لاغر کند چون

لبان شجری

لاغری بدن

هر روز از وی قدری با سکنجبین بیاشامند [illegible] سرخ است و گفته شد [illegible] است
و گفته شد سپنادج ارسطو طالیس گوید طبیعت حجری سرد بود در دوم و خشک بود در سیوم و چون
او در جواهر دریای چین بود و در جلای تمام بود و غبار از چرک پاک کند و جلا عجب دهد
و چون با آتش بسوزند و سحق کنند و بر ریشها و بثرها عفن که دراز کشیده بود بدان کنند زایل کند
و استرخاء لثه را نافع بود و نقاشان در جلاء نگینها و خاتمها استعمال کنند [illegible]
او کمتر از سمور بود و گویند لباس او سرد تر بود و پوشیدن او محرور مزاج و هوا تا نرا نیکو بود
و کسی که شرب دایم کند سند بان الارض غراسیون است و گفته شود سند بان درخت بلوط است
نزدیک اهل شام و اهل [illegible] سند بان عود هندیست و طبعه وی گرم و خشکست در سیوم نقرس را نافع بود
چون بیاشامند یا بران ضماد کنند سنبور فروی آنچه هندی بود گرم و خشکست ثعالب مسحق بود
و قایم مقام فرو ثعلب بود و شریف گوید چون وی را انجمان بسوزند در دیگی گل گرفته و خاکستر
کرده و با سرکه بیامیزند و طلا کنند به پر مرغ بر شقاق انگشتان دست و پای زود زایل کند
و غافقی گوید گوشت گربه گرم و تر بود نافع بود جهت بواسیر و مسحق کرده بود و در پشت را نافع
سنکبویه سکبینویه است و گفته شد سورنجان در مصر عکنه خوانند و در عراق لعبه بربری و یونانی
فلجیقون و بعضی بلبوسا گویند و بعضی افیمارون و بهترین او مصری باشد که اندرون و بیرون سفید
بود و در شکستن صلب بود و آنچه سرخ و سیاه بود بد باشد و حبیش بن حسن گوید طبیعت او گرمست
در اول درجه سیوم و خشکست در اول درجه دوم و بعضی گویند خشکست در سیوم و گویند سرد بود
در دوم و دارو قوی بود که مسهل بلغم باشد و بخاصیتی که در وی است تسکین درد مفاصل و نقرس و خدر
در بدن میکند و نافع بود جهت جراحتها کهنه و بر نقرس ضماد کردن در زمان درد ساکن کند
و اگر بسیار ضماد کنند از وی ورم را صلب کرداند و وی [illegible] جمیع مفاصل بود و تمیمی گوید وی را
خاصیتی عجب هست در بواسیر باطن چون سحق کنند و نرم [illegible] بروغن گوسفند کهنه بسرشند و به
پنبه پاره بگذرد بر گیرند در مقعد در شب نافع بود و محتاج شب سیوم نبود و درد مفاصل را
نطوخ کردن با بعضی آنها نیکو بود و منصور گوید منی بیفزاید و مجهول گوید سورنجان سفید با
را زیاده کند و صاحب منهاج گوید خاصه با زنجبیل و فرتنج و کمون و شربتی از وی نیم مثقال

سنکهوریه

بود با قند و شیخ الرئیس گوید اولی آن بود که جهت مفاصل با کمون و فلفل خورند و ابن ابی صلت
گوید مسهل بلغم خام بود و درد مفاصل را و نقرس و ماده که در اوست بود پاک کند و شربتی تمام
از وی نیم مثقال بود با قند و اندکی از زعفران و چون با ادویه بیامیزند از نیم مثقال تا یک درم
شاید و اسحق گوید مضر بود بار به و معده ضعیف را بد بود و مصلح او کثیرا باشد یا قند
یا زعفران و آنچه سیاه و سرخ بود مضر باشند و اگر با ادویه مسهل بیامیزند ادویه مسهل را
بسیار تیز کند و آفتی سخت پدید آکند و آن مرده نوع نشاید که استعمال کنند که در ایشان سمیت
هست و بدل سورنجان سفید بوزن آن تربد و دو دانک وزن آن افتیمون و ده یک آن
حویر سفید و گویند در درد مفاصل بدل آن بوزن آن ورق حنا بود و نیم وزن آن مقل
الیهود و گویند بدل آن بوزن آن تربد است و سوفطیون خصی الثعلب است و گفته شد سوری
نوعی از زاج است و گفته شد سوسن منک خوانند و جالینوس گوید منفعه وی در بیخ وی
است و عصاره آن گفته شود در عین ان شاء الله طبعه سوسن گرم و خشکست در دوم
و گویند معتدلست و گویند سرد است و صاحب منهاج گوید درد جگر را نافع بود و مقدار
ماخوذ از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح او ورق گل سرخ بود و جهت بوی
بغل و عرق آن و از آن پای نیکو بود چون منجان تازه استعمال کنند سوسن چهار نوعست
یک نوع سفید بود و آنرا آزاد خوانند و یکی ازرق و آنرا کبود گویند و یکی صحرائی و آن
الوان رنگ بود از ازرق و زرد و آنرا آسمان گون خوانند و بیخ او را ایرسا خوانند
و یکی زرد بود و آنرا اطابی گویند و قد شاخ او بغایت بلند بود و سوسن بری بود و بستانی
بود و نیکوترین آن آسمان گون باشد و طبعه آن گرمست در اول و معتدلست در خشکی و در تحلیل
و تلطیف بود و گویند معتدلست گویند سوسن سفید بستانی گرم و خشکست در سیوم و گویند در اول
و گویند معتدلست و سوسن بری گرمی و خشکی او زیاده بود و جلای دهد و کلف و نمش را نافع
بود چون روی بدان بشویند و چوب ریش شده و خشک ریشها را نافع بود و بستانی خاصه
ادویه بود که جهت سوختگی آب استعمال کنند و در [illegible] سپرز و گزندگی جانوران را مفید بود خاصه
عقرب و بوییدن او محلل فضلها دماغ بود و بیخ او مسهل آب زرد بود و [illegible] کردن او

نسبوت بود

سواهی

سنخ

[illegible]

مضر باشد بدرد سری که از گرمی بود و مصلح او کافور بود و شیخ الرئیس گوید سوسن آزاد طبع او
نزدیکست بزعفران لیکن در گرمی و خشکی کمتر ازان بود و از ادویه قلبی بود و تفریح دهد و
سواد القفا عفص است و گفته شود سواد الهند نوعی از هلیلجه است و آنرا هلیلجه السودا
خوانند و آن از ادویه تریاقی بود و هلیلجه گفته شد سولان شیخ الرئیس گوید و ابی رو
گرم و خشک بود تا چهارم چون یک حب از وی با آب سلق سعوط کنند لقوه را نافع بود سوار الهند
صاحب جامع گوید کشت برگشتست و گفته شود ان شاء الله سود ابات مرغیست که بسیار رنگی را بر
گوید و بشیرازی دارنک طبیعت وی گرم و خشک بود باه را زیاده کند و مضر بود بدماغ و در
گوشت وی حدتی بود از بهر آنکه حشرات میخورد و بوی بد دارد و بد بود خاصه چون لاغر
بود فافهم سوسح نوعی از کف دریاست و در موضعهایی که سنگ بود در کنار دریا متولد شود
و در قوت مانند نمک است و مانند زهرة الملح و لطیف تر از نمک بود بسیار و ملطف و محلل بود
سویق الشعیر بپارسی پست جو گویند و نیکوتر آن بود که معتدل بریان کرده باشند و نخاله
وی اندک بود و وی سردتر از پست گندم بود به بسیار شکم ببندد و چون به آب انار دانه
بسرشند و با سفوف کنند مجانان تری معده نشف کند و قی صفراوی زیاده باز دارد و در
سرسام سودمند بود و غثیان ساکن گرداند و قوت معده دهد و اگر ازو حسو یا عصیده سازند
با قدری شیرینی و غذای اطفال ازان کنند بدن را فربه کند و وی مولد نفخ است و مصلح او
قند بود سویق الحنطه نیکوتر آن بود که معتدل بریان کرده باشند و طبیعت او سرد و گرم بود
در اول و گویند گرم و خشکست در اول و این اصح است و اول خلافست و گویند نرم است
و چون نفخ کنند طبیعت وی سرد گردد و چون بیاشامند حرارة بنشاند و ترطیب حاصل کند و او
دیر از معده بگذرد و کثیر النفخ بود و اولی آن بود که با آب گرم بشویند و قند اضافه کنند
سویق النبق بپارسی پست کنار گویند معده را قوت دهد و شکم ببندد سویق التفاح قی و غثیان
ساکن کند که از صفرا بود و معده را قوت دهد و شکم ببندد و تشنگی بنشاند سویق التوت طبع
را نرم دارد و سرفه را نافع بود و درد سینه که از گرمی بود سویق الرمان سرد و خشک بود و تسکین
صفرا بود و معده را قوت دهد و طبیعت سخت دارد و اشتها طعام باز دید کند سویق الخرنوب و الغبیرا

طبیعت ببندد سیسنبر بپارسی سیسنبل گویند و نمام نیز گویند و نماما و نمام الملک و طبیعت وی
گرم و خشکست در سیوم و وی حشیشست میان نعناع و تا درنبویه و بوی تیز دارد و تخم وی
نیز مسخن بود و مدر و لطیف و محلل باشند و این مولف گوید آن حشیشی است میان نعناع
و بو و مدر اگر بو دهد راور کرزه دست نشان کنند سیسنبل شود و چون باز در کرز خیار
و بکرن شامند نعناع شود و فواق و مغص را نافع بود و تخم وی بیاشامند با شراب تقطیر البول
و سنگ گرده و مثانه را نافع بود و ورق وی چون بر سر و پیشانی ضماد کنند درد سر را نافع
بود و بر گزندگی زنبور ضماد کردن نافع بود و چون با شراب بیاشامند قی و غثیان ساکن
کند و منفعت وی در تمام گفته شود ان شاء الله و بدل او در تحلیل و تلطیف بادروج بود
تلقه هوا دی قرن طالست و گفته شد و گویند ملح است سیسارون صاحب منهاج آورده
است و رازی نیز در حاوی که چنین گفته است که سیسارون خشب شو نیز بود و در وی
قبضی بود و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و در وی تحلیلی بود و طبیخ وی معده را سود
دارد و بول براند و صاحب جامع گوید از سخن دیسقوریدوس و جالینوس روشن میشود
که سیسارون فلفاست و هم او گوید روشن نیست که چیست و جای بحث است سیسبان
صاحب منهاج گوید حب الفقد است و گفته شد در محل خود سپیا صباست و گفته شود
سیبیا ماهیست معروف در ناحیه بیت المقدس است و خونی که در اندرون وی بود
آنرا لسان البحر خوانند و در بعضی ساحل مغرب به قناطه خوانند چون بریزند و حوصله او بخورند
دشوار هضم شود و شکم براند و چون بسوزانند و سحق کنند بهق و کلف و نمش و جرب
را نافع بود و دندانرا جلا دهد و لعاب سپیا که از وی بیرون آید موی بر داء الثعلب
برویاند و مانند مداد سیاه بود و اگر کتابت کنند بدان توانند کرد سیف الغراب
نوعی از سوسن است و آنرا البوث خوانند و گفته شد سیسنبرون حرف الماست
و گفته شد سیکران بعربی بنج است و گفته شد سیر جرجیر الماست و کرفس الماء و
و ... نیز گویند و او در آبهای ایستاده بود و عطریت در وی باشد و مسخن و محلل بود و حیض
براند و بول و سنگ گرده را نافع بود خواه پخته خورند و خواه خام و دو ...

نافع بود و مولف گوید در آبهای رود وی نیز می باشد و یا فی منفعت آن در زیادة العین گفته شود ان شا الله تو سیال یاسمین است و گفته شود باب الشین

شاهبلوط نوعی از اجاص است و انرا بپارسی آلو گرده گویند و انرا اجاص ابیض و اصفر گویند و شاهلوک و اسحق بن سلیمان گوید نیکوترین وی آن بود که زرد بود و بغایة رسیده و اسهال وی کمتر از نوع سیاه بود بسبب غلظ و قلة لطیف و اگر نا رسیده بود بد باشد و اجاص خشک گرده اشتها طعام بیرد محرور را نافع بود و نه بیرد او اگر بخورند باید که مصطکی یا کندر قدری استعمال کنند تا از معده بگذرد که آن بر معده ... و اسحق بن عمران گوید چون ترش بود سرد و خشک بود گرم مزاجرا موافق بود و قطع تی کند و حکه ببرد و اختیار وی آن بود که صادق الحموضة بود و الجه نخینة بود و نقیع وی در انواع نافع بود همچنانکه سرکه در انواع مضر است و آب وی حیض براند و طبخ خشک وی چون با قدری قند بیاشامند تبهای صفراوی را نافع بود و شکم براند شاهنجیر نوعی از انجیراست و نیکوترین انجیر است الخیر و زبری گویند و در تین گفته شود شاهترج دیسفوریدوس گوید آنرا فنیص خوانده و جالینوس و ببا قالینوس خوانده و انرا بیونانی قانیوس خوانند و معنی آن دخانی بود و چنین در کتاب خود از الیستیما خوانده است و او کمون بری بود و او را کزبرة الحمام گویند و بقلة الملک بشیرازی شاهتره گویند و نیکوترین وی آن بود که سبز و تازه بود و بطعم تلخ و ورق او نیکوتر از قضبان او بود طبیعت آن معتدلست در حرارت و خشک بود در دوم و گویند سرد و خشکست در سیوم سرد است در اول خون را صاف کند و چون بیاشامند جرب و حکه را بغایت مفید بود و بن دندان سخت کند و مقوی معده بود و دافع آن و سده جگر بگشاید و بول براند و مزه مختزقه و طبع نرم دارد و چون آب تر او همچنان خام بیاشامند خلطهای سوخته و جرب و حکه که سبب آن از خون عفن و صفرا سوخته و بلغم عفن بود همه را نافع بود و این خاصیت در آب تر وی بود و شربتی از ده درم تا نیم رطل بغدادی بود با قند لیکه بجوشانند و شربتی از خشک وی در طبیخ از چهار تا ده درم و از جرم وی کوفته و بیخته شها از سه درم تا ده درم بود و اگر بوزن آن

سلیم

... زرد و اضافت کنند شاید و اگر بسر که بپزند و بخور غرقی را ساکن کند و غثیان زایل کرده اند که سبب آن بلغم بود و معده و امعا را از فضول محتبس پاک کند و شریف گوید اگر حشیش وی در آب بجوشانند و سر و ریش بدان بشویند شپش بکشد و اگر بعصاره وی حنا بسرشند و در حمام بر اعضا بمالند جرب و حکه زایل کند و چون با طبیخ وی مضمضه کنند بن دندانرا سخت کند و بثور دهان و زبان زایل کند و چون با آب تازه وی تمر هندی بمالند و بیاشامند حکه و جرب زایل کند و قوت معده دهد و سده جگر بگشاید و رازی گوید بدل وی در جرب و حمیات کهنه نیم وزن آن سنا مکی و چهار دانگ وزن آن هلیله زرد و گویند مضر است بسپرز مصلحه زرد شاهبلوط قسطلی خوانند و آن شیرین تر از بلوط بود و قابض و خشکی او کمتر بود و نیکوترین آن بود که رسیده بود و تر باشد و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در اول و گویند در دوم و گویند در وی اندک حرارت بود و گویند گرمست در اول و گویند سرد است در دوم غذا بیشتر از حبوب دهد و در وی جلایی بود و سموم را نافع بود و تر حر و اسهال که از رطوبات معده بود و مثانه را نیکو بود و پاک کند از اخلاط بد وی منفخ بود و چون بجوشانند در آب نفخ آن کمتر شود و طعم آن لذیذ شود و بو جریج گوید قی آورد و گویند مجربست در شهرها اما بطی الهضم بود و غذای وی نه محمود بود و آدمی را و لیکن خوک را نافع بود و مصلح او قند بود و گویند بدل او بلوط بود و گویند بدل وی بلوط بود و حرو

شاه بیبی گویند عصاره گیاهیست صینی و گویند تحقیق چنان است که آنجا سحق میکنند و بسرکه می سرشند و لوح می سازند و طبیعت آن سرد بود صداع گرم و ورمهای گرم را سود دارد طلا کرده

شاهسفرم حبق کرمانیست و نیکوترین آن سعتری بود و انرا شاهسفرم کرمانی خوانند و ریحان گویند طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند سرد است محلل فضلات دماغ بود و چون آب سرد بر وی زنند و ببویند محروری مزاج را نافع بود و در ورق او قبضی لطیف بود سده دماغ بگشاید و دماغ سرد را از بخار ممتلی کند و ... بغایة نافع بود و مقوی امعا بود و سینه و شش را از بلغم لزج پاک کند ... الغسیل طلا کردن نافع بود چون به آب سرد بر کشند و ببویند و خواب آورد و گویند مصلح وی

بر ... کیفیتی مربیان را مبدل با این سند اربین ... هم خاصیت ... دکان ساز شوحیه ... و رامل بالصور

سفیت

نیلوفر بود و ماسرجویه گوید سودمند بود جهت جراحت و سوختگی و قصل عقرب و آب آن ذوقش را بیخ
بپارسی شادنه گویند و بعربی حجر الدم و آن انواعست عدسی و جاوشی و هندی و عدسی باید که از
عدس بهن تر بود و بغایت سرخ بود چنانچه بسیاهی مایل بود مانند گل بحری و چون بشکنند اندرون
آن سرخ بود و زود شکن باشد و آنچه کوچکتر بود و کرد تر و چون در آب بماند سرخی او زایل شود
و سفید گردد و صلب بود مانند سنگ و آن نوع بد بود و از شادنه عملی هم باشد و شادنه معدنی
مانند سنگی سرخست و نقطها بران و شادنه هندی حجری صلب است یک رنگ و شادنه نیز
نشسته باشند گرمست در اول و خشکست در دوم و آنچه شسته باشد سرد است در اول
دوم و شستن وی چنانست که بسایند شادنه خوب و بکوبند و بغایت سحق کنند و بآب در
کاسه چینی کنند و آب از سر او بریزند در کاسه دیگر و آنچه بآب روانه شده باشد نگاه دارند
و دیگر بار آنچه مانده بود بآب سحق کنند و چندان مکرر کنند که آنچه شادنه بود بآب روانه شود
و ریگ بماند پس آن آبها بنهند تا شادنه در بن آب گشند آب از روی او بریزند و شادنه را
خشک کنند و در وی قبضی سخت بود و تجفیفی و چون بر گوشت زیاده افشانند بکداز انداز و ریشها
چشم را نافع بود خاصه چون با سفیده تخم مرغ بود یا بآبی که حلبه در وی جوشیده باشد و چون
شیر زنان خلط کنند درد چشم و اشک که روانه بود و سوزش از آن نافع است و چون طلا کنند
و چون با خمر بیاشامند عسر البول و سیلان طمث و خروج منی را نافع بود و منع گوشت زیاده
کند در ریشها و خون را ببندد و صحت چشم نگاه دارد و چون بآب انار بیاشامند نفث
دم را نافع بود و چون شافه سازند و با اقاقیا بیامیزند و در چشم کشند لحمهای چشم و جرب آنرا
نافع بود و وی مسحج بود معده و احشا و مصلح وی عصاره زرشک بود و بدل آن نیم وزن آن
روی سوخته و چهار دانگ آن توتیا و شاپورگ گوید بدل وی حجر مقناطیس است و گویند چون
مقناطیس بسوزند شادنج بود شاهبالک و شابانج و غابالک نیز گویند و شابابک و شاهبانج
و آن بنفشج الکلابست بپارسی و بعربی فسوه الکلاب گویند و صاحب جامع گوید بربوف است
و هم گوید شجره ابرهیم گوید حکست و هم از قول غافقی گوید نوعی از قیصومست و از قول صاحب
عادی گوید حب شبرم بریست مؤلف گوید این همه اقوال خلاف محقق است بنفشج الکلابست

سر

بشیرازی آنرا انیسه سک خوانند گرم و خشکست در دوم صرع را نافع بود و قطع آب رفتن از
دهان کند خاصه از دهان کودکان و محلل ریاح شکم ایشان بود و زخمها و قایم مقام مرزنجوش
است شاطرخ شوشاقل نیز گویند و آن دوایی هندیست مانند کاه خشک و گویند وقیست روشنک
خشن بیکوه مانند بسفایج و بقدر مقدار باقلا بود و مولف گوید قول اول صحیحست که مانند کاه خشک
بود و از هند و بهستان و ترکستان نیز آرند بشیرازی آزاره شنک خوانند تمیمی گوید طبیعت او
گرم و خشک بود در آخر درجه سیوم مسهل کیموسات غلیظ بود و فالج و لقوه و صداع الصرع
و الرعاش و تسنک مفاصل و عللها دماغ که از رطوبت غلیظ بود نافع بود باشد و گویند
مسهل کیموسات محترقه باشد و شربتی از و نیم درم بود باوزن آن نبات که بآب گرم بیاشامند
نبات رومی فلفل سفید است و گفته شود انشاء الله تعالی و انواع غامدانج است و شهدانج
گویند و گفته شود انشاء الله شبرم نباتیست که در بیابانها روید و بنطوسک گویند و گاو
بنطومک نیز گویند و بدان سبب این اسم بر و نهاده اند که چون گاو او را بخورد بمیرد و گفته
شد و گوسفند هر چند بخورد هیچ مضرة بدو نرسد و بهترین آن سک بود که لون او بسرخی
مایل بود و بدترین انواع آن پارسی بود و صاحب منهاج گوید گرمست در اول درجه دوم
و خشکست در آخر سیوم و حبیش بن الحسن گوید گرمست در درجه سیوم و خشکست در آخر دوم
و او از جمله یتوعات بود و لبن وی گرم و خشک بود در چهارم و صاحب منهاج گوید لبن
او قطع دندان کند بی درد و باید که شبرم اصلاح ناکرده مستعمل نکنند و اصلاح او چنان
کنند که شبرم ناکوفته بیخ آن در شیر حلیب اندازند یک شبانروز و زیاده رها کنند و در آن یک شبانروز
دو نوبت یا سه نوبت شیر را تازه کنند که مصلح وی بود بعد از آن در سایه خشک کنند
و قدری ناکوفته بیامیزد با دویهای مسهل که ملایم وی بود مانند انیسون و رازیانه و کمون
کرمانی و زبد و هلیله پس اگر در بن ادویها در بعضی بود بدرستی که بر خلاف حقیقت شبرم بود از
بهر آنکه در این ادویها مزاجهای صالحست در نفع طبایع و ابدان خلاف آنکه در شبرم است
از بهر آنکه ملطف اند و حده او را از ایل کنند و اگر در معالجه قولنج که سبب آن ریاحی غلیظ
بود و بلغم مستعمل کنند خلط کنند با مقل و سکبینج و ... شق و سرگین گرگ حب سازند و اگر در

معالجهٔ اورام و سدّه و آب نوره و بلغم و سودا استعمال کنند در آب کاشنی و آب ... زیانه و آب
عنب الثعلب صافی کرده خیسانند ... و زبیب خشک کنند و قرص سازند با اندکی ...
و صبر و تربد و هلیله بعد از آن دوایی نیکو بود و لبن وی ... که قطعا بیاشامند که هیچ ... نبود
کشنده باشد و مقدار شربتی از اصلاح کرده وی باد و بها که گفته شد اندکی باد و دانگ بود
بحسب قوّة و مزاج و صاحب جامع گوید مابین چهار دانگ تا دو دانگ و صاحب منهاج گوید
شربتی از دو دانگی بود فی الجمله مضر بود خاصه بمزاجها گرم و مضر بود بمعده و جگر و باه و منی و دل
سفل منفجر گرداند و لبن وی دو درم کشنده بود و معالجهٔ وی بمسکه و ... کاو کنند و مؤلف گوید
اگر لبن وی بر قوباء تر و خشک طلا کنند البته زایل کند و لبن مجموع ینبوعات این خاصیت دارد
و بدل وی مازریون است شبث بشیرازی شود گویند و بهترین آن سبز تازه بود که گل او شکفته
بود و سخونت وی میان درجهٔ دوم تا سیوم بود و جفاف وی میان اول و دوم و اسحق گوید
گرم و خشک است در دوم و وی منضج اخلاط سرد است و مسکن اوجاع و چون تر بود حرارت
وی کمتر بود و رطوبت درو بود انفلاج وی سخت بود و چون خشک بود تحلیل او زیاده بود و شبث
منضج ورمها بود و اگر در زیت بزنند آن روغن محلل و مسکن وجع بود و منضج ورمی که نضج نیابد و خواب
آورد و چون شبث بسوزانند گرم و خشک باشد در سیوم خاکستر آن ریشها که حاصل شود در سفل
و ذکر و ریشها کهنه چون بران افشانند نیکو بود و اگر بر بواسیر که سیه بود ضماد کنند نافع بود و مقدار
ماء طبیخ از شبث پنج درم بود و بلغم لزج که در معده بود و درد سینه و شش را نافع بود و فواق امتلایی
و مغص را هم و شیر براند و عصارهٔ وی در گوش ... سود دارد و رطوبتی که در وی بود
... کرده اند و طبیخ وی با عسل بلغم و صفرا را پاک کند و چون سحق کنند و با عسل بسرشند تا منعقد شود
و ... بمالند شکم آسان براند و طبیخ وی درد پشت و بادها را نافع بود لیکن سر بود و محروری را
... شود و اگر تخم بخورند و بعد از آن سکنجبین ساده بیاشامند اگر محروری بود و طبیخ جملهٔ
وی ... و مثانه چون سپیده بود و بادها و ریاح غلیظ نافع بود و سنگ مثانه بریزاند و ادمان خوردن
وی مضعف چشم بود و مضر بود بمعده و گرده و مثانه و مصلح وی لیمو بود و گویند مصلح او عسل بود و صاحب
تقویم گوید مصلح وی دارچینی با قرنفل بود و بدل ... وی تخم ویست شب انواعست و از ازاج بلور

خوانند

خوانند از کوه فرو چکد و بفسرد مانند یخ و آنچه از کوهها بیرون خیزد و لون وی سفید بود و آنکه بزردی مایل بود
قابض بود و در وی حموضت بود نیکوترین انواع شب بود و انواع آن یمانی مشهور است و دیسقوریدوس
گوید انواع شب بسیار است اما آنچه مستعملست در معالجات سه نوعست مشقق و رطب و مدحرج
مشقق یمانی بود و طبیعت او خشک بود در دوم و سرد بود و گویند گرمست و خشک در سیوم و گویند
گرمی وی ... بود و چون با دردی سرکه بود نافع بود جهت نزف دم از هر موضع که بود و چون
با سرکه و عسل مضمضه کنند دندان متحرک محکم گرداند و چون با عسل بیامیزند قلاع زایل کند و اگر
با عصی الراعی بیامیزند ... را نافع بود و سیلان ماده که از گوش آید نافع بود و چون با ورق انگور
یا با ماء العسل جرب ریش ... را نافع بود و چون با آب بیامیزند جهة حکّه و برص ناخن و داء الحیّه
و شقاق که از سرما بود نافع بود و چون یک جزو ازو با یک جزو نمک بیامیزند نافع بود جهة ریشهای
بد که منتشر شده بود در اعضا و چون با آب زفت بر سر مالند سبوسه زایل کند و چون با آب بمالند
شپش بکشد و سوختگی آتش را مفید بود و گند بغل زایل کند و چون اندکی ازو به پشم پاره
بفم رحم نهند منع از جماع نیکو بود جهت قطع خون و منع آبستنی و بچه بیرون آورد و لثه
و لهاة و نغانغ و دهن و قرح اذنین و وجع فرجها و انثیین بغایت نافع بود و رازی گوید
در خواص او که چون در آب تیره اندازند صافی کند در اندک زمانی زود و گویند چون شب
در شب جامه خواب کسی نهند که در خواب بانگ و فریاد کند دیگر نکند و خوردن وی
مضر بود تا بحدی که کشنده بود و سرفه سخت پیدا کند و باشد که بسل انجامد و مداوای وی
بشیر تازه و قند و مسکه کنند و بدل وی نمک تلخ بود و نمک سیاه بوزن آن شب الاساکفه
و شب العصفر شب قلی است و در قاف گفته شود ان شاء الله تعالی شجرة ابی مالک در دمشق صابون
القافان خوانند و آن نباتیست که در موضعهای نمناک روید و در میان نهرها و خندقها و در
جامه پاک کردن بیخ آن مانند صابون باشد و مؤلف گوید آن نوعی از کلیم شوئیست و در
اصل الورطینشا گفته شد و بیخ آن مسهل مرّه سودا بود اسهالی برفق سودمند بود جهت
مجموع زخمها حتی الجذام شجرة البق درخت زغرور است باقی اقوال که گفته اند خلاف است
شجرة الدبّ درخت پستانست شجرة التیس طراغیوس است و گفته شود شجرة البراغیث

طبا قست و گفته شود شحم مریم صاحب جامع اقوال مخالف یکدیگر بسیار آورده است و تحقیق
نکرده و صاحب منهاج محقق گفته که آن بخور مریم است و آن سه نوعست یک نوع برگ بید ماند و دو
نوع برگی دهد و بیخ آن عرطنیثا ست و گفته شد در بخور مریم شحمة الغار [illegible] بود طبیعت آن
گرم و خشکست در سیوم و در غار گفته شود ان شاء الله تعالی شحرور صاحب منهاج گوید بهترین وی کوچک
بود و گوشت وی گرم و خشکست و دشوار هضم شود بصلبی که دارد و غذایی [illegible] خونی گرم و خشک
از وی متولد شود و روغن بسیار مضرت وی کم کند و صاحب جامع از قول رازی گوید گوشت
وی تر بود و کیموس وی محمود بود و زود هضم شود و فراطبس رو خانی گوید بدرستی که فاضلترین
غذاء اصحاب مالیخولیا بود بپارسی او را در خوانند و از مرغانی خوش آوا از بود شحم
نیکوترین پیه آن بود که از حیوان فربه مستکمل گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود و مختلف بود بسبب
حیوان که از و حاصل شود و رطوبت او کمتر از سمین بود از بهر آنکه چون بگدازند زود تر از و بسته
شود و گویند خشک بود نافع بود جهت خشونت حلق لیکن مرخی و مغثی بود و مدهن و دفع مضرت وی
بلیمو و نمک و زنجبیل و راسن کنند شحم البط گرم تر از پیه مرغ بود و بغایت لطیف بود و چون
بموم روغن سازند و بر روی مالند روی را جلا دهد شحم الدجاج گرمی او کمتر از پیه بط بود و پیه
خروس میانه بود و پیه مرغ خشونت زبان و درد رحم را نافع بود شحم الاوز داء الثعلب را نافع
بود و شقاق لب و روی را نافع بود شحم الارض صاحب منهاج گوید قطن است و گفته شود
ان شاء الله و صاحب جامع گوید خراطین است و مؤلف گوید خراطین را امعاء الارض گویند
و آن گفته شد شحم النسیل گرم بود چون در خود مالند گزندگان بگریزند و بمیرند باذن الله تعالی
شحم الایل بغایت گرم بود تشنج را سود دهد و چون لطوخ کنند گزندگان بگریزند شحم الاسد
گرم ترین شحمها بود و رطوبت وی کمتر بود و خشکی او زیاده و بقوت تر بود جهت تحلیل اورام غلیظ
صلب شحم الحمار شحم الحمار نافع بود جهت اثرها که در پوست بود و سوختگی آتش شحم الحمار الوحشی
با روغن قسط درد پشت را نافع بود که از بادها شد باذن الله تعالی شحم الاوز قابض ترین شحمها بود
و شحم تیس تحلیل درو زیاده بود نافع بود جهت لذع معا و ریش آن و شحم عنز بقوت تر بود از شحم
خنزیر و از بهر آنکه زود بسته شود و حقنه کردن بدان سحج معا و زحیر را نافع بود و کسی که زحیر

و اورام بلغمی که کهنه شده باشد نافع بود م

خو

خورده باشد شحم الخنزیر نیکوترین آن بود که از خنزیر جوان گیرند و رطوبت وی زیاده از
مجموع شحمها بود و فعل وی نزدیک بزیت بود لیکن تلیین و نضج در وی زیاده بود که در زیت و گرمی
وی کمتر از گرمی شحم بز میش بود و نافع بود جهت ورمها و قرحها امعا و گزندگی جانوران
و مقدار ماخوذ از وی سه درم بود و اولی آن بود که عوض وی پیه بز کنند که قایم مقام وی
در تلیین زحمتها و آن حرام بود و تصرف در آن ناکردن اولی بود و گویند بدل وی شحم کلب الماء
بود شحم الذئب لطیف بود داء الثعلب را نافع بود و شقاق که از سرما بود و جهت قلع روی [illegible]
و لتقعد مزمن و برص نافع بود و شریف گوید پیه وی چون در پوست انار گرم کنند و با تخم جندبا
زیت برابر طلا کنند موی بسیار برویاند و چون بنا صور مالند زایل کند و اگر بر مفاصل مقعد
طلا کنند سودمند بود و چون در آفتاب در عصب غلیظ مالند مالیدنی نرم تا اعضا وی را
لطیف کرده اند و در غایت تلیین بود و بدل وی شحم الکلب بود و ابن زهر گوید چون بر
داء الثعلب مالند موی برویاند و چون در چشم کشند بعد از آن که موی زیاده برکشیده
باشند دیگر نروید و چون در کودکی مالند که زاییده باشد از همه آفتها ایمن باشد و عزیزی
باشد او را شحم السمک البحری تیزی چشم زیاده کند و نزول آب را نافع بود با عسل کشیدن شحم الافعی
گرم و تیز بود و بیشتر اطبا متفق اند بر آنکه دفع نزول آب میکند از چشم و علی بن عیسی گوید
منع موی زیاده که در چشم بود کند وقتی که بکنند و بدان بمالند و اسحق گوید مقدار دانگی از و
تا دو دانگ زهرها و گزندها و گزندگان را سود دهد و مضر بود بدل و مصلح او بصل الفار
بود شحم العق و هندی قاوند گویند و در قاف گفته شود شحم الثعلب درد گوش را ساکن
کند چون در روغن سوسن بگدازند و به پنبه پاره در گوش نهند و درد دندان را نافع بود
و گویند چون بگدازند و بر نقرس مالند سود دهد و اگر طلا کنند [illegible] فاری یا چوبی و در گوشه
خانه رها کنند براغیث بر وی جمع کنند و برغوث بپارسی کیک بود شحم التمساح جالینوس
گوید پیه وی چون بر گزندگی وی نهند در ساعت درد زایل شود شحم الحنظل چون از حنظل بیرون
آورند بعد از سه ماه قوت وی ضعیف شود و حنظل گفته شد شحم الموج خطمی بربیت و گفته شد
شجار و شحیر فلفل است و گفته شود شرمث شجره حنظل است و در حنظل گفته شد شری

[illegible]

درخت قطرانست و آن از جنس شجر صنوبر بود و ثمر وی مانند ثمر سرو بود لیکن کوچکتر بود و او
خارناک بود و آن دو نوعست دراز و کوتاه و در پوست وی قبضی بود و طبعت وی گرم
و خشک باشد نزدیک درجه سیوم چون ورق وی بسرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد
دندان را زایل کند و ثمر وی سرفه را نافع بود و جگر را و تقطیر البول و مشیمه بیرون آورد و بول
براند با فلفل استعمال کردن و شکم به بندد و ثمر وی چون با شراب بیاشامند کسی که از ثبت
بری خورده باشد و چون با شحم ایل بیامیزند و بدان ابدان مسح کنند هیچ گزنده نزدیک
او نگردد و ثمر او معده را بد بود و لذاع بود و درد سر آورد و بچه بیندازد و اصلاح او
بعصاره لسان الحمل و جلاب کنند شقاقل اشقاقلست و گفته شد ششپیچ اقاسر سیسن است
و گفته شود ششنرز نواست و گفته شود شطریه نوعی از سعترست و ورق
وی دراز بود و پستانی بود و بتبریزیان ازامرة خوانند و در صعتر گفته شود شعور الصقالبه
زعفرانست و گفته شد شعر الجن شعر الحیات و شعر الارض و شعر الحیار
و شعر الغول و لحیة الحمار و ساق الاسود و سانفه و صقابر الجن و شعر الخنازیر و کزبرة
البیر این جمله اسم برسیاوشانست و بلفظ کرمانیان و براکو رسور گویند و زنان شیراز
و براکیس بری خوانند شعایر قثاء صغیرست و گفته شود شعیر رومی خندروس است
و گفته شد شعیر نوعی از وی بی پوست بود و آنرا سلت خوانند بپارسی جو برهنه گویند
و فعل وی نزدیکست بفعل جو با پوست و نیکوترین جو آن بود که تازه و سفید و بزرگ دانه
بود و طبیعت او سرد و خشکست در اول و گویند در دوم و خشکی او بیشتر از باقلا مقشر بود
باندک چیزی اما در همه خصلتها مانند وی بود و چون از بیرون استعمال کنند و چون جو بجنة
خورند فاضلتر از باقلا بود و در تحلیل و جلا بود و غذای وی کمتر از غذاء گندم بود
و بر کلف گرم کرده طلا کنند و بر جرب ریش شده با سرکه گرم کرده و با سرکه و به بر
نقرس گرم طلا کنند کردن خوب بود و منع سیلان فضول از مفاصل کند و آرد او با
پوست خشخاش و اکلیل الملک ضماد کردن بر ذات الجنب نافع بود و چون مرصوص کنند
و به آتش گرم کنند و بر وجعی که از حرارة بود تکمید کنند و بر ورمهاء گرم همین عمل کند لکن

شقاقل
لو در بود

ن بود
در

ونا

و نافع بود و او باد انگیز بود و بعضی آنرا از بهر آن وی را الکوشاسند و گویند مضر بود بمثانه
و مصلح وی انیسون باشد و آرد وی چون با انجیر بپزند و بر ورم بلغمی و ورمهاء گرم نهند بگدازد
و چون با راتینج و زفت و سرگین کبوتر بر ورمهاء صلب نهند نضج دهد و چون با زفت تر
و موم و بول کودکان که محتلم شده باشند و زیت بر خنازیر نهند نضج دهد و چون با عصاره
سرو مانند کاسنی و تورک و آب روباه ترب بک بر چشم ورم کرده ضماد کنند ورم
گرم ساکن گرداند و همچنین بر همه ورمهاء گرم چون حمره و فلغمونی و امثال آن و چون
با سرکه بر پیشانی طلا کنند درد سر گرم زایل کند و همچنین تنها با ادویه که موافق بود
قلاع را نافع بود شعر جالینوس گوید موی را اگر بسوزانند در قوة مانند بشم سوخته
بود یعنی گرم و خشک و اگر موی آدمی تر کنند بسرکه و بر گزندگی سگ دیوانه نهند در ساعت
درد زایل کند و اگر با شراب صرف و زیت تر کنند و بر جراحتهای سر نهند منع تورم آن
کند و اگر بدان دخان کنند خناق رحم را و سیلان آنرا نافع بود و موی سوخته چون
سحق کنند بسرکه و بر بثرها نهند زایل کند و چون سحق کنند با عسل و بر قلاع که عارض
شود در دهان کودکان بمالند نافع بود و چون با کندر سحق کنند و بر جراحتها پر
افشانند نافع بود خاصه با زیت و چون با مرداسنگ سحق کنند و بر خشمی که جرب
و حکه سخت داشته باشد طلا کنند ساکن کند و چون با روغن گل در گوش چکانند درد
دندان ساکن کند و ابن زهر گوید اگر بیاویزند موی طفل حبشی از انکه صلب شود بر
کسی که نقرس داشته یا عقرب گزیده بود نافع بود و اگر موی آدمی بخور کنند بچیزی زرد
کرد اند و آب معطر وی چون بردا الثعلب بمالند موی بر وی باند و صفت سوختن وی
چنان بود که دیگی نو بر کنند از موی طفلی و بر سر آن نهند که سوراخی در میان آن بود
و بر آتش نهند تا بسوزد شعر الحیار شعر الجن است و گفته شد شلجم ثمر اللصف است
و قثاء الکبر گویند و در ثا گفته شد شقیقین مرغیست که وی را ایام خوانند بپارسی
بوتیمار نامند صاحب منهاج گوید بهترین وی کوچک بود طبیعت وی گرم و خشکست
و خشکی وی بقوة بود مغلوجر اسود ضد بود و بجوابی آورد و مصلح آن سرکه و کشنیز

بود و نشاید که اگر از یکسال [illegible] بخورند که بغایت مضر بود و اولی آن بود که بعد از
گذشتن یکروز رها کنند که بعد از آن بهتر نبود و رازی گوید بیرا ازا و [illegible]
و ارسطو گوید خاصیتی قوی دارد در قوهٔ ماسکه و درین باب از [illegible] بود و ابن [illegible] گوید
گوشت وی تمام حفظ را زیاده کند و تیز و قوه [illegible] جانور دریایی است
بشکل خفاش و دو بال دارد مانند بالهای خفاش و بلون هم مانند وی و [illegible] وی مانند
دنب موش بود و بن آن خاری بود بمقدار نیشی و بدان بگزد و دردی سخت پیدا شود
از گزندگی وی و صاحب جامع گوید در مدینهٔ مالقه از بلاد اندلس [illegible]
و شریف گوید اگر زنی یا مردی بول کند در موضعی و در آنجا خار یا [illegible]
آنکس که بول کرده باشد سوزشی تمام و دردی سخت پیدا شود مادام که خار وی در آنجا
باشد و مهرارلیس رومی گوید چون بنهند در شیب جامه خواب کسی که [illegible]
که نهاده بود خواب نرود و اگر دفن کنند در بن درختی بار ور نشود و خشک شود گردد
و اگر دفن کنند در خانه قومی تفرقه کردند آن قوم و اگر بسوزانند و آن خاکستر بر دو
کس افشانند از یکدیگر پراگنده شوند و دشمن یکدیگر گردند و بعضی آنرا [illegible] خوانند
شقایق النعمان شقر گویند بیونانی ارامون بری بود و بستانی بود گل [illegible]
بپارسی لاله گویند و نوعی دیگر هست از شقایق که آنرا ازدیون خوانند و گفته شد
سرد و نوع صاحب منهاج گوید گرم و خشک بود در اول و گویند گرم است در دوم
و تر و عیسی بصری گوید گرم و تر بود در دوم و وی محلل و منضج بود و جلای و جزئی در وی بود
و اگر گل شقایق با پوست جوز تر بیامیزند موی را بغایت سیاه کند و خضابی نیکو بود
و اگر دو شیشه کنند و در شیب و بالا وی یک مثقال روی سوخته بنهند و در سرگین تر
چهل روز دفن کنند چون بیرون آورند در ساعت موی را خضاب کند تنها و عصارهٔ
وی سفیدی چشم زایل کند خاصه از چشم کودکان و چون کحلها مرکب با وی مرتب کنند قوهٔ
چشم دهد و شریف گوید چون آب وی در چشم کشند حدقه را سیاه گرداند و منع نزول
آب کند و قوهٔ وی دهد و اگر یک رطل شقایق و نیم رطل پوست گردکان تر در شیشه

کنند

لاله

زمین را

در ابتدا

کنند و دفن کنند در سرگین گرم [illegible] موی را بدان خضاب کنند سیاه گرداند و چون
برگ وی را بکوبند و [illegible] آن چهار درم بروی سوخته نهند و در بلای [illegible]
[illegible] و سرگین بگیرند و در سرگین دفن کنند سه هفته بعد از آن بیرون آورند
[illegible] موی را بوی شانه کنند سیاه گرداند و اگر دست زنان بدان رنگ
کنند خضابی نیکو بود و ابن رضوان گوید تخم وی چند روز متواتر هر روز یک درم
بخورد [illegible] از برص شفا یابد باذن الله تعالی و دیسقوریدوس گوید چون [illegible]
بکوبند و آب آن بگیرند و بدان سعوط کنند سر را تنقیه کند و چون بخایند قطع بلغم کند
و چون [illegible] با شراب و برورم گرم چشم ضماد کنند زایل کند و آثار قرحه که در وی باشد
پاک کند و چون زن بخود برگیرد حیض براند و چون ورق و قضبان وی [illegible]
[illegible] شیر براند و شفا [illegible] نافع بود و شقایق نافع بود جهة نهش جرب [illegible]
و الله اعلم شقاقل اشقاقلست و شقاقل نیز گویند و گفته شد و بعضی از آن و آنجا
نیز گفته شود و منصوری گوید مربای وی قوی گرم بود و مسخن معده و جگر بود و منی زیاده
کند بسیار و چون ادومان آن کنند و ابن وافد گوید گرم و تر بود در اول و رطوبت وی
بیشتر از حرارت بود و مهیج [illegible] بود و باه را زیاده کند و نعوظ آورد خاصه مربای جیل
و جالینوس گوید گرم و تر بود [illegible] شهوت بفزاید و قوهٔ باه دهد و حیض براند و مقوی
اعضای بارد بود و دیسقوریدوس گوید در ابتدای استسقا نافع بود و [illegible] امعا
بود و بدن و منی بفزاید و نعوظ تمام آورد و روفس گوید از قول [illegible]
صلب بود و دیگر و منی زیاده کند و لذت جماع بفزاید و بچه فرود آورد و اختناق رحم
را نافع بود و گزند سگ دیوانه و سباع که زهر ایشان سرد بود و مقدار ما خوذ از و
دو درم بود و شیخ الرئیس گوید ظن من آنست که جوهر وی لطیف بود و ترطیب وی
قوه در روح زیاده کند و رازی گوید بدل آن بوزن آن دارچینی و تخم گزر بود
و بسیار خوردن وی مضر بود بشش و مصلح وی بهر سیا و شان بود و با نبات که جلاب
سازند و بیاشامند شود شقایق است و گفته شد شقراق بلواسه و سنقره گویند

کذ بری بود

شقاقل بزبان دکهنی نوالی گویند

بپارسی کاسکینه و بشیرازی کاسه شکنک گرم بود و در وی زهری قوی بود لیکن ملین بلغم
غلیظ بود که در امعا باشد خوردن وی را داده سم بود شفو دیگر اسقرد و ن خوانند و آن
اسقوردیون است و گفته شده و تمامی آنجا گفته شود انشاء الله تعالی و آن توم بری بود و حافظ
الاجساد و حافظ الموتی خوانند بغایت گرم بود و بول براند و چون تر بود کوبند و چون خشک
باشد بپزند با شراب و بیاشامند گزندگی جانوران را دوا کند و کشنده را نافع بود و سینه را
از کیموس غلیظ پاک کند و مقدار دو درم با ماء العسل بیاشامند قرحه امعاء و عسر البول و ریح
معده را نافع بود باشد و چون با حرف و عسل و راتینج بیامیزند چون خشک شود و لعوق کنند
سرفه مزمن را نافع بود و چون با سرکه بر نقرس نهند درد ساکن کند و اگر با آب ضماد کنند
همچنین و چون زن بخود برگیرد حیض براند شکر تیغال شکوهنج نیز گویند و آن خشک بود
و گفته شد شکاعی صاحب منهاج گوید که حشیشیست در قوت مانند بادآورد و به گوتر بود و
سبز بود و گویند زرد و طبیعت وی گرم و خشک باشد در سیوم و گویند گرمست در اول
و خشک بود در دوم محلل لطیف بود و گویند چون در شب جامه خواب کودکان نهند نافع بود
جهت آب رفتن دهان ایشان و فالج طلا کردن و سعوط کردن و با شراب آشامیدن
نافع بود و رطوبت معده و باد که در رحم بود سود دهد و مستعمل از وی دو درم و جالینوس
گوید مره سودا و بلغم را نافع بود و مقوی بدن بود و معده و امعا را پاک کند از فضلها
و جذام را نافع بود و فولس گوید جذام و برص و بهق را نافع باشد چون با انگبین رو
بیاشامند و مسمن بود و صاحب تقویم گوید مستعمل از وی پنج درم بود و گویند مضر است با
بنفشه و مصلح وی صمغ عربی بود و ورم ملازه را نافع بود و درم مقعد و ریح وی سیلان
رطوبت مزمن از رحم بیرون آورد و خون رفتن از سینه و مجموع سیلان رطوبات
از بدن کند و شیخ الرئیس گوید نافع بود قرحهای کهنه خاصه صبیان را و مؤلف گوید بشیرازی
آنرا خار مهک گویند و او نبات کوهی بود و در زمین که سنگ بود روید و جهت تب
ربع و تب سرما بجلاب خورند بغایت نافع بود شوشا الکشوث است و گفته شد
سنگ تراب الهالک خوانند و اهل عراق و اهل مغرب رهج الفار و بعربی

سم الفار گویند و بشیرازی مرگ موش کانی و صاحب منهاج گوید گویند دو و زر است که
از معدن المان می آورند و گویند دود نقره است که در خراسان در معدن نقره حاصل میشود
و مؤلف گوید آنچه محقق است از طرف دریابی آورند از کوکبوت و میگویند که وی کابست
و اکسیریان وی را زرنیخ سفید خوانند و او سم قاتل بود و معالجه کسی که آن خورده باشد
همچنان کنند که معالجه کسی که زیبق مصعد خورده باشد و مشکل خلاص یابند از بهر آنکه بغایت
مهلک باشد و اگر در میان چیزی کنند تا موش بخورد هر موشی که آن بخورد بمیرد و هر موشی که
بوی آن موش مرده شنود بمیرد چنانچه خانه از موش پاک شود شلجم و سلجم نیز گویند و آن
لغت است بپارسی شلغم گویند بری بود و بستانی بود و طبیعت وی گرمست در دوم و ترست
در اول غذا بسیار دهد و مولد منی باشد و سینه را نرم کند و باه را برانگیزد و بول براند و مسهل بود
و اشتهاء طعام بیاورد چون بسرکه بود و خردل مقوی معده بود و آب او حصر را نافع بود
و آن زهمتیست که وی را بشیرازی رطوبت خوانند و در وی غلظ و نفخ بود و محرک شهوة جماع
بود و چون بخورند و احساس نفخ در خود یابند حاورش مفید تناول کنند که نافع بود شیل
اسحق بن عمران گوید شل در هندوستان جل هندی خوانند و آن ثمری مدور بود مانند زرالود
و قوت وی مانند زنجبیل بود و طبیعت وی گرمست در سیوم و تر بود در اول ملطف کیموس
غلیظ باشد و صلابت اعصاب را نافع بود و شیخ الرئیس گوید طعم او تلخ بود و تیز و قابض
بادها را بشکند و در وی تحلیلی عجب بود و اعصاب و عرق النسا را نافع بود و مقدار مستعمل
از وی تا یک درم بود و گویند مضر بود به شش و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید صداع
آورد و مصلح وی خشخاش و شکر باشد و صاحب منهاج گوید سهو کرده است که از خوردن
وی همان عارض شود که از زیبق مقتول و حق بر طرف صاحب جامع است او از شک تا
شل سهو کرده است شمع بپارسی موم گویند و بیعقوب ریدوپس گوید بهترین وی سرخ رنگ
بود و خوشبوی که بوی عسل از وی آید و بی خلط بود و طبیعت وی معتدل بود و گویند گرم بود
و ملین و ماده مرهمها سرد و گرم و جید و انضاجی اندک بود و ملین اعصاب بود و خشک
ریشها و خشونت سینه را نافع بود طلا کردن و با روغن بنفشه لعوق کردن منع شیر بستن در

بپستان زنان کنند وچون ده حب مرکب بسفته از جاورسی بیاشامند و معین مقدار وزن در
حسابی از جاورس باریخ کنند و بخورند حرقه امعا را نافع بود و دفع سموم کند و بیرون آرد پیکانی
که از پیکان زمردار بود طلا کردن نافع بود و شریف گوید چون با روغن موسیل بیامیزند
برروی طلا کنند لون را صافی کرداند و کلف ببرد و منضج دملها بود و استسقا را بجهت دفع
زمان و با نافع بود و خوردن او شهوة طعام را ضعیف کرداند شمشرا مرزنجوش است
بود و دراذان الفار گفته شد شمار زاز یانج است نزدیک اهل مصر و شام و گفته شد
شمار نفس است و گفته شد شمشیر شوشمیر گویند و آن قاقلهٔ صغار است و گفته شود
دستنبویه است و گفته شد شمام بپارسی شنگار گویند و آن ابو خلساست و گفته شد
و الثعلبا نیز گویند ورق وی چون با شراب بیاشامند شکم ببندد و ورق وی بورق کاهو
ماند اما خشن بود و آن گاوزبان تلخست و در کوهها سرد سبز روید خاصه در کندمان سنبله
تو در بست و گفته شد شنبلید صاحب جامع از قول تمیمی گوید که شنبلید فقاح سورنجانست
و صاحب منهاج گوید ورق سورنجانست و قول اول صحیح است و نیکوترین آن سفید تازه بود
و طبیعت او گرم و خشک بود و بوئیدن وی صداع سرد را نافع بود و بادها غلیظ که در دماغ
بود بشکند و سده دماغ و بینی بگشاید و چون اول باران باشد که هنوز آفتاب بجدی نرفته
باشد بشکفد مانند بهار نارنج شکفته بود بشکل و بغد و بوئیکی نیز دارد و ابن مولف گوید از گل
رمه و خوانند بشیرازی از بهر آنکه بیشتر بر سر را اسهار و به شیخ نوعی از ... دشت بپارسی
لگک خوانند و بشیرازی قصبک و آن کوچک بود و بزرگ بود و صاحب جامع گوید سبز و زرد که
و پیچیده بود دو لون ظاهر آن زرد بود و باطن آن سفید و عطاران شیراز از انزا توتیای اکبر گویند
و آن ورع است و درد او گفته شود ان شاء الله و بهترین شیخ تازه سفید املس بود و چون
بسوزند در دارو های چشم بکار دارند و صفت سوختن وی چنان بود که شیخ را در گل گیرند گلی
که سرگین در وی سرشته بود و در تنوری نهند که آتش آفته باشد تا بسوزد و علامت سوخته وی
آن بود که سفید گشته بود و اگر سفید نشده باشد دیگر باره در گیرند و در آتش برند تا تمام سفید شود
پس با آب سحق کنند و بشویند و خشک کنند و دیگر سحق کنند و بکار برند و طبیعت آن سرد و خشک بود

وکوبند توتیا سفیدی که در چشم بود زایل کند و نشف رطوبت دهد و اگر نه سوخته در چشم کشند
طلا کرده باید و دهد و اگر سوخته در چشم کشند نشف رطوبت بیشتر کند و تخفیف در و زیاده بود
و اگر بعد از سوختن غسل کرده باشند نشف بی لذع کند و سنون کردن دندان را از اجلا دهد
و مسکن وجعها گرم بود مقدار نیم درم اما مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و بدل آن دو که
خشخاش و شجار است و گفته شد شستان فراسیونست و گفته شود ان شاء الله و هو الغنی شونیز
شونیز است و حبة السودا گویند بپارسی سونیز گویند نیکوترین وی فربه بود و طبیعت آن گرم
و خشک است در سیوم قطع بلغم کند و جلا دهد و محلل ریاح و نفخ بود و ورمهای بلغمی کهنه شده
و ورمهای صلب چون بکوبند و با کمیز کودکان که بالغ نشده باشند ضماد کنند بکبد از الد
و چون با سرکه و چوب صنوبر بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و چون بکوبند
و با آب تر کنند و بر ناف طلا کنند کرم در از بیرون آورد و اگر با آب حنظل بر ناف طلا
کنند حب القرع بیرون آورد و چون بریان کرده سحق کنند و دایم بوبند زکام سرد را
نافع بود و اگر سحق کنند و با قدری روغن حبة الخضرا بیامیزند و سه قطره در گوش چکانند
جهة سردی و باد و سده که در گوش بود نافع بود و اگر در زیت خیسانند و سه چهار قطره
در بینی چکانند از جهت زکامی که عطسه بسیار کنند سود دهد و اگر سوخته و با روغن سوسن
یا روغن حنا که موم دران گداخته بود بر سر کل طلا کنند موی برویاند و روغن وی
چون سعوط کنند فالج و لقوه را نافع بود و چون بکوبند و سر رو ز مقدار نیم درم با آب
گرم بیاشامند گزندگی سگ دیوانه را سود دهد و چون سحق کرده با سکنجبین بیاشامند
تب ربع را نافع بود و اگر با سرکه بر بهق و برص طلا کنند سودمند بود و اگر با عسل و آب گرم
بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و با عسل و روغن گاو درد رحم و درد گرده و درد
که نفسا را بود در زمان امساک خون نفاس نافع بود و چون سحق کنند با بول و بر ریشها
سر نهند و بدان ادمان کنند پاک گرداند و موی برویاند و چون در چشمها کشند در ابتدای
نزول آب بگشاید یا بدان سعوط کنند منع آن کند و قطع ثآلیل و خیلان و بهق و برص و جرب
ریش شده کند و بر پیشانی طلا کردن درد سر که از سردی بود سود دهد و سده مصفا

بگشاید و چون بکشند در سرکه خیسانند [illegible] کنند و بدان سعوط کنند درد سر کهنه و لقوه را زایل کند و اگر
ادمان خوردن وی کنند چند روز شیر و بول و حیض براند و چون نطول بیاشامند عسر البول
را نافع بود و چون دو درم از و با آب بیاشامند گزندگی رتیلا را سود دارد و اگر دود وی در
خانه دود کنند گزندگان بگریزند و بخاصیت بثهای بلغمی و سوداوی زایل کند و چون بیخ
وی سعوط کنند فالج و کزاز و تری و سردی قطع کند و چون سحق کنند با خون افعی [illegible]
بر سبوک و طلا کنند بر سفیدی که بر اعضا ظاهر باشد لون آن بگرداند و چون [illegible]
آهسته و بگلاب سرشند و طلا کنند بر ریشی که در ساق بود بعد از آنکه ریش بسرکه شسته باشند
زایل کند و چون ضماد کنند درد مفاصل را سود دهد و چون بخورند حیض براند و بچه زنده
و مرده بیرون آورد و مشیمه [illegible] از دو شریف گوید چون هفت دانه از و بشیر زنان [illegible]
یکساعت و سعوط کنند در بینی کسی که یرقان دارد و چشمهای او زرد شده باشد بغایت
نافع بود [illegible] و گویند مضر بود بگرده و مصلح او کثیرا بود و بدل او صمغ زیتون و گو
بسیار خوردن وی کشنده بود و نوعی از وست که خناق و غثیان آورد و اولی آن
بود که قی کنند و شیر بیاشامند و مداوا کسی کند که کندش خورده باشد و الله اعلم شواصرا
نوعی از برنجاسف است و آنرا مسکین الحبت خوانند طبیعت آن گرم و خشک است در حقنها تیز
کنند جهت عرق النسا و اوجاع المفاصل سرد از بهر آنکه مسهل اخلاط غلیظ لزج است
شوخط [illegible] ارزن است شویلا برنجاسف است و گفته شد شوع درخت
بان است و درخت البان گفته شد شوشمیز خیربویاست [illegible] بو او میل بود و آن قاقله گو حکمت
و گفته شود انشاء الله تعالی شوکة الراعی [illegible] شط الراعیست و یونانی [illegible] گویند و گفته شد
شوکة الدمن عکوب است و گفته شود انشاء الله وحده العزیز شوکة العلک شحیصاست و گفته شد
شوکة عربیه شکاعاست و گفته شد شوکة قبطیه قرظ است و گفته شود شوکه سهبا [illegible]
و گفته شود انشاء الله تعالی شوکة منتنه حسین گوید طباقست و گفته شود انشاء الله تعالی و طباق خارنا
است که آنرا شوک خوانند شوکة بیضا [illegible] آورد است و گفته شد شوکة مصریه شوکه
قبطیه است و گفته شد شوکران حفظوط گویند و یونانی [illegible] ون و [illegible] ون و ماریقون و طفسیون

وال

و آن [illegible] است و گویند تخم بیخ [illegible] گوید ساق آن مانند ساق رازیانه
[illegible] بود و ورق آن مانند ورق خیار بزه و گل او سفید بود و تخم وی مانند انیسون رومی بود
[illegible] بود و [illegible] گوید ورق آن مانند ورق یبروح زردی بغایت بود و بیخ آن
[illegible] بود و تخم آن مانند نانخواه بود بشکل نه بطعم و لعابی داشته باشد و مولف گوید بدان بیخ
[illegible] بپارسی دورس گویند و بهترین وی یزدی بود که از ولایت یزد [illegible] خیزد و آنرا
[illegible] خوانند و تخم او شوکرانست طبیعت وی سرد و خشک است در سیوم تا چهارم و
بود و اگر عصاره وی بگیرند پیش از آنکه تخم او خشک شود و در آفتاب نهند تا منعقد شود بسیار
منفعت دارد در اطلیه و در شیافها جهت چشم و چون ضماد کنند بر حمره و نمله ساکن کند و اگر بنا
[illegible] با ورق بکوبند و بر انثیین ضماد کنند نافع بود جهت کثرة احتلام و چون ضماد
کنند بر قضیب سستی در وی پیدا کند و چون بر پستان دختران بکر ضماد کنند رها نکند که بزرگ گردد
و اگر بر پستان شیر دار ضماد کنند قطع شیر کند و اگر بر موضعی که موی سترده بود ضماد کنند منع
موی رستن کند و اگر بر خصیه کودکان ضماد کنند رها نکند که بزرگ شود و اگر کسی بخورد
علامت وی آن بود که عقل او زایل شود و چشم او تاریک گردد تا حدی که هیچ نه بیند
و فواق آورد و اعضا او سرد شود و در اواخر کار تشنج اعصاب آورد و خناق از
تنگی که در قصبه شش و حنجره پیدا گردد بسبب ریاح و [illegible] بیشتر بدل سپید تا بحدی
که بکشد و مداوای وی قی بعد از آن شراب صرف و فلفل [illegible] یا افسنتین و فلفل
و جند بیدستر و سداب با شراب [illegible] فرد ماما و میعه و فلفل و تخم الجزر با شراب و ورق غار
و الجدوان و حلتیت با روغن و مداوا بفرفیون [illegible] کنند و اگر از تخم وی اندکی در شراب
کنند بغایت منوم بود و بدل آن [illegible] وزن آن بزر البنج است و ابن مولف گوید زراریر
تخم وی خورند و زیان نمیدارد شوع [illegible] زاج سفید است و گفته شد شودانیق
سرد انباست و گفته شد و غذا اندک دهد و کیموس وی کدر بود شهدانج بزر القنب است
و آن بری بود و بستانی بود و در قنب گفته شود انشاء الله شیطرج عصاب خوانند بزبان
بربری و بیونانی لبیدیون و آن انواع است بهترین آن صاحب منهاج گوید مندی

یا سمری و مولف گوید چند انکه امتحان کرد و نشد بهتر از [illegible]
اطلیه و مندی آبله می زند پس محقق شد که مدت وی زیاده از مندیست [illegible]
بر دو وجه یکی آنکه تازه بود دوم آنکه مقشر بود فی الجمله طبیعت آن گرمست و خشک [illegible]
درجه دوم و جالینوس گوید گرم بود در درجه چهارم و شیخ الرئیس گوید گرم [illegible]
وجرب و تقشیر با سرکه طلا کردن بغایت نافع بود و چون بیاشامند مفاصل را سودمند بود [illegible]
سپرز طلا کردن بگدازاند و ورم او چون بنگ بکوبند و با پیه زاهن بر عرق النسا طلا کنند
دانگی و نیم و ساعتی رها کنند نافع بود و بر سپرز نهادن و جرب ریش شده بغایت مفید بود و چون
از خود بیاویزند درد دندان زایل کند و مولف گوید از خواص وی آنست که اگر کسی را درد
دندان باشد شیطرج را در کف دست مخالف نهد و بر شب روی نهد درد دندان ساکن شود
و برقو با سرکه کهنه طلا کردن نافع بود و مقدار شربتی از وی یک مثقال بود و گویند مضر است
بشش و مصلح آن مصطکی بود و بدل او فو و گویند پنج کبر شیح بهترین آن ارمنی بود و آنرا ترکی
خوانند و شیح جبلی را افیلون خوانند و طعم او تلخ بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند
گرم بود در دوم و خشک بود در اول محلل ریاح بود و مقطع و در وی قبضی بود دون قبض افسنتین
و چون بسوزانند و خاکستر آن با روغن بادام بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و منع اکله کند
و عسر النفس را سودمند بود و کرمها و حب القرع را بکشد و بول و حیض براند و گزندگی عقرب را
و رتیلا و زنبور را سود دهد مقدار دو مثقال و چون بسوزانند و بر ریشی که کوتاه بود یا بر
موضع که برهنه باشد طلا کنند موی برویاند و او مضر بود باعصاب و مصدع بود و معده
را بد بود و مصلح وی ترمس است و گویند مصلح او شراب ریباس بود یا شراب اترج و بدل
آن دو قاقلات دو برنگ کابلی بود و در عملهای [illegible] بدل وی کنند شیلم زوان
و بهترین وی آن بود که ارکن و فربه باشد و طبیعت آن گرم بود در سیوم و گویند در اول و گویند
[illegible] وی ملطف و محلل بود و جلا دهد و با گوگرد بر بهق طلا کردن و محلل ورم خنازیر
[illegible] بزر کتان یا سرگین کبوتر و با گندم برقوبا و ریشهای ذرور کردن نافع بود و طلا
کردن بدان آبستنی را یاری دهد خاصه چون با سویق و مر و زعفران و کندر بود و چون

هر کوهه که در [illegible]

بغایت [illegible] شود و [illegible] بیرون آورد و او مسکر و مصدع بود
و [illegible] اشلمک خوانند و اگر در میان گندم بود آن نان بغایت سدر و سکر
آرد بدل آن خندقوقی بود و اگر در میان شراب خسبانند و بیاشامند بغایة منوم بود
[illegible] گران آورد و روغن وی جهت قوبا از روغن گندم نیکوتر بود
و چون [illegible] مانند خوابی معتدل آورد و رازی گوید بدل آن فواست و ابن مولف
گوید [illegible] در میان گندم آن وقت بسیار شود که گندم تباه خواهد شد و العیاذ بالله
من ذلک شیرج دهن الحل است بپارسی روغن کنجد گویند و شیره گویند طبعت او
گرم بود و تر شقاق و خشونت سوداوی خورد و طلا کردن نافع بود و چون موی
در وی سرند موی را نگاه دارد و قوت دهد و خوردن وی با آب مویز حکه و موی
و بلغمی را نافع بود و زایل کند و ضیق النفس و معتدل طبعت [illegible] را نافع بود
و خشونت حلق و سرفه ببرد و سهو که طبخها چون در طبخ کنند و در وی غلیظی بود و مرخی معده
بود و مصلح وی با آن بود که بریان کنند و بعضی گویند که سوداوی را [illegible] نفع ندارد شیر العجوز
اسپهاست و گفته شد شیان دم الاخوین است و گفته شد شیرزق و شیرزج نیز گویند
صاحب جامع گوید سرگین خفاش باشد و گوینده بدل او صاحب منهاج گوید بدل
خفاش است و گویند شیر اوست و مولف گوید آنچه محقق است شیر خفاش است که
هیچ مرغ شیر ندارد الا خفاش و شیر مرغ که مردمان با فواه گویند شیرزق است
و این مولف گوید که مرغی است که او را اسم خفاش خوانند بمقداری کو [illegible] و دو
پستان دارد و از پستان وی شیر آید و بچه را شیر دهد و آن شیر را شیرزق خوانند
و طبعت آن گرم و خشک است بغایت گرم سنگ مثانه بریزاند و ناخنه و سفیدی که
در چشم بود چون در چشم کشند زایل کند شیرابه خشخاش است و گفته شد شیشیز
شونیز است و گفته شد شیح حبشی فلفل سیاه است و گفته شود شیخ البحر حیوانی
دریاییست که سر و بینی ایشان مانند گوساله بود و گویند روز شنبه از دریا بیرون بیاید
شاف خوزی پوشش در بندی است و گفته شد شیر املج املج چون در شیر خسبانند

باشد

آنرا الج گویند و قبض وی کمتر بود از الج و اولی آن بود که چند روز در شیر خیسانند طبیعت آن
سرد و خشک است در سیوم و گویند گرم و تر بود و بلغم لزج را پاک کند و قوت شهوت دهد و قطع قی
کند و آب رقیق از دهن باز دارد و حرارت خون را بنشاند و مستعمل از وی یک مثقال بود و گویند مضر
بود به مثانه و مصلح وی شیر تازه و عسل باشد شیراز بپارسی رجال خوانند شیر خشت [illegible]
زرد رنگ که از هندوستان می آورند طبیعت آن گرم و خشک است مسهل مره سودا بود و بلغم
و خلطهای غلیظ سوخته بیرون آورد و بادهای فاسد و شربتی از وی دو انگی و نیم دانگ بود [illegible]
خشت بپارسی شیر خشت گویند و طبیعت او گرم [illegible] است [illegible] اقوی بود [illegible]
ترنجبین و مانند وی و بهترین آن بود که شفاف بود مانند صمغ و الله اعلم و احکم بالصواب [illegible]
علی کل حال باب الصاد صابون گرم و خشک بود در چهارم [illegible]
اعضا بود محکم و قولنج بگشاید و مسهل خلط بود و چون شیافه از وی بر گیرند [illegible]
و شریف گوید چون در میان خرقه صوف نهند و [illegible] بار ابدان بمالند [illegible] زایل کند و اگر
با مجندان نمک بیامیزند و در حمام بمالند حکه و جرب ریش [illegible] نافع بود و اگر با مجندان حنا
بیامیزند و بر زانو طلا کنند درد زانو زایل کند و [illegible] طلا کردن زایل کند و چون بجوشانند
با روغن گل بر ریش سر کودکان طلا کنند زایل کند و بر ریشها [illegible]
بعد از آن بآب گرم بشویند هیچ دوا بهترین از این نبود و چون دو درم از وی با دو درم [illegible]
و دو درم بوره [illegible] بر ریش خضاب کنند در حمام بعد از آن که نشسته باشند یک
و نیم ساعت صبر کنند موی را سیاه گرداند و شریف گوید اگر سر مردان بشویند در حمام
[illegible] گویند اگر با ادویه [illegible] که نمش و بهق را نافع بود [illegible]
ببرد و چون بر اورام بلغمی [illegible] نهند [illegible] با ادویه موافق نضج دهد و چون
[illegible] با ادویه که کشاینده اورام بود مانند خرف و سرگین کبوتر و اصل قثاء الحمار [illegible]
قوی کند و گویند چون سر را بدان بشویند موی را جعد کند و بر سر جراحتها طلا کردن [illegible]
و آب وی اگر بخورند کشنده بود و روغن کنجد و آب گوشت از مرغ بر روغن بادام [illegible]
صابون القاف شجره ای مالک است و گفته شد در موضع خود صاب گویند قثاء الحمار

فصل

بگویند تحقیق نوعی از [illegible] است و ابن مؤلف گوید بزبان اصفهانی تفاح را صاب گویند
[illegible] الصغیر است و گفته شود ان شاء الله تعالی صاحب جر راست و گفته شد صبار
تمر هندیست و گفته شد حبشی گویند عصاره [illegible] است و گویند سناست و گویند عصاره
زرد رنگ طبیعت آن سرد است [illegible] کرم را نافع بود صبر سه نوع بود اسقوطری
و عربی و هندی بهترین آن سقوطری بود و سقوطرا جزیره ایست نزدیک ساحل یمن و این
جزیره [illegible] و آن جزیره [illegible] و ساحران محکم و اصل ایشان از یونانست
اسکندر ایشان را از یونان بدین جزیره فرستاد بجهت ساختن صبر زنان ایشان مجموع
ساحره باشند تا بحدی که اگر خصمی با کسی دارند اگر آن شخص حاضر باشد و الا شکل او در
ضمیر خود دارند [illegible] پر آب پیش خود بنهند و آغاز سحر کنند تا آن زمان که نقطه
خون در میان قدح پیدا شود بعد از آن قدح پر جگر و شش و دل گردد آن شخص در
حال بمیرد و چون بشکافند جگر [illegible] در شکمش نبود تا بدین حد مبالغه در سحر ایشان میکنند
و نیکوترین صبر سقوطری آن بود که لون آن مانند لون جگر بود و بوی وی مانند مر بود
و براق و نزدیک بصمغ عربی و چون در دست بمالند زود خورده شود و بلون مانند زعفران
بود [illegible] و بوی روغن گوسفند آید و قطعها سنگ ریزه در و نبود و نوع عربی را عدنی
خوانند و وی گوشه و بوی میانه بود و سمجانی بد بود و آنرا صبر بردی گویند و طبیعت صبر
گرم و خشک بود در دوم و گویند گرمی وی در اول بود و گویند در سیوم و جالینوس گوید
خشکی وی در سیوم بود و گرمی در اول جهت معده از همه دواها نافعتر بود و ریشهای
که مشکل [illegible] شود خاصه در ذکر و در [illegible] بآب بگداخته و طلا کنند و ورمهایی که در دهان
و بینی و چشمها حادث شود فی الجمله خواص وی آنست که منع ماده کند و اگر جمع شده
باشد بگداخته [illegible] دماغ و بادها بشکند و مسهل صفرا بود و رطوبت و بلغم از
سر و مفاصل [illegible] بگشاید باوجود آنکه مضر بود بجگر و ریش چشم و جرب و درد
و سوزش آن زایل کند و رطوبت آن خشک گرداند و ابتدای نزول آب و [illegible]
و مجموع بدن را از فضول که جمع شده باشد پاک گرداند و عروق و اعصاب را از [illegible]

اہل

پاک کند و ذهن صافی کند و حبش بن الحسن گوید نشاید که صبر در شربها سرد و گرم بکار برند مگر مستعمل کنند
الا در زمانی معتدل که اگر در سرما سرد مستعمل کنند مضر بود بمقعد و باشد که اسهال دموی آورد
از بهر آنکه مرخی عروق سر آمدن مقعد بود پس افواه آن بگشاید و خون روانه شود و [illegible]
کرب و مغص آورد و قوة وی در طبقات مقعد یک دو روزی باقی ماند و صبر سقوطری
ضد آن بود و چون بیاشامند بخاری لطیف از و متصاعد شود بسر قوة باصره و [illegible] سبب
آنکه چون متصاعد شود جزوی لطیف بعصب اجوف رسد و از فضول پاک کند روشنایی
چشم بیفزاید و بدین سبب است که صبر در ایارجات و معاجین کنند و صبر چون نشسته [illegible]
زیاده اسهال کند و چون مغسول کنند قوة دوایی بسیار نقصان کند و از طبیعت دو [illegible]
بیرون رود و صفت شستن وی صاحب جامع گوید بگیرند صبر سقوطری یک رطل و سحق
کنند و بمنخل صفیق به بیزند پس افسنتین ربع رطلی و ازاد و بها و ایاره مصطکی حب بلسان
دارچینی عود بلسان سنبل اسارون از هر یک سه درم این داروها در دو رطل آب شیرین
بپزند تا بنیمه باز آید فرو گیرند و در دست بمالند و صافی کنند و صبر کوفته بیخته در هاون
ریزند و این آب بر و ریزند و بشویند و بنهند تا آن آب از صبر صافی شود دیگر بار در هاون
کنند و دو درم باز بشویند تا آن زمان که هیچ باقی نماند الا ماننده خاک گردد بعد از آن آب
از و بریزند پس سه درم زعفران با وی بیامیزند و بوقت حاجت استعمال کنند شربتی
از و ما بین یکدرم تا دو درم بود و صبر چون کهنه شود سیاه گردد و شسته وی زود تر
از ناشسته ضعیف گردد گویند مسهل سودا بود و آنچه نه مغسول باشد صاحب منهاج
گوید شربتی از و ما بین نیم درم تا دو درم بود با آب گرم مسهل بلغم و صفرا بود و اگر باد و
بود شربتی از و از دو دانگ تا نیم درم بود و مضر بود بمعا تعدیل آن بکثیرا کنند و مضر
بود بجگر و مقعد و مصلح آن مصطکی و ورق گل سرخ بود و منصوری گوید شربتی از و یک
مثقال تا دو مثقال بود و نوع سمجانی [?] سیاه بد بود و صبر تنها مستعمل کردن مضر بود
بمقعد از بهر آنکه خشکی وی در درجه سیوم است و منفعت عصبی بود و مزاج وی سرد و خشک
بود و چون بر ان بگذرد بشکافد و شریف گوید چون با آب کند و سحق کنند و طلا کنند جند بو

پر بواسیر که از مقعد رسته باشد چند از دو گویند نیکوترین معالجه این زحمت بود و باید که
چون [illegible] روغن گل که در ظرفی اسربی یا قلعی حک کرده باشد بمالند از پی آن و اگر در
[illegible] حل کنند و بر ریش منی و بر جمره و شری طلا کنند نافع بود و بدل صبر بوزن آن
حضض باشد و در نفع معده بوزن آن افسنتین و گویند بوزن آن حضض و افسنتین بود
[illegible] بپارسی ماهی یه گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و آنرا از ماهی بیازند
که آنرا ماهی اشنه خوانند در گرم سیر شیراز و خلطی بد از و حاصل شود و نشف رطوبت
معده کند و وجع ورک بلغمی را نافع بود و گند دهان که از فساد معده بود زایل کند و قطع
بلغم کند و جرب و حکه آورد صدف بهترین آن سفید باشد که در آب شیرین بود طبیعت
آن گرم و خشک بود و صدف فیروفس و صدف فرفور را نا سوخته نشاید که استعمال کنند از
بهر آنکه بغایت صلب بود و چون بسوزانند قوة وی در غایت تجفیف بود و اولی آن بود
که بغایت سحق کنند و این باب عامست مر جمیع گوهر و دوی حجری بود پس چون تنها
استعمال کنند نافع بود جهت جراحتهای خبیث از بهر آنکه مجفف بود بغیر لذع و چون با
سرکه بسرشند و عسل یا شراب نافع بود جهت جراحتهای عفن خبیث و گوشت صدف
نری چون سحق کنند و طلا کنند بر [illegible] خشک کرده اند بقوة و صدف جذب سلی و عظام
کند و مسکن وجع نقرس باشد چون ضماد کنند و چون با سرکه سحق کنند منع رعاف کند و
مسکن وجع معده بود و چون بر سپرز ضماد کنند و رها کنند تا خود رها کند نافع بود و چو
زن بخود بر گیرد حیض براند و گوشت وی گزندگی سگ دیوانه را نافع بود و مرق صدف
کوچک شکم براند و بدان بخور کردن اختناق رحم را نافع بود و مشیمه بیرون آورد و صدف
سوخته در تحلیل و جلای دندان و در کحلها چشم مستعمل کنند و ریش چشم را نافع بود
و غلظ اجفان را زایل کند چون طلا کنند و منع موی زیاده که در چشم بود کند بعد از آن
که برکنده باشند دیگر نروید و سوختگی آتش را نافع بود و درد دل و مقدار مأخوذ
از و یک مثقال بود و از آب وی سه درم و صدف سوخته بهق را زایل کند و اسحق
گوید خوردن وی مضر بود بمثانه و مصلح او عسل بود و بدل وی ودع است صدف البواسیر

نوعی از صدف است که در ساحل دریاء قلزم بسیار بود و در بحر حجاز نیز می باشد و چون در شب
خود دود کنند بو اسیر را سود دهد و پند از دو چون بسوزانند و بعسل بسرشند قطع ثالیل کند
و نزه حر را سود دهد و شکل وی مانند حلزون بزرگ بود الا آنکه وی طبقات داشته باشد
و بوی وی کریه بود و لون او فرفیری بود که بسیاهی زند و در قلزم بر کبه معروف بود ب
الحدید زعفران الحدید است و گفته شد در موضع خود صریمة الطحال شجرة الطحال است و گویند
صرو شوکران است و گفته شد صروف صمغ است و گفته شود انشاء الله صریرا بیونانی
است و گفته شد صرصر زیز گویند و آن حیوانیست کوچک مانند ملخ که بشب آواز کند
و بشیرازی جرواسک گویند و دیسقوریدوس گوید چون بریان کنند و بخورند درد مثانه را
سود دهد و جالینوس گوید بعد از آن که خشک کنند کسی که قولنج داشته باشد شربتی سه عدد
ازین حیوان با سه دانه فلفل یا پنج عدد یا هفت عدد با مثل وی فلفل در وقت هیجان
درد و صاحب منهاج گوید چون در زیت بپزند و در گوش چکانند درد گوش ساکن کند
صرفان اسرب را صرفان گویند و نوعی از خرماء سرخ فربه هست و آنرا هم صرفان
گویند بپارسی مکتوب سم و در ثمر گفته شد صعتر بشیرازی اوشه گویند و بیونانی
اوریغانس و آن دو نوع است دراز ورق و پهن ورق و بری را ندع خوانند و در
قوت مانند حاشا بود و دراز ورق اقوی بود از گرد ورق و نیکوترین آن کوچک ورق
بری بود و طبیعت آن گرم و خشک باشد در سیوم ملطف بود و محلل درد ورکین را نافع
بود و درد دندان که از سردی بود و چون بخایند ساکن کند و طبیخ وی چون با شراب بیاشامند
گزندگی جانوران را سود دهد و چون با سکنجبین بیاشامند گزندگی جانوران و دفع مضرة
شوکران و افیون کند و چون با سکنجبین بیاشامند دفع مضرة جبن کند و با خیار زه
بخورند گوفتگی عضله را نافع بود و معده و جگر را بغایت سود دهد و اگر با روغن ایرسا
سعوط کنند فضلها از بینی بیرون آورد و با سرکه مطبوخ نافع بود و حیض و بول براند
و فضول مراری بیرون آورد و اگر با عسل لعوق [illegible] و ثلثش گرم را نافع بود
و خوردن وی غثیان را سود دهد و چون بپزند و آب او بیاشامند کرم را بکشند

124

113

بیرون آورد و اشتها طعام باز دید کند و با دهار التحلیل دهد و تاریکی چشم و شبکوری که
[illegible] حادث شود زایل کند و مقدار نیم مثقال مستعمل بود و روغن وی سینه و شش
را نیکو بود و اگر با سویق پرورده، بلغمی ضماد کنند بکداز و خوردن وی هضم طعام
کند و بعد از اعضاء از بلغم پاک کند و غذاها غلیظ لطیف گرداند و سردی معده و جگر را
نافع بود و سده بگشاید و چون قضیب وی با عناب بپزند و آب آن بیاشامند چون
علاج یرقان کرده اند و این خاصیت در وی موجود است و اگر با انجیر خشک بخورند عرق
بیارد و لون را نیکو کند بود و مفتاح وی مسهل سودا بود و بلغم و شربتی یکمثقال با نمک و سرکه
بود و درد قولنج و رحم و مثانه را نافع بود و چون با عسل و شکر بپرورند و هر شب یک
مثقال بخورند و بر آن جهند منع نزول آب کند و از نزول ایمن باشند و ذهن را نیکو
گرداند و گزندگی عقرب را نافع بود و چون صعتر نزدیک بقولی که مضعف چشم بود بنهند
ضرر آن زایل کند و نوعی از صعتر بستانی هست که آنرا می کارند آن ضعیفتر از و باشد
در قوت و در تبریز بسیار کارند و آنرا مرزه خوانند و ابن مؤلف گوید در شیراز نیز
کارند و صعتر مضر بود بریه و مصلح او سرکه انگوری است صعنبین سغنبین نیز
گویند و آن سکبینج است و گفته شد صفاف خلافست و گفته شد صفصاف درخت
ابهل است و آن عرعر است و گفته شود انشاء الله صفراغون مرغیست که آنرا طرغلودیس
گویند و گفته شود انشاء الله صقر مرغیست که گنجشک را صید کند و بپارسی باشه
خوانند و به بربری تا تبنا و ابوعماره نیز خوانند گوشت او گرم و خشک بود چون بپزند
و خشک کنند و سحق سازند و دو درم از و بیاشامند با آب سرد بناشتا سه روز
سرفه، سرد و ربو را نافع بود و زهره وی ابتداء نزول آب را نافع بود چون
در چشم کشند و قوت باصره دهد و سرگین وی [illegible] کلف مالند زود زایل کند
صلون خرنوب نبطی است و ثمره وی در مصر حب الکلی خوانند و اناغورس نیز گویند
و خرنوب گفته شد و ینبوت گفته شود انشاء الله صلصل بپارسی عکه خوانند
و آن عقعق است و گفته شود انشاء الله صموغ جالینوس گوید جمیع صمغها گرم و خشک بود

[illegible]

لیکن بعضی از بعضی فاضلتر بود و صمغ را بشیرازی انژد کویند و بپارسی نیز صمغ چوبی
بهترین صمغها باشد و نیکوتر آن بود که صافی بود و چوب اندک داشته باشد و سفید
و شفاف بود و چون در آب نهند زود بگداز و طبعت آن معتدل بود و کویند گرم بود
و کویند سرد و خشک بود و در وی قبضی هست و جفافی باعتدال سرفه گرم را نافع بود و
صافی کند و قوة معده دهد و اسهال صفراوی را نافع بود و تریاق از وی دو مثقال بود
و خشونه سینه و حلق و قصبه شش را نافع بود و حدة ادویه بشکند و اسحق گوید مضر بود
بسفل و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن صمغ بادام و حب الآس و گویند مصلح او شراب
صندل و کلابست صمغ اللوز بهترین صمغ بادام آن بود که سفید باشد و از درخت
جوان گیرند و طبعت وی مایل بسردی بود و گویند گرم و تر بود و صمغ بادام شیرین درد حلق
و سرفه و تب دق را نافع بود و فربهی آورد و صمغ بادام تلخ قابض و ملحن بود و چون
بیاشامند نفث الدم را نافع بود و اگر با سرکه بر قوبا مالند زایل کند و چون با شراب
بیاشامند سرفه کهنه را نافع بود و سنگ گرده را بریزاند و گویند صمغ بادام مضر بود
بسپرز و مصلح آن قند و خشخاش بود و بدل صمغ عربی و کثیرا بود صمغ الاجاص بهترین آن
صمغ آلو بود که از درخت کهنه گیرند و در وی گرمی و خشکی بود و گویند که گرم و تر بود درد
شش و سینه را نافع بود و چون با شراب بیاشامند سنگ گرده و مثانه را بریزاند
و چون با سرکه بر قوبا و کودکان مالند زایل کند و جراحتها را بصلاح آورد و چون در
چشم کشند روشنایی زیاده کند و چون در سرکه حل کنند و بر شرها مانند حزاز و شری نهند
طلا کنند سود دهد و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح او قند است صمغ السماق چون
در دندان گیرند درد ساکن کند و جراحتها را نافع بود و اگر در شیافات کنند روشنایی
چشم زیاده کند صمغ المحروث حلتیث است و گفته شد صمغ الدامینا نیکوترین آن بود
که صافی بود و بسرخی مایل بود و در غایت حدة و حرافة باشد و تلخی تمام و مولف گوید آنرا
بشیرازی اووک خوانند و از صدود شبانکاره خیزد و در جای دیگر نبود ملطف
بود و بادهای غلیظ که در معده و امعا بود سود دهد و بلغمی که در معده بود لطیف گرداند

و در قوت گویند مانند حلتیث بود و مولف گوید جهه دندان استعمال کردن مقدار نیم درم
نافع بود اگر در آن تخم باشد صمغ السذاب گرمست در سیوم و خشکست در دوم بادها را بشکند و در
قلب بگداز اندر و ریش چشم را نافع بود و چون بر آن افشانند و خنازیر که در حلق و شیب
بگدازاند چون در آنجا سعوط کنند و بدل آن دو وزن آن حلتیث است صمغ
عبهر بود و تر بود و تشنگی ساکن کند و شکم به بندد و مره صفرا را نافع بود صمغ جوز الرومی کهربا است
و گفته شود صمغ الطرثوث اشق است و گفته شد صمغ القار کثیرا است و گفته شود از نبات انده
و حداة العنزیز صمغ السذاب البری تافسیا است و گفته شد در موضع خودش صمغ الکمثری
گویند نیکوترین صمغ امرود آن بود که از درخت کهنه گیرند طبعت آن گرم و تر بود درد شش
و ریشهای آن را سود دهد و مستعمل از وی دو مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن گل
ارمنی باشد صمغ البطم علک است بپارسی بنات گویند و بشیرازی کندر و طبعت
آن گرمست محلل و ملطف بود و در خواص و منفعت نزدیک بمصطکی باشد صمغ ... و گرم
و خشکست در قوة مانند صمغ سذاب و صمغ صنوبر بود و چون بدان سعوط کنند رطوبات
دماغ را پاک کند و چون با کلنار بر ریشهای سر افشانند پاک کند و مجموع ریشهای
اعضا صمغ العنبة راتینج است و گفته شد صمغ الهرشف کنگرزد خوانند و بشیرازی
کنگری و آن تراب القی بود و در کنگرزد گفته شد انزروت صمغ الزیتون اصطرک ا
و گفته شد و صمغ بری وی از اد ویه قتاله بود و چون در چشم کشند شبکوری و تاریکی
چشم زایل کند و بول و حیض براند و چون بر دندان خورده نهند درد ساکن کند و چوب
ریش شده را سود دارد و بچه بیندازد و بدل آن عصاره طراثیث بود و گویند بدل
آن شونیز است صمغ البلاط صاحب جامع گوید یونانی کیشوقلا خوانند معنی آن
بفارسی از سنگ ساخته و آن چیزیست که از رخام و سنگ می سازند و صاحب
منهاج گوید معدنی باشد و مرکب بود از صبر و مر و خون سیاوشان و علک و انزروت
و صمغ عربی از هر یک جزوی اصل مرجان و زاج از هر یک نیم جزو کوفته و پخته با آب
صمغ سرشته و بر دیواری کهنه گچ سفید کرده باشند بزنند و رها کنند تا خشک شود و مر خنند

که کهنه تر شود نیکوتر بود و مجفف جراحتها بود و منع خون و ریم کند و ریشهای تر مصلاح
آورد صندل ابیض نیکوترین آن مقاصری بود زرد رنگ و طبیعت آن سرد باشد
در سیوم و خشک بود در دوم و صاحب منهاج گوید سرد بود در آخر دوم و خشک بود
در سیوم درد سر و خفقان را و جگر گرم و محروری مزاج را بغایت نافع بود و ضعف
معده و چون با آب صلایه کنند و گلاب و اندکی کافور بسرشند و بر پیشانی طلا کنند
درد سر که از حرارة بود ساکن کند و چون در حمام با نوره در خود مالند بوی آن زایل
کند و چون با آب عنب الثعلب یا حی العالم یا با آب برهنج یا طحلب بسرشند و بر
نقرس گرم طلا کنند و ورم گرم را سود دهد و مفرح و مقوی قلب بود و چون
محکوک کنند اندک حرارتی در وی پیدا شود همچنان که از دارچینی و مضر بود باواز و مصلح
آن جلاب نباتست و بدل آن اشنه صندل احمر سرد و خشک باشد در دوم
و گویند سرد تر از سفید است و گویند سفید سرد تر است از سرخ لیکن سرخ خشکتر است
از سفید [illegible] کرم بود و منع ماده کند و جمره طلا کردن و درد سر را بغایت
مناسب بود و شریف گوید چون با روغن زنبق بر اعضا بمالند [illegible] زایل کند و همو گوید
صندل سرخ بغایت سرد تر از همه صندلها بود و بدل آن فوفلست صنوبر بشیرازی
کاج خوانند و صفت حب آن در حا گفته شد و در پوست بیخ صنوبر صغار قبضی و قوتی
تمام بود اسهال [illegible] را نافع بود چون بر وی نهند مانند ضماد و چون بیاشامند شکم ببندد و اگر
ذرور کنند بر سوختگی آب گرم نافع بود و او معتدل بود در حرارت و گویند در اول [illegible]
آن تر تر از لطافت آن بود و جراحتها را نیکو گرداند و غرغره بطبیخ قشر صنوبر کردن
بلغم را جذب کند و بیرون آورد و دخان وی نافع بود جهت کسی که در مژه وی
استرخا بود و هر علتی و زخمی که بود زایل کند و قشور و ورق وی چون بیاشامند درد
جگر و ریش شش را نافع بود و گرمی سبز هست در درخت صنوبر و آن بقوت زرارنج
بود و قشور سرد و صنوبر چون زنان در شیب خود دود کنند بچه و مشیمه بیرون آورد و وی
وی چون بکوبند و ضماد کنند و بر ورمهای صلب گرم نهند در ساکن کند و جراحتها

تازه که خون از وی روانه بود سود دهد و چون با سرکه بپزند و بر دندان نهند درد ساکن کند
و چون با آب یا ماء العسل بیاشامند یک مثقال نافع بود کسی را که در جگر وی علتی بود و پوست
[illegible] وی همین عمل کند و چون چوب او در سرکه بپزند و در دهان نگاه دارند درد دندان
زایل کند و اگر بسوزانند و دخان وی در دارو های چشم کنند و مژه نیکو بود و موی مژه بریزاند
[illegible] باز دارد و شریف گوید ثمر صنوبر کبار چون با عسل بسرشند و مرباء [illegible] سه درم
بخورند از قلاع خلاص یابند و چوب وی چون با آب بپزند و اعضا کسی که از زحمت کشیده
باشد بدان بشویند نافع بود و بدل آن زفت است صمغ دلب بود گفته شد [illegible]
[illegible] است صمغی را که از یمن می آورند بلون سرخ بود و در جراحتها استعمال کنند و قطع اسهال
کند و از این صمغ بشکل حصص قرص می باشد و انزروت الابل خوانند و جراحتها خبیث با صلاح
آورد صوف الارض فراسیونست و گفته شود [illegible] بپارسی پشم گویند و طبیعت آن گرم
و خشکست و نیکوترین آن نرم بود و پشم سوخته خشک است در سیوم و مجفف بود صفت سوختن
آن مانند ابریشم بود بگیرند دیگ آهنی یا کوزه نو و کوزه نو بهتر بود [illegible]
کنند و در دیگ نهند و بر سر آتش نهند و طبقی بر سر آن نهند که [illegible] باشد تا آن زمان
که سوخته گردد ریشها را نافع بود و گوشت نو دهد و در ریشها بخورد و پشم ناسوخته که چرکین باشد
چون با زیت و سرکه تر کنند یا بشراب و ضماد کنند بر جراحتها چرکین در ابتدا موافق بود
و بر جایی که ضربی شده باشد یا استخوان شکسته و چون با سرکه و روغن گل تر کنند صداع
و درد چشم و مجموع اعضا را نافع بود بر آن ضماد کردن و شریف گوید خرقه صوف چون بر
گردن روندگان بندند خستگی ریشان کار نکند و چون پشم زده بیاکنند میان انگشتان دست
و پای که شق کرده باشد شقاق زایل کند و باید که یک شبانه روز رها کنند پس بیرون آورند
و دیگر بار تکرار کنند و رازی گوید چون بپوشند صوفی که گوشت آن گوسفند آن گرگ خورده
باشد حکه در بدن آنکس پیدا گردد و بقراطیس گوید ریسمانی پشمی در گردن گاو بندند [illegible]
گردد و عاج [illegible] نوعی از سلفنت زرد رنگ والله اعلم باب الضاد
ضال ثمر السدر خوانند بپارسی کنار گویند و در نبق گفته شود ان شاء الله تعالی

ذکر کفتار

ضبع و جا حیوانیست مانند کرک و چون براه رود لنک نماید و از بهر این ضبع عرجا نام کرده اند و بپارسی کفتار کویند کوشت او کرم و خشک باشد در دوم مانند کوشت سک و چون آدمی در دست کیرد حنظل کفتار از وی بکریزد و چون یک دندان وی با خود دارند و بر سک بکذرند سک بانک نزند و چون مرسرسام خون وی بخورند سود دارد و چون زهره وی بکدازند با مجندان روغن اقحوان و در ظرف مسین کنند و سه روز رها کنند بعد از ان طلا کنند بر چشمی که دانه داشته باشد در هر ماهی دو بار سفیدی و دانه ببرد و هرچند که این روغن کهنه کردد کمتر تر بود و چون زهره وی با پیه شیر بر روی طلا کنند کلف ببرد و لون را صافی کند و چون زهره او تنها در چشم کشند تیزی چشم زیاده کند و اکر طبیخ او با شبث و نخود پخته باشند جهة درد مفاصل در ان نشستن بغایة نافع بود و باد غلیظ ببرد و جمیع علتهای مفاصل و مغز ساق وی چون با زیت انفاق بکدازند و بر نقرس طلا کنند بغایة نافع بود و پوست وی چون بر شکم زن حامله بندند بچه بیندازد و اکر از جلد وی کیلی بسازند و بدان کیل تخم جهت زرع کردن بپیمایند و آن زرع از آفتها ایمن باشد و اکر این پوست در قدحی کیرند و در ان قدح آب کنند و بکسی دهند که سک دیوانه کزیده باشد و بیاشامد هیچ زحمت بدو نرسد و صاحب جامع کوید که صاحب مفرده است پیرامون خاصره وی چون بسوزانند و با زیت سحق کنند و مخنث در دبر خود مالد ابنه از و زایل شود و صاحب جوامع اللذات کوید اکر موی که پیرامون دبر وی بود و خصیه اکر نر بود بدین نوع که کفته شد استعمال کنند این عمل کنند و اکر ضبعه ماده بود سحق کنند بزیت و طلا کنند بر دبر مردی که این زحمت نداشته ابنه بروی غالب شود و این از خواص است و کویند کفتار رغای همه حیوانانست از بهر آن کویند که هر حیوان که بجنس وی که بروی بکذرد البته بر پشت وی رود و در خواص حیوانات آورده اند که او سالی نر است و سالی ماده و سبب آنست که در شیب ذنب او خطی باشد که باندام نری و ماده نرسیده باشد و بشب شکافته کردد و امو افوق خرکوش بود و مخالف همه حیوانات و از عجایب خواص وی آنست که سک بر بالای ایستاده باشد در مهتاب و سایه سک بر زمین افتاده کفتار در شیب سایه سک رود چنانچه سایه در سایه متفرق باشد سک خود را از بالا

116

بشیب اندازد و کفتار او را بخورد و اکر زهره او در چشمی کشند که موی زیاده برکنده باشند دیکر نروید و کفتار در زیر هیچ حیوان باری بر نیاید و ابن مولف کوید کفتار از نتایج خوک و کرک است چون با آدمی ظفر یابد زنا کند ضب عضایه است و عضا نیز کویند و آن نزدیک است بورک بپارسی سوسمار خوانند سرکین وی بر کلف و نمش طلا کردن زایل کند و سفیدی که در چشم بود ببرد صمغ اسم صمغ درختیست مانند درخت بان و نبات وی در کوههای تهوان از زمین عمان باشد و آن صمغ سفید بود که چون جامه بدان بشویند پاک کرداند پاکتر از صابون و مردم سر را بدان بشوینده اند و وی مانند تخم مورد سیاه بود و زبان را بکزد و صجاج بکسر ضاد اسم این صمغست و بفتح ضاد اسم مرد درختیست که درزو وام بویند مانند خروع و قنب و اب ضرو درختیست در کوهستان یمن مانند درخت بلوط بزرک الا آنکه نیکوتر بود و وی بسرخی مایل بود و ثمر وی مانند خوشه بطم بود لیکن حب وی بزرکتر بود و ورق وی چون بپزند و صافی کنند و بپزند تا نزدیک انعقاد جهت خشونت سینه و سرفه که از سردی بود نافع بود و کویند قلاع را ساکن کند در حال و صمغ او می آورند بمکه و بقوة ماننده لادن بود و در بوها خوش زنان مستعمل کنند و خوشبوی بود و طبیعت او کرم بود در سیوم و کویند در دوم و تر بود در اول و بعضی کویند کمکام لحالاست یعنی پوست بیخ آن و بصری کوید صمغ ضرو معروفست بکمکام و طبیعت آن کرم است در دوم و خشکیست در اول محلل و جذاب بود از عمق بدن و اسحق بن عمران کوید خاصیت روغن حب وی آنست که ریاح بلغمی ساکن کند و رازی کوید ضرو جهت قلاع و استطلاق بطن در غایت نیکوی بود و شریف کوید روغن بسیار از حب او بیرون آید بادها بشکند و مغص را نافع بود و چون بیاشامند یا بمالند از او روغن محلل و مجفف بود و چون ورق او با روغن بپزند و در کوش چکانند درد کوش زایل کند و چون با آب بپزند و بطبیخ آن مضمضه کنند بن دندان محکم کند و بلغم زایل کرد اند و چون ورق تر وی بسوزند و خاکستر آن با آب بپزند و صافی کنند و بیاشامند سی درم از ان درد خاصره زایل کند و تخم وی جهت جراحتها نیکو بود و قطع خون کند خاصه جراحت

رق و

سلیمان

خستهٔ کودکان و این مولف گوید آنچه بکشی آورند آنرا بیت الضرو گویند بوی دهان در حال بنشاند
چون در دهان گیرند و اسحق بن عمران گوید بدل ضرو بمن ضرو اندلس است و بعضی گویند ضرو حبة
الخضرا است ضرب صاحب منهاج گوید چپل است و صاحب جامع از قول شریف گوید که آن
حیوانیست بلغهٔ همدان اورا اشهم خوانند و بلفظی دیگر دلدل و آن نوعی از قنفذ بزرگست و خار
دراز دارد و مانند تیری اندازد و چون خواهد که بیندازد گرد برود و چون راست شود تیر
بیندازد گاه باشد که سه چهار بیندازد و اگر بر اعضا آدمی آید مجروح شود گوشت او گرم و خشک
و او مقدار سگی کوچک بود و گوشت وی چون بخورند نقرس را نافع بود و خون وی
بر قدمین ضماد کردن نقرس زایل کند و چون خون او در اندام بمالند جرب زایل کند و کلف
جلا دهد ضرع بهترین پستان آن بود که از حیوانی کسر که گوشت او نیکو بود و در وی شیر بسیار بود
و طبع او سرد و خشکست و اولی آن بود که با افاویه خورند تا زود از معده بگذرد و شیر
گوید زن شیردار که شیر او اندک بود چون بخورد شیر او زیاده گردد ضرم اسطوخودوس
باشد و گفته شد ضریع نباتیست دریایی که در ساحل دریا یابند و طبع آن گرم و خشک
بود و بدان بخور کنند زکام زایل کند و چون در حمام بدن را بدان بشویند حکه و جرب را سود
دهد و این مولف گوید ضریع نباتیست که چون سبز بود بخورد مرکز فربه نشود ضروع الکلبه
اسم یمنی عربیست درختی را که در کوهستان مکه بود و آن زقوم است و بشکل درخت صبر ماند
اما وی مجموع سفید بود ضرس العجوز حسک است و گفته شد ضغابیس قثاء الصغار است
و گفته شود انشاء الله تعالی و نباتی دیگرست که ساق نبات وی مانند هلیون بود آنرا نیز
ضغبوس خوانند ضغبوس حسف است و گفته شد ضغابیر الجن گویند بر سیاوشان است
و گفته شد ضفدع بپارسی غوک خوانند و زغ گویند شیرازی بک خوانند و بیونانی
بطراخو خوانند گوشت آنچه نهری بود چون با زیت و نمک بپزند نافع بود گزندگی جانوران
را و باد زهر جذام و مجموع گزندگان بود و مرق وی چون بدان لوع سرشند و با موم
و روغن گل موم روغن سازند جهت مرضها، مزمن که از اثر ریشها عارض شده باشد
و مدتها بران گذشته و چون خاکستر وی بر موضعی که خون آید افشانند ببندد چون باز

زبان غوک

تبخیر کنند و برو ... الثعلب مالند زایل کند و خون یک سبز چون بر موضع موی زیاده که در
چشم بود چکانند بعد از آن که موی بر کنده باشند دیگر نروید و چون با آب و سرکه بپزند
و بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و چون او را مضوض کنند و بر گزندگی مار و عقرب
نهند نافع بود و چون و هو برد بدان نهند لی درد بیفتد و بر وی کشنده بود و چون چهارپای
در میان علف او را بخورد دندانها وی بیفتد و گوشت وی گزندگی جانوران را نافع بود
و در خواص آورده اند که زبان وی چون بر ناف خفته نهند سرچه کرده باشد بگوید لی آنکه
او را خبر بود و خون وی با خایه مور و قدری نوشادر چون بر موضعی که موی بستره باشند
طلا کنند دیگر نروید و اسحق گوید شخصی را پیکانی در استخوان روی مانده مدتی دراز علاج
بسیار کرده ضفدعی را پوست باز کردند و بر سر جراحت و پیرامون آن نهادند در یک شبانروز
پیکان بیرون آمد از سر جراحت و او در غایت قوة جاذب بود از بهر آنکه قلع دندان
میکند و خوردن وی بدن متورم کند و لون تیره گرداند و قذف منی احداث کند و بد
ترین ضفدعها در آنچه گفته شد سبز است که در بیشه بود یا سرخ که در دریا بود و مداوای کسی
که آن خورده باشد بقی و با آب گرم کنند و عسل و نمک تا معده وی پاک شود پس در حمام
رود و سکنجبین خورد و اسفیداج با دارچینی و شراب یا مثلث و مرجه نافع بود جهت استسقا
و چون خلاص یابد دندانها او همه بیفتد و اگر ضفدع زرد خورده باشد قطع شهوة طعام
کند و لون را تباه کند و علاج وی نزدیک بود بعلاج آنچه پیش از این گفته شد و گویند دل
او چون بیاویزند بر کسی که تب غب دارد نافع بود و این مولف گوید چون پیه او بگیرند
و در اعضا مالند در زمستان هیچ ضرر از سرما بدو نرسد ضوم جوک خوانند و آن بادرو
بود و گفته شد ضومران صاحب جامع سهو کرده است که آن ضمیرانست و قول
صاحب منهاج معتبر است که آن بید مشک است و آنرا بهرامج گویند و گفته شد و بدل
آن برم است یا بلخیه بوزن آن ضمیران ضیمدان نیز گویند و آنرا شاهسپرم شیرازی
خوانند و آن سبز بود نه چون کرمانی بود و صاحب جامع گوید فودنج جویبست و سهو کرده
و طبع وی خشک بود در دوم و گویند سرد بود محرور مزاجرا نافع بود خاصه چون کلات

برو زنند و بر جایی که سوخته باشد ضماد کنند نافع بود و قلاع را سود دهد والله اعلم بالصواب

والیه المرجع والمآب باب الطاء طالیسفر یونانی دارکیسه خوانند

و مافریز گویند و صاحب منهاج گوید ورق زیتون هندی بود و آن قشور هندیست و صاحب

جامع اقوال بسیار آورده اول گفته که بسباسه است و دیگر قول ابن جلجل آورده که بلسان العصافیر

است و دیگر گفته که عرق درخت توث که کرم ابریشم برگ وی میخورد و این قولها همه خلافست

و قول مجوسی آورده که ورق زیتون هندیست و این موافق قول صاحب منهاج است

و صاحب منهاج و صاحب جامع تحقیق نکرده اند که چیست مولف گوید پوست بیخ زیتون هندیست

باقی همه قولها خلاف است و آن پوستی سطبرتر از دارچینی است و صلب تر و میل بسیاهی

زند و طعم آن بغایة عفص بود و قابض و اندک عطریتی دارد و جالینوس گوید در وی هیچ گرمی

و سردی نبود و گویند خشک بود در سیوم و ابن عمران گوید گرم و خشک است در دوم و مجوسی

گوید معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم ذرب را نافع بود و قرحه امعا و نزف

دم و بواسیر را بغایة نافع بود و فالج و لقوه و شربتی از وی یک مثقال باشد و چون بسرکه سرشته

و بدان مضمضه کنند درد دندان زایل کند و قلاع سفید چون آب وی در دهن نگاه دارند

گویند مضر است بشش و مصلح او عسل است و بدیورس گوید بدل طالیسفر چهار دانگ

وزن آن اهلیلج و رازی و اسحق بن عمران گویند بدل وی بوزن آن مقل و اهلیلج بود مساوی

طاحک تخم آزاد درختست و گفته شد طاووس مرغیست مشهور و ابن مولف گوید طاووس

مرغ رعنا بود جلوه گری کند و دنبال بگشاید و چون دایره بر سر خود دارد و بر آن نقشها

بدیع بود اما آوازی ناخوش دارد و شریف گوید بعد از سه سال تمام پرها بیارد و هر سال

یکبار ریخته کند و گوشت و پیه وی چون با سفیداج بزنند و مرهم آن بیاشامند ذات الجنب را

نافع بود و چون پیه وی بگدازند و با آب و سذاب و عسل بیامیزند درد معده و قولنج را نافع

بود و گوشت و پیه وی مجامعت را قوة دهد و زهره وی با سرکه گزندگی جانور از اسود دهد

و جالینوس گوید گوشت او صلب تر از شمعن و وشان و بط بود و غلیظ تر و دیر هضم شود

و ابن ماسه گوید گوشت طاووس بد بود مزاج را و صاحب جامع گوید از قول صاحب منهاج

(in the margin:) مکون بود و تخم وزن آن

که نیکوترین آن جوان بود و طبیعة آن گرم و مصلح معده گرم بود که خاصه وی بقوة بود و اولی

آن بود که بعد از کشتن دو روز یا سه روز رها کنند و سنگی در پای او بندند و بیاویزند

و بعد از آن با سرکه بپزند و ابن زهر گوید اطبا ما تقدم مرغها که گوشت ایشان صلب بود

یکساعت پیش از کشتن کشته اند و بیجان با پر او پخته اند و این بهر آن کرده اند که زود نضج

شود که زمانی در نمک کنند مانند خمیر که در آرد رود و بعضی آن نیکوتر بود این هم چنانست و رازی

گوید طعامی که سمی در وی بود چون طاووس ببیند رقص کند و فریاد زند و گویند که چون ظرفی که سم

در آن بود بشکند و ابن زهر گوید مبطون اگر زهره او با سکنجبین و آب گرم بیاشامد شفا یابد

و اگر خون وی با ازرو عنه و نمک بر ریشها بد تر که تر بپسند که با کله گردد طلا کنند زایل کند

و سرگین وی بر تا لیل طلا کنند نافع بود و استخوان وی چون بسوزند و سحق کنند و بر کلف طلا

کنند شفا یابد و اگر بر برص مالند لون آن بگرداند طارقه دنداست و گفته شد طارقه ماهو

دانه است و گفته شود انشاالله تعالی طالقون علی بن محمد گوید طالقون نحاسی بود که مدبر

کرده باشند بنو بال نحاسی که در کمیز کاو خیسانیده باشند پس در وی سمیت تمام و حدتی قوی بود

و دیگری گوید آن نوعی از مس زرد است و فرق میان وی و انواع مس زردی بود و چون

از آتش بیرون آورند و تنگ زنند تمددی در وی پیدا شود و زرد گردد و شکسته نگردد

تا سرد شود و در کتاب احجار گوید طالیقون از جنس نحاس است غیر از آنکه گویند بادو

کرم مدبر کنند تا سمیت در وی احداث کند و اگر از طالیقون منقاشی سازند و موی زیاده

که در چشم بود بدو بر کنند دیگر نروید خاصه چون مکرر کنند و اگر کسی را لقوه بود در خانه تاریک

رود که روشنایی در وی نبود و آینه از وی برابر نظر خود دارد و بدان ادمان کند لقوه زایل

شود و اگر طالیقون در آتش نهند تا سرخ گردد و در آب فرو برند هیچ چهار پای گرد آن

نگردد و اگر قلابی از وی بسازند و در آب آورند ممکن نبود که هیچ ماهی از وی خلاص یابد

و طبری گوید طالقون نحاس مدبر بود بنو بال النحاس و آنچه در زمان رختن مرتفع شود بقیه

در موضع سبکه و در بول گاو خیسانند و مولف گوید اکسیریان طالقون را مس رست خوانند

و گویند در کان مس می روید و ابن مولف گوید جراحتی که از طالقون بر بدن آید هرگز به نشود

واگر ازان پیکانی پاره ماند جراحت آن بر سر جیوانی که رسد التیام نه پذیرد البته طباشیر
نیکوترین آن سپیک و سفید بود که زود خرد شود و طبیعت آن سرد و خشک بود در سیوم و گویند در دوم
و مسیح دمشقی گوید سرد است در دوم و خشک است در سیوم و شیخ الرئیس گوید مرکب القوی بود مانند
گل ورد و قبضی بود قوت معده دهد و قلاع را نافع بود و سوختگی آتش و شکم ببندد و تنهای حار
و تشنگی را سود دهد وقتی که از مره صفرا بود باز دارد و کرب جگر و بنشاند و ریشها و بثرها و قلاع
که در دهان کودکان بود نافع بود چون تنها یا با ورق گل سرخ بران پاشند و دندان متحرک محکم
گرداند تنها سنون ساختن و بواسیر را سود دهد و ورم چشم گرم و قوت دل دهد و خفقان که
از حرارت بود ساکن کند و توحش و غم و ضعف معده و التهاب آن و منع غلوء صفراوی و تشنگی
را نافع بود و کرب و غشی را نافع بود و مفرح و مقوی قلب بود و تری کهنه از معده نشف کند
و قوت اعضایی که از حرارت ضعیف شده باشد دهد و سرد مزاجان با زعفران معتدل کنند
و تفریح و تقویت وی بغایت بود و گویند خوردن وی باه را مضر بود و اسحق گوید مضر بود بشش
و مصلح او گلاب بود و گویند مصطکی و انیسون بود و بدل آن عصاره لحیة التیس است و گویند
بدل آن سه وزن آن مغز تخم خیارزه و چهار وزن آن بزرقطونا و گویند بدل آن نیم وزن
آن کافور است و گویند بدل آن طین مختوم بود بوزن آن و بوزن آن عصاره لحیة التیس
و گویند بدل آن کاغذ مصری سوخته است و گویند بوزن آن تخم کاسنی و نیم وزن آن
صندل بود طبار نوعی از انجیر است سرخ بزرگ طباق گویند غیر غافث است اما قول
اکثر آنست که غافث است و در غین گفته شود ان شاء الله تعالی طبیقا نوعی از گندم است
باریکتر بود و حشیش او یک بالای مرد بود و در سرد سیرها کارند و آن را اکال خوانند و مزاج
او مانند مزاج گندم بود لیکن نفاخ بود و نان او چون گرم بود نیکو بود اما چون سرد
شود بد بود و دیر از معده بگذرد و اگر از آرد او حسوی پزند سینه و سرفه را نافع بود و بول
براند و گرده و مثانه پاک کند اما مضر بود بمعده و نفخ و قرقره پیدا کند و اگر اسب بخورد هیچ مضرت
بدو نرسد چنانکه از گندم میرسد طبرزد اسم پارسی معرب است و اصل آن تبرزد است از بهر
آنکه صلب بود نه سست و نه نرم و نمک طبرزد از بهر آن گویند که صلب بود طبرزد بلیغ است

دکه

وگفته شد طنوج مورکوچک است و در نمل گفته شود ان شاء الله تعالی طحلب خزو الضفادع
است بپارسی جامه خواب بک گویند طبیعت آن سرد بود در سیوم و گویند در دوم و تر بود
در دوم خون را ببندد و طلا کردن بر ورمها گرم و نقرس گرم و حمره و درد مفاصل گرم
بغایت نافع بود و چون در زیت کهنه بجوشانند عصب را نرم کند و اگر ضماد کنند بر فتق امعا
کودکان نافع بود طحال نیکوترین سپرز آن بود که از حیوانی فربه گیرند از بهر آنکه بدی
آن کمتر از ان لاغر بود و شیخ الرئیس گوید بهترین سپرزها سپرز خوک بود و مع ذلک کیموس
او بد بود و طبیعت آن گرم و خشک است و گویند سرد و در وی قبضی بود و خون سوداوی از و متولد
شود و دیر هضم شود بسبب عفوصتی که دارد و اولی آن بود که با روغن بسیار و به پخته
کنند و بر سر او شراب صافی رقیق خورند یا کبر بسرکه طحما اشوکرانست وگفته شد شیقون
و طفشیقون نیز گویند و تاویل آن قوسی بود از بهر آنکه ان دوایست که اهل ارمن پیکانها
بدان زهرآلود کنند و در جنگها بکار برند و حلتیت باز مراوست طرخون
بر طانیقی است وگفته شد طرخومانس شعر الجن است وگفته شد طریسطوخ
ترسطوح نیز گویند و آن ماهی دریایی بود یونانی طرنغلا خوانند و اهل اندلس مل
گویند و دیسقوریدوس گوید ادمان خوردن او گردن شبکوری و تاریکی چشم آورد
و چون بشکافند و بر گزندگی تنین بحری نهند و عقرب و عنکبوت شفا یابد طراثیث
طرثوث نیز گویند بیشتر ازی بل شیرین سرخ بود و سفید بود بهترین وی سفید است
طبیعت او سرد و خشک بود و قابض باشد و رازی گوید سرد و خشک بود در سیوم
قطع خون رفتن کند از منی و مقعد و مجمع اعضا و رحم و شکم به بندد و قوت مفاصل
سست دهد و معده و جگر و چون با دوغ گاو یا شیر تازه بپزند و بیاشامند اشتهای
معده را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و اسحق گوید مضر بود بسفل
و مصلح آن کلنار بود و بدل آن نیم وزن آن پوست تخم مرغ سوخته شسته و چهار
دانگ وزن آن قرط و شش یک آن عفص و ده یک آن صمغ عربی بود طراغودیقاس
فودنج جبلیست وگفته شود ان شاء الله تعالی طرخون بیشتر ازی طرخونی گویند و نیکوترین

آن بستانی تازه بود وطبیعت وی گرم وخشک بود در وسط درجهٔ سیوم وگویند سرد است
ومجفف رطوبات بود ونشف تری کند وقلاع را نافع بود وچون بخایند وزمانی بنگه دارند
نگاه دارند وچون بخایند پیش از داروی مسهل کریه طعم احساس طعم آن کمتر بسبب تخدیر
ومعده را قوة دهد ودرد حلق آورد ودشوار هضم بود وقطع شهوة باه کند وتشنگی آورد
ومصلح او کرفس بود از بهر آنکه منع ضرر آن کند وزود بگداز اند وهضم کند وتمیمی گوید آب وی
یا آب ورازیانه نزد در شراب هندی کنند که آنرا شراب کادی خوانند وگویند نیز منع
آبله وحصبه کند وتفیس نز اشربهٔ ملوک هند وخراسان بود خاصه آب طرخون این عمل میکند
ومنع حدوث علل وبا نیز میکند طریفلن معنی آن یونانی ذو ثلاثة اوراق بود واین
اسم مشترک است بر چند نوعی وگفته شد وبر نبات خصی الثعلب وآن نیز گفته شد ودیگر بر دوایی
که مخصوص است بدین اسم وآن حومانه است ویونانی نام بسیار دارد بعضی اوراسواس
خوانند وبعضی اسفلیطس وبعضی فیقن وبعضی اکسوفیلن وآن نباتیست که درازی قد او یک گز
بود یا بیشتر وقضبان او باریک بود وسیاه مانند اذخر ودر ابتدا بوی سذاب کند وبآخر بوی
قفر وگل او فرفیری بود وطبیعت آن گرم وخشک بود در سیوم مانند قفر الیهود وتخم وورق او
چون بآب بیاشامند نافع بود دبشوصه وعسر البول وصرع وابتداء استسقا ودرد رحم وحیض او
براند وباید که از تخم او سه درم واز ورق چهار درم بخورند وورق او چون با سکنجبین
بیاشامند نافع بود جهة گزندگی جانوران وبعضی گویند طبیخ نبات او چون با پیخ بود بر
موضع گزندگی جانوران ریزند درد ساکن کند وبعضی در تب مثلثه سه ورق وسه حب از او
باشراب بیاشامند ودر تب ربع چهار ورق وچهار حب بیاشامند زایل کند ومنع
اوازادویهٔ معاجین بود طرفا بپارسی درخت گز خوانند وآن انواعست یکنوع
ثمر او گزمازج خوانند وآن اثل است وثمر او را حب الاثل گویند وثمرة الطرفا نیز گویند
وطبیعت او سرد وخشک بود در دوم وقبض وتجفیف بود وثمر او بغایة قابض بود وگویند او
گرم است وطبیخ او چون نطول کنند بر شپش بکشد وچون ورق وپیخ وقضبان او
باسرکه یا شراب سزند سپرز را نافع بود ودرد دندانرا نیز بدان مضمضه کردن وورق

او

بواسیر

او با آب بپزند وباشراب ممزوج کنند وبیاشامند سپرز را بگداز اند وموافق زنانی
بود که رطوبات از رحم ایشان روانه بود وزمان دراز بدان گذشته چون در طبیخ آن
بنشینند نافع بود وخاکستر چوب او چون زن برگیرد همین عمل کند وخاکستر او چون بر زنبا...
فراغت شد خشک گرداند وبخاصیت ریشهایی که از سوختگی آتش بود سود دارد ودخان
او نیز کام وجدری را بغایت مفید بود واین وافد گوید زنی را بر وجذام ظاهر شد
که از طبیخ پیخ او باموبز چند نوبت بیاشامید شفا یافت وگوید تجربه کردیم زنی دیگرا
هم صحت یافت وخوزی گوید چون دخان کنند ورم سرد را سود دهد وبیشتر ورمها را
گوید بخور او سه نوبت بواسیر را خشک گرداند وشریف گوید چون بخور کنند در دهان
کسی که علق در حلق او چسبیده بود بیفتد وثمر وی گزندگی رتیلا را سود دهد ودیسقوریدوس
گوید بدل ثمرة الطرفا در داروی چشم عفص کنند طرفلوذیس طردعلوذیس است
وگفته شود بعد ازین انشاالله تعالی طریغون شغنین وگفته شد طرخشقون وطرشوق
نیز گویند وآن مندبا بری بود وگفته شود انشاالله تعالی طریخ نوعی از ماهی کوچکست
که از طرف آذربایجان می آورند یعنی از طرف تبریز واین مولف گوید که آنرا از لجهٔ
دریا قلزم کبیر ند ودر آنجا بشاه ماهی مشهور است وبشمار فروشند بهترین آن تازه
بود وطبیعت آن گرم وخشکست طبع براند واندکی از و ملطف سودا بود در تنهایی لیکن
وی مضر بود بسپرز ومعده ومصلح او روغن بسیار بود طراغیون نباتیست که در
جزیرهٔ اقریطش روید وصمغ او مانند صمغ عربی است وحرارت وورق وصمغ او در
اول درجهٔ سیوم بود وسنگ گرده بریزاند وحیض براند چون یک مثقال از و بیاشامند
وآن نبات بجز از جزیره اقریطش نروید ودرخت او مانند مصطکی بود طردیلون
سیسالیوس است وگفته شد پیش ازین موضع طرپیله طریفلن است وگفته شد در موضع
خویش طرغوفوفون طریغون گویند ومیقلن واو نبات نیز وآن زعرور است وگفته شد
طرعلودقیطیس عصفور الشوک است وعصفور السیاح نیز گویند ومولف گوید آن مرغیست
بمقدار گنجشک ودر بال او پری زرد بود ونقطه سفید بر دنبال او بود ودر لب آب

نشیند و دنبی طرز دارد و دایم دنب او در حرکت بود و بشیرازی اورا دمنک بالکیک کویند
سنک مثانه بریزاند و رها نکند که دیگر جمع شود در مثانه و دبیسقوریدوس کوید چون مداومت
او اندکی بخورند سنک بریزاند و آنرا اصفراغون و طرغلوریس نیز کویند طرخالیقون
نوعی از سرمه است طریغان نباتیست که در بهار روید و کل او مانند کل حسن بود و دو کرد بر
کرد کل خار داشته باشد و بشیرازی انکر بز کویند و آن قرطم بری بود و کفته شود انشا الله تعالی
اکر طبیخ وی برکزند کی افعی ریزند درد ساکن کند و اکر بر عضوی سلیم ریزند همان درد و زحمت پیدا
کند که از کزند کی افعی طفشیل عدس مقشر است که با سرکه پخته باشند والسلام طلق کوکب الارض
کویند و تفسیر آن کوکب الارض بود و رازی کوید سه نوعست بحری و یمانی و جبلی و علی بن
کوید هم سه نوعست یمانی و هندی و اندلسی یمانی نیکوتر بود و تنک و براق و هندی بشکل یمانی
باشد الا آنکه او نکند و اندلسی صحیفه او سطبر بود و غافقی کوید آن نوع از جنبین است و آن
معروفست بعرق العروس و ارسطو کوید خاصیت طلق آنست که اکر بهاون یا به آهن یا
بمطرقه و هر چیز که چنین ما توان کوفت بکوبند کوفته نشود الا آنکه بحجر الماس بشکنند و قطعها او را
سحق نتوان کرد الا آنکه سنکی چند کوچک با او اضافه کنند و در خرقه خشن یا مویی بندند و در آب
بجنبانند تا جسم او خورده شود و بعد از آن علی بن محمد کوید حل او چنان کنند که در خرقه بندند
با سنکی چند خرد و در آب نیم کرم اندازند و با سنکی می جنبانند تا حل شود و از خرقه
بیرون آید بعد از ان آب از او بریزند و در آفتاب رها کنند تا خشک شود پس در بن ظرف
بماند مانند آرد خرد و جالینوس کوید خوردن او خطر بود طبیعت او سرد است در اول
و خشکست در دوم و قابض بود خون را ببندد با آب لسان الحمل و ورم ثدیین و ذکر و خلف
اذنین و مجموع کوشت که سست بود در ابتدا نافع بود و خون رحم و مقعد ببندد چون مغسول
کنند و با آب لسان الحمل بیاشامند و طلا کردن او سوختها را نافع بود و غافقی کوید نافع
بود جهت ریشهایی که بر اعضا مجذوم پیدا شود پاک کرداند و زایل کند و صاحب منهاج
از قول اسحق کوید که نیم مثقال از او سنک کرده بریزاند و کوید مضر بود بسپرز و مصلح او کثیرا بود
و دوی سوختنه نشود الا بحیله طلع ابو حنیفه کوید اول ثمر نخل را طلع خوانند و قشر او کفری و جفری

دا

و آنچه در میان آن قشر بود لیح خوانند بپارسی بهار خرما کویند طبیعت آن سرد است در اول
و خشکیست در دوم و کویند قبض در وی ممکن نیست و او تر بود و یا قوتی کوید دقیق نخل ذکر که
بپارسی کشن خرما خوانند باه را نافع بود و ابن ماسویه کوید خشکی او غالب بود بر خشکی جمار
و سردی وی مانند سردی جمار بود و دیر از معده بکذرد و شکم ببندد و بسیار خوردن او درد
معده پیدا کند و قولنج و این فعل خاصیت اوست و صاحب منهاج کوید مصلح او شهد است
و رازی کوید طلع مقوی معده بود و خشک کند و محرور مزاجرا نافع بود و دفع مضرت
او قولنج در معده و دیر از معده کذرد بزنجبیل مربا کنند یا بکوارشات کرم و ابن ماسویه
کوید اکر مسلوق خورند باید که با خردل و مری و زیت و فلفل و کرویا و سذاب و کرفس
و نعناع و سعتر خورند و اکر خام خورند با طعامها چرب مانند مرغ فربه و بزغاله فربه و مانند
آن و بعد از آن شراب کهنه بر سر آن خورند طلح میوه ایست در طرف دریا که آن را موز
خوانند و کفته شود انشا الله تعالی طلینا نوعی از صدف است کوچک و اهل شام او را
طلیس خوانند و اهل مصر دلینس و نمکسود با نان خورند و در صدف کفته شد طلا خمر است و کفته
و بعضی کویند مثلث است و ابن سمجون کوید نوعی از قطران است و مولف کوید آنچه محقق است
و مشهور شراب کهنه خوب را طلا کویند طمطم سماق است و کفته شد طمرا عرو صحت
و کفته شد طوارد بیش است و کفته شد طوفریوس نوعی از کادر یوس نعنعیست و کفته شود انشا الله
طوط قطن است و کفته شود طوایروون عنب الثعلب است و کفته شود انشا الله تعالی در
عین طوطاق اغریون حماض جبلیست و آن نوعی از سلق بری بود و کفته شد طهف
غافقی کوید ذرت است و کویند طعامیست که از ذرت سازند طیلافیون نوعی از
حی العالم است و کفته شد جالینوس کوید طبیعت آن کرم بود در اول و خشک بود در دوم
تا سیوم جراحتها عفن را نافع بود و دیسقوریدوس کوید ورق او چون ضماد کنند بر
برص و شش ساعت رها کنند برص را نافع بود و باید که بعد از ان آرد جو ضماد کنند و بهق را
هم نافع بود طیهق و طیغی نیز کویند و آن دارویست و کفته شد طیهوج بپارسی طیهو خوانند
و بزبان اندلسی ذریس و نیکوترین وی فربه تر بود که در زمان خریف کیرند و طبیعت او معتدل

بود در گرمی شکم ببندد و بالجمله بر انافع بود و شاید که اصحاب قولنج او را خورند و شاید تیز که
ادمان خوردن او کنند بتخصیص اصحاب ریاضت و اولی آن بود که مانند مربیه سازند جهت
آنکه غذای او غلیظ بود طیب الورد از جزاست و گفته شد طیطان کراث بریت و گفته شود
ان شاء الله تعالی طینوث میوه ایست مانند ذراریح اما کوچکتر بود و گرد تر و بعضی سرخ بود و نقطه
سیاه بران و همان فعل ذراریح میکند و مولف گوید بشیرازی آنرا عو سک خوانند و بدل
آن ذراریح است و گویند کرم درخت صنوبر طیانوشادر است و گفته شود ان شاء الله تعالی
طین مجموع گلها سرد و مجفف بود طین الحکمة بپارسی گل حکمت گویند مولف گوید صنعت
آن بسیار است و بهترین انواع این است بگیرند گل زرد پاک چهار من و به یز ند و یکمن
کاغذ و نیم من نمک در آب کنند و بدست بمالند تا حل شود بعد از ان گل بر سر آن بکنند و چهار
سرگین اسب بکوبیده پخته بر سر آن کنند و نیک بمالند چندانکه بالند نیکو گردد و انگاه غنده
غنده نهند تا خشک شود و هر زمان که خواهند بکوبند و با آب صافی خمیر کنند و استعمال کنند
که بهترین انواع گل حکمت اینست که گفته شد طین مختوم گلی سرخ رنگست بغایت املس و از
تل بحیره آرند و گویند در ان زمین قطعا هیچ نبات و حشیش نیست و هیچ سنگ در ان موضع
نبود و گویند در ان زمین بحیره ایست و آن گل را معزه یمانی خوانند و طین الکاهنی
گویند از بهر آنکه زنی ساحره این گل یافته است و معزه ملینه و خواتیم نیز خوانند و صورت
ارطاسس بران بود ایستاده و دیسقوریدوس گوید گلیست از جزیره ملوس که چون
بزکوهی سرشته و این صورت بران می نهند و خواتیم الملک و ختم الملک از بهر آن گویند
که صورت ارطمس بران بود و این مولف گوید بعضی از ان خواتیم بحجر خوانند و اقوال بسیار
درین گل آورده اند و جالینوس گوید نیکوترین این گل آن بود که از وی بوی شبث
آید و چون در دهان گیرند زبان را بجسفد و مولف گوید امتحان اول بر لب کنند اگر بر لب
بجسفد دیگر بار بر زبان نهند و باید که بجسفد بغایت نرم و املس و براق بود و گویند آن
زمین که گل مختوم از وی آورند از زمین یونان بود و این زمان آب گرفته است
و شیخ الرئیس گوید طبیعت او معتدل بود در گرمی و سردی مانند مزاج آدمی الا آنکه سردی

بهشتی

122

شیخ الرئیس گوید طبیعت وی بیشتر از رطوبت بود و در وی رطوبتی که ممتزج بیبوست بود و باشد
در وی خاصیتی عجیب بود در تقویت دل و تفریح آن تریاق مطلق بود و مقاومت با مجموع
زهرها بکند مولف گوید کودکی یکساله دو مثقال و یکبار دانگ از سموم قتاله است خورده بود
در زمان قدری گل مختوم با شیر مادر بخورد او دادند آغاز قی کردن کرد چنانکه مجموع که خورده بود قی
شد دیگر بار قدری دیگر بوی دادند بشیر مادر و مجلس طبیعت آمد و از آن زهر کشنده خلاص یافت
و ریشها که خون روان بود چون بر آن پاشند خون بسته دو چون ... حقنه کنند دوسنطاریا
شاکل را نافع بود مقدار ماخوذ از وی تا دو درم بود جهت گزیدگی جانوران کشنده مانند
افعی و سگ دیوانه با شراب بیاشامند و با سرکه طلا کنند نافع بود بغایت و دفع سم آن بکند
و کسی که ذراریح خورده باشد و از بیخ طین مختوم بیاشامد در حال قی کند و در ساعت
دفع سم آن بکند و حب الغار نیز همین عمل کند در دفع سموم مسیح گوید سحق کرده بیاشامد و تقیح
وبا در زمان وبا دفع وبا بکند اسحق گوید مضرات بشش و مصلح آن کلانج و بدل آن در قبض
چون طین رومی بود یا طین ارمنی که بخون بز کوهی سرشته باشند و گویند بدل آن معزه است
اما در تریاق بدل وی نیست طین ارمنی کلبست سرخ رنگ که بتیرگی زند اسحق بن عمران
گوید سرخیست که بسیاهی زند خوش بوی و مذاق و مذاق وی ترابی بود و بر زبان بجسفد طبیعت
وی سرد و خشک بود در دوم خون را ببندد و طاعون را خوردن و طلا کردن مفید بود جراحتها
و قلاع را زایل کند و نزله که از سر بسینه ریزد و از آن ضیق النفس پیدا شود بهیج دوایی به از وی نبود
بغایت نافع بود مقدار ... مستعمل کنند و سل را نافع بود بسبب آنکه ریش شش را خشک گرداند و
جهت تب وباهی عظیم نافع بود و گویند طین ارمنی وقتی بابی عظیم بود چنانکه جند پس ... و مانند
و باقی تلف شدند و بعضی را چون تحقیق کردند سبب آن گل اندک خورده بودند و این خواص از وی معلوم
کردند و از بهر آنست که اطبا بر ... کلاب ... و اکثر بود بکلاب ... و شکستگی استخوان را
سود دهد با اقاقیا طلا کردن و بواسیر از مقعد بیرون آرد و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن کلانج بود
... گویند بدل وی طین حجازی بود که در اندلس معروف با بخیار بود و گویند بدل وی معزه است
و گویند طین گاکی طین زرد ... مجفف و منقبض بود منع ورم که در حفون پیدا شود بکند چون

با آب کاسنی طلا کنند و خونی که از چشم آید باز دارد طین شاموس طین شامس خوانند و کوکب
شاموس نیز گویند بهترین آن بود که سفید و سبک بود و بغایت بر زبان بچسبد مانند دبق و چون در
آب نهند زود حل شود و از بلاد یونان از جزیره قبرس خیزد و وی خشک‌تر از طین مختوم بود وی را
غسل حاجت نیست و در بستن خون قایم مقام طین مختوم بود و بر ورم ثدیین طلا کردن ساکن کند
و در ابتدای نقرس طلا کردن نافع بود و در نفث دم و در رمد و ابی اصحابش از آن که متعفن شده باشد
حقنه کنند بماء العسل بعد از آن بنک آب بسی با آب لسان الحمل حقنه کردن سود دهد و بار که مجروح باشد
باشا مند نافع بود جهت ورمهای گرم خاصه چون از اعضاء رطوبت زیاده بود و سست شده باشد و ثدیین
و بیضتین و مجروح کوششهای است که موروف بنفد بود و قطع نفث دم و طمث و ام بکند چون با گلنار
بی بخورند و چون با آب و عن کل بمالند بر خصیه و ثدیین از ورم گرم بود و ورم آن ساکن گرداند و قطع عرق
بکند و چون با شراب بیاشامند گزیدگی جانوران و داده نه کشنده را بغایت نافع بود طین قبرسی گلی است
سرخ گلگون و چون در دست بمالند سرخی وی در دست بماند و چون بشکنند درون وی رگهای زرد
بود و چون بر زبان نهند بچسبد چنانکه بکلی باز نتوان کرد از زبان طبیعت وی سرد و خشک بود و در
وی قبضی معتدل بود جهت مجروح زهر او جراحتها طلا کردن بغایت سود دهد مقدار ما خوذ از وی
سه درم بود از قول اسحق و سیح معاینه کند و جهت دفع ادویه قتاله چون یک درم از وی بیاشامند
با آب سرد و مطبوخ بود و بدل آن طین مختوم بود طین قیموسیا حجر از رخام خوانند و آن مانند صفایح
رخام بود سفید و براق و خوش بوی گویند از وی بوی کافور آید چون تازه بود و نازک بود مانند
حبسین و آن نوعی از رخام است و بسقوریدوس گوید آن دو نوع است یکی سفید و دیگری فرفیری
و وی و سم بود و گوید وی مرکب نیز دهد و روی تر بری و تحلیلی بود از بهر آنست که چون مغسول کنند
جرو محلل از وی بیرون آید طبیعت وی سرد و خشک کرده و چون با قدری سرکه و آب طلا کنند بر سوختگی و
ورمهای گرم و ورم ششیب شده بغایت نافع بود و ریشهای دشوار و جون بسوزانند و شسته کنند
و استعمال زود کمال اصلاح آورد مولف گوید در کوهستان یزد می باشد و زنان جهت جلای روی استعمال
میکنند و روی را بدان مالش میکردانند ابن سمجون گوید بدل آن طین حرا است ابن حسان گوید اهل بصره طین
هبولیا طین الحر خوانند و اصناف وی بسیار است ارمنی و سجلاتی و اندلسی ارمنی از همه نیکوتر بود بعد از آن

و در جهاد و جهت سنگی اعضا
و کوفتگی و سبان انداختن از
جای بلند طلا کردن حصم

سجلاتی و فاضلتر از اندلسی بود در معالجه و آن بغایت سفید بود و جرم وی صلب بود و زود شکسته
نگردد و در آب حل نشود تا دیر بر زبان و چون حل شود در وی لزوجت بیشتر بود که در جزو وی و اندلسی
دو نوع باشد سیاه و سفید اما بغایت سفید بود در معالجه مستعمل کنند و آنچه سیاه بود بد بود
و بعرق در آن نشاید کرد محمد بن عبدون گوید طین الحر طین علک خالص است از سنگ و رمل علی بن محمد گوید
طین الحر خالص از رمل بود مولف گوید گلی هست در نزدیک شیراز و بشیرازی گل گردی خوانند و در
طبیعت نزدیک بود و او را نیز هم بدین اسم خوانند و آن گلی بغایت سبز رنگ است و چون پوست
بادام دخان کنند از بهر خوردن لون سرخ گرداند و طعم آن خوش بود و اکثر زنان مایل‌اند که خورند
علی بن محمد گوید طین الحر سرد و خشک بود باعتدال نیکو بود جهت همه جراحتها و اگر بار که بر گزیدگی
زنبور طلا کنند درد ساکن گرداند طین فارسی بهترین وی سرخ بود و بشیرازی ویرا گل مرشوی
خوانند طبیعت وی سرد و خشک بود در خشونت ریه نافع بود چون دو مثقال از وی مستعمل کنند و
گویند مجرب بود بمثانه مصلح وی آب سرطانات بود طین اصفر طین الصم خوانند و آن از موضعی
که نزدیک قسطنطنیه است میان دو کوه آرند و لون آن اکثر زرد بود تیره رنگ بود و در آنجا رهبانانند
که برین گل مهر می نهند و این طلسم کسی نتواند خواندن و نداند که چیست بغیر از ایشان و اگر کسی دیگر بیابد
آن طلسم نشناسند و آن عزیز بود و طبیعت آن سرد و خشک بود بر ورمهای گرم طلا کردن سود مند بود
و چون رفتن باز دارد و جهت قطع و بستن خون از همه طینها قوی‌تر بود و فاضلتر جنس الحر است
آن و طین اقلیمیا گفته شد طین بلد المصطکی طین جزیره مصطکی طین حیا خوانند و خنوسی
هم خوانند دیسقوریدوس گوید نیکوترین آن بود که سفید بود و بلون خاکستر مایل بود و این گل رقیق بود
و صفایح داشته باشد و بارهای مختلف شکل بود و چون در حمام خود را بدان بشویند روی و مجموع بدن
را جلا دهد و فاضلتر ادویه بود که بجهت ریشها که از سوختگی آتش بود مستعمل کنند طین ارمنیس مضعف
ترین طینها بود که یاد کرده شده و مضعف حواس بود و ریشهای چشم را نافع بود و چون زنان آبستن از
خوردنها بر زید بچه نگاه دارد و وی جلا دهد بعد از آن طین کرمی نیو بالی اسالیطوس خوانند و بعضی
ابنلم کرمی بود و بعضی فوطا فیطس خوانند و این اسم مشتق از قوتان بود و معنی آن دوا بود و این گل از
مدینه سلوقیا تا بلاد سوریا بود و نیکوترین وی آن بود که سیاه بود و مانند گل که از چوب صنوبر بود و الحجر

خاکستری رنگ بود و بد بو و گویند بدان سبب طین کرمی خوانند که در زمان بهار در اول ابتدای انگور درخت
کرم و رق بیرون میکنند این گل بر درخت وی بمالند کرمی که در رز انگور پدید آید و شپشهای ان درخت
تباه میشود و کشته شود بقوت وی و گویند قوت وی قابض و ملین بود و مبرد و در کحلها مستعمل کنند و نوعی
مزه بروی یابند و گویند جوهری نزدیک بحجر بود و طین مصری ابلیز خوانند و گویند طلطولان و سنقیانان
بسیار در بدیع که در اسکندریه طلا کردند نافع بود بر ورمهای گرم کهن و در ریشهای ... و بواسیر
طلا کرد اند و نافع بود بر ورمهای کهن و دردهای گردن بغایت سود دهد طین نیشابوری طین
ماکول خوانند و طین خوراسانی خوانند و آن گلی است که خام و بریان کرده خورند و بدان تنقل کنند
و ان نوعی از طین الحر بود و لون وی بغایت سفید بود و مانند اسفیداج و بشیرازی سفید خوانند طبیعت
وی سرد و خشک بود و گویند گرم بود و بسبب اندک شوری که دارد قوت معده بدهد و غشی را نافع بود
و منع قی بکند و تری معده زایل کند مقدار خوردن از وی یک درم بود با ... و اگر زیاده کنند
مفسد مزاج بود و سده آورد و سنگ در گرده پدید کند و امیون و ... ضروری باز کم و صواب آن
بود که ترک کنند از بهر آنکه ... اصلاح است آب ... و دهن ... وقت
خواب ... کردن ... اعظم نافع بود و غثیان و کرب ... را سود مند بود طین الصنع
طین الصفرات گفته شد طین خوراسانی طین نیشابوری است گفته شد طین الاحمر ... است
... گفته شود والله اعلم بالصواب الباب التاسع عشر فی الضاد ظفر ... و ظفره ... نوعی است
گفته شود ... گفته شد در خاصیت ان ظلیم ذکر النعام است ... و دزبون
گفته شود ظلف المعز ... خشک بود ... داء الثعلب را نافع بود و چون خاکستر آن با سرکه
طلا کنند و اگر سحق کنند با ... اب و برگ ... مجموع ... و سباع نهند نافع بود و اگر سحق کنند با
عسل و طلا کنند در مفاصل ... را نافع بود و اگر بول کودکان ... سرکه ... طلا کنند ... که
از ... نافع بود ... نافع بود ... ظلف البقر هم ... چون ... بسوزانند و سحق
کرده با عسل ... بیاشامند نافع بود جهت ... کردن ... خواب ... اگر ... کنند
... و اگر ظلف ... بسوزانند و سحق کنند و بر ریشها که ... یا ... بریزند
... نافع بود ظلیح ... است نزد اهل عرب ... و ... ظیان یاسمین

برّی است و ... بری را ... خوانند و بلغتی دیگر ... خوانند و معنی ان ... بود و نبات
وی ... در پایها و ... بود مانند لبلاب بعضی بر بعضی پیچیده بود و گل با وی ... بود پیچیده
و ... در ... های وی خار بود مانند خار گل و بیشتر نبات وی با علیق بود ... و از وی ...
و بیخ وی سیاه و دراز بود و در ... مانند ... سیاه بود بلکه حرارت وی زیاده بود گرم و خشک بود
در چهارم چون بر عضوی نهند جسم را بسوزاند ... مانند شیطرج و چون سحق کنند با سرکه ...
سیاه و سفید طلا کنند زایل گرداند لیکن دیر ... و چون ضماد کنند بر عرق النسا عضو را ...
کنند بغایت نافع بود و چون بیاشامند از وی ... درم با ... بسفایج و ...
مثل ازرق دو ... خلط سوداوی براند و ... عسر النفس را نافع بود و گل وی صداع سرد
و ریاح غلیظ از سر ... چون ... و روغن گل وی گرم بود و لطیف و محلل ... سود مند بود جهت
لقوه و فالج و عرق النسا و رعشه و همه مرضهای سرد والله اعلم الباب ... عشر فی العین عاقرقرحا
در ... العود القرح خوانند و ... و بشیرازی ... آن بود که تیز و محرق بود
و ... بغایت ... فربه بود و غلیظ و چون ... اندرون وی سفید بود و ان ... چون
رومیست و گویند ... طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم چون سحق کنند و ... کنند
عرق براند و استرخاء اعصاب ... را نافع بود و منع تولد ... کند و سده ... بگشاید و بلغم
که در معده بود زایل کند و چون ... در دندان ... درد دندان که از سردی بود زایل کند و چون با سرکه
بپزند و بدان مضمضه کنند سود مند بود جهت درد دندان و چون بخایند بلغم را بزداید و موافق
اعصابی بود که سردی بروی غلبه کرده بود و حس آن باطل شده باشد و حرکت آن ... و ...
و مصروع را بغایت نافع بود و چون بعسل معجون کنند و لعق کنند بلغم معده ... و مجامعت را ...
... ... گرم و خشک بود در چهارم اسحق بن عمران گوید سود مند بود و چون
با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند جهت ... و استرخاء زبان که سبب آن بلغم بود ...
گوید چون بیاشامند ... از وی ... بلغم بود ... و ... و فالج را
بغایت سود دهد و چون بعسل معجون کنند و بر قضیب ... مجامعت ...
گوید چون عاقرقرحا ... بنشوند و با عسل ... بیاشامند صرع را نافع بود اسحق گوید ... بود ...

مصلح وی میوزج بود بدل آن در غرغره فودنج بود و در مرضهای معده راسن وگویند بدل آن دار فلفل است و عسل
عاقرقرحا [illegible] گفته شد عاقول گویند نوعی از خرنوب است و خلاف عاقول درخت [illegible] است و گفته شد
عبب و عنب گویند و آن عنب الثعلب است عبهر نرجس است گفته شود عتم زیتون کوهی است گفته شود عجب
حب النیل است گفته شد عجم الزبیب قضاض خوانند بپارسی دانه مویز گویند طبیعت وی سرد و خشک بود در اول وگویند
در دوم [illegible] عدس بلبس خوانند بیونانی فاقوس و وی نفاخ بود و مرکب از قوت قابضه جالیه پوست وی
بغایت قابض بود بهترین وی سفید رنگ بود که زود پخته شود و چون در آب کنند سیاه نشود طبیعت وی معتدل
بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم وگویند پوست وی گرم بود در اول و مغز وی سرد بود در دوم وگویند در اول
و خشک بود در سیم [illegible] ضماد کردن نافع بود
و با اکلیل الملک و روغن گل [illegible] ضماد کردن نافع بود [illegible] شکم ببندد و لیکن
که عدس [illegible] خناق را سودمند بود و عدس مولد خلط سودا بود و خوابهای آشفته نماید و خون
را غلیظ کند و دیر هضم شود و معده بد بود و مولد ریاح بود در معده و امعا و اعصاب [illegible] بد بود و چون
با هندبا یا لسان الحمل یا سلق سیاه یا حب الآس یا قشور رمان یا ورق گل خشک یا عوسج یا سفرجل بپزند
قوت قبض وی زیاده گردد و شکم ببندد [illegible] و مقوی معده بود و چون مقشر کنند [illegible]
دانه از وی [illegible] معده را نافع بود و چون با عسل [illegible] الصلاح [illegible]
کوبد خون را غلیظ [illegible] امراض از آن تولد کند بسیار خوردن آن جذام
آورد و ورمهای صلب سرطان و نشاید که عدس [illegible] خورند که سده بسیار در جگر پیدا کند و مضر بود به عصب
البول و منع ادرار بول و حیض بکند [illegible] بود و گویند استسقا را نافع بود و صاحب جدری
و ورمهای گرم را نافع بود و چون با سرکه یا غوره بپزند دفع مضرت آن بود که با گوشت فربه بپزند یا روغن [illegible]
یا روغن بادام بدل وی [illegible] عدس مر [illegible] گویند و آن نوعی از عدس بری بود و وی
گرم بود و بول و حیض بر آرد و مسهل دم بود و گویند [illegible] بدل وی [illegible] بود و گویند
بدل وی نیم وزن وی دانه حنظل بود و وزن آن [illegible] عدس [illegible] گفته شود عدس الماء
صاحب منهاج گوید [illegible] صاحب جامع گوید طحلب است و گفته شد [illegible] است گفته
شد عرطنیثا [illegible] گفته شود عرق الجبار [illegible] در باب الف گفته شد و

الجبار

الجبار [illegible] کوچک بود و بزرگ بود و بشیرازی [illegible] خوانند و گویند درختان آن کوه بود در
سیم و خشک بود در اول [illegible] ملطف بود و دخان کردن وی [illegible] نافع بود جهت اختناق
رحم و سده بگشاید و بول و حیض براند و دفع [illegible] جانوران بکند عرار بهار است گفته شد عرطنیثا
مستعمل از وی بیخ است و آنرا اهل شام [illegible] خوانند و اهل [illegible] و بعضی [illegible] خوانند و بپارسی چوبک
اشنان خوانند و در الف گفته شد صفت آن بدل آن [illegible] است و بوزن آن [illegible] و دانه از بیخ
[illegible] عروق [illegible] بپارسی [illegible] گویند بهترین وی باریک بود و طبیعت وی گرم و خشک بود [illegible] بود و مقوی
معده [illegible] مستعمل بود [illegible] مصلح وی [illegible] بپارسی [illegible] گویند و
وی گویند [illegible] گفته شود و طبیعت [illegible] گرم و خشک بود تا سیم وگویند در دوم [illegible]
بود [illegible] نافع بود [illegible] روشنایی چشم [illegible]
[illegible] یرقان که از سده جگر بود سود دهد [illegible] خشک [illegible] و اگر در چشم کشند
[illegible] بدل وی [illegible] و گویند نیم وزن آن [illegible] بود عروق [illegible] است
گفته شود عروق [illegible] مستعمل است گفته شود عروق الصباغین عروق الصفر است گفته شد عروق [illegible]
است گفته شود عروق الکافور [illegible] است گفته شد عروق [illegible] است گفته شد [illegible]
که زیاده [illegible] و [illegible] العظم [illegible] خوانند [illegible]
چون [illegible] بار [illegible] زایل کند و [illegible] جانوران [illegible] و گویند [illegible]
از وی [illegible] زایل شود [illegible] اسم [illegible] است [illegible] بری را [illegible]
خوانند گفته شد عروق [illegible] گفته شد [illegible] که اهل [illegible] خوانند
و بیونانی [illegible] گفته شود [illegible] نوعی [illegible] خوانند و [illegible]
[illegible] داشته باشد [illegible] و بعضی مانند [illegible] بود [illegible] اهل [illegible]
خوانند و [illegible] خوانند گفته شد [illegible] است گفته شد [illegible] است گفته شد
[illegible] است گفته شد [illegible] است گفته شد [illegible]
الکرم است گفته شود بپارسی [illegible] خوانند عسل [illegible] است گفته شود عسل النحل بهترین عسل آن بود که حاذق
الحلاوه و خوشبوی و سفید بود وگویند فاضلترین آن بود که سرخ مایل بود و ربیعی بود و بعد از آن صیفی [illegible]

وی عسل بود عروق الصفر عروق
الزعفران [illegible] گویند
کوچک و بزرگ بود [illegible]

شناسی بود بهتر بود و نوعی از عسل چوبی بود که چون بخورند عطش آورد و آن نشاید خوردن و گویند بوییدن
آن غشی آورد و عرق سرد و عقل زایل کند چون بخورند البته عقل زایل و عرق سرد آورد و دوای وی قی کنند بعد
از آنکه ماهی نمکسود و شراب چند نوبت خورده باشند تا معده را پاک کند بعد از آن تفاح و کمثری بخورد و حکم
نوعی دیگر عسل بود که حکم شوکران داشته باشد و همان علامتها حادث شود و معالجه آن چون معالجه شوکران
کنند و انچه عسل نیکو بود طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و دیسقوریدوس گوید بقوت جالیه رطوبات از قعر
بدن بکشد و منع عفونت بکند و چون با شبت تر بپزند و بر قوبا مالند زایل کند و چون تنها بمالند شپش
بکشد و دفع کند و اگر با نمک اندرانی سوده و نیم گرم در گوش چکانند درد گوش و دوی آن زایل کند و چون
دهان بدان غرغره کنند یا بخورند ورم حلق و ورم عضله که در جانب زبان و حنک بود [illegible] از آنکه گوشت خوار
و خناق بلغمی را نافع بود و بول براند و چون گرم با روغن گل بیاشامند سرفه را موافق بود و گزیدگی جانوران
را و کسی که افیون خورده بود و فطر چون لعوق کنند یا بیاشامند نافع بود و گزیدگی سگ دیوانه نیز و اگر با نمک
بر سیاهیی که از ضربی بر اعضا پیدا شود بمالند زایل کند منصوری گوید زود مستحیل شود بصفرا و بلغم را دفع
کند و پیران و سرد مزاجان را نافع بود و در زمستان [illegible] گرم را ضرر بود [illegible] معالجه حجت لثه
و دندان و نقیه طلای آن و گوشت بن دندان را بیندد [illegible] چشم [illegible] نگاه دارد و اگر با گوشت
ستون سازند و دندان را سپید گرداند و صحت آن نگاه دارد و شریف گوید چون با روغن گل بر ریشها جا
نهد و جمیع ریشهای بلغمی شور را بمالند زایل کند و مجرب است [illegible] کنند [illegible] چشم را
روشن گرداند و قوت باصره بدهد و چون با آرد جو [illegible] گوشت بر جراحتهای عمیق برویاند
و اگر [illegible] و آرد جو بادی ضماد کنند و بر بن
طلا کنند عرق براند چون با آب بیاشامند سینه را از فضله که بود پاک گرداند و شهوت مجامعت بر
انگیزد و نجاست [illegible] را نافع بود و چون [illegible] با آب بیاشامند شکم براند و چون با دو نه
مهق و برص و [illegible] طلای آن زیاده کنند و چون با آب بیاشامند [illegible] را پاک گرداند و [illegible]
وی سموم را نافع بود و چون [illegible] از وی متولد شود خاصه در زمستان و جوانان را گرم مزاج بود و کسی که
مرار بر وی غلبه کرده بود و تشنگی و چون بسیار خورند [illegible] آورد مصلح وی رمان مز بود و حامض از ترنج
و ربوب فواکه بدل آن [illegible] بود و عسل الطبرزد [illegible] گرم و تر بود در اول و عسل قصب

شکم براند و عسل طبرزد شکم نراند و عسل طبرزد پارسی شیره نبات که بندد و آن [illegible] از انچه اول از نیشکر
گیرند و عسل البلاذر [illegible] در منافع آن در بلادر گفته شد و صفت [illegible] گفته شد اینجا نیز گفته شود اگر عنبر
آن نوع خواهند مانند روغن گندم و نخود [illegible] در کل حکمت گیرند و بلادر را در آن [illegible] بیندازند
بعد از آنکه سرهای وی پاره کرده باشند آتش بر تشت شیشه آهسته بر افروزند و بعد از آنکه [illegible] نهاده باشد
و قدری موی اسب با لیف خرما بر سر شیشه نهاده تا عسل از وی بیرون بچکد و بر دارد و بوقت حاجت
استعمال کنند مولف گوید [illegible] آتش کم نکند بهتر بود و بگیرد بلادر [illegible] و دست [illegible]
بایند و آن بلادر را در دست بمالد و بکار دارد عسل وی از دست حاصل میکنند آن مقدار که خواهد و [illegible]
که دست [illegible] کنند دیگر که [illegible] در دست بمالد و آن بلادر را [illegible] در دست بمالد تا عسل
بر دست جمع شود و بکار دارد حاصل کند آن مقدار که خواهد و این نوع بهترین انواع و مولف چند نوبت خود امتحان
کرده و هیچ مضرت نرسیده [illegible] عشر [illegible] المراوات گفته شد [illegible]
صاحب منهاج گوید [illegible] و آن یکی از [illegible] خوانند و [illegible]
[illegible] نوعی رو [illegible] که اگر در سایه [illegible] نشیند کشنده بود و طبیعت وی گرم بود در سیم خشک بود
[illegible] [illegible] بود و [illegible] بر قوبا و سعفه طلا کردن نافع بود و با عسل [illegible]
[illegible] که دکان حادث [illegible] بود و شکم براند و مضعف [illegible] بود و [illegible] کشنده [illegible]
در [illegible] گفته شد [illegible] نوعی از لبلاب گفته شود [illegible] شطرج است گفته شد عصفره بزبان
بغدادی و موصلی [illegible] گفته شد انواع آن عصفر بیابانی خشتی خوانند و باصفهان [illegible]
و رنگ زعفران نیز گویند و آن دو نوع است بری و بستانی طبیعت بستانی گرم است در اول و خشک
در دوم و بری گرم و خشک بود در سیم و وی معتدل بود [illegible] کلف روی را زایل کند [illegible]
نیکو بود و ورمهای گرم و با عسل [illegible] که در دهن کودکان بود زایل کند چون بر آن بمالند خاصه
[illegible] گویند [illegible] صاحب منهاج گوید حمسفرم است گفته شد و صاحب
جامع گوید لبلاب [illegible] در [illegible] گفته شود [illegible] بلحاط خوانند
و در سیاه [illegible] گویند [illegible] گشته خوانند و [illegible] آن دو نوع بود [illegible]
بهترین آن [illegible] رنگ که [illegible] مایل بود و طبیعت آن سرد است در دوم و گویند خشک است



درسیم وگویند تر است و وی قابض بود و منع خون روان بکند و طبیعت به بندد و براورام دموی و حمره و نمله
ضماد کردن نافع بود و جراحتهای تازه را باصلاح آورد و عصارهٔ وی چون در گوش چکانند کرم گوش را
بکشد و ریش آنرا خشک گرداند و درد زایل کند و اگر زن فرزجه از آن برگیرد سیلان خون از
رحم قطع کند و چون آب وی بیاشامند جهت نفث دم که از سینه بود نافع بود و تقطیر البول
را سود دهد از بهر آنکه ادرار بول محکم کند و قولنج را سود مند بود و مقدار مستعمل از وی ده درم
بود و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران زهردار را نافع بود و چون پیش از آمدن تب
بیک ساعت بیاشامند سود مند بود جهت تب ادوار اسحق گوید مضر بود مصلح وی صندل بود بدل
وی عنب الثعلب بود عصب بیونانی نوارس گویند گفته شود عصفور بپارسی کنجشک خوانند نیکوترین
آن فربه بود و الحم در خانها فربه کنند بهتر بود و اولی آن بود که از وی اجتناب کنند که خون بد از
وی متولد شود طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم گوشت وی صلب تر از گوشت دراج
بود و باه را زیاده کند خاصه دماغ او ابوالعلای بن زهر گوید جهت استرخاء و فالج و لقوه و انواع
استسقا و مجامعت را زیادت لیکن محرور مزاج را موافق نبود و اگر کسی خورد می باید که سکنجبین
ترش بر آن خورد و سرد مزاج را موافق بود و وی مضر بود برطوبت اصلی و خلط صفراوی از وی متولد
شود اما آن بود که بروغن بادام بریان کنند و چون با مری مطبخ کنند گویند زود تر بکار زد که
بریان کنند و باید که قطعا استخوان وی نخورند که سحج در ریها و امعا پدید کند عصاره ماميثا ميثا
ماميثا خوانند بهترین آن بود که زرد بود و سبک و عمل صباغان که در نواحی موصل سازند طبیعت
آن سرد و خشک بود و ورمهای گرم را تحلیل دهد و جراحات آن بنشاند و درد چشم کهن و لو را زایل
کند و صفت وی چنانست که آب وی بگیرند و بجوشانند تا غلیظ شود و شیاف سازند بدل
آن حضض است یا بوشیر بندی عصاره خشخاش اسود افیون است گفته شد عصاره عصاره [illegible]
عصاره السوس است و رب السوس است طبیعت وی معتدل بود در حرارت و رطوبت و در وی
قبضی اندک بود خشونت قصبه شش را نافع بود و ریش مثانه و تشنگی قطع کند و قوت ادویه
حاره بشکند و بدل آن دو وزن آن اصل السوس بود عصاره القرطم اقاقیاست گفته شد
عصاره الغافت بگیرند غافت تر و بکوبند و آب آن بگیرند و در آفتاب نهند تا منجمد گردد و بر دارند

واستعمال

واستعمال کنند در غایت تلخی بود مانند صبر طبیعت آن سرد و خشک بود و ملطف و مقطع و جرب و بلغم
و حکه را نافع بود چون با آب شاهترج و سکنجبین بیاشامند و سود مند بود ورمهای کهنه و درد جگر را و مقدار
ماخوذ از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بانثیین مصلح آن مصطکی بود بدل آن ورق سماق
بوزن آن بود و گویند بوزن آن غافت بود عصاره لحیة التیس بهترین آن تازه بود صنعت
غافت است که گفته شد طبیعت آن سرد و خشک بود و درد شش و نفث دم و سحج را نافع بود و مقدار ماخوذ
از وی یک مثقال بود و اگر ضماد کنند بر اعضاء مرخی قوت آن بدهد اسحق گوید مضر بود بگرده مصلح وی
ماء العسل بود و بدل آن اقاقیا عصاره قثاء الحمار گرم بود در سیم و غثیان عظیم پیدا کند تا بحدی
که بخناق کشد و غشی و افتادن آورد و مداوای وی قی کنند و اما مداوای کسی که گزند شی خورده
بود صفت آن در باب قاف در صفت قثاء الحمار گفته شود و بدل آن عصاره بخ سوفاریس است
عصاره قسطین صنعت آن مانند صنعت غافت است که گفته شد طبیعت آن گرم و خشک و مسخن بود
و مقبض بود ورمهای کهن را نافع بود و سده جگر بگشاید مقدار ماخوذ از وی تا یک درم شاید صفرا
از معده پاک کند مصلح وی ریوند گویند بدل آن سه وزن آن ورق است عصاره انبرباریس سرد
و قابض بود حرارت جگر و معده و ورمهای از انافع بود و قوت جگر دهد صنعت آن بگیرد زرشک تازه خوب
رسیده و آب آن بگیرد و صافی کنند و بجوشانند تا غلیظ شود و بر روی کاغذ کنند تا رطوبتی که بود نشف یابد در
آفتاب نهند تا تمام شود و اگر زرشک تر نبود خشک آنرا در آب بجوشانند و بپالایند و صافی کنند با آفتاب نهند
تا تمام شود یا چنان کنند که گفته شد بدل آن دو وزن آن زرشک [illegible] بود عصاره [illegible] گرم بود در
درجه دوم عصاره الترمس اسحق گوید گرم بود در دوم عصاره اذان الفار گرم بود در دوم عصاره بخور مریم
گرم بود در دوم عصاره ورق الغرب سرد بود در سیم عصاره شقایق النعمان گرم بود در سیم
بدل آن عصاره بخور مریم بود عصاره الیبروح بدل آن عصاره عوسج است عصاره شجر الجوز بدل آن مرزنگوش
است عصاره الطراثیث سرد و خشک و قابض بود بدل آن عصاره قرظ است که آن اقاقیا بود عصفور الشوک
و عصفور الباغ نیز خوانند و ان [illegible] است گفته شد عصر (۳) خطمی بری بود گفته شد عصابه و عطایه
گویند و آن صنابست گفته شد عضاه در لغت اسمی است که واقع شده است بر هر درختی از درختهای خاردار
مانند عوسج و قتاد و قرظ و سدر و امثال آن عضل ضلیترین گوشت جوانی و نیکوترین عضلات بیشتر از

مشک خوانند رو و ترمضم شود بواسطهٔ اعتدال رطوبت که عصب بادی آویخته باست
عطف ضیوران است گفته شد عطب فطن است گفته شود عطا .. و سنبل رومی
است گفته شد عطشان نباتیست که یونانی دبیناقوس گویند گفته شد عظام سوخته
وی محلل و مجفف بود و گویند استخوان آدمی صرع را شفا دهد و گویند خلقی کسان با استخوان سوخته از صرع
و درد مفاصل شفا یافته اند استخوان کهن چون بسوزانند سودمند بود جهت ریشها که در اعضا بی
که مزاج وی خشک بود مانند ذکر و انثیین و امثال آن تزیف گوید چون بسوزند استخوان تعدده
برکه و طبیخ آن بر سر ریزند رعاف را قطع کند و چون سحق کنند استخوان پوسیده ریزیده
که در دیوارها بود و بجلاب بسرشند و بر ریشها ضماد کنند نافع بود و چون سحق کنند و بماء الشعیر
برشند و طلا کنند بر سرا بلد و غیر آن زایل کند و کعب تیس چون بسوزانند و خاکستر آن با سکنجبین
بیاشامند ورم سپرز بگدازاند و چون با عسل بیاشامند باه را برانگیزاند و چون استخوان
ران گاو بسوزانند و خاکستر آن با عصاره عصی الراعی بیاشامند قطع نزف دم بکند و شکم رفتن
را سود دهد و اگر استخوان سهغ مرده سحق کنند و بخورد صاحب تب دهند چنانکه نداند نافع
بود و مجرب غافقی گوید خاکستر استخوان سوخته چون با سرکه سحق کنند و بر سوختگی آتش ضماد کنند سود
مند بود و در خواص آورده اند که کعب ابن عرس چون زنده بود بیرون آورند و بر زن بندند آبستن
نشود و در خواص ابن زهر آورده است که دندان کودکان [illegible] دکان اگر اول بیفتد پیش از آنکه
بر زمین افتد در صحیفهٔ نقره گیرند و بر زن بندند منع آبستن بکند و اگر استخوان آدمی مرده بر
اسب آویزند دردی که داشته باشد از وی زایل شود و اگر بر صاحب تب ربع بندند نافع بود و اگر
جیده ناخن ده گانه بسوزانند و آن خاکستر بخورد کسی دهند محبت و الفت در دل آن کس پیدا گردد و اگر
دندان آدمی و استخوان بال راست هدهد در شیب سر خفته نهند مادام که نهاده باشد بیدار نشود
و اگر از دندانهای که از جانب راست نهنگ بود بگیرند و بر بازوی راست مرد ببندند قوت مجامعت
زیاده کند و اگر دندان پیش روباه بر مصروع آویزند صرع از وی زایل شود و اگر دفن کنند کله سر
آدمی مرده کهنه شده در برج کبوتر زیاده کرده و بسیار شود و اگر استخوان پهلوی کفتار
بر صاحب شقیقه چاه نبوند نافع بود از آن راست بر راست و از آن چپ بر چپ هو

وتحلی

اگر [illegible]

[illegible]

و مجربست تاب بر ناب و ضرس بر ضرس و گویند طرف بال خروس دو استخوان هست که سوراخ دارد
و اگر از آن راست بر صاحب تب دایم آویزند شفا یابد و هر دو استخوان چون بر آدمی و پهایم
آویزند منع لغت و شکستگی بکنند و سقور بدوس گوید باب کلب یعنی نیش سگ را بگیرند و در پاره پوست
بندند و بر بازو بندد که در خواب سخن گوید دیگر نگوید و اگر بر کودکی آویزند دندان وی بی زحمت
بیرون آید و اگر بر صاحب یرقان بندند نافع بود و غدا الجلد چون با خود دارند سگ بر ایشان بانگ
نزند عظلم درخت نیل است و نیل عصاره وی است و بهان وسمه خوانند گفته شود و کتم نیز
گویند عفص بپارسی مازو گویند و هوای نی عفص بهترین وی آن بود که سبز بود و سوراخ نداشته
باشد و آن را بغافالیس خوانند و آن غوره بود و انچه رسیده بود سرخ رنگ و سست بود و بزرگ
بود و این نوع ضعیف تر از سبز بود و سوختن وی یا با آتش بود و یا با زیت بسوزانند تا سوخته گردد
و از بهر سیاهی موی خضابی نیکو بود و طبیعت وی سرد بود در دوم و گویند در اول و خشک بود در سیم و گویند
در دوم و بغایت قابض بود و چون تنها بریزند و سحق کنند و مانند ضماد بنهند بر هر ورمی که باشد و درد
بر و بیرون آمدن مقعد نافع بود و چون بسوزانند قطع خون بکند او بی آن بود که بر روی آتش
تشویه کنند و در شراب ابدا زنند یا سرکه خون را ببندد و چون با سرکه بر قو یا طلا کنند زایل کند و آب
وی خضابی بود موی را و چون بسایند و بر گوشت زیاده افشانند بخورد و منع رطوبت بکند که روانه
بود از لثه و لهاه و قلاع را نافع بود خاصه کودکان را و چون سحق کنند و غذا یا آب کنند اسهال
کهن باز دارد و قوت معده ضعیف بدهد و انچه در اندرون ... بود در سوراخ دندان نهند
درد ساکن شود و طبیخ وی درد آن نشستن جهت مقعد بیرون آمدن و درهم و سیلان
رطوبات که از رحم روانه بود و کهن شده بود عظیم سود دهد و چون سحق کنند و در سیبی دمند
چون زنان صمغ باز دارد و چون با سرکه سحق کنند و طلا کنند بر سلاقی که در دهان پیدا گردد زایل ۲
کند و اگر با سرکه بپزند و بر جمره طلا کنند درا نبدا سودمند بود و منع نمله بکند طلا کردن و واجب آن
بود که چون خواهند که بیاشامند جهت امساک اسهال و سیلان بعضی بعض نیم برشت
یا بصمغ عربی در آب حل کرده تا میفرشته بطلق نرسانند بدل وی ثمره الطرفا بود بوزن آن
ملکو بند عفص و حنت بلوط و قرظه حب الآس و قشور رمان و بلیلج زرد و ثمره الطرفا

وداوی همه مانند یکدیگر اند و طبیعت عقار آدم گویند مغاث است گفته شود
عقیق ارسطوطالیس گوید اجناس وی بسیار است و معدن وی بسیار در بلاد
یمن و در ساحل بحر روم نیکوترین آن آن بود که بغایت شفاف بود و سرخ و آنچه سوخته کنند
سرد و خشک بود و قوت چشم بدهد و خفقان را نافع بود و قوت دل بدهد و دندان متحرک
را محکم گرداند و اگر انگشتری عقیق در انگشت کنند برابر خصم روند وی فیروز شوند و
خون رفتن از هر عضو که باشد قطع کند خاصه زنانی که ایشان را دایم خون از ایشان
روان بود و اگر خورد کرده سنون سازند خون رفتن بن دندان باز دارد و زنگ برد
دندان را سفید گرداند و جلای تمام بدهد خاصه با جرد ابید و لبسد عقربان اسقولو
قندریون است گفته شد عقرب بپارسی کژدم خوانند و بیونانی سقوربیوس حرسا
وسس نیکوترین وی آن بود و نشانه وی آن بود که ضعیف و لاغر بود و نیش وی کاسنبر بود
و ماده و فربه و بزرگ بود و نیش وی باریک بود و طبیعت وی سرد و خشک اگر در زیت
بجوشانند و آن زیت در گوش چکانند درد ساکن گرداند و اگر خورد کنند و بر گزیدگی
وی نهند درد زایل کند و اگر بریان کرده بخورند همین عمل کند زیت گوید اگر خاکستر وی در
چشم کشند ضعف چشم زایل کند و نافع بود چون سوخته و کحلی کنند با تخم ورنج ابن رکبی
موسی بیامیزند و در چشم کشند تیزی چشم زیاده کند و بیاض آن را زایل کند و اگر عقرب
بزرگ سیاه خشک کرده سحق کنند اما برص و بهق طلا کنند شفا یابد و چون در زیت
بسوزانند تا سوخته گردد و در شیشها که دشوار بگشود چون با روغن در آن بمالند عقرب سحق
سحق کرده بر آن افشانند کامل صحت و صلاح باز آورد عبد الرحمن بن الهیثم گوید چون گزیدگی
عقرب و باید که سه روز یا چهار روز از ماه باقی باشد و در شیشه کنند و روغن زیت بر سر
آن کنند و سر آن محکم بگیرند و رها کنند تا بر زیت قوت وی اخذ کنند جهت درد پشت در آن
استعمال کردن نافع بود و گویند این روغن چون بر بواسیر طاهر بمالند خشک گرداند و بیندازد
و اگر عقرب مرده در روغن بیندازند و بر زنان که دایما بچه می اندازند و آویزند دیگر بچه نیندازد و محفوظ
باشند بیونانی بارسی تعالط ابن ماسویه گوید اول آن بود که عقرب را بسوزانند مانند کبریت

ورشا

و شلیح رس گوید صنعت سوختن وی چنانست که شیشه ستبر در گل گیرند و عقرب را دران کنند و در تنوری گرم
نهند یکشب یا کمتر و بامداد برگیرند البته به از خرف بود و اگر آن ناشف بود و اخذ قوت بکند صاحب
منهاج گوید صنعت سوختن وی چنان بود که بگیرد دیگی مسین و در وی گیرند و سر آن بگل حکمت بگیرند
و در تنوری نهند که چوب زرد آن سوخته باشند و آتش بر آورند و سر تنور بنهند نیکو و یکشب
رها کنند روز دیگر بیرون آورند و در طرح الحبنه کنند و بوقت حاجت مستعمل کنند و خاصیت خاکستر
سوخته وی آنست که سنگ گرده و مثانه بریزاند مقدار ماخوذ از وی دانگی بود و اگر تخم و دم وی با شاهدانه
گزیدگی ما را نافع بود صاحب جامع گوید چون در زیت بسوزانند و آن زیت بر موضع داء الثعلب طلا کنند
البته موی بر رویاند گویند مجربست اسحق گوید خوردن وی صرع و تشنج را صالح بود یکم که نفس و گل ارمنی
بود عقرب بحری زهراوی گوید کژدم دریایی ماهیی است سبز و زنگ بر بر من ریزد در روی جاری
سفید بود که بدان می ... و چشم وی خاکناک بود و سر وی بزرگتر از بدن وی بود و از گزیدگی وی
همان الم سخت که از عقرب حاصل می شود بلکه سخت تر از آن اسقولوقندریون گوید سقوربیوس مالا
سیس حیوان بحریست با هم عقرب میخوانند زهره وی موافق بود جهت نزول آب در چشم و شبکوری که
که عارض میشود و از افربا خوانند عقار کوهان و عقر کوهان عاقرقرحاست گفته شد
عقار حمراست گفته شد عقید العنب گویند رب العنب نیز عقید العنب خوانند و بتازی
دوشاب خوانند و مثلث نیز نوعی از آنست عقعق صلاصل گویند و عکه نیز خوانند
بپارسی کالیجه خوانند سرگین وی ربو را نافع بود گوشت وی گرم و خشک بود جالینوس گوید عقاب
بپارسی آله خوانند گوشت وی گرم و خشک بود چون بخورند منزلت گوشت گاو بود زهره وی چون
در چشم کشند نافع بود جهت نزول آب و در رشتایی بیفزاید و چون سر وی بخور کنند اختناق رحم را
نافع بود و سرگین وی کلف و برش که در روی پیدا شود و لطوخ کنند زایل کند و گویند محلل خنازیر بود
عکرش حرشفاست گفته شد عکنه لعبت بربریه خوانند و آن سورنجانست گفته
شد و در مصر عکنه خوانند و در اندلس سورنجان و در عراق لعبت بربریه عکبر ابن سمجون
گوید وسخ الکور است مولف گوید وسخ الکور بپارسی موم میابی نحل خوانند بتازی موم خوانند
و طبیعت گرم بود و گویند بسیار امتحان کرده جهت شکستگی اعضا و از جای بیفتادن و ... چون

عسل بو مثل ساحری ... میکنند و شربتی یکدرم باده درم عسل یا قند با شستا شربت آن کرم باشد
نافع بود و کویند عکر خرنیت که در میان عسل بود و بشرا رنی از دارو خوانند مولف کوید مکس نحل
از انز بهر غذایش خود و بچکان می آورد و از مجموع گلها و ان الوان باشد زرد و سفید و سرخ و
بنفش و بغایت تلخ بود و اگر در میان عسل بود عسل را تباه بود و صفت سخ الکور کفته شود
عکر الزیت عکاری بود ردی الزیت خوانند بهترین آن کهن بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
درد و نافع بود و مجموع جراحتها و ریشهای ناصور که در بدن پیدا شود نافع بود و دسقوریدوس
کوید چون در ظرف مس فرو ریزند تا غلیظ شود مثل عسل بود و بر دندان چو ... مانند عنب از دوا
با غلط را ون ... مانفیخ

انی

١١٤٢

١٢٥

دهن سوسن

ثمر ... نیز سواسی لطوخ کنند جرب ایشان زایل کند اما آنچه تازه بود چون کرم کنند و بر
تخریس و درد مفاصل مالند نافع بود عکر الزیت دردی زوغن سوسن چون در چشم کشند
... آب نزول بود عليق بپارسی درکوبند و بیونانی باطس و بشیرازی توت وی را
توت سه کل خوانند و نوعی از آن علیق الکلب خوانند و کفته شود ان شاء الله تعالی و عوسج هم
علیق الکلب بود و نیکوترین عصاره او آن بود که در آفتاب خشک کرده باشند طبیعت
آن سرد و خشک بود و ورق آن و اطراف آن چون بزنند خضابی نیکو بود موی را و
بیاشامند شکم ببندد و قطع سیلان رطوبة کهنه از رحم کند و کزندگی عقرب را نافع بود
و آن ماریست که شاخ دارد و ورق او چون تر بود بخایند قلاع و ریشهای که در دهان
بود زایل کند و چون خشک گردد خشکی او زیاده شود و در گل وی همان قوه که در شجر موجود است
در گل نیز موجود است و عصاره بیخ او سنگ گرده بریزاند و چون ورق وی ضماد کنند
نمله و ریشهای تر که در سر بود زایل کند و ناخنه که در چشم بود و بواسیر معقد و بواسیر
که خون از او روانه بود نافع بود و چون ورق وی بکوبند نیک بود و بر معده علیل نهند
که ضعیف شده باشد و ماده از وی روانه بود موافق بود و عصاره ثمر وی چون
بغایة رسیده بود درد دهن را مفید بود و چون ثمر وی بخورند ناپخته شکم ببندد و شریف
کوید چون بکوبند ورق اطراف وی شیافی سازند نافع بود جهة همه علتها که در چشم
پیدا شود و صفت ساختن او آنست که تازه وی را آب گیرند و صافی کنند و صلابه
کنند ... کنند و آن و شافه بسازند علیق الکلب علیق الکرس خوانند بشیرازی
درخت سه کل و ثمر او را سه کل خوانند و ابن مولف کوید کویند موسی علیه السلام از این
درخت آتش دید و بعضی کویند از درخت عناب و در اندرون ثمر وی مانند پشم بود
و گل وی را ورد النسرین خوانند و سرین السیح و بیونانی اقربطس خوانند و ثمر وی
چون رسیده گردد سرخ شود و جالینوس کوید ثمر وی بغایت قابض بود و ورق
او قبضی اندک داشته باشد و اولی آن بود که از ثمر وی ... آنچه در
اندرون وی است مانند پشم که مضر بود بقصبة الریه ... دیسقوریدوس کوید ثمر وی

کرکنند

خشک شوند و آنچه در اندرون اوست بیرون آورند هیچ مضرت بقصبه شش نرسد و با شراب بپزند
شکم ببندد و بول هم ببندد و بدل آن شوکه المصریه است علف رطبه است و گفته شد علس عربیت
مغز خوانند پارسی صبر گویند علق عربیت چون بر موضعی نهند که خون فاسد بود قایم مقام حجامت
بود خاصه کودکان و زنان و بر ریشهای بد و سعفه و قوبا نهند خون فاسد بکشد و چون بسوزانند
و خاکستر آن با سرکه بر موی زیاده که در چشم بود طلا کنند بعد از آن که برکنده باشند دیگر نروید
و علق بشیرازی درن خوانند و باصفهانی دیوجه و بلفظی دیگر دلوی و در خواص آورده اند که دود
بخور کنند در دکان آبگینه گر هر آبگینه که باشد شکسته گردد علک هر صمغی که آنرا توان خایید آنرا
علک خوانند و علک الانباط صمغ البطم است و گفته شد و طبیعت آن گرم و خشک است در درجه
دوم و گویند تر است و بهترین آن سفید بود که زردی زند و طبیعت وی نزدیک بمصطکی بود
و علک رومی مصطکیست و گفته شود ان شاء الله تعالی و صمغ البطم در گوشت رویانیدن و در ریشها
مانند زرانیج بود بعصب و مصلح او عسل بود علک یابس قلوبنا خوانند و آن نوعی از زرانیج است واصلاح
و گفته شد علقم گویند قثاء الحمار است و گویند حنظل و سرد و تلخ بود و آنرا علقمه خوانند علک
یونانی خندریلی گویند و گفته شد عجان نباتیست که آنرا قراح خوانند و گفته شود ان شاء الله
تعالی عمره کرفس است و گفته شود ان شاء الله عجلیه نوعی از خربزه است که گوشت او سبز
بود و سبز بود و همچنان با تخم خورند و آنرا خربزه زمستانی خوانند و در بطیخ گفته شد عمار
رند است و گفته شد عنب انگور گویند و سفید او نیکوتر از سیاه بود و نیکوترین او از رقیقی
و ثقالی بود پوست انگور سرد و خشک است و گوشت او گرم و تر بود و دانه وی سرد و خشک
و انگور غذای نیکو دهد و قوت بدن دهد و آنچه رسیده بود ضرر وی کمتر بود و غذای انگور
بیشتر از غذای عصیر او بود و زود فربهی آورد و خون نیک از وی متولد شود و سینه و شش
را نافع بود و پوست وی دیر هضم شود و انگور همه مضر بود بمثانه و تشنگی آورد و مضر بود
بجگر و سپرز که غلیظ بود و دفع تشنگی او به رمان مز کنند و صاحب منهاج آورده است
که انگور را آنچه دو روز چیده باشند بهتر از آن باشد که هر روز چیده باشند عنب الثعلب
فنا خوانند و در برق و ثلثان نیز بپارسی روباه تربک و سگ انگور گویند و بلفظی دیگر

طو

طولیدون درویانیز گویند بهترین آن زرد تازه بود و طبیعت آن سرد بود در اول و گویند در
دوم و گویند گرم و تر بود و ورمهای گرم را در آخر ضماد کردن نافع بود و با سفیداج و روغن
گل بر نمله و جمره طلا کردن نافع بود و با آب او غرغره کردن ورم زبان را نافع بود و مثقالی
از پوست بیخ او با شراب خواب آورد و چون بکوبند و ضماد کنند درد سر را نافع باشد
و چون عصاره او در چشم کشند قوت چشم دهد و چون زن بخود برگیرد منع خون رفتن کند
و استسقا و درد معده را نافع بود و اسحق گوید مضر بود بمثانه و مصلح او قند بود و خوردن
و ضماد کردن تشنگی بنشاند و چون آب او با سفیداج بر سوختگی آتش و جدری ریش شده
طلا کنند خشک گرداند و چون بکوبند و بر سرطان ریش شده نهند ساکن گرداند و چون بدوام
ادمان کنند بصلاح آورد و خون زرد ثمر وی قطع احتلام کند و آنچه سیاه بود بد باشد و مخدر
و جنون آورد و نوعی هست که چهار درم از وی کشنده بود و مداوای او قی کنند پس بشیر تازه
و انیسون یا با ماء العسل و پیه مرغ و خوردن بادام تلخ سفید و بدل او گویند بطباطست
و گویند ساد اوران عناب نیکوترین آن جرجانی بود تازه که خورده شود و او معتدل
بود میان گرمی و سردی و تری و خشکی و مسیح گوید گرم و تر بود در میان درجه اول و حرارت
وی غالب بود بر رطوبت و گویند سرد است در اول درجه دم را نیکو بود و خلطی نیک
از وی حاصل شود چون بخورند یا آن آب بیاشامند و سرفه و ربو و درد گرده و مثانه
و سینه و حلق را نافع بود و اگر پیش از طعام بخورند نیکوتر بود و غذایی اندک بود و هضم
آن دشوار و مولد بلغم بود و معده را بد بود و مصلح او کشمش بود [illegible] سپستان گویند
ورق خشک او چون با سرکه سحق کنند و بر آکله افشانند مفید بود [illegible] آن بود که پیش
از آن پر مرغ عسل بدان طلا کنند و چون پوست ساق درخت وی بکوبند با نجند ان
اسفیداج بر ریشها پلید بمالند پاک گرداند و چون ورق وی بپزند و صافی کنند و هر
روز نیم رطل بغداد با قند بیاشامند حکه از بدن زایل کند و چون با بیخوان مطلون کنند
و سویق سازند و با آب سرد بیاشامند طبیعت محکم دارد و شکم ببندد و اگر مجبان با بیخوان
مطلون کنند قوت امعا را نافع بود و صمغ او چون با سرکه بر قوبا طلا کنند دو سه نوبت

کار کنند زایل کند البته و ورق وی چون بخایند نیکو تر از طرخون بود کسی را که داروی
مسهل خواهد خوردن و عناب مضعف باه و مقلل منی بود و بشیرازی سیلانه خوانند عنب الدب
درختی کوچک است و آنرا غابش خوانند و ثمر او بمقدار کناری کوچک بود سرخ رنگ و در اندرون
وی دانه کوچک چهار پنج بود و طعم او قابض بود و ثمر او شیرین بود که اندک تلخی داشته باشد سرخ
اندک لزوجتی و قبضی نیز و از خشک او سویق سازند نافع بود جهت اسهال کهنه و گل او مشابه
گل حنا سرخ بود الا کوچکتر بود و ثمر وی نفث دم را نافع بود عنب الحیة ثمر هزار جشان است
و آن کرمة البیضاست و گفته شود ان شاء الله تعالی و یونانی ثمر کبر را بدین اسم خوانند عنبر ابن
حسان گوید روث دابة البحر بحری و گویند چیزیست که در قعر دریا میروید و حیوانات دریا
میخورند و بیشتر گویند در شکم ماهی یابند که میخورد و میمیرد و شیخ الرئیس گوید از چشمه دریا
حاصل میشود و اقوال بسیار آورده اند و مولف گوید آنچه محقق است مومی است و نیکو
ترین آن اشهب بود که آنرا اسعید گویند و دیگر ازرق که آنرا فستقی خوانند و دیگر زرد
که آنرا خشخاشی گویند و عنبر ماند که چرب بود و هرچند سعید تر و سبکتر و سست تر نیکوتر
باشد و طبیعت آن گرمست در دوم و خشکست در اول پیران را نافع بود و دماغ و حواس
و دل را سود دهد مقوی جوهر همه روحها بود و در اعضاء رئیسه و درد معده سرد را
سودمند بود و بادهای غلیظ که در امعاء بود و سده او چون بیاشامند یا از بیرون
طلا کنند نافع بود و درد شقیقه و صداع که از خلطهای سرد بود چون بدان بخور کنند نافع
بود و بر مفاصل که از رطوبات و ریاح بلغمی بود ضماد کردن مفید بود و اگر در روغنی
گرم مثل روغن مرزنگوش یا بونه یا اقحوان حل کنند و بدان سعوط کنند علتی که از بلغم غلیظ
و ریاح بود در دماغ پیران تحلیل دهد و اگر از و شمامه سازند بر مثال سیبی و بویند فالج
و لقوه و کزاز را نافع بود و چون در روغن بان حل کنند انواع درد اعصاب و خدر را
نافع بود و فی الجمله مقوی اعضاء عصبانی بود همه و گویند اگر اندکی از و در قدحی شراب
کنند مستی زود آورد و صاحب منهاج گوید تقویت دل و دماغ و حواس دهد و تقویت
عجب و روح را بیفزاید و شربتی از وی دانگی بود و مضر بود باعصاب [illegible] و مصلح او

و بیاشامند

باصحاد اصحاب شرا

صمغ عربی بود و بدل آن دو دانگ آن مسک و دانگی مرد انکی زعفران و گویند بوزن آن
مسک و مرو زعفران بدل آن کنند عنصل اسقیل است و گفته شد عندم بقم است و گفته
شد عنقز مرزنجوش است و در اذان الفار گفته شد چنانکه باید عنزروت انزروت است
و گفته شد عنجد عجم الزبیب است و گفته شد عنکبوت در ابرکیا گفته شد عنم گویند
جلنار است و گفته شد عود الصلیب فاوانیاست و گفته شود ان شاء الله تعالی عوسج
نوعی از علیق است و نوعی از عوسج اعقلان خوانند و در بیابانها بود و نیکوترین آن
بیابانی سبز ورق بود و طبیعت او سرد بود در اول و گویند در دوم و خشک بود در
سیوم و ورق او بر نمله و جمره ضماد کردن نافع بود و شریف گوید عصاره ورق
وی چون بیاشامند جرب و التهاب صفراوی را نافع بود و چون آب آن بگیرند و خانه
بسرشند و در حمام خود را بدان بشویند جرب و حکه را زایل کند و چون با عصاره وی
کشته گزندگان بگیرند و چون آب او بگیرند و هفت روز پیاپی در چشم چکانند سپیدی را
زایل کند خواه کهنه و خواه نو و آب عوسج چون بگیرند و خشک کنند و مقدار دانگی با سفیده
تخم مرغ یا شیر زنان حل کنند و در گوش چکانند بغایت نافع بود جهت دردها چشم خاصه سپیدی
آن و صاحب منهاج گوید چون بر پیشانی طلا کنند نافع بود فضلاتی که در چشم آید بواسطه
قبضی که در وی هست و مستعمل از و یکمثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح او کثیرا بود
و گویند بدل آن در دو درمهای گرم بوزن آن اشنه و بوزن آن قرنفل بود عود الوج
وج است و گفته شود ان شاء الله عود البلسان نیکوترین عیدان وی اطلس اسمر بود خوشبوی
طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم سده بگشاید و عرق النسا و صرع و درد واروتا کی
چشم و ربو و ضیق النفس را سود دهد و چون بخور کنند نشف رطوبة از رحم کند و عقم
را نافع بود یاد زهر زهرها بود و گزندگی افعی و سردی معده و جگر را نافع بود و رطوبات
از دماغ پاک کند و مقدار ماخوذ از و نیم مثقال بود و مضر بود بمعا و مصلح وی کثیرا بود
و بدل او حب او بود عود النالونج شنجار است و گفته شد عود الدرقه اصل الانجدان
است و گفته شد عود العطاس کندش است و گفته شود عود الفرج [illegible] نیز گویند و آن

انواعست وشیخ الرئیس کوید نیکوترین آن عود مندلی بود که از وسط بلاد هندی آورند وبعد ازان
عود هندی که آن جبلی بود و فاضلتر از مندلی بود از بهر انکه شپش در جامه رها نکند وبعضی
مردمان فرق میان مندلی وهندی نکنند ویکنوع سمیدوری بود واز سقاله هیند
خیزد واز فاضلترین بود بعد ازان قماری وآن نوعی از سقالی بود وبعد ازان قاقلی
وبوی وقطعی وصینی وآنرا قسمیری خوانند وآن تر وشیرترین بود ومندلی مجموع وی نیکو بود
بعد ازان سمندوری ازرق فربه صلب بسیار آب سطر که قطعا سفیدی در وی نبود و بر
آتش بماند نیکو بود وبعضی سیاه که قطعا سفیدی در ونبود وفربه بود و بر آتش بماند
وبسیار آب بود وبالجمله فاضلتر عود آن بود که سیاه وسخت وگران بود و در بن آب
نشیند وچون بکوبند هیچ ریشه در ونبود و زود کوفته شود وآنچه بر سر آب افتد بد بود
وعود بیخ درختیست که میکنند ودر زمین دفن میکنند تا خشبه ازو بتعفن زایل شود وعود
خالص می شود وطبعت وی گرم وخشکست در دوم ولطیف بود وسده بکشاید وبادها
بشکند وخاییدن وی بوی دهان خوش کند ومقوی احشا واعصاب ودماغ وحواس
ودل بود ومخرج آن ورطوبت عفن از معده دفع کند وچون نیم درم ازو بیاشامند
تا یکدرم ونیم قوة معده وجگر دهد وشکم ببندد ودود وی سنطاریا را نافع بود خاصه سوداوی
ومضر بود بویدن وی مرضهای گرم را درد ماغ عارض شود واسحق بن عمران کوید چون
بخار کنند بلغم ازو سر فرود آورد وادرار بول که از سردی وضعف مثانه بود
کند واسحق کوید خوردن وی مضر بود بسعل ومصلح او ورق گل سرخ بود وکویند بدل او
در شکم بستن صندل بود واگر در معاجین احتیاج بود بدل او زعفران ودارچینی کنند
وزن او نه مدحرج از هر یک دو دانگ وزن آن و بدل عود هندی در نقرس قنطریون
سفید کنند عود الحیة شریف کوید نبات او در شهر سودان بود ومشهور بود ومانند عود
سوس صلب بود وطعم او تلخ بود وچون نیم درم از وی بیاشامند از هر زهری که بود شفا
یابد خواه گرم وخواه سرد وچون در دست نگاه دارند هیچ مار گرد آنکس نگردد وکویند
چون در دست گیرند وچشم آنکس بر مار افتد مار حرکت نکند وخود شود وچون بجا بندد تغلل

آن

آن در دهان افعی اندازند زود بمیرد عود الریح اسمیست مشترک در شام فاوانیا بدین اسم
خوانند واهل مصر مامیران وهم اهل مصر قشر اصل انبرباریس که آنرا ارغیس کویند وعود الوج را
نیز بدین اسم خوانند ووصف هر یک بجای خود گفته شد وشود عیهن در لغة صوف است
وگفته شد عیون الدیک حبست سرخ مدور که از طرف هند آورند ومولف گوید ثمر
درختی بقم است وآنرا بپارسی چشم خروس کویند وطبعت آن گرم وتر بود باه را قوة
دهد ومنی زیاده کند بسیار چون یکدرم ازو بیاشامند زغ وراست وگفته شد عیهران
کویند خراست وگویند تخم آنست عین الهدهد اسم نباتیست بافریقیه که معروفست
باذان الفار رومی ونزدیک ایشان مجرب بود جهة عرق النسا چون بادبنه کبش بخورند
عیون البقر اهل مغرب واندلس اجاص را عیون البقر خوانند وابو حنیفه کوید عیون البقر
نوعی از انکور است سیاه بزرگ مدور که صادق الحلاوة نبود عیشام شجرد لب است
وگفته شد عیسوب مرزنکوش است وذراذان الفار گفته شد عیان البطاط چوب
عصی الراعیست ودر موضع خود گفته شد عیون الدب شریف کوید چشمها خرس چون در
خرقه بندند وبر چشم صاحب تب ربع بیاویزند تب ازو زایل شود واین بخاصیت است
باذن الله تعالی باب الغین غافث بهترین آن فارسی بود که از کوهستان
حوالی شیراز آورند ورومی نیز نکو بود وآن کلیست لاجوردرنگ دراز شکل شاخهای
او باریک بود وبدرازی یک وجب بود وکوتاه تر بود وگل وشاخ وورق وی همه تلخ
بود وتلخ تر از صبر وطبعت آن گرم بود در اول وخشک بود در دوم وکویند معتدل بود در
گرمی وسردی وکویند سرد است واو لطیف بود ودر ابتدای داء الثعلب بغایة نیکو باشد
وبا پیه کهنه بر ریشها نهند که دشوار بود باصلاح آورد ودرد جگر وسده آن وصلابة
سپرز وفم معده وتبهاء مزمن وصفراء محترقه زایل کند وشربتی ازو نیم مثقال بود وحیض
براند وگویند مضر بود بسپرز ومصلح آن انیسون بود وبدل آن نیم وزن وی افسنتین یا
یک وزن او اسارون غاغه بلغه عمان فودنج است وگفته شود انشاء الله تعالی غار درختی
بزرگ است وورق او درازتر از ورق بید بود وحب او از بندق کوچکتر باشد بمقدار

فستقی وصفت آن گفته شد و یونانی داقی گویند و بعضی بود که ورق آن باریک بود و بعضی پهن تر
بود و هردو نوع در زمین بنکستان روید و بهترین آن بری بود و قوت وی در ورق بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و وی طلا کردن بر بهق با شراب نافع بود و با سویق
بر ورمها و در اعصاب و ضیق النفس و انتصاب را لعق کردن نیکو بود و صاحب منهاج گوید
چون بر معده و فم گسترد قی را حرکت دهد و در رحم و مثانه را نافع بود حتی در آن نشستن و سنگ
بریزاند و علت جگر زایل کند و صاحب فلاحه گوید اگر یک ورق از وی بچینند و رها نکنند که
بر زمین افتد و خلف اذن خود نگاه دارد چند آنکه شراب خورد مست نشود و گویند
چوب درخت او چون بیاویزند در موضعی که طفل در آنجا خسپد و نترسد دیگر نترسد و ورق او
چون بپزند با سرکه و بدان مضمضه کنند درد دندان را سود دهد و بدل غاریقون است بوزن آن
غاغلطی حجر لحا غبطوس است و گفته شد غاریقون دو نوعست نر و ماده و بهترین آن ماده
بود که بغایت سفید و املس بود و زود متفتت شود و مولف گوید غاریقون باید که سفید و سبک
و سست بود و آنچه نر بود به بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند تر
بود در دوم و او محلل و مقطع اخلاط غلیظ و مفتح سده بود و در بهار اسود ده بود و عرق النسا و ورم
سپرز را با سکنجبین نافع بود و او بخاصیت منقی فضول دماغ و اعصاب بود و شربتی از و
از دو دانگ و نیم تا نیم درم بود و صرع و ربو و نفث دم را و سینه و قرحه و عسر بول و یرقان و ورم
سپرز را نافع بود و مسهل اخلاط غلیظ مختلف بود مانند سودا و بلغم و اختناق رحم سود دهد
و تبهای کهنه چون پیش از نوبت تب با شراب بیاشامند نافع بود و ضماد کردن بر گزیدگی
جانوران که زهر ایشان سرد بود و شیخ الرئیس گوید او بخاصیت تریاق همه زهرها بود و در گزیدگی
افعی و تقویت قلب بود و مفرح و مسهل اخلاط کدر باشد و اگر با ورق او زراوند استعمال
کنند سنگ گرده بریزاند و در دهشت که از خلطی خام بود سود دهد و چون با انیسون بخورند
درد دهان اندرون که سبب آن سردی بود مجموع را نیکو بود و اگر با اندکی جند بیدستر بود قولنج
ریحی و بلغمی را نیکو بود و جمیع آن الالیوس بگشاید و گویند چون با خود دارند عقرب از او نزند
و در استعمال کردن باید که بغربال موی بمالند تا فرو آید و نگویند و آنچه سیاه بود بد باشد

رود

و کشنده بود و خناق آورد و مداوا کسی که آن خورده باشد قی یا آب گرم کنند و شیر تازه
و مجموع مداوای که در کندش گفته شود و بدل او در مسهل بلغم و سودا بوزن آن پنج نده و دو ا
آن افتیمون و ده یک آن خربق سفید بود و جالینوس گوید بدل آن نیم وزن آن فرفیون بود
غالالوطا باقلا قبطی است و گفته شد غالب شیخ الرئیس گوید اورام صلب را نرم
کند و اگر در روغن خیری یا روغن بان بگدازند و در گوش چکانند درد زایل کند و بوئیدن آن سرسام
را نافع بود و صداع سرد ساکن کند و چون در شراب بخورد کسی دماغ مست گردد بغایت و بو
کردن او مفرح دل بود و در رحم سرد را بخور کردن و بخود برگرفتن نافع باشد و ورمهای
بلغمی صلب بگدازاند و حیض براند و اختناق رحم را نافع بود و آبستنی را یاری دهد مغسول
اشنانست و گفته شد غبیرا بپارسی سنجد گویند نیکوترین آن گوشت مند فربه بود و طبیعت
او سرد بود در اول درجه اول و خشک بود در آخر درجه دوم یا اول سیم غذا اندک دهد و معده
را دباغت کند و شکم ببندد و قی ساکن کند و مجموع پیلا ناز بازدارد و صفرا بشکند چون
بدان شغل کنند بیتی دیر آورد و سرفه گرم را نافع بود و بول ببندد و نچ صفراوی را سود د
و صداع و موافق اطفال بود چون با شیر با ایشان دهند از بهر آنکه تعدیل در طبیعت ایشان بدا
کند و وی مضر باشد بمعده و منضج و مصلح او فانید بود و تمیمی گوید نور شجره غبیرا قوت تمام دارد
در شهوت زنان انگیختن غبار الرحی بپارسی گرد آسیاب خوانند مجفف بود و چون بر پیشانی
طلا کنند منع فضلات که بچشم رود بکند غنب الدیب عنب الذئب بود و گفته شد غراء الجلود بپارسی
اسریشم خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و چون بسوزانند و بشویند قایم مقام توتیا
بود و اگر با جوز سرو بر فتق ضماد کنند نافع بود و بر سعفه طلا کردن و سوختگی آتش نافع بود
و سریشم پوست گاو و گاومیش چون با سرکه طلا کنند بر قوبا و جرب ریش شده نافع بود
غراء السمک بپارسی سریشم ماهی گویند و آن مانند پیهی است که در شکم ماهی دریایی باشد طبیعت
وی خشک بود و در و حرارتی بود و نیکوتر آن بود که سفید بود و در وی اندکی خشونتی بود و گو
گوید موافق بود در ادویه برص و در شقاق روی و در مرهمها کنند و ادویه جرب متقرح
و در لون بشره استعمال کنند و اگر در حسایی کنند نفث دم را نافع بود و اگر در سرکه حل کنند نوام

[margin: illegible]

لعاب دهان وراد و به فتق بدان سرشند و ضماد کنند بغایت نافع بود و شریف گوید سریشم ماهی
چون بر ناخن سپید گشته طلا کنند نافع بود عرب درختیست که آنرا اطا خوانند و بشیرازی
ورزک و آن درختی بزرگ بود و صمغ آن نیکوترین بوره بود و تا زخمی بر ساق او نرسد که شکافته
گردد آن صمغ از وی بیرون نیاید و هیچ ثمری خوردنی ندهد و طبیعت او سرد و خشک بود و زمرد و ورق
و قشر او و عصاره او قابض باشد و مجفف بغیر لذع و خاکستر قشر او چون بر ثالیل که بر دست و پای
بود ضماد کنند قلع کند و پوست بیخ او در خضابات موی استعمال کنند و طبیخ او چون نقرس بدان
بشویند و نطول کنند نافع بود و خراز هم و صمغ او و گل او تاریکی چشم را نافع بود و پوست وی نفث
دم را نافع بود و دیسقوریدس گوید عصاره وی علق از حلق بیرون آورد و عصاره ورق وی
و پوست تر وی چون سحق کنند و با روغن گل و پوست انار بپزند در گوش ریزند نافع بود و ثمر او نفث
دم را نافع بود و ورق وی و گل وی در مرهمها مجفف استعمال کنند و خاکستر پوست بیخ وی
با سرکه در قلع کردن ثالیل بورزه و منکوپ که در جلد بود بقوة تر از خاکستر پوست ساق او بود
و ابن ماسویه گوید ورق عرب چون بیاشامند علم آورد و قذف دم را نافع بود و گویند
عصیر ورق وی نیکوترین معالجه ماده بود که از گوش روانه بود و شده جگر را سود دهد غرقد
نوعی از عوسج است و گفته شد غوز اسم نوعی عصی الراعیست که کوچک بود و معروف بود بمامه
و گفته غبیرا راسن است و گفته شد غبیب نوعی از انگور سیاه است و گفته شد غزال
بپارسی آهو گویند و منفعت گوشت او در لام گفته شود اما پشک او چون با سرکه بپزند و بر ورمها
بلغمی نهند بگدازاند غسل خطمیست و گفته غلیج عرطنیثاست و گفته شد غاریطع است و گفته شد
غلیجن فوتنج بریست و گفته شود غلیجن اغریا مشکطرامشیع بود و گفته شود غلوفیر یا اصل السوس است
و معنی آن بیونانی اصول الحلوه بود غملول تلول است و آن قثاء بری بود و گفته شود اشنان الید
غمام اسفنج البحر است و گفته شد غنقلی بضم غین شلجم است و گفته شد غوشنه و غوشیه نوعی از کماه و فطرا
و صاحب جامع گوید در زمین بیت المقدس بسیار بود و انجا کریته خوانند و چون خشک بود بدان حاجت
بشویند و در حموضات خورند و طبیعت آن سرد و تر بود در درجه اول و چنان شرد نبود که کماه و آن غلط
بود که از کماه حاصل شود از وی نشود غوک ضفدع است و گفته شد غیسم غمام است و گفته شد از

135

والله اعلم بالصواب باب الفاء فاشرا اسمیست سریانی بپارسی هزارجشان
و هزارفشان گویند و بیونانی ابنالسی لوقی و معنی آن کرمة البیضا و معنی هزارجشان هزار کز بود تیز
بوی ار جالون گویند و بپارسی کرم دشتی و بشیرازی نخوسق از بهر آنکه تا بپستان و ریسمان
[margin: فاشرستین] خشک نمیشود و فاشرستین نوعی از وست و نبات او بهر درختی که نزدیک او بود پیچیده شود و خوشه
او قریب ده دانه داشته باشد و در اول سبز بود و در آخر بغایت سرخ شود و گل وی لاجوردی
بود و بشیرازی وی را سیاه دار خوانند و منفعت وی نزدیکست بفاشرا لیکن ضعیف تر از وی
بود و فاشرا بلفظ دیگر بروانیا و خانق الشعیر نیز گویند و ثمر وی مانند ثمر فاشرستین بود و بیخ
وی گرم و خشک بود در سیوم و حدت و حرافت داشته بود و جلای تمام دهد و ملطف بود
سپرز سخت گشته بگدازاند چون بیاشامند یا با انجیر از بیرون ضماد کنند و جرب و هر علتی که در ظاهر بدن
بود نیکو بود و ثمر وی که مانند خوشه بود گویند دباغان استعمال کنند بجهة حلق شعر و بیخ وی چون با
کرسنه و حلبه بپزند ابدان بشویند پاک گرداند و کلف ببرد و ثالیل هم و اثر سیاهی که از ریش مانده
[margin: تحلیل] بود ببرد و چون با شراب بپزد آخس ضماد کنند ببرد و همه ورمها گرم را تحلیل دهد و دملها بگشاید
و اگر با روغن بپزند تا مرهم شود بواسیر که بر مقعد بود و جعف و ماده آن سود دهد و اگر با شراب
ضماد کنند ورم را سود کند و ورمهای گرم را بجنباند و شکستگی استخوان را نافع بود و اگر هر روز
یکدرم بیاشامند صرع و فالج و سدر را سود دهد و اگر دو درم بیاشامند گزندگی افعی را نافع
بود و مجموع گزندگان و بیخ وی چون زن بخود برگیرد بچه بیندازد و مشیمه بیرون آورد و چون
اول آن بود که نبات وی بروید چون بخورند بجهة بول و حیض براند و بلغم و چون غسل لعوق کنند
سرفه و ذات الجنب را نیکو بود و عصاره وی چون تر بود بیاشامند تخلیط در عقل پیدا
کند و با صبر بر ورم سپرز ضماد کردن نافع بود و اگر زنان [illegible] آن نشینند رحم پاک کند
و بچه بیرون آورد و بدل آن بوزن آن دروج و نیم وزن آن بسباسه بود فاشرستین
بپارسی وبرا شبندان گویند و بیونانی ابنالس مالیان و معنی آن کرم الاسود بود و در
اندلس معروف بود و بیوطانیه و به بربری سمون و بشیرازی سیاه دار گویند و ورق او بهیئت
تر از ورق لبلاب بود اما مانند لبلاب پیچیده شود بر درخت و آن نوعی از فاشراست و گفته شد

وبیخ انرا بیرون سپاه بود و اندرون بزردی مایل بود با عتدال و در فعل مانند فاشرا بود لیکن ضعیفتر
از وی اندلسی انکه نبات وی بروید بخورند بول وحیض براند و محلل ورم سپرز بود
وصرع را نافع بود و معنی فاشرستین بسر یانی دافع شمت علة است فانیذ جند بید ستر است
فانیذ بهترین آن بود که از سفید سازند و وی غلیظتر از شکر بود و طبعت وی گرم و تر بود در اول
و گویند حرارة وی در سیوم بود و آن چه سجزی بود گرم و خشک بود در دوم سرفه را نافع بود و شکم
نرم دارد و خونی معتدل از وی متولد شود و سینه را نیکو بود و مولف گوید این فانیذ که منفعت وی
گفته شد بشیرازی کعب الغزال خوانند و باید که قطعا آرد در ان نبود و فانیذهایی که این زمان مستعمل
کنند مجموع بی آرد نبود پس اولی آن بود که در هر ترکیبی که فانیذ بود قند بجای وی خرج کنند یا کعب
الغزال که آن فانید اصل است وصنعة وی جنانست که قند صافی بقوام آورند و بکشند تا تمام سفید شود
بعد از ان پاره کنند و بر سر آتش آهسته بروی غربال یا در آفتاب نهند تا رست کند فاشرستین یا
با قلا است و گفته شد فاباشت القبطی باقلاء قبطی بود و آن جامسیه است و گفته شد فاغیه صاحب منهاج
گوید گل حنا است و مرزنجوشی که خوشبوی بود آنرا فاغیه خوانند و آن معتدل بود در گرمی و سردی
و تمیمی گوید حنا چون در میان جامه صوف نهند و در بیخند خوشبوی کند و رها کنند که سوس آنرا تباه کنند
فاغیرا بردی است و گفته شد فاغیرا بیخ نیلوفر هندیست و آنرا قل خوانند و گفته شود بعد از ین
ان شاء الله تعالی فاناقس اسقلیبوس نوعی از ذوقواکیر است فانافحیروخترن نوعی از بیخ زوفا است و گفته شد فانافس
ابراقلیون بیونانی درخت جاوشیر بود و جاوشیر گفته شد فاغره بپارسی فاغره گویند و بشیرازی کبابه
شکافته و از سقاله هند خیزد طبعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و در وی قبضی
و تحلیلی بود و مصلح معده و جگر سرد بود و سوء الاستمرا که از سردی بود و شکم به بندد فاغوس شیطرج
هندیست و گفته شد فارسطاریون رعی الحمام است و گفته شد فالوغوسیس بلارح خوانند و انوع
است و مرغی مشهور بود و در خواص ابن زهر آورده است که استخوان وی چون با خود دارند
عشق زایل کند و صاحب منهاج گوید بیضه وی فضا را نیکو بود فاخته گوشت وی گرم و خشک
بود قالج را نافع بود و مضر بود بدماغ و سپرآ [illegible] و گشنیز ضرر وی کم کند و مجهول گوید سرگین
وی چون بگدازد گی بندند که بشب مصروع شود دفع کند فاصدوخالنجعن نام دارویی بیونانی ریتیلا بود از بهر آنکه

۱۳۵

گزندگی ویرا نافع بود و فالنجیطس و فالاخبیطس و فالاخیقون نیز خوانند و لوفالفلس هم و آن
نباتیست که گل وی مانند گل سوسن بود و تخم وی سپاه بود مانند عدس کوجکتر و بیخ وی باریک
و کوجک بود و اولی آن بود که از زمین برکنند زرد بود بعد از ان سفید گردد در تلهای خاک
روید و ورق و تخم و گل وی چون با شراب بیاشامند گزندگی عقرب و رتیلا را نافع بود
و محلل مغص بود و قوة وی ملطف و مجفف بود از بهر آنست که مغص را نافع بود فاط صاحب
منهاج و صاحب جامع گویند آن دوای ترک است که دفع مجموع زهرها کنند و گزندگیها چون
چون با آب سیر و بیاشامند و دردهای سخت ساکن کند مولف گوید ظن آنست که جدوار است
که از طرف خطای می آورند فادج مولف گوید سنگیست زرد که بسفیدی زند و سبزی و نیز رنگ
دیگر بروی ظاهر بود و این سنگ از آخر هند و پستان می آورند و از قعر چین نیز آرند و نیکوترین
آن چین بود و شربتی از وی کسی را که زهر داده باشند دو از جو باشد که به آب سرد بیاشامد
و این سنگ در آتش بسوزد و چون باز زدجو به بر سنگ بساید مانند پسته نماید و یاد زهر همه
زهرها بود خاصه در طلا کردن و بعضی گویند که وی فاط است که گفته شد و این مولف گوید این
باد زهر کانیست تحقیق و دیگر اقوال خلاف است فاوانیا فاو نیا نیز گویند و کهیانان و ان عود الصلیب است
و نر و ماده بود انچه نر بود ورق وی مانند ورق جوز بود و بیخ وی سطبر بود و سفید مانند انگشتی
و در طعم وی قبض بود و آنچه ماده بود کثیر الشعب بود و بیخ وی مانند بلوط بود و هفت یا هشت بود
و نیکوترین آن سبز رومی بود و وی فاضلتر از هندی بود و طبعت ان گرم و خشک بود در دوم
و گویند معتدل بود در حرارة و بود در وی تجفیفی و قبضی با تحلیل بود و مفتح و ملطف بود و وی آثار
سیاهی از بشره ببرد و چون بر طفلان آویزند مادام که با ایشان بود صرع زحمت ندهد
و چون با شراب بیاشامند درد شکم و یرقان و درد گرده و مثانه را نافع بود و چون با شراب
بپزند و بیاشامند شکم ببندد و آنچه ماده بود بر ساق وی غلاف پیدا شود مانند غلاف بادام
و چون شکافته شود حبهای سرخ بسیار بود مانند خون و بشکل ناردانه بود و در میان آن حب
سیاه رنگ بود و چون از ین حب بزرگ یازده حب بشراب رنگ قابض بیاشامند قطع نزف
دم از رحم بکند و چون بخورند نافع بود جهة درد معده و لذع که عارض شود در ان کودکان

بخورند یا بیاشامند در ابتدای سنگ مثانه نافع بود و آنچه حب سیاه بود چون از وی بازده
حب با شراب بیاشامند اختناق رحم و کابوس را نافع بود خاصه مادهٔ وی و گویند
گویند چون با آهن پاره کنند این خاصیت از وی زایل شود و نقرس و ضربه و سقطه
و صرع را بغایت نافع بود و چون بخور کنند مصروع را و مجنون را بغایت نافع بود و اگر
از تخم وی گردن بندی سازند و برگردن کودک مصروع آویزند صرع از وی زایل شود
و اگر عود وی سحق کنند و در صره بندند و مصروع دایم بو کند نافع بود و دیسقوریدوس گوید
بیخ وی و تخم وی نافع بود جهت مرضی که باشد ضماد کردن و چون بیاویزند بر کسی که در بیابان رود
از همه آفتها ایمن باشد و اسحق گوید عود الصلیب مضر بود بمعده و مصلح آن کثیرا بود و گویند بدل
آن زفت بود و گویند بدل آن غافت ریقون و زراوند مدحرج است و بدیوریس پوست انار
یا ورق آن و فودنج و سوق الغزلان چون با هم جمع کنند بدل فاوانیا بود فار بپارسی
موش خوانند خون وی قطع ثالیل بکند و چون بشکافند و بر خنازیر نهند یا بر گزندگی عقرب بغایت
سود دهد و چون بریان کنند بر گزندگی عقرب نهند نافع بود و چون بریان کنند و بکودکی دهند
که لعاب بسیار از دهان وی روانه بود باز دارد و اگر در آب بپزند و صاحب اسر البول در و
۷ نشیند نافع بود و خوردن گوشت وی نسیان آورد و غثیان و مفسد معده بود و چون بشکافند و
[illegible] که خار یا پیکان بود بیرون آورد و منفعت سرگین وی در خرء الفار گفته شد و سر — و برهای نهند
وی [illegible] الفار گفته شد فارة البیش پیش موش است و گفته شد سرد و اهی فاد زهر
سرد و ای که حافظ روح بود بقوت دفع ضرر [illegible] کند آنرا بادزهر گویند و آنچه مخصوص است
حجر التیس و حجر الحیة و گفته شد فجل بپارسی ترب گویند و بشیرازی تربزه و تخم وی اقوی بود
بعد از آن ترب پس ورق پس گوشت و نیکوترین آن بستانی بود سبز تازه و طبیعت
آن گرم بود در اول و گویند در سیوم تر بود و گویند خشک بود در دوم و جالینوس گوید گرم
بود در سیوم و خشک بود در دوم مو برد اد الثعلب و حیة بر و یاند و وی مولد ریاح بود
و معده را نیکو بود و مسخن بود و بول براند و ابن ماسویه گوید پیش از طعام بخورند شکم نرم
دارد و غذا را یاری دهد در گذشتن از معده و اگر بعد از طعام بود هضم طعام بکند

خا

خاصه ورق وی و با استانی فی آورد و آب وی استسقا را نافع بود و چون در چشم چکانند
جلا بدهد و گویند ورق وی جلای چشم بدهد و شیر زیاده کند و چون پخته بخورند نافع بود
سرفهٔ کهنه را و کیموس غلیظ که در سینه بود و آب وی چون با شراب بیاشامند گزندگی
افعی را نافع بود و مار شاخدار و اگر آب وی بر عقرب چکانند بمیرد و اگر خورده باشند
و عقرب بگزد هیچ مضرت نرسد و چون با سکنجبین و بدان غرغره کنند چون گرم بود خناق را نافع
بود و فجل بری اقوی بود در همه حالی از بستانی و روفس گوید فجل بلغم را نافع بود و مضر بود
بدندان و چشم و سر و جشاء معده و مفسد طعام بود و علتهای نسا را بد بود و شپش در بدن
پیدا کند و صاحب فلاحه گوید درد گرده و مثانه و سرفه را نافع بود و باه را برانگیزد و چون
آب وی بر بدن طلا کنند گزندگی جانوران زیان دهد و تخم وی در گزندگی جانوران نافع
بود و بمنزلهٔ تریاق بود و بر نمش و کلف که بر روی بود با سرکه طلا کردن نافع بود و دوام
اکل وی کردن موی بر داء الثعلب برویاند و شیر بیفزاید و گویند آب ترب بلی ورق
بگیرند و بیاشامند ده درم بیاشامند سنگ بزرگ و خرد که در مثانه بود بریزاند و این
فعل بخاصیت می کند و طبری گوید آب ورق وی یرقان را زایل کند و سنگ مثانه بریزاند
و گویند منی زیاده کند و انعاظ آورد و اگر تخم وی با کندش بکوبند و با سرکه در حمام بر بهق
سیاه طلا کنند زایل کند و شریف گوید چون سر وی برداریند و اندرون وی خالی
کنند و روغن گل گرم کنند و در گوش چکانند گرانی گوش ببرد و اگر اندرون وی خالی
دروی ۲ — کنند و چهار درم تخم شلغم درو نهند و در خمیر گیرند و در میان آتش نرم بپزند و سه روز از آن
بخورند سنگ بریزاند و جرم وی مغثی بود و قشر و ورق وی با سکنجبین قی با آسانی
آورد فربیون افربیون و فربیون گویند و تا کوب خوانند و باید که چون فربیون از
درخت گیرند دهان بر بندند تا غبار آن بدهان نرود که جمله دندانها بریزاند و چون ویرا
بگیرند باید که با قلای مقشر در میان وی بریزند تا قوت وی نگاه دارد و مدتی و آنچه
تازه بود زرد بود [illegible] و در زیت بگدازند و آنچه کهنه بود بخلاف آن آن [illegible]
مایل بود و گویند قوت آن بعد از سه سال یا چهار سال متغیر شود و تا هفت سال [illegible]

سال باطل گردد و نیکوترین آن صافی زرد بود که رایحهٔ وی بغایت حدة و حرافت بود طبیعت
آن گرم و خشک بود در چهارم و گویند خشکی وی در سیوم بود و برا قوت ملطف و محرق بود
بغایت عرق النسا را نافع بود و چون با ادویهٔ موافق بیامیزند و گزندگی جانوران و سگ
دیوانه طلا کردن نافع بود و لقوه و قولنج و سردی گرده را نافع بود و ثقلهای بلغمی از
مفاصل و اعصاب پاک کند و مسهل آب زرد بود و بلغم لزج که در ورکین و پشت بود
و گرم مزاج را بد بود و کسی که خون بروی غلبه کرده باشد و شاید که بهای بیاشامند و مقو
بود بانشبین و چون بروغن گل چرب کنند حدت وی شکسته گردد و مقل و رب السوس و کثیرا
و کثیرا و صمغ اضافت کنند اگر مستعمل کنند و شربتی از وی قیراطی تا دانگی بود و وی رحم را بد
بود و انضمام پیدا کند تا بحدی که منع ادویهٔ مسقط بکند و اسقاط جنین و چون در روغن
بگدازند و بدان تمریخ کنند فالج و خدر را نافع بود و چون با آب در چشم کشند چشم را جلا
دهد لیکن دو روز باقی باشد و قطع آب نزول بکند و سه درم از وی کشنده بود در سه روز
ریش معده و امعا پیدا کند و از خوردن وی کربی سخت و لهیبی عظیم و لذع شکم و فواق
پیدا کند و باشد که اطلاق بافراط آورد و مداوای وی مانند مداوای کسی بود که فربیون
خورده باشد مثل دوغ و آب انار مز و سیب مز و کافور و گویند بدل آن بوزن
آن دو دانگ مازریون بود و دانگ آن چند بیدستر و گویند بوزن [illegible] چند بیدستر
و نیم وزن آن [illegible] بود فراسیون فراسیون گویند و حشیشة الکلاب و صوف الارض
نیز گویند و آن کراث جبلی است بپارسی گندنای کوهی گویند نیکوترین آن رکی
سرخ رنگ بود تلخ و طبیعت آن گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم مفتح سده جگر
و سپرز بود و سینه و شش پاک کند و حیض براند و عصارهٔ وی درد گوش کهنه را نافع
بود و بدان سعوط کردن یرقان را سود دهد و با عسل چشم را قوت دهد کحل کردن و با نمک
بر گزندگی سگ دیوانه ضماد کردن و گل وی چون خشک بود یا تخم با آب بپزند و چون
تر بود آن بگیرند و با عسل قرصه شش را نافع بود و درد و سرفه و با ابرسا خشک فضول
غلیظ از سینه پاک کند و حیض براند و مشیمه بیرون آورد و دشخواری زادن را سود دهد

وچون

و چون ضماد کنند بورق وی و عسل ریشهای چرکن و داخس و گوشت خورنده قطع کند و در
جلوها ساکن کند و عصارهٔ وی درد اروهای چشم و جرب قدیم و جدید و اصناف حره
چشم زایل کند چون با آب انار ترش حل کنند و برک چشم باز گردانند و طلا کنند و [illegible]
کحلها جهة آثار ریشها و سفیدی قدیم که در چشم بود و جدید نافع باشد و در شافهای جلا
دهنده جهة غشاوهٔ عین و تقویت [illegible] مستعمل کنند و اگر نیم مثقال تا یک درم
در طبیخ زوفا و روغن بادام شیرین بیاشامند سرفه و سینه را پاک کند و قرحه که به سل
خواهد انجامید بحال صحت آورد و اگر نیم درم در شراب بنفشه یا در جلاب بیاشامند
سرفهٔ تر و ریش سینه زایل کند و رطوبتها بیرون دهد و چون عصارهٔ وی با قدری آب
و عسل بر جراحتهای متعفن ضماد کنند بصلاح آورد [illegible] و خنازیر تحلیل دهد
و [illegible] درد بکشاید و مجموع بادهای غلیظ را نافع [illegible] و چون بر سینه
ضماد کنند ضیق النفس را نافع بود و چون ورق [illegible] جهت [illegible] که در معده
متولد شود نافع بود و چون با آب و زیت یا با آب شهانیز [illegible] کنند بر زهار جهت
دردی که عارض شده باشد و ادرار البول [illegible] و از جمیع اصناف اوراق و ورق
وی چون تر بود با گرده بکوبند و بر ورمها نهند بگدازاند و چون ورق وی [illegible]
سودمند بود از همه سودمندترین معالجهٔ سرفه و ربو و ضیق النفس بود و اگر آب بحاله بگیرند
و حسویی سازند و در پختن پنج درم ورق وی اضافه کنند و بیاشامند سرفهٔ مفرط [illegible]
را سود دهد و باید که شش روز پیاپی بیاشامند و چون ورق تر وی بکوبند و ضماد کنند بر
تعقد امعا بغایت نافع بود و اسحق بن عمران گوید مضر بود بگرده و مثانه تا بحدی که خون
بعوض بول جدا شود و مصلح وی تخم رازیانه بود و صاحب منهاج گوید مضر بود بعصب
و گرده و مثانه و مصلح آن سنبل الطیب بود و بدل آن بوزن آن [illegible] است و صاحب
منهاج گوید شربتی از وی نیم درم بود و سدهٔ جگر و سپرز بگشاید و حیض براند فرنجمشک
افرنجمشک خوانند و گفته شده وی بواسیر را نافع بود و منی بیفزاید و تخم وی چون بیاشامند
مجفف منی بود و وی معتدل تر از مرزنجوش [illegible] و سبز بود و منفعتهای وی در الف گفته شد

وبدل آن کوینده قرنفل است و کویند قرنفل و بادرنبویه بوزن آن و صاد [illegible] است
وکفته شد فرشیون بقلة الحمقاست وکفته شد فرغمیه و فرمیه بنفشج است وکفته شد
فرنیجه حلبه است وکفته شد فرسلون طلق است وکفته شد قرقف شاهترج است
وکفته شد فرفخ و فرفخ بقلة الحمقاست وکفته شد فرخ الحمام اهل پارسی بکبوتر بچه کویند
ودر وی حرارت و رطوبت فضلی بود و غلیظی و ابن ماسویه کوید کرمتر از جمیع کوشت مرغان
بود و دیر کوار هضم بود و خون بسیار از وی متولد شود و رطوبت و صاحب منهاج کوید
مطبوخ اکوشت وی خوردن سود دهد و کوشت وی کثیر الفضول و سریع العفونة بود
تا بحدی که سهر آورد و مصلح وی سرکه و کشنیز بود و محروری مزاج اولی آن بود که با آب
غوره و کشنیز و مغز خیار بالنک خورد و رازی کوید کوشت وی کرم و خشک بود و به
وبر احرارت ظاهر بود و موافق محروری نبود الا سهلتر از کوشت مرغ از شکم بیرون آید
خاصه چون با آب نخود و شبت و نمک بپزند و مرق وی نافع بود سرد مزاج را و کسی که
شکم وی قبضی دارد و درد پشت که سبب آن خلطی غلیظ بود و کرده را فربه کند و باه را
زیادت اما مضر بود بچشم و دماغ خاصه بریان کرده و اولی آن بود که بر سر وی چیزی
بپاشند که منع صعود بخار از سر بکند و خود آب وی چون پیه در وی بسیار بود موافق
بود کرده و بامر از یاد کند و شریف کوید ادمان اکل بریان کرده وی کردن خوردن
بسوزاند و باشد که بجذام کشد خاصه در مزاج طفلان کوچک و صاحب مزاجان
کرم و همو کوید چون کبوتر بچه در دیک انداز ند و روغن کنجد بر سر آن کنند چنانکه از آن
بجوشانند و نمک بر آن [illegible] کنند و بپزند و کسی که سنک داشته باشد چون بخورد
از وی زایل شود و [illegible] کرمترین پوستها پوستین روباه بود و بعد از آن
سمور و بعد فنک و قاقم پس برم و سر یک بجای خود کفته شد فو [illegible] فجل است وکفته
شود ان شاء الله تعالی فستق بپارسی پسته کویند کرمتر از کردکان و بادام بود و نیکوتر
وی تازه بزرک بود و طبیعت وی کرم بود در سیوم و خشک بود در دوم و کویند کرم
وی در آخر درجه دوم بود و کویند خشک بود در سیوم و کویند در وی رطوبت فضلی

بود و کویند تر است در سیوم سده جکر بکشاید و منع غثیان کند و قوت معده
و فم معده بدهد و شکم براند و نه بندد و کزندکی جانوران را سود دهد و باه را زیادة
کند و سرفه بلغمی را نافع بود و غذا اندک دهد و تشنکی آورد و مصلح وی زردآلوی
خشک بود و شریف کوید بوی دهان خوش کند و مغص زایل کند و کویند پوست
بیرونی وی سبز چون در آب خوسانند و بیاشامند تشنکی بنشاند و قی باز دارد و شکم
ببندد و روغن وی مضر بود بمعده بخاصیتی که در وی است و بدل آن بوزن آن
مغز بادام و مغز حبة الخضرا بود فستق الماوبه حب البان است وکفته شد فشلوح بلغة
اندلس ربوله خوانند و صاحب جامع صفت و منفعت آنکه کفته صعوفا شر ایا قاشر
ستین و صاحب منهاج صفت وی کفته که نبات وی چون بر شاخهای انکور پیچیده
شود و مفسد وی بود و مؤلف کوید شیرازی ان را سرم خوانند فقفقه بپارسی آن است
خوانند چون تر بود فقفقه و رطبه کویند و چون خشک کردد قت و علف خوانند و نیکوتر
آن سبز املس ورق بود در وی تخمی بود تخم وی منی و شهوت بیفزاید و رازی کوید چون وی را
بپزند و بکوبند تا چون مرهم شود و ضماد کنند بر دست کسی که رعشه دارد مرد و زن
دو نوبت رعشه زایل کند و روغن وی نیز بو هم بپزد و خوردن و [illegible] کردن [illegible]
کوید دواب را فربه کند و تر آن شکم براند و خشک آن ببندد و [illegible] و [illegible] سینه
نافع بود فضا عجم الزبیب است وکفته شد فقح ابن ماسویه کوید بحاله وی سرد و
بود باعتدال و کویند معتدل بود در کرمی و سردی و کویند قابض بود [illegible] الرئیس کوید
بحاله وی چون با ادویه بیامیزند خفقان زایل کند [illegible] از [illegible]
وجرب و حکه زایل کند و عسر البول هم و مقدار ما [illegible]
فعل با قوت بود ولیکن تحلیل از وی ضعیفتر بود و کویند شراب از وی خوردن
زود آورد و نقره چون بوی کوکرد بشنود سیاه کردد و چون بمک [illegible] سپید سیاهی از
وی برود و بحاله وی چون با زیبق بر بواسیر طلا کنند نافع بود و وی مضر بود بمثانه
عسل بود و قطر سکار فرع کویند و آن انواعست مع و یک نوع وشنه خوانند و [illegible]

را بپارسی بیکر گویند و یکنوع قصیل و مجموع انواع را کاه خوانند و بدترین همه قطر بود
یکنوع صحرای بود و یکنوع در شیب سرکین روید و نوعی در شیب خم شراب روید آنچه
سرخ بود زهر بود و آنچه سفید بود بازهر آنچه در شیب خم شراب روید پوست وی باز کنند
و خشک کنند هر کرا چند سرانگشتی بدهند بیهوش گردد و پوست وی زهر بود و گویند هر که
بناپاکی سماروغ خورد نسل وی منقطع شود و دیگر فرزند از وی حاصل نشود و خلطی غلیظ
از وی متولد شود و خشک کرده وی را بدی کمتر بود و طبیعت قطر سرد و تر بود در آخر سیوم
و گویند در دوم خدر و سکته آورد و گاه باشد که بکشد و اگر نکشد هیضه و عسر البول احداث
کند چون بسیار خورده بود و وی دشخوار هضم بود و نوع کشنده غشی و ضیق النفس
و عرق سرد آورد و باشد که در روز بکشد و آن در موضعها عفن یا در موضع که مقام
گزندگان بود یا در شیب درخت زیتون روید و مصلح آنست که مسلوق کرده با کمثری
تر و خشک بخورند که بخاصیت دفع مضرت وی میکند و شراب صرف بر سر آن خورد و معالجه
کشنده بود که وی بمقطعات کنند مانند سکنجبین [illegible] تخم کرفس کوهی بود
و آن دانه سیاه طولانی شکل است و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و قوت
وی زیاده از بستانی بود بدل آن دو وزن آن تخم کرفس بود و جالینوس گوید بدل
آن نیم وزن افسنتین بود [illegible] فقلاسوس گویند و آن بخور مریم است و گفته شد
[illegible] حنا است و گفته شد [illegible] نوعی از کماه است بپارسی سک خوانند
و آن در لب چاهها و اندرون چاه و کنار آبها روید و بدان سیالم تر از قطر بود
و طبیعت آن سرد و تر بود و غلیظ [illegible] تخم سنکست و گفته شد فقاح الاذخر [illegible]
و زهری که بود آنرا فقاح خوانند بهترین آن خوشبوی بود و طبیعت وی گرم بود در
اول و خشک بود در دوم خون حیض ببندد و شربتی از وی یکمثقال بود و نفث دم را
نافع بود و طبیخ وی سنگ بریزاند و بول و حیض براند و بقراط گوید درد رحم و گرده
و نزف دم و ورم سرد که در جگر بود و معده سود دهد و اگر اد مان بوی بیدن وی کنند
سر را گران کند و خواب آورد و اسحق گوید مقلل [illegible] بود و مصلح وی بارزد است

و بدل وی قصب الذریره فقاح الصنوبر [illegible] اصل لعبه هرمس است و گفته شد فقاح الکرم بپارسی
دل خوانند و آن شکوفه انکور بود و طبیعت آن سرد است فقاح الملک زهرة الملح است
و گفته شد فقلا [illegible] مجیلا سوس است و گفته شد فقلا [illegible] صرمه الحری است و گفته شد
[illegible] افلنجه خوانند و آن تخمیست مانند خردل لیکن بغایت سرخ بود و نیکوترین آن بود که
چون در دست بمالند بوی سیب کند و طبیعت آن گرم و خشک بود و آن در عطریات بکار
برند مقوی معده و جگر سرد بود و سده که در سپرز بود بگشاید و قوت دماغ بگشاید و آنچه زرد
بود یا سیاه بد بود و چون سحق کنند و با زیت برگزند کی عقرب طلا کنند نافع بود [illegible] صاحب
منهاج گوید فاغره است و آن بیخ نیلوفر هندی بود و قوت وی مانند قوت بیروج بود
و گویند گرم و خشک بود صداع را ضماد کردن نافع بود و اسحق گوید نیم درم از وی سحق کرده
درد معده را نافع بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی لفاح بود و صاحب جامع
از قول اسحق بن عمران گوید که فل ثمری هندی بود بمقدار فستقی و لون قشر وی بلون فندق
ماند و مغز وی چرب بود مانند جلغوزه زردی که مایل بسفیدی بود و طبیعت وی گرم و خشک
در سیوم استرخاء عصب را سود دهد و بواسیر [illegible] اصل فلفل است بپارسی بیخ درخت
فلفل گویند و آن خشبی حریف بود بشکل قسط و طبیعت آن گرم و خشک بود در دمهای سرد و تشنج
و امتلاء و نقرس و قولنج و ماده های سرد برا نافع بود و برورک طلا کردن عرق النسا را نافع
بود و غافقی گوید لوزرا نیکو گرداند و مره سودا بیرون آورد برفق نه چنان که اورا دیر مسهل
و باه را زیادت کند و چون بسرکه بپزند و بیاشامند یا ضماد کنند ورم سپرز را تحلیل کند و چون
با مویزنجان بند و بدان غرغره کنند با مویزج بلغم را قطع کند و بدل آن دار فلفل بود و گویند
بدل آن بوزن آن نار مشک و دو دانگ آن سورنجان و نیم وزن آن مغز حسکدانه [illegible]
[illegible] درخت فلفل مانند درخت انار بود و جالینوس گوید اول ثمره فلفل دار فلفل بود و از بهر
اینست که دار فلفل ترتر از فلفل بود و گفته شد و همو گوید ثمره فلفل چون نارسیده بود فلفل
سفید بود و چون رسیده سیاه گردد و مولف گوید چند انکه تفحص کردیم از بازرکانان که از
طرف هند آمدند این خلافست دار فلفل [illegible] درخت فلفل است و بیشتر در بنکاله می باشد و آنکه

می گویند که فلفل سفید هم از درخت فلفل سیاه است این نیز هم خلاف است و صاحب منهاج
گوید از قول دیسقوریدوس بهترین وی آن بود که سبک [illegible] و وی ضعیفتر از سیاه بود و مولف
گوید فلفل سفید بزرگتر از فلفل سیاه بود و لون وی [illegible] مقدار نخود کوچک بود
مدور رس نرم املس و طبیعت آن گرم بود در سیوم و خشک بود در چهارم چون در کحلها کنند جلای
تمام بدهد و هضم طعام بکند و اشتها بیاورد و ورم سپرز را نیکو بود و بول و حیض براند و طبیعت
را نرم کند و اندک و بسیار در تریاقات مستعمل کنند و بلغم و سودا پاک کند و شربتی تا نیم مثقال
بود و وی مجفف منی بود و مخدر جنین و مضر بود بگرده و مصلح وی عسل بود و ابن ماسویه گوید بد
وی زنجبیل بود [illegible] بود یونانی بانارز خوانند و وی گرمتر از سفید بود و طبیعت آن گرم
و خشک بود در [illegible] جذبی و تحلیلی بود و جلا بدهد و بلغم لزج را دفع کند و مسخن
اعصاب بود و مسکن آن و چون با زفت بیامیزند محلل خنازیر بود و با نطرون بهق را زایل کند
و غذای غلیظ را لطیف گرداند و بول براند و اگر بعد از مجامعت زن بخود برگیرد آبستن
نشود و جهت تاریکی چشم و آب رفتن آن نیکو بود و سرد مزاج را نیکو بود و مسخن معده و جگر بود
و همه اعضاء و مسخن خون بود و با پیاز و نمک بر داء الثعلب ضماد کنند نافع بود بعد از آنکه نیک مالیده
باشند آن موضع موی بر وی باید و چون کوفته در زیت بجوشانند و بمالند فالج و خدر را نافع بود
و اعضایی که سردی بر وی غالب بود و چون ادویه که در وی قبضی بود بیامیزند تقطیر البول که از
سردی بود سود دهد و فالج و خدر و رعشه را مفید بود و فی الجمله نافع بود جهت هر علتی سرد
که در اعصاب حادث شود و گویند بدل آن یک وزن و نیم فلفل سفید بود [illegible]
او د ز و بایای گویند و آن نباتیست که در آبها ایستاده روید و آبهای که آهسته روانه بود و تر
و یرا فرعمن خوانند و گویند چون گرگ و یرا بخورد بمیرد و بغایت از او دوست دارد و ساق
وی گره دارد و درازی وی یک گز بود و ورق وی مانند ورق بید بود بزرگتر و سفیدتر و طعم
فلفل بود و بوی وی خوش بود و ثمره وی کوچک بود آسته بر شاخها، کوچک از بن ورق
مجتمع بود و بعضی بر بعضی مانند خوشه بطم و بغایت حریف بود چون ضماد کنند ورق و ثمره وی
ورمهای بلغمی و مزمن تحلیل دهد و سیاهی که در شیب چشم بود زایل کند و برکلف و نمش که بر روی

بود

بود ضماد کردن نافع بود و بیخ وی دراز بود و هیچ منفعه ندارد و مولف گوید که آن زنجبیل الکلاب است
و گفته شد [illegible] حبیست مانند جلنار و بطعم مانند فلفل بود و از بلاد سودان آرند درد
دندان را نافع بود و جنبیدن آن [illegible] بپنجنگشت است و گفته شد [illegible] ملس
دانه است و گفته شود انث الله [illegible] اسم مرنو است که ثمر عود بود و گفته شود انث الله و در انده
ناخواه را بدین اسم خوانند و بعضی تخم پنجنگشت بدین اسم خوانند [illegible] حبق جبلی بود که بپارسی
بودنه کوهی گویند و آن نوعی از بودنه است و طبیعت آن گرم و خشک بود و نیکوترین آن صمغی بود
و نیم مثقال از وی مشیمه بیرون آورد و مضر بود بفم معده و مصلح آن بودنه بری بود [illegible]
فرنجمشک آبو و گفته شد [illegible] و خمیر او راق است و گفته شد [illegible] فزوی بود گرمتر از
سنجاب و سردتر از سمور و بتازی گویند فنک و قاقم و هو اصل معتدل [illegible] و قوم
حنظل است و گفته شد [illegible] نغلول و تملول گویند و گفته شد [illegible] آن باقلا است
و گفته شد [illegible] جعده است و گفته شد [illegible] غوشنه گویند و آن نوعی از قطر است و گفته شد
[illegible] بیخیست که ورق نبات آن مانند ورق کرفس بود بزرگتر و گل وی مانند نرگس بود بزرگتر
و پاوی یک گز بود و زیاده و املس بود و لون وی مایل بغرفیری بود و بستری اعلا وی مانند
خنصری بود و در اصل وی عطریتی بود و گویند قوه وی مانند سنبل بود و در شیراز خیری نیکوتر از وی
بود و ادرار بول بیشتر از سنبل کند و طبیعه وی گرم و خشک بود درد پهلو را نافع بود و بول و حیض
براند خشک وی و مطبوخ وی داء الثعلب را نافع بود و شربتی از وی نیم مثقال بود و گویند
مضر بود بگرده و مصلح آن تخم رازیانه بود و جالینوس گیاه در قوه وی بود الا لطیفتر از وی بود
و بدل آن بوزن آن سنبل و کبابه بود و گویند بدل آن فلفل سیاه است [illegible] ثمر ایست
که در قوه مانند صندل سرخ بود و درخت وی مانند درخت نارگیل بود و وی مبرد بقوه
و یابس و قابض بود برو رمها، گرم غلیظ طلا کردن نافع بود و اعضاء مسترخی را محکم گرداند
و بوی دهان خوش بکند و قوه دل بدهد و منع التهاب تشنگی و جوبان بکند و قوه لثه و دندان
بدهد و حرارت دهان باز دارد و گویند بدل وی بوزن وی صندل سرخ و نیم وزن آن
کشنیز تر بود [illegible] فودنج بز گویند و آن سه نوع بود جبلی بری نهری مولف گوید

گویند حبلی و نوع بود یک نوع را مشکطرامشیع گویند و گفته شود انشاالله و نهری یکنوع نه‌
نبود و نیکوترین حبلی آن بود که خوشبوی بود و تازه و سبز و ورق آن کوچک بود و طبعت آن
گرم و خشکست در سیوم ملطفی بغایة قوت بود و عرق النسارا بد بود و اثرها سیاهی که در بدن
بود ضماد کردن نافع بود و عرق براند خاصه چون بشراب بختج باشند و طبیخ وی در حمام جرب
و حکه زایل کند و جذام را نافع بود و ریش دهن و فواق زایل کند و چون با عسل و نمک بیاشامند
فضول که در معده بود بیرون آورد و چون بیاشامند بول و حیض براند و مشیمه و بچه بیرون آورد
و چون خشک کنند و بسوزانند استرخاء لثه را نافع بود و یرقان و استسقا را نافع بود و
مسهل سودا بود و شربتی یکدرم و درود انگ بود بجلاب و گزندگی عقرب را سود دهد و گزندگی
رتیلا و چون بکوبند و بیاشامند بچه بکشند و اسحق گوید مضر بود با معاد و مصلح آن کثیرا بود و بدل
وی یک وزن و نیم فودنج نهری بود [illegible] قوة شراب وی مانند شراب جاشا
بود و نیکوترین بود جوبی سبز تر بود و بود نه پارسی افوی بود از مجموع بود تنها و طبعت آن
گرم و خشک بود در سیوم چون بخورند و بعد از آن ماء الجبن بیاشامند جذر و زیبایی دواء
الفیل را مفید بود و دود آلی طبیخ وی انتصاب نفس را سود دهد و چون با سرکه نزدیک بینی کسی
برند که غشی کرده باشد نافع بود و روغن وی تمریخ کردن بهمین سبب و خوردن و ضماد کردن
گزندگی جانوران را سود دهد و اگر با شراب بیاشامند دفع سموم قتاله بکند خاصه که پیش از آن
خورده بود و از دخان ورق وی گزندگان بگریزند و خاییدن وی بوی سیر زایل کند شربتی
از وی یکدرم بود و چون با شراب بپزند و بر صاحب جذام ضماد کنند نافع بود و وی مقطع باه
بود از بهر وی بگوید و گویند مصلح وی کثیرا بود و بدل آن نعناع است فوة وی معروف بود
بفوة الصباغین و پارسی روناس گویند و آن بیخست که صباغان مستعمل کنند و نیکوترین آن بود
که تازه و سرخ و باریک بود که از ارمن آرند و آن معروف بود بدر بندی و طبعت آن گرم
و خشکست و گویند در وی بعضی سردی بود و جلابی باعتدال دهد بر بهق سفید و قوبا با سرکه طلا کرد
نافع بود و بدر از بکند و از سرا اثری که بود پاک کند و یکدرم تا دو درم جهة سقطه و ضربه نافع بود
چون با قدری شراب بیاشامند و ثمر وی با سکنجبین بیاشامند و درم سپرز بگدازاند و ورق

فوة
روذرنگ بود و رودینن نیز گویند و بعضی رنجیر گویند

[illegible]

وی چون بیاشامند گزندگی جانوران را سود دهد و بیخ وی چون زن بخود برگیرد حیض براند و بچه
و وی بغایت مدر بود تا بحدی که خون بیاید و جگر و سپرز پاک کند و سده آن بگشاید و چون با
ماء العسل بیاشامند عرق النسا و وجع ورک و استرخاء اعضا را نافع بود و اولی آن بود که کسی
آن بیاشامد هر روز بحمام رود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن انیسون بود و بدیغورس گوید بدل وی
شقیقه جگر و سپرز و انزال بول و حیض بوزن آن سلیخه و دو دانگ وزن آن مویز سیاه و گویند
بدل وی در برص و بهق شیطرج بود فیلجوش بپارسی پیلگوش خوانند و آن لوف است و گفته شود
انشاالله فیجن سذاب است و گفته شد فیلزهرج درخت حضض است و ثمره وی مانند
فلفل بود و حضض عصاره وی است و معتدل بود در حرارة و برودت بر موی طلا کردن قوت
آن بدهد و چون بیاشامند درد سپرز و یرقان را نافع بود و طبیخ فروج وی حیض براند و بدل [illegible]
فیروزج نوعی از احجار ازرق بود نیکوترین آن نیشابوری بود کهنه و طبعت آن سرد و خشک بود
چون سحق کنند و بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود و ریش اندرونی و چون در دارو چشم کنند
شبکوری و تاریکی چشم را نافع بود و گویند چون روغن بوی رسد خراب شود و عرق مجنین و لون
آن بکلیه تباه شود و بمشک هم و ارسطوطالیس گوید هر جوهری از احجار که از لون خود بگردد پوشیدن
آن بد بود فیل حیوان معروفست و دندان وی را عاج خوانند و دیسقوریدوس گوید
براده عاج قابض بود چون بر داحس ضماد کنند زایل کند و شریف گوید نشاره عاج هر روز
دو درم بماء العسل بیاشامند حفظ را نیکو بود و اگر زن عاقره بود یک هفت روز بیاپی هر روز
دو درم نشاره عاج بماء العسل بیاشامند بعد از آن جماع دهد آبستنی گردد بفرمان خدای تعالی
و مولف گوید امتحان نوعی دیگر کردیم سه شب مرتب یکمثقال نشاره عاج با یکمثقال نبات مصری
سائیده زن سفوف ساخت و شب سیوم و چهارم مرد با وی جمع شد آبستن گردید بفرمان الله
تعالی اما بشرط آنکه بعد از طهر بود و اگر نشاره وی جزوی با نیم وزن آن براده آهن بیامیزند
و بغایة سحق کنند و بر بواسیر منقعد باشند بغایت نافع بود و طبری گوید چون از دندان فیل
چیزی در گردن طفل آویزند از وباء اطفال ایمن و سرگین وی چون با عسل فرزجه سازند و زن
بخود برگیرد هرگز آبستن نشود و بخوروی صاحب تب کهنه را نافع بود و اگر بسوزانند [illegible]

جهة
جلاء چشم
آبستن

طلا کنند زایل کند و اکر در موضعی که پشه بود بخور کنند همه بکریزند و ابن زهر در خواص آورده
است که اکر درخت انکور و و نوع و دیکر درختها جون با استخوان فیل بخور کنند قطعا هیچ کرم
کرد آن نکردد و اکر ریزه دندان وی در خرقه سپاه بندد و بر کلو بندند از و با ایشان
ایمن باشند و اکر از نشاره وی ده درم با آب بود نه کوهی چند روز پیاپی بیاشامند
مجذوم را نافع بود و اکر پاره از عاج بر عضوی نهند که استخوان در وی شکسته جذب کند
با آسانی بیرون آورد فیطل اهل اندلس طفل خوانند و آن کمون بری بود و سفید لون
کویند و در کمون کفته شود ان شاء الله فینک فنج کویند و آن قبشور است و کفته شود
ان شاء الله تعالی

باب القاف

قاقله دو نوعست بزرک و کوجک
از آن بزرک از جوز بوا بزرکتر بود و حب آن مانند دانه بود بزرکی و پوست آن صلب بود
رنگ وی سرخ بود که بسیاهی زند و قاقله کوجک شوشمیر خوانند و خیربوا و هال بوا و حسین بوا
کویند و آن سه نوعست یکنوع بمقدار استخوان بلیلج بود و یک نوع بمقدار جوز بوا البکن مثلث
شکل بود و دانه ایشان نزدیک بیکدیکر بود و کویند و کویند وی لطیفتر از بزرک بود و بزرک
را نر خوانند و کوجک را ماده و طبیعت آن کرم و خشک بود در درجه دوم تا اول
سیوم و کویند باعتدال نزدیک بود و در وی قبضی و تحلیلی و قوتی بود قی و غثیان را نافع
بود با آب انار و هضم را یاری دهد و معده و امعا پاک کند و مستعمل از وی تا یکدرم بود
درد جکر سرد و سده آن جون با سکنجبین بکوفته بیاشامند و صرع را جون هر روز دو درم
بیاشامند نافع بود و جون با تخم خیار اجزا مساوی هر روز یکدرم با سکنجبین بیاشامند سنک
کرده بریزاند و کوجک وی نشف رطوبة از سینه و حلق و معده بکند و هضم را قوت دهد
زیاده از نوع بزرک و لطیفتر از وی بود و قبض وی کمتر بود و حرافت بیشتر و کویند قاقله
مضر بود بشش و مصلح آن قند بود و بدل قاقله کبابه یک وزن و نیم قاقله صغار بوزن آن
قرنفل بود قاسلی نباتیست مانند اشنان و در طعم وی شوری بود با قبض و اسحق
بن عمران کوید مانند کشوث بود در فعل و طبیعت وی کرم و خشک بود در اول مسهل آب
زرد بود خاصه تخم وی و آب وی و مدر بول و منی بود و مسهل صفرا و ضعف جکر را سود

دهد و کیموس وی نیکو بود و در معده ثقل پیدا کند بسبب اندک لزوجتی که در وی هست و شربتی
از آب وی ده درم انک رطلی تا نیم رطل بود با ده درم شکر سرخ و صاحب منهاج کوید
با شکر العشر و حبیش بن الحسن کوید شکر سرخ با قاقلی و شاهترج و لبلاب نیکوتر بود و قوی
تر از شکر سفید بود قاتل النمر خانق النمر است و کفته شد قاتل النحل نیلوفر است و کفته
شود ان شاء الله قاتل ابیه داسقان دیدکشان کویند و کفته شد قاتل ... نوعی از اشق است و کفته
قاتل الثعلب ادارانی خوانند و آن خانق الکلب است و کفته شد قاره یونانی سطاخیس
کویند و کفته شد قاتل الذئب نوعی از ناغالس است انثی که زهر وی ازرق بود و آن اذان
الفار است و کفته شد قاتل الذئب خانق الذئب است و کفته شد قاطوع ارمینا ...
و کفته شد در الف قاوند فیوند خوانند بپارسی به قاوندی و روستاییان شیر از زیرا
شیر پیل خوانند و آن از هندوستان آورند مانند پسته بود و طبیعت آن کرم بود
دردهای که از سردی بود جون یکدرم از وی در حسو کنند و بیاشامند نافع بود و مالیدن
و صاحب منهاج کوید وی از ثمره کیرند که مانند فندق بود با سپیاب خورد کنند و رغن
وی بکیرند و رها کنند تا منجمد کردد قاقیا اقاقیا است و کفته شد قاتل اخیه ... الکلب بود
و کفته شد و از بهر این اسم بوی نهاده اند که ایشان دو هیچ اند مانند و زیتون که در سالی
یکی فربه بود و یکی لاغر و در سالی دیکر آنکه فربه بود لاغر کردد و آنکه لاغر بود فربه قاقمه بپارسی
سنکدان کویند و در قوابض بعد از این کفته شود ان شاء الله قارسیا فذاسیا است
و کفته شود ان شاء الله قبج حجل خوانند بپارسی کبک کویند صاحب منهاج کوید نزدیک
بطیهوج بود و لحم وی الطف لحوم بود و کرم و تر بود جون بریان کنند شکم ببندد و سمین بود
و باه را زیاده کند و دل را روشن کند و غذا بسیار دهد از بهر آنکه دیر هضم شود و دماغ
وی جون با شراب صرف بیاشامند صاحب یرقان را نافع بود و جکر وی جون کرم بود فرو
برند صرع را سود دهد و زهره وی شبکوری و تاریکی جشم ببرد و جون بزهره وی سعوط
کنند در هر ماه ذهن را زیاده کند و نسیان کم کند و قوة باصره بدهد و اکر زهره وی با
مرواریدنا سفته و مثل آن مشک اجزا متساوی سحق کنند و کحل کنند سفیدی جشم و غبار و ...

را نافع بود و بیضهٔ وی چون با سرکه عنصل بزنند و بخورند درد شکم و مغص را سود دهد قتا
ملین خشکست و آن قصفصه است و گفته شد قتا خاربست که صمغ وی کثیرا است و بیشتر ازوی
از آکم گویند و برا بسوزند و جرب ویرا کاو و شتر دمند و غذای نیکو بود ایشان را و طبیعت آن
گرم و تر بود سرفه را سود دهد و قرحهٔ شش و کثیرا در کاف گفته شود ان شاء الله قتا نعش فوانند
و گوهک آن شعار بپارسی خیارزه گویند و شنگیار و خیار دراز هم خوانند و صفاس و بکوبر نیز
آن نیشابوری پخته بود و طبیعت آن سرد و تر بود در سیوم تسکین حرارت و صفرا کند و بول براند
و تشنگی بنشاند و مثانه را موافق بود و بوی بیدن قتا و قند پخودی که از حرارت بود آسایش
بخشد و ورق وی با عسل بر شری بلغمی طلا کردن نافع بود و خوردن وی گزندگی سگ دیوانه
را سود دهد و کیموس وی بد بود و مستعد عفونت بود و تنهای تب آورد و درد معده
و مصلح وی عسل یا مویز یا ناخواه بود و رازی گوید بیشتر از خیار بود و زود تر بگذرد
و خیار و خیارزه و کدو محرور مزاج را نافع بود و محتاج اصلاح نبود اگر بسیار بخورد
نفخ در شکم و ثقل پیدا کند و مصلح آن جوارش کمونی و سعتر جلی بود اما سرد مزاج را مضر بود
و اولی آن بود که بسیار نخورد و شراب بقوت الی آن بیاشامد و جوارشات دیگر
... هندی خیار جنبر است و گفته شد قتا هندی بری ... بل است و گفته شد قتا الحمار
... خیارزه اسپند گویند و آن قتا بری بود و اهل اندلس علقم خوانند و اردفنا بی
نیز گویند و بیونانی اسغیرا و اغریوس و عصارهٔ وی اطریون گویند و نبات وی بنبات
کبر ماند اما خار ندارد و لون وی سبزی باشد که بسیاهی مایل بود و عصارهٔ وی چنان گیرند
که ثمرهٔ وی در اواخر تابستان که زرد شود بگیرند و در خرقه کنند و بمالند تا آب از وی بیرون
آید و صافی کنند و خشک کنند بر روی خاکستر و لوح سازند و خشک باگر باس سه نوع
کنند و بر روی خاکستر پخته اندازند و عصارهٔ غلیظ بر روی کرباس ریزند تا کرباس فرو
خورد بعد از آن بر صلایه اندازند و سحق کنند و قرص سازند و طبیعت آن گرم و خشک
بود در اول درجهٔ سیوم و گویند حرارت وی در دوم بود ملطف و محلل بود و بیخ وی
چون بدان مضمضه کنند مانست جو سر مرضی بلغمی کهنه که بود تحلیل دهد و چون با قمع البطم

خیار جنبر
کرماله بود

بر جراحات نهند از دمل و سرچه بود بگشاید و چون با سرکه بپزند و بر نقرس ضماد کنند نافع بود
و طبیخ وی در حقنهٔ عرق النسا نیکو بود و بکدرم و مضمضه کردن درد دندان را سود دهد و چون خشک
کنند و سحق کنند بهق و جرب و ریش شده و قوبا و اثرهای سیاهی که از دنبل و ریش بر روی پیدا
شده باشد زایل کند و عصارهٔ ثمرهٔ وی حیض و بول براند و اگر زن بخود برگیرد بچه تباه کند
و اگر با شیر سعوط کنند یرقان سیاه را نافع بود و صداع کهنه و چون با زیت کهنه یا عسل
یا زهرهٔ گاو بدان تحنک کنند یا طلا ورم حنجره و خناق را نافع بود و وی مسهل خام غلیظ
و مرهٔ سودا و مای اصفر بود و باید که با ادویهٔ موافق خلط کنند مانند صبر و قنطوریون
باریک و سورنجان و بوزیدان و کمافیطوس و قسط و مر و زعفران و سنبل و دارچینی و بلیلج
و زراوند مدحرج و انیسون و تخم کرفس و فطراسالیون و جاوشیر و سکبینج و مقل و تربد
و نمک هندی و حب بلسان و چون با بعضی ازین ادویها بیامیزند نافع بود جهت بسیار
دردها چون مفاصل و نقرس و قولنج و لقوه و خدر دست و پای و دردهایی که از مرهٔ صفرا
و سودا بود و نشاید که با ادویهٔ حادهٔ مثل سقمونیا و تخم حنظل بیامیزند و شربتی از وی
دانگی بود تا دانگی بحسب مزاج و مضر بود بشش و مصلح وی صمغ عربی و طین ارمنی بود و ...
و اگر قثاء الحمار با روغن کنجد بپزند یا روغن چراغ و بر بواسیر که ظاهر بود طلا کنند خشک
گرداند و اسحق بن عمران گوید روغن وی از آب وی و زیت گیرند یا بآفتاب یا بآتش
نافع بود جهت سردی اعضا چون بمالند و کلف و دوی و طنین و گرانی گوش که از ریاح
غلیظ بود و شریف گوید که چون طبیخ ورق و بیخ وی بیاشامند مجذوم را نافع بود و اگر
بیخ وی سحق کنند و رم بن گوش و ورمهای بلغمی که در گردن بود بگدازاند و روغن وی
در مفاصل کهنه و نو مالیدن نافع بود و خوردن هم شربتی بقوت ده درم بود که با آرد
جو بیامیزند و وی خلط خام لزج بیرون آورد و ربو و ضیق النفس را نافع بود و عصارهٔ
وی در حقنهٔ درد پشت نافع لیکن سحج آورد و مسهل خون بود و تنها در حقنه کردن خطر بود
الا با ادویهٔ موافق و از یکدرم تا نیم مثقال کنند بحسب مزاج و باشد که قی بافراط
آورد و مداوای وی به بست جو بشراب با سرکه کنند که قی باز دارد قثاء النعام

ذکر کدو

حنظل است و گفته شد ... از قول صاحب جامع زراوند طویل است و از قول
صاحب منهاج حنظل کوچک بود و مرد و گفته شد ... بباری فیبار گویند و گفته شد در فا
... قلیمیاست و گفته شود انشا الله ... رطبه است و گفته شد ... بنابیت
که بیونانی فوطولیدون گویند و گفته شود انشا الله ... گوشت خشک بود و نیکوترین
آن بود که از بستانی تر بود و حرارت وی کمتر از نمکسود بود قوت بدن بدهد و تشنگی را نافع
بود خاصه چون در سرکه خوب باشد باشند تشنگی کمتر کند و گرسنگی که از مستی بود باطل کند
و قلیل الغذا بود و اولی آن بود که با روغن و شیر بپزند ... و با خوانند بباری کدو بود
نیکوترین آن تر سبز بود و طبعت آن سرد و تر بود در سیوم غذایی که از وی متولد شود ما
مصاحب وی بود و اگر با خردل بخورند خلطی حریف از وی متولد شود و اگر با نمک بخورند
خلطی مالح و مسلوق وی غذا اندک دهد و زود بگذرد و صفرا و خون ساکن کند و مولد
بلغم بود و محروری و صفراوی مزاج را نافع بود و حرارت بنشاند و تشنگی و خشونت سینه
و سرفه و کسی را که جگر گرم بود و تب گرم چون با جو آب یا ماش مقشر و روغن بادام
بپزند و سرد مزاج و بلغمی و اصحاب سودا نشاید که خورند که قولنج غلیظ آورد و اگر
خواهند با زیت مطجن کنند و مطیب فلفل و خردل و سذاب و کرفس و نعناع کنند و شرا
صرف بر سر آن خورند و جوارشات و خردل و مری مصلح وی بود و چون مسلوق کنند
و با آب غوره و انار و سرکه و روغن بادام و زیت انفاق بخورند خلطی سلیم از وی
حاصل شود و سوبیق و سرفه و درد سینه که از حرارت بود نافع بود و تشنگی بنشاند و کر
که از صفرا بود و درد حلق را سود دهد و رازی گوید روغن وی مانند روغن بنفشه
و نیلوفر بود بسهر و حرارت را سود دهد و آب وی صداع زایل کند چون بیاشامند
یا بدان سر بشویند و با روغن گل درد گوش زایل کند و ورم دماغ و چون در خمیر گیرند
و در آتش بریان کنند و آب آن بگیرند و با قند بیاشامند تبهای سوزان ساکن کند
و خشکی بنشاند و غذایی نیکو دهد و چون بیاشامند بعد از آن که در آن آب فلوس خیار
جنبر و ترنجبین و خمیرهٔ بنفشه حل کرده باشامند صفرا محض براند و شریف گوید کدوی کوچک

که

که اول همه بیرون آید چون در خمیر گیرند و بریان کنند و آب آن کحل سازند درد چشم گرم را
زایل کند و پوست کدوی خشک چون بسوزانند و بر موضعی که خون روانه بود افشانند باز
دارد و اگر بسوزانند و با سرکه بر برص طلا کنند نافع بود و اگر دانه وی را روغن گیرند درد گو
و درد امعا گرم سود دارد و کدو چون با خر رسید بن آن بگشاید و سوراخی کشاده در
میان بکنند و به خبث الحدید بپندایند تا ممتلی شود و بن آن بارها نهند و چهل روز رها
کنند بر درخت بعد از آن بچینند و آنچه در اندرون وی بود بیرون آورند و بفشارند آب
سیاه از وی بیرون آید در شیشه نگاه دارند که پر بود و چون استعمال کنند حنا بدان
بسرشند و بر موی خضاب کنند موی را سیاه کرد اند و خضابی نیکو بود و جراده کدو
تر چون ضماد کنند در ابتدا، ورد چشم که از حرارت بود نافع بود خاصه چون با آرد جو بسرشند
و بر صداع گرم لطوخ کنند خواه در تب و خواه در غیر تب و چون ضماد کنند بر حمره
رفع ماده بکند و پوست کدوی خشک ریش ذکر را نافع بود و ریشهایی که بر اعضا
یابس المزاج بود و سوختگی آتش چون با روغن گاو بسرشند و مغز دانه وی سرفه گرم
را نافع بود و مرطب سینه بود و قطع تشنگی و سوزش مثانه که از خلطی تیز بود و وی مولد
بلغم معده بود و اولی آن بود که با سرکه بیامیزند در مسلوق کردن بعد از آن با مری و صعتر
و فلفل و خردل و فودنج بخورند ... بباری میخک گویند و بزر آن مانند استخوان
زیتون بود و درازتر و بغایت سیاه بود و علک وی در قوت علک البطم بود و نیکوترین
آن بود که تیز بوی شیرین طعم با تیزی و تلخی اندک بود که چوب وی باریک بود طبعت آن گرم
و خشک بود در سیوم بوی دهان خوش کند و چشم روشن و شبکوری ببرد کحل کردن و قوت
جگر بدهد و قی و غثیان و سلس البول چون از سردی بود و سخن رحم زنان بود و اگر نیم
درم از وی سحق کنند و با شیر تازه بیاشامند باه را قوت دهد و بوی وی مقوی دماغ
سرد بود و کسی که علتی سودا بروی غلبه کرده باشد و مقوی دل و مفرح بود و سودا وی
مزاج را نافع بود و مقوی معده و جگر و مجموع اعضا باطن بود و سخن آن دا استسقا ...
را نافع بود و مقوی اعضا رئیسه بود و معضم را یاری دهد و بادها متولد شود در معده از

جهت جلاء چشم

فضول غذا و مجموع شکم بشکند و لثه را قوت دهد و گویند مضر بود بمعاده و مصلح وی صمغ عربی
بود و گویند بدل آن نیم وزن آن جوز بوا و نیم وزن آن دارچینی بود و گویند بدل آن
قرفه است قرنفل بزر انجده است و گفته شد قرنفل بستانی قرنفل خشک است و گفته شد
قرفه القرنفل قرفه الطیب خوانند و پوست سرجوب و درختی که بود از او قرفه خوانند و قوه
وی نزدیک بقرنفل بود و آن پوست سطبر بود بلون زرد و طعم قرفه دارد نیم جلیله و بوی دارچینی
و اگر شیرین تر بود از معده ضعیفتر بود بفعل و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در
سیوم و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و بدل وی قرنفل بود قردمانا گرویای بری
بود و گرویا جبلی نیز و گویند نیکوترین آن زرد فربه بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و خشک
و مولف گوید بشیرازی تخم تر خوانند و در طعم وی تلخی بود سینه را پاک کند و چون با آب
بیاشامند صرع را نافع بود و سرفه که از سردی بود و عرق النسا و فالج و اسپرز خار و مغص
و کرم معاء بکشد و حب القرع بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند از وی یکدرم
با پوست بیخ غار بسنگ بریزاند و درد کرده و عسر البول و قولنج را نافع بود و گزندگی عقرب
و مجموع گزندگان زهردار و چون با عسل که بر سعفه و جرب طلا کنند زایل کند و دخان وی
بچه بکشد در شکم و شربتی از وی یکمثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی انیسون بود و گویند
آن اذخر و حرمل بود و گویند بدل آن در جمیع ابواب شکاعی است قرنفل سعد است
و گفته شد قرنفل جرابسیا نیز گویند و مولف گوید بپارسی آلوی ابوعلی گویند و آن سه نوعست
شیرین و ترش و عفص و آنچه شیرین بود گرم و تر بود در دوم زود از معده بگذرد و مرجع
وی بود و مستحیل شود بهر طبیعتی که غالب بود و شکم براند و طبع نرم دارد و مع ذلک نوظ
زیاده کند اما مفسد غذا بود و مولد سودا و آنچه ترش بود تشنگی بنشاند و شکم ببندد و معده
بلغمی که مملو فضول بود سود دهد از بهر آنکه تخفیف در وی بیشتر بود که در عفص و آنچه عفص بود ضد
شیرین بود و دیسقوریدوس گوید چون تر بود شکم براند و چون خشک بود شکم ببندد و صمغ
وی چون با شراب و آب بیامیزند سرفه زایل کند و لون را نیکو گرداند و چشم را روشن
کند و منهض شهوة بود و چون با شراب بیاشامند سنگ بریزاند قرنفل زعفرانست و گفته

قرنفل
قردمانا
حب سمک گویند
و ماکه بمل گویند
کلاغ را بکشد و سمک را
بیهوش کند در آب
چنانچه توان گرفت

142

شد قرنفل معما و قرنفل معا نیز گویند و آن ثفل روغن زعفران بود بیونانی و بهترین آن خوشبوی
و به سیاه بود که هیچ چوب در وی نبود و چون در آب بگدازند بلون زعفران بود و چون
بخایند دندان را رنگ کند رنگی سخت که باقی بود و وی مسخن و منضج بود و خشک بود در سیوم
بول براند و تاریکی چشم زایل کند قرة العین کرفس الما و جرجیر الما خوانند و بیونانی سلیون
گویند و آن بیشتر در آبها ایستاده روید و در آب روان نیز روید و ساق و شاخهای
وی لطیف لزج دارد چنانکه بر دهست بجسبد و در وی عطریتی بود و ورق وی بزرگتر از
ورق نعناع بود باندکی و مسخن بود و محلل بول و حیض براند و سنگ گرده بریزاند خواه
خام خورند و خواه پخته و بچه بیرون آورد و خوردن وی قرحه امعا را نافع بود و اگر
بسیار خورند مزاج را گرم کند تا بحدی که روی و بدن سرخ گرداند و لون را نیکو کند
و درد پهلوها را سود دهد و محلل و منضج بود و مسخن معده قرانیا درختیست بزرگ
کوهستان سردسیر روید و ورق وی مانند ورق آزاددرخت بود و ثمره وی مانند
زیتونی دراز بود چون نارسیده سبز بود و چون رسیده سرخ شود مانند خون و از او خوردن
و در طعم وی عفوصتی تمام بود و طبیعت وی گرم و قابض بود و موافق اسهال شکم و قرحه
امعا بود و چون در طبیخ کنند و در نمک آب نهند مانند زیتون و رطوبتی که از ورق وی
چون تر بود حاصل کرد دبوز انتد و برقوبا مالند نافع بود و ورق و قضبان وی بغایت
عفص بود و تجفیفی قوی بود قرصعنه در اندلس بشوکه ابرهیم خوانند و آن انواعست
و نبات وی در سنگستانها و زمینهای خشن و ریگ بومها روید و آن نوعی از طلب
اول که بیرون آید و فرق آن بر روی زمین پهن بود و سبز و خشن و چون بزرگ گردد خار
گرد و سفید و بقدر یک وجب زیاده تر بود و فات وی انده بود و گل وی سفید بود
و سر گل وی بسرخی زند و گرد بگرد گل وی شش خار بود و بیخ وی مانند سنان و صلب بود
و بیخ وی بسطبری انگشتی بود و بدر ازی سه گز بلکه زیاده بود و مولف گوید بزبان آن
قوم که گمس می دارند از او خار خسک گویند و بیشتر از وی سره در صحراهای شیراز بسیار
بود و گمس گل از گل وی بنفشی دارد و بیخ وی درد سینه و پهلو و گزندگی جانور از ا

نافع بود وطبیعت نبات وی گرم وخشک بود در آخر درجه اول محلل ضعیف بود وچون با شراب
بیاشامند حیض براند ومحلل منفخ بود وبعضی گویند چون ضماد کنند بر ورمها تحلیل دهد وغافقی
گوید ملطف بود وسریع الانحدار ومولد خلطی محمود بود وبلغم رفتن از معده بگداز اند واز
امعا وبول براند وبیخ وی چون بخورند یا عسل مربا کنند احتشار را نیکو بود واگر یک جزو
آرد با یک جزو از وی با آب کاسنی طلا کنند بر ورمهایی که در ساق بود که آب از وی روانه
بود نیکو باشد ودر ابتدای داء الفیل همچنین وابن رشد گوید بیخ وی چون بیاشامند ایمن
باشند از ورم پهلو والله اعلم قراطاغونن نباتیست که ورق آن مانند ورق گندم بود
وشاخهای او بسیار بود از یک اصل رسته وتخم وی مانند جاورس بود وبیشتر در موضعهایی که
سایه بود روید وبغایت حریف بود وبیخ وی در مذاق حدتی وحرافتی تمام دهد وگویند
چون زن چهل روز بناشتا بیاشامد با آب بعد از طهر وپیش از آنکه مرد نزدیکی با وی کند
مرد نیز همچنین کند پس با زن جمع شود فرزند نرینه آورد قرقمان بوییست که در میان مقل مکی
بود وصعیدی وطبیعت آن سرد وخشک بود در سنونات کنند جهت قوت گوشت بن دندان
ودندان را پاک کند وسفید گرداند قرمز دود الصباغین گویند وآن حیوانیست کوچک بر
خاری می باشد بر نباتی که آنرا می سوزانند وخاصیت این حیوان آن بود که رنگ ابریشم
وصوف بدان می کنند وکتان وپنبه نتوان کرد وحبی دیگر هست مانند عدس سرخ رنگ وآنرا
نیز قرمزی گویند وفقیص خوانند وشریف گوید طبیعت وی گرم وخشک بود در سیوم واز
خاصیت آنست که چون زن هفت روز بیاشامد هر روز دو درم بعسل قطع حیض بکند
وچون با سرکه استعمال کنند قطع نسل بکند واگر در ابریشم سرخ کشند وبر محموم آویزند شفا یابد
قرسطاریون سطاریون است وگفته شد قرط اسم ثمر خاریست که برا حنطه خوانند واز آن
ثمره عصاره گیرند وآنرا اقاقیا گویند وگفته شد وآن ثمره را بپارسی کره گویند بشکل جز نو
شامی بود اما سفید وضعیف تر از وی بود قراص بابونج است وگویند اقحوان ومرو گفته شد
مبسوط قرن البحر کهرباست وگفته شود ان شاء الله قرنفل وقرنفل البون نیز گویند وآن سبدا
وگفته شد قرد امن بیونانی حرف است وگفته شد قرنبا د کرویا است وگفته شود

ان

147

قرطم تخم
تخم کسنبه بود
و پوارین نیز گویند

انشاء الله قرنفان هم کرویاست قرد امون بیونانی قرد مانا است وگفته شد قرطم
حب العصفر است بپارسی خسکدانه گویند وبیونانی فیقس وطبیعت آن گرم بود در دوم شکم
نرم کند واگر پنج درم از وی کوفته در شیر بمالند وبیاشامند مسهل خلطهای سوخته بود وانواع
جرب را نافع بود وماسرجویه گوید دفع ریاح بکند ومنی بیفزاید وشیخ الرئیس گوید سینه را
پاک کند وآواز صافی وقولنج را نافع بود ومسهل بلغم سوخته بود وباه زیاده کند چون با
شیر یا عسل یا با انجیر خلط کنند وابن ماسه گوید آواز را نیکو بود وخاصیت وی آنست که
مسهل بلغم بود وشربتی از وی از ده درم تا بیست درم بود بعد از آنکه نیم کوفته در نیم رطل آب
بجوشانند وبمالند وصافی کنند وده درم شکر سرخ بنهند وبیاشامند وابو صلت گوید
همچنین نافع بود جهت استسقاء زقی ولحمی وابن سراپیون گوید شربتی از مغشر وی پنج مثقال
بود با اندکی نمک هندی بجهت مسهل بلغم وماء الجبن بمغز وی پخته باشد چون بیاشامند
مالیخولیا وجذام را نافع بود وچون مغز خیار چنبر در آن بمالند تب بلغمی را نافع بود وباید که
شیر ده رطل بود وخسکدانه کوفته بیست در وی بمالند وببندند تا پنیر گردد وآب آن بگیرند
واستعمال کنند وگویند بدل آن حبة الخضرا است قرطم هندی حب النیل است وگفته شد
قرطم بری بیونانی اطراقطولس گویند وبعضی فیقن اغونون وآن خاریست مانند خار
قرطم بستانی ومولف گوید بشیرازی آنرا انگر بز خوانند وگل وی زرد بود وجالینوس گوید
مسخن بود باعتدال ومجفف ودیسقوریدوس گوید چون سحق کنند ورق وی را وتخم وی
وبا فلفل وشراب بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود وبعضی گویند چون ملسوع استعمال کند
درد زایل کند وچون نگزیده باشد واستعمال کند [illegible] پیدا کند که از گزندگی ومولف
گوید آنرا اطریغان خوانند قرحان نوعی از کاه [illegible] سفید کوچک قرقمان مرجان است
وگفته شود ان شاء الله قرطاس بپارسی کاغذ گویند واسحق گوید نیکوترین آن مصری بود پاک
سفید از بهر آنکه از بردی سازند ووی مصر بود بکرده وکاغذها دیگر مصر بود بکرده وسوخته
وی سعفه را نافع بود ومنع نزف دم ورعاف بکند وریشهای معده را پاک کند چون یک درم
از وی بیاشامند وقردمانا با لب سرطان نهری بجهت نافع بود قرون مجموع مجفف بود

مازون

وقرون بپارسی شاخ کویند وسرو کویند قرن المعز والایل بنکوترین آن بود که از ایل بیرکیرند
و باید که بسوزانند تا سفید کردد وطبیعت آن سرد وخشک بود سوخته وی دندانرا جلا دهد
ولثه را محکم کند ومنفعت وی در صفت ایل کفته شد ومضر بود بشش ومصلح وی کثیرا بود وبدل
آن اسارون وخولنجان وشربتی از وی یکدرم بود ودر دمثانه وبرقانرا نافع بود
قرن البقر براده شاخ کاو چون باب بیاشامند رعاف را به بندد وچون بسوزانند
وبیاشامند نفث دم را ببندد قرون السنبل بعضی کویند نوعی از سنبل سفید است کشنده
بود وسنبل مانند وکوینده بیخ خانق النمر است وصاحب منهاج کوید وابی کشنده است
نزدیک به بیش وچون بخورند خون بعوض بول بیاید وزبان سیاه کردد وذهن مختلط شود
ومداوای وی قی کنند بعد از ان دو مثقال کافور با کلاب وآب انار وشیر وتخم خرفه
که ببرف سرد کرده باشند یا جلاب یا دوغ کاو یا قرص کافور بدهند وشیر تازه
وسویق شعیر باب مرق وجلاب وخیار کدو وجو آب بدهند وجکر ودل وی سرد کردا
بضمادات سرد مانند صندل وکافور وکلاب قرط نوعی از رطبه بود وچهارپایان میخورند
وفربه می شوند وطبیعت آن کرم وتر بود چون تر بود شکم براند وچون خشک کردد شکم
ببندد وسرفه وخشونت سینه را نافع بود وآنرا بپارسی شبدار و باصفهانی شود رخوانند
وبمروی رسن خوانند وبقوت نزدیک نبات وی بود ودر وی قبضی بود شکم به بندد قرط آسیم
نوعی از کراث که معروف بود بکراث المایده وکراث البقول وکفته شود انشا الله انواع
آن قرفه الدارصینی بپارسی دارچینی چینی کویند وآن باریکتر از قرفه قرنفل بود وشیرین تر
از وی وطبیعت وی کرم وخشک بود در سیوم قوت اعضا باطن بدهد ومجرب ولقوه را
نافع بود طلا کردن ومرضهای عصبانی ووجع رک که از بلغم بود ومفلوج ومصروع
نافع بود ووی اقوی بود در فعل از دارچینی ودر تقویت جکر ومعده سرد محکم تر بود وبدل آن
نیم وزن آن قرنفل ونیم وزن آن دارچینی بود قراح اسم نباتیست مانند رازیانه که شتر
[illegible] سفند ووو [illegible] مولف کوید آنرا بشیرازی کبر خوانند طبیعت آن کرم وخشک بود
در سیوم بول براند ودردهای سرد اندرونی ساکن کند ومحلل ریاح بود ووی درین منفعتها

بقوت بود وچون بپزند وآب آن بیاشامند مسکر بود وابن مولف کوید چون از وی
کادسازند وکرم کرده بر زهار نهند حیض بقوة براند وآنرا علجان نیز خوانند [illegible]
جند بیدستر است وکفته شد وقسطوره نیز کویند [illegible] کا کنج است وکفته شود
انشا الله [illegible] کیما کویند وآن رصاص است وکفته شد قسط بیونانی قسطیوس
وآن انواعست وجمله بیخ است یکنوع عربی بود وآنرا قسط بحری خوانند وآن سفید
رنک بود ویکنوع هندی بود وآن سیاه رنک بود وآنرا قسط مر خوانند بپارسی
قسط تلخ کویند بغایت تلخ بود وسبک وزن وصاحب جامع کوید قسط هندی سیاه وشیرین
بود وقسط بحری سفید وتلخ وسهو کرده است قسط سفید شیرین بود وآن رومیست
وقسط سیاه وتلخ بود وآن هندیست ویکنوع دیکرست که بلون سیاهی مایل بود وبوی
صبر کند وبهترین آن تازه سفید فربه بود وبعد از ان هندی سیاه سبک وطبیعت آن
کرمست در سیوم وکویند در چهارم وخشک بود در سیوم نافع بود جهت هر عضوی که محتاج
بسخونت بود وجذب خلط از عمق بدن بکند واکر با عسل وآب بر کلف بطوخ کنند زایل کند
واسترخای عصب وعرق النسا ضماد کردن ولثه ونمش سود دهد وبول براند وحیض
خوردن وبخور کردن در شیب دامن ودرد رحم را نافع بود چون در فرزجات کنند
یا تکمید یا نطول کنند وچون بیاشامند با شراب وافسنتین یکدرم کزندکی افعی ومجموع
کزندکانرا نافع بود ودرد سینه وکوفتکی عضله منتک ونفخ سود دهد وچون با شراب
وعسل بیاشامند محرک شهوة جماع بود وچون با آب بیاشامند حب القرع وکرمها
بیرون آورد وبا زیت بطوخ کردن نافض وفالج واسترخا را نافع بود ونافض
پیش از وقت نوبت بطوخ کنند ودرد پهلوها را نافع بود [illegible] کوید زکام را
سود دهد چون در شیب بینی بخور کنند وحیض براند وبچه بکشد وطبری کوید چون بیاشامند
مفتح سده جکر بود وتسبیح کوید چون سحق کنند وبر ریشهای تر افشانند خشک کردانند
وقلجان کوید چون در شیب دامن بخور کنند حیض براند وکویند چون بدان بخور کنند
نزلات را نافع بود ووبا که حادث شود از عفونت وچون سحق کنند وبا عسل بیاشامند

قسط تلخ هندی بود وا پلوت کونید

درد معده و مغص و درد گرده را نافع بود و سنگ گرده بریزاند و اگر با سکنجبین بیاشامند حمی
تب ربع را نافع بود و چون بر بهق و نمش و کلف طلا کنند بعسل یا بسرکه یا بقطران زایل کند
و موی برداء الثعلب برویاند و قطع اخلاط لزج بکند و مضر بود بمثانه و مصلح وی ورق
گل سرخ و قند بود و گویند مضر بود بشش و مصلح آن انیسون بود و بدل آن نیم وزن آن
عاقرقرحا بود و گویند بدل آن وج است و مصلح آن خطمی و مولف گوید قسط رومی
قسط شیرین خوانند و آن نوعی از بیخ سوسن اسمانجونی بود که در میان بنفشه می روید باطراف
می برند و معروف بود به بیخ بنفشه و دیگر موردیم گوید قسط شامی را اسم است و گفته شد
قسط هندی صاحب جامع گوید بیایست سهو کرده است که آن قسط شیرین است و قول
صاحب منهاج معتبر است که آن قسط مر است گفته شد فنوسیس فیسوس گویند و آن معروف
بحبل المساکین و آن لبلاب بزرگ بود و ورق وی بزرگتر از لبلاب کوچک بود و لبلاب
بشیرازی مرشه گویند و آن اصنافست نوعی سفید گویند و یکی سیاه و دیگر قس خوانند و این
جنس بود آنچه سفید بود ثمر وی سفید بود و آنچه سیاه خوانند ثمر وی سیاه بود و در بعضی با سیاهی
مانند لون زعفران بود و بعضی مردمان آنرا بربوسیون خوانند و جنس سیوم که آنرا قس خوانند
و آن منک بود و هیچ ثمر ندارد و شاخهای باریک بود و ورق کوچک و مجموع اصناف
قسوس حریف و قابض بود یک نوع از آن لادن از آن حاصل میشود و آن نوع گرم بود
باقی اصناف آن سرد بود عصب را مضر بود و گل وی چون با شراب بیاشامند قرحه امعا را
نافع بود و اگر احتیاج خوردن وی بود باید که روزی دو نوبت بیاشامند و چون با موم
روغن زیت موم روغن سازند سوختگی آتش را نافع بود و ورق وی چون تر بود با سرکه
بر ورم سپرز ضماد کنند نافع بود و چون آب ورق و سرهای وی بگیرند و سر را بدان تر کنند
درد سر کهنه زایل کند و چون با زیت در گوش چکانند درد گوش ببرد و ریم آن کم کند و نوع
سیاه وی چون آب وی بیاشامند بسیار بدن را ضعیف کند و ذهن را روشن و چون
بگیرند از سرهای آن پنج عدد و آب آن بگیرند و در پوست انار گرم کنند با روغن گل
و بر گوش مخالف دندان چکانند که درد کند درد زایل کند و وی موی را سیاه کند چون

ورق

ورق وی با شراب بپزند و وی ضماد سازند بر بسیار ریشها که عارض گردد از سوختگی آتش نیکو بود
و کلف ببرد و آنکه وی را قس خوانند سرهای وی چون بیاشامند حیض براند و آنچه با آن ساخته شود بیرون
بیرون آید و چون بکوبند و آب وی بگیرند در بینی چکانند بینی زایل کند و عفونتی که در وی بود
و ثبول آن چون بکوبند و آب آن بگیرند و با سرکه بیامیزند و بیاشامند گزندگی رتیلا را سود دهد
و در معروی که آن را ضیمع وی خوانند و در معده الشیخ گوید چون بر موی لطوخ کنند شپش بکشد و موی
بسترد صاحب منهاج گوید چون با شراب و مر بیامیزند و بر موی طلا کنند تساقط آن منع کند قسب
خرمای هیرون خوانند و آن نوعی از خرماست خشک اهل مغرب معلعل خوانند اهل نجد عرق و بر سوم
خوانند طبیعت آن معتدل بود در گرمی و خشکی بود و در وی قبضی بود و گویند گرم بود در دوم
طبع را ببندد و قوت معده بدهد قسا سلیجه است و گفته شد قشمش بپارسی کشمش گویند
و وی الطفتر از گوشت مویز شیرین بود و نیکوتر و بدل آن مویز منقی بود قشر الجوز الاخضر پوست
بیرون سبز گردکان چون بپزند و ربی از وی بگیرند جهت خناق که از بلغم و رطوبت بود نافع بود
قشر الجوز الصلب چون بسوزانند و خاکستر آن بر ریشها افشانند خشک گرداند و مجفف نیکو بود
بغیر لزع قشر الاترج پوست ترنج گرم و خشک بود در دوم چون بخایند بوی سیر زایل کند و چون بخورند
قوت احشا سرد بدهد مقدار ماخوذ از وی تا ده درم بود و وی محلل ریاح بود چون اندکی از وی بخورند
و اگر بسیار از وی استعمال کنند مضر بود بجگر و معده و مصلح وی عسل بود قشار الکندر طبیعت آن گرم و خشک بود
در دوم و در وی قبضی قوی بود چون بر جراحتها باشند گوشت برویاند و اگر بر جراحتها و ریشهای چشم افشانند
جلا باز آرد و شفا بخشد و چون زنان بخود برگیرد رطوبتی که از رحم روانه بود و مزمن شده باشد باز دارد و جهت
نفث دم و قرحه امعا چون بیاشامند نافع بود و در داروهای چشم استعمال کنند جهت ریشهای آن نافع بود
و اگر بریان کرده بود حکه چشم زایل کند و اگر چون مرهم بر شکم نهند شکم ببندد و بدل آن دو وزن
آن کندر بود و بوزن آن دقاق آن قشر اصل الکرفس گرم و خشک بود در دوم فعل وی نزدیک
بفعل کرفس بود و لطف و مفتح بود سده بگشاید و بول براند و باقی منفعت وی در کرفس گفته شود
قشر اصل الدارابج گرم و خشک بود در دوم فعل وی نزدیک بفعل کرفس بود منفعت وی در رازیانج گفته
شد قشر اصل الکبر منفعت آن در الف در اصل الکبر گفته شد قشر اصل الهندبا و صفت هندبا

کفته شود قشر اصل الرمان پوست بیخ انار سرد و خشک بود کرمها و حب القرع بکشد قشر الرمان
آنچه پوست انار ترش بود سرد و خشک بود در دوم و آنچه شیرین بود سرد و تر بود بر ورمهاء کرم و
ورد نهج ضماد کنند نافع بود و چون بپزند با برنج و چون سفید کرده و با جلاب آن حقنه کنند نافع بود بیخ لعا
واسهال را و چون با آب سیب مضمضه کنند مقوی لثه بود و چون با آن استنجا کنند مقوی مقعد بود و قطع
خون بواسیر بکند و اگر سحق کنند و ده درم از آن سفوف سازند و آب گرم از پی آن بیاشامند کرمها را
بیرون آورد قشر بیض مسیح کوید سرد بود در دوم و خشک حکه و جرب چشم را نافع بود و چون بسوزانند
و سحق کرده کحل سازند و اگر در عسل کنند و سحق کرده کحل سازند سفیدی که در چشم بود زایل کند و قوت
باه چشم بدهد و شق [illegible] نکند و منع ماده آن بکند و قرحه و بثره که در چشم بود زایل کند و چون با تخم خربزه
بر کلف طلا کنند قلع کند و مکلس وی چون با آب کشنیز تر حل کنند و در بینی چکانند قطع رعاف بکند قشر الاترج
پوست ترنج از جمله سمومات بود و چون بیاشامند درد دهان و زبان و ورم زبان و باشد که ورم در حلق
و معده ولعاب والتهاب مجموع بدن پیدا کند مداوای وی مانند مداوای کسی بود که دراریح خورده باشد
قشر القصب الفارسی پوست نی فارسی سوخته وی گرم و خشک بود در سیم داء الثعلب را نافع بود و سفیدی
چشم را زایل کند قشعر قثاة است بلغة اهل یمن گفته شد قصب السکر نی شکر در طبیعت مانند شکر
بود و روی تلیین زیاده بود و نیکوترین آن شیرین آبدار بود و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند معتدل
بود در حرارت و گویند روی قبض بود و مانند صمغی از قصب کیرند سفیدی که در چشم بود زایل کند و [illegible]
قی آورد و سینه و سرفه را نافع بود و مثانه را پاک کند و خون معتدل از وی حاصل شود و بول براند و رطوبت
سینه بزداید و مولد نفخ و ریاح بود و داوی آن آن بود که با آب گرم بشویند بعد از آن مقشر کنند تا
نفخ از وی زایل شود قصب الذریره نی باریک است مانند نی شکر نی قلم و باریک تیز بود و آن
دو نوع است یک نوع چوب گنجد خشک مانند و آن نوع کوتاه قد بود و مقدار وجبی اندکی کوتاه تر
و یک نوع دیگر املس بود و بقد دراز بود و یک گز دراز تر و بطعم تلخ و تیز بود و برنگ تیره بود و چون بشکنند
مانند نسج عنکبوت چیزی در اندرون وی بود و این نوع از [illegible] آورند و آن را
برگزیده خوانند و نیکوتر و خوشتر بود و آن نوع [illegible] مانند بر شاخهای وی تخم بود مانند
نخودی که در غلاف بود و این نوع هم از هندوستان آورند [illegible] بود و قصب الذریره گرم

و خشک

۱۵۰

و خشک بود تا سیم لطیف بود و با اندک قبضی محلل اورام بود و کوفتگی عضله را نافع بود و ده درم معده و جگر را
نافع بود و با عسل جامه چون زن در طبیخ آن نشیند و بپاشند درد رحم را نافع بود و ده درم و دل السعید بود و مقدار
ماخوذ از وی یک درم بود و بدل آن اظفار الطیب است و صندل و عدس جرو گویند بدل آن عدس مرات [illegible]
قصب [illegible] محکم بود و خاکستر وی گرم و خشک بود در آخر درجه اول تا اول دوم و در اصل
وی جلایی اندکی بود بی حدت و ممضغ ورق وی و اصل وی با بیاز [illegible] بکند و وی حیض
و بول براند و گزندگی عقرب را نافع بود و کحل وی چون در گوش [illegible] آورد و بیرون نتواند آمدن
قصیصه توذری است گفته شد قصید عوسج است گفته شد قصب بوا ۴
قصفصه است گفته شد قضیم قریش و قم قریش نیز گویند و آن تخم شجره البت که آن را
فوفل خوانند و آن چلغوزه گفته شود و چوب نیز گویند و گفته شد صاحب جامع گوید
حب صنوبر صغار است و این جای بحث است حب صنوبر صغار و کبار گفته شد
قصاب بقری اسم نوعی از عصی الراعی است که آن را [illegible] خوانند گفته شد قطران [illegible] است
که از درخت عرعر [illegible] و عین و شربین و شوب [illegible] نیکوترین آن بود که از [illegible] کیرند و [illegible] ترین
[illegible] طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سیم [illegible] و رنگ را [illegible]
آن مواشی و مقوی گوشت سست بود و جرب را نافع بود حتی جرب ذات الاربع مانند سگ
و شیر و از گوشت و غیر آن و داء الفیل و دوالی و استسقا را نافع بود و مالیدن و بر سر طلا کردن
صداع سرد را مفید بود و دندان [illegible] محکم گرداند و چشم را روشن کند و آثار [illegible] های
چشم و [illegible] سپید و کرمها بکشد و چون بر قضیب مانند پیش از مجامعت منع آبستنی کند و بر
گزیدگی مار شاخ دار [illegible] سود مند بود و چون با شراب بیاشامند دفع زهر ارنب بحری
بکند و چون در [illegible] زنند [illegible] مسح کنند [illegible] و اگر بر گوشت مرده
مانند نگاه دارد از عفونت و اگر کودک [illegible] زنده بکشد و مرده بیرون آورد و قوت
وی مانند [illegible] چون قطران در حلق مانند خناق و ورق [illegible] که [illegible] خشک
گوید نافع بود و اگر [illegible] دندان خورده نهند بریزاند و درد ساکن گرداند و چون با سرکه مضمضه کنند
همین فعل کند و با سرکه در گوش چکانند کرم گوش بکشد و چون بپزند با آبی که [illegible] باشند

قصب الذریره است گفته شد
قضم قطن عنبق است گفته [illegible]
صح

دد در گوش چکانند درد ساکن کند و دوی و طلیتن آن را بی کنند و وی منقطع بدان زنده بود
و حافظ ابدان مرده و بدین سبب است که وی را حبوة الموتی خوانند و ثمره شجره وی جعده
رابه بود و معتدل منی بود و گویند بدل آن بوزن آن نقطه و نیم وزن آن خلاف بادی
آن و گویند بدل آن نقطه سیاه است و جاونیر قطف سرمق است بشیرازی اسفانج
رومی گویند و بری بود طبیعت آن سرد و تر بود در دوم و گویند سرد بود در اول و در روی
قبض نبود زود از شکم بگذرد و ورمهای گرم و جگر را نافع بود تخم وی یرقان را سود مند بود
و وی را چون بپزند اندکی بخورند شکم براند و چون بخته ضماد کنند ورمهای گرم را تحلیل دهد و وی
غذی بود و جگر گرم را نافع بود و محروری مزاج را احتیاج باصلاح آن نبود از بهر آنکه موافق ایشان
بود خاصه چون با زیت بپزد و سردمزاجان بعد از آنکه بپزند باید که بزیت بریان کنند و با
بازیرهای گرم و مری مطیب کرده اند و بخورند و گویند معده را بد بود و مولد بلغم غلیظ بود و صاحب
اسحق گوید تخم وی ورمهای گرم را نافع بود و اگر ده درم از وی بعسل و آب بیاشامند فی عره
صفرا آرد شریف گوید چون تخم وی با همچندان نبات سحق کنند و کحل سازند جرب چشم
را نافع بود و محلل ورمهای حلق بود و طلی سینه و تخم وی در غایت نهایت بود و در شفای
ورمهای ظاهر و باطن آنچه ظاهر بود بکوبند و آب قطف تر کنند و طلا کنند و آنچه در باطن
بود سحق کرده بیاشامند با شربتی مثل سکنجبین و جلاب و گلاب و آب وی دوایی نیکو
بود جهت استسقا چون سه هفته از وی بیاشامند در بهبود و ورق وی ده درم نیم
کوفته مور حمام بمالند جگر را نافع بود و چون جامه حرکن ابریشم و حریر با آب طبیخ بشویند پاک
کرده و هیچ کون کرم دانند و اما نوع بری وی چون بگیرند مقدار پنج درم و بجوشانند در مقدار
نود مثقال آب تا باز نیمه آید و صافی کنند و زنی را که مشیمه در شکم مانده بود بیاشامد اگر چند روز
بود البته بیندازد محرب قطف بحری ملوح است گفته شود در میم قطن کرسف و برس و طوط
و عطب خوانند نوا آنرا فور خوانند و کهن آن نیکوترین بود بصری گوید جامه وی سختی محکم بود
و سخونت وی گرم تر از ابریشم بود و گرم تر بود و پوشیدن وی بدن را نافع بود و حرارت و لبنت
و عصاره و رق وی اسهال کودکان را نافع بود و چون و بر او ... خون باز دارد

الحز

و کمنه وی بر گوشت مرده نهند بخورد و دود او زکام را مفید بود و چون ورق او تازه
کوچک بگیرند و باب بجوشانند با قدری بیخ وی چندانکه قوة با آب دهد و زن در ان
نشیند اختناق رحم و درد آنرا نافع بود و اگر با ورق تورک ضماد کنند بر مفاصل گرم
و سرد مفید بود و بخاصیت تسکین نقرس و ضربان دایم آن کند خاصه چون با قدری روغن
گل بیامیزند و حشیش او لاغری آورد و جب او کفنو شد قطا مرغیست کوچک بپارسی
اسفرود گویند و مانند گنجشک بود و بر سر او شاخی بود گوشت او را حرارت ضعیف بود
و پوست تخم نافع بود جهت کسی که سده و ضعف جگر و استسقا و تباهی مزاج دارد و مولد
سودا بود و صاحب منهاج گوید دشوار هضم باشد و غذا بد بود مصلحش روغن بسیار بود
و رازی گوید قطا و آنچه بدان ماند از مرغان که گوشت ایشان سخت بود سرکه مصلح آن
بود و در خواص ابن زهر آورده که استخوان قطا چون بسوزانند و خاکستر آن با زیت
بجوشانند و بر سر اقرع طلا کنند و دا الثعلب موی بر رویاند قنطوریون نحاس است گفته
شود قنطوریون بیونانی سقراطیون گویند و سقلاریون و آن نباتیست که بیخ وی مانند
بصل الزیر بود و لون او بسرخی زند و بطعم تلخ بود و ورق او بورق سوسن ماند و بصل
الزیر بیخ وی در قوة مانند بصل الفار بود و بعضی بدل وی کنند لیکن ضعیف تر از وی بود
و دیسقوریدوس گوید در قوة مانند بصل الفار بود و چون آب وی بگیرند و آرد کرسنه
بدان بسرشند و قرص سازند و مطحول و مجنون را چون با ماء العسل دهند نافع بود و صاحب
منهاج گوید طبیعت او گرم و تر بود در دوم و آن نوعی از کماه است و مولف گوید
نبات وی کودکان شیراز آنرا بکنند و خوانند قنفر نبات الکشوث بود گفته
شد و مولف گوید بشیرازی آنرا ... گویند و بر خار تر نجبین پیچیده شود قفر الیهود
انواع است یک نوع عرق الجبال گویند و بشیرازی مومیایی بالوده و یک نوع از آب
حاصل میشود و از آن مومیایی آبی گویند و آن نوع که ... گوشت که میجوشانند
و می پالایند و او مانند زفت بود و بوی قیر کند و نیکوترین آن کرفیری است نصه
بصیص زرین بود و سیاه ... و غش وی بزفت کنند و طبیعت او گرم و خشک است

در سیوم وگویند خشکی او در دوم بود مقوی اعضا بود وخون بسته بگداز د در شکم وسفیدی ناخن ببرد چون بمالند ومنفعت حنا دیگر بود وحسین گوید آنچه خالص باشد نافع بود جهت کوفتگی گوشت وشکستگی اعضا چون ضماد کنند از بیرون و با زیت بجوشانند و بیاشامند ومولف گوید در شکستگی اعضا و کوفتگی عمل مومیایی کند چنانچه امتحان کرده شد و آنرا مومیایی کوفی گویند ویونانی اسفلطس و براطامون نیز گویند وکفرالیهود هم و برقو بالطوخ کردن و بر نقرس وعرق النسا ضماد کردن نافع و اگر بخور برگیرند یاد خان وی نافع بود جهة اختناق رحم واخراج آن وچون باجندبیدستر و شراب بیاشامند حیض براند وسرفه مزمن وعسر النفس وگزندگی مجموع جانوران وعرق النسا ودرد پهلو وچون بگدازند و با جو آب حقنه کنند قرحه امعا را نافع بود واستسقا دود او نزله را نافع بود وچون بر دندان درد ساکن کند وچون با آرد جو وموم ونطرون ضماد کنند بر نقرس ومفاصل نافع بود وچون در چشم کشند سفیدی زایل کند ومجفف رطوبات بود در ریشها نیز و در مرهم گوشت برویاند و بادهای غلیظ که در معده بود بشکند وچون در جای دود کنند مار وعقرب ومجموع گزندگان بگریزند وصباده او را اسبرطم خوانند وشیخ الرئیس گوید مقوی اعصاب بود وقرحه شش را نافع بود ونفث دم وماده از سینه بیرون آورد ومرضهای خناق ولوزتین وصلابة رحم را نافع بود وبدل آن گویند زفت بود و او صداع آورد ومصلح او کافور وکلاب بود شربتی از و دو درم بود قفور را نباتیست که قطا بدان چرا کند ابن ماسویه گوید تخم او گرم وخشک بود در سیوم مجفف رطوباتی بود که در سر بود ومحلل آن قفلوط نوعی از گراث بود وگفته شود قلقل وقلاقل وقلقلان اسم درخت حب قلقل بود وگفته شده قلقاسیس نباتیست که در آب روید وورق او بورق کدو ماند وساق وثمر ندارد واصل او مانند انزرجه بود بیرونش بسرخی مایل بود واندرونش سفید ودر طعم او قبض با حرافت بود وچون با آب بپزند حرافت او زایل شود وطبعت آن گرم وتر بود در اول وگویند معتدل بود در گرمی وتر بود در دوم وگویند خشک است در دوم باه را زیاده کند وادمان اکل کردن مولد سودا بود قلب باندلس سحر افراحیه خوانند ومعنی آن کاسر الحجر بود وبیونانی لبیش زمن خوانند ومعنی آن بزر الحجر بود وسلیمان بن حسان گوید از بهر این اسم بر نهاده اند که این ابهمست از اسماء قفصه که آن تخمیست صلب سفید مانند نقره در سفیدی وصلابة ونبات او در اندلس بسیار بود وبمقدار کرسنه بود و این مولف گوید از کرسنه کوچکتر بود ودر موضعهای خشن روید واین تخم آنست که چون با شراب سفید بیاشامند سنگ بریزاند وبول وحیض براند ور بو و فواق زایل کند وشکم ببندد و بواسیر را نافع بود ومجفف منی بود شربتی از و دو درم باشد قلقطار نوعی از زاج بود بپارسی زاج شتر دندان خوانند وآن مصری بود وجالینوس گوید قلقدیس مستحیل بقلقطار میشود و او معتدلتر زاجات بود وطبعت او گرم وخشک است در سیوم حار وقابض ومحرق باشد وسوخته وی را تجفیف بیشتر بود ولذع کمتر ودر وی قبضی تمام با حرارتی زیاده بود ورعاف را نافع بود ودر کحلها جهة جلا وغلظ جفون استعمال کنند وجالینوس گوید مجموع زاجات بدل یکدیگر باشند ومجموع در زاج گفته شد قلقدیس هم نوعی از زاج بود در چهارم ملطف ومحرق بود و او اقوی ترین زاجها بود وگفته شد قلقند هم نوعی از زاج بود لون آن فیروزجی بود گرم وخشک تا چهارم وگویند حرارة وی در سیوم بود مجفف واکال بود با قبض واحراق مجفف لحم بود قوی وناصور که در بینی بود نافع بود ومنع رعاف کند وکرم گوش بکشد وشکم ودفع مقعده قطع کند اما خوردن او منشف رطوبات اصلی بود ومصلح او شیر وشکر بود قلت ماش هندی بود و او را حب العقلت خوانند ورنگ او عودی تیره بود بغایت تیره واملس بود وبقد مانند گندمی کوچک بود مطلق ملا... فاقی که کحالان سازند خاصه شاف اغبر که بعینه قلت است وطبعت او سرد بود در دوم وتر بود در اول وگویند گرم وخشک است فواق زایل کند وسنگ گرده ومثانه بریزاند وحیض وبول براند قلوب نیکوترین دل آن بود که از حیوانی کوچک دندان گیرند و او گرم بود وصلب اصحاب کدورت را نافع بود وچون مستحکم شود هضم آن غذا بسیار دهد ومقر بود بالات هضم بسبب عسر انهضامی که در وست و اولی آن بود که بسرکه ومری وانجدان وفلفل وزیره وسعتر بپزند وبعد از ان زنجبیل مربا خورند قلی نیکوترین آن بود که از اشنان گیرند وقلی الصباغین وشب العصفر نیز گویند وبشیرازی قلیه گویند طبعت آن گرم بود در چهارم

وخشک محرق اکال بود و بقوت تر از نمک بود بهق و جرب را نافع بود و گوشت زیاده بخورد
وسعفه و جرب تر و قوبا را اطلا کردن مفید بود قلقونیا نوعی از صمغ صنوبر است یونانی
قوقا گویند و در رانتیج گفته شد و آن علک یابس است و شجره نیز گویند بپارسی زنکباری حواشی
قاسید نا ... معنی آن بسریانی عود سنبل بود و گویند دار شیشعانست قلیمیا اقلیمیا گویند
و آن انواعست فضی و ذهبی و نحاسی و معدنی و عملی باشد و عملی را از زر و نقره و مس و قرشیشا
گیرند و نیکوترین آن بود که از جزیره قبرس آورند و آنرا در آب یابند بعد از آن معدنی
و باید که لاجوردرنگ باشد طبیعت آن معتدلست در حرارة و برودة و خشک بود در
سیوم و آنچه عملی بود از دود زر و نقره و نقل آنست و اولی آنست که بسوزانند چون در
داروهای چشم کنند و صفت سوختن او آنست که آنرا در کوزه گزاری نو کنند و سر آن
بگل گیرند و در تنور نهند و اقلیمیای نقره سردتر از اقلیمیای زر بود و در وی تجفیف و جلایی معتدل
بود و فعل او تجفیف در ابدان معتدل کند و در گوشتها صلب چرب ریشهای تر که در بدن و در چشم
بود ذرور کردن نافع بود و در مرهمها استعمال کنند گوشت در جراحت برویانند و اقلیمیای زر
لطیف تر از نقره بود نافع بود جهة ابتداء آب نزول و سفیدی و ریش چشم زایل کند و جراحتها
را پاک کند از چرک و گوشت زیاده بخورد و قوة چشم دهد و تجفیف بغیر لذع بود و بدل
آن اقلیمیای زر و نقره و مرداسنگ بود و صفت غسل وی آنست که با آب سحق کنند
و آب از و میزند تا آن زمان که بر سر آب هیچ چرک نماند قلقاریس نوعی از الجبرا
سفید که سر آن زرد بود و در تین گفته شد قماشیر کماشیر گویند و گفته شود
قمل قریش است و قم قریش و آن قضم قریش است و گفته شد مثل ازین حنظل بود و گفته
شد قنجه سنوف و ذریره را قنجه خوانند و قصب الذریره را قنجه گویند و گفته شد قنابری
تملول و غملول و نومال گویند بپارسی برغشت و بشیرازی سوزه گویند و طبیعت او گرم و خشک
بود در اول و گویند معتدل بود در گرمی و وی لطیف جلاء بود و مقطع بود و کلف و بهق را
زایل کند و نافع ترین چیزها بود جهت برص خوردن و ضماد کردن و روغن او مالیدن
در اندک روزی نافع بود و بر ریش پستان ورق او ضماد کردن و سینه و شش را از

باعتدال

سفید

کیموسات غلیظ پاک کند و سده جگر و سپرز بگشاید و آب او شکم براند و ضماد کردن بر
بواسیر نافع بود و برگزندگی مجموع جانوران و رازی گوید معده و جگر را نافع بود
و ملایم محروری و مبرودی بود و از بهر اطلاق طبیعت و فولس گوید مولد سودا بود خاصه
آنچه بنمک نهند و مصلح او روغن بسیار بود و صاحب تقویم گوید مصلح او اهلیلج کابلی و سکر بود
و سعوط کردن با آب بیخ آن دماغ را از رطوبات غلیظ پاک کند قنطوریون کبیر
قنطوریون غلیظ گویند و یونانی طوبلی و تفسیر آن قنطوریون کبیر بود و بعضی نوقی خوانند
ورق او بورق گردکان سبز مانند نزدیک بورق کرنب و ساق وی بساق حماض ماند
درازی آن دو گز یا سه بود و گل او کحلی رنگ بود و ثمر وی مانند خشکدانه بود و در اندرون
گل او مانند پشم بود و بیخ او سطبر و صلب بود و ثقیل و بدرازی اندک کم از سه گز بود
و از رطوبة تر بود و بطعم حریف بود با اندک قبض و ملون خون بود و در وی اندکی حلاوتی بود
و جالینوس گوید بیخ او حیض براند و بچه مرده بیرون آورد و زنده تباه کند و نفث دم را
نافع بود و شربتی از و دو مثقال بود و دیسقوریدوس گوید اگر شارب بیخ او تب دارد
با آب دهند و اگر شراب و شربتی از و دو درم بود نافع بود جهة درد پهلو و ربو و سرفه
کهنه و نفث دم از سینه و منفعت درد رحم را نیکو بود و اگر فرزجه بکنند بر گیرند حیض براند
و بچه بیرون آورد و مصلح او آب لسان الحمل و طین قبرسی بود قنطوریون صغیر قنطوریون
دقیق گویند و یونانی طولیطون و معنی آن قنطوریون دقیق بود و بعضی طومعرون گویند
و تفسیر آن قنطوریون صغیر بود و بعضی مردمان او را املبسون گویند و ساق او باریک
بود و بدرازی یک وجب بود و گل او سرخ بود که بغرفیری زند و ورق او بورق
مشکطرامشیع ماند و بیخ او کوچک بود و هیچ منفعة ندارد و طعم قنطوریون با دیک بغایة
تلخ بود و منفعت او در قضبان و ورق و زهر بود و منفعت بسیار قولنج که سبب آن بلغم
بود نافع بود و بچه مرده بیرون آورد و گزاز را نافع بود و اعصاب و دماغ را پاک کند
بتنقیه تمام و مصروع را مفید بود و مسهل آب زرد بود و خام مسهل بقوة و مرة صفرا که
با بلغم مخالطی آمیخته بود براند و درد مفاصل و عرق النسا و قولنج چون بیاشامند بلیدان

دهمساسه

حقنه کنند و شربتی از وی دو مثقال بود و در حقنه پنج درم و عصاره او درد سری که از حرارة آفتاب
یا از خوردن شراب صرف بود چون بسرکه بکداخته و بر صدغین و پیشانی ضماد کنند و ریش سر زایل
کنند بعد از انکه سر را بنوره بمالند و موی بستر ند و پاک بشویند و این عصاره بسرکه بسرشند
و طلا کنند و چون با آب و اندکی عسل حل کنند و در موی مالند و رنگ بکشند و اگر این عصاره
با آب بمالند بر روی سنک کارد و بر پیشانی لطوخ کنند آب رفتن از چشم باز دارد و اگر به شیر
دختران حل کنند و بر پلکه چشم طلا کنند درد و ورم آنرا مفید بود و مجموع دردهای کهنه که در
چشم بود زایل کند مثل جرب و سبل و شعیره و سفیدی و ریش که در طبقه قرنیه بود مفید است
و اگر با روغن خیری یا سوسن بکداخته و نیم گرم در گوش چکانند ضربان زایل کند و اگر از
حرارة بود بروغن گل سرخ کنند در گوش و اگر کرم در گوش تولد کرده باشد با آب برگ شفتالو
حل کنند و بچکانند و مجموع علتهای گوش مثل طنین و دوی و قرحه و اگر با آب تربزه در گوش
چکانند گرانی گوش زایل کند و ورمی که عصب سمع را بود بکداخته و مجموع ریشهای بینی را
نافع بود و رعاف باز دارد و ریش که در دهان بود که ریم از ان روان بود و بو او دهان
کنده شده باشد چون بشراب کهنه قابض حل کنند و بدان مضمضه کنند و زمانی در دهان نگاه
دارند نافع بود و کسی را که بوی دهان کنده شده باشد بی سببی بگلاب حل کنند و مضمضه
کنند و زمانی دیر در دهان نگاه دارند شفا یابند و جهت ملاثه و ورم ان [illegible]
و شقاق لبها و خناق و دندان متحرک نافع بود و چون با شراب و سنک سبز حل کنند
و بر گزندگی زنبور و محل مالند و عرق النسا و وجع ورکین و گزندگی مجموع جانوران زهر
دار مفید بود چون یک درم از وی در بیست درم آبی که با دارو دخشک [illegible] جوشانیده
باشند و صاحب منهاج گوید افراط کردن قنطوریون مسهل خون بود و [illegible]
و اسحق گوید مضر بود به بسر و مصلحش عسل بود و گویند بدل او بوزن او و ریح چنار دو دانک او
سوریحان بود و بوزن ان لبنی قبیسا نوعی از کرنب بود پیادی او و اگر نب ردیه
گویند بهترین ان تازه زرد رنگ بود طبیعت ان سرد بود باعتدال و گویند م بود در اول
و خشک بود در دوم سده بکشاید و جمار را مفید بود و منع مستی کند چنانکه کرنب و طبیخ او و نطول

کردن

کردن بر درد مفاصل سودمند بود و او غلیظ بود و خون را غلیظ کند و نفخ در حوالی پهلو پدید آورد
و داولی آن بود که با روغن بسیار یا با گوشت فربه و سرکه و مری و دارو ها گرم خورند
بارزد بود بشیرازی بیرزد گویند طبیعت او گرم بود در دوم و گویند در سیوم و خشک بود در دوم
و گویند در سیوم ملین و محلل خنازیر بود و بثور عدسیه و صداع و کزاز بود و صرع را مفید بود
و مصروع چون بوی او بشنود با خود آید و سدر و کلف را مفید بود و اگر بر دندان کرم خورده
نهند مفید بود و خناق رحم چون با شراب بیاشامند و او تریاق پیکان زهر دار بود و از
دود او مجموع گزندگان زهردار بگریزند و او مقاومت با مجموع زهرها کند نزد یک
بیک و چون بخود برگیرند بچه بیندازد و از خواص او انست که معفن لحم بود و باقی منفعت او در
بارزد گفته شد و صاحب تقویم گوید محروری را صداع آورد و مصلح او روغن بید مشک
و کافور بود و صاحب منهاج گوید مصلح او اشق است و گویند بدل او در ضعف معده
و جگر یک وزن و نیم ریوند چینی و باقی در بارزد گفته شد قنبیل صاحب منهاج گوید بزوری
رملی است و صاحب جامع گوید از قول تمیمی که آن یکی از منهاست که از اسمان می افتد در
بادیه یمن و از قول رازی همچنین گوید و صاحب تقویم همین گوید و از قول دیگران خاصیت
سرخ بریان کنند زرد گردد فی الجمله طبیعت وی گرم و خشکست در درجه سیم و تمیمی گوید گرم و خشک
است در اول درجه دوم و بعضی قوی باشد و رازی و مسیح گویند سرد و خشک بود و شیخ الرئیس
گوید گرم و خشکست در دوم و ابن ماسویه گوید در و قبضی تمام بود و او حب القرع و مجموع
کرمها بکشد و به روغن اورد و منشف رطوبة ریشها و بثرها بود که بر سر و روی طفلان پیدا شود
که مردمان آنرا [illegible] گویند و اطبا سعفه خوانند چون بروغن گل حرب کنند و قنبیل بران پاشند
و جرب را نافع بود و شربتی از وی دو درم بود و گویند مضر بود بامعا و مصلح وی شیح ارمنی
بود و بدل او راز یانه و گویند مصلح او انیسونست و بدل آن ترمس و برنگ کابلی و گویند
مضر بود بفم معده و مصلح ان مصطکی و انیسون بود قنفذ بپارسی خارپشت گویند و ان بری
بود و جبلی بود و بحری و آن نوعی که از بری بود و جبلی بزرگ بود و از ان دلدل گویند و طبیعت
ان گرم و خشک است بغایه و محلل بود و بعضی گویند گوشت او تر بود و مجذوم را بغایت نافع بود

خاصه کوشت بری خشک کرده وجهة کودکان که در خواب کمیز کنند وکزندکی جانوران
را نافع بود ومقدار ما ،خوذ از و پنجدرم بود نمکسود خشک کرده و با سکنجبین جهة استسقا
دفالج وداء الفیل ودرد کرده نافع بود و ادمان خوردن او عسر البول احداث کند از بهر انکه
مضر بود بمثانه وکویند اصلاح آن بعسل کنند وکویند بتخم کرفس وسکر و شیخ الرئیس کوید کوشت
بری او خنازیر را نافع بود ومرضهاء عصبانی وسل وتبها ،مزمن وکزندکی جانوران وفعی
کوید ادمان اکل او کردن مفسد معده وجکر بود وپیه او منع انصباب مواد از احشا کند دخاکستر
پوست او داء الثعلب را نافع بود جون با زفت تر بمالند و دیسقوریدوس کوید نوع بحری
معده را نیکو بود وطعم او خوش بود وملین شکم و مدر بول و پوست سوخته ،او با ادویه موافق
جرب زایل کند و با ادویه موافق ریش سر را جون بدان بشویند پاک کند وکوشت زیاده
برد وجکر بری جون خشک کنند در خرقه با فتاب کرم موافق استسقا لحمی بود و
زحمتی که کوشت او بدان مناسب بود و زهره ،او جون با موم بسرشند وبخورند بچه ،مرده
از شکم بیرون آورد و جون در چشم کشند زهره ،او سفیدی زایل کند و بقراط کوید کوشت او
جون بسر که عفص نهند مجذوم را نافع بود و تشنج امتلایی و درد کرده و مفاصل را نافع بود قنب
سه نوع بود بری وبستانی وهندی بری قضبان او مانند خطمی بود لیکن بغایت سیاه بود
دورق او مانند ورق بستانی بود اما خشن بود و زهر او سرخ بود و ثمر او مانند فلفل بود نزدیک
بحب السمنه وبیخ او جون بپزند و بر ورمهای کرم ضماد کنند و بر حمره و اعضایی که کیموسات در و
متحجر شده باشد ورم ساکن کند و کیموسات بکدازاند و عصاره ،او درد کوش را نافع
بود و از ان بستانی تخم او را شهدانج خوانند جون بسیار خورند قطع منی کند جون تخم او تر کوبند
و آب او در کوش جکانند درد ساکن کند و جالینوس کوید تخم او بادها بشکند و محلل نفخ بود و خفقی
محکم و شیخ الرئیس کوید خلط او بد بود و قلیل الغذا بود و دمشقی کوید طبیعت او کرم بود در دوم
وخشک بود در اول و منشف رطوبة معده بود و قاتل کرم دندان و جون با آب آن سعوط کنند
دماغ را پاک کند و اسحق عمران کوید عسر الهضم بود و معده را بد بود و صداع آورد و شکم ببندد
و بول براند و مصلح او شراب لیمو بود و اسحق بن سلیمان کوید تخم او جون بریان کنند مضرة او کمتر

ذکر بنک

بود و دفع مضرة او سکنجبین قندی کنند اما ورق او جون بکوبند و با آب آن بشویند بن موها پاک کند
از خشکی و رازی کوید مصدع و مظلم چشم بود و دفع مضرة او با آب سرد و برف یا رب فواکه ترش
کنند و نوع سیم که از اقنب هندی کویند بشیرازی بنک کویند و سبز کویند و بپارسی حشیش و بعضی
او را اجزاء اعظم کویند و بعضی شرفک و بعضی دانکزه و بعضی اسرار خوانند و او نوعی بود که مجنن
بود و اکر زیاده استعمال کنند کشنده بود و نوعی مفرح بود و طرب آورد و نشاط و اشتهاء
کاذب و نوعی بود که حزن آورد و خیالهای فاسد بد و نوعی دیکر بود که مقوی باه بود
نیکو بود مقدار ما ،خوذ از و یکدرم تا دو درم بود بحسب مزاج دان بود که اکر زیاده از ین
مقدار بود کشنده بود و دفع مضرة او قی کنند با روغن کاو و آب کرم تا هیچ در معده نماند
و شراب حماض نافع بود قندسش کندش کویند و کفته شود و قندس نیز اسم حیوانیست معروف
قند عصیر نی شکر جون منجمد کردانند قند خام خوانند و جون دیکر بریزند ابلوج خوانند و بعضی
سکر قنهر صمغ است ناخوش طعم که از بلاد عرب خیزد و کویند سندروس است و کویند سنگیست
که از بلاد مغرب خیزد و مولف کوید آنچه محقق بود صمغیست شفاف مانند سندروس و از العل
معبری خوانند و او اثر ریشهاء سیمی دور و درد دندان زایل کند و چشم را روشن کند با ماء العسل ربو
را نافع بود و جون قذری از و با سکنجبین و آب بیاشامند بد بزاله از کند و جون سه روز
بیاشامند سپرز ضعیف کند و با ماء العسل حیض براند و کویند نوعی از سندروس نارسیده است
قنطا ر ساد او ران است و کفته شد قنطر دم الاخوین است و کفته شد قنا بر
بیونانی بردیروس خوانند و آن نوعی از عصافیر است که بشیرازی آبزاجز کویند و دیسقوریدوس
کوید قنبره جون بریان کنند و بخورند در قولنج را نافع بود و جالینوس کوید جون با سعید باج بپزند
و با مرق او بخورند قولنج را نافع بود و رازی کوید مرق او بلغم براند و کوشت او شکم ببندد و صاحب
منهاج کوید نیکوترین او فربه بود و بریان کرده و طبیعت او کرم و خشک بود شکم ببندد و مرق او
قولنج را نافع بود و غذاء او مانند عصافیر بد بود با نکه مجفف بود و مضر بود برطوبات و اولی آن
بود که با روغن بادام استعمال کنند قوقالس دوقوغناوودو و قوبری خوانند و دو اپا اعرکوبند
و آن نوعی از دوقو است با دها را بشکند و علة سفل دا ابکند و نافع بود و مغص را ساکن کند و شکم

براند و غصارهٔ او در بن دندان بانکشت مالیدن نافع بود و چون بخورند عرق از بدن بیرون
کند و بول براند و بشیرازی آنرا تز حو خوانند انچه بری و آنچه جبلی بود بشیرازی بدران خوانند
و آنرا دوا ابا اغریا کویند فوسـمنه مرزکو یند و کفته شود فوسیاقنط بود و کفته شد فو نیا
یونانی آب فاکسنز کو یند نا معلوم باشد فوطولیدون اذان الغنیس کو یند جوز لایف الملوک
اهل مغرب کو یند نوعی از حی العالم است و کو یند نباتیست که منفعت او مانند حی العالم بود و دق
و پیج او سنک بریزاند و چون ضماد کنند و برورمها، کرم و حمره و خنازیر و شقاق که از سرما بود
والتهاب معده را نافع بود فوتیـسحر کو یند طباق است و کفته شد و کو یند ینبوب است و کفته
شود انشا الله فوسـفی صاحب منهاج کو ید حیوانیست بحری در قوة نزدیک بجند بید ستر بو د
و کوشت او صرع و اختناق رحم را نافع بود و هم این اسم را تخم قریش کو یند که آن ینبوبست و کفته
شود فوطو ما از یون بریست و کفته شد فو قطن است و کفته شد بیش ازین فو ا بهترین
سپنکدان آن بود که از او رتازه، فربه کیرند و او غلیظ بود و غذا بسیار دهد و پوست اندرونی
او چون خشک کنند و سحق کنند و با شراب بیاشامند درد معده را نافع بود خلاصه پوست سپنکدان
خروس و او غذا، اصحاب کد بود چون هضم شود خون نیک ازو متولد شود و آنچه از مرغ خانکی
بود زود هضم نشود و مولد قولنج بود و اولی آن بود که نیک بخته کنند و نمک و مری اضافت
کنند فو نژ درخت مرح است و کفته شود فو رساما عود بلسانست و کفته شد فیمولیا
طین قیمولیاست و کفته شد و طفل طلیلی خوانند فیغمن نیز کو یند و آن قنهراست
و کفته شد فینا نوعی از بقلة الحمقاست فیسوم نوعی از برنجاسف است جبلی و بهترین
آن تازه بود و طبعت آن کرمست در اول و کو یند در سیوم یا دوم و خشکست در دوم و کو یند
در سیوم و کو یند ترست در اول و کو یند کرمست در دوم و خشکست در اول و او مسهل صفرا
بود و کرمها و جالینوس کو ید کل او بتکواز افسنتین بود و در وی تفتیح بود و چون بسوزانند دا،
الثعلب را نافع بود با روغن ترنزه و جهت موی ریش کسی دیر براید چون بمالند زود براید
و حیض براند و سنک کرده بریزاند و عرق النسا، مزمن را نافع بود و روغن او انضمام رحم
و عسر البول را نافع بود و چون در خانه بکسترند کزندکان بکریزند و چون با شراب بیاشامند زهرها

را نافع بود و کزندکی عقرب و رتیلا را و شربتی از و یک مثقال بود تا دو درم و موافق
جراحتها، تر بود بلکه آنرا اکر زدو او بچه بیرون آورد و اسحق کو ید مضر است بشش و مصلح
او شیح ارمنی بود و صاحب تقویم کو ید مصلح او صمغ و کثیرا و خشخاش بود و بدل او در درد
سرکه از سردی بود کو یند بابونج است فیطافون ترمس است و کفته شد فیـ ابن
و کفته شد فیشو حجر الفیشور خوانند و حجر الشو و فینک نیز کو یند و آن نوعی از کف دریاست
و مولف کو ید آن مانند سنکیست سفید و تخلخل بسیار دران بود در میان کف دریا و مرجان
سفید بسیار بود و در حمام دست و پای را بدان بمالند و صلبی ندارد اولی آن بود که سوخته
مستعمل کنند و طبعهٔ آن کرم و خشک بود و لطیف و دندانرا جلا دهد و سفید کردن چون
سنانرند سپنون از دو موی را بسترد و کوشت در ریشها، عمیق برویاند و کوشت زیاده
بخورد و اکر در خم شراب انداز ند که در جوشان بود از جوشش باز ایستد در زمان و حقیقه
سوختن او چنان بود که در شیب آتش کنند تا کرم شود پس بیرون آورند و در شراب
ریحانی انداز ند و دیکر در شیب آتش کنند و چون بیرون آورند رها کنند تا سرد شود و مستعمل
کنند دندانرا محکم کند و تاریکی و شبکوری زایل کند فیـ یونانی شمع را کو یند و کفته شد
فیر قار است بپارسی قیل کو یند قیل زفت ترا است و کفته شد قیسوسیمبر قیسوس کو یند
و کفته شد و آن سه نوع بود سیاه و سفید و سرخ مجموع قابض و حریف باشند و یک
نوع از نبات الاذن است و آن کرم بود و باقی الواع آن سرد بود و بیخ آن چون
بشراب بیاشامند کزندکی رتیلا را نافع بود و صمغ او شپش را بکشد و با شراب و هم
منع تسا قط موی کند و بخور کردن منع آبستنی کند و بخود بر کرفتن بچه بیرون آورد و بر
سپرز ضماد کردن نافع بود و بخود بر کرفتن حیض براند فیوندی تخم قاوندی کو یند تخم
فید و نی و کفته شد فیلوطـ ورق کندنا، شامیست و کفته شود قیروطـ موم روغن
بود و مرهمی که از موم و روغن کل و صندلین و ورق کل سرخ و اکلیل الملک و زعفران
و کافور سازند آنرا قیروطی کو یند و الله اعلم باب الکاف کما دیب کدر خوانند
و آن نباتیست که در بلاد عرب و نواحی عمان و یمن بود و کو یند طلع الجاست و ابن

کباش چوب
تو غفل بود

محون گوید پیشتر در زمین هند بود و درخت او مانند نخل بود لیکن دراز نبود مانند نخل و طلع او
مانند طلع خرما بود و پیش از انکه از پوست بشکافد و بیرون آید بگیرند و از اندرون پوست
بیرون می آورند و در روغن می اندازند و با آفتاب می پرورند و مولف گوید در کرم سیر
شیراز بسیار بود و بپارسی گل کیدی خوانند و بوی عظیم خوش دارد تا بحدی که جامه که بوی
او بگیرد تا ار بزبیده گردد بوی از وی زایل نشود و رازی گوید جذام را قطع کند و او و شراب
او حصبه و جدری را نافع بود تا بحدی که کسی را که آبله بیرون آید نه عدد چون شراب کاوی
بیاشامند به عدد نرسد و بدل آن بوزن آن صندل سرخ و بوزن آن بقم بود کاو چشم
بهار است و گفته شد کافور چند نوع بود و شیخ الرئیس فرماید قیصوری و ریاحی سفید بود مانند
برف و طبیعت آن سرد و خشک است در سیوم منع ورمهای گرم کند و محروری مزاج و اصحاب صداع
صفراوی بوئیدن وی تنها یا با صندل و گلاب یا با گل فارسی نافع بود و مقوی حواس و اعضای
ایشان بود و چون ادمان بوئیدن او کنند قطع شهوة باه کند و چون بیاشامند فعل او اقوی
بود و اگر مقدار دو جو با آب کاهو مرزو سعوط سازند قطع حرارة دماغ کند و خواب
آورد و صداع زایل کند و خون بینی باز دارد و با آب بادروج و عصیر ملح یا با آب گشنیز تر
یا عصیر بسر شنه همین عمل کند و رازی گوید ورمهای حارة که در سر و جمیع بدن بود نافع بود
و اگر بیاشامند سردی گرده و مثانه و انثیین احداث کند و منی بفسرد و مرضهای سرد در
نواحی گرده و مثانه و انثیین پیدا کند و او شکم صفراوی ببندد و در انکی از و ورمهای
گرم را نافع بود و قلاع و باد و بهاجه درد چشم که از گرمی بود نافع بود و یکدرم از و خلاص
دهد از سم عقرب جراره با آب سیب ترش و پنج مثقال یا بیشتر جهت کسی که خوردن سنبل خورده
باشد با آب انار و شیر تخم خرفه با برف و بسیار وی پیر زود آورد و قطع باه کند و سنگ گرده
و مثانه تولد کند و مصلح او معجون گل بود و بوییدن او در بیتهای سحر آورد و مصلح او بنفشه
و نیلوفر است و گویند زعفران و ماسر حویه گوید شخصی شش مثقال کافور سه نوبت بخورد معده
او فاسد شد و قطعا هضم طعام نمی شد و شهوة او منقطع شد و هیچ زحمتی دیگر بر وی عارض نشد
و گویند چون در روغن گل حل کنند و در بینی چکانند سوء المزاج گرم که نه از ماده بود که در دماغ

و حجم

157

و چشم متولد شده باشد و علامت وی آن بود که در طلوع آفتاب تا نیم روز زیاده میشود و
چون نیم روز گذشت تا آخر روز ساکن میشود و چون شب سپید مرتفع شده باشد و سبب او
آن بود که بسیار در آفتاب در زمان گرم درنگ کرده باشد و مسام او بسته شده و چون
با روغن گل و سرکه بر پیش سر طلا کنند صداع گرم را نافع بود و تعدیل او بمشک و عنبر کنند و مقوی
و مفرح بود و کهربا مشارک او بود درین معنی لیکن کافور اقوی بود در خاصیت و بدل
او دو وزن او طباشیر بود و گویند بوزن آن طباشیر و بوزن آن صندل سفید است
کاوزبان گیاهیست که آنرا بعربی لسان الثور خوانند نافع بود جهت فزع و بلغم زایل
کند و مفرح بود و غم ببرد و باقی منفعت وی در لام گفته شود کاو زهره بزر الغلت است
و در قاف گفته شد کاول کراث الکرم است و گفته شود کاشم الجدان رومی بود و یونانی
لیفقیسطون گویند و آن سیسالیوس است و نیکوترین آن زرد و بزرگ و رق بود ماننده
ورق الجداف و در قوت ماننده کمون بود و طبیعت او ابن ماسویه گوید گرم و خشک بود در
سیوم و صاحب منهاج گوید گرم بود در وسط درجه سیوم بادها را بشکند و منفخ و منفج
بود و طعام را هضم کند و مقوی معده بود و یکدرم از و با شراب مسهل و بدان بود
و حب القرع و بول و حیض براند و گزندگی جانور انرا نافع بود و سده جگر بگشاید
و رطوبت معده [illegible] زایل کند و دو درم از و با آب گرم [illegible] را نافع بود
و گویند [illegible] و مصلح او تخم رازیانه بود و جالینوس گوید بدل آن در ادرار
تخم الجز [illegible] باد و نیز گوید بدل کاشم بستانی بوزن آن زیره بود
کا [illegible] عروس در بردم گویند و یکنوع شیرازی گچ بن و یونانی نفقابن
و قوت وی نزدیک بقوت عنب الثعلب باشد خاصه قوت ورق او و نیکوترین
آن کونتید کوهی بود و صاحب منهاج گوید نیکوترین ورق آن بستانی بود و طبیعت
آن سرد و خشک بود [illegible] و گویند در سیوم ربو و لهیب و عسر النفس را نافع بود و [illegible]
گوید اگر از حب او سیر و زعفت حب فرو برد منع الاستسقی کند و او جگر و گرده و مثانه
را نیکو بود و ادرار بول کند و قرحه که در مجاری بود نافع بود و فولس گوید گرمهای القی

ع

بیرون آورد چون جزوی از خشک او با جزوی شحم ارمنی بیاشامند و شربتی از و دو درم بود و مخدر سر بود و مصلح آن معجون کل بود و جالینوس گوید بدل او عنب الثعلب بود و صبر القثا بود کار با کهرباست و گفته شود کاه زمرج جاد زمرج گویند و آن حجر البقراست و گفته شد
کبر یونانی قیاریس خوانند و بشیرازی کورک و ثمره دارد مانند حبی و ثمره دیگر آورد مانند قثایی و آنرا اقثا الکبر گویند و او حریف بود در غایت و گرم و چون در خم شراب اندازند شرا را از غلیان بازدارد مانند خردل و نیکوتر آن بستانی بود و سودمندترین پوست بیخ او و طبیعت ان گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و او محلل بود و اصل او مقطع و ملطف بود و در پوست بیخ او مرارة و حرافه و قبض بود خنازیر و صلابات آنرا بگدازاند و ریشها جرکن و عرق النسا و درد ورکین و سنگ عضل را نافع بود و نیکوترین چیزها بود جهة سپرز خوردن و ضماد کردن خاصه با آرد جو و بسیار راز و مادهٔ غلیظ سوداوی از سپرز مستفرغ کند و مسهل خلطها بود و حیض براند و کرمها بکشد و باه را زیاده کند و او تریاق سمها بود و آنچه بسرکه نهند شده سپرز را بگشاید و بلغم از معده پاک کند و بشوریده پس گوید تره او و ثمر او چون با نمک بود شکم نرم کند و معده را بد بود و تشنگی آورد و چون از ثمر او بیست روز هر روز دو درم باشرا بیاشامند ورم سپرز بگدازاند و بول براند و مسهل بود و چون بیاشامند عرق النسا را نافع بود و حیض براند و چون بخایند قطع بلغم کند و دانه ... چون بسرکه بجوشانند ... آن مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و چون پوست بیخ او سحق کرده با سرکهٔ کهنه بر ... المطبوخ کنند زایل کند و ورق و بیخ او چون بر خنازیر و دمامل صلبه استعمال کنند بگدازاند و چون تر بود آب او بگیرند و در گوش چکانند کرم بکشد و بعضی گویند ورق و ثمر وی در قوة مساوی باشند لیکن ثمر اقوی بود از ورق و بیخ او اقوی بود از هر دو و بیوسته در اصل او شحم بود که حرارة و طبیعت کبر گرم و خشک است در سیوم معده را بد بود و چون بسرکه بپرورند دفع ضرر او کند و فارسی کبر تریاق است و بوی دهان خوش کند و باد را بشکند و باه را زیاده کند و خوزی گوید کبر ناصوری که در آماق بود شفا دهد و بیخ او چون دود کنند در شب بواسیر نافع بود و طبری گوید بیخ او و ریشهای تر چون بروی نهند از بیرون و چون بپزند و سروی که ریش شده باشد

عضله سپرز

با آب بشویند نافع بود و چون با فلفل و سداب بخورند نافع بود شده که در جگر بود از سردی و اسحق بن عمران گوید حب او غذایی بد بود متعفن شود و ثمرهٔ او سودا مستحیل گردد و تره او نیکوتر بود از وی و ابن سمحون گوید فقاح و قضبان او نافع بود جهة سپرز و اولی آن بود که چند روز در نمک آب چیسانند بعد از آن با آب شیرین بشویند و نوبت یا سه نوبت و در سرکه نهند و چهل روز نخورند سپرز بگدازاند و باید که زیت پسته بدان ریزند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح آن اسطوخودوس بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن خولنجان و عسل بود و شابور گوید بدل تره وی حب و ورق او بود [illegible] کف السبع خوانند
یونانی بطرافون بود و آن نوعی از کرفس بود بعضی سالس اغریون گویند و او را انواع بسیار است نوع اول و ورق آن مانند ورق گشنیز بود اما از و بهتر بود و لون وی بسفیدی زند و در و رطوبتی لزج بود و گل او زرد بود و ساق او سطبر نبود و بدرازی یک گز بود و دراز تر و بیخ او کوچک بود و سفید و بغایة تلخ و گره داشته بود مانند خربق و این نوع نزدیک ابها روان روید و نوع دوم تیره رنگ بود و بغایت حریف بود و نوع سیوم کوچک بود و گل وی ذهبی رنگ بود و آنرا بشیرازی کس و بران خوانند و باصفهانی [illegible] و نوع چهارم هم جنس نوع سیوم بود لیکن گل او مانند شیر سفید بود و طبیعت [illegible] گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سیوم و بغایة حدة و لذع بود و ... بر هر عضو که نهند ریش کند و جالینوس گوید نشاید که طبیعت آنرا استعمال کند که بخاصیت محرق حرارة و مقلب بود و از سموم قتاله است بر برص ناخن و جرب و داء الثعلب و داء الحیه و ثآلیل طلا کردن شبیر که نافع بود و چون بپزند بسرکه و آب آن بر نسغه نطول کنند نافع بود و چون سحق کرده بر دندان نهند بریزاند و بیخ او از معطشات [illegible] باشد و او مفرح احشا بود و اصلاح آن بشیر دوغ کنند و صاحب منهاج گوید مداوای انکس که آن خورده باشد مانند مداوای کسی بود که بلادر خورده باشد کبابه
خوانند در قوة مانند فو بود لیکن از و لطیفتر بود و نیکوتر آن خوشبوی بود که زبان را بگزد طبیعت او گرم و خشک بود تا دوم و اسحق گوید در سیوم و مسیح بن الحکم گوید در دوم قوة

كبابه

متضاده بود از حلاوت و برودت و حرارت برو غالب بود و او مفتح و ملطف بود در د
حلق را نیکو بود و شکم ببندد و سده جگر بگشاید و از ان گرده هم و مجاری بول پاک کند از
ریگ و حلق را صافی کند و ریش عفن که در لثه بود و قلاع که در دهن بود نافعست و چو
بجا بندد و آب آن بر قضیب مالند زن را از ان لذتی عظیم حاصل شود و او قوه معده
و اعضای باطنی دهد چون بیاشامند و چون در دهان نگاه دارند لثه را نیکو کرده اند
و بوی دهان خوش کند و آواز صافی کند و نفس معطر کرده اند و سنگ گرده و مثانه
بریزاند و شری ابیض را نافع بود چون دو دانگ از و با سکنجبین بیاشامند و گویند مضر بود
بمثانه و مصلح او مصطکی بود و گویند مصدع بود و مصلح آن صندل و گلاب بود و گویند بدل
آن هیل بود و گویند هیل و دارچینی کبریت بهاری گوگرد خوانند و آن معدنی بود و صاحب
منهاج گوید زرد بود و سفید بود و صاحب جامع از قول ماسرجویه گوید که آن سه نوعست
سرخ و سفید و زرد و از قول اسحق بن عمران گوید چهار نوعست سرخ و سفید و زرد و سیاه
و ابن سمجون گوید کبریت چشمه ایست روانه و چون منجمد گردد کبریت شود و زرد و سفید
و تیره بود و کبریت احمر از جواهر بود و معدن او در ان وادیست که مور اند که سلیمان
علیه السلام بر ایشان بگذشت و آن موران مانند چهارپا باشند بزرگی و ارسطوطالیس گوید
که سرخ در معدن خود بشب افروخته شود مانند آتش چنانکه روشنایی آن چند فرسخ برود
پیرامون آن و چون از معدن بیرون آورند این خاصیت نماند و در اکسیر استعمال کنند سفید را
سرخ گردانند صبغی نیکو بود و طبیعت کبریت دمشقی گوید گرم و خشکست تا چهارم و حسین گوید
در سیوم و او ملطف و جاذب بود برص زایل کند و چون سحق کنند و بر موضع گزندگی جانوران
زهردار پاشند یا با آب دمن یا بکمیز بسرشند و بر ان نهند یا بعسل و علک البطم بغایت
نافع بود و با سرکه بر بهق مالیدن نافع بود و دفع مضرت تنین بحری کند چون با سرکه بمالند
و جرب ریش شود و با صمغ البطم نافع بود و با نطرون و قرص ضماد کردن نافع بود و آ
او حیض براند و بخور کردن زکام و نزله را نافع بود و چون سحق کرده بر بدن پاشند
قطع عرق کند و چون دود کنند در شب زن حامله بچه بیندازد و دود او موی را سفید کند

و ارسطوطالیس گوید گوگرد سرخ داء الصرع و سکته و شقیقه را نافع بود و چون سعوط کنند و دون
در زیت حل کنند که دران زیت اسفیل جوشیده باشد و قدری موم اضافت کنند و موم روغن
سازند جرب تر و خشک و خارش بن را بغایت نافع بود و چون بحنا بسرشند و بر قوبا نهند
نافع بود و کبریت مضر بود بمعده و دماغ و مصلح او بنفشه و شکر بود و صاحب تقویم گوید سرشتی
از وی فردرم بود و جالینوس گوید بدل او نه در اتش افروختن از ان گوگرد زرد زرنیخ زرد
بود و از ان گوگرد سفید زرنیخ سرخ کبد طبیعت جگر گرم و تر بود و نیکوترین آن بود که از او
فربه گیرند و چون هضم شود غذای بسیار دهد و صاحب منهاج گوید خون محمود از و متولد
شود همچنانکه از سپرز و خصیه و جالینوس گوید جگر مواشی و حیوانات مالوفه متولد خلطی
غلیظ بود و عسر الهضم و دیر از معده بگذرد و از امعا و فاضلترین جگرها در جمیع احوال جگرهای
بود که آنرا ابتنیه خوانند از بهر آنکه حیوان او را کاه خشک داده باشند و رازی گوید جگر غذا
نیکو بسیار دهد خاصه جگر حیوانات مختار مانند جیش و بره و نیکوترین آن جگر خروس
و مرغ فربه بود اما ثقیل و دشوار هضم شود اولی آن بود که با مری و زیت بپزند و با نمک
و دارچینی بخورند و محروری مزاج با سرکه و کرویا و کشنیز خشک و جگر مواشی باید که بعضی
جوارشات از پی آن خورند تا نافع بود کبد الطیور نیکوترین جگر مرغها جگر بط فربه بود
یا مرغ فربه خاصه چون علف او فواکه پخته شیرین داده باشند و طبیعت آن گرم و تر
بود و خون محمود از و متولد شود و مصلح آن زیت و نمک بود کبد المعز جگر بز شبکوری
را نافع بود خوردن و برطوبت آن کحل کردن و چون بریان کنند و سر بر بخار آن دارند
کبد الحمار جگر خر چون بریان کنند و مصروع بناشتا بخورد نافع است کبد الضان
جگر میش و گوسفند چون بریان کنند و بخورند نافع بود جهت کسی که لینتی در طبیعت او بود
حبس کند کبد الوزغ جگر وزغ چون بر دندان خورده نهند درد را ساکن کند البته کبد
الکلب جگر سگ دیوانه نافع بود کسی را که گزیده بود چون بریان کرده بخورد و منع ترسیدن
از آب خوردن کند و صحت یابد کبد الخنزیر البری جگر خوک صحرایی چون در سرکه نهند و بخورند
گزندگی جانوران را نافع بود کبد الحجل جگر کبک چون خشک کنند و بکوبند و یک مثقال از و بیاشامند

مصرو عرا نافع بود کبد الذیب درد جگر را سود دارد و در اناناسیا بدل آن نیم وزن آن
ریوند و نیم وزن آن دار فلفل بود کبد ال ... جگر گاو کوهی و بز کوهی چون بسوختند و دار
فلفل و فلفل سفید خرد کرده بران پاشند و برآتش بریان کنند و رطوبة آن در چشم کشند
شبکوری زایل کند و در ابتدای فرود آمدن آب بغایت نافع بود و چون بریان کرده خشک
کنند و سحق کنند و در چشم کشند شبکوری و تاریکی چشم زایل کند کباب نیکوترین از گوشت بره
رسیده تر بود و باید که اجتناب کنند ازان که بر هیمه که چوب انجیر و دفلی و بید انجیر و مانند
آن بود کباب کرده باشند و طبیعت آن گرم و تر بود غذای او بیشتر از غذای مشوی بود سود مند
بود کسی را رگ زده باشد یا مجامعت کرده اما معدهٔ ضعیف را مضر بود از بهر آنکه دیرتر از
مشوی هضم شود و مصلح او اطریفل بود ... حنظل است و گفته شد کتان سرد و خشک باشد
و معتدل حرارة بدن بود چون بپوشند و ماسرجویه گوید جامهٔ کتان معتدل باشد در حرارة
و برودت و رطوبة و یبوست و پوشیدن او نشف تری و عرق از بدن کند و شپش کمتر پیدا کند
و مسیح گوید اگر خواهند که بدن ایشان لاغر شود در زمستان جامهٔ کتان نو پوشند و در تابستان
کتان شسته و اگر برعکس خواهند برعکس پوشند و فولس گوید چون بسوزانند دود او لطیف بود
و سدهٔ زکام بگشاید و مصلح رحم بود کم‌ه صاحب منهاج گوید و سماست و گفته شود
کثیرا جمار النخل است و گفته شد کثیرا صمغ القتاد است و قوة او مانند قوة صمغ بود و نیکو
ترین آن سفید پاک بود و طبیعت آن معتدل بود و در وی حرارة بود و ترتر از صمغ عربی بود
و فولس گوید گرم و تر بود در اول و مسیح بن الحکم گوید سرد بود در دوم و گویند سرد و خشک بود
و گویند تر بود در دوم و در اروپا چشم بجای صمغ کنند و در ادویه مسهل بدرد اسهال کند مقدار نیم مثقال
تا یکدرم و کسر حدة او ویه کند و سرفه و خشونت سینه و حلق و ریش شش و مثانه را نافع بود
و چون در سپیده خیسانند و با قدری قرن ایل سوخته با قدری شب یمانی بیامیزند درد کرده
و سوزش مثانه را نافع بود و فولس گوید مقوی امعا بود و مسهل مرة سودا و بلغم لزج و مقوی
بدن بود و مسمن آن و چون کثیرا بر موی طلا کنند موی شکافته نگردد و اگر بدان اومان کنند
این زحمت زایل کند و اسحق گوید مضر بود بسفل و مصلح آن افیون بود و گویند بدل او معزدانه کدو

بود بنادوق گوید بدل او صمغ عربی بود و گویند صمغ عربی و صمغ بادام صاحب
جامع گوید برزجیر است و گفته شد کثیرا الارجل بسفایج است و گفته شد
کثیر الاضلاع لسان الحمل بود و گفته شود کثیرا ... فرصنه است و گفته شد
و بر بوقیقن نیز بدین اسم خوانند کثیر الورق مرماخلن است و گفته شود جوز زربنا
است و گفته شد جیبا لسان الثور است و گفته شود کحلا این اسم مشترک است
بر چند چیز اول بر لسان الثور دوم بر نباتی که آنرا لسان خوانند سیوم بر شنجار
چهارم بر نباتی که آنرا عیون خوانند کحل بپارسی سرمه گویند و کحل مطلق مراد سرمه
اصفهانی بود که آنرا اثمد خوانند و گفته شد و کحل سلیمان و کحل جلا خوانند کحل فارسی
انزروت است و گفته شد کحل خولان حضض بجانی است و گفته شد کحل السودان شمیرج است
و بیشه نیز گویند و گفته شد کدو کادیت و گفته شد کرفس بستانی بود و اما
جبلی و صخری و بری و فریشی و مشرقی و نوعی ازان در آب روید و آنرا کرفس الما
و جرجیر الما گویند و قرة العین و سیر گویند و گفته شد و کرفس جبلی را افطراسالیون
خوانند نه همه کرفس جبلی بلکه صخری را افطراسالیون گویند و گفته شد و بری را اسمورنتو
خوانند و طبیعت کرفس گرم بود در اول و خشک بود در دوم و ابن ماسویه گوید گرم بود
در اول درجه دوم و خشک بود در وسط دوم و روفس گوید بستانی تر بود و اصل او
خشک باشد و گویند گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و جالینوس گوید کرفس
بستانی جهة معده نیکوتر از انواع کرفس بود از بهر آنکه لذیذتر است بول براند
و حیض و محلل ریاح بود خاصه تخم او و مفتح سدهٔ جگر و سپرز بود و معده و جگر سرد را
نافع باشد و بوی دهان خوش کند و عرق النسا و ربو و ضیق النفس را نافع بود
چون با نان یا سویق ضماد کنند بر ورم پستانی که از حرارة بود و ورم چشم گرم را
نافع بود چون با یخ بیزند و طبیخ آن بیاشامند منع ادویهٔ کشنده کند و محرک قی بود
و شکم ببندد و تخم او ادرار بول زیاده کند و گزندگی جانور از او خوردن مرداسنگ
و قسطس در کتاب فلاحه گوید شهوة مردان و زنان برانگیزد و ازین سبب است که

کرفس
احمد بود
نیز

زنانی که شیر دهند منع ایشان از کرفس خوردن کنند از بهر آنکه باه را برانگیزد و شیر باز کم آید
و ابن سمجون از قول جالینوس گوید که زن حامله چون کرفس بسیار خورد بچه چون بزاید ریشهای عفن
و بثرها بر اعضا داشته باشد و نشاید که چون شیر دهد کرفس خورد که بچه او احمق و ضعیف العقل
بود و فعل ورق وی اقوی بود از تخم و بیخ او و بیشتر اطلاق کنند که ورق وی اقوی بود از ورق
و تخم و نشاید که پیش از طعام بخورند و اگر بعد از طعام خورند موافق بود اندکی و عیسی بن ماسه
گوید جگر و گرده و مثانه را پاک کند و سده آن بگشاید و محلل ریاح و نفخ معده بود و مصروع را
بغایت مضر بود و شریف گوید خاصیتی درست که چون بکوبند و با عسل بخورند و رکبین را
بغایة مفید بود و چون تخم او با همچندان نبات بکوبند و بروغن گاو چرب کنند و سه روز
بیاشامند مجامعت را قوة دهد بغایت اما باید که غذای او گوشت خروس و خصیه آن بود
و اگر عصیر او با روغن گل و سرکه در حمام بر اعضا مالند هفت روز پیاپی حکه و جرب را
نافع بود و اگر با کاهو بخورند تعدیل پیدا کند و معدل سردی کاهو بود و روفس گوید خوردن
کرفس رحم را از رطوبة حریف پر کند و طبری گوید ورق او بر چون بخورند معده و جگر سرد
را نافع بود و سنگ بریزاند خاصه جبلی و مشیمه بیرون آورد و آب ورق او چون بیاشامند
تنها یا با آب ورق رازیانه تب بلغمی را نافع بود و گویند تخم او اقوی بود از ورق
در ادوی گوید اولی آن بود که کسی که از گزندگی عقرب ترسد کرفس بخورد زیراکه مفتح
مجاری بود و [illegible] و دوم بدل سپند و کرفس بری داء الثعلب را نافع بود و شقوق اظفار
و شقاق که از سرما بود و کرفس رومی معده را نیکوتر بود و کرفس مصری بغایة مضر بود
و گویند مصروع چون اصل او از گردن آویزد ایمن باشد از مضرة او و زنان آبستن
را مضر بود و مصلح او [illegible] او کاکو و بدل او رازیانه و مصلح او معجون گل
و مصطکی بود کراث بپارسی گندنا گویند و آن شامی و نبطی و بری و جبلی بود جبلی را
فراسیون گویند و گفته شد و بری را کراث الکرم خوانند و او بقوة میان ثوم
و کراث بود و طبعت او گرم و خشک تر از انواع کراث بود گرم بود در چهارم و خشک
بود در چهارم و کراث نبطی که آنرا کراث المائده خوانند حرافت در وی بیشتر بود که در شامی

و ورد

و دوا اندک قبضی بود و کراث شامی را اقفلوط خوانند و گرمی و خشکی او کمتر از نبطی بود
و تشنگی کمتر آورد از پیاز و گرمی او کمتر از پیاز بود و گرمی او غلیظتر بود و دیر هضم
شود و نیکوتر آن نبطی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و کراث شامی اصل
وی خوردنی نه فرع و طبیعت او گرم و خشک بود در دوم چون با سماق بر ثالیل ضماد کنند
نافع بود و با نمک جهة ریشهای بد و اصل او قولنج را نافع بود و بول نیز براند و منفخ بود
و کیموس بد دهد و شبکوری آورد و حیض براند و مضر بود بمثانه ریش شده و گرده
و ورق او نیکو بود جهة رطوبة رحم چون بپزند با آب دریا و سرکه و زن در آن نشیند
و انضمام رحم و صلابة آنرا بغایة مفید بود و چون بجو آب بپزند فضول از سینه و شش
بیرون آورد و کراث نبطی چون آب او با سرکه و دقاق کندر بیامیزند قطع دم کند
خاصه رعاف و او محرک شهوة باه بود و چون با عسل لعق کنند نیکو بود جهة سرد دردی
که عارض شود در سینه و قرحه شش را پاک کند و ادمان خوردن او تاریکی چشم آورد
و معده را بد بود و مصدع بود و مولد بخاری بد و مصلح او آن بود که بجوشانند در آب
بعد از آن در آب سرد خیسانند و با سرکه و روغن و مری بپزند و بخورند و بواسیر را
بغایة نافع بود و طبیخ او چون بیاشامند همین عمل کند و چون بکوبند و ضماد کنند بر
گزندگی افعی و جانوران زهردار نافع بود و آب او چون با سرکه و کندر و شیر زن و
گل بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش و دوی آن زایل کند و اگر بر بواسیری که
سبب آن رطوبة بود ضماد کنند نافع بود و سده جگر بگشاید که از بلغم بود و اشتها
طعام پدید کند و باه را قوة دهد و گرم مزاج را موافق نبود بلکه درد چشم آورد و اما
در پیدا کند و مقدار ماخوذ از و تا ده درم بود و مفسد لثه و اسنان بود و اگر اصل وی
با روغن خسکدانه یا کنجد بپزند قولنج بلغمی را نافع بود خوردن و با آب آن حقنه کردن
و عصاره کراث خشک مسهل دم بود و کراث بری مفرح بدن باشد و ادرار بول
بیشتر کند و معده را بد بود و کراث نبطی قوة پشت دهد و باه را زیاده کند تا بجایی
که عنین را بحال صحت آورد کرنب بپارسی کرنب گویند و بشیرازی کلم و آن بستانی

در سیوم و گویند گرم بود در سیوم و خشک بود

بود رومی بود آنرا اقنیط کویند وکفته شد و بری بود وکرنب الما و نیکوترین آن کرنب
نبطی بود که بستانی معروفست وطبعت او کرم بود در اول وخشک بود در دوم وکویند در
اول وکویند سرد بود وصاحب فلاحه کوید کرنب دو نوعست نبطی وخوزی و نبطی مشهور
است وخوزی را ورق او غلیظ بود وخشونتی دارد وکرنب نبطی منضج وملین بود وخاکستر
قضبان او در غایة تجفیف بود و منضج صلابات بود وجون با سفیده تخم مرغ بر سوختکی آتش
کنند نافع بود وکرنب سرفه کهنه را مفید بود وجون طبیخ او بر مفاصل و نقرس ریزند نافع بود
وعصیر او جون با شراب بیاشامند جند روز درد سپرز زایل کند وجون با زاج و سرکه
بر جرب و برص طلا کنند نافع بود وخوردن کرنب آواز صافی کند ولون نیکو کند وعشه
را نیکو بود و بر سپرز ضماد کردن ومرق او سرفه و درد پشت کهنه ودرد زانو را نافع بود
وشکم براند خاصه جون دو نوبت بجوشانند وعصاره با شراب کزندکی جانوران
وسک دیوانه را نافع بود وجون بعصاره او سعوط کنند سر را پاک کند وخوردن او در
شراب دیر مستی آورد و او مولد مره صفرا بود ودفع عکر و اکر با کوشت فربه بپزند یا
روغن بادام بانکبید وافع غایله آن کمتر بود و او مضر بود بمعده وتاریکی جشم آورد با
وجود آنکه درد اروهاء جشم استعمال کنند واو مضر بود بجشم کسی که مزاج جشم او خشک بود
واو تر بود و در هیچ مفرقه نبود بلکه نافع بود وکرنب سوداوی مزاج وصاحب دوالی
وداء الفیل وسرطان وبواسیر نشاید که خورد وفی الجمله محروری نشاید که خورد واکر خورد بعد
از آن شراب بر سر خورد و سرد مزاج با خردل و سپیر خورد ومرق آن از پی آن بیاشامند
واکر ورق او بکوبند وتنها یا بسویق ضماد کنند مجموع ورمها را نافع بود از بلغمی وحمره
وشری وکرنب بری تلخ بود وبیشتر در ساحل دریا روید وطبعت او کرم تر از بستانی
بود وجون خشک کنند وسحق کنند دو درم با شراب بیاشامند از کزندکی افعی خلاص
یابند وتخم او بمقدار فلفل سفید بود واو نیز جهت کزندکی افعی نیکو بود وکرنب بحری بیشتر
از خارج بدن مستعمل کنند ودر اطلیه وتخم او کرم را بکشد وحب القرع بیرون آورد ودر طعم او
شوری بود با اندک تلخی کرنب الما نیلوفر است وکفته شود کرات شامی جبلی و ابی بو

وکفته

کرسنه / ارش
یر لانک بود حبی است که در ... ش
ومصر بخوردن جهارپایه بد ...

دکفته شد کرمه بیضا فاشرا است وکفته شد کرمه سودا فاشرستین است وکفته شد
کرمه شایکه فشلاع است وکفته شد کرم بپارسی درخت انکور را کویند وبشیرازی رز و رازی
کوید طبعت آن سرد وخشک بود و ورق وخیوط او جون ضماد کنند صداع زایل کند و ورق
او جون تنها ضماد کنند یا با سویق الشعیر بر ورم کرم معده والتهاب آنرا نافع بود وعصاره
او و ترده امعار را نافع بود وکسی که خون قی کند وزنان آبستن را نافع بود وخیوط او جون
در آب جوشانند وبیاشامند همین عمل کند ودر زمان بهار جون شاخها وی ببرند آبی
از آن بچکد نقطه نقطه جون بر قضبان منجمد شود مانند صمغی بود جون با شراب بیاشامند
سنک بریزاند وجون بر قوباء وجرب متقرح وغیر متقرح مالند نافع بود وجون احتیاج بمالیدن
او بود باید که پیش از آن آن عضو را بنطرون بشویند واکر با روغن زیت بمالند واد مان
آن کنند موی بر رویاند خاصه دمعه که از قضبان تر او کیرند وخاکستر جوب او جون
با سرکه ضماد کنند بر مقعدی که بواسیر از آن قطع کرده باشند نافع بود وبر کزندکی
افعی همین عمل کند وجون با روغن کل وسداب وسرکه ضماد کنند بر ورم کرم که در سپرز
بود نافع بود البتة کردتاج بپارسی کرد ابند کویند وفاضلترین آن از مرغ فربه فربه تر
بود وباید که بر آتش سوخته کرانند وروغن بادام بخورد آن دمند متصل وطبعت آن کرم
وتر بود معده کرم را نافع بود وابدان متخلخل وکسی که ریاضت بسیار کشیده باشد وفواید
که زود قوة کیرد ومضر بود بمعده ضعیف ومصلح وی تخم تلخ باشد کرسنه بیونانی اروس
کویند وبشیرازی کسنک وآن حبیست که طعم او میان ماش وعدس بود ورنک او بزرکی زند
وجون مقشر کنند برنک عدس مقشر بود وهیچ کاو را اندوهی نبود در فربهی وبغایة کاو را
فربه کند ودر ولایت بیضا وکازرون بسیار کارند ونیکوترین آن بود که لون او بسفیدی
زند ودمشقی ومصری بود وطبعت آن کرمست در اول تا دوم وکویند تا سیوم وخشکست در
دوم سینه وشش را نافع بود و از رطوبات غلیظ پاک کند وبرهق وکلف واثرها طلا کردن
نافع بود ولون را نیکو کرداند وجون با شراب کزندکی افعی واسب صایم وسک دیوانه
ضماد کنند نافع بود وبا سرکه وافسنتین کزندکی عقرب را نیکو بود واو کوشت در جراحتها

بر و بیاید و چون با عسل و زراوند مدحرج استعمال کنند گوشت بن دندان که خورده بود برویاند
و مولف گوید اگر ابرسا و زراوند مدحرج و کندر و دم الاخوین با وی اضافت کنند و با
سکنجبین عنصلی بر گوشت بن دندان که خورده باشد مکرر بنهند البته برویاند و طبیخ او سپنه چون
بر شقاق که از سرما بود و حکه که از بدن حادث شود بریزند نافع بود و چون بریان کنند
و بکوبند و با عسل بیامیزند و مقدار چهار درم از آن تناول نمایند لاغر را موافق بود و چون
با سرکه استعمال کنند یا با روغن کنجد مجرب کرده و عسر البول را نافع بود و زحیر و مغص را ساکن
کند و دقیق او ملین اورام صلب بود که پستان و اعضا عارض شود و سعفه را نافع بود و اطلا
طمث کند و ادرار بول و صنعت طحن کردن وی چنانست که بگیرند سپنه فربه سفید و آب بر سر
آن بریزند و زمانی بگذارند تا آب [illegible] بعد از آن از آب بیرون آورند
و بریان کنند تا متغیر شود پس با آسیاب خرد کنند و منخل تنک بیزند و مقدار ماخوذ از و
دو درم بود تا سه درم و خلطی بد از و حاصل شود و غذای خشک بود و بسیار خوردن او
بول خون براند بقوت ادرار و مسهل خون بود و مغص و گویند مصلح او کلاب و جو بود — وردم [illegible] سازده
و گویند مصلح او گل ارمنی بود و کاکنج کرشف قطن است و گفته شد کرویا کراویا [illegible]
و قرنباد و قرنباد و بیونانی اقارو او بلفظی [illegible] و آن زیره رومیست و بشیرازی کرو
خوانند و در قوت نزدیک بانیسون بود و معده نیکوتر از زیره بود و طبیعت آن گرم
و خشک است در دوم و گویند در سیوم [illegible] گوید گرم و خشک بود در اول و [illegible]
ترج آن بستانی تازه بود و بادها را بشکند و هضم طعام کند و بول براند و کرم بکشد
و حب القرع بیرون آورد و قوت معده دهد و شکم ببندد و خفقان که از اخلاط لزج بود
نافع بود و مغص را بغایت نیک بود و مقدار ماخوذ از و دو درم بود و اگر هر روز دو درم
بناشتا در دهن کنند و رها کنند تا نرم گردد و بخایند و فرو برند ضیق النفس را نافع بود و نفخ
معده و امعا و گرده و مثانه را نافع بود و درد معده زایل کند و چون بدان ادمان
کنند بلغم که در معده بود بکند از اندرون جالینوس گوید سده امعا را نافع بود و چون با غذا
استعمال کنند سمن بدن بود و مقوی آن و گویند مضر بود بشش و مصلح او صعتر بری بود بدل

آن

آن نیم وزن آن کمون نبطی و نیم وزن آن انیسون کرویا رومیه و شامیه و رومیه و کرویا
جبلیه قرماست و گفته شد کرکان چند فوقیست و گفته شد کردمن طرذین گویند و آن
نوعی از ساساليوس است و گفته شد کرکرمن عاقرقرحاست و گفته شد کرنوف قنطوریون
دقیق است و گفته شد کرکر صنوبر کوچک است که معروف بعجم قریش و بشیرازی ازاکا
خوانند و گفته شد کرکم صاحب منهاج گوید زعفرانست و گفته شد و صاحب جامع
قولی چند آورده و گوید عروق صفر است و هم او گوید اصول ورس است و گوید ورس
نوعی از انست و غافقی گوید ثمر درخت مثنان است و درمیم گفته شود و بعضی گویند اینجا
است و خلاف است و مولف گوید تحقیق آن تخم نوعی از مازریون است بغایت گرم بود
بشکل مورد انه بود و سخن قبل بود بغایت و مسهل ما، اصفر و مره بود و دو درم از و کشنده بود و از
خوردن او حکه و ورم عارض شود و بکشد و مداوا کسی که آن خورده باشد مانند مداوا
کسی بود که فربیون خورده باشد کرکمهن سک السک است و گفته شد کرسنی بپارسی
کلنک گویند و نیکوترین او آن بود که باز او را صید کرده باشد و باید که چون بکشند
بعد از چند روز بپزند با سرکه و دیگر با آب نمک بپزند و صاحب منهاج گوید با باز پر گرم
بپزند بعد از آن حلوا، قند یا عسل بخورند و طبیعت او گرم و خشک بود و گویند سرد بود و شریف
گوید دماغ او از مره او چون با روغن زنبق بیامیزند و سعوط کنند نسیان زایل کند و
و چون مغز وی در چشم کشند تاریکی و شبکوری ببرد و چون زهره وی با آب برق سلق سعوط
کنند سه روز پیاپی لقوه زایل کند و دماغ او چون با آب حلبه طلا کنند بر ورم دست
و پای نافع بود و چون خصیهای وی مکسود کنند و خشک کنند و با همچندان سرگین سوسمار
و کف دریا و نبات اجزا برابر بیامیزند و در چشم کشند سفیدی که در چشم بود که سبب آن
آبله بود یا ناخنه زایل کند و چون پیه او بگدازند با سرکه عنصل و مطول بیاشامد چند روز
بغایت نافع بود و چون زهره او با عصاره مرزنگوش صاحب لقوه سعوط کند مخالف
جایی که لقوه باشد هفت روز و باید که روشنایی نبیند و روغن کودکان در لقوه چون
مالد بکلی زایل کند و زهر او گویند بر جرب [illegible] و برص لطوخ کردن نافع بود [illegible]

الخمر حافظ النحل است و حافظ الاطفال نیز گویند و آن فرفیون است و گفته شد کزبر
گویند قثاء الکبر است و خلافست آنچه محقق است قثاء الحمار است و گفته شد
کروش بپارسی شکنبه گویند و نیکوتر آن بود که از شکم مرغ یا حولی میش بیرون آورند
طبیعت آن سرد و تر بود و کروش باید که بسکباج پزند و خولنجان و فلفل یا با سداب
و کرفس و ابازیر ملطف و ناچار سرکه ادمان خوردن او کند بلغم بسیار پدید آکند که دشوار
از شکم بیرون آید و باید که بعد از او جوارشات مسهله خورند و او دشوار هضم شود
و غذاء اندک بدهد و کیموس او بلغم بود و دوالی در ساقین احداث کند و اولی
آن بود که بسرکه پزند و خولنجان و فلفل کرگ بپارسی کرگدن گویند و آن حیوانیست
که یونانی ربما خوانند میان مرد و چشم سردی دارد بزرگ و قوة او بغایت باشد
تا بحدی که فیل بر سر آن سرو بردارد در شهر توبه و گویند زهره وی چون بخور کنند
بلادها بشکند و هر سحر که باشد زایل کند کزبره و کسبره نیز گویند و تقده و یونانی قوریون
و بپارسی کشنیز گویند و نیکوتر آن بستانی بود تازه فربه و طبیعت آن که تر بود سرد
بود در آخر درجه اول تا دوم و آنچه خشک بود سرد بود در دوم و خشک بود در سیوم
و بقراط گوید در حرارة و برودة بود و نزدیک جالینوس میل بسخونه دارد و مرکب بود
از قوة متضاده و دیسقوریدوس و روفس و غیر ایشان گویند سرد است که اگر نه سرد
بودی عصاره او کشنده نبودی بتبرید و جالینوس گوید اگر نه گرم بودی خنازیر را
تحلیل نکردی و بدرستی که این فعل بخاصیت میکند یا از بهر آنکه جوهر او لطیفست و غواص
در زود نفوذ و غوص میکند و جوهر سرد غوص نکند لیکن چون بیاشامند محلل حرارة بود
بزودی و فعل سردی او باقی نماند و اگر نه سرد بودی حمره را شافی نبودی و در وی
قبضی و تخدیری بود و چون تر او با خشک بخایند بوی سیر و پیاز زایل کند و عصاره — ازاله بوی سیر
او با شیر زنان مسکن مرض بانی سخت بود و چون با سویق بر حمره و نمله ضماد کنند نافع بود
و چون با عسل و مویز یا با روغن گل سرخ و عسل ضماد کنند بر بثری و ورم خصیه که از گرمی
بود و نار فارسی نافع بود و چون با آرد باقلا بر خنازیر ضماد کنند بگدازاند و چون

باسرکه و روغن گل بیامیزند جهة ورمها گرم نافع بود و خشک او جهة دوار که از بخار
مراری بود یا بلغمی و مقوی معده بود و خوردن او تاریکی چشم آورد اما خفقان را نافع
بود و بخاصیت منع بخار از سر میکند و از بهر اینست که در طعام مصروعان کنند جهة
منع بخار معده و آب تر وی چون در بینی چکانند قطع رعاف کند خاصه چون دو فرزنه
کافور در یکدرم آب او حل کنند و چون آب او با شیر زنان در چشم چکانند ضربان سخت
زایل کند و خشک او چون با نبات بیاشامند درد سر و پشت که از گرمی بود نافع بود و دفع
صداع کند و چون بخشک او کوفته بعصاره تر وی مضمضه کنند دهان خوش کند و دانهاکه
در زبان و دهان بود زایل کند و کشنیز خشک بخاصیت مقوی دل و مفرح بود خاصه در مزاجها
گرم و دو درم از وی با سی درم آب لسان الحمل قطع خون رفتن کند و منع قی و جشاء حامض
که بعد از طعام بود و خشک او بریان کرده شکم ببندد و چون با می پخته بیاشامند کرم دراز
بیرون آورد و چون هر روز یکدرم با یکدرم نبات بیاشامند تری زایل کند و بسیار
خوردن ذهن را مختلط کند و چشم را تاریک و منی خشک گرداند و باه را بشکند و مصلح
او سکنجبین سفرجلی بود و خوزی گوید چون کشنیز خشک بسایند و با نبات سفوف سازند قطع
نعوظ کند و منی خشک کند و تر وی چون با مرغ فربه بپزند مرق [illegible]
او وسواس گرم را نافع بود که سبب آن از شر بود و جهل [illegible] بود
بتبرید و اکثر مضرة او بدل رسد و سدر و غشا و جنون آورد و حال او مانند حال مستان
بود و همچنین چون از تر او بخورند مقدار نیم رطل اختلاط عقل و غلط آرد و از وسبات آورد و ما
مستان کلام فاحش گوید و از مجموع بدن او بوی کشنیز آید و مداوا او قی کنند بطبیخ
شبث و روغن زیت و بوره ارمنی و بعد از آن زرده تخم مرغ نیم برشت بنمک خورد و فلفل
و مرق مرغ فربه با بط بنمک بسیار و شراب صرف بحکم اندک بیاشامد و جلبش بن الحلتیت گوید
کشنیز تر چون آب او تنها بسیار بخورند زهر بود و اگر با سبزه دیگر خورد اثر بقول منع کند اگر با
سموم بود بحکم بود و اگر با بقول بود بقلی بود کزبر بزر الانجره است و گفته شد کزبرة
بادرنجبویه است و گفته شد کزمازک ثمرة الطرفاست و گفته شد و حرمل نیز گویند کزبرة البیر

شوال الجن گویند و آن بر بسیار و شاد است و گفته شد کزانگبین چیزیست مانند ترنجبین و آن طلیست که
بر ورق طرفا می افتد و نیکوترین آن نابی بود و سفید بزرگ دانه مانند مصطکی قرطونی مراجرا نافع
بود و سرفه و خشونت سینه که از رطوبت بود سود دارد و مستعمل ازو از سه درم تا بیست درم بود
کسیره کزبره است و گفته شد کزبرة الحمام نوعی از شاهترج است و گفته شد کسیون نوعی
از سوسن بریست و آنرا سیف الغراب گویند و دو رعولی خوانند و آن دلبوث است و گفته شد
کیبر زفت خشک است یونانی و گفته شد کیلو قنتوری بود مانند سلیخه بود و از آن دو نوع است
یکنوع سطبر بود و آنرا اکسیل خوانند و یکنوع تنک و باریک بود مانند شیطرج و آنرا اکهیلة خوانند
نیکوترین آن باریک بود که میل بسرخی دارد طبعت آن گرم بود در حدود درجه اول و خشک
بود و خوزی گوید معتدل بود در حرارة و رطوبة استرخاء معده را نیکو بود و فربهی آورد نیم درم
وسم حب او مانند حرف بود و مستعمل ازو سه درم بود و اصحاب بلغم را نافع بود و سده گرده
و رحم بگشاید و حیض و بول براند و گرده و مثانه را جلا دهد و کرم را بکشد و فولس گوید چون دو
دانک ازو بعسل سرشند و بر دندان که درد کند و جنبد طلا کنند محکم کند و در دبیر دو اسحق گوید
مضر بود بمعاده و مصلح او کثیرا بود و بدل او سعاث کسب السمسم بپارسی حزه همسم گویند و کسب
الخروع بید انجیر و مرد و را از سموم قتاله شمرده اند نشاید که خورند و معالجه آن قی کنند
تا معده از آن پاک شود کشک الشعیر بپارسی شیر جو گویند طبعت آن سرد و تر بود و غلیظ
از جو آب بود و درو تبرید و ترطیب کمتر ازو بود مزاجها گرم و خشک را نیک بود دفع
تب کند و تشنگی که از گرمی و خشکی بود بنشاند کشوث اکشوث است و گفته شد و کشوثا
و شکوثا نیز گویند در بعضی اصطلاح رومی افسنتین است و گفته شد کشنج نوعی از
کماه است و کلیکان و تنج نیز خوانند و آن در رمل روید و اکثر در ماوراء النهر و خراسان باشد
و در پارس نیز باشد و مولف گوید بشیرازی آنرا کل کنده خوانند و آن مخدر بود و زنان
جهة فربهی حلوا کنند و خورند و مست کننده بود و چون تر بود بمقدار گرده بود کوچک و چون
خشک شود از گردکان بزرگ تر بود و اندرون او مجوف بود و طبعت آن سرد بود نه
همچون انواع فطر و کماه خالی نبود از رطوبة یا یبوسة جوهر او حرارة بنشاند و دیر هضم شود

وغلیظ

وغلیظ بود و مصلح او مری و زیت و دارچینی و فلفل و سعتر و نمک بود کشنیز کزبره است و گفته
شد کشت برکشت نباتیست برهم پیچیده مانند ریسمان تافته عدد آن پنج بود و مولف گوید
بشیرازی آنرا پنجک خوانند و از طرف هند آورند و طبعت آن شیخ الرئیس گوید گرم و خشک
است در دوم و ابن رضوان گوید در اول جرب و قوبا را نافع بود و مسهل بلغم غلیظ
و رطوبات فاسد بود و ابن ماسویه گوید ملطف و محلل بود نافع بود جهة اصحاب بلغم و رطوبة
و برودة مهاء سر و ضماد کردن نافع بود و ابن سرافیون گوید بخاصیت مقطع شهوة باه
بود و مقلل منی و شیر و مصلح آن حب صنوبر مربا بود و در قوة مانند ند کبسان بود و بدل
آن بوزن آن کافور و سه وزن آن صبر بود و مولف گوید از خواص او انست که زنان
شیراز اگرچه کوچک شیرخوره بسیار گرید و در گهواره آرام نگیرد در شب سر ایشان
یک عدد حک بنهند قرار گیرد و دیگر نگرید کسط و قسط نیز گویند و افسطا است و گفته شد
کشمه اسطوخودوس است و گفته شد کشمش قشمش است و منافع او نزدیکست بمنافع
مویز منقی کیشون بادنجان بری گویند و مرفاعی نیز گویند از بهر آنکه بر جامه می چسبد و ساق
آن مانند یک گز بود و بر و رطوبتی بود که بر دست بچسبد و تخم آن محلل بود و در باغها
شیراز بسیار بود و ثمر او مانند جوز بوا بود کوچکتر خارناک و بر جامه بچسبد و ورق
آن چون خشک کنند و سحق سازند و در چشم کشند سفیدی چشم زایل کند کعب
خوک چون بسوزانند و سحق کنند و در چشم کشند سفیدی از چشم زایل کند کعب گاو
چون بسوزانند و سنون سازند دندان متحرک را محکم کرد اند و چون با سکنجبین بیاشامند
سپرز بگدازد و محرک شهوة باه بود و بر برص طلا کردن نافع بود و اگر با عسل سرشند مفرح
دل بود و بدن را فربه کند و جگر را قوة دهد و شربتی ازو سه مثقال بود و چون در چشم
کشند روشنایی افزاید کف بقلة الحمقاست و گفته شد کف الکلب صاحب منهاج گوید
بد اشقان بود و گفته شد کف الاسد یونانی لاربطوطالون گویند و آن عرطنیثاست
کف الذیب جنطیاناست و گفته شد کف الضبع کف السبع خوانند و آن کبیلج است
و گفته شد کف عایشه کف مریم گویند و آن اصابع الصفر است و گفته شد یونا

اورا فینیقس گویند و آن پوست بهار خرما بود و آنچه از نخل نر بود آنرا کافورا گویند و قفورا خوانند
و آنچه ماده بود کفری و کفراه گویند و نیکوترین آن خوشبوی عفص بود زرین کثیف که اندرون او
جرب بود و او قابض باشد و چون در ضمادات و در مرهمها کنند منع ریشها بد کند و این
مفاصل را نافع بود و چون در ضمادات شکم کنند و معده ضعیف و درد جگر را موافق بود و چون
موی بطبیخ آن بشویند چند نوبت موی را سیاه کند و چون طبیخ او بیاشامند درد اعصاب را
نافع بود و درد گرده و مثانه و قطع سیلان فضول از شکم و رحم کند و بها که در اندرون او
مانند هم باشند و خار بنز چون بخورند همان عمل کند که کفری کفر الیهود قفر الیهود است و گفته شد
کلز مغاث هندیست و گفته شود در شکستگی اعضا و لون ان بغایة بود البته کلکل
بلغة اهل خراسان مقل است و گفته شود کلس نوره است و گفته شود کلیه بپارسی
گرده گویند و او معتدل بود در گرمی و خشکی و ابن ماسویه گوید سرد و خشکست و گویند سرد و تر
بود و خلطی بد از و متولد شود و عسر الهضم بود و دیر از معده بگذرد و ابن ماسویه گوید محمود
ترین گرده از آن بره بود خاصه چون گرم بود بخورند و صاحب منهاج گوید محمود ترین
گرده گرده جیش بود و اولی آن بود که با سرکه و مری بپزند یا با نمک و فلفل و دارچینی و نعناع
بآب او بخورند کلج قنه است و گفته شد کلبان اشنه است و گفته شد کلموج راتیانج است
و گفته شد کلیمان طرخون است و گفته شد کلیکرون جرجیر است و گفته شد کما انواع بود نوعی
غوشنه گویند و گفته شد و یک نوع کشنج و هم گفته شد در صفت فطر کماستیر ماسرجویه گوید
صمغیست مانند جوشیر و گویند طلیست و گویند بتحقیق صمغ کرفس کوهیست که فطراسالیون تخم
آنست و او در همه احوال اقوی بود از جاوشیر و گرم و خشک بود در دوم و گویند گرمی
او در چهارم بود بول براند و حیض فرود آورد و بچه بیندازد بقوتی تمام و بی نظیر بود در اسهال
آب زرد و او مذیب و محلل بود کمثری بپارسی امرود گویند و آن انواع است و فاضل‌ترین
انواع آن نوعیست که در خراسان آنرا شاه امرود گویند و آن مانند آب نبات سپید بود
خوشبوی و خوش رنگ و پوست تنگ بزرگ و بعد از آن سجستانی بود سپیده و آن معتدل
بود و گویند سرد و تر بود و یک نوع که آنرا صینی گویند سرد بود در اول و خشک بود در سیوم

وبصری

وبصری که گوید کمثری سرد بود در اول و آن نوع را که شاه امرود خوانند شکم براند و کثیر الغذا
بود خاصه آنچه بزرگ شیرین بود و آنچه ترش بود شکم ببندد خاصه خشک کرده و او قوه معده دهد
و تشنگی بنشاند و مسکن صفرا بود و خلطها صفراوی و رما داند که قابض بود و علاج کسی که فطر خورده
باشد کمثری بود و اگر فطر با کمثری بپزند ضرر آن کمتر شود و خوردن او بعد از غذا منع صعود
بخار از سر کند و بخاصیتی که در دست فتق بلغم آورد و پیر از امضر بود و مصلح او ماء العسل بود
با زنجبیل مربا و حب او کرم را بکشد و بقراط گوید کمثری چون صلب بود مبرد و مجفف بود و شکم
ببندد و آنچه رسیده و نرم و شیرین بود مسخن و مرطب بود و شکم براند و شیخ الرئیس گوید
مقوی دل بود و رفس گوید آنچه متولد شود در بدن از و محمود تر از ان بود که از سیب
متولد شود و دشوار هضم بود و رازی گوید نشاید که آب سرد بر سر آن فرو خورند و باید که
بعد از و طعام غلیظ نخورند و اگر گرسنگی که صادق بود بخورند باید که خواب نکنند و بعد
از آن شراب کهنه بیاشامند با زنجبیل مربا و ابن ماسویه گوید رب کمثری طبیعت ببندد
و دافع معده و منقطع اسهال مزمن صفرا بود کمافیطوس یونانی خامایطس گویند و معنی
آن صنوبر الارض بود و صاحب منهاج گوید تخم کرفس رومیست و صاحب کامل گوید
طرخون رومی بود یا کاشنی رومی و بعضی گویند برگ و شاخ قنه است و خلاف نیست
مولف گوید حشیشی بود که گل بنفش رنگ دارد و بار و تخم کرد دارد و اورا الشیرازی ماش دارو
خوانند و تلخی او زیاده بود از تیزی و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن سپاهانی باشد
وطبیعت او گرم و خشکست در سیوم و گویند گرمی او در سیوم بود و منضج و جلادهنده
اعضاء باطن بود و در او قوه مسهله بود و چون بر صلابتها و ریشها عفن نهند با عسل
نافع بود و سده جگر بگشاید و یرقان سوداوی را بغایة نافع بود چون هفت روز
پیاپی بیاشامند خاصه با شراب و حیض و بول براند و مقدار ماخوذ از و مثقال بود
و گویند مضر بود بشش و مصلح او انیسون بود و بدل آن نیم وزن آن سیسالیوس و دانگی
آن سلیخه و دیسقوریدوس گوید چون با ماء العسل چهل روز پیاپی بیاشامند عرق النسا
زایل کند و علة جگر و درد گرده و مغص را نافع بود و طبیخ او چون بیاشامند ضرر سم

خانق النمر کند و ابن سرابیون کوید مسهل بلغم بود که غلیظ لزج باشد شربتی از وی یک درم تا یکی و نیم بود و اسحق بن مراد کوید چون بیاشامند دو مثقال از و با آب انجیر پخته امعا، بالا را پاک کرد اند و دیسقوریدوس کوید بدل آن بوزن آن سیالیون است و دو انکی و نیم آن بلیلج و ابن ماسویه کوید بدل آن بوزن آن زیره کرمانی بود و کویند بدل آن کادر کو است [illegible] بیونانی خاما دریوس کویند و معنی آن بلوط الارض بود و بعضی طوفور کوکویند و کویند برک و شاخ اشق است و خلاف میان مولف کوید کیاهیست سبز رنک بغایت تلخ و آن ورق و قضبانی و تخمی بود اما اندک تخم دارد بیشتر ورق بود و بشیرازی زنا م دارو و تلخ کویند و نیکوترین آن تازه بری بود که بعد از ادراک تخم کیرند و طبیعت آن کرم و خشک است در سیوم و کویند در دوم و او مفتح و ملطف و چون با عسل بر ریشها، مزمن نهند پاک کرد اند و چون بیاشامند نافع بود جهت سرفه، کهنه و ابتدا، استسقا و حیض و بول براند و سپرز بکداند و بچه بیرون اورد و چون با شراب بیاشامند کزندکی جانور را نافع بود و چون سحق کنند و با شراب بیامیزند و در چشم کنند قرحه، چشم که ناصور شده باشد زایل کند و چون بکوبند و بر سپرز نهند بکدازاند و اکر بیاشامند برقان زایل کند و شریف کوید چون بابلی اندک بپزند و بپالایند و سه روز بیاپی هر روز سی درم بناشتا با زیت بیاشامند کرم سنک بر براند البته و او سودمند بود جهت دردها، مزمن که در نواحی سینه و شش بود چون سحق کنند و با جلاب و عسل بسرشند و بیاشامند سه روز مقدار شربتی از و تا سه درم بود و کافیطوس نیز همین عمل کند و شراب کادریوس سخن و محلل بود تشنج و یرقان و نفخ که در رحم بود و سو، الهضم و ابتدا، استسقا را بغایت نافع بود و بدل آن عروق غافث بود و بدیغورس کوید بدل آن اسقولوقندریون بود بوزن آن و بنادوق کوید بدل آن بوزن آن بلیلج بود و کویند بدل آن حماض بریست یا تخم شلغم بری کمون بپارسی زیره کویند و کرمانی و فارسی و شامی و نبطی بود کرمانی سیاه بود و فارسی انچه رسیده بود میل بزردی زند و اقوی بود از شامی و نبطی و کرمانی اقوی بود از فارسی و طبیعت آن کرم و خشک بود در سیوم و کویند کرمی وی در دوم بود کرم را

نلنز

بکشد و بادها بشکند و هضم طعام کند و چون با آب اعروی بشویند لون را صافی کند و یونس کوید کرمانی شکم ببندد و نبطی شکم براند و ابن ماسویه کوید چون بریان کنند و در سرکه خیسانند شکم ببندد و بادها، غلیظ دفع کند و مجفف معده بود و جرب را نافع بود و اکر زن با زیت کهنه بکوبد بر کیرد قطع کثرت حیض کند و چون در سرکه خیسانند و خشک کنند و سحق کنند و سفوف سازند و بدان ادمان کنند قطع شهوة طین کند و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع سیلان لعاب کند و چون با سرکه سحق کنند قطع رعاف کند و چون بخایند تنها و اب آن در چشم بچکانند خون ببندد و طرفه را نافع بود و عصاره، بری او چشم را جلا دهد و چون بر موضع موی زیاده که در چشم بود طلا کنند بعد از انکه موی برکنده باشند دیکر نروید خاصه که با صمغ طلا کنند و بری او سیاه رنک بود مانند شونیز و نوعی از بری هست که تخم او مانند تخم سوسن بود و چون با شراب بیاشامند کزندکی جانور را نافع بود و تقطیر و سنک بر براند و چون با سرکه بیاشامند فواق ساکن کند و چون با زیت و عسل ضماد کنند بر اثر سیاهی که در شیب چشم بود زایل کند و مجنین بر ورم انثیین که از کرمی بود و شربتی از و دو درم بود و کویند مضر بود بشکم و مصلح آن کثیرا بود و بسیار خوردن او لون را زرد کرداند و بدل کرمانی یک وزن و نیم نبطی بود و شاپور کوید بلکه یک وزن و بنادوق کوید بدل آن نوراتین فارسی بود و کویند بدل آن کرویا بود و بدل فارسی نیم وزن آن کرمانی بود و کویند بدل آن تخم کرنب بود کمون [illegible] انیسون است و کفته شد کمون حبشی کمون بریست و در کمون کفته شد کمون ارمنی کرویاست و کفته شد کمون بری آخر قانیوس خوانند و آن شامترج است و کفته شد در موضع خود کمون اسود کمون بربیست و شونیز را نیز کمون اسود خوانند و کفته شد کمکام کویند درخت ضرو است و کویند پوست بیخ آنست و صفت ضرو کفته شد و بصری کوید صمغ انست کالیون خامالیونست و کفته شد و آن نوعی از مازریونست که سیاه بود و کفته شد کندر بعربی لبان کویند بپارسی کندر دریایی و اصمعی کوید سه چیز است که الا یمن خیزد و در هیچ جای دیکر نبود لبان و ورس و عصب یعنی برد یمنی و ابو حنیفه کوید کبان نبود الا بر درختها، عمان و درخت آن خارناک بود و قد آن دو کز زیاده بود و نروید الا در

البول

کندر ذکر نیز کویند

ورق و کرد آن و ورق آن مانند ورق مورد بود و ثمر آن هم مانند ثمر مورد بود و علک او را
کندر خوانند و شیخ گوید یونانی لیبانوا و نیکوترین آن سفید مدحرج بود یعنی جمها، کرد بود
و چون کهنه گردد سرخ شود و غش او بصمغ و راتینج کنند و جالینوس گوید طبیعت کندر گرم بود
در دوم و خشک بود در اول و گویند در سیوم قوة حافظه دهد و خون ببندد از هر موضع
که بود و نزف دم که از حجب دماغ بود و آن نوعی از رعاف است و منع ریشها، بد که در
مقعد بود کند و با عسل بر داحس نهند نافع بود و چون با پیه بط یا پیه خوک برو با مالند زایل
کند و ریشهای که از سوختگی آتش بود و شقاق که از سرما بود نافع بود و چون با نطرون
سرشوبند ریشها، نزرا زایل کند و چون با خمر شیرین در گوش چکانند انواع دردها، آن زایل
کند و ابوجریج گوید محرق خون و بلغم بود و نشف رطوبات از سینه کند و مقوی معده،
ضعیف و مسخن آن بود و جگر سرد و اگر یکمثقال در آب جنبانند و هر روز از آن آب خورند
بلغم را نافع بود و حفظ زیاده کند و ذهن را جلا دهد و دفع نسیان کند و اگر بسیار
بیاشامند صداع آورد و گویند هضم طعام کند و باه را بشکند و قی ببندد و ریشها، چشم را نافع
بود و خفقان را مفید بود و شیخ الرئیس گوید منقی روح و دماغ و دل بود و قوة تریاقیه در
بود و [illegible]ان دخان او در زمان و با نافع بود و گویند سرفه را مفید بود و خاییدن او دندان
و لثه را محکم کند و مصلح او بود و بسیار خاییدن او باشد که جذام و برص و بهق سیاه پیدا کند
و دخان او چون با قطران بسوزانند موی بر داء الثعلب برویانند و اگر کندر بسیار با شراب
یا سرکه بیاشامند بکشد و قشور او قبضی تمام دارد و گفته شد در دقاق الکندر و فلفل تر از
کندر بود و در قوة مانند کندر بود و دقاق کندر نکوفته منخل کنند و به پیزند آن خورد که از
منخل بشیب آید آنرا دقاق الکندر گویند و نیکوترین آن سفید بود و شربتی از و نیم درم بود
و نافع بود تبها، بلغمی و ترح بلغمی چون قدری کندر و اندکی مر و زعفران بخود برگیرند
و همچنین اگر قدری بانک نا بخواه بیاشامند و دخان کندر جهة علتها، چشم نافع بود و گفته
شد در صفت خانها و کندر مضر بود بشش و مصلح او ارز پاریکو د و بدل او مصطکی و اسحق بن
عمران گوید بدل آن یک وزن آن و دانگی نیم آن دقاق او بود کندش بچار پی

کند

168

کندشه گویند و مشتمل از و نخ بود و بیرون آن سیاه بود و اندرون سفیدی که بزردی زند
و طبیعت او گرم بود در اول درجه، چهارم و خشک بود در آخر درجه، سیوم و خوردن او
در غایت خطر بود و او مقطع بلغم و سودا بود و بهق سیاه و برص و جرب را نافع بود و طلا
کردن و سپرز بگدازاند و بول و حیض براند و سنگ بریزاند و مسهل بلغم لزج بود و از مفاصل
و شربتی از و تا دانگی نیم بود و اگر سحق کرده در بینی دمند عطسه آورد و نشاید که در تابستان
سعوط کنند از بهر آنکه نشف رطوبه کند و اگر در خزان و زمستان و بهار سعوط کنند شاید اگر
بچه سه ماهه یا چهار ماهه در شکم مرده باشد آنرا سحق کنند و با عسل بسرشند و فتیله سازند و زن
بخود برگیرد بچه بیرون آورد و مضر بود بشش و مصلح او کثیرا بود و کندش ازاد دیه، قتاله بود و
و مقتنه، قوی که دران شحم حنظل بود کند و اگر تشنج پیدا کند معالجه، تشنج کنند که از پوست بود
و بدل آن ورقی بوزن آن جوز القی بود باد و دانگ وزن آن فلفل و رازی گوید کسی که
در شب ماه و بستاله نه بیند مقدار عدسی با روغن بنفشه سعوط کنند دو سه نوبت شبکوری
را بغایه نافع بود کنکر حرشف است و گفته شد و طبیعت آن گرم و تر بود و باه را زیاد
کند و عرق را خوشبوی کند کنکرزد بپارسی کنگری خوانند و آن صمغ حرشف است و طبیعت
آن گرم و تر بود در اول و گویند سرد بود و او قی آورد با سانی چون با آب گرم و سکنجبین
بیاشامند یا با عسل و بدل آن بیخ دارشیشعان بود و گویند در قی بدل او جوز القی بود
کوز مقل است و گفته شود کوزکندم بوز جندم بود و گفته شد و صاحب منهاج در
خواص آورده که چون یک کیله از و بگیرند و ده رطل عسل و سی رطل آب باهم بزنند و در
ظرف نهند در ساعت شراب رسیده شود و آن شراب فربهی آورد و منی زیاده کند
کرالف باذآورد است و گفته شد کوشاد جنطیانا ست و گفته شد کوکب شاموس
طین شاموس است و گفته شد کوکب الارض گویند کوکب قیمولیاست و رازی گوید طلق
بود و ابن سمجون گوید و خیلیست که بشب روشن بود و آن طلق بود و گفته شد کوکم دکور
فلفل است و گفته شد کراع بشیرازی دشبد گویند کیموس او لزج بود لیکن غلیظ
نبود در هضم صالح بود و زود هضم شود و عدیم الفضول بود و حسن الکیموس بود و خونی سرد لزج



از و متولد شود و اگر با سرکه و انجدان مستعمل کنند لزوجت و برودت آن کم شود و اوجاع امعا
و خشونت حلق را نافع بود و شقاق زبان و لبها که از گرمی بود نافع بود کهربا با فاوانیا
و گفته شد کهربا صمغ جوز رومیست نیکوترین آن صمغ رنگ بود صافی سرخ که بزردی زند
و طبیعت وی سرد بود و خشک و خشکی او در دوم بود و گویند در وی حرارتی اندک بود و گویند گرم
بود در سیوم خون را ببندد از هر موضع که باشد و خفقان را نافع بود و مقوی دل و مفرح بود
و چون نیم مثقال از او با آب سرد بیاشامند قی ببندد و با مصطکی قوت معده دهد و درد معده را
نافع بود و عسر البول را مفید است و خوزی گوید قطع رعاف کند و چون بر ورمها گرم بیاویزند
نافع بود و ثافرسطس گوید کهربا چون بر زن حامله بندند بچه نگاه دارد و اگر بر صاحب یرقان
بندند بغایت نافع بود و اگر سحق کرده بر سوختگی آتش لطوخ کنند نافع بود و رازی گوید خون
حیض ببندد و بواسیر و گویند مضر بود بسر و مصلح او ارز پارسی بود و بدل او طباشیر بود و
گویند بدل او دو وزن او طین رومی بود و چهار دانگ وزن آن سلیخه و نیم وزن آن
بزرقطونا بریان کرده و گویند بدل آن بوزن آن طباشیر است و دو دانگ و نیم وزن
آن سندروس کهلم بادنجان بود و گفته شد کهل مصطکیست و گفته شود انث الله
کبلدارو سرخس بود و گفته شد کیسر کرته و کیسر نیز گویند و آن جعده است و گفته شد کیل
ثمر زعرور است و گفته شد کیخرس جاورس است و گفته شد پیش از این کیلکان نوعی از
کراث است و گفته شد و الله اعلم بالصواب باب اللام لادن
نیکوترین آن چرب خوشبوی بود که لون او بزردی زند و هیچ رمل در وی نبود و در روغن
حل شود و هیچ ثقل نداشته باشد و طبیعت آن گرم بود در آخر درجه اول و گویند در آخر درجه
دوم و او تر باشد و گویند سرد و قابض بود و این قولی دور است و گویند خشک بود در دوم
او بغایت لطیف بود و در وی قبضی اندک بود و منضج رطوبات غلیظ بود و ملین و معتدل و قوت بن
موی دهد و برویاند و با روغن مورد موی را نگاه دارد اما داء الثعلب و داء الحیه ممکن نیست
که برویاند معالجه آن داروها دیگر بود که تحلیل بسیار در ایشان بود و چند لادن و اگر
در شیاف امن بخور کنند بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند شکم ببندد

و بول

و بول براند و بلغم پاک کند و مقدار ماخوذ از او تا نیم مثقال بود و ملین صلابت معده و جگر
بود و قوت ایشان دهد چون ضعیفی و سردی در ایشان بود و اگر در روغن گل حل کنند
و در گوش چکانند درد گوش زایل کند و اگر با روغن گل حل کنند و بمالند بر یافوخ کودکان
یعنی میان سر که بشیرازی جانجرا خوانند نزله و سرفه را نافع بود و چون با پیه خوک حل
کنند و بر ورم مقعد نهند درد ساکن کند و چون با روغن گل سحق کرده حقنه کنند سحج را
نافع بود و گویند مفتح سده بود و گویند مضر بود بسپل و مصلح آن سنبل الطیب بود لاژورد
بپارسی لاجورد گویند و نیکوترین آن بدخشی بود و مولف گوید بخاصیت تفریح و تقویت
در وی بیشتر بود که در نوع دیگر بسبب همسایگی لعل و نوع زرماهی بد بود بسبب همسایگی آن
و طبیعت آن گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم و گویند سرد و خشک بود در دوم و قوت
او مانند حجر ارمنی بود لیکن لاجورد ضعیف‌تر از او بود در مسهل سودا و گویند قوت وی مانند
لزاق الذهب بود اندک ضعیف‌تر و لاجورد مسهل صفرا بود و مر خلطی غلیظ که با خون آمیخته
بود و مالیخولیا را نافع بود و ربو و چون وزن نیم درم از او در فرزجه کنند با یکدرم روغن
زیت بچه را نگاه دارد در رحم تا بشبوب رسد و شربتی زیاده از یکدرم بود درد کرده
و مثانه را مفید بود و ثالیل را قطع کند و چون با سرکه سحق کرده بر برص طلا کنند زایل
کند و موی مژه برویاند و چون زن بخود بر گیرد حیض براند و لاجورد مضر باشد بمعده
و مصلح او مصطکی یا حماما بود و بدل آن حجر ارمنی و گویند لزاق الذهب کافی بود
لاغیس نوعی از یتوعاتست و گلی زرد دارد مانند گل شبث و ورق او بزردی زند
و ورق اندک دارد و در دامن کوهها بسیار بود و چون بشکنند شیر بسیار دارد و زنبور
عسل بر گل او چرا کند و بعضی گویند نبات شلمیز است فی الجمله وی گرم و خشکست در سیوم
و گویند در چهارم و از خواص او آنست که اگر در مقامی که ماهی بود در آن آب اندازند
ماهیان بروی آب افتند و لبن او مسهل آب زرد بود و استسقا و ورق او چون بیرون
و بخورند همین عمل کند و اگر عصیر ورق او بیاشامند مسهل قوی بود و فعل او اقوی بود
از لبن او و مقیی بود و بدل آن [illegible] بود لالا کیاست که از طرف مکه می آورند

جهة بواسیر بخور کردن بغایة نافع بود خاصه بخور آن و درد مقعد ساکن کند و چون بیاشامند
خون را به بندد و طبیعت او سخن بود و در وی قبضی بود و بسیار از و معز بود بمثانه و مصلح
او حب الآس بود لبلاب قریوله خوانند و آن نوعی از قنوبس است و معروف بود بعشقه
و طلوب نیز گویند و بشیرازی سر پشه خوانند و نبات او بر هر نبات که نزدیک شود بر و
بپیچد او را حبل المساکین خوانند طبیعت او معتدل بود در حرارة و یبوسة و گویند گرم
و خشک است در اول و گویند سرد و تر بود و او ملین و محلل است و عصیر او با روغن گل با
پنبه در گوش چکانند درد ساکن کند و درد سر کهنه شده را نافع بود و سینه و شش را مفید
و ربو و سده جگر و ورق او با سرکه سپرز را نافع بود و آب او مسهل صفرا سوخته بود
و صاحب منهاج گوید شربتی از وی یک درم بود با نبات بی آنکه بجوشانند و غافقی گوید
شربتی از وی نیم رطل کتاب بود چنانچه چهل و پنج مثقال و نیم باشد با بیست درم نبات
و اگر بجوشانند قوة او ضعیف شود و جهة سرفه که از حبس طبیعت بود و قولنج که سبب آن
خلطی گرم بود و محلل ورمی بود که در مفاصل و احشا باشد چون با فلوس خیار چنبر مستعمل
کنند و ورق او اسعار را نافع بود چون با روغن بادام بپزند و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن
نبات بود و لبن لبلاب بزرگ موی بستر بود و شبت [illegible] کشند و بدل لبلاب آب ورق خطمی
و خبازی بود لباس القمح لباب الحنظل بود و آن [illegible] است و گفته شود لبان [illegible]
و آن در صفت مانند خردل است به بطیخ و آن حرارة که خردل دارد او ندارد و بطیخ
فسینه خوانند و مولف گوید بترکی انراجی خوانند و آن تره ای بود از حامض غذا [illegible]
و نیکوتر از وی بود بمعده چون بپزند و بخورند و شریف گوید چون سبز بود در طبیخ آن
طفلانی که از ضعف اعصاب بر رودة براه نتوانند رفت چون در آن نشانند نافع بود
و تخم او چون سحق کنند و بشیر بر روی مالند کلف ببرد و لون را نیکو گرداند و اگر بر آن
ادمان کنند کلف و نمش و برش زایل کند و اگر از تخم او لعوقی سازند و بنات [illegible] بلعق
کنند سرفه کهنه را نافع بود و چون با شراب صرف بیاشامند یا با بیضه نیمبرشت سنگ بریزاند
لبن بپارسی شیر خوانند و آنچه حلیب بود ابن ماسویه گوید گرم و تر بود گرمی او کمتر بود

ودلیل

ودلیل حرارة او حلاوتست و نیم او گوید قوة او در حرارة در وسط درجه اول بود و در رطوبت
در اول درجه دوم و رازی گوید از قول جالینوس که حرارة او زیاده نبود بر برودة و برودة
او زیاده نبود بر حرارة و در حرارة میان بلغم و خون بود بلکه بخون نزدیک بود و از بلغم دور
و ماسرجویه گوید گرم و تر بود خاصه چون غلیظ و صاحب منهاج گوید لبن سرد و تر بود و طلب او
را سردی بیشتر بود و نیم او گوید معتدل بود و مقوی بدن و حسین گوید باید که نظر کنند به
[illegible] اعضای که منعم میکند به طبیعت دارد و عضو منعم او پس سرد و سرد باشد از
بهر آنکه طبیعت او سرد بود و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن بود که بغایت سفید بود و معتدل
القوام بود و بر روی ناخن بایستد و صالحترین شیرها آدمی را شیر زنان بود بعد از آن
شیر حیوانی که نزدیک بطبیعت آدمی بود و رواج گوشت حیوانات دلالت بر بودة آن
ور داوة آن کند اگر از حیوانی مثل سگ و گرگ و شیر و یوز و سباع و امثال آن بود
که گوشت ایشان کریه الرائحه بود و بد بود اما گوشت حیوانی که گوشت ایشان خوشبوی
بود و مثل گوسفند و بز و گاو و خوک و اسب و خر گور و آهو و مثال آن نیکو بود و موافق
شیر حیوانی که لون او سفید بود قوة او ضعیف بود و آنچه سیاه بود زود ترش گردد و در
بهار رطوبة و رقت زیاده بود و دهانپستان تنگتر و نیکوتر بود از بهر آنکه
زرعی که آن زمان خورد او نیم و اغلظ بود و آنچه در بیشه چرا کرده باشد شیر او ارطب بود
و شکم براند و آنچه در کوه چرا کرده باشد اخف و الطف بود و نیکوتر شیرها جوان سن بود
و کوچک سن شیر او تر بود و بزرگ سن شیر او خشک باشد و شیر مرکب از سه جوهر بود
جبنیة و مائیة و زبدیة و چون از هم جدا شوند هر یک را فعل خاص باشد و شیر چون
با عسل بیاشامند ریشها و بدا اندرونی از اخلاط غلیظ پاک کند و غذاهای نیکو دهد و دفع
از اید خصوص شیر زنان و اگر زود منعقد شود چون از خونی متولد شده باشد که در غایة
انهضام بود و اولی آن بود که چون شیر بیاشامند نخسته هیچ غذا بر سر آن بخورند تا
[illegible] و آنکه سودمند بود مزاج گرم و خشک را چون در معده او صفرا نبود و با عسل یا
نبات [illegible] منعم یاری دهد و نیکوترین اوقات خوردن او بهار بود که آن زمان معتدل

بود در غلظ و لطافت و جبنیة و در و بیشتر از مائیة بود و در زنستان نشاید که خورند و نشاید
که تا چهل روز که زاییده باشد شیر او خورند بسبب آنکه بشیر ازی زمک گویند و شیر چون با
نبات باشامند لون را نیکو گرداند خاصه زنان و فربهی آورد تا بحدی که صاحب مزاج
گرم و خشک چون در آب بسیار نشیند فربه شود و جرب و حکه را نافع بود و باه برانگیزد و شیر
بجنة که سنگ با آتش تافته یا با آهن داغ کرده باشند شکم به بندد و شیر بحج را نافع بود و کسی
که ادویه کشنده خورده باشد خاصه زرانیج و ارنب بحری و خانق الذیب و بیخ
شوکران و او تریاق زهرها بود و حتی افعی و او در معده صفراوی بستحیل صفرا شود و منفخ بود
و سده در جگر پیدا کند و مضر بود با صحاب سیلان دم و هیچ چیز بد مضرة تر بر عروق انسان نبود
از شیری فاسد بشده باشد و شیر مضر بود با ورام باطنی و اعصاب و اورام بلغمی و چون بسیار
خورند برص آورد و بیشتر بدن پیدا کند الا شیر شتر که او برص کمتر آورد و شیر علاج نسیان
و غم و وسواس بود و مضر بود بلثه و دندان و تاریکی چشم آورد و شبکوری و خفقانی که از سودا
بود که سبب آن از خون یا از بلغم بود مضر بود و سنگ گرده و سده جگر احداث کند و او
آن بود که بعد از و مضمضه کنند بشراب و عسل یا پیش از خوردن او بماء العسل مضمضه کنند
و بعد از آنکه خورده باشند بشراب صرف و چون جوشانیده بیاشامند و بعد از آن گشنیز
بخورند نفخ آن زایل کند و اگر در شکم بسته شود بسبب پنیر مایه یا غیر آن عرق سرد آورد
و غشی و حمی نافض و آنچه با پنیر مایه بسته بود زود بحناق کشد و باید که از مملوحات اجتناب
کنند که بختن زیاده کند و باید که سرکه با آب ممزوج کرده بدهند ما نود بیخ ... که در ساعت
تحلیل کند یا پنیر مایه یک مثقال بیاشامد که تیز گرداند و قی و اسهال بیرون آورد و
لبن حامض نیکوترین آن بود که مسکه او بسیار بود و چون مسکه از و بگیرند و ترش شود آنرا
تخیض خوانند بپارسی دوغ گویند و چون مسکه ازو نگرفته باشند بپارسی ماست گویند طبیعت
آن سرد و خشک بود و گویند تر بود گرم مزاجرا موافق بود و شیخ الرئیس گوید ماست در
مزاجها گرم مهیج باه بود از بهر آنکه مرطب و منفخ بود و اهداوا زبان نزهد لیکن خلط
را خام کند و بطیء الهضم و استمرا بود و لثه را زیان دهد و دوغ معده گرم را نافع بود

وجشاء وی دخانی بود از بهر آنکه مسکه از و گرفته اند اسهال صفراوی و دموی به بندد و تشنگی
ساکن کند و باید که بماء العسل مضمضه کنند تا لثه را مضر نبود و اگر مستحیل شود به عفونت یا
حموضت دوار و غشی و مغص در فم معده تولد کند و باشد که بهیضه کشنده کشد باید که قی
کنند و معده از و پاک دارند بماء العسل بعد از آن شراب صرف یا مثلث یا فلافلی بیاشامند
و بدو غن بر معده تکمید کنند لبن المعز روفس گوید شیر حیوانی که مدة حمل او بیشتر یا کمتر از
مدة انسان بود آدمی را بد بود و آنچه مساوی بود ملایم باشد و از بهر اینست که شیر گاو
نیکوتر و مناسب تر از دیگر حیوانات بود و دسومة و غلظ او زیاده بود و غذا بیشتر
دهد از همه شیرها و فربهی آورد و دیرتر بگذرد و ربو و سل و نفث الدم را تنها کهنه را نافع بود
لبن المعز شیر بز معتدل بود میان شیر گاو و شیر خر نزله را نافع بود و ریش حلق و قرن
النساء که از خشکی بود و غم و وسواس و سرفه و سل و نفث الدم را نافع بود و غرغره بدان کرد
خناق و ورم ملازه را نافع بود و ریش مثانه را و ذبیطوس را سیر گوید شیر بز اضرار
بشکم کمتر بود و از شیرها دیگر از بهر آنکه چرا کردن او بیشتر بچیزها قابض بود مثل درخت مصطکی
و درخت بلوط و زیتون و حبة الخضرا و امثال آن و از بهر اینست که معده را نیکو بود و روفس
گوید شیر بز اسهال و ضعیف تر از شیر گاو بود و باقی در همه احوال مانند وی بود و طبری گوید
تنها کهنه را و استطلاق بطن را نافع بود از بهر آنکه بسیار رود و اندک خورد و بر چیزهای
تلخ چرا کند و گویند بول براند و گویند مضر بود با حشا و بدل آن شیر گاو بود لبن اللقاح
لبن الابل است بپارسی شیر شتر گویند و او دسومة و جبنیة کمتر داشته باشد و بغایت
رقیق و مایی بود و سده احداث نکند چنانکه شیرها دیگر بلکه سده بگشاید و جگر را تازه
کند و ضیق النفس و ربو و ماء اصفر را نافع بود و قوة چشم دهد و مرضهای سر را نیکو بود
و با بول او چون بیاشامند استسقاء گرم را نافع بود و جسس گوید استسقاء طبلی و زقی
را نافع بود و غلظ که در جگر بود بگدازاند و ورمها صلب طحال بسیار و بواسیر و سلد الماء
بود و شهوة غذا و جماع برانگیزد و اگر زنان با نبات بیاشامند لون را صافی کند و حرارت
جگر و خشکی از آن نافع بود و یک رطل تا دو رطل مستعمل بود و او زود از ... بگذرد و غذا

کمتر از لبان دیگر دهد و بدل آن شیر بز سحنا بود که در ساعت دوشیده باشند لبن النعاج
ولبن الضأن نیز کویند بپارسی شیر میش بود دسم و غلیظ بود و جبنیه و زبدیه بسیار داشته
باشد نفث دم و قرحه شش را نافع بود و تدارک ضرر جماع کند و قوة باه دهد و ادویه
کشنده را نافع بود و تزحر و قرحه امعا و ربو و سرفه را نافع بود و لون را صافی کند و دماغ
بیفزاید و نخاع و همچون شیر بز محمود نبود و او کرم بود و ملایم بدن بود و قراقر و مراز و بلغم
آورد و قولنج لبن الاتن بپارسی شیر خر کویند دسومة او کمتر بود و رقیق بود چون بدان مضمضه
کنند لثه و دندان را محکم کند بخلاف شیرها دیکر و سرفه و سل و نفث دم و عسر النفس و مجموع
مرضها سینه و ریش مثانه و مجاری بول را بغایة نافع بود چون از ملیب او بیاشامند
سی درم با مدا دیا کمتر یا بیشتر و ادویه کشنده و تزحر و قرحه امعا را نافع بود و موافق
اصحاب صداع و طنین و دوار و بدل او شیر بز بود و کویند شیر میش لبن الخیل لبن الرماک
خوانند بپارسی شیر اسب جبنیة در وی کمتر بود و زبدیه و زود بگذرد و خون حیض که منقطع شده
باشد براند و چون زن شیر او حقنه کند چون کرم بود رحم را پاک کند از قرحه و چون بیاشامند
مشی کند و بزرکان آنرا قمص خوانند لبن البشر شیر زنان بول براند و تریاق از
بحری بود و درد چشم را نافع بود چون در چشم دوشند و خشونة چشم زایل کند خاصه چون با سفیده
تخم مرغ بود و سل را نافع بود چون بیاشامند همان ساعت از پستان بیرون آید یا بمکند
از پستان لیکن از [illegible] صحیح البدن معتدل المزاج و ورم کوش کرم و قرحه آنرا نافع بود
لبا شیر ازی زمک کویند طبیعت آن سرد و تر بود و او مصلح مزاج کرم و خشک بود
و بدن را فربه کند و او بطی الهضم بود و خلطی غلیظ از و متولد شود و دیر از معده بگذرد و امعا
و نفخ در معده پیدا کند و جشای دخانی بود و مهیج فواق و مولد حصی بود و چون با عسل
بود غذا بسیار دهد و مصلح وی بود لبن السودا صمغیست که از طرف مغرب آورند و طبیعت
آن بغایة کرم بود و مفسد بدن باشد و بوییدن آن عطسه و رعاف آورد و بیم هلاک بود
و چون بر ورمها صلب بود بمالند نافع بود لبن اللاغیه صفت آن در لاغیه کفته شد
و جالینوس کوید در قوة مانند فراسیون بود و بدل او بود لبان کندر است و کفته شد

وقیده

لبن الیتوعات شیر یتوعات مانند ماذریون و حلتیت و انجره و شبرم و طبنثا و انواع
آن حار و محرق بود و بد و مفسد خون بود و اکر بر اعضا طلا کنند بسوزانند و مداوا آن در
آب بغایة سرد شستن بود و سرد کردن سرد مولف کوید شیر یتوعات خاصه شبرم و لاغیه چون
در خو با مالند زایل کند لبن القرطم مغز خسکدانه کرم و خشکست و مسهل بلغم بود و قولنج بکشاید
و استسقا زقی و لحمی را نافع بود و شربتی از و سه مثقال بود با سعتر لبنی میعه است آنچه
سایله بود آنرا عسلی لبنی کویند و میعه سایله خوانند و آن مانند عسلی بود و در و حلاوه بود
و آن صمغ درخت رومیست و نیکوترین آن بود که سایل بود بنفس خود و خوشبوی و زرد رنگ
بود و سیاه نبود و طبیعت آن کرم است در اول و خشک است در دوم و کویند تر است و او
منضج و ملین بود و جرب تر و خشک را نافع بود و سرفه مزمن بلغمی و آواز صافی کند و طبع نرم
دارد و چون زن بخود برکیرد یا بیاشامد حیض و بول براند و مسهل بلغم بود بی زحمت چون یک
مثقال از و بستعمل کنند و او مسبت بود و نزله را ببندد و مصلح او بوزن وی صمغ بادام
بود اضافه او کنند و بدل او چند پیدستر بود و روغن یاسمین و کویند بدل آن جاوشیر باشد
لحم مجموع کوشتها کرم و تر بود و کثیر الغذا و مولد دم اما بعضی از بعضی فاضلتر بود و نیکوتر
آن که متوسط بود در فربهی و لاغری و وسط عضله معتدل تر بود و خصی کرده فاضلتر بود از
خصی ناکرده لحم الحملان فاضلترین کوشتها کوشت بره بود و نیکوترین آن کوشت حولی بود
و طبیعت آن کرم بود در اول و نیکو بود جهة بدنها معتدل و معده معتدل و مولد غذا
بسیار کرم و تر بود و چون بسوزانند و بر بهق و برص و قوبا طلا کنند نافع بود و خاکستر
سفیدی کوشت چشم را نافع بود و کوشت سوخته کزندکی مار و عقرب و جراره را مفید
و با شراب کزندکی سک دیوانه را نافع بود و خوردن او مولد بلغم بود و مصلح او
مثلث یا حلوا شکر بود و مضر بود کسی که غثیان داشته باشد و مصلح او آن بود که با
قابض بزنند لحم النعاج کوشت میشینه حرارة آن کمتر از کوشت بره بود و خونی بد از و
حاصل شود لحم الخنازیر ترسایان کویند کوشت خوک بهترین کوشتها و کوشت بری و
بهترین کوشت وحوش بود و آنچه صحیح است بهترین کوشت وحوش کوشت آهو بود

وگوشت خنزیر برابری والطف زود هضم شود و بگذرد و غذایی اندک دهد اما بقوة بود و جالینوس
گوید موافق انسان معتدل المزاج بود و گویند قومی که گوشت آدمی خورند اگر گوشت خوک
فرق نتوانند کردن لون وطعم و بوی و این دلیل ملاءمة و مشابهة بود و او غلیظ و لزج
بود و قطع لزوجت آن بشراب یا بحلوای قند کنند لحم الحمل گوشت حیش فضول او کمتر
از گوشت بره بود و بزغاله شیرخواره که شیر نیکو خورده باشد و نیکو بود و اگر شیر
بد خورده باشد بد بود و نیکوترین آن سیاه رنگ بود و او سبکتر و لذیذتر باشد و گویند
گوشت آنچه سرخ بود و چشم ازرق بود حرارت آن کمتر از گوشت میش بود و معتدل بود در
رطوبة و یبوست و زود هضم شود و نافع بود کسی را که ملح بثرها بر اعضاء او برمی آید
و خون معتدل نیکو میان لطافت و غلظ ازو متولد شود و چون بریان کنند مضر بود تلخ
و مصلح او حلوا، قند یا عسل بود لحم المعز الاناث والتیوس گوشت بز ماده و نر که بد بود
و دشوار هضم بود و غذایی بد دهد و مولد خونی بود که میل بسیاهی داشته باشد لحم
البقر گوشت گاو بهترین آن بود که جوان سن باشد و نیکوترین اوقات خوردن آن
بهار بود و او خشکتر از گوشت بز بود و در گرمی کمتر ازو و گویند گرم و خشکست در چهارم
و کثیر الغذا بود و چون سکباج پزند منع سیلان ماده از معده کند و او اغذیه اصحاب
کد بود و دشوار هضم و غذایی غلیظ دهد و آنچه سیاه بود مرضهای سوداوی تولد
کند چون [illegible] وسرطان و قوبا و جذام و داء الفیل و دوالی و وسواس و تب ربع
و سپرز [illegible] ضرر آن کم کند و مصلح آن بود دارچینی و فلفل و زنجبیل بود و در پختن
اگر پوست خربزه [illegible] دیگ اندازند گوشت را زود مهرا کند لحم العجل گوشت گوساله
نیکوتر از گوشت گاو و کبش بود و نیکوتر آن [illegible] که نزدیک زاییده باشد و طبیعت
آن گرم و تر بود و غذای معتدل بود و خونی صالح ازو متولد شود و مصلح اصحاب
ریاضت بود و [illegible] لاغر را مضر بود و مصلح آن ریاضت و استحمام بود لحم الجاموس گوشت
گاومیش غلیظترین گوشتها بود و کیموس بد دهد و دیر هضم شود و در معده ثقیل بود و در
طبیعت سرد و خشک بود در جنب گوشتها گرم و او در طبع مانند گوشت مغام و گوشت

سنور

سنور بود لحم الخصی الحیوان یعنی گوشت خصی کرده بهتر از خصی ناکرده بود حیوان مزاج او
بخشکی مایل بود و نیکوترین آن حولی ضان و معز بود و فاضلتر آن بود که میان فربهی و لاغری
بود بلکه او فاضلتر از همه گوشتها بود و گرمی او کمتر از خایه دار بود و زود هضم شود و خون
معتدل ازو متولد شود و فربه آن مرطب بدن بود و ملین طبع و لاغر آن لاغری آورد و مجفف
طبع بود و او مرخی معده بود و مصلح او آبغوره که قابض بود لحم الغزال صالحترین گوشتهای صید
گوشت آهو بره بود با وجود آنکه مجموع گوشتهای صید بد بود و خون غلیظ سوداوی ازو حاصل
شود آهو بره بری کمتر دوشته باشد و نیکوترین آن خشف بود و طبیعت آن گرم و خشکست
قولنج را سود دهد و فالج و مصلح بدن بود که فضول بسیار داشته باشد و او مجفف و مسخن
بود و مصلح او ادهان و حموضات بود لحم الارنب گوشت خرگوش بعد از گوشت آهو
بهترین گوشتهای صید بود و نیکوتر آن بود که سگ صید کرده باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود
و در مرق گوشت او صاحب نقرس و مفاصل نشستن نزدیک منفعت مرق ثعلب بود و گو
بریان کرده او قرحه امعا را نافع بود و شکم ببندد و بول براند و فربهی را نافع بود و مصلح
او ابازیر ملطف بود لحم الابل گوشت گاو کوهی اصلا بد بود و زود بگذرد و بول براند
و او غلیظ بود و تب ربع آورد لحم الکباش الجبل والحمار الوحشیه گوشت گوسفند
کوهی و خر گور طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم غذایی بد دهد و عسر الهضم بود و لحم کباش سودمند
بود کسی که قواریح خورده باشد لحم الخیل گوشت اسب مصلح اصحاب تعب سخت و ریاضت
قوی بود و مسام متخلخل و او مانند گوشت شتر بود در غلظ و رداءة و تولید سودا لحم الدب
گوشت خرس لزج و مخاطی و عسر الهضم بود و غذاء بغایة مذموم باشد لحم السباع و ذوا
المخالب گوشت دد و دام بواسیر و چشم را مفید است و قوة آن [illegible] لحم الحمار
الاهلیه گوشت خر ضرر آن کمتر بود باصحاب کد و ابدان متخلخل و او بدتر از گوشت شتر
بود و غلیظ تر و تولید سودا ازو بیشتر بود و او بدترین گوشتها بود لحم ابن عرس در
ابن عرس گفته شد لحم العصفور گوشت گنجشک گرم و تر بود و گویند سرد بود زرد بواسیر را
نافع بود و مسخن گرده بود و درد پشت را نافع بود لحم سقنقور در صفت سقنقور گفته

شد لحم الجزور گوشت شتر بچه بغایة گرم بود و مصلح اصحاب کد سخت و ریاضت بود و گویند
مصلح اصحاب عرق النسا بود و در آخر تب ربع نیکو بود و او غذایی غلیظ بود و غلیظ تر
از مجموع گوشت وحوش و سخت تر تولید سودا کند و مصلح آن زنجبیل مربا بود لحیة التیس
نباتیست که برومی آنرا موفسطیداس خوانند بپارسی اسیلنج گویند و بعربی اذناب الخیل
و با صفهانی شنک قابض و یابس بود خون منی باز دارد و از رحم و مجموع اعضا و نیکوتر
آن تازه بود و طبعت آن سرد بود در اول و خشک بود تا سیوم و گویند در دوم و گویند گرم
بود در اول اعضا را سخت کند و از بهر آنست که در تریاق مستعملست و در قبض بود مانند
تخم گل و ورق خشک آن ریشهای کهنه را نافع بود و اصل حرک گوش را پاک کند و او
ریش شش را نافع بود و عصاره او نفث دم و نزف او را نافع بود و مقوی معده بود
و سودمندترین چیزها بود جهت قرحه امعا و شکم بربندد و جراحتها عظیم با صلاح آورد
چون بران نهند و اگر عصب منقطع شده باشد و بدل آن تخم گل و گلنارست بوزن آن
لحیانی دیلسافوس است و گفته شد لحیة الحمار پرسیاوشان است و گفته شد
لجام الذهب و لحایة الصاغة لزاق الذهب گویند نیکوترین آن معدنی ارمنی بود و آنچه
معمول بود از بول کودکان بود و سرکه در هاون نسیین در آفتاب چندان بسایند که منعقد
شود و طبعت آن گرم و خشک است و حار و قابض و مسخن و متعفن بود لذاع بود سخن گوشت
زیاده بگدازاند و در جراحتها دشوار بغایت نیکو بود و پاک گرداند و لجام الذهب اشنکار
الصاغة خوانند و نه شنجارست و صفة شنجار گفته شد لحینس الاکلیله نوعی از خیری خیلیست
و آن خزامیست و گفته شد پیش ازین لحلحه بیلحانیه ثفل روغن زعفرانست و آنرا فوفو
معما خوانند و گفته شد لزاق الذهب اشنکار الزاق الذهب خوانند و لزاق لجام الذهب است
و گفته شد لزاق الرخام و لزاق الحجر نیز گویند و آن صمغ بلاطست و گفته شد لسان الحمل نباتست
مانند زبان بره بشیرازی آنرا درق بارتنگ خوانند و آن دو نوع بود بزرگ و کوچک
و ورق بزرگ بزرگتر بود و جوهر او مرکب بود از مائیه و از جنبیه بمائیه مبرد بود و قابض
سودمندتر بزرگ تازه و آن سرد و خشکست در دوم و ورق آن قابض و رادع بود

سو

196

174

منع سیلان خون کند و خشکی او نه لذاع بود و اصل او چون از کردن صاحب خنازیر بیاویزند
داء و ورمها گرم و شری و خنازیر و آتش فارسی و داء الفیل و صرع و نمله و سوختگی آتش
را سود دهد و آب ورق او قلاع را نافع بود و شیافات چشم را چون او را بکدازند نافع
بود و گویند تب غب را مفید بود چون بیاشامند از اصل او سه عدد در چهل و پنج درم شراب
ممزوج کرده و گویند در تب ربع چهار اصل او و برگزیدگی سگ دیوانه نهادن نافع بود و گویند
مضر بود بسپرز و مصلح او مصطکی و پلپلخه بود و بدل ورق آن ورق حماض بستانی بود لسان
الثور حشیش است که بپارسی گاوزبان گویند و گویند آن نوعی از مروست و بهترین آن
شامی یا خراسانی بود غلیظ ورق و بر و نقطها بود و طبعت آن گرم و تر بود و گویند نزدیک
باعتدال بود و در سردی اندک بود و تر بود در آخر درجه اول و آنچه خشک بود رطوبة آن
کمتر بود و گویند سرد و تر بود در سیوم و سوخته او قلاع کودکان را زایل کند و التهاب
دهن و او مفرح دل و مقوی آن بود و خفقان و علة سوداوی را نافع بود و شربتی از و دو درم
بود و سرفه و خشونة سینه را نافع بود چون با نبات بپزند و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن صندل
سرخ بود و بدل آن بوزن آن ابریشم سوخته و چهار دانگ وزن آن پوست اترج و گویند
بدل آن بادرنبویه است و منداب و گویند مصلح آن سلیله بود و بدل آن دو وزن آن پوست
اترج لسان العصافیر ثمر درختیست که آنرا بپارسی امر خوانند و بشیرازی این ثمر را تخم امر گویند
و بپارسی کنجشک ازوان و زبان کنجشک نیز گویند و طبعت آن گرم بود در دوم و تر بود
در اول و ورق درخت آن قبضی بود و ابن ماسویه گوید لسان العصافیر درد خاصره را
نافع بود و سنگ بریزاند و باه را زیاده کند و بدیورس گوید خفقان را نافع بود و بدل آن
در تحریک باه بوزن جوز مقشر بود و بوزن آن تودری سرخ و گویند بدل آن نیم وزن آن
بهمن سرخ بود لسان البحر در سهبیا گفته شد لسان الکلب لسان الحمل و حماض را بدان اسم خوانند
لصق کبر بود و گفته شد لصقی نباتیست که معروفست باذان و اذان الغزال و آن نوع
کوچک لسان الحمل است و گفته شد لعبه بربریه بعضی گویند چیزیست مانند سورنجان و غش
سورنجان کنند و آنچه محقق است سورنجانست و در... ... خوانند و طبعت آن گرم

با بحی بود

جوز مغشر
یعنی جوز مغشری
تراشیده

در سیوم و محرک شهوة باه بود و منفعت آن در پیش گفته شد و بعضی گویند نوعی از بهروج است
و خلافست و بدل آن در تحریک باه بوزن آن جوز مغشر و بوزن آن تودری زرد بود و گویند
بدل آن نیم وزن آن فلفل است لعبة مطلقا اصل بهروج است و دریا گفته شود لعاب مختلف بود
بسبب انواع و بحسب مزاج شخص و قوة او منضج و محلل بود کلف و نمش را زایل کند و محلل خون مرده بود
لعنت شلجم است گفته شد لفاح ثمر بهروج است بپارسی سایر روح گویند و مغد و مغد اسم
باذنجان بود و نیکوترین آن بزرگ تیز بوی رسیده زرد بود و طبیعت آن سرد و تر بود
تا سیوم و گویند در وحرارتی بود و گویند خشک بود در سیوم لبن او نمش و کلف قلع کند و نیز
لذع و لحم او چون با عسل و زیت بر گزندگی جانوران نهند نافع بود و ورق کوچک او باد زهر
عنب الثعلب کشنده بود و بوییدن او صداع را نافع بود و او منوم بود و بسیار ازو بوییدن
سکته آورد خاصه آنچه ورق او سفید بود و باید که با برم بپوبند و طفل بغلط ازو بخورد قی
پیدا کند و اسهال تا بحدی که کشنده بود و او اول خناق رحم پیدا کند و سرخی چشم و انتفاخ
مانند پستان و مداوای او بقی و روغن گاو و عسل کنند بعد از ان ابنسون و بعضی اطبا گویند
در آب سرد نشینند و بدل آن نیم وزن آن جوز ماثل است و نیم وزن آن بزر البنج و دود آن
آن خشخاش و گویند بدل آن بوزن آن بزر البنج است و گویند بوزن آن جوز الطیب
عاقرقرحا الکرم گویند و در کرم گفته شد و آنرا البشرازی است، ما لک خوانند لک صمغیست که
از طرف دریا آرند و مولف گوید که البشرازی رنگ لاک خوانند و رنگ لکا گویند و ازو
کنا و سازند حنه سرخی زنان و بعضی گویند ثقل آنست و خلافست ثقل آنرا البشرازی دو پس خوانند
و لک باید که مغسول کنند و غیر مغسول استعمال نکنند و صفت غسل او چنانست که بگویند لک منقی از
چوب و ریگ و آبی که ریوند چینی و پنج اذخر در ان جوشانیده باشند اندک اندک بران می ریزند
و بدست هان تحریک میکنند بعد از ان بحریر تنک صافی کنند و آنچه در منخل ماند دوم بار سنجان
کنند مانند اول و صافی کنند و در هم ریز ندرها کنند تا در بن آب نشیند آهسته آهسته آب از سر او بریزند
تا لک بماند و خشک کنند و دیگر سحق کنند و استعمال کنند طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و اسحق
بن عمران گوید گرم و خشک بود در دوم خفقان و یرقان و استسقا را نافع بود و درد جگر را

بغایة

بغایة نافع بود و قوة آن دهد و سده آن بگشاید و معده را نیکو بود و مقدار ما خوذ ازو
یکدرم باشد تا یکمثقال و چون با سرکه بیاشامند چند روز پیاپی بناشتا از یکدرم تا یک
مثقال بدن را لاغر کند و او مضر بود به بدنها لاغر بقوة و گویند مضر است بسرو مصلح او مصطکی
بود و بدل او رازی گوید در تفتیح سده و ضعف جگر چهار دانک وزن آن ریوند و نیم
وزن آن ریوند و نیم وزن آن اسارون و چهار دانگ آن طباشیر سفید بود لعل عنب الثعلب
بود و گفته شد لوقبون فیلزهرج است و گفته شد لوز حلو بپارسی بادام شیرین گویند
و نیکوترین آن بزرگ فربه بود و طبیعت آن معتدل بود در سردی و گرمی و تر بود در دوم و گویند
گرم و تر بود در اول غذای متوسط دهد میان کثرة و قلة و مسمن بود و سویق او سرفه
خشک و نفث دم را نافع بود و سینه را پاک کند و حرقة بول را ساکن کند و چون با شکر
بخورند خاصه چون با انجیر و گزندگی سگ دیوانه را مفید بود و بریان کرده مقعد را مفید
بود و او دشوار هضم بود و مهیج بود صفرا را و مصلح او شکر بود و بادی که از بادام متولد
شود غثیان و غشی و کرب آورد و مداوای او بقی کنند بعد از ان بربوب فواکه ترش مانند
غوره و سیب و ریباس مجموع آنچه در مداوای عنصل گفته شد و بادام تر چون با پوست
بخورند وقتی که صلب شده باشد لثه و دهان را نافع بود و حرارة آن ساکن کند به برودت
وعفوصت و حموضتی که در او ست لوز مر نیکوترین بادام تر آن بود که بزرگ و روغن
دار بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و در دوم جلا و تنقیه بود و از خواص او آ
که شپش را بکشد و بر کلف روی طلا کردن کلف زایل کند و شری و قوبا را نافع بود و با
شراب و عسل طلا کردن نمله را نافع بود و روغن او درد گوش را مفید است و چون سر را بدان
بشویند با شراب شوره از زایل کند و اگر پیش از شراب خوردن پنج دانه بادام تلخ بخورند
منع مستی کند و گویند پنجاه عدد او قوة باصره دهد و با نشاسته نفث دم را نافع بود
و سده جگر را نافع بود و سپرز و گرده و جرب و حکه را و بپاری دهد بر نفث دم اخلاط
غلیظ از سینه و شش و بول براند و عسر البول را نافع بود و سنگ بریزاند و مضر بود بمعا
و مصلح او بادام شیرین و نبات و خشخاش بود و صمغ درخت او در قوة بود مانند او و بعضی

پوست

همه یک منفعت دارند لوز هندی لوز جبلی است و آن جلوز است و در زیت الهرجان و ذرت السوداں هم گفته شد لوبیا ولوبا نیز گویند و ثامروان سهلتر از ماش هضم شود و بیرون آید نفخ او کمتر از باقلا بود و نیکوترین آن سرخ بود که بخورده بود وطبعت او گرم بود در اول و معتدل بود در تری و خشکی و گویند سرد و خشک باشد و سرخ او گرم تر از غیر او بود و آبی که آنرا در و پخته باشند حیض براند خاصه سرخ او و دم نفاس پاک کند و بول براند و بدن را فربه کند و سینه و شش را نافع بود و مشیمه بیرون آورد و بچه مرده نیز بیرون آورد و مولد خلط غلیظ بود و مغثی و مولد اخلاط بد و نفخ بود و ضرر آن کم شود چون با زیت و مری و سرکه یا خردل و نمک و فلفل و دارچینی و سعتر مستعمل کنند و شراب بر سر آن بخورند لولو بپارسی مروارید گویند و نیکوترین آن سفید پاک بزرگ شیرین بود وطبعت آن سرد و خشک بود و لطیف درد دل را نافع بود و خفقان و غم و نفث دم را نافع بود و مقدار ما خوذ از و یکدرم تا دو درم بود و رشتها چشم را نافع بود و منشف و مقوی آن بود و صحت چشم نگاه دارد و گویند مضر بود بمثانه و مصلح آن کسند باشد و بدل آن یک وزن و نیم صدف صافی و ابن زهر گوید چون در دهان نگه دارند قوت دل دهد لیمو صاحب منهاج گوید مانند اترج بود و فعل او در دماغ پوست او و ورق او گرم و خشک بود در اول و حماض او مانند حماض اترج بود در منفعت و قوت بلکه اقوی بود و نشاید که با پوست آب از و بگیرند لیکن مقشر باید کرد بعد از ان آب او مگر گرفتن تا نقصان قشر او باد بنا میزد که پرورده او بشکند والله اعلم باب المیم ماميثا ميثا گویند و آن دو نوع است یک نوع را گل سرخ بود و آنرا ارغاموني خوانند و گفته شد و یکنوع را گل زرد بود و نیکوترین آن زرد بود و از و شیاف سازند و آنرا عصاره ماميثا گویند و شیاف ماميثا نیز خوانند وطبعت آن سرد و خشک بود در اول و قابض بود و ورمهاء گرم را نافع بود و ابتداء رمد و مقوی چشم بود و او بسیار نافع بود ماهو دانه و ماهو دانه نیز گویند بپارسی حبة الملوک گویند و آن از ماش بزرگتر بود و لون آن تیره بود که بسرخی زند و چون در غلاف بود مانند لوبیا بود کوچک و رنگ غلاف سفید بود و چون بشکنند مغز او هم سفید بود و صاحب جامع ماهیزهرج اسم او و تفسیر آن گفته سهو کرده است که ای قایم بنفسه ای

انه

جلاء چشم

جمال

انه یقوم مقامه فی الاسهال و حال آنکه آنرا ماهو بدانه خوانند و نه ماهو بدانه و بعضی دند را حب الملوک گویند و دند غیر حب الملوک بود و گفته شد وطبعت حب الملوک گرم و خشک بود در دوم استسقا و مفاصل و نقرس و عرق النسا و قولنج را نافع بود چون و روغن او بپزند با خروس پیر و مرق آن بیاشامند و او لبنی تمام دارد مانند یتوعات و اگر از حب او شش هفت دانه سازند و فرو برند مسهل بلغم و مره و کیموس مائی بود لیکن آب سرد از پی او بیاشامند و شربت زیاده از و پانزده حب بود و اگر بخایند مسهل قوی بود با فراط و اگر بسحجان فرو برند مسهل باعتدال بود و مغثی بود بقوت و موافق معده نبود و مسهل بود مانند یتوعات و لبن او چون بیاشامند فعل لبن یتوع کند و مصلح او انیسون و کثیرا بود و بدل او نیم وزن او دند است و گویند حب الخروع بود و گویند یک وزن و نیم آن حب النیل بود ماهی زهرج معنی آن سمک السمک بود و آن پوست بیخ نباتیست و درخت آن صاحب منهاج گوید مانند درخت شبرم بود درازتر و در لون او غبرتی بود که بصفوت مایل بود و موفق گوید درخت ماهی زهرج بدرازی یک و نیم باشد و درازتر و کوتاه تر بود و گل او زردی خوش رنگ بود و میانه گل او سرخ بود اندکی و گل بی عدد اشته باشد و برگ او بزرگ زند چنانچه صاحب منهاج گوید و اصل او بیخ بود و شاخهای او بسیار باشد و گویند از یتوعاتست وطبعت او گرم و خشک است در سیوم نقرس و درد مفاصل و پشت و رانها را نافع است چون با ادویه مسهله مستعمل کنند و از خواص او آنست که چون در آبی اندازند که ماهی بود ماهیان مست گردند و بر روی آب آیند و شربتی از و چون با نبات بود یک مثقال بود و اگر در مطبوخ کنند با ادویها دیگر از دو درم تا سه درم و اگر در حب کنند با ادویها دیگر نیم درم بود و مضر بود بمعده و بابلکه بروغن بادام چرب کنند و کثیرا و نشاسته و انیسون اضافت کنند و آنرا اسکر الحوت گویند و سه نوع بود دو نوع کوهی بود و یک نوع صحرایی و کوهی بقوت تر بود و آنرا بوصبر خوانند و قلومس و نوع صحرایی معروف بود بماهی

زمج ما زریون خامالا اکو بیند و آن دو نوع بود یک نوع را انجص خوانند و آن مازریون
سفید بود و گفته شد و یکنوع مولف گوید شیرازی مست رو خوانند و بپارسی هفت برگ و ورق
آن از ورق زیتون کوچکتر بود و از ورق مورد بزرگتر و سطبرتر و لون آن بزردی زند و نیکو
آن نوع بود در قوة مانند شبرم و نوع سیاه او گویند از شبرم بقوة تر بود و طبعت آن
گرم و خشک بود در چهارم بر برص و بهق و مش طلا کردن نافع بود و با عسل بر خشکریشات و جرب
طلا کردن نافع بود و مسهل ماء اصفر بود خاصه چون تر بود در موسم گل آن و مسهل کرمها و حب القرع
و سوداء بلاد و بها مناسب و چون با شراب بیاشامند کرندگی جانور از امفید بود و شربتی
زیاده از دو دانگ بود و باید که مدبر کرده مستعمل کنند که سرکه غایله او بشکند و صفة مدبر
کردن او چنان بود که بگیرند مازریون نرم و ورق تازه و در سرکه خیسانند دو شبانروز
بعد از آن سرکه تازه کنند تا سه نوبت عمل کنند تا بعد از آن سرکه بریزند و سه نوبت باب
شیرین بشویند و در سایه خشک کنند و اگر تعجیل بود در آفتاب مستعمل کنند و اگر در سرکه خیسانند
و بر سپرز نهند بگدازاند و او جگر را مضر بود و بغایة و رطوبة جگر کو رد و جمیع حب مازریون
چون بکوبند بشرط آنکه مدبر بود و بغایة خرد کنند و اگر خواهند بادویه که مصلح او بود
بیامیزند مثل تربد و افتیمون و ملیله زرد و ورق گل سرخ و رب السوس و کمون کرمانی
و نمک هندی دوای موافق بود جهة علل مره سودا که باسهال بیرون آورد و زرد و درد ها
بلغمی را و اگر خواهند که آب زرد براند زوفی با ایرسا و توبال النحاس و اسارون
و مرصافی و سکبینج و نمک هندی و ملیله زرد و تخم کرفس بستانی و عصاره غافث و عصاره
افسنتین و سنبل و مصطکی بیامیزند با آب عنب الثعلب و رازیانه تر بجوشانند و صافی
کنند و بیاشامند و اگر طبعت محکم بود مرخیار چنبر باب بقول که گفته شد زیاده کنند و مسهل
آب زرد بود و اگر ماحی یا در تقاضی کنند شاید از بهر آنکه در غایة قوة بود و ضعفا را
محکن نبود و گرم مزاج و در زمان گرم و در گرم سیرها استعمال کردن بد بود و نوع
سیاه آن کشنده بود و دو درم بکشد مگر به قی و اسهال و معالجه او بشیر تازه کنند
پیاپی یا بسلاب و بزرگتر معالجه آن مثرودیطوس بود یا تریاق طین مختوم و چون با

ذکر مونک

آرد و زیت و آب بیامیزند موش و سگ و خوک را بکشد و بدل مازریون سه وزن
آن ایرسا بود و دو دانگ زن او مقل الیهود ماش پستان ساذج هندیست و گفته شد
بیرون ماركيا خوانند و آن سلیوننت و گفته شود ماسوزدون ماسوذ نیز گویند
و آن دوای هندی بود و آن ورق و قضبانی بود مانند شاهسفرم و روغن از او
گیرند مانند یاسمین و طبعة آن گرم و لطیف بود و بوی آن بسنبل ماند ماش حشیش
ارغاموني است و گفته شد در الف و انزا ماش سرخ خوانند ماش نخ خوانند
و بیشتر ازی بنو ماش و بنو سیاه خوانند و مزاو نزدیک بباقلا بود و نفخ او کمتر بود
و فاضلترین استعمال کردن وی ناپستان بود و نیکوترین آن سبز رنگ بود بزرگ
فربه و طبعت آن سرد بود در اول معتدل بود در رطوبة و پوست چون مقشر کنند گویند
خشک بود در اول کیموس او محمود بود و زودتر از باقلا بگذرد خاصه مقشر او جهة
درد اعضا ضماد کردن نافع بود و اگر خواهند که شکم براند و هیچ نفخ در او نبود بشیر خشکاسه
و روغن بادام شیرین بپزند اما باید که ورم و تب صفراوی نبود و اگر تب حاده بود با سرکه
با بقلة الحمقا و کاسنی و اسفاناخ و جو کوفته بپزند و اگر خواهند که شکم ببندد با پوست
بپزند در آب و آب آن بریزند و بعد از آن با ورق حماض بستانی بپزند و آب
سماق و آب انار دانه و زیت اضافه کنند و چون بخورند ماده ساکن کند و شکم
ببندد و اگر زیت نخواهد روغن بادام و او سرفه را نافع بود چون با زیت بود و چون
بکوبند و با آب مورد بسرشند و ضماد کنند بر اعضا کوفته چون با زیت بود و چون برشته
کرده بود قوة زیادت او ملازمه را نیکو بود و مضعف دندانست و مغز بود و دیر بگذرد
و در او نفخ اندک بود و در او جلا نبود و باید که با روغن بادام بپزند و در ضرر با مصلح
او شیر خشکدانه بود و بدل او باقلاء مقشر بود ماش هندی قلت است و گفته شد
ملس بپارسی الماس گویند و آن چهار نوعست اول هندی که لون آن بسفیدی
مایل بود و بزرگی آن بمقدار باقلا بود بزرگتر لیکن نادر افتد و لون او نادر بلون
نوشادر صافی بود و نوع دوم عاقذونی بود و لون او مانند نوع اول بود اما

بزرگتر بود و سیم معروف بود و حدیدی از بهر آنکه لون او مانند آهن بود و وی بوزن ثقیلتر
بود و آنرا در زمین یمن و بلاد سوفه یابند و چهارم قبرسی بود موجود در معادن قبرس
و بلون نقره بود و طبیعت الماس سرد و خشک است و گویند گرم و خشک بود و گویند
چون در دهان گیرند دندانرا بشکند و بغایت محرق و معفن بود و او سم قاتلست و مداوا
کسی که آن خورده باشد قی باب گرم و روغن کردن بعد ازان شیر تازه ستانیدن
والماس با سرب یا بتیشه توان شکست و چون شکسته شد بیشتر سه سو باشد و اکثر
بر و کار نکند ماهیزان گویند نوعی از عروق الصفر است و او گرمتر بود و آن صینی
بود و خراسانی بود و صینی زرد بود و خراسانی تیره رنگ که بسبزی زند و آن عروقی باریک
بود و گره داشته باشد و طبیعت آن گرم و خشک است در آخر دوم و گویند در چهارم و گویند
گرمست در اول و خشکست در سیوم سفیدی ناخن و سفیدی چشم ببرد زایل کند و روشنائی
افزاید و آکل و حصف و یرقان را نافع بود و منفعت در ادرار بود و مقدار ماخوذ از و نیم درم
بود و چون با سرکه بر کلف طلا کنند زایل کند و گویند مضر بود بگرده و مصلح او عسل
بود و بدل او بوزن او عروق الصفر است و نیم وزن آن تمر ماموثا حاشاست
و گفته شد ماء نیکوترین آب چشمه بود که از طرف شرق بود و نیکوترین آن بود که چشمه
بیرون آید و مقابل شمال و بر سنگ روانه بود و براق و صافی بود و سبک وزن
و رایحه و طعم بد نداشته باشد و چون آفتاب بر وافتد زود گرم شود و چون از و
زایل شود زود سرد شود و زود از معده بگذرد و ثقل طعام خشک گردد از و طبیعت
او سرد و تر بود و تری آن در چهارم است و مقدار معتدل از و آن قدر بود که غذا
را یاری دهد و با عصارها پاند و رطوبات آن نگاه دارد و بدن کسب نضارت و نمو
کند و او ریشها را بد بود و بسیار خوردن او کزاز و رعشه و سبات و نسیان آرد
و نشاید که تشنگی برند که شهوة و قوة را نقصان دهد و مخفف جسم و مظلم بصر بود و بقراط
گوید نیکوترین آبها آب باران بود خاصه که از زمین نیکو گیرند و قطرهای او اندک اندک
بود در ماه کانون و او شیرین تر و سبک وزن تر بود و سردی او کمتر از آب چشمه بود

واو

و او سرفه را نافع بود خاصه چون انگر به جهت سرفه از و بپزند و آب برف سرد بود و لطیف
و بکسب اگر با عتدال بیاشامند مبرد جگر و معده و برهضم قوة دهد و مضر بود بدندان
و حنجره و سینه و نقرس و امراض احشاء بارد و عصب و مصلح او ریاضت و استحمام بود و نشاید
که بناشتا آب خورند که کزاز آورد و نافعست معده و بدن ضعیف که گوشت اندک داشته
باشد و ناقهان و صاحب سپرز و یرقان و استسقا و بواسیر و نشاید که آب سرد خورند
و بعد ازان مجامعت و حرکات محکم نشاید کردن که مضعف حرارة غریزی بود و نشاید که
بشب تشنگی حادث شود آب خورند که حرارة غریزی بنشاند و استسقا آورد اگر که سبب
آن چیزی گرم و خشک یا شور خورده باشند اگر اندکی باز خورند شاید و آب گرم نیکو
ترین آبها نیم گرم بود که حرارة او لذیذتر بود و او گرم بود بعرض طبیعت براند خاصه چون با
نبات یا عسل بود و چون با آب سرد ممزوج کنند مضر و غرا مضر بود و تشنگی ساکن نکند و اگر
بسیار خورند ضعیف مزاج بود و مرخی معده بود و اغذا را از آنجا بر کند و هضم را فاسد کند
و بسبب فساد هضم لون را زرد گرداند و سپرز و جگر را ورم کند و مهیج رعاف بود و باید که
با گلاب بیامیزند تا مضعف معده نبود ماء اللحم باید که از گوشتی محمود بود مانند
بره و جوجه و جیش و سودمندترین چیزها بود جهة ضعف دل و صنعت آن بقرع و انبیق
گیرند و آن مانند عرق بود در غایت قوة ماء الشعیر بپارسی جواب گویند و فعل وی
مانند کشک الشعیر بود که آنرا شیربجو گویند و در کاف گفته شد و او مبرد و مرطب بود
حدة اخلاط بشکند و بول براند و تبها حادة را نافع بود ساده آن و اگر طبخی بود
با کرفس و رازیانه نافع بود و او جگر گرم را مفید بود و خون معتدل صالح از و متولد شود
تشنگی بنشاند و زود بگذرد و از معده و معا زود بیرون رود و اخلاط سوخته با و
مستفرغ شود و مضر بود با حشاء سرد و منفخ بود و معده سرد را بد بود و دفع ضرر او
بگل قند کنند ماء الجبن بپارسی آب پنیر گویند کلف و جرب را نافع بود خوردن و طلا
کردن و مسهل صفرا بود و یرقان را سودمند بود و با افتیمون مسهل سوداء سوخته بود و حرارت
جگر بنشاند و حدة صفرا و فاضلترین خوردن او بهار بود و شربتی از و بهر روز بنوبت

یک رطل بغدادی بود میان سر نوبتی دو ساعت بود باد انکی نمک هندی و نیکوترین آن
بود که از بز جوان کیرند ازرق چشم که علف خورده باشد نه کسبه و اگر احتیاج بود بعلف
آرد جو و کاشنی و خیار و رازیانه دهند صنعت آن بپالایند شیر تا نه ده رطل و در دیک
کنند و آتش آهسته در شیب آن کنند چون شیر بجوشد و بسر آید چهل درم سکنجبین قندی و یک

ذکر گلاب

درم سرکه بران ریزند شیر بریده شود و پنیر جمع کرده پس بپالایش بپالایند پس از آن یکبار
دیگر بار بر سر آتش نهند و کفش بگیرند و مستعمل کنند ماء الورد بپارسی گلاب گویند نیکو
ترین آن تیز بوی که بطعم تلخ بود و طبعت آن سرد بود و گویند گرم بود و این سرد و قول
جالینوس است و گویند سرد بود در اول و معتدل بود در رطوبت و یبوست با میل برطوبت
بود مقوی دماغ و مسکن صداع گرم بود بوییدن و طلا کردن و قوت دل و معده و بدن بوییدن
و خوردن و طلا کردن و لثه را سخت کند و درد چشم ساکن کند و حرارت آن بنشاند و چون
بیاشامند غشی و نفث دم را نافع بود و خفقان را که از گرمی بود و مقوی جسم بود به عطریت
و قبضی که در وست و چون بر سر ریزند خمار را تحلیل دهد و صداع را ساکن کند و بسیار
بر موی ریختن موی را سفید کند و گلاب مقوی معده و سینه بود و مصلح او جلاب نبات بود
ماء الکافور نیکوترین آن بود که با شد روغن بلسان بود و طبعت آن گرم و خشک بود در سوم
و منفعت او آنست که محرور مزاج را در سر او رد و [illegible] مضرت او بروغن بنفشه کنند که بد و
خلط سازند و سرد مزاج را و پیر آزار او [illegible] و شهرانا سرد سیر موافق بود و ماء [illegible]
و بوحنا و رازی گویند درخت کافور چون بشکافند این آب ازو بیرون آید و گویند کافور بود
که با پوست درخت مختلط شده باشد بپزند و صافی کنند و آن آب ذهبی رنگ از وی بگیرند و فایده
او آنست که چون در طعامی کنند مگس کرد آن نگردد ماء النون آب ماهی نمکسود را ماء النون
گویند و آن مانند مری بود در اکثر حالات و گرمی و خشکی او کمتر از مری شعیری بود و چون بدان
حقنه کنند درد ورک و عرق النساء و قرحه امعا را نافع بود و ریشها متعفن که در امعا بود خشک
گرداند و مقطع بلغم بود ماء الملح رازی و دیسقوریدوس گویند قوت او و فعل او مانند
نمک بود و قایم مقام آب دریا بود در طبعت ماء العسل گرم بود و قوت معده سرد بود

واشتها

واشتها بیاورد و بول براند و مرضهای سرد را نافع بود و مسهل بود چون خلطی باشد که مستعد
دفع باشد و شکم را ببندد چون در معده قوت بود غذا بدن بود و اگر زن بیاشامد و قرار
نزدیک ناف ببندد آبستن نشود و مضر بود باصحاب مرار و ورم گرم و مصلح آن رب فواکه
حامض بود و صنعت آن یک جزو عسل و دو جزو آب شیرین بجوشانند تا ثلثی برود و دو ثلث بماند
فرو گیرند و بپالایند و اگر خواهند که گرمی او زیاده بود مصطکی و زعفران و زنجبیل و قرنفل و دار
فلفل از هر یک قدری در خرقه بسته با او بجوشانند ماء الحدید دوص است و گفته شد
ماء القراطن شرابیست که آنرا خندبقون گویند و صاحب منهاج گوید که از خمر و از مثلث
و عسل و داروهای گرم سازند و صاحب جامع گوید ماء العسل بود و گفته شد ماء الحمة بپارسی
آب گمه گویند صاحب جامع گوید از جماعت بازرگانان شنیدم که بطرف هند متردد
بودند و از غیر ایشان که آن آبیست خاکستر رنگ بغایت ناخوشبوی و چون کهنه گردد سیاه
شود و مولف گوید آن از شکم ماهی گیرند که آن ماهی را جمه خوانند و در بحر چین بود و اگر آن
ماهی را چیزی مثل جوالدوزی یا مانند آن بزنند در حال درست شود و در اندرون او مانند
کیسه بود پر ازین آب و از خواص او آنست که هر عضوی که شکسته گردد مقدار دو مثقال
بیاشامند و رها نکنند که بحلق رسد که دندانرا مضر بود در زمان آن عضو درست گردد اما باید
که جای بسته باشد و در حال بیاشامد فتبارک الله احسن الخالقین و نشان این آب آنست
که چون خورده شد در حال مکسور بداند که آب رسیده تا موضع شکسته و این مجربست ماء [illegible]
عسل است و گفته شد ماء السوقین باذرنبویه است و گفته شد ماء [illegible] ماهی [illegible] از آن
مار و آنرا مار ماهی خوانند ماطریون درخت قنه است و گفته شد مشک الترج
و گفته شد مشک سوسن است و گفته شد مثنان درخت گرمدانه است و آن نوع
از مازریون است و کرم دانه تخم او بود و گفته شد مثلث آب انگور بود که بجوشانند که
او کم شود [illegible] چهار دانگ بسوزد و دو دانگ بماند بمنافع خمر بود و خونی صالح ازو متولد
شود و هضم غذا کند و چون با آب بیامیزند محرور را نیکو بود [illegible] نوعی از ریاحین است

ذکر خوش نظر

بپارسی خوش نظر گویند طبعت آن سرد و خشک بود در دوم و گویند تر است و او قابض بود

منع خون رفتن کند و طسوج ببندد و جراحتها، تر را باصلاح آورد و ریش آنرا خشک گرداند
و جون عصاره او در گوش چکانند کرم گوش بکشد و ریش آنرا خشک کند ماش است
و گفته شد خروش اصل الانجدان است و او قوة و منفعت حلتیت بود و بهترین آنست که سفید
و سبک بود طبعت آن گرم و خشک است و هضم را یاری دهد و معده را پاک کند و معا و محلل ریاح
و نفخ بود و مستعمل از و نیم مثقال باشد و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح او عسل بود محلب درختیست مانند
درخت بید و گل او سفید بود و ثمر او را حب المحلب خوانند و گفته شد محمودة سقمونیاست و گفته شد
محاجم اهل اندلس مخلصه را بدین اسم خوانند مخلصه محاحم خوانند و الوح گویند و آن سه نوعست
و مولف گوید یک بشیرازی کازریک گویند و بپارسی پلپل شامی و یک نوع را کشنیز کوهی
گویند و یک نوع را تریاک کوهی و هر سه نوع از ثمر مشابه یکدیگر بود اما در نباتات و جای رستن
ایشان اندک تفاوتی بود نبات کازریک خشن بود و تخم او بغایت تلخ و گل او ازرق بود و در کوه
و سنگستانها روید و نبات کشنیز کوهی املس بود و بغایت بزرگتر بود و تخم او هم بزرگتر بود و هم تلخ بود
و در مرغزارها روید که دامن کوه بود و گل او بسرخی مایل بود و نوع سیوم در رمل روید و نبات
او کوچکتر بود و گل او سفیدی بود که در و زردی و سیاهی بود و مولف گوید نیکوترین او شبانکاره بود
که از کوهستان شبانکاره آرند و از خواص او آنست که هرکس که یک شربت از و بیاشامد از گزندگی
مار و عقرب و افعی و مجموع گزندگان یک سال ایمن باشد و اگر گزنده باشد و یک شربت بیاشامد
البته خلاص یابد از مضرت سم و شربتی از و از یکدرم تا یک مثقال بود با روغن زیت و مجربست ما
و مولف گوید شخصی در نزول آفتاب بحمل سه روز یک مثقال مخلصه با شراب تجرع کرد در آن سال چند
نوبت او را زمرد و دو نیم الماس و یک نوبت یک زهره افعی و چند سمیات دیگر
بخورد هیچ عمل نکرد و چون تفحص کردند در اول سال مخلصه خورده بود چنانچه گفته شد و این مجربست و مخلصه
از بهر آن نام نهاده اند که از همه زهری خلاص دهد و مولف گوید حجر التیس که بپارسی باد زهر خوانند
و از ایل کوهستان شبانکاره خیزد چون بسودن تمام شود و با آخر رسد در میان دانه یا قدری چوب
باشد و آن دانه یا چوب از آن مخلصه بود و بر آن دانه باد زهر جمع شود و بمرور ایام می بندد و بزرگ
میشود و غذا آن گوسفند گویند گیراز غاره و مخلصه است و تریاقیه درست خاطه مخیطا گویند

دونون نیز و نیسرد آن پیستانست و گفته شد مخ بپارسی مغز گویند و لذیذتر از دماغ بود
و نیکوتر و موافق ترین مغزها مغز ساق گوساله و ایل بود بعد از آن گاو و بعد از بس گوسفند
و طبعت آن گرم و تر بود و مسخن و ملین و کثیر الغذا و بهترین آن بود که در آخر تابستان باشد
و او محلل و ملین بود مر صلابات را و چون زن بخود برگیرد فرزند، از مغزها محمود صلابة رحم را
نافع بود و اعضا صلب را نرم کرد اند مجموع و شقاق دست و پایها را نافع بود و ملطف و معین
بود بشهوة و مغثی چون بسیار بخورد و مصلح او ابازیر گرم بود و سعتر و نمک و انجدان مخیض
بشیرازی دوغ خوانند نیکوترین آن بود که از شیر گاو جوان بود و در لبن حامض گفته شد
مداد نیکوترین مداد آن بود که سبک و رزن و سیاهی بغایت بود و طبعت همه انواع گرم بود
و مجفف الآمندی که فولس او را از مبردات شمرده است و چون برورم گرم طلا کنند نافع
بود مرجانه بسد است و انواع آن گفته شد مرزنجوش مرد قوش گویند بپارسی مرزنگوش
و بعربی اذان الفار گویند و گفته شد و طبیخ او استسقا را نافع بود و پنج درم از و شری بلغمی را نافع
بود و عسر البول و مغص و اسحق گوید مضر بود بمثانه و مصلح او تخم خرفه بود و بدل آن افسنتین بود و گویند
دو وزن آن مرماحوز و گویند بدل آن وورق یاسمین بود و گویند بدل آن شاهبلک است و گویند
نیم وزن آن فلفل مران مالیها خوانند و آن درختیست باریک و دراز و از چوب او نیزه سازند
و در ملک شام بسیار بود و ورق او زرد بود و در وقبضی بود و بتحقیقی عصاره او و ورق او چون
بیاشامند یا ورق آن با شراب ضماد کنند گزندگی افعی را نافع بود و پوست درخت او چون
بسوزانند و با آب بر جرب مالند قلع کند و نشاره چوب او کشنده بود چون بیاشامند مر
صمغیست که بیونانی سمرنا خوانند و او خالص بود و مغشوش بود و غش آن بعضی از بیوعات
کنند که آنرا بپارسی خوانند و فارفایس گویند و آن نوع کشنده بود و نیکوترین مر آن بود که بسرخی
مایل بود و خوشبوی و رزین و صافی بود و بغایت تلخ باشد و طبعت آن گرم بود در سیوم و خشک
در دوم و معدا او مفتح و محلل ریاح بود و در و قبض و اقراص بود و در دارها بزرگ استعمال کنند
از پیشانی و طبعت آن و او منع عفونة کند تا بحدی که میت را نگاه دارد از تغیر و نتن و اثر
ریشها زایل کند و چون در دهان نگاه دارند بوی دهان خوش کند و ورمها بلغمی را نافع

مرزنجوش
مروه خراسانی بود

پور گویند

بود و اکر با فستین یا نرمس یا عصارهٔ سذاب حقنه سازند حیض براند و بچه بیرون آورد و بزودی
و اکر مقدار با قلایی که بوزن دو از ده قیراط بود بیاشامند سرفهٔ مزمن و عسر النفس و درد پهلو
و سینه و اسهال و قرحهٔ امعا را نافع بود و اکر در شیب زبان نهند و آنچه حل میشود فرو می برند خشونت
قصبهٔ شش را نرم کند و آواز صافی کند و کرم بکشد و چون با شراب بیامیزند و در شیب بغل بمالند
کند بغل زایل سازد و چون با شراب و زیت مضمضه کنند دندان و لثه را محکم کند و چون بر ریشها
سر پاشند نیکو کند و چون با فیون و چند پد ستر و مامیثا بیامیزند ریم که از کوش آید و ورم آنرا
نافع بود و با پلیله و عسل برثالیل مالند مفید بود و چون با سرکه برقوبا مالند نافع بود و اکر با لادن و حجر
و روغن مورد بر موی مالند از تساقط منع کند و او ریش چشم و تاریکی و سفیدی او را زایل کند و این
حزاز که بد چون سحق کنند و باب مورد بسرشند و زن بخور د برکیرد بوی نتن که از فرج دمد زایل کند
و اکر مر بزیت فلسطین بکدازند و مرد طلا کند بر انکشت ابهام پای راست قوهٔ مجامعت تمام
دهد مادام که بر ابهام او بود و چون بسرکه سحق کنند تا مانند مرهم شود و بر سر مالند درد سر و صداع
که سبب آن نزلها بود زایل کند و رازی کوید درد کرده و مثانه را نافع بود و نفخ معده و منفص و درد
رحم و مفاصل زایل کند و زهرها را نافع بود و کرمها بیرون آورد و ورم سپرز را بغایت نافع بود
چون با شراب ... و کزندکی عقرب و استرخاء معده و مسهل آب زرد بود و اکر زن نیم درم با زردهٔ
تخم مرغ نیم برشت بیاشامند منع خون رفتن بافراط کند و اکر با سذاب فرزجه سازند و زن بخود بر
کیرد بچه بیندازد و اکر با آب تریزه حل کنند و بر غولی که در شیب چشم منعقد شده باشد طلا کنند تحلیل دهد
و اکر بر کلف طلا کنند و بران ادمان کنند زایل کند و با آب تاریخ بر سعفه کنند و بدان مداومت
نمایند زایل شود و چون با سرکه و روغن کل بر جرب ریش شده و حکه و غیر آن طلا کنند نافع
بود و اکر با سرکه و روغن کل و زعفران بر شعیره طلا کنند خشک کند و چون با کندر و زعفران
بخود بر کیرند تب حار را نافع بود که از عفونت بود و رازی کوید او مصدع و مسدد و منوم بود و کویند
مضر بود بمثانه و مصلح او عسل بود و بدل او بوزن او صمغ بادام تلخ یا قصب الذریره و قسط تلخ
و فقاح اذخر بود مرداسفرم آنچه بربیت و در قوه مانند بادآورد بود و بهترین آن رومی
بود و طبیعت آن کرم و خشک بود در دوم صرع را نافع بود و مقوی معده و جکر بود و چون

بخود بر کیرند کرم مقعد بکشد مرباقلن معنی در الف دریه و صاحب جامع کوید حرمل است
و کفته شد و طرقیان آنرا صدمانه کویند مرانیه سوم المجوس است و سوم الهرابده خوانند و کویند
طبیعت آن کرم و خشک است در دوم و در و تخفیفی بغایت بود و مجوسی کوید سنک مثانه بریزاند
و بول براند و صاحب منهاج کوید نیکوتر آن کل او بود و آنچه تازه بود و طبیعت آن سرد
و خشک بود باعتدال خون را ببندد و از جراحتها چون بکوبند و بران نهند و چون طبیخ آن بیاشامند
بول براند و فضول بکدازد و معرفت او در ما کفته شد مرو انواعست نوعی خوشبوی و او را
مرباخوز کویند و بشیرازی مرفوش و کفته شود و نوعی دیکر که بوی آن کمتر بود آنرا اشموسا خوانند
و طبیعت آن کرم و تر بود و تخم آنرا بشیرازی مرو رسک خوانند و نوعی دیکر دارماود ارمک نیز
نیز خوانند و آن مرو سفید بود و او معتدل بود در حرارت و رطوبت و در و تفریح بود و کویند بهری
که آن لسان الثور بود و کفته شد و یک نوع دیکر اردشیر داروو اردشیر مان کویند و آنرا
بشیرازی مرو تلخ خوانند و بلفظی دیکر مرماهان و مرماموس کویند و طبیعت آن کرم و خشک است
در دوم مجفف و محلل بود و سده بکشاید و صداع سرد و درد معده که از بلغم بود نافع بود
و اسحق بن عمران کوید دارما مرو سفید است و حب او هم سفید بود و مولف کوید انواع مرو را
بهج کد ام حب سفید نیست الا مرو تلخ که خود حب سرد و سفید اند و این نوع مشهور بود بمرو
سفید لیس برین تقدیر مرو سفید غیر لسان الثور باشد و نوع دیکر هست که آنرا امبشهار کویند
و آن کاو چشم است و کفته شد مرداسنج مرتک کویند بپارسی مرداسنک و یونانی لمندر
فورس خوانند و نیکوترین آن اصفهانی بود بر آن که بسرخی زند و طبیعت او بسردی مایل بود
و مغسول او بی محال سرد بود و قابض و مجفف و از خواص او آنست که در سرکه اندازند سرکه
شیرین شود و اکر در نوره بود بدن را سیاه کند و او مادهٔ مرهمها بود و بوی بدن خوش کند
خاصه شیب بغل و کلف ببرد و اثر سیاهی و خون مرده و اثر آبله زایل کند و منع عرق کند
و کوشت در ریشها رویاند و مغسول او چشم را جلا دهد و خوردن او نشاید از بهر آنکه کشنده بود
بول ببندد و نفخ در شکم و حالبین پیدا کند و ثقل زبان کند و باشد که قولنج آورد و ایلاوس
و باشد که اطلاق بول و غایط کند و خناق آورد و مداوا او قی کنند بعد از آن بشراب

مرداسنج

بود بود تلخ

جلاء چشم

ونجبیل مُربا و اسفیداج و جون طلا کنند در شیب بدن در فضلها سوی ل کنند پس اولی آن بود
که با روغن گل بیامیزند و رازی گوید کسی که آن خورده باشد معالجه او آن کنند بآبی که در و
شبت و انجیر پخته باشد و بعد ازان سه درم مُری باآب نیم گرم بیاشامند و لحوم الخرفان
و سرکه و خمر سیاه از عقب دهند مُری بپارسی آبکامه بخاری خوانند و آبکامه رقیق گویند
و آنچه از جو سازند گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرمست در اول و خشک است در سیوم
اخلاط غلیظ را بزداید و نشف بلغم کند و بوی دهان خوش کند و ریش عفن را نافع بود
و درد ورک و عرق النسا و رطوبة معده را بغایة مفید بود و در حقنها قولنج مستعمل کنند
و کزاز و گزیدگی سگ دیوانه را نافع بود و رازی گوید مُری عمل نمک کند الا آنکه الطف بود
و اقوی و شکم براند و قطع لزوجات کند و ملطف ادویه غلیظ بود و معطش و مسخن معده
و جگر بود و مجفف آن بود و جون بناشتا اندکی بیاشامند کرمها بکشد و اگر در چشم کسی که
او را آب ابتدا کرده باشد هیچ در چشم او بر نیاید و اگر بر آمده باشد بگدازاند و جون
بدان غرغره کنند جذب بلغم بسیار کند از دماغ و خناق و ورم نغانغ پاک کند جون منفجر
شده باشد مران نوعی از شکاعات و باد آورد و در فعل نزدیک بایشان مرز
بوزمندیست و آن حبست سندی مانند دو و طبعت آن گرم و خشکست در سیوم قبض
براند و سدّه جگر و سپرز بگشاید مرماحوز نوعی از مرواست بپارسی مرو خوش خوانند
و نیکوتر آن بستانی بود و سبز و طبعت او گرم و خشکست در سیوم و گویند در دوم و خشکی او در
چهارم بود و گویند گرم بود در اول و او لطیف بود و محلل و مسکن ریاح و سدّه بلغمی بگشاید
و جون سر بر بخار آن دارند صداع سرد را نافع بود و او منشف رطوبة معده بود
و مقدار مستعمل ازو یک درم بود و منع قی کند و خوزی گوید جون در شراب خیسانند
و بیاشامند مستی سخت کند و بوییدن او مصدّع بود و مصلح آن ریاحین سرد بود و بدل آن
مرزنگوش و مرماحوز و جمسفرم بود و [illegible] خشک و بادرنبویه سه قایم مقام یکدیگر اند در ابدال
مرغی جامه مرغ گرم و تر بود حرارة او اصوف کمتر بود و ملایم طبع انسان بود و بر زا
نیکو دارد از نرمی بسیار که در وست و مسخن گرده و مقوی پشت بود مرمر نوعی از رخام

سفیداست و نیکوتر آن بود که از معدن جزع آورند و بیونانی اسطریطس گویند سطریطس جزع است
بو فرسطیس گوید اسطریطس جون بسوزانند و با نمک اندرانی دندان و لثه را بدان بمالند محکم کند
و خشکی آتش را سودمند بود جون سحق کرده اند بران افشانند و دیسقوریدس گوید جون
بسوزانند و با راتینج و زفت بیامیزند ورمها صلب بگدازاند و جون در موم روغن
کنند در معده را ساکن کند مرارات سالمترین زهرها مرغان زهره مرغ و دراج
و کبک بود اما مرارة جوارح بغایة قوة لذاع بود خاصه کبار ایشان و اختیار آن بود
که لون او زردی طبیعی بود و اگر زنگاری و لاجوردی بود بد باشد و طبعه آن گرم و خشکست در
چهارم و تیز جون با نطرون و قیمولیا بیامیزند جرب ریش شده را نافع بود و زهرها مجموع
تاریکی چشم را نافع بود خاصه مرارات جوارح خصوص خشک کرده و ابتداء نزول آب را
نافع بود و مجموع مرارات طبع براند و اسحق گوید نیکوترین زهرها جهار پایان زهره
شیر بود بعد ازان کفتار پس گاو پس گرگ پس خرس پس بز پس آهو پس میش و مرتبه کجای
نو دکفته شود انشاء الله مرارة الفهد سودمند بود بچشم و سودمندترین زهرها جهة چشم زهره
آهو باشد مرارة الحمار الوحشی زهره خرکوردا الثعلب [illegible] دوالی را نافع بود مالیدن و بر اثر
ورمها طلا کردن مرارة الدجاج زهره خروس سپید و کزاز که از جراحت عصب بود و سردی
نافع بود و شریف گوید زهره او جون پنج شش نوبت با عسل و فلفل بی طبعه طلا کنند زایل
کند و موی نیکو بر رویاند خاصه جون پنج شش نوبت مکرر کنند و اگر با سکنجبین بیاشامند درد
جگر را نافع باشد و دیسقوریدس گوید زهره خروس بز مرده گاو نزدیک بود و جون
لعوق کنند صرع را نافع بود و در خواص ابن زهر آورده که جون در چشم کشند با عسل و آب رازیانه
۱ چشم را روشن کند مرارة البقر بقوة ترین زهرها جهار پایان زهره گاو بود پس کفتار
و خرس پس بز و گوسفند نیکوترین زهره گاو تر بود و آن در مرهمها کنند جهة منع [illegible] ورمها
ها سخت با نطرون و قیمولیا جون سر را بدان بشویند [illegible] ازایل کند و با عسل جون بر ان
تحنک کنند خناق را نافع بود و منفعت [illegible] اسیر [illegible] گزندگیها و مقدار ماخوذ ازو
[illegible] انگی بود و دوی و طنین و درد گوش که از سردی بود جون با روغن گل در گوش چکانند

نافع بود و با عسل ریشها، بد که در فرج و ذکر و پوست خصیه بود نافع بود و مضر بود بجگر
و زهره و مصلح او کثیرا بود با عسل مرارة التیس نیکوترین آن زهره، دکه جوان بود که بشیرازی
ابزآد بری خوانند و هنوز گشن نکرده باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود و والی و داء الفیل را
نافع بود و تر که بر گوش بود و زهره، بز کوهی تریاق گزندگی بود و مقدار ما، خوذ از و
تا دو دانک بود و مضر بود بگرده و زهره و مصلح او انیسون بود و عسل مرارة الخنزیر ریش گوش
را نافع بود و چون طلا کنند بعسل و فلفل بر سر کل موی بر وید مرارة الکلب الماء زهره، سگ آبی
گویند چون آدمی مقدار عدسی بخورد بعد از یک هفته بکشد و مداوا، او بتی و روغن گاو
و جنطیانا رومی و دارچینی و نیر مایه، خرگوش کنند و بروغنها، خوشبوی و تدبیرها، لطیف
مرارة الضبع نیکوترین آن که از کفتار بزرگ گیرند و آن گرم و خشک بود مسهل بلغم بود که در
باشد و مستعمل از و تا نیم دانک بود و مضر بود بزهره و اسحق گوید مصلح او عسل و صبر بود مرارة الاسد
نیکوترین آن بود که از شیر جوان گیرند و آن گرم و خشک بود تاریکی چشم را نافع بود و ابتدا
نزول آب و انتشار خاصه زهره، کبک که نیکوترین زهرها بود درین زحمت مرارة الشبوط شبوط
ماهیست که در دجله بغداد باشد و آنرا بیونانی قلونونوس گویند زهره، او تاریکی چشم و ابتدا
نزول آب و انتشار را نافع بود و گویند چون بگیرند از و مقدار دانگی و نیم معده را پاک کند
و قوة دل دهد و گویند خوردن آن مضر بود و مصلح او کثیرا و سرکه بود مرارة الکرکی زهره، کلنگ
گرم و لطیف بود چون با آب مرزنگوش سعوط کنند لقوه را نافع بود مرارة الکبش بشیرازی غوج
گویند درد گوش که از سردی بود با قدری عسل بچکانند نافع بود مرارة القنفذ زهره، خارپشت
که بپارسی زهره، چکاسه خوانند اثر ریشها که در چشم بود زایل کند و مجذوم را نافع بود چون بیاشامند
مرارة الافعی چون با رد [illegible] کنند و سذاب بیامیزند و در میان میان شراب
بیاشامند بخواب نروند و همیشه [illegible] که از آن خلاص شوند سرکه بخورند و بدل او زهره
تیس بود مرارة النمر و الافعی و الارنب البحری گرم و کشنده و مهلک باشند کسی که اینها خورده
باشد تلخی دهان و زردی چشم عارض شود و زود باشد که بکشد و اگر باقی ماند پیشتر از شش ساعت
نشان خلاص است و مرجه زهر افعی بود عجب بود اگر از آن خلاص یابد و مداوا، او

تازه

تازه و معجون طین مختوم بود و تریاق فاروق و رب به و سیب و شیر تخم تورک و جواب
و اگر غشی منو اثر افتد ماء اللحم فراریج دهند و شراب بانگی مسک و دواء المسک نیز مناسب
بود مرارة الرخم زهره، رخمه که بپارسی مردارخوار گویند و بشیرازی [illegible] و بعضی و راموش گیر
گویند نافع بود با زیت جهة گرانی گوش و با روغن بنفشه چون در گوش مخالف بچکانند درد شقیقه
را نیکو بود و با آب [illegible] چون در چشم کشند در جانب گزیده سودمند بود و اگر به افعی گزیده باشد
و دیگری گوید نه چنین بود و بعضی گویند مجربست جهة سم کژدم و مار و زنبور و صاحب منهاج
گوید ظن من آنست که بطوخ کنند مرق عصفر است و گفته شد مرقد جوز ماثل است
و افیون را بدین اسم خوانند مرار الصحرا و مرار الصحو نیز گویند و آن حنظل بود و گفته شد مرویه
بعضید است و آن نوعی از هندبا، بری بود و بغایة تلخ بود و رازی گوید مروریه صنفی آ
کاموی تلخ بود که بشیرازی روانه بود مزر قومی خوانند و آن نبیذ بود که از گندم
و جو و گاورس و غیر آن سازند و ترکان آنرا بوزه و اکسه و قوش رو نیز خوانند و مست
کننده بود مزمار الراعی زمارة الراعی خوانند و گویند عصی الراعیست [illegible] درخت بادام
تلخ است و در بوزم گفته شد مسک بپارسی مشک خوانند و نیکوترین آن تبتی بود و گویند
و ابن وافد نقل از مسعودی کند که در کتاب مروج الذهب و معادن الجواهر آورده که فضیلت
مشک تبتی بر چینی بدو چیز بود یکی آنکه آهوی تبت بر سنبل و بهمنین چرا کند و آهوی چین بر حشایش
دیگر و دوم آنکه اهل تبت قطعا نافه بیرون نیاورند و اهل چین از نافه بیرون آورند
و غش بجای او کنند مثل خون و غیر آن و نیز چینی را راه دور است و در دریا گذشتن و بسبب
نم و اختلاف هوا بوی و قوة آن ضعیف گردد و نیکوترین مسک آن بود که لون او زرد بود
و رایحه، او تفاحی بود و از آهوی گیرند که جوان بود [illegible] نضج بود چون گیرند و فرق
میان این آهو که نافه دارد و آهوان دیگر در شکل و صورت هیچ نیست الا آنکه این آهو را
دو دندان پیش بود بشکل دندان فیل و خوک مانند یک وجب زیاده و کمتر و گویند قوم آنجا
بشکار روند اگر بتیر بزنند نافه بیزند و خون که در نافه بود خام بود و بوی او سهوکی
داشته باشد چند زمان رها کنند تا بوی سهوکه از و زایل شود و اگر ماده، هوا بیجل

مشک کرده واین دلیل بود که میوه بر درخت نارسیده بود و نتوان خورد چون از درخت
فرو گیرند و چند روز رها کنند رسیده گردد و نیکوترین مشک آن بود که در مرائی خود نضج یافته
باشد و در سره، خود مستحکم شود و از حیوانی بود که مستحکم و تمام المواد بود و طبیعت مشک گرم و خشک
بود در دوم و گویند در سوم و قلهمان گوید مشک گرمست در دوم و خشک بود در سیوم و ابن ماسویه
گوید عرق خوشبوی کند و قوت دل دهد و شجاعت زیاده کند و مره سودا زایل کند و چون با ادویه
بود که مصلح او بود در ان جهت مسخن اعضا و مقوی اعضاء خارجی بود چون بر و نهند و اعضاء
باطنی بیاشامند و جماعتی از اطبا، فارس ذکر کرده اند که در و رطوبتی هست و بدین سبب بود
که باه را یاری دهد و اگر قدری از و با روغن خیری بگدازند و بر سر قضیب و سوراخ طلا
کنند یاری دهد بر مجامعت بسیار کردن و سرعت انزال و رازی گوید چون در طبیخ حل کنند و بیاشامند
ذهن را کنده کند و نیکو بود علتها، سوداوی را که در سر بود و غشی و سقوط قوت را نیکو بود
و طبری گوید ملطف و مقوی اعضا بود بسبب بوی خوش و چون بدان سعوط کنند مقدار
نیم عدس با مجندان زعفران صداع سرد زایل کند و قوت دماغ دهد و حکیم بن حسین گوید
در ادویه با چشم کشند قوت چشم دهد و سپیدی که رقیق بود زایل کند و نشف رطوبت کند و اسحق
بن عمران گوید مرطوبی مزاج و پیران را موافق بود خاصه در زمان سرد و سرد سیرها و مضر ع
جوانان و محروری بود خاصه در زمان گرم و گرمسیرها و بالجمله مجموع علتها، سرد که
در سر بود و سده بگشاید و نافع بود جهت ریاحی که عارض شود در چشم و در جمله حبس و [illegible]
ببندد و زردی روی زایل کند و عمل سموم باطل کند و خفقان را نافع بود و شیخ الرئیس
گوید وی اصل تریاق پیش از سلاطیل بود و قرون سنبل و مفرح بود و تعدیل گرمی او بکافور
کنند و گویند سعوط کنند مفلوج را و اصحاب سکته سرد را نافع بود و دماغ را پاک کند باد [illegible]
[illegible] سعوط کنند و چون در روغنها که مسخن بود حل کنند و بر قفا و پشت مالند [illegible]
و [illegible] را نافع بود و اگر بدان مداومت نمایند افلاج زایل کند و ابن رضوان گوید
بر بواسیر ظاهر طلا کردن نافع بود و این مجرب بود و ابن رشد گوید ریاح غلیظ که
متولد شود در امعا چون بیاشامند نافع بود و صاحب منهاج مقدار مأخوذ از و

فر

قیراطی بود و شراب او مضر بود بمعده گرم و مصلح او کافور بود و گویند بدل آن جندبیدستر
بود در درد عصب و در همه فعلها الا در بوی خوش شهاو باقی در همه فعلها بدل مسک بود و گویند
بدل او مرزنگوش است [illegible] گویند دو فراست و گویند تحقیق شیطرج بود و گفته شد
[illegible] و سمغار و سمو الاسماء بر برست زراوند طویل را [illegible] سنگیست الوان
که کارد و شمشیر بدان تیز کنند گویند که چون بر پستان ابکار لطوخ کنند و خصیه کودکان
رها نکنند که بزرگ شود و اگر برادهٔ او داء الثعلب لطوخ کنند موی برویانند و اگر با سرکه بیاشامند
ورم سپرز بگدازاند و صرع را نافع بود اما مس رنگی سبز چون بشکنند و بریان کنند با آتش
و سحق کنند با سرکه و نطرون حکه و قوبا و خنازیر و سرطان و آکله را نافع بود و چون سحق کنند
شها و در چشم کشند سپیدی چشم زایل کند و از بهر آنست که شیافات که جهت چشم سازند بدو
سازند و اگر او را بسوزانند و سحق کنند و بر سوختگی آتش پاشند نافع بود بپارسی
زرد آلو گویند و قیصی خوانند و یونانی ارمینا قن گویند و نیکوتران بود که ارمنی بود و طبیعت
آن سرد و تر بود در دوم و دیسقوریدوس گوید خوش طعم تر از شفتالو بود و معده را نیکو
بود و خوزی گوید مسهل صفرا و مولد خلط غلیظ بود و خشک کرده او چون بخیسانند و نقیع
او چون بیاشامند مسکن تشنگی بود و مبرد معده بغایت و تبهاء حادة را نافع بود و اگر در معده
طعام بود نخورند و از پی آن باید که سکنجبین بخورند و گویند نیم درم مصطکی و نیم درم انیسون
با شراب [illegible] ممسک [illegible] زند و اگر مغز استخوان او بخورند غثیان و غشی آورد و مداوا، او
قی کنند پس بر رب فواکه ترش مانند غوره و اترج و لیمو و روغن استخوان او بواسیر را
نافع بود بغایت [illegible] مشکطرامشیر گویند و آن فوتنج بری بود بشیرازی رنگ [illegible]
و از خواص او آنست که چون گوسفند بر و چرا کند عوض شیر خون از پستان او آید و طبیعت
او گرم و خشک بود تا سیوم و گویند خشکی او در چهارم بود رطوبات لزج از سینه و شش
بیرون آورد و شراب او بغایت نافع بود و غشی و کرب را او حیض و بول بود و دم [illegible]
بر آرد و خشک کرده بریزانند و مقدار مأخوذ از و یک مثقال بود و او از غایت افراط
ادرار بعوض بول خون براند و مصلح آن رب مورد بود یا ملوط و جهت درد رحم نافع بود

کل دمانگی بود

و جالینوس گوید چون دانگی از و سحق کنند و با روغن بلسان زن بخود برگیرد درد زا ابل کند
و اسحق گوید قولنج را نافع بود و چون دانگی سقمونیا و دانگی از و و یکدرم کشنیز با دو درم
خمیره بنفشه با آب گرم بیاشامند نافع بود و اریباسیوس گوید کسی که شهوتش منقطع شده باشد
در هر سه روز یک روز نیم درم از و سحق کرده با سه درم تخم گزبره و ده درم سکنجبین و بیست
درم عسل بخورد شهوتش زیاده گردد چون بیاشامند [illegible] کنند بچه بیندازند و او مضر
بود بسعل و گویند اصلاح او بسرکه خمری کنند و بدل آن [illegible] بود و جالینوس گوید بدل او
دراذراریطس مراست دو وزن آن و شاپور گوید بدل آن اکلیل الملک بود و گویند بدل
آن سقاقل بود مصطکی بپارسی کندر رومی گویند و بسریانی کیا و برومی مسطخی و بیونانی
سخنوس گویند و آنرا علک رومی و کیه نیز نامند و آن صمغی است سفید و سیاه نیز بود آنچه
رومی بود سفید بود و آنچه سیاه بود معروف بنبطی بود بتخفیف و در بیشتر از سفید بود و قوه قبض
در و کمتر و او لطیف تر از کندر بود و گویند حده او کمتر از مجموع صمغها بود و طبعت آن گرم
و خشک است در دوم و گویند تر است و قبض در اجزاء او یکسان بود یعنی در عروق
و ورق و قضبان و اغصان و اطراف و ثمره آن و عصاره و ورق آن و قشور
بیخ آن قایم مقام اقاقیا و عصاره لحیة التیس بود جهة قرحه امعا و استطلاق بطن و نفث
دم و زنانی را که خون از رحم ایشان گشاده بود و رحم و مقعد که بیرون آید و دیسقوریدوس
گوید قوه مجموع درخت او قابض بود و اگر بپزند ورق او و برگ‌ها کهنه و براسخوان شکسته
و بر اعضا آسترخی بریزند نافع بود و قطع سیلان رطوبات کند که مزمن بود در رحم و بول
براند و چون بدان مضمضه کنند دندان متحرک محکم کند و جرب را نافع بود تا بحدی که جرب مواشی
و سگ و اگر از شاخها او مسواک سازند دندان را جلا دهد و [illegible] گوید مرکب بود از
قوای متضاده یعنی از قوه قبض و تسخین و تلیین و چون سبب بود [illegible] معده و مقعد و امعا
و جگر را نافع بود و خاییدن او بلغم از سر بکشد و سرفه بلغمی را نافع بود و نفث دم و مقوی
معده و جگر بود و تحلیل رطوبات معده و تسکین مغص که از رطوبه بود و چون با روغن زنبق
سعوط کنند صداع سرد را نافع بود و چون با زیت بکار برند شقاق لبها را نافع بود و چون

در ضمادات کنند درد امعا را نافع بود و چون با آب سرد بیاشامند رطوبه معده دفع کند
و اشتها بیاورد و بلغم بگدازد و ورم جگر و نزف دم را نافع بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح
او آن بود که بسرکه بخیسانند و خشک کنند و با کثیرا استعمال کنند و صاحب تقویم گوید بسیار از و
مستعمل کردن ششش را بد باشد و مصلح آن صمغ عربی و قند بود و بدل آن یک وزن و نیم صمغ البطم
بود و گویند بوزن آن لبان بود مصنع ثمر عوسج بود قابض است و شکم ببندد و اگر زیاده
خورند قولنج آورد مصل طبعت آن سرد و خشک است در دوم و ابن ماسه گوید در سیوم سودا
مزاج را بد بود و مضر بود بمعده و شغل کیموس بد دهد و اگر با گوشت فربه بپزند ضرر او کم شود
مصباح الروم کهرباست و گفته شد مغاث بهترین آن بغدادی بود و سفیدی بود که میل
بزردی داشته باشد و طبعت او گرم و تر بود در دوم و گویند خشک بود و مقوی اعضا بود
و مسمن و ضماد کردن شکستگی و کوفت و الم و نقرس و صلابه مفاصل و تشنج را نافع بود و ملین
صلابه طحال و ششش بود و باه را برانگیزد خاصه تخم او و مقدار ماخوذ از و یکدرم بود و گویند
مضر بود بمثانه و مصلح او عسل بود و در ضماد بدل او قلت کنند مغاث [illegible] کلز است و گفته
شد مغد لفاح بریست و گویند بادنجانست و گویند نوعی از کماه است که کوچک بود
لیکن قول اول و دوم صحیح است و صاحب منهاج گوید بادنجانست و گفته شد و لفاح
بری را مغد اخوانند و هم گفته شد مغرود نوعی از کماه کوچک است بد بود خوردن او
مفرح چون مفرح مطلق گویند لسان الثور بود و گفته شد مغرح قلب [illegible] ترنجانست
و بافرنجویه نیز گویند و گفته شد مقل صمغیست که آنرا کور اخوانند و معروف بود بمقل ازرق
و مقل مکی و مقل الیهود و عربی بود و صقلی بود و بهترین مقل مکی کرآن ثمر دوم است و گفته شود
و نیکوترین او آنست که صافی بود و بلون ابریشم بود ازرقی که بسرخی مایل بود و زود گل شود
و هیچ چرک و چوب در و نبود و چون بخور کنند خوشبوی بود مانند اظفار الطیب و رایحه غار کند
و طبعت آن گرم بود در سیوم و گویند در آخر درجه اول و خشک بود در سیوم و گویند سرد بود
و رازی گوید گرم و تر بود در دوم طاعون را نافع بود و دیسقوریدوس گوید چون با مغاث
دهان زمرد از حل کنند تا چون مرهم گردد و بر ورم حنجره نهند نافع بود و چون بخود برگیرند

مقل
کوگل بود

وبجوز کنند انضمام رحم بخشاید و بچه بیرون آورد و مرطوبه که باشد پاک کند و چون بیاشامند
سنگ گرده بریزاند و بول و حیض براند و اگر در مسهلات کنند منع سحج کند و اگر بیاشامند گزندگی
جانوران و سرفهٔ کهنه را نافع بود و قوة مجامعت دهد و فربهی آورد و منفخ گرده و مثانه بود
و مسهل بلغم و سودا بود و شربتی از و یکدرم بود و اوخنازیر را نافع بود و با سرکه بر سعفه طلا کردن
و فسخ عضله و صلابة اعصاب و تعقد آن و کزاز و درد پهلو و ریاح را نافع بود و چون بیاشامند
و بخور کنند و بخود برگیرند بواسیر را نافع بود و خون آن ببندد و تحلیل اورام سفل و انثیین بود
و خون سپید و عرق النسا و نقرس را نافع بود و اسحق گوید مضر بود بجگر و مصلح او زعفران بود و گویند
مضر بود بشش و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن بوزن آن صمغ البطم و نیم وزن آن کندر دریایی بود
مقل مکی ثمر مقل دوم و صاحب منهاج گوید ثمر درخت مقل را اهش خوانند چون تر بود و چون
خشک گردد فل خوانند و در اندرون او استخوانی بود آنچه پخته بود خارج آن در مکه خورند و نیز
بود و در اندلس نارسیده خورند عفوصتی تمام دارد و آبی اندک و بغایت خشن بود و قابض و بارد
بود شکم ببندد و قوة و پوست او پخته تقطیر البول را نافع بود و این ثمر را مقل مکی خوانند و ابن
مولف گوید استخوان اندرون او نجاران بر سر منه کنند و آنرا مقل خوانند مکنسه قرشیه مخلصا سست
و گفته شد ملح بپارسی نمک گویند و آن انواع است ملح عجین و ملح اندرانی و سیاه نفطی و ملح
هندی سرخ رنگ فیه ملح مر الجبن تلخ بود و نزدیک بوره بود و نیکوترین آن دراببند و سپید نمک
که او را بپارسی نمک طبرزد گویند و طبیعت او گرم و خشک است در دوم و دیسقوریدوس گوید
قوة او قابض بود و جلا دهد و محلل و منقی بود گوشت زیاده از ریشها بخورد و دراز و ماء جرب
مستعمل کنند و اورام بلغمی و حکه و نقرس و جذام و قوبا را نیکو بود و نمک با دهار ابکشند و منع
عفونه کند و غلیظی اخلاط را نافع بود و چون با زیت و سرکه غسل کنند خنک کند خنا قرانافع بود
و با عسل ورم لهاة و نغانغ را نیکو بود و اگر با جوی سوخته و عسل ضماد کنند اکله و قلاع و اسر جاه
را مفید بود و با بزر کتان گزندگی عقرب را ضماد کردن و با بودنه کوهی و زوفا گزندگی
افعی را نافع بود و با زفت و قطران با عسل گزندگی مار شاخ دار و با سرکه و عسل در دفع سم
هزار پای و گزیدن زنبور کند با مویز و عسل بر دمامیل ضماد کنند نضج دهد و با فودنج دفع [illegible]

منفخ

منفخ اورام بلغمی بود که در انثیین عارض شود و گزیدن نهنگ را نافع بود و چون سحق کرده در
خرقهٔ کتان کنند و در سرکهٔ تیز فرو برند و بر عضو گزیده مالند نافع بود و چون با سکنجبین بیاشامند
دفع مضرة افیون کند و فطر کشنده و ابو جریح گوید چون با غذایی که سرد بود مانند پنیر و ماهی
و گرامنج خلط کنند از طبیعت خود بگرداند تا بحدی که گرم و خشک گردد و براسهال و قی یاری
دهد و بلغم لزج از معده و سینه دفع کند و معا را بشوید و هضم طعام را یاری دهد و موافق مرطوب
مزاج بود و محرور را مضر بود و چون با سرکه مضمضه کنند قطع خون که از بن دندان آید و خونی که
سبب دندان برکندن بود ببندد و اگر گرم کنند و در دهن نگاه دارند درد دندان را نافع
بود و چون بدان غرغره کنند بلغم را قطع کند و دماغ را پاک کند و چون صوف پارهٔ بدان
تر کنند و بر جراحتها که تازه بود و خون روانه بود نهند خون را ببندد و نمک اندرانی چشم را
تیز کند و ناخنه و سپیدی چشم را ضعیف کند و سبل را سودمند بود و درد معدهٔ سرد را
نافع باشد و مسهل بلغم عفن بود و شربتی از و نیم درم بود و نمک سوخته دندان را جلا دهد و صفت
سوختن او نیکوتر آن بود که نمک را بشویند یکبار و رها کنند تا خشک شود پس در دیگی کنند
و سر دیگ بنهند و بر سر آتش نهند آتش سوخته گرد بر گرد دیگ کنند و رها کنند تا از حرکت
باز ایستد آن زمان سوخته بود و نمک مسهل سودا بود بقوة و رازی گوید بسیار خوردن
محرق دم بود و مضعف بصر و مقلل منی و حکه و جرب آورد و صاحب منهاج گوید مضر
دماغ و بصر و شش بود و مصلح او آن بود که او را بشویند و سعتر اضافه او کنند و گویند
بدل آن [illegible] آن نوشادر است و گویند نیم وزن آن بوره ملح اندرانی سرخ
است و گفته شد ملح الغراب بوره درخت غرب خوانند و او قوی ترین بورها
بود و گفته شد ملح هندی نمک هندی گرم و خشک بود و او گرمتر و لطیفتر از انواع ملح بود
چنانکه داشته شد ملح نفطی نیکوترین آن بود که منتن الرایحه بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود و قی را یاری دهد و مسهل سودا بود و شربتی تا نیم درم بود و مضر بود
بمعده مصلح او هلیلهٔ زرد بود موز درختیست مانند نخل و ثمر او را موز خوانند و درخت
در یا بسیار بود و بطعم شیرین بود و مانند خشخاش با پوست بود و طبیعت او ابن ماسه گوید

گرم بود در وسط درجه اول و تر بود در آخر آن و او غذا اندک دهد و ریش حلق و سینه و شش و مثانه و سرفه خشک را نافع بود و باه را تحریک دهد و کرده را نیکو بود و بدل او تست و او بول براند و شکم و بسیار خوردن آن مولد سده بود و صفرا و بلغم زیاده کند بحسب مزاج و او بر معده ثقیل بود و مصلح او نبات بود که با و بخورند یا عسل و پیش از طعام باید خوردن و بعد از و سکنجبین بزوری و بعد از آن غذا نشاید خوردن تا آن زمان که غذا بگذرد و بخاصیت سم کلاب است مورد اسغرم مورد برّیست و نیکوترین رومی بود و طبیعت او در دوم صرع را نیکو بود و مقوی معده و جگر بود و صداع و رطوبات دماغ را نافع بود و چون بخود برگیرند گرم بکشد مومیایی نیکوترین آن معدنی بود که از ولایت داراجرد خیزد و دیسقوریدوس گوید مومیایی بقوت زفت و قفر بود و چون باهم بیامیزند طبیعت آن بود الامومیایی منفعتی تمام دارد و طبیعت او گرم بود در سیوم و لطیف و محلل و شیخ الرئیس گوید گرم بود در آخر درجه دوم و خشک بود در اول و مقوی روح بود و بخاصیت و ورمها و خلع و کسر و سقطه و ضربه و لقوه و فالج را نافع بود خوردن و طلا کردن و درد شقیقه و صداع سرد را و ادرار را مفید بود و چون حبه از و با آب مرزنگوش سعوط کنند و گرانی زبان را قیراطی بطبیخ سعتر پارسی بیاشامند و منع نفث دم از شش کند و خناق و درد حلق قیراطی با سکنجبین با رب توث و قیراطی از و با آب کمون خفقان را نافع بود و حبه از و فواق زایل کند چون بطبیخ کرفس بیاشامند و قیراطی از و بشیر تازه ریش مثانه را نافع بود و حبه و قیراطی گزندگی عقرب را با شراب یا مثلث و همچنان با روغن کاو بر موضع گزندگی بمالند و جهت کسر چون بیاشامند ... کند تا موضع کسر و نیم دانگ در آبی که انیسون جوشیده باشند حل کنند و بر شکم مستسقی طلا کنند نافع بود و جهت امساک بول هر روز دو حبه با آبی که تخم کرفس جبلی و فقاح اذخر و خردل جوشیده بود بیاشامند و ابتدا جذام و برص و داء الفیل هفت روز پیاپی بطبیخ افتیمون هر روز نیم دانگ بیاشامد و گزندگی مار و عقرب و کسی که زهر خورده باشد هر روز دو حبه با آبی که انیسون و بورق در آن نم ولود ... کوهی در و پخته باشند بیاشامد و رعشه که بسبب برودة بود هر روز دو حبه با آبی که سعتر

مورد السوم هو الاسلمی است با جوز سرو

پارسی و رازیانج جبلی در و پخته باشند و جهت اختناق رحم و مجموع علتها که زنان را بازدید شود از سردی دو حبه با آب سداب هندی بیاشامند و جهت تب ربع کسی هر روز نیم دانگ در آبی که پست در باد آورد در آن پخته باشند بیاشامند و این خاصیتها و زیاده تر از ین دارد اینجا کوتاه کردیم لیکن آنچه از ولایت داراجرد آرند که معروف بشبانکاره بود غیر آنکی که آن معمول از آدمیست و غیر انواع دیگر که از کوهها از آب خیزد و آن فقر الیهود بود و منافع آن نزدیک بمومیایی بود و گفته شد مویزج زبیب جبلی خوانند صاحب جامع گوید حب الراس است و این خلاف است رأس غیر اینست و مویزج بپارسی مویزک خوانند و نیکوترین آن مصری بود و پاره رسیده و معروف بود به مویزج حجری و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم محرق و اکال و حریف بود و بخاصیت شپش را بکشد خاصه چون با زرنیخ بود و چون با انجده حب از و بیاشامند قی کمو پس لزج آورد و او مطرب بود بسپرز و مصلح او کثیرا بود و بدل او گویند عاقرقرحا بود و در خوردن او خطر بود و مثانه آورد سوسن شراب رأس است و الله اعلم بالصواب باب النون نارجیل بارنج گویند و رانج نیز و آن جوز هندیست بپارسی نارگیل گویند و بشیرازی گرد و هندی و نیکوترین آن تازه بود که بغایت سفید بود و آبی که در و بود شیرین باشد و طبیعت آن گرم بود در اول درجه دوم و تر بود در اول باه را زیاده کند و غذا بسیار دهد و منی افزا و سخن کرده بود و تقطیر البول را نافع بود و روغن او بواسیر را نافع بود و کهنه او کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد و طبع ببندد و او بر معده ثقیل بود و پوست و مغز او هضم نشود و از بهر اینست که پوست او البته نباید خورد و با شکر بخورند و کرسنه او غثیان و غشی و کرب آورد و مداوا او قی کنند بعد از آن رب فواکه ... نانخواه و نانوخیه و نانخاه گویند و بشیرازی زینیان و نانخواه اسمی پارسیست معنی آن طالب الخبز بود یعنی طلب کننده نان و نیکوتر آن زرین تازه بود و خوشبوی که مایل بسرخی بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و گویند گرمی او در دوم بود ... در ادویه بهق و برص استعمال کنند و دیسقوریدوس گوید چون با شراب بیاشامند منفعت

وعسر البول و گزندگی جانور را نافع بود و حیض براند و جرجح گوید طبیخ او بیخ را بگشاید
و تبهای کهنه را زایل کند و چون در طبیخ او نشیند گزندگی عقرب را نافع بود و درحال درد
ساکن کند و فارسی گوید قطع فتح که در سینه و معده بود کند و مسکن ریاح بود و طعام را هضم
کند و درد دل و غثیان را بغایة نافع بود و کسی که طعم طعام نداند و فولس گوید سختی معده
و جگر بود آشامیدن او و ابن ماسویه گوید گرده و مثانه پاک کند و طبری گوید سنگ بگدازاند
و کرم و حب القرع بیرون آورد و صاحب منهاج گوید با سزاب بول براند و آب
او چون در چشم چکانند خون بسته بگدازاند و مقدار ما خوذ از و یک مثقال بود و اسحق
گوید مقلل لبن بود و مصلح او ترپس بود و گویند چون سحق کنند و با عسل بسرشند و طلا کنند بر
هر دردی که باشد و در هر موضع که بود ورم را تحلیل دهد و چون زن بدان حقنه کند رحم
را پاک کند و بوی آن خوش کند و چون بر روی طلا کنند بثور لبنی زایل کند نا
صاحب منهاج گوید پوست او گرم بود در دوم و حماض او سرد و خشک بود در اول و محلل
ریاح سرد بود و از دماغ و لطیفتر از اترج بود و مانند او بود در فعل و شریف گوید درخت
او مشهور بود و ثمر او مرکب از قوی مختلف بود پوست زرد او گرم و لطیف بود و حماض او
سرد و خشک بود در سیوم و تخم او و بیخ او گرم و خشک بود پوست او خشک کرده سحق کنند و به
آب گرم بیاشامند محلل مغص بود در زمان و اگر ادمان شرب او کنند با زیت گرم درد
از روده بیرون آورد و پوست نارنج چون تر بود در روغن خیسانند و سه هفته با آفتاب
نهند در منفعت مانند روغن ناردین بود و چون از و دو مثقال بیاشامند گزندگی عقرب
و مجموع گزندگان که زهر ایشان سرد بود نافع بود و دانه او چون بیاشامند سمها که
از گزندگیها بود سودمند بود و حماض او بناشتا خوردن جگر را ضعیف کند و معده سرد
مزاج را بد بود و التهاب معده گرم را نافع بود و اثر سیاهی از جامه سفید ببرد
و اگر سپنگ در وی خیسانند بگدازد و اگر عروقها باریک او جمع کنند و خشک کرده سحق کنند و با شراب
بیاشامند سودمند زهر دواهای بود جهة دفع زهرها کشنده که بسبب آن سردی بود
نارمشک نافیست بود و آن اقلیع رمان مندیست ناویل آن بپارسی مشک ارمان بود

بتولي ناک کيبر بود

صاحب منهاج گوید فقاحی و قشوری و اقماعیست مانند بسباسه ابن مولف گوید فقاعیت
مانند تخمی سرخ و اندک برگ سبز درمیان او بود اسحق عمران گوید که از خراسان خیزد فی
الجمله منفعت او مانند سنبلست طبعت او گرم بود در اول و خشک در دوم و معده و جگر سرد
را عظیم نافع بود و ملطف اخلاط غلیظ بود و محلل آن و شیخ الرئیس گوید بدل او بوزن او کو
کرمانی بود و دو دانک قسط بحری و گویند بدل او نیم آن سنبل و نیم وزن آن زنجبیل و نیم وزن
آن قسط و گویند نیم وزن قسط بود و بس نا فقاحی نوعی از مراست که مغشوش کرده اند
به بعضی از ینبوعات و آن کشنده بود نا ناردین سنبل رومیست و مولف گوید آن بیخی بود بلون
مشابه ماميران و عروق الصفر و بشکل اسارون ریشه بیار داشته باشد لیکن ریشه
او بارکیتر از ریشه اسارون بود و نیکوترین آن فربه تازه خوشبوی بود و آنچه بسفیدی
مایل بود فرد بد باشد و طبعت ناردین گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم چون در کحلها
کنند موی مژه برویاند و بول و حیض براند و ورم رحم را نافع بود در طبیخ او نشستن و بکار بردن
فالج را و لقوه را مفید بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح آن کثیرا بود یا عسل و بدل آن
سنبل هندی بود نا فرخ دلبوث بود و گفته شد نا رکیوا رمان الهال گویند و آن
خشخاش است و گفته شد و نارکیو اخشخاش سپامست نا ب کلب دندان نیش سگ دلو آ
و غیر آن در عظام گفته شد ا ز نیت نارمشک است و گفته شد نا طف بپارسی قسط
گویند آنچه از شکر بود و موافق جوانان و کهلان و پیران و مزاجها سرد و گرم و سرفه که
از حرارة بود و آنچه خشخاش بود اصحاب نزله را و حرقه بولی را نافع بود و آنچه از عسل بود
موافق مزاجها سرد و پیران بود لیکن صداع آورد و مولد صفرا بود خاصه جوانان را
و آنچه بفستق بود نافع بود کسی را که در سینه و شش او شدة و خلطی بلغمی بود و آنچه بکنجد بود
کثیر الغذا بود نافع بود سرفه و سینه را لیکن ثقیل بود و مرخی معده و آنچه بگردکان بود در غایت
گرمی بود معده بلغمی را نافع بود و کرده لیکن صداع آورد و تعدیل آن بخشخاش و کاهو
کنند و آنچه بادام بود اندک گرمی داشته باشد سرفه که از رطوبة بود نافع بود نبق رطب
بپارسی کنار تر خوانند و عرب نبق دوما گوید و طبعت آن سرد بود در اول و تر بود

وکویند خشک بود در اول و آنچه شیرین بود سردی او کمتر بود و آنچه مایل بحموضت بود سخت سرد بود و او
طبعت براند و کویند حکم و سیب و امرود مساوی بود و آنچه معتدل بود از و شکم ببندد و غیر معتدل
دافع قوت بود از بهر آنکه هضم نشود و مهیج میضه بود و او مولد بلغم بود و از بهر اینست که محرور مزاج
بعد از و سکنجبین خورد و سرد مزاج کلنکبین [illegible] یا پس کنار خشک سرد و خشک بود قوة معده دهد
و شکم ببندد و سردی او کمتر از سردی ترنج بود و در تجفیف و تلطیف بود قابض بود و منع نزف و اسهال
که ضعف معده بود کند خاصه چون بریان کنند و با سخوان بکوبند و غذا اندک دهد [illegible]
جب صنوبر است و گفته شد نبیذ التمر شراب خرمایی نیکوتر آن بود که از رطب سازند
و طبیعت آن گرم و تر بود و بد تر افزاید کند و مسهل بود و غذا بسیار دهد و مسخن بود و او غلیظ‌ترین
نبیذها بود بغیر از دوشابی و سده آورد و مولد خون تیره سوداوی بود و مضر بود با عصاب
و حواس و انار ترش مصلح او کم سازد نبیذ دوشابی نیکوتر آن بود که از پیلان رطب سازند
و آن گرم و تر بود حرارة او کمتر از خرمایی بود و مسهل طبعت بود و چون بکذرد غذا بسیار دهد
و غلیظ تر آن خرمایی بود و دیر تر بکذرد و باد انگیز تر بود و مولد سده بود خاصه چون تازه بود
نبیذ العسل گرم بود بغایة گرم تر از خمر بود و خشک باشد رطوبة معده را ببرد و سرد مزاجرا
و مرضها سرد بلغمی را نافع بود خاصه چون با افاویه سازند و خمار آورد بیشتر از خمر و مضر بود
محروری مزاجرا و مولد صفرا بود و صداع آورد و اولی آن بود که نقل با نار مزویه کنند و نقل
او پندارند و اگر خمار عارض شود رب فواکه ترش مانند رب غوره و اترج و مثل آن خورند
نبیذ القاسید والطین مسهل بود و صفراوی مزاجرا موافق بود و نافع بود علة گرده و مثانه و سینه
و شش را و مسخن و مسمن بود و جرب و حکه آورد فی الجمله جمیع نبیذها معصور باشند از شراب انگوری
نبیذ الزبیب گرم و تر بود و حرارة او دون حرارة خمر بسیار غلیظ بود و چون افاویه
در و کنند پس بطبع او باشد رطوبة معده را نافع بود لیکن منافع او نزدیک بود بخمر و مسهل
بود و اگر عسل با و کرم و خشک بود سرد مزاجرا و مرضهای بلغمی را نافع بود و ادرار بول کند
و مسخن گرده و مثانه بود و سنگ و فضولی که بود بیرون آورد و شکم ببندد و آنچه از مویز مجرد بود
غذا بیشتر دهد و خونی که از و متولد شود متین بود و غلیظ‌تر از خونی بود که از شراب دوزد

مسهل

مستحیل شود بخلطی بسیار که آنرا دردی خون خوانند و بعد از آن مستحیل شود و سوداوی مزاجرا
باید که اجتناب کند [illegible] مسکری نیکو بود مسخن و ملین درد پشت و گرده را نافع بود
که از خلطی سرد بود [illegible] بهترین آن سفید شفاف پاک سبک بود و طبعت او معتدل بود
حلق را صافی کند و سرفه را نافع بود و موافق سینه و شش و قصبه بود و اگر لاجورد اضافه
کنند سودا را نافع بود و مضر بود بمعده و مراری و مصلح آن فواکه تر باشد [illegible] این
اسم تیل است و گفته شد در تا [illegible] بپارسی مس گویند و آن انواعست یکنوع سرخ بود
که بزردی زند و معدن آن قبرس بود و آن فاضلترین انواع مس بود و یک نوع روشن
بود و یک نوع بسیاهی مایل بود و بصنعة زرد بود کنند و یکنوع طالیقون است و چون
گفته شد و مس چون بسوزند روسختج گویند و او حریف بود و در و قبض بود و چون بشویند
نافع بود و نیکوتر مس شبهی رقیق املس سرخ بود از مرد و طرف و طبعت آن گرم و خشک
بود در سیوم و در و حدة و قبض بود و شرب کردن از ظرفهای مس مسهل بود و باید که حذر
کنند که چیزها در و رها نکنند از شوری و تلخی و ترشی و شیرینی و چربی و گوشت و اولی آن
بود که چون چیزی در و پزند چون گرم بود از و بیرون آورند و رها نکنند که در و سرد شود
که مضر بود و زنگار او سم است و در [illegible] گفته شد [illegible] روسختج بود و گفته شد
[illegible] مرغ آبی بود ابن ماسویه گوید گوشت اکرم لحوم طیور بود قوة جشم دهد و منی
افزاید و مصلح بدن بود و صاحب منهاج گوید صحیح است که دیر هضم شود و از بهر اینست که
از بط او مثلث و بعضی جوارشات خورند [illegible] بپارسی پشت مازو گویند طبعه او
سرد و خشک بود [illegible] بپارسی سبوس گویند طبعت او گرم و خشکست در اول و در و
جلا و تلیین بود و نخیه بسیار سینه را نرم کند خاصه حسوی که از آن سازند و شکر و او
محلل ریاح و بلغم بود و چون در موضعی که نفخ بود گرم کرده در کیسه کنند و تکمید سازند
بدان موضع نفخ را تحلیل دهد و با سرکه کرده بر جرب متقرح ضماد کنند نافع بود و چون
با شراب بپزند و ضماد کنند بر پستانی که شیر در و بسته بود شیر روانه سازد و اگر با ورق
تربزه بپزند و بر کزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود و اگر در سرکه بخیسانند و در آتش نهند

کرم

دوران زکام را نافع بود ند بپارسی گشته خوانند و آن مرکب از عود و عنبر و مشک بود
بخور را و مقوی قلب بود و دافع سموم شرغ سعتر بریست و گفته شد نرجس عبهر است
بپارسی نرگس خوانند نیکوتر آن مضاعف بود و بشیرازی آنرا معت زرد گویند و طبیعت
او معتدل بود در گرمی و خشکی و لطیف بود و گویند گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم
سده دماغ و زکام سرد را نافع بود و در و تحلیلی قوی بود و صداع که از رطوبت بود
و مصدع سرها گرم بود و مصلح او بنفشه و کافور است نسرین ورد صینی خوانند و آن
دو نوعست یک نوع بپارسی گل مسکین خوانند و یکنوع نسرین که قوة او نزدیک بیاسمین
بود و روغن او مانند روغن نرگس بود و طبیعت او گرم و خشکست در اول و شیخ الرئیس گوید
در دوم و گویند در سیوم و او منقی و ملطف بود سردی اعصاب را نافع بود و کرم گوش
بکشد و طنین و دوی را نافع بود و مسکن قی و فواق بود و سده بینی بگشاید و درد دندانرا
نافع بود چون چهار درم از وی بیاشامند خاصه بری او فواق ساکن کند و اصحاب مره
سودا که سبب آن عفونت بود بلغم باشد نافع بود و سحج دماغ و مقوی دل و دماغ بود
چون ادمان بوییدن او کنند و محلل ریاحی بود که در سر و سینه بود و عطسه بیرون آورد
و چون سحق کرده در حمام در خود مالند بوی بدن و عرق خوش کند و چون بکوبند و بر کلف
روی مالند زایل کند و اگر از خشک او هر روز نیم مثقال بیاشامند چند روز بیابانی جوانی
را نگاه دارد و مانع شیب بود نسر مرغیست بغایت بزرگ و ثقیل الطیران بپارسی آنرا
کرکس خوانند و در طیران چون بلند گردد از مشرق بمغرب پرواز کند و هم در آن روز باز
گردد و این از عجایبست گوشت او گرم و خشکست تشنج را نافع بود و غلیظتر از گوشت
مرغان بود و دیر هضم شود و کیموس بد دهد و مولد سودا بود و نزدیک بگوشت کلنگ بود
و گویند زهره او چون در چشم کشند با آب سرد و طلا کنند پیرامون چشم جهة نزول آب نافع
بود و اگر با همچندان عصاره نرف بشویند و کحل کنند تاریکی چشم را نافع بود و غلظ اجفان
و جرب آنرا و پیه او چون بگدازند و در گوش چکانند کرم و کری را نافع بود خاصه چون مکرر
کنند نشاره طبع او مانند طبع درخت او بود و نشاره چوب کرم کشته خورده که مانند آرد

بود

بود چون ضماد کنند بر ریش تن بصلاح آورد و چون با مقدار او افیون بشراب یا سرکه بسرشند
و در خرقه کتان کنند و بسوزند و سحق کنند و بر قرحه نمله افشانند نافع بود و شریف گوید چوب ارز
گرم و خشک بود چون با حنا آمیزند و بر جرب سر مالند زایل کند و چون دود کنند گزندگان
بگریزند نشا درخت گز چون در کوه رود نصار گویند و چون در زمین رود اثل گویند
طرفا بوره ارمنی بود و گفته شد نشا یونانی امولن گویند و بپارسی نشاسته نیکوتر
او سفید بود که آنرا اسراب خوانند طبیعت آن سرد و خشکست در اول و گویند سرد بود در دوم
و تر بود چون با زعفران بر کلف روی مالند زایل کند و چون بپزند با سه چندان آب و قند
و روغن بادام اضافه کنند سرفه و خشونت سینه و حلق و قصبه شش را نافع بود و او ریش
چشم را نافع بود و چون بریان کنند شکم ببندد و با شراب گزندگی افعی را نافع بود و گویند
نشاسته غذا اکثر دهد از هر چه از گندم سازند و دیرتر بگذرد و دیر هضم شود و سده آورد
و گویند مولد سودا بود و مصلح او شیرینی بود و بدل آن گرد آسیاب و گویند ارد معلول
نعنع یونانی منثی خوانند و بیزار ما گویند و بشیرازی رافونه گویند و نیکوتر بستانی
بود تازه و نیکوترین خشک او آن بود که در سایه خشک کرده باشند و طبیعت او معتدل بود
و در و رطوبتی فعلی باشد و گویند گرم و خشکست در اول و در و قوة مسخن و قابض بود و مانع
و او لطیفترین بقول خوردنی بود و دیسقوریدوس گوید عصاره او چون با سرکه بیاشامند
قطع نفث دم کند و کرم دراز بکشد و محرک باه بود و چون دو سه شاخ با آب انار ترش بیاشامند
فواق و غشی و هیضه ساکن کند و اگر با سویق ضماد کنند برد ملات بگدازد و اگر بر پیشانی نهند
با پست جو صداع ساکن کند و اگر بر پستانی که شیر در وی بسته بود ضماد کنند نافع بود و با نمک بر
گزندگی سگ دیوانه مفید بود و چون بر زبان مالند خشونت زبان زایل کند و چون زن بخود
برگیرد پیش از مجامعت منع آبستنی کند و اگر دو شاخ از و در شیر مالند و رها کنند شیر را
نگاه دارد از جبن و معده را بغایت نیک بود و شریف گوید چون بخایند درد دندان را نافع
بود و چون بسحق گزندگی عقرب نهند مفید بود و چون سعوط کنند صاحب خنازیر که ظاهر بود
برگردن سه نوبت هر نوبتی دانگی از عصاره او و روغن بادام روغن بغایت مفید بود

وصاحب بواسیر را نیکو بود بورق او ضماد کردن و نیکوترین معالجه وی بود و درد معده زایل
کند و اشتها بیاورد و قطع قی کند که از بلغم و ضعف فم معده بود و چون با قدری عود یا مصطکی
بخایند فواق و خفقان زایل کند و مقوی دل بود و مفرح و یرقان را نافع بود و بسیار خوردن
او حکه در حلق پیدا کند و گویند مولد ریاح بود و مضر بود بسفل و مصلح او کرفس بود و گویند بدل
او پودنه جویی بود نعام بپارسی اشترمرغ گویند و جالینوس گوید گوشت او بغایت کثیر
الفضول بود و عسر الهضم و رازی گوید گوشت او غلیظ بود بغایت باید که اصلاح آن مانند
اصلاح گوشت بط کنند و ابن رضوان گوید پیه او چون بگیرند در اول تابستان و آخر بهار
و در هر موضع که نهند مار و افعی بگریزند و چون بوی او بشنوند غشی آورند و گویند پیه او محلل
اورام خاصه سپرز بود و برگزندگی عقرب ضماد کردن و آشامیدن نافع بود و دردها که از
سردی بود مفید بود نفط سیاه بود و سفید بود نیکوتر آن سفید بود طبیعت آن گرم و خشک است
در چهارم و اسحق گوید تر است و او لطیف و محلل بود سده بگشاید و درد ورکین و مفاصل
و لقوه و فالج و سفیدی که در چشم بود و دفع نزول آب و ربو و سرفه کهنه را نافع بود و چون نیم
مثقال از او با آب گرم بیاشامند مغص را ساکن کند و بادها بشکند و درد مثانه مفید بود نفر
عصفر است و گفته شد [illegible] شجر زعرور است و گفته شد نمام نمام الملک [illegible] گوید
و آن سیسنبر است طبیعت او گرم و خشک بود در سیوم شیخ الرئیس گوید دفع عفونات کند
و شپش بکشد و ورم سرد را نافع بود و حب القرع و کرم کدو بیرون آورد و چون بسرکه بپزند
و با روغن گل امیزند و بر سر طلا کنند نسیان و صداع و اختلاط ذهن را نافع بود و بوی
او صداع سرد را نافع بود و محلل فضلات بلغمی بود ابوریحان آورده که بسیار باشد که
سیسنبر نعنع شود و حال آنکه درین هیچ شک نیست که او نعناع می شود نمل [illegible] بپارسی
مور گویند و شریف گوید از قول بنادوق که مور بزرگ که در گورستانها بود چون سحق
کنند و بر برص لطوخ کنند بعد از آنکه شقیه کرده باشند درد زایل کند و چون سه عدد
از او بگیرند و در پنجدرم روغن زنبق اندازند و سه هفته رها کنند بعد از آن در قضیب مالند
نعوظ آورد و اعصاب قضیب را قوت دهد و چون سحق کنند باب و بر شیب بغل طلا کنند نعد

از آن که موی برکشیده باشند دیگر نروید و اگر بروید ضعیف بود و مکرر کنند مطلق نروید
نمر بپارسی پلنگ گویند و ارسطاطالیس گوید خون او چون بر کلف مالند و رها کنند
تا خشک گردد زایل کند و مغز او چون بگدازند بروغن زنبق و بخود برگیرند درد رحم را نافع
بود و پیه او گرم و خشک بود چون بدان دخان کنند فالج را نافع بود و هیچ معالجه نیکوتر
ازین نبود و جاحظ گوید اگر آدمی پیه کفتار در اعضای خود مالد و برابر پلنگ رود پلنگ را
قدرت نبود که او را بگیرد و زهره او سم قاتل بود و گفته شد و نرگس نیز گفته شد نوره
کلس است و بشیرازی آهک خوانند و نیکوترین آن سفید سست بود و آب ندیده و او
بغایت گرم بود و ملطف و محرق بود و آب رسیده او چون دو روز یا سه روز بر او بگذرد
محرق نبود بلکه مسخن بود و مغسول او مجفف بود بی لذع و گوشت زیاده بخورد و سوختگی
آتش را بغایت نافع بود و مغسول او معتدل بود و خشک و نوره بر هر موضع که خون روان
بود چون بران نهند قطع کند و او مضر بود بتخفیف چون در حمام طلا کنند اولی بود که بعد از آن
روغن بنفشه و گلاب و ثفل عصفر و تخم خربزه و آرد برنج بمالند و اگر اعضا بسوزاند [illegible]
بیرون کنند روغن گل و آرد عدس و گلاب طلا کنند و خوردن او کشنده بود علامت او
دهن جوش و درد معده و سوزش آن و عسر البول و مغص و اسهال خون بسبب قرحه امعا
و نوره با بول بیرون آید و سردی اعضا و غشی احداث کند و خفقان و مداوا او بقی
و با آب گرم و روغن و شیر تازه و روغن گل و جلاب و آشهای چرب از مرغ بروغن بادام
و لعابات نافع بود نوی التمر بپارسی استخوان خرما بود و او گرم و خشک است در [illegible] و طلا او
و چون بسوزند و بر ریشها بد افشانند نافع بود و اگر با عسل سوخته او سحق کنند و بر مژه چشم
کشند موی برویاند و چون در چشم کشند ریش چشم را نافع بود و طبیخ او سنگ بیرون آورد
نوی الاهلیلج الکابلی نیکوتر آن بود که بزرگ بود و آن سرد و خشک است عسر البول را نافع بود و
مقدار ماخوذ از او یک مثقال است و مضر بود بسپرز و مصلح او [illegible] بود و گفته شد
نوشادر معدنی بود و عملی و ابن تلمیذ گوید نیکوترین آن طبعی خراسانی صافی بود مانند
بلور و غافقی گوید گرم و خشک بود در آخر سیوم ملطف و مذیب بود و سفیدی چشم را نافع

علق

وطارثه افتاده را محکم کند چون در حلق دمند باد و به دیگر وخناق بلغمی را مفید بود و ملطف
حواس بود و چون در آتش کنند و در خانه افشانند مار بگریزد و اگر در سوراخ مار ریزند
بمیرد و چون سحق کنند با آب سذاب و بیاشامند علق از گوش بیرون آورد و شریف گوید چون
بروغن بپرورند و بر حرب سود اوی مالند در حمام زایل کند و چون بخایند و در دهان افعی
اندازند بکشد و چون با روغن گل بر برص مالند بعد از تنقیه زایل کند خاصه چون بدان ادمان
کنند و رازی گوید بدل آن بوزن آن شب و بوزن آن نمک اندرانی بود نیلوفر
لینوفر گویند و بسریانی کرنب الما و بیونانی نیمنا و جب اوراجب الوس خوانند و گویند
ظاهف است و بهترین نیلوفر بغدادی بود که گل او آسمان گون بود و طبعت او سرد
و تر است در دوم و سردی او زیاده بود از سردی بنفشه و گویند سردی او در سیوم بود
و بیخ او با آب بر بهق کنند نافع بود و نیلوفر ورمها گرم را نافع بود و گل او و منوم بود و
صداع گرم را نافع بود و منع احتلام کند و شهوت باه بشکند چون بکدرم ازو با شراب
خشخاش بیاشامند و منی به بندد بخاصیتی که در وست و بیخ و تخم او درد مثانه را نافع بود
ضماد کردن و تخم او نزف دم را مفید بود و چون در آب بجوشانند و بر سر ریزند خواب آرد
کند و نیلوفر چندان مضر بود بمعده که بنفشه و خوردن او مضر بود بمثانه و مصلح او نبات بود
و بدل او بنفشه بود یا خطمی سفید و اصل نیلوفر هندی حکم بیروح دارد و نیلوفر زاد و به
قلبی بود که تعدیل آن بزعفران و دارچینی کنند نیل عصارهٔ نیل بود [illegible] است
و گفته شد نیسوق درک است و گفته شد نیل حشیش ایست که عصارهٔ او را نیل خوانند
و شجرهٔ او عظلم گویند و نیکوتر ورق او سبز بود که بسرخی مایل بود و طبعت او گرم بود در
اول و خشک بود در دوم و گویند سرد بود در اول و گویند سرد است باعتدال و متوسط
میان تری و خشکی و قابض بود و منع نفث دم کند و کلف و بهق و داء الثعلب و سوختگی آتش
و جراحات [illegible] اعضا صلب بود و ریشها عفن و سرفه سخت کودکان را که قی کنند نافع بود
و [illegible] بود و اسحق گوید سستی چون بیاشامد سودمند بود با فلوس خیار چنبر و اگر
عصارهٔ او بسرکه حل کنند و بر ریش سر مالند نافع بود و اگر او مان کنند بر خنازیر منفجر ضماد کردن

باقی صلابت آن کبد ازد و اسحق بن عمران گوید بدل نیلج بوزن آن آرد جو و دو دانگ او
مامیثا بود والله اعلم باب الواو و اجد بلغت اهل یمن لبلاب بود
و گفته شد و بر فرد بود و گفته شد وبر الارنب پشم خرگوش بود چون بر شریان در بده
نهند با صبر و دقاق کندر و سفیده تخم مرغ منع خون رفتن کند وبر التفاح پشم شتر سوخته
چون سحق کرده در بینی دمند خون باز دارد البتة وج عود الوج خوانند و بیونانی اقرون
و بپارسی اگر خوانند و قوت او نزدیک به ایرسا بود و زر او ند و نیکوتر او زبه سطبر
خوشبوی سفید پر گره بود و طبیعت او گرم و خشک بود در اول درجهٔ دوم و گویند در
سیوم بود زاصافی کند و مجفف رطوبات مفاصل بود و باه را زیاده کند و گرانی
زبان را مفید بود و بهق و برص و فتق و شنج و درد پهلو و سینه و جگر و صلابت سپرز و مغص و فتق را
نافع بود و بول و حیض براند و گزندگی جانوران را مفید بود و سفیدی چشم زایل کند
و تاریکی و رطوبت آن و اسحق گوید صفرا و بلغم را نافع بود و شربتی ازو یک درم بود و گویند
مضر بود بسر و اصلاح او بتخم رازیانه کنند و بدیعوریس گوید در شکستن بادها و بوئه جگر
بدل آن بوزن آن کمون کرمانی بود و دو دانگ وزن آن ریوند چینی و اسحق بن عمران
گوید بدل آن بوزن آن و ربع وزن آن عود قرنفل بود و گویند بدل آن بوزن آن
کمون و دو دانگ آن زراوند ورد الحمار ورد الفجار گویند و ابن ماسویه گوید آن
گلیست که اندرون سرخ بود و بیرون زرد و طبعت او سرد و خشک است و شیرازی آنرا
گل محمدی خوانند و در روم گویند و رازی گوید بهار است ورد منتن گلیست بد بوی
بلون مانند گل سرخ و آنرا ابقون گویند و طبعت آن گرم و خشک است و بیخ او محرق بود
مانند عاقرقرحا ورد النمیر نوعی از عود الصلیب بود که آنرا ذکر گویند و گفته شد ورد
گل خطمیست و ورد الزوانی گویند و گفته شد ورد فرا شقایق النعمان بود و گفته شد
ورد الحب کبلج بود و گفته شد ورد حسینی نسرین است و گفته شد ورشان بپارسی مرغ
مرغ آلهی خوانند گوشت او شکم ببندد و دشوار هضم بود باید که بسرکه بپزند و [illegible]
مرگ شفا او چون بر بدن طلا کنند قطع بوی بوزه کند و اگر آب آن در گوش چکانند

کرم را بکشد و اکر بر ناف ضماد کنند کرم شکم بکشد ورق الطرفا برک کز یابس است و قابض بود
جون بپزند و بر سپرز نهند یا آب او بر وی ریزند نافع بود و مقوی لثه مسترخی بود ورق الدلب
برک چنار نیکوتر او تازه بود و طبعت آن سرد و خشکست و ورمهای کرم که در زانو بود نافع بود
ضماد کردن و چون بکوبند و بر ریشها تر افشانند خشک کند و سوختکی آتش را نافع بود اما بد بود
بحلق و بینی و چشم و کوش و از خواص او آنست که خفاش از و بمیرد ورق الکرم برک رز چون
بکوبند و بر جراحت پاشند کوشت بر ویاند و آب او علق از حلق بر آرد ورق الکرم برک رز
جون ضماد کنند صداع که از کرمی بود زایل کند و بار انک بر تهی کا ضماد کنند قطع اسهال
کند و خاییدن او مقوی لثه مرخی بود ورق [illegible] نیکوتر آن بود که از سرو کهنه کیرند طبعت او
معتدل بود در کرمی و سردی و کویند کرم و خشک بود و قابض محکم لی للنزع ورق [illegible] برک آلو
سیاه چون بشراب بپزند و بدان غرغره کنند قطع سیلان مواد از ملازه و حلق کند و چون
مضمضه کنند منع سیلان مواد کند از لثه ورق العلیق در علیق کفته شد ورق البلوط سرد و قابض
بود و اندک تجفیف دارد چون بکوبند و بر جراحت پاشند کوشت بر ویاند و ریشهاء دشوار
با صلاح آورد ورق الزیتون معتدل بود در کرمی و سردی و خشک بود در دوم چون بسوزند
قایم مقام توتیا بود درد اروها چشم و چون بسرکه بپزند درد دندان را مفید بود و آب بخته او
[illegible] دهان نکاه دارند قلاع زایل کند و ورق زیتون بری چون بر داخس طلا کنند نافع
بود و چون با آب غوره بپزند چندانکه مانند عسل کردد و بر دندان خورده طلا کنند قلع کند
ورق السمسم برک کنجد سرد و تر بود چون موی را بدو بشویند دراز و نرم کردد و خشکی ببرد ورق
الکبر در کبر کفته شد ورق الحنظل در حنظل کفته شد ورق السوسن در شنبلید کفته شد ورق النارنج در
انرج کفته شد ورق التوت در توت کفته شد ورق الجوز مجفف بود و در و قبض بود چون بخایند و بر
نهند نافع بود بثرها که در دهن باشد ورق الزیتون [illegible] لطالیسفرا است و کفته شد ورق الغار در غار
کفته شد ورق النبق برک کنار بود و او معتدل مجفف و قابض و لطیف بود و مقوی شعر بود و منع
او رام و در و تحلیلی بود ورق المصطکی در مصطکی کفته شد ورق حبة الخضرا در حبة الخضرا کفته شد ورق
السوسن معتدل بود در کرمی و سردی و خشک بود در اول مجفف قرحها و بثرها بود و چون بکوبند بر آن

باشند بی آنکه بکزد و ورق سوسن سفید صلابه رحم را نافع بود ورق الخلاف برک بید در و مرارة
و اندکی قبض بود و طبعت آن سرد و خشک بود عصاره وی درد سپرز و صلابه سده را نافع
بود و مسهل صفرا محرق و سودا و بلغم بود و نافض و صرع و کزندکی عقرب را نافع بود و بول بر آید
با سکنجبین و اختناق رحم را نافع بود و مفاصل و نقرس و اد و یها کشنده را سودمند بود ورق
الاذریون در ماذریون کفته شد ورق السرمق در سرمق کفته شد چنانکه بایست ورق العلیق کل سه
کل سرد و خشک و قابض و مجفف بود اختلاف دم و نفث آن و ذرب و ضعف معده را نافع بود
ورق الجوز بهار بادام بود و او سرد و مقوی دل و دماغ بود ورد النیلوفر سرد بود و مقوی
دل و دماغ بود ورد الشقایق سرد بود و مقوی دل و دماغست ورد الکمثری بهار بادام و او را ایک سفیعه
بود و سیب و امرود هم مانند یکدیکر اند ورد الخیری در خیری کفته شد ورد الباقلا سرد و تر بود و مسکن
حرارة دماغ بود و چون سحق کنند در هاون رصاصی در آفتاب خضابی نیکو بود موی را ورق
الخشخاش سرد و تر بود مسکن کرمی و خشکی بود که در دماغ حادث شود و چون بر سر ضماد کنند سهر را
نافع بود و منوم بود و مسکن صداع کرم و سمه ورق النیل است و طبعت آن کرم بود در اول
و خشک بود در دوم و در و قبض و جلا بود موی را اخضاب کند خاصه با حنا [illegible] چرک
کوش چون بر داخس طلا کنند نافع بود و شقاق لب و کزندکی افعی را بغایت مفید بود [illegible]
که ابن التخیل ابن سمحون کوید عکبر بود و کفته شد و صاحب منهاج کوید فطاست و مولف کوید تحقیق
مومیایی نخلی بود و بزبان مکس اران بر موخوانند و دیسقوریدوس کوید آن علکی خوشبوی
بود مانند میعه و آن تحقیق مومیایی نخلیست و در صفت عکبر کفته شد و طبعت و سخ الکور کرم بود در
دوم نزدیک سیوم و جذب بلیغ کند از بهر آنکه جوهر او لطیف بود و اکر بخور کنند سرفه کهنه را نافع
بود و چون بر قو با مالند زایل کند و مولف کوید در دفع نزف و کسر و افتادن از جایی عمل
مومیایی کند و این بکرات امتحان رفته [illegible] اشق بود و کفته شد و شق فود کرم خشک بود
مسخنی قوی باشد و در و اعانة باه بود و کرده و پشت را نیکو بود و محروری مزاج را مضر بود
و ادمان پوشیدن او ایمن کردند از بواسیر و غدد بادنجانست و کفته شد و قل مقل
است و کفته شد و لیع هدال بود و کفته شد و ن انکور سیاه است و کفته شد و تیر کلی

هال الاخی بود

بپارسی مشهور بخرخدا ملولنید

سفید بود و طبیعت او سرد و تر بود در درجهٔ دوم و گفته شد باب الهاء هال قاقله صغیر بود
و گفته شد ? کوار گویند جعیل و گویند تحقیق تراب الهالک بود و گفته شد ? حب حنظل بود
و گفته شد ? حمار قبان خوانند و عنز قبان و آن جانوریست کوچک بسیار پای که در بیت خانهای
آب بسیار بود چون با شراب بیاشامند عسر البول و یرقان را نافع بود و چون بدان تخنک کنند
بعسل یا طلا کنند بهر مرغ خناق را نافع بود و چون سحق کنند و در پوست انار با روغن گل گرم کنند
و در گوش چکانند درد گوش را مفید بود و اطهورسفیان گوید اگر در خرقه پیچند و بر صاحب تب
بندند تب زایل کند ? بپارسی مرغ سلیمان گویند غافقی گوید گوشت او چون بپزند با آب
و شبث و صاحب قولنج بخورد و مرق آن بیاشامد نافع بود و در خواص آورده اند که چشم
او چون بر کسی بندند که نسیان برو غالب بود دفع آن کند و اگر بر کسی بندند که از بیم بترسد
مادام که بدو باشد ایمن بود و اگر نیز ابتدا کرده باشد موافق بود و اگر پر او در خانه بخور کنند
گزندگان بگریزند و اگر آدمی با خود دارد بر خصم ظفر یابد و حاجتها او گزارده شود و خون
او چون در سفیدی چشم چکانند زایل کند و اگر مغز او بخور کنند در برج کبوتر هیچ حیوانی موذی
گرد آن نگردد و اگر مجبان کشته از در خانه بیاویزند هر که در آن خانه باشد از چشم بد ایمن بود
و اگر معاء او خشک کنند و سحق سازند با سوسن و با روغن کنجد بیامیزند و بعد از یک
ساعت بپالایند و بر موی مالند سیاه و جعد گرداند و اگر لحیهٔ شیب او با خود دارند مردم
او را دوست گیرند و اگر بال او نزدیک مور بخور کنند بگریزند و گوشت او چون بخور کنند
سحر را نافع بود یا کسی که بر زن بسته باشند بگشاید و دل او چون خشک کنند و بکوبند و با طلا
بیاشامند قوت باه دهد و لحیهٔ شیب و زبان او و زیرین پری که در بال او بود در پوست
و مرد بر ران راست بندند در وقت مجامعت قوت دهد ? هشت ? عود مندیست طبیعت آن
گرم و خشک بود در سیوم بخاصیت نقرس را نافع بود و بدل او قنطوریون باریک بود ? برن
مازریون بود و گفته شد ? طبیخ بود و گفته شد ? مند باشد ? حلبو
بود و آن سلق جبلیست و در حماض گفته شد ? شاهترج است و گفته ? بپارسی ?
گویند و مارکیا و اهل مغرب و اندلس اسغراج خوانند نیکوتر آن بستانی بود تازه طبیعت او



هاذو

ما تین بهل بود

او

کاشنی

گرم و تر بود و گویند معتدل بود و گوهی گرم باشد و روغن آن مانند روغن رازیانه بود و گفته شد
صفت تخم او و او مفتح سده احشا و محلل آن بود طبیخ او عرق النسا و یرقان و درد معا را مفید
بود خاصه طبیخ اصل او و چون بشراب بپزند و طبیخ آن بیاشامند گزندگی رتیلا را نافع بود و چون
بطبیخ آن مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و تخم او همین عمل کند و گویند شکم می بندد و گویند قولنج
بلغمی و ریحی و عسر البول را نافع بود و باه را زیاده کند و دشواری زادن را نافع بود و سخن
گرده و مثانه بود باعتدال و تقطیر البول که از برودت و پیری بود و درد پشت و ورک کهنه
شده را نافع بود و سینه و شش هم و طبیخ او چون سگ بیاشامد بکشد و گویند چون آب و تخم او
استعمال کنند سنگ گرده و مثانه بریزاند و چون باعسل و قدری روغن بلسان بیاشامند و او معده
را ? و اولی آن بود که بجوشانند و بعد از آن با گوشت بپزند و زیت اضافه کنند و طبری
گوید اگر بیخ او خشک بر دندان نهند قلع کند بی وجع و ملاحه گوید اگر بیخ او سحق کنند و در بن
دندان نهند اگر فاسد شده باشد قلع کند و اگر دردمند بود درد ساکن کند و مجهول گوید طبیخ اصل
او باه را زیاده کند و بدل آن خنجل بود ? بزبان مندی حلتیت بود و گفته شد مند ? با
بپارسی کاشنی گویند و بری و بستانی بود بری را بزبان یونانی تولس گویند و فنجوریون دوقن
او بهتر از بستانی بود و بمعده نیکوتر و بستانی را بیونانی اندریقیا گویند و آن دو نوع بود
یک نوع را او رق پهن بود نزدیک بکاهو و یک نوع را ورق باریک بود و در طعم او تلخی بود
و نیکوتر آن بستانی بود که بر او شیرین بود و فاضلتر آن شامی بود و آنرا انطوبیا گویند و طبیعت
آن سرد و تر بود در اخر درجهٔ اول و گویند سرد و خشک بود در دوم و گویند خشکی او در دوم بود
بری را طرخشقون گویند و بپارسی تلخ و رازی گوید قوی بود از بستانی در جمیع افعال عصاره
او استعمال را نافع بود و سده جگر بگشاید و دفع سمها کند چون بیاشامند خاصه عقرب و زنبور
و تب ربع زایل کند و چون آب او بازیت بیاشامند باد زهر او بود و بها کشنده بود و مقوی قلب و لبن
او سفیدی چشم زایل کند و مند با بستانی برودت بیشتر دارد و مقوی معده بود و سده جگر بگشاید
و بپزد و حرارت خون و صفرا بنشاند و آب او چون با سکنجبین بجوشانند و کف بگیرند و بیاشامند
سده بگشاید و رطوبات عفن پاک کند و تنها در از رانافع بود و او کیموس نیکو دهد و فاضلتر

ازکاسو بود در تفتیح سده و در باب پستان تلخی او زیاده کرد بسبب کرمابس اندک میل بحرارة داشته
باشد نزدیک باعتدال و ضماد کردن خفقان را نافع بود با آرد جو و با سفیداج طلای مبرد بود و ضماد کردن
بر نقرس و درد چشم کرم را نافع بود و او مسکن غثیان و هیجان صفرا بود و حرارة معده و شکم ببندد و بتن ریع
را مفید بود و چون با آب کاشنی خیار چنبر تر کنند و بدان غرغره کنند ورم حلق را نافع بود و سند بالطی
الهضم بود و مصلح او رشاد بود و نوعی از و بود بری که آنرا اخندریل گویند و گفته شد و کاشنی شامی که
آنرا انطوبیا گویند معتدل ترین کاشنیها بود و کیموس او نیکوتر بود و مسیح گوید میان کاشنی و کاسو بود
و طبری گوید لطیف تر از کاسو بود و غذا اندک تر دهد و چون ورق او بکوبند و بر ورم گرم نهند ...
و آب او با آب رازیانه تر یرقان را نافع بود و بیخ او از تخم او بقوة تر بود و پوست بیخ او ... بود
... مرانیه بود و گفته شد درختی بود که در حوالی فارس بود مانند درخت یاسمین و مجوس ...
ضمضه استعمال کنند و شکوفه آن بشکل ... مانند ... فاریقون خوانند و افاریقون ...
نیز گویند و فوریون و آن داوی ... و آن قضبان و زمری و حبی بود سرخ رنگ برنگ سماق بغداد
اگرچه صاحب منهاج آورده که سرخی او کمتر از سرخی سماق بود و هم او گوید که حب ... بود و مرد ...
سهو است و طبیعت آن گرم است در سوم و خشک در آخر ملطف و محلل او رام بود و ضماد کردن و ورق ...
سوختگی آتش را نافع بود و چون بپزند و با شراب بیاشامند چهل روز پیاپی عرق النساء را نافع بود
و حیض و بول براند و کزاز را مفید بود و ... و مسهل مره بود و ... را بیندازد و دیسقوریدس گوید بدل او بوزن او
بیخ ... بود و نیم وزن آن بیخ کبر ... و ... نیز گویند و آن ... است و گفته شد ... حجل
... است و گفته شد ... مال ... است و آن قاقله گوچک بود و گفته شد ... کنگر ... است و درازی ... آن
از یک گز زیاده بود و میان او تهی بود و شکوفه او زرد بود و بلون ... بود و بآخر سفید شود و میان آن
شکوفه مانند پنبه شود و اگر از آن پنبه در گوش کسی افتد کری آورد ... است و گفته شد ...
قصب است و گفته شد ... است و گفته شد ... یاسمین بود و ...
نیز گویند شیرازی گل یاسمین خوانند و آن سفید بود و زرد بود و گویند از زرد بود و عیسی بن ماسه گوید ...
زرد و سفید و سفید بقوة تر بود در حرارة و ... و خوشبوی تر بود و مسیح بن الحکم گوید طبیعت او گرم و خشک بود
در آخر درجه دوم و اول سوم ملطف ... بود و کلف ... زایل کند و ریاح غلیظ که در دماغ بود

تحلیل دهد و مقوی او بود و اصحاب لقوه و فالج را نافع بود و عرق النساء و مفتح سده بود و نوعی زرد ... مسخن
هر عضو سرد بود و محرور مزاج را صداع آورد و مصلح او روغن گل و سرکه بود و ... زیدی گوید گرم ... رود ...
و نبات بیرون آورد و چون سحق کنند خشک کرده و با عسل بیاشامند و شرف گوید چون یاسمین سفید بگیرند و آن را ...
روز هر روز ده درم از آب بیاشامند قطع ... ارحام کند و چون خشک کرده سحق کنند و بر موی سیاه پاشند سفید کند
یاقوت نیکوترین سرخ رمانی بود و سوس سوداوی و خفقان و ضعف دل را بغایت نافع بود و گویند چون از خود بیاویزند
منع جمود دم کند و بغایت مفرح بود تا بحدی که در دهان نگاه دارند تفریح بخشد ... دو نوع بود یکی بیخ لفاح ...
دیگری را یبروح الصنم از بهر آن گویند که بصورة انسان بود و مولف گوید در حدود گرمسیر شیراز نزدیک بقلعه شهریاری
می باشد و قد آن از یک وجب کوتاه تر بود و دست و پای او دو بود سفید بود و بعضی گویند که او را سگ از زمین ...
بهر کن او را سگ کن گویند و این معقول نیست و نیکوترین او آن بود که فربه بود و طبیعت او سرد و خشک بود در اول سوم ...
و مسبت بود و اگر برگ او و تر شیر ابمالند یک هفته ... را زایل کند بی آنکه ریش کند و بر ورمهای صلب و دنبلات و خنازیر
طلا نافع بود و او را چون بکوبند و بر مفاصل ضماد کنند زایل کند و اگر کسی را احتیاج بود بقطع عضوی در شراب بیاشامند
بیهوش شود و از خوردن او همان عارض شود که از خوردن افیون و او مسبت و منوم بود و بدترین او پوست او بود و ...
بسیار بود و اگر کسی ... کسی ... در ساعت ... که پندارد آن شخص را ... عضو جدا کنند و دیگر ...
است بدان سبب گفته نشد ... بود ... او را لبن ... مسهل ... بود آنرا ... خوانند مانند شبرم و ... و ماذریون
و ... و ... دانه و ... و اصناف آن بسیار است و همه ... باشد و اقوی از ... لبن او بود ... بیخ ...
ورق و طبیعت آن گرم و خشک در چهارم و آن بود که در دوم تا سوم و از خواص او آنست که در برکه آب ... که
ماهی ... بود ماهی بر روی آب افتد و لبن او موی بسترد و چون بر ... کنند خاصه در ... بود از آن بیرون
ضعیف بود و اگر ... کنند دیگر نروید و اگر ... قلع کند و بواسیر را قطع کند و مسهل بلغم و اخلاط
بود و ... هر یک از ... در باب ... و گفته شد ... نوعی از کرفس ... است و آنرا ... خوانند و انواع ...
کاف ... گفته شد ... بود و گفته شد ... بود و گفته شد ... و ... است و گفته شد ...
... و ... اسهال را نافع بود و ... زایل کند ... و خاصه چون ...
... خوانند ... و گفته شد ... است و گفته شد ... که شیرازی ... خوانند و در ...
و زخمهای تازه والله اعلم تم الکتاب ... فی اول یوم الثالث ... و عشرین ... علی ید اضعف عباد الله ...

عبداللطیف ... سنة ...
و عشرین ...
م

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد بدانکه این رساله ایست از کتاب اختیارات بدیعی در مرکبات مستعمل است والله الموفق والمعین باب الاول فی المفرح یاقوتی اخفقان و وسواس را مفید بود ... اجزا آن مروارید ناسفته هشت درم بسد چهار درم یاقوت رمانی ... مثقال حجر لاجورد یک مثقال لعل و عقیق و حجر یشب از هر یک سه درم طباشیر سفید و صندل مقاصری ... درم کهربا و گل نیلوفر و زرشک و دانه از هر یک سه درم صندل سرخ و طین ارمنی از هر یک ... درم کشنیز و تخم گل از هر یک سه درم و در بعضی نسخها افتیمون شش درم میکنند ساذج هندی زرنباد درونج عقربی از هر یک یکدرم بادرنجبویه دو درم ریوند چینی دو درم تخم کاسنی و کافور قیصوری و عنبر اشهب از هر یک سه درم مشک ترکی نیم مثقال ابریشم سوخته سه درم شیر آمله و هلیله کابلی از هر یک بیست درم گلاب و نبات مصری هر یک ... درم سیب انار شیرین از هر یک ده مثقال اگرچه در نسخها شراب سیب مگر آب انار چهل درم گفته اند اما این نسخه مستعمل است شراب به بیست درم داروها کوفته و بیخته مجموع بگلاب بسرشند و شراب سیب و به و آب انار اضافت کنند و در ظرفی مسی کنند و چهل روز در میان جو نهند بعد از این استعمال کنند شربتی نیم مثقال تا یکدرم یاقوتی معتدل خفقان و وسواس و ضعف دل زایل کند و نشاط آورد اخلاط آن مروارید ناسفته بسد از هر یک پنجدرم کهربا دو درم و نیم صندلین آمله مقشر طباشیر از هر یک چهار درم گاوزبان پنجدرم تخم کاسنی دو درم و نیم درونج عقربی یکدرم ساذج دو درم و نیم افتیمون ورق گل سرخ از هر یک سه درم زرنباد دو درم تخم بالنگو تخم فرنجمشک از هر یک دو درم و نیم و در بعضی نسخها ... دو درم میکنند زعفران عنبر اشهب از هر یک یکدرم کافور نیم درم مشک ترکی دانگی عود پنجدرم کشنیز خشک دو درم خشخاش سفید بنفشه گل ارمنی از هر یک دو درم زر و رق نقره ورق از هر یک درمی و اگر یکمثقال بود شاید لعل نیم مثقال

داروها

داروها کوفته و بیخته بشراب سیب خالص یا شراب حماض بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال اگر شراب سیب خواهد صد و هفتاد مثقال شراب سیب و اگر شراب حماض خواهد صد و هفتاد و پنج مثقال باید و اگر مناصفه کند بهتر بود یاقوتی ... خفقان ... گرم را سود دارد و قوت دل بدهد اجزا آن ورق گل سرخ طباشیر از هر یک دو درم کشنیز خشک بریان کرده صندل مقاصری از هر یک یکدرم مغز تخم خیارین مقشر دانه کدو از هر یک چهار درم تخم ترک بوزن آن بهمن سفید گاوزبان از هر یک ... درم زرشک بی دانه شش درم مروارید ناسفته کهربا بسد از هر یک نیم درم در بعضی نسخها کافور نیم درم و زعفران دانگی میکنند مجموع کوفته و بیخته نبات بعرق بید مشک بقوام آرند و داروها بدان بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال یاقوتی دیگر ... خفقان و ضعف دل را سود دهد ... گاوزبان بالنگو بهمنین از هر یک هشت درم املج در ... سایند خشک کرده بریان کرده بیست درم تخم فرنجمشک هشت درم عود قماری ده درم مروارید ناسفته گل مختوم از هر یک مثقال زعفران یکدرم قرنفل پنجدرم کهربا زرنب کشنیز خشک از هر یک دو درم کبابه سه درم ورق گل سرخ صندل مقاصری از هر یک پنجدرم عسل اسلیخه چهار ریکی یاقوت زر محلول نقره محلول از هر یک نیم درم دارچینی دو درم زرنباد سه درم درونج عقربی یکدرم و نیم منقی قند سفید یکمن و نیم کهربا و بسد باید که سوخته بود داروها کوفته و بیخته قند صافی کرده بقوام آورد و عسل هلیله بر سر آن کند و داروها بدان بسرشد شربتی یکدرم مفرح جواهر نسخه خواجه رشید خفقان و وسواس و ضعف دل را سود مند بود و حکم کرده و مجرب اوست بها و لون بغایت صافی کند و نشاط تمام آورد و باه ... کند و قوت دل بغایت بدهد و خواص این بسیار است اینجا کوتاه کردیم ... یاقوت سرخ دو مثقال یاقوت زرد چهار مثقال یاقوت ... کبود چهار مثقال یاقوت سفید چهار لعل سه مثقال فیروزج سه مثقال زمرد یکمثقال و نیم عقیق چهار مثقال حجر یشب سه مثقال لولو ناسفته چهار مثقال ... مثقال کهربا دو مثقال حجر لاجورد دو مثقال تخم فرنجمشک سه مثقال ابریشم محرق سه مثقال ... قرنفل سه مثقال پوست ... چهار مثقال آمله مقشر ده مثقال پوست هلیله کابلی ده مثقال بادرنجبویه چهار مثقال گل نیلوفر سه مثقال صندلین تخم بادرنجبویه

سیب

مشک را حسنی کبابه چینی از هر یک سه مثقال گاوزبان پنج مثقال عصاره زرشک پانزده مثقال
عود قماری چهار مثقال بادرنجبویه دو مثقال درونج عقربی چهار مثقال طین ارمنی دو مثقال طین
مختوم چهار مثقال طباشیر سفید پنج مثقال عنبر اشهب چهار مثقال مشک ترکی یکمثقال و نیم زر ورق
و نقره ورق و گل و [illegible] از هر یک چهار مثقال کافور قیصوری نیم مثقال قاقله کبار سه مثقال
سنبل الطیب سادج بهمن سرخ از هر یک دو مثقال بهمن سفید چهار مثقال آب سیب اصفهانی یکمن آب
به اصفهانی یکمن آب حماض یکمن گلاب یکمن عرق بید مشک دو من نبات مصری دو من نبات با دواها
و آبها به قوام آورد و چون فرو گیرد آب حماض بران ریزد و داروها بدان بسرشند شربتی
تا یکدرم مناسب باشد مفرح دلگشا ضعف دل و وسواس سوداوی و خفقان زایل کند و نشاط
مرجه تمامتر آورد اجزاء آن لولو ناسفته سه درم بسد یک درم کهربا یک درم لعل یکمثقال یاقوت زرد
نیم مثقال لشب یکدرم قرنفل یکدرم بهمن سفید دو درم کبابه چینی بهمن سرخ از هر یک یکدرم زرنباد
نیم مثقال تخم بادرنجبویه سه درم سادج یکدرم درونج عقربی نیم مثقال پوست بیرون پسته
سه درم پوست اترج سه درم گاوزبان پنج درم صندل سرخ و سفید از هر یک سه درم گشنیز دو
درم گل سرخ سه درم دارچینی یکدرم آمله مقشر یکدرم عصاره زرشک ده درم طین ارمنی دو درم
و تخمشک سه درم طباشیر سفید دو درم عود خام یکمثقال کافور قیصوری نیم درم زعفران دانگی عنبر
اشهب یکدرم مشک ترکی دانگی نیم زر ورق نقره ورق از هر یک نیم مثقال شراب حماض مصری
نیمن شراب سیب اصفهانی چهل مثقال شراب به اصفهانی بیست مثقال داروها کوفته و بیخته
~~بدان بسرشند شربتی یکدرم نافع بود انشاالله دواء المسک ضعف دل و مرضهای سوداوی را~~
~~سوداوی و بادی که زنان را بود نافع بود صنعت آن مروارید ناسفته بسد~~
~~کهربا ابریشم مقرض زرنباد درونج عقربی از هر یک مثقال بهمنین سنبل الطیب قاقله سادج~~
~~هندی اشنه از هر یک یکدرم جندبیدستر یکدرم و بعضی نیم درم می کنند دارفلفل زنجبیل از هر~~
~~یک نیم درم مشک خالص نیم درم و اگر دانگی بود شاید کوفته و بیخته با ب[illegible] عسل~~
~~آتش [illegible] بسرشند شربتی یکمثقال و قوت این تا سه سال باقیست دواء المسک تلخ سود~~
~~بود خفقان و ورم حلق و رطوبت معده را صنعت آن سنبل الطیب مشک ترکی سادج هندی~~

مشک

مفرح

مفرح یاقوتی خاص این نسخه معروفست بمفرح صندلین اخلاط آن مروارید ناسفته یکدرم و نیم کهربا
مثله بسد یکدرم یاقوت رمانی و لعل آتشی و تجربیب و زر محلول و نقره محلول و بادرنجبویه و زعفران
از هر یک یکمثقال ریوند چینی دو درم صندل سفید شش درم صندل سرخ سه درم بهمنین شش درم تخم خرفه
یکدرم تخم کاسنی مثله آمله مقشر و گشنیز خشک از هر یک یکدرم گاوزبان سه درم زرشک دانه هشت
درم طباشیر سفید و ورق گل سرخ از هر یک چهار درم صمغ سفید یکدرم تخم کاهو سه درم پوست بیرون
پسته یکدرم درونج عقربی یکمثقال مشک خالص دو درم عنبر اشهب یکدرم عود قماری یکدرم مصطکی یکمثقال
پوست ترنج سه درم آب سیب و آب به از هر یک شصت درم عرق بید پنجاه درم عرق گاوزبان
پنجاه درم گلاب پنجاه درم نبات سفید یکمن نبات را عرقها بقوام آورند و آب سیب و به
اضافه کنند داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال نافع باشد نوع دیگر مفرح
یاقوتی خاصه مروارید ناسفته دو درم کهربا یکدرم بسد و یاقوت رمانی و لعل آتشی و تجربیب
و حجر لاجورد از هر یک دو درم زر و نقره محلول و بادرنجبویه و زعفران و ریوند چینی از هر یک
یکمثقال صندل سرخ و سفید و صمغ سفید و تخم خرفه و تخم کاسنی از هر یک سه درم آمله مقشر و گشنیز
خشک از هر یک یکدرم گاوزبان سه درم زرشک دانه پنج مثقال طباشیر سفید چهار درم ورق
گل سرخ چهار درم صمغ سفید سه درم تخم کاهو سه درم پوست بیرون پسته [illegible]
و مشک خالص از هر یک یکمثقال عنبر اشهب و عود قماری از هر یک یکدرم مصطکی [illegible]
سه درم عرق بیدمشک و عرق گاوزبان و گلاب از هر یک پنجاه درم آب سیب و آب به
از هر یک شصت درم نبات یک [illegible] بقوام آورند و داروها کوفته و بیخته و بوام صلایه
کرده بدان بسرشند شربتی یکدرم نافع بود مفرح یاقوتی خاص نوع دیگر مروارید ناسفته و کهربا و بسد
از هر یک سه درم یاقوت رمانی و لعل آتشی از هر یک یکمثقال حجر یشب و عقیق از هر یک یکدرم حجر
لاجورد یکمثقال ورق گل سرخ و طباشیر سفید و گاوزبان و صندل سفید و سرخ و زرشک بی
دانه و گشنیز خشک از هر یک سه درم ابریشم مقرض دو درم قاقله کبار و سادج هندی از هر
یکدرم پوست اترج سه [illegible] و خیرو از هر یک دو درم مصطکی یکدرم درونج عقربی یکمثقال
پوست بیرون پسته و آمله مقشر از هر یک دو درم عود قماری سه درم دارچینی یکمثقال حجر ارمنی

یکدرم تخم کاشنی یکمثقال بهمن سرخ و سفید از هر یک سه درم طین مختوم و زعفران از هر یک یکدرم بادرنبویه
دو درم مشک خالص نیم درم عنبر اشهب و نارمشک یکدرم مافرفین یکمثقال آب به و آب سیب
از هر یک بیست درم عرق بیدمشک و عرق گاوزبان از هر یک پنجاه درم گلاب سی درم نبات و عسل
یکمن علاوه ما عرقها بقوام آورند و آب سیب و به اضافه کنند ادویه کوفته و بیخته و حوائج صلایه
کرده بسرشند شربتی یکدرم مفرح دلگشا نوع دیگر پوست اترج پنجدرم بهمن سرخ و سفید از هر یک دو درم
و تخم ملنگه سیاه و دارچینی از هر یک سه درم ورق گل سرخ پنجدرم قرنفل دو درم زعفران سه درم بادرنبویه
پنجدرم گاوزبان پنجدرم مغز بادام و کنجد سفید و خشخاش سفید از هر یک سه درم مغز تخم خربزه و مغز تخم
انار بالنگ از هر یک پنجدرم تخم کرفس یکدرم مشک ترکی یکمثقال روغن بادام پنجدرم نبات یکمن تبرزد
سفید بمن نافع بود مفرح معتدل نوع دیگر خفقان و ضعف دل زائل کند و قوت مرده نماید و نشاط
باز دهد کند صنعه آن بهمن سرخ و سفید از هر یک پنجدرم پوست هلیله کابلی دو درم گاوزبان
و شاهترج و بادرنبویه از هر یک ده درم کشنیز خشک و طباشیر از هر یک سه درم ابریشم مقرض و پوست
اترج و پوست سرون پسته از هر یک دو درم سعد و کهربا از هر یک یکدرم عود خام یکمثقال مروارید
ناسفته دو درم زرنباد یکدرم درونج عقربی نیم مثقال مجموع کوفته و بیخته آب انار و آب زرشک و آب
حماض و آب به از هر یک ده درم قند سفید سه مثقال شراب سیب بیست مثقال قند صافی کنند با آبها
و شراب سیب بقوام آورند و نیم مثقال نقره محلول و نیم مثقال زر محلول در آن حل کنند و داروها بدان
بسرشند شربتی یکدرم نافع بود مفرح سرد نوع دیگر خفقان و ضعف دل گرم را سودمند بود صنعه آن طباشیر سفید
و بهمن سفید و ورق گل سرخ و گاوزبان از هر یک چهار درم بهمن سرخ و کهربا و بسد و مروارید ناسفته
از هر یک یکدرم صندل سفید و کشنیز خشک از هر یک دو درم تخم [illegible] هشت درم زرشک بی دانه دوازده
درم زر ورق و نقره ورق از هر یک نیم درم پوست سرون پسته یکدرم قند سفید یکمن عرق بیدمشک نیم من
قند بعرق بیدمشک بقوام آورند و داروها بدان بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال بود مفرح سرد نوع دیگر
مروارید ناسفته و کهربا و بسد سوخته و گاوزبان و گل ارمنی از هر یک دو درم طباشیر یکدرم مشک ترکی
نیم دانگ قند سفید ده درم کوفته و بیخته بگلاب بسرشند شربتی یکدرم بود و خفقان سوداوی را مفرح
مسیحی نسخه مولف قوت دل و دماغ و جگر و معده بدهد و قوت نشاط و کرده زیاده کند و هاضمه را قوت

دهد صنعه آن قرنفل پنجدرم خولنجان و کبابه و قرنفل و جوز الطیب و قاقله کبار و صغار و تخم
فرنجمشک و ورق قرنفل از هر یک چهار درم زعفران و مصطکی از هر یک سه درم بهمن سرخ و سفید
از هر یک چهار درم ساذج هندی دو درم زنجبیل و دار فلفل از هر یک یکدرم پوست اترج
سه درم ورق گل سرخ پنجدرم سعد هندی یکدرم و تخم لسان العصافیر و بسباسه از هر یک
سه درم عنبر اشهب دو درم مشک ترکی نیم درم لعل یکدرم مروارید ناسفته دو درم
کهربا و بسد از هر یک درم زر ورق و نقره ورق از هر یک نیم مثقال جزو اعظم
خوب سوده سی مثقال اگر به عسل خواهند دو وزن ادویه عسل و اگر قندی
خواهند سه وزن ادویه قند و اگر معجون خواهند چنانکه طبع کشند بیست درم
روغن بادام داروهای کوفته و بیخته آن چرب کنند و بسرشند و اگر نقل خواهند
چنانکه تخته بود خشخاش ده درم با ادویه بکوبند و به پزند و نقلها زنند شربتی
بقدر حاجت مفرح مسیح نوع دیگر قرنفل و خولنجان و بسباسه و قاقله کبار و اشنه
و ورق قرنفل و گاوزبان و زنجبیل از هر یک سه درم قرفه چهار درم جوز الطیب
و سنبل الطیب و بهمن سرخ و سفید و خصی الثعلب و نارمشک و فرنجمشک از
هر یک پنج درم عاقرقرحا یکدرم مصطکی و ورق گل سرخ و مروارید ناسفته از هر یک
سه درم بسد و کهربا از هر یک درمی عنبر اشهب دو درم مشک ترکی نیم درم لعل
یکدرم یاقوت کبود نیم درم زعفران سه درم زر ورق و نقره ورق از
هر یک نیم مثقال جزو اعظم سوده خوب سی مثقال پوست اترج سه درم
سعد هندی دو درم قند سفید یکمن و اگر بعسل خواهند یکمن شربتی بقدر
حاجت مفرح مسیحی نوع دیگر و این نسخه منسوبست بخواجه رشید وزیر
اخلاط آن قرنفل و بسباسه از هر یک پنج مثقال زعفران سه مثقال
جزو اعظم سوده خوب ده مثقال قند سفید پنجاه مثقال و اگر عسل
خواهند عسل کف گرفته [illegible] مثقال ادویه کوفته و بیخته بدان بسرشند
شربتی یک درم تا یک مثقال نافع بود و مفید ان شاء الله تعالی

مفرح دواء المسک جلوی مستعمل ضعف دل و مرضهای سوداوی را سود
دارد و بادی که زیر زبان البسن راسد اسود نافع بود صنعت آن
مروارید ناسفته و کهربا و بسد و ابریشم مقرض و زرنباد و درونج عقربی
از هریک یک مثقال بهمن سرخ و سفید و سنبل الطیب و قاقله و قرنفل ما
و ساذج هندی و اشنه از هریک یک درم هندسند ستر یک درم و نصف
نیم درم بیکنند دارفلفل و زنجبیل از هریک نیم درم مشک خالص نیم درم اگر
دانگی بود شاید کوفته و بیخته باسه چندان عسل شهد که آتش ندیده بود
سرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال نافع بود و قوة آن تا سه سال باقی ماند
مفرح دواء المسک جلو نسخه دیگر زرنباد و درونج عقربی از هریک یکدرم
مروارید ناسفته و کهربا و بسد و ابریشم مقرض از هریک نیم درم بهمن سرخ
و سفید و ساذج هندی و سنبل الطیب و قاقله و قرنفل و اشنه و هند
سستر از هریک چهار درم زنجبیل و دارفلفل از هریک نیم درم مشک نیم
درم یا دانگی کوفته و بیخته باسه چندان عسل شهد که آتش ندیده باشد
سرشته شربتی یک درم تا یک مثقال نافع باشد مفرح دواء المسک
تلخ مستعمل سودمند بود خفقان و ورم حلق و رطوبت معده صنعة آن
سنبل الطیب و مر و مشک ترکی و ساذج هندی از هریک دو درم
زعفران و نانخواه و تخم کرفس از هریک چهار درم صبر اسقوطری و افسنتین
رومی از هریک هشت درم ریوند چینی شش درم
هند سد ستر یک درم و نیم مجموع کوفته و بیخته [illegible] را
بجوش دهند و بگذارند و بالا بیند و بر سر آن [illegible] کنند و باسه
چندان عسل مصفی سرشند شربتی
نیم درم تا یکدرم بود و قوت این
دواء المسک تا سه سال باقی ماند

از هریک دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس از هریک چهار درم صبر سقوطری افسنتین رومی از هر
یک هشت درم ریوند چینی شش درم هند سد ستر یکدرم و نیم مجموع کوفته و بیخته [illegible] الخوب ید
و یکبار از دو بپالاید و بر سر آن کنند و باب چندان عسل مصفی بسرشند شربتی نیم درم تا یکدرم و قوت
تا سه سال می باشد باب الثانی فی المعاجین معجون عنقور باه را قوة دهد و نشاط آورد و دل و دماغ
و گرده و پشت را قوت دهد و نعوظ تمام آورد شقاقل مصری بهمنین بوزیدان سورنجان
سقنقور پانزده مثقال خصی الثعلب پانزده درم کبابه چینی سه درم قرنفل قضیب گاو خشک کرده
سوده مغز حب زلم مغز جلغوزه مغز حبة الخضرا مغز نارجیل لسان العصافیر قاقله کبار تخم شلغم
دارفلفل از هریک پنجدرم زنجبیل سه درم نارمشک فرنجمشک صندل سفید خشخاش سفید گاوزبان
ورق گل سرخ بادرنجبویه تخم ملیون اسارون فرفه درونج عقربی خیربوا اکل قرفه قرنفل جوزبوا
اشنه سفید از هریک پنجدرم زعفران پنجده درم سعد هندی زرنب تخم بادرنبویه زرنباد مصطکی
کزنه تخم کزر تخم اسبست از هریک سه درم عود خام پنجدرم عنبر اشهب دو درم مشک ترکی
یک مثقال سنبل الطیب ده درم ساذج هندی سه درم لعل یکدرم یاقوت زرد یکدرم لولو ناسفته
پنجدرم کهربا سه درم بسد سه درم زر محلول سه درم نقره محلول سه درم حرز خوب حد مثقال عسل
بقدر الحاجة معجون لبوب این نسخه نیم املاء مولانا معین الدین علیه الرحمة و الغفران است
منی بیفزاید و گرده و پشت را قوة دهد و مثانه را از ریگ و بلغم پاک کند و نعوظ تمام آورد
و دل و دماغ را قوة دهد و نشاط تمام آورد صنعت آن مغز پسته مغز فندق و بادام جلغوزه
مغز بن مغز حب الزلم مغز کردکان مغز حب قلقل کنجید مقشر از هریک پنج مثقال مغز نارجیل ده مثقال
خصی الثعلب ده مثقال خشخاش سفید سه درم خولنجان سه مثقال دارچینی پنج مثقال شقاقل مصری
پنج مثقال بهمن سرخ پنج مثقال بهمن سفید ده مثقال تودری از هریک پنج مثقال گاوزبان پنجدرم
لسان العصافیر دو مثقال مغز دماغ گنجشک پنج مثقال قضیب گاو سوده سه مثقال بوزیدان سه
مثقال بوزیدان پنج مثقال فرنجمشک پنجدرم مشک مرلی پنج مثقال زنجبیل زرنباد زرنب قرنفل پنج
تخم بادرنبویه از هریک سه درم عنبر اشهب پنج مثقال مشک ترکی نیم مثقال عود خام ده درم
زعفران یکدرم مصطکی دو مثقال مروارید [illegible] لعل دو درم یاقوت کبود یک مثقال زرد

محلول در دو مثقال نغزه محلول سه مثقال قند بکمین و اگر بعسل خواهد همین سبیل معجون لبوب این نسخه از آن
مؤلف کتابست باه را بیفزاید و قضیب را قوة دهد و منی بیفزاید و نعوظ تمام آورد صفت آن
مغز بادام و پسته و فندق حب قلقل حبة الخضرا کردکان نارجیل مغز انگلک و جلغوزه مغز تخم
خربزه مغز حب الزلم کنجد مقشر خشخاش سفید از هریک ده درم کبابه قرفه خولنجان قرنفل خولنجان
و سنبل شقاقل مصری از هریک پنجدرم مصطکی بسباسه لسان العصافیر سنبل الطیب از هریک سه درم
تخم جلغوزه و بهمنین بوزیدان مغاث تخم جرجیر تخم شلغم تخم اسبست و پیاز از هریک شش درم
خصی الثعلب به خوب دو مثقال کندر حسک مربی کشمش خرما قضیب کاو خشک کرده سوده از هر
یک چهار درم مغز دماغ گنجشک نر که در وقت هیجان گرفته باشند ده درم زعفران زنجبیل
نارمشک فرنجمشک دار فلفل از هریک سه درم عسل بقدر الحاجة شربتی دو مثقال و غذا نخود آب یا
قلیه یا زرده تخم مرغ نیم برشت یا کباب یا پیاز خام یا با گوشت مناسب باشد و از ماست
و ترشی و سبزی احتراز کند معجون لولوی این نسخه از آن جالینوس است وین معجون را منفعتها
قضیب را سخت کند و اوعیه را بگشاید و اعصاب دماغ قوت دهد و شهوت را زیاده کند
و در خون تغیری عظیم پیدا کند چنانچه منی لذت مرجه تمام بیرون آید و نعوظ بسیار آورد و د
مرد در دل او نیز زیاده کند اخلاط آن لولو ناسفته بسد از هریک یک مثقال انیسون بهمن
سفید از هریک یکدرم کا کنج اصل السلاب از هریک پنج مثقال ففاح اذخر سعد کزمازک از
هریک نیم درم سلیخه دارچینی اسارون مصطکی از هریک دو انگیم صمغ عربی کثیرا از هریک دانکی با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند و در ظرف آبگینه کنند و در وقت خواب و هنگام مجامعت یک مثقال با
فانیذ بخورد معجون فلاسفه بلغم را دفع کند و مقوی نفس بود و مفرح و قوة هاضمه بدهد و اشتها با
دید کند و مقوی نفس بود و حفظ بیفزاید و ذهن را تیز کند و سردی و چکیدن کمیز دفع کند و بادها
بشکند و منی بیفزاید و قضیب محکم دارد و درد مفاصل و درد پشت را بغایة سود مند بود و دندانرا محکم
کند و این را مادة الحیواة خوانند و این معجون منسوبست بفیلسوفان و خاصیت این بسیار است
چنانچه اگر نبشته شود در یک ورق نگنجد مخصوص است به بلغمی مزاج صنعت آن فلفل دار فلفل زنجبیل
دارچینی پوست بلیله آمله مقشر شیطرج هندی زراوند مدحرج عود [illegible] خصی الثعلب مغز جلغوزه

مغز نارگیل از هریک ده درم بابونج پنجدرم مویز منقی سی درم عسل کف گرفته سه وزن ادویه و در بعضی
نسخها رازیانه هم کنند معجون برشعثا این نسخه بیشتر مستعمل است که نسخه حکیم ابوالبرکات و این نسخه منسوبست
بشیخ الرئیس علیه الرحمة و الغفران جهة درد دندان چون بر و نهند و چون فرو برند اثری تمام دارد
و وجعها ساکن کند و قطع خون بکند صنعت آن فلفل سفید بزر البنج از هریک بیست مثقال افیون ده
مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون از هریک یک مثقال مجموع کوفته بیخته
با دو چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعضی سه وزن ادویه عسل میکنند و بعد از شش ماه که در میان
جو نهاده باشند استعمال کنند معجون [illegible] این معجون از جمله مفرحاتست و از معاجین کبار
و بعضی اطبا این معجون را از تریاقات شمرده اند اخلاط آن قرنفل زنجبیل فلفل سنبل الطیب دار فلفل
خیربوا جوزبوا قاقله کبار شیطرج هندی دارچینی ساذج هندی لسان العصافیر درونج
عقرب بادرنبویه لسان الثور مصطکی خولنجان فرنجمشک لولو ناسفته صندل زراوند مدحرج سلیخه
یاقوت رمانی ورق گل سرخ از هریک دو درم بسباسه شش درم پوست اترج سه درم زعفران
پوست بلیله از هریک یکدرم بهمن سرخ نیم درم عنبر اشهب مشک ترکی نیم دانگ کوفته بیخته بغایة
سحق کرده بعسل مصفی بسرشند شربتی یک مثقال معجون زرعونی مستعمل این معجون خاصیت بسیار دارد
و دل و جگر و معده را قوة دهد و خاصه است جهة باه و قوة کرده بدهد و پاک کند و منی و نعوظ بسیار
آورد اخلاط آن تخم کرفس تخم گزر تخم شبت [illegible] رازیانه مغز تخم خربزه خیار بالنگ تخم کرفس
از هریک پنج مثقال بسباسه قرنفل فلفل [illegible] کبابه عاقرقرحا از هریک سه درم قرفه زعفران کندر
مصطکی عود از هریک چهار درم تخم ملیون شقاقل بوزیدان بهمنین تودری لسان العصافیر
از هریک پنجدرم زنجبیل تخم شلغم تخم اسبست تخم جرجیر تخم تربزه تخم [illegible] حب الرشاد کزنه تخم [illegible]
خولنجان جوز الطیب کل قرفه دار فلفل از هریک سه درم بصل الفار مشوی یکدرم و نیم مغز حب
فلفل مغز حب الزلم مغز جلغوزه مغز نارگیل از هریک پنج مثقال خصی الثعلب خوب که کاو خشک کرده سوده
مغز دماغ گنجشک نر خشک کرده که در وقت هیجان گرفته باشند و حسک مربی و کشمش خرما از هریک ده
مثقال عنبر اشهب دو درم مشک ترکی نیم درم مجموع کوفته بیخته فانید که آنرا کعب الغزال خوانند بوزن
ادویه و عسل بوزن معجون بسرشند شربتی گرم مزاجرا دو درم و سرد مزاجرا پنجدرم و باید که یک

قباد الملک

کاسه شیر تازه وده درم شکر سفید اگر گرم مزاج بود پیش از انکه معجون تناول کند شیر و شکر بیاشامد
وبعد ازان معجون فرو برد و اگر سرد مزاج بود اول معجون فرو برد و در عقب آن یک کاسه ماء العسل
بیاشامد که مفید است در قوة مجامعت بهتر ازین نیست و آزموده است معجون قباد الملک مستعمل
خاصیت این بسیار است وجع مفاصل و نقرس و درد آن ساکن کند و ازان زحمت ایمن بود و درد
سپرز و بادها غلیظ و بثها کهنه و قولنج دفع کند و سده بکشاید و سنگ گرده بگداز و ضیق النفس
و سرفه کهنه و ریش روده و تاریکی چشم و درد گلو زایل کند و هر که در روز بخورد صحت بدن
نگه دارد بعد از شش ماه استعمال کنند یک درم و قوة این معجون تا سه سال میماند اخلاط آن
جنطیانا اسطوخودوس بسفایج رومی قردمانا جاوشیر تخم سذاب کافیطوس فرابیون اسقوردیون میعه
سائله از هر یک پنج مثقال مرزعفران قسط فلفل سفید اذخر سنبل الطیب فرفیون پوست بیخ لفاح
اشق بوده کوهی تخم رازیانه تخم جرزبری ورق گل سرخ ناردین اقیطی حب بلسان مصری از هر یک
سه مثقال دارچینی هشت مثقال سلیخه رومی شانزده مثقال قنه عصاره غافت کاشم تخم خندقوقی
صمغ بادام از هر یک چهار مثقال افیون بزر البنج سفید از هر یک شش مثقال صمغها و عصاره در شراب
کهنه خیسانند و باقی ادویه کوفته بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و در ظرف ابگینه کنند و بعد از
شش ماه استعمال کنند معجون خیارشنبر تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کنند چهل درم
بنفشه خشک هفت درم نمک هندی رب السوس از هر یک هفت درم رازیانج انیسون مصطکی از هر
یک پنج درم سقمونیا ده درم عسل خیارشنبر صد درم روغن بادام چهل درم داروها کوفته بیخته بروغن
بادام چرب کرده و بعسل خیارشنبر بسرشند و عسل صد درم دیگر صد درم بقوام آورده بر سر آن کنند
و معجون سازند و باید که عسل خیارشنبر آتش ندیده باشد شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال شاید معجون
سورنجان مخصوص است بدردهای نقرس و مفاصل و عرق النسا و درد پشت صنعت آن سورنجان
مصری سی مثقال فلفل سیاه دارفلفل ورق حنا از هر یک ده مثقال کمون کرمانی پوست بیخ
کبر شیطرج هندی از هر یک ده درم بلیله نقطی ده مثقال کف دریا ده مثقال تربد سفید مجوف خراشیده
بروغن بادام چرب کرده چهل درم زنجبیل هفت درم بوزیدان پنج درم سقمونیا سه درم پوست هلیله زرد
پنج مثقال کوفته بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی هفت مثقال معجون ملکی مسیحی

این نسخه ازان مولانا اعظم مسیح الزمان شمس الملة والدین ابن جمال اردبیلی نور الله قبره است
خاصیت این معجون بسیار است اما مخصوص است بچند چیز که گفته شود اول انکه باه زیاده
کند و مجامعت ودل و دماغ را قوة دهد و نشاط زیاده کند و قضیب محکم دارد و کوفته را دوی
نکو کرداند و استعمال کنند بعد از مجامعت تا از عرق النسا و نقرس و نقصان مجامعت و نقصان
منی و از جمله مرضهای عصبانی ایمن کردند شربتی از سه درم تا سه مثقال نافع بود صنعت آن
شقاقل و خولنجان و خصی الثعلب و بهمن سرخ و سفید و درج و تودری سرخ و سفید و لسان
العصافیر از هر یک سه درم سره سقنقور سه مثقال حب البان و حب البلبان و فلفل سفید
و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیارین و تخم جرجیر و تخم گزر و تخم سازو تخم شلغم و تخم اسبست و خشخاش
سفید و خسکدانه و تخم ترتیزک و تخم شبت و تخم گزر شامی که ازان مراد دوقوست و تخم سیلیون
و تخم کندنا و خسک هر یک از هر یک دو درم تا رجیل و مغز بادام و مغز پسته و مغز حب صنوبر کبار
و مغز حبة الخضرا و مغز حبة القلقل و کنجد سفید از هر یک هفت درم دارچینی و قرنفل و سنبل الطیب
و اسارون و بسباسه و کبابه چینی و سعد کوفی و قرفه و دارفلفل و جوز الطیب و نارمشک و عود خام
و عنبر اشهب و زعفران از هر یک مثقال مشک ترکی دانگی و نیم زنجبیل و بوزیدان و قسط شیرین
و مغز حب الزلم و درونج عقربی از هر یک دو درم ادویها باهم بکوبند و مغزها باهم بکوبند و عنبر و مشک
و زعفران باهم بسایند بعد ازان با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و در ظرفی کاشی یا چینی نگاه
دارند و این معجون درین عهد که ذکر کرده شد آزموده و مجربست معجون سقنقور نوع دیگر
نسخه مولف و مولف این کتاب گوید که معاجین که جهة باه ترکیب کرده اند بسیار است اما
بهتر ازین نباشد و نظیر ندارد صنعت و اخلاط آن بهمن سرخ و [illegible] شقاقل مصری و قرفه
و بوزیدان و بسباسه و کبابه چینی و خولنجان و لسان العصافیر و قاقله صغار و کبار و سنبل الطیب و قرنفل
و نارمشک و قرنفل و مصطکی و عنبر اشهب و سادج هندی و مروارید ناسفته از هر یک سه درم
خصی الثعلب ده درم سره سقنقور پانزده درم قضیب گاو جوان خشک کرده پنج درم عود خام
و تخم سیلیون و زعفران از هر یک پنج درم [illegible] از هر یک ده درم مشک ترکی
نیم مثقال لعل یک درم و نیم یاقوت [illegible] محلول از هر یک نیم مثقال خشخاش

و بهمن سفید

ده درم حجر واعظم خوب سوده سی مثقال روغن بادام ده درم قند سفید بکمن با عسل بکمن و گلاب
هرکدام که خواهد از عسل و قند شربتی یکدرم تا یکمثقال مقدار حاجت معجون سقراط حکیم و این معجون را
مفرح محزون خوانند و این نسخه حسین بن اسحاق از زبان یونانی بعربی نقل کرده بحضرت مامون
خلیفه فرستاد و این معجون خاصیت بسیار دارد امراض بلغمی و سوداوی و ضعف قلب و جنون
و نسیان و وسواس و فکر و سعال قدیم و سل و دق و صرع و برص و بهق و خفقان دماغ و نقرس
و مفاصل و درد معده و جراحات و داء الکلب و داء الحیة و داء الفیل و داء الثعلب و غب و ربع
و یرقان و صداع و بواسیر و زحیر و درد جگر و سپرز و تاریکی چشم را زایل کند و باه را زیاده
کند و خاصیت این در یکدسته کاغذ نوشته بود اینجا کوتاه کردیم صفت آن جنطیانا رومی
و قردمان و نارمشک و تخم بنجنکشت و حب الغار و زراوند طویل از هر یک یکدرم انیسون
و چند سد ستر و حب بلسان و عود بلسان و اسارون و سلیخه و مصطکی از هر یک یکدرم و نیم
مرمکی و وج و زرنباد و درونج عقربی و تخم کرفس از هر یک دو درم زعفران و جوزبوا
و قرنفل و راوند چینی و قاقله کبار و بسباسه و اشنه و دارچینی و سنبل الطیب از هر یک سه درم
بادرنبویه یکدرم صبر سقوطری ده درم تربد سفید مجوف خراسانی بیست و پنج درم عود خام
دو از ده درم لک مغسول و ورد احمر از هر یک یکدرم سعد سفید و حب محلب از هر یک چهار
درم هلیله سیاه و بلیله و آمله از هر یک شش درم تخم جرجیر و تخم حماض و تخم گندنا از هر یک دو درم
زرنب و افلنجه و سنبل هندی و اسقیل مشوی از هر یک [illegible] مجموع کوفته و بیخته و بروغن
بادام تلخ باسه چندان عسل کف گرفته بسرشند و در ظرف آبگینه کنند [illegible] ماه در میان جو نهند بعد از آن
استعمال کنند و چندانکه کهنه تر گردد بهتر شود و شربتی از وی دو درم تا هفت درم بود باحتیاط
معجون عطایی این نسخه از آن مولانا مرحوم مغفور صدر الملة والدین عطای تبریزی علیه الرحمة
والغفران است و این معجون جهة دفع سرعت انزال نظیر خود ندارد و مجربست و آزموده و نافع
صفت آن لبان ذکر و علک رومی و جفت بلوط و بزر البنج از هر یک ده درم عسل دو وزن
ادویه باید که جفت و شهدانه باهم بکوبند و بیزند و لبان و علک باهم معجون سازند شربتی دو مثقال و
غذا دو نوبت کباب بود نوع دیگر از معاجین که همین خاصیت دارد مستعمل مولف این

کتاب

202

کتاب است بلوط و کندر و شونیز و لبان ذکر از هر یک ده درم کمون کرمانی و نانخواه و کرویا از
هر یک یکدرم پوست بلیله و پوست هلیله زرد و آمله مقشر و هلیله سیاه از هر یک سه درم کشنیز
خشک ده درم مجموع کوفته و بیخته باسه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی دو مثقال بامداد
و شبانگاه همچنین غذا دو نوبت کباب مناسب باشد نوع دیگر که منسوبست بخواجه رشید
وزیر و منع تقطیر بول میکند و در دفع سرعت انزال نیز دخلی تمام دارد صفت و اخلاط آن
کبابه چینی و فوفل و قرنفل و جوز الطیب و خصی الثعلب و مصطکی و نانخواه از هر یک سه درم
عسل سه وزن ادویه شربتی یکمثقال تا دو درم مناسب باشد و غذا کباب یا آب گوشت
با زرده تخم مرغ نیم برشت معجون لبوب نوع دیگر مستعمل خاصیت وی آنست که منی بیفزاید
و گرده را قوة دهد و نعوظ تمام آورد و سردی و ریگ از مثانه پاک کند و مجربست صفت
آن مغز بادام و پسته و مغز فندق و مغز نارجیل و مغز چلغوزه و مغز حبة الخضراء و مغز حبة الزلم
و مغز حب فلفل و کنجد مقشر و تودری زرد و سرخ و تخم شلغم و مغز گزر و تخم اسپست و تخم پیاز
و لسان العصافیر و تخم انجره و بهمن سفید و زنجبیل و دار فلفل و کبابه و بهمن سرخ و دارچینی
و خصی الثعلب و قرفه و خشخاش مصری و خولنجان و تخم ملیون از هر یک شش درم بعضی
از اطبا که از انجره احتراز کنند در استعمال کردن آن بسبب سمیتی که دارد و مولف کتاب
گوید من بسیار تجربه کرده ام در قوت باه بعد از خصی الثعلب هیچ به از انجره نیست خاصه
اگر با شیر گاو تازه خورند سه روز متوالی اگر چه صاحب منهاج آورده باشد که چون با شیر
خورند مقوی باه بود لیکن شیر مصلح آنست و دفع سمیت آن میکند و عسل بقدر حاجت شربتی
یکمثقال بود تا دو درم معجون لبوب نوع دیگر نسخه غریب خاصیتش آنست که منی بیفزاید و نعوظ
تمام آورد و گرده و پشت را قوة دهد مرجعه تمام صفت آن مغز پسته و مغز فندق و مغز
چلغوزه و نارجیل از هر یک یکدرم مغز بادام و کنجد مقشر از هر یک ده درم لسان العصافیر
و حب الرشاد و تخم اسپست از هر یک یکدرم فانیذ ده درم زنجبیل و کبابه و دار فلفل و کندر
ذکر از هر یک دو درم بهمن سرخ و سفید و تودری سرخ و زرد از هر یک چهار درم خسک
مربا و تخم گزر و تخم شلغم و تخم حماض و تخم انجره از هر یک [illegible] درم عسل سه وزن ادویه شربتی

بدل قلقل بوزن آن تودری بود
و بوزن آن حب صنوبر بود

نکمشقال تا دو مثقال نافع بود معجون لبوب نوع دیگر خاصیت وی آنست که گرده را قوت دهد و نعوظ
تمام آورد و منی بیفزاید صفت آن مغز بادام و مغز پسته و مغز فندق و مغز جلغوزه و کنجد مقشر
از هر یک یکدرم حلیون و شقاقل از هر یک شش درم تودری سرخ و سفید و بهمن سرخ و سفید از
هریک سه درم تخم شلغم و تخم تره تیزک و تخم حماز و تخم انجره و تخم گزر و لسان العصافیر از هر یک دو
درم تخم اسپست و قند سفید از هر یک بیست درم عسل سه وزن ادویه شربتی یکمثقال تا دو مثقال
نافع بود معجون لبوب نوع دیگر خاصیت وی آنست که منی زیاده کند و نعوظ تمام آورد و محرور
مزاجان را غایت نافع بود صفت آن مغز بادام مغز فندق مغز جلغوزه و مغزین و مغز نارجیل و مغز حب
الزلم و مغز حب قلقل و مغز پسته از هر یک ده درم زنجبیل و دار فلفل و نارمشک از هر یک دو درم
و نیم فانید سه وزن داروها فانید را با قدری آب یکدار ندو ادویه کوفته و بیخته بدان سرشته
و مرکب باید که معلوم کند که فانید را در کتاب مراد چیست فانید را کعب الغزال مراد است
و آن فانید که آرد در آن باشد باید که قطعا مستعمل نکنند و صنعت فانید صاحب منهاج گفته است
معجون لبوب نوع دیگر نسخهٔ خوب خاصیت وی آنست که عروق پر کرد اند و قضیب سخت
کند و محرور مزاجان را شایسته بود صفت آن مغز نارجیل و مغز جلغوزه و مغز بادام و حب الزلم
و مغزین و مغز پسته و کنجد مقشر و شقاقل مصری و خشخاش سفید و تودری زرد و سرخ و بهمن
سرخ و سفید از هر یک یکدرم کوفته و بیخته هر چه ادویهٔ خشک باشد جدا کرده اند و هر چه لبوب
باشد جدا کرده اند کوفته و بوزن مجموع قند کوفته اضافت کنند و به آب ترنجبین معجون کنند
شربتی ده درم و بغایت است درین باب معجون بزور اللباه مستعمل مولف این کتاب این
معجون در امر مجامعت فعل عجب میکند و درین باب بغایتست صفت آن تخم گزر و تخم شلغم
و تخم حماز و تخم کندنا و تخم ترتیزک و تخم اسپست و تخم جرجیر و تخم سلیون و مغز جلغوزه و مغز حب
الفلفل و مغز حب الزلم و تودری و قسط شیرین و تودری سرخ و زرد و لسان العصافیر و شقاقل
و بهمن سرخ و سفید و دار فلفل و حب الرشاد و حلتیت و قرفه از هر یک شش درم کوفته و بیخته
بعسل کف گرفته بسرشند شربتی سه درم با شراب تازه بیاشامند و بعضی شراب نوشیرین بیاشامند
معجون بلاسه نوع دیگر از قول مولانا رفیع الدین رحمه الله علیه فلفل و دار فلفل و زنجبیل

دوا رجنی و آمله و شیطرج و زراوند و جلغوزه و جوز هندی و خصی الثعلب از هر یکی ده درم بابونه
شانزده درم مویز طایفی وانه بی دو من عسل کف گرفته یکمن ادویه را کوفته و بیخته با عسل بیامیزند
و در ظرفی چینی یا سفالی سبز کنند و چهل روز در میان جو بنهند معجون انوشدارو که آنرا جوارش
مفرح خوانند و مفرح کندی گویند و از معاجین هندی است پیش از طعام و بعد از طعام شاید
خوردن معده را قوت دهد و غذا هضم کند و رنگ روی را سرخ کرداند و بوی دهان خوش دارد
و جگر را قوت دهد و از معاجین بزرگست اخلاط آن ورق گل سرخ شش درم سعد کوفی
یکدرم قرنفل و مصطکی و اسارون از هر یکی سه درم سنبل و قاقله و بسباسه و قرفه و جوز الطیب
و سنبل الطیب و زعفران و زرنب از هر یک دو درم شیر آمله یک رطل در نه رطل آب بشکنند
تا به سه رطل آید فرو کنند و در دست بمالند و صافی کنند و یکمن فانید که آن کعب الغزال است
بقوام آورند و داروها بدان بسرشند و اگر بعسل کنند یا قند شاید و قدری مشک اضافه
میکنند شربتی دو مثقال و نیم نافع بود معجون الفقوبا اکبر مستعمل که آنرا بلادری بزرگ خوانند
سودمند بود جهة فالج و لقوه و صرع و تریاق جمیع رنجهاست که از سردی بود و باه را قوت
تمام دهد چنانچه بلغمی مزاجان را هیچ معجون در امر باه به ازین نیفتد و مجربست و آزموده صفت آن
عاقرقرحا و شونیز و قسط و فلفل و دار فلفل و وج از هر یک ده درم ورق سذاب و فطر اسالیون
رومی و حلتیت و زراوند مدحرج و حب الغار و جند بیدستر و شیطرج هندی و خردل از
هر یک یکدرم عسل بلادر چهار مثقال و نیم داروها کوفته و بیخته بروغن گردکان چرب کنند و با
سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یکدرم تا یکمثقال
بود و هر چند کهنه شود بهتر بود و مولف کتاب گوید که من جهة قوت باه کسانی که بلغمی مزاج
بودند این معجون را کفتم و استعمال کردند و بغایت پسندیده داشتند در قوت حفظ و ذهن و دفع
نسیان و فالج و لقوه و همه رنجها که از سردی بود بغایت سودمندست معجون انقرویا صغیر
مستعمل خواص این نزدیکست بخواص کبیر و شربتی از وی یکدرم تا یک مثقال بود صفت این
هلیله سیاه و پوست بلیله و آمله مقشر از هر یک ده درم سعد کوفی و سنبل الطیب و کندر
ذکر و وج و فلفل سیاه و زنجبیل و عسل بلادر از هر یک یکدرم داروها کوفته و بیخته بروغن

ترنجبین ورد اسمی بود

اسارون بدل او بمثقال وزن او وج بود و بقول جالینوس بدل او زنجبیل

بدل ... زراوند مدحرج ... بود

مرد

دارچینی

کردکان جوب کنند و باسه جندان عسل کف کرفته بسرشند و بوقت حاجت استعمال کنند که
نافعست معجون انانسیا، اکبر مستعمل سودمند بود جهة مرضهای جکر و درد شکم و ریشهای روده
و سپرز و درد عصبها را سودمند بود و درد کرده و عسر البول و سرفه را که از کثرت رطوبة در سینه جمع
شده باشد نافع بود و قطع نفث دم کند و سودمند بود بنا صور جون طلا کنند بران و بعد از
شش ماه استعمال کنند شربتی نیم درم نافع بود صنعت آن زعفران و مر و فودنج ماناو و شحم حنظل سیاه
و سنبل الطیب و اصل غافث و عصاره غافث و جکر کرک و بسّره کوسفند کوهی سوخته از هر یک
ده درم کوفته و بیخته در مثلث خوب بپانند بعد از ان باسه جندان عسل کف کرفته بسرشند و در
ظرفی کاشی یا چینی یا قلعی یا آبکینه کنند و بوقت حاجت استعمال کنند معجون انانسیا، صغیر
مستعمل سودمند بود درد جکر و سرفه و درد معده و بادها و ریش سینه و جهة دفع سموم هوام نفّاع
سود دهد اخلاط آن معیه سایله و یابسه و مر و زعفران و قسط مر و سنبل الطیب و عود بلسان
و افیون و سلیخه از هر یک نخدرم عصاره غافث ده درم بیخ مهک خراشیده پانزده درم
کوفته و بیخته باسه جندان عسل کف کرفته بسرشند شربتی نیم درم و بعد از شش ماه استعمال کنند که
نافعست معجون فلافلی نسخهٔ صاحب کامل جهة ریح نافع بود صنعت آن فلفل سیاه و سفید
و دار فلفل از هر یک بیست درم عود بلسان ده درم رکسل و تخم کرفس و سلیخه و سنبل ابیوش و اسارون
و راسن از هر یک یکدرم بسرشند معجون افلونیا رومی مستعمل سودمند بود جهة قولنج و عسر البول
و سپرز و سعل و تشنج و درد جکر و درد دندان جون بروی نهند ساکن کرد اند و سرفه و خفقان
زایل کند صنعت آن زعفران نخدرم فلفل سفید و بزر البنج از هر یکی شش درم افیون ده درم
فطر اساليون و سنبل الطیب از هر یکی جهار درم تخم کرفس نبطی سه درم ساذج هندی و سلیخه و عاقرقرحا
و حب بلسان و فرفیون از هر یک یکدرم داروها کوفته و بیخته بروغن بلسان جرب کنند و باسه
جندان عسل کف کرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی مانند یک نخود از بهر قولنج
و درد کرده بآب کرفس دهند و بعضی از اطبا بدل تخم کرفس دو قوتی کنند و قوة این معجون از
سه ماه تا سه سال می ماند معجون افلونیا پارسی مستعمل سودمند بود قولنج را و خون نان باسها
رحم اما ذهن و دماغ را نقصان دهد صنعت آن فلفل سفید و بزر البنج از هر یک بیست درم

افیون

204

افیون ده درم زعفران نخدرم و بعضی از اطبا طین مختوم ده درم میکنند و سنبل الطیب و مر
و عاقرقرحا و فرفیون از هر یک ده درم جندبیدستر یکدرم زرنباد و درونج عقربی از هر یک
نیم درم مشک ترکی و مروارید ناسفته از هر یک نیم مثقال کافور قیصوری دانک و نیم مجموع کوفته و بیخته
باسه جندان عسل کف کرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یکدرم و هر جند کهن
تر شود بهتر باشد و قوة این معجون همان قدر می ماند که فلونیا رومی تا سه سال نوع دیگر معجون
برشعثا نسخهٔ حکیم ابو البرکات سودمند بود مرضهای قلبی را از همه نوعی و درد معده که
از باد کرم بود و سرد و مراری و سوداوی و وسواس و مالیخولیا و استسقا و بیخوابی را
نافع بود و خاصیت این بسیار است و صاحب منهاج همه کفته است اینجا کوتاه کردیم صنعت آن
فلفل سفید و فاشرا و فرنجمشک و فو و بزر البنج ازرق از هر یک ده درم زعفران و زراوند
طویل و جنطیانا رومی و بصل الفار مشوی کرده و خشک کرده جنانچه شرطست و جدوار
از هر یک جهار درم حب الغار و افیون و مر از هر یک شش درم عاقرقرحا و سنبل الطیب
و ناردین از هر یک دو درم جندبیدستر و فرفیون از هر یک یکدرم مجموع کوفته و بیخته باده جندان
عسل کف کرفته و بعضی باسه جندان میکنند بسرشند و بعد از انکه سرشته باشند در هاون
کنند و تمام بکوبند و بعد از ان در ظرفی آبکینه یا چینی کنند و سر آن محکم دارند و بعد از
شش ماه استعمال کنند که نافع است و مجرّب و آزموده نوع دیگر برشعثا نسخهٔ غریب مرضهای
و زعفران و لبنی و کمادریوس و جنطیانا و حرف از هر یک ده درم طین مختوم و افیون و سنبل
الطیب و صمغ عربی و جندبیدستر و غاریقون از هر یک سه درم اقاقیا و سوفاریقون و فطراسالیون
از هر یک ده درم قصب الذریره و دارشیشعان و حب الغار و عصاره لحیة التیس از هر یک
نخدرم زراوند طویل و ریوند چینی و اسارون و حماما و جعده و روغن بلسان از هر یک سه
درم و نیم مرجمع صمغ و عصاره بود بجوشانند و باقی داروها کوفته و بیخته باده جندان عسل کف
کرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند نوع دیگر برشعثا جنطیانا و سلیخه و دار فلفل
و دارچینی و جندبیدستر از هر یک جهار درم سنبل الطیب و فقاح اذخر و زراوند طویل از هر
یک ده درم زعفران یکدرم افیون ده مثقال انیسون و تخم کرفس و بیخ کرفس از هر یک بیست درم

فلفل سیاه هشت و سه مثقال قسط و دو قوه و اسارون از هر یک ده درم زنجبیل و فودنج خشک از
هر یک هفت درم روغن بلسان یا روغن گل سرخ از هر کدام که باشد ده درم عسل دو وزن ادویه
بعد از شش ماه استعمال کنند و خاصیت این بسیار است اینجا کوتاه کردیم معجون حجر الیهود
مستعمل خاصیت وی آنست که ریگ گرده و مثانه بریزاند صفت آن مغز تخم خیار بادرنگ
و مغز تخم کدو و مغز تخم خربزه و حب کاکنج از هر یک شش درم حجر الیهود شش ده درم کوفته و بیخته با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند معجون کاکنج مستعمل سودمند بود جهت درد گرده و مثانه صفت آن
بزر البنج و رازیانه از هر یک هفت درم مغز تخم خیار زه پنج درم تخم حماض و افیون و مغز
جلغوزه بریان کرده و مغز بادام بریان کرده و زعفران از هر یک سه درم حب کاکنج هشت
پنج عدد کثیرا چهار درم مجموع کوفته و بیخته به مینجخ بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند
نوع دیگر معجون کاکنج مستعمل تخم کرفس و رازیانه از هر یک هفت درم مغز تخم خیار زه دو درم
بزر البنج و تخم حماض بری و افیون و مغز جلغوزه بریان کرده و زعفران و مغز فندق مغز بریان
کرده و مغز بادام تلخ مقشر بریان کرده از هر یک سه درم حب کاکنج هشت و پنج عدد کوفته و بیخته
بثلث بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند و گویند این معجون [illegible] می باید ساخت و قی
که بسرشند و شربتی از آن یک درم باشد معجون عقرب مستعمل جهت سنگ مثانه و گرده که عقرب بغایت
بود وصف سوختن عقرب آنچه در دیگ سوزند بگیرند دیگ سفالین و عقرب در آن اندازند و دیگ را
در گل گیرند و در تنوری که چوب از بسیار سوخته باشند آتش آن را بیرون آورند و دیگ را
در تنور نهند و سر آن یک شب بر نهند و روز دیگر بیرون آورند و در ظرفی آبگینه نگاه دارند
و هرگاه که خواهند استعمال کنند و بعضی گویند شش ساعت در تنور رها کنند و بعد از آن بیرون
آورند اخلاط آن عقرب سوخته سه درم جنطیانا رومی یک درم زنجبیل یک درم فلفل و دارفلفل
از هر یک دو درم [illegible] کاکنج پنج درم [illegible] چهار درم مجموع کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند
و بعد از شش ماه استعمال کنند بالغ را شربتی دانگی بود و نابالغ را نیم دانگ و [illegible]
و مجرب معجون [illegible] مستعمل و این معجون را از تریاق [illegible] ماند و از معاجین کبار است خاصیت
وی آنست که درد معده و سوء الهضم و قولنج و عسر البول و جمله مرضهای بلغمی و بادهای بلغمی را سودمند

بود

بود و بغایت مجرب صفت آن جند بیدستر و دارچینی و افیون و اسارون و مو و فو از هر یک یک مثقال
تخم فلفل و دارفلفل و قسط از هر یک شش مثقال کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از دانگی تا
یک مثقال بود و بعد از شش ماه مستعمل بود نوع دیگر معجون سجزنیا جند بیدستر و دارچینی و فو و مو و قوه و اسارون
از هر یک یک مثقال کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و چهل درم مثلث و دانگی تخم زعفران اضافه
کنند شربتی از دانگی تا ده مثقال بود و این سجزنیا بدل امروسیا است و همان عمل میکند و مجرب است معجون
حلتیت مستعمل خاصیت وی آنست که سودمند بود جهت تب ربع و گزیدگی همه جانوران صفت آن
حلتیت طیب و فلفل سیاه و مرصافی و ورق سداب خشک از هر یک ده درم کوفته و بیخته با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک درم تا یک مثقال بود نوع دیگر معجون حلتیت که صاحب منهاج را است دفع
سمها همه جانوران کند صفت آن مرصافی و قسط و ورق سداب خشک و فودنج و فلفل و عاقرقرحا
و فودنانا از هر یک شش درم حلتیت بوزن مجموع کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی نیم درم تا یک مثقال
بود معجون [illegible] مستعمل مرصافی و دارچینی از هر یک دو درم و ورق سداب خشک و لودنه و کوهی و فودنانا
و فلفل [illegible] و قوه و حلتیت و سکنجبین و جاوشیر از هر یک سه درم ابهل ده درم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند شربتی سه درم در طبیخ خرما ده درم روغن گاو نافع بود معجون زوفا مستعمل رب
السوس و زوفا خشک و پرسیاوشان از هر یک ده درم و فودنانا و فلفل از هر یک سه درم مغز بادام
تلخ زراوند مدحرج تخم انجره از هر یک شش درم و بعضی در عوض پرسیاوشان [illegible] کنند مجموع کوفته
و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال نافع بود معجون جنطیانا مستعمل بود درد سپرز و جگر
و سده را بگشاید و درد معده و درد گرده و مثانه و تبهای کهن زایل کند صفت آن جنطیانا رومی
و فلفل سیاه از هر یک یک درم قسط و ساذج هندی و سنبل الطیب و راوند چینی از هر یک هفت مثقال کوفته
و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی دو درم با آب سداب معجون حب الغار مستعمل بود و سودمند
جهت دفع بلاها و دردها ساکن گرداند صفت آن ورق سداب خشک شش درم ناخواه و کمون
و شونیز و صعتر و کاشم و کرویا و فطراسالیون و بادام تلخ و فلفل و [illegible] و دارفلفل و لودنه از هر یک [illegible]
جند بیدستر و سکنجبین و جاوشیر از هر یک دو درم حب الغار هشت درم کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی
دو درم نافع بود معجون افسنتین مستعمل انیسون و تخم کرفس و اسارون و افسنتین رومی [illegible]

مغشر از هر یک ده درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و استعمال کنند سودمند بود جهة سردی
معده و جگر و مجربست معجون سنبل مستعمل سودمند بود جهة معده و جگر صنعت آن سنبل الطیب و قسط و فقاح
اذخر و قصب الذریره و مویز منقی از هر یک چهار درم زعفران مرصافی انیسون و فلفل از هر یک یکدرم مقل ازرق
دو درم سلیخه یکدرم کوفته و بیخته مقل و مویز بمالند که در مثلث خوب بیابنده باشند بعد از آن با سه وزن ادویه
عسل مصفی بسرشند و استعمال کنند معجون نافع مستعمل سودمند بود سرفه و درد جگر و سینه و معده را و آواز
صافی کند و بول براند و درد سپرز زایل کند و فتق را بغایت سودمند بود اخلاط آن مویز منقی یا تمش
ستی درم زعفران و سنبل الطیب و سلیخه رومی و دارچینی و دارشیشعان از هر یک یکدرم قصب الذریره
و فقاح اذخر و مقل ازرق و علک البطم از هر یک دو درم و نیم مرصافی چهار درم صمغها و مویز در
مثلث خوابانید و باقی ادویه کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال بود
معجون نرگس سودمند بود جهة درد معده و مفاصل و صلابت جگر و سپرز و استسقا و رطوبت و نقرس و این
معجون مخصوص است به نقرس خاصه در موسم بهار صنعت آن غاریقون و اسارون و وج و فوذنج
و تخم سذاب و فرفیون و خارخسک از هر یک مع مثقال زراوند طویل و اصل عرطنیثا و نانخواه
و قرنفل از هر یک چهارده مثقال اسقیون(?) و جعده از هر یک سی درم کافیطوس و کمادریوس و اسقولوقندریون
از هر یک شش درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال با آب گرم دهند و بعد از شش ماه
مستعمل بود معجون اصطمخیقون مستعمل سودمندست جهة تباهی مزاج و سردی معده و ضعف آن صنعت آن
قسط تلخ و سنبل الطیب و حماما و سلیخه و مصطکی از هر یک دوازده درم فلفل سیاه و زراوند طویل و تخم شبث
و انیسون و نانخواه و کمون کرمانی و دوقو و فطراسالیون و سیسالیوس و اسارون و افسنتین رومی
و انجدان سیاه و دودنه صحرای خشک و تخم جرجیر(?) از هر یک چهارده درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته
بسرشند شربتی یکدرم با آب گرم معجون قیصر مستعمل سودمندست خفقان و صرع و درد معده که از سردی بود
و سده بگشاید و در خون تغییری عظیم پیدا کند و هاضمه را قوة دهد و قولنج سخت زایل کند اخلاط آن
قند سرز(?) و رب السوس و سلیخه و قسط تلخ و فلفل سیاه و افیون و میعه و زعفران و سنبل الطیب از هر
یک سه درم جاوشیر یکدرم مشک ترکی دانگی زرنباد و درونج عقربی و مروارید ناسفته از هر یک
نیم درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی مقدار گردکانی نافع بود معجون بید ادیقون کبیر

مستعمل

مستعمل زعفران و کاشم و تخم کرفس و رازیانه و حاشا و مغز چلغوزه از هر یک شش درم قرفه و فلفل و نغل(?)
و کل قرفه و جوز الطیب و دارچینی از هر یک سه درم وج و انیسون و عود الصلیب از هر یک یکدرم عسل
سه وزن ادویه نافع بود معجون بید ادیقون نوع دیگر مستعمل جهة بادهای سرد معده و سودمند بود بغایت
صنعت آن زعفران و کاشم و تخم کرفس و رازیانه و حاشا و مغز حب صنوبر کبار مقشر از هر یک شش درم مغز بادام
مقشر و کندر ذکر از هر یک دو درم فلفل شصت درم کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند
و مجربست معجون امروسیا مستعمل دوقو و کمون کرمانی و عود بلسان و سلیخه رومی و فوذنج ماناه و فقاح اذخر
و تخم کرفس از هر یک یکدرم فلفل سیاه و قسط تلخ و فلفل سعد از هر یک نیم درم مرصافی سه درم حب الغار
ده عدد وج و زعفران از هر یک دو درم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی
یکمثقال با آب گرم دهند و قوة این معجون از دو ماه تا یکسال بماند و گویند تا سه سال بماند معجون تربد مستعمل
حسنی سقمونیا پرورده ده درم تربد سفید مجوف خراشیده صد درم خیربوا و قاقله و رازیانه و ... دارچینی
و ... و قرنفل و فلفل از هر یک پنج مثقال قند سفید صد درم کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی
پنج مثقال مفید بود معجون نجاح مستعمل مولف خاصه مسهل سودا است و طعم لزج و خلطهای غلیظ صنعت
آن هلیله سیاه و پوست بلیله و پوست هلیله کابلی و آمله مقشر و افتیمون از هر یک ده درم تربد
مجوف سفید و بسفایج و اسطوخودوس از هر یک یکدرم غاریقون سه درم حجر لاجورد و حجر ارمنی مغسول
از هر یک دو درم و نیم سقمونیا سه درم عسل کف گرفته صد و پنجاه درم نوع دیگر معجون نجاح هلیله سیاه و پوست
بلیله و آمله مقشر از هر یک ده درم اسطوخودوس و افتیمون و بسفایج و تربد سفید مجوف خراشیده
از هر یک یکدرم کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند و در بعضی نسخه حجر لاجورد و غاریقون از هر یک یکمثقال
اضافه میکنند نوع دیگر معجون نجاح از کامل الصناعه جهة مالیخولیا و مادهٔ سوداوی مفید بود صنعت آن
هلیله سیاه و بلیله و آمله مقشر و منقی از هر یک ده درم بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس
از هر یک یکدرم و اگر خواهند که بقوه تر شود غاریقون و حجر ارمنی(?) سیاه و سقمونیا بقدر حاجت
زیاده کنند مجموع کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند که نافع بود و سودمند نوع دیگر معجون خیارشنبر
از اصول تراکیب و درین نسخه سقمونیا زیاده از قانون نوشت و این نسخه مستعمل مؤلف منست صنعت آن
سعال تربد سفید مجوف خراشیده و بروغن بادام چرب کرده و سنا از هر یک چهار درم رب السوس ...

نمک سندی هفت درم مصطکی و انیسون و رازیانه از هر یک ده درم سقمونیا مشوی پانزده درم روغن
بادام هشت مثقال فانیذ کرمانی و عسل قلوس خیار شنبر از هر یک صد درم شربتی پنج مثقال نافع بود درد جگر
معجون صاحب قلوس خیار شنبر پانزده درم شیر خشت ده درم ترنجبین هشت درم تخم آرند آنگاه پوست هلیله
هفت درم تمر هندی منقول دو درم افسنتین دو درم بادیان سه درم انجدان سه درم تخم سورنجان دو درم
سنا مکی ده درم اراده بالوده و بیخته مران بسرشند شربتی ده درم با پنج مثقال در آب گرم نافع بود
معجون بوریک مسهل مغز تخم خربزه و مغز بادام مقشر و قند سفید از هر یک سی درم سقمونیا مشوی دو
مثقال تخم سقمونیا در آب حل کرده داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند و این مسهل صفراست و محرب است
معجون بنادر یطوس مسهل مولف خاصیت این معجون بسیار است سودمند بود بنای مزاج سرد که
جگر و معده و سپرز و درد کرده و رحم و حیض برانگیزد که بسته باشد بکشاید و قولنج بشکند و زائل
سهل است بی مشقت و مرضها کهن و امثال که از بلغم لزج غلیظ بود دفع کند و نسیان و تاریکی
چشم و عسر النفس زائل کند و سینه را از خلطهای فاسد پاک گرداند و بدن را قوت دهد و فربه گرداند
و بادها سوزی بشکند و سده جگر و سپرز بگشاید و درد سینه و ضعف نفس زائل کند و سودمند بود کسی
که رنگ زرد شده باشد از نقصان خون و سودمند است حبس خون در عروق بود یا از سردی بود
و سودمند بود در استسقائی که از ضعف جگر باشد و سردی آن و سودمند بود همه دردها
سرد و جذام و برص و خلطهائی که در گرده و مثانه بود و جگر از آن و خلطهای سیاه سوخته و بلغم
فاسد عفن جمع کند و لقوه و رعشه و فالج و خناق و صرع زائل کند و قوت حرارت غریزی
را زیاده کند و این معجون را خاصیت بسیار است اینجا کوتاه کرده و جالینوس گوید این
معجون پیش از زمان ما ترک کرده اند نام ملکی که در آن وقت بوده است و اسم آن ملک
بنادریطوس بوده است از ملکان یونان شربتی چهار مثقال از مطبوخ افتیمون و غاریقون
استعمال کنند صفت آن صبر سقوطری و غاریقون از هر یک شش درم زعفران و دارچینی و وج
و مصطکی و روغن بلسان و حب بلسان و فرفیون و فلفل سیاه و دار فلفل و مر و جنطیانا و فقاح
اذخر و حماما از هر یک دو درم فسطا و کادریوس و افتیمون اقریطی از هر یک چهار درم اسارون
و سلیخه و سقمونیا از هر یک شش درم سنبل الطیب سه درم مجموع کوفته و بیخته باسه چند آن عسل کف گرفته

مفتاح

بسرشند و قوت وی تا چهار سال باقی می ماند معجون مسک نسخه مولف قرنفل و خولنجان
و بسباسه قاقله صغری و مصطکی و بسباسه و لسان العصافیر و عاقرقرحا و پوست اترج از هر یک
پنج درم فرفیون و اشنه از هر یک هفت درم جوز بوا ده درم قاقله و دارفلفل و نارمشک و زعفران
از هر یک سه درم سنبل الطیب ده درم عنبر اشهب یک درم مشک نیم درم عود اغلظ بیست و ده درم
روغن بادام ده درم عسل یک وزن همه ادویه شربتی بقدر حاجت معجون دیگر مسهل
مولف جهت هضم طعام و قوت مجامعت و قوت نشاط سودمند بود و اشتهای طعام باز
دید کند صفت آن عاقرقرحا شش درم فلفل سفید هفت درم زعفران سه درم قاقله
کبار ده درم قرنفل ده درم مصطکی هفت درم فرفیون هفت درم جوز بوا همین قدر مشک
ترکی نیم درم عنبر اشهب یک درم عود اغلظ سی درم روغن بادام ده درم قند سفید صد درم
شربتی بقدر حاجت نافع بود معجون مسک مسهل سودمند بود درد جگر و ضعیف
معده و سردی آن و سده بگشاید و تحلیل ورمها و غلظ کند صفت آن
مشک و سلیخه و سنبل الطیب و ساذج و لک و مقل و زرنباد و حسنی و حشیشا از هر
از هر یک دو درم زعفران و نانخواه و تخم کرفس و مصطکی از هر یک سه درم عود هندی
و قرنفل و مرصافی از هر یک نیم درم مجموع کوفته و بیخته با سه چند آن عسل
کف گرفته بسرشند شربتی یک درم با آب گرم نافع بود معجون ...و ج مسهل
سودمند بود کسی را که آب از چشم روان بود صفت آن وج و دارچینی
و رحل و تخم ... را زیانه از هر یک پنج درم کوفته و بیخته با سه چند آن
عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال نافع بود و مجرب است
و آزموده معجون قسط مسهل سودمند بود درد معده و جگر را
صفت آن دارچینی هفت درم قسط تلخ هفت درم انیسون و تخم
کرفس و اسارون از هر یکی سی و سه درم کوفته و بیخته با عسل
کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال نافع بود معجون متوسط
که سرد گرداند و نشوه بیاورد صفت آن گل سرخ هفت درم

سعد و قرنفل مصطکی سنبل اسارون بسباسه جوز بوا از هر یک نخود درم قرنفل
زرنب از هر یک چهار درم زعفران شش درم قاقله بال از هر یک
سه درم جوز و اعظم منزوره درم مجموع کوفته و بیخته بعسل سفید
سرشته بسرشتی کمثقال و اگر قدری مشک و عنبر و عود اضافه
کنند بهتر باشند معجون بمری مستعمل و این عزعواریش نیز است و صفت
آن در باب جوارشات گفته شود جهة قولنج و عسر البول نافع بود
صفت این حبهای پی دانه پانزده مثقال بوره ارمنی و زیره
کرمانی و زنجبیل و فقل اسالیون از هر یک دوازده درم سقونیا
مشوی پنج درم مغز بادام سفید کرده و ورق سداب خشک از هر
یک ده درم و باید که زیره کرمانی
مگر و زور در سرکه خوب نقع کرده باشند
هم کوفته و بیخته با مغز و عسل سرشته
شربتی نیم مثقال و دمان
فعل جوارش جمری
میکنند دو خواص

صح السائس

سفر طعام و قوه پشت و مجامعت دکره را اجابت سودمند بود و اشتهای طعام باز پدید آورد
قرنفل نخود درم خولنجان درم اشنه درم زنجبیل درم قاقله سه درم سا[illegible]
نخود درم سنبل الطیب ده درم عود قرنفل سه درم قاقله نخود درم نارمشک سه درم پوست اترج
نخود درم زعفران سه درم عنبر یک درم مشک نیم درم قرنفل نیم درم روغن بادام ده درم
عسل بوزن ادویه شربت یک درم باب ال ... جوارشات جوارش ... منفعت کند
گرده و مثانه را و باه را زیاده کند و خوشبو دارد و بهتر آورد صفت آن تخم حلیون تخم پیاز تخم گندنا
تخم شلغم تخم اسپست تخم جرجیر الرشاد کرنب مغز حبة الخضرا لسان العصافیر تخم تره تخم خربزه
مغز فلفل و بلغر از هر یک سه درم زنجبیل شقاقل مصری خولنجان دارفلفل از هر یک نخود درم دارچینی
جوز الطیب بهمن از هر یک دو درم سره سقنقور نخود درم خصی الثعلب ده درم ذکر گاو
گرده سوده ده درم دارو با کوفته بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربت منفعت
کند گرده و پشت را و معده را قوی کند و بلغم دفع کند و بوی دهان خوش کند و آب رفتن از
دهن باز دارد و بادها بشکند و سردی و ریگ از مثانه پاک کند و تخمه و ناگواریدن طعام نیز
و آب پشت بیفزاید و جگر گرم و مغز را قوی کند و عرق النسا را سود کند و سالی سر روز از این معجون
بخوردن بطبیب محتاج نباشند و اگر ده کنیزک دارد همه را خشنود کند ... تخم گزر تخم کرفس
و پشت ناتوان را ... تخم شلغم تخم خربزه مغز تخم خیار بالنگ تخم کرفس از هر یک پنج مثقال قرنفل
و زعفران مصطکی جوز ... از هر یک دو درم بسباسه قرنفل قلقلونه کبابه از هر یک سه درم
عنبر اشهب یک درم کوفته بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از دو ماه استعمال کند
شربتی دو درم تا دو مثقال شاید ... و این جوارش را خاصیت بسیار است معده را
و اقوی کند و بوی دهان خوش کند و باد ... و بسیاری بول که از سردی مثانه بود باز دارد
و سرفه بلغمی ببرد و باه را قوت دهد و لون را صافی کند و بادها ... ببرد و در سرکه از سود
بود ببرد و خوش ... و نیق را سودمند بود و بواسیر و ریگ گرده دفع کند و سیاهی موی نگاه
هر که چهل روز استعمال کند ... پیر ... جوان گردد و بعد از ده روز ...
باشد استعمال کند اخلاط آن سنبل الطیب قاقله ملیخه دارچینی خولنجان قرنفل سعد کوفی ...

فلفل سفید دار فلفل قسط بحری عود بلسان اسارون حب الآس قصب الذریره از هر یک دو درم مصطکی
ده درم قند بوزن ادویه مجموع کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی دو مثقال پیش از طعام
و بعد از طعام توان خورد جوارش کمون کبیر زیره کرمانی مدبر چنانچه ذکر رفت دو رطل بغداد فلفل — مستعمل
سی درم زنجبیل چهل درم ورق سداب خشک چهل درم بوره ارمنی ده درم سلیخه رومی دارچینی
قرفه حب بلسان سنبل الطیب مصطکی از هر یک چهار درم کوفته بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند
شربتی یک مثقال تا دو مثقال نافع بود سوء الهضم شکم ببندد و معده را قوة دهد و قی باز دارد
و رنگ روی نیکو گرداند و اشتهاء طعام باز دید آورد اخلاط آن به اصفهانی از دانه
پاک کرده دو رطل پاره کند و سرکه بر سر آن کند و بجوشانند تا مهرا شود و بگیرد و یک رطل عسل
مصفی بر سر آن کند و هم بجوشانند تا نزدیک انعقاد پس فرو گیرد و زنجبیل فلفل دار فلفل از یک چهار
درم تخم کرفس نانخواه از هر یک یک درم زعفران دو درم مجموع کوفته بیخته بر آن افشانند و بجنبانند
تا یکسان شود شربتی چهار مثقال جوارش شهریاران سودمند بود معده و جگر و این مسهل قوی — مستعمل مولف
است خاص صنعت آن زنجبیل قرفه قرنفل دارچینی سلیخه سنبل الطیب جوزبوا هیل مصطکی قاقله
حب بلسان زعفران از هر یک چهار درم و نیم سقمونیا سه درم تربد سفید مجوف خراشیده بروغن
بادام چرب کرده هشت درم حب النیل هشت درم قند سفید بوزن ادویه کوفته بیخته بعسل کف گرفته
بسرشند شربتی از چهار درم تا هفت درم بحسب مزاج با آب گرم جوارش عود مستعمل ما ضعف را قوة دهد
و اشتهاء طعام باز دید کند و معده را قوة دهد و بلغم را دفع کند صنعت آن قرنفل سه درم قاقله کبار
دو درم عود خام پنج درم زعفران یکدرم سنبل الطیب دو درم مصطکی سه درم بسباسه دو درم جوز
بوا یکدرم قرفه یکدرم پوست اترج پنج درم زنجبیل یکدرم دار فلفل یکدرم قند یا نبات دو — دو درم
من جوارش عنبر عنبر اشهب یکمثقال نبات یکمن نبات را بقوام آورد و از سر آتش فرو گیرد و چنانچه
رسم است بپزند و عنبر در آن حل کند و بر سر سنگ ریزد و بکار برد جوارش مصطکی سودمند — مستعمل
بود سردی معده و جگر و بادها آن و بلغم دفع کند و آب رفتن از دهان باز دارد صنعت
مصطکی دو مثقال و نیم بلکه سه مثقال قند سفید یکمن مصطکی به آب ترکند و بهاون سحق کند و آن
زمان که بر زده باشند و نزدیک بود که بر سنگ ریزد مصطکی بقدری گلاب حل کند و در آن ریزد

و بر سنگ ریزد و بکار دبیر دو برد ارد و استعمال کنند نوع دیگر جوارش سقنقور مستعمل این جوارش
کسی که شهوتش منقطع شده باشد از زن و مرد شهوتش برانگیزاند بغایت نافع بود و مجرب و آزموده
صنعت اخلاط آن تخم سندفونی و شقاقل مصری و تخم شلغم و تخم درد ارو تخم جاز سفید و تخم جرجیر
و تخم ... و تخم گزر و کز نه و خصی الثعلب از هر یک دو مثقال و نیم شیره سقنقور و علک و قسط شیرین
از هر یک یکمثقال و نیم فلفل سفید و کنجد مقشر و دار فلفل و رحسل و زعفران از هر یک یکمثقال مغز خروس
بچه یکمثقال مغز سر تره شیر خواره و مغز دماغ گنجشک نر که در وقت هیجان گرفته باشند از هر یک
پنج مثقال فته یکمثقال و نیم خایه شبوط و گوشت او از هر یک پنج مثقال و شبوط نوعی از ماهی است
که در دجله بغداد می باشد و اگر خایه و گوشت وی یافت نشود ذکر گاو خشک کرده و ذکر
... خشک کرده از هر یک ده درم بدل آن کنند و استعمل مشوی گفته اند یکمثقال و نیم اما مولف
این کتاب استعمال میکند در معاجین بسبب غایت تلخی پس تخمها بکوبند و بپزند و قسط و علک را
با پنج مثقال انگبین بگدازند و مغزها همه در هاون کنند و بسایند بعد از آن ادویه را خمیر کنند و با سه
چندان عسل کف گرفته بسرشند و در ظرفی چینی یا کاشی یا آبگینه کنند و سر ظرف محکم کنند و بعد از
چهل روز سر ظرف بگشایند و استعمال کنند شربتی یکمثقال با هفت مثقال آب جرجیر یا با شیر گاو
تازه یا با یک کاسه ماء العسل حل کنند و بازخورند و غذا و نوبت اسفیدباج که با نخود و پیاز
و روغن گاو پخته باشند خورند و این جوارش در آنچه یاد کرده شد بغایت مجربست و آزموده
جوارش عود معده و دل را قوی گرداند و بیران را سود دارد صنعت آن عود هندی قرنفل
رحسل قاقله سادج هندی ... دار فلفل از هر یک دو مثقال زعفران یکدرم با عسل کف
گرفته بسرشند شربتی از آن دو مثقال بود جوارش خبث الحدید مستعمل مولف و این را انجمنوش خوانند
سودمند بود جهت استرخاء معده و بواسیر و تباهی مزاج و باه را زیاده کند و گونه روی صافی
گرداند و دفع سرعت انزال بکند وقتی که چهل روز متواتر استعمال کنند شربتی دو درم بود صنعت
آن پوست هلیله کابلی و هلیله اسیاه و بلیله و آمله مقشر و فلفل و دار فلفل و شیطرج هندی
و سنبل الطیب و رحسل و سعد کوفی از هر یک ده درم تخم شبث و تخم گندنا از هر یک چهار درم
خبث الحدید بر سرکه چهار ده شبانه روز بعد از آنکه در سایه خشک کرده و بریان کرده

وبا روغن بادام دیگر باره سحق کرده صد درم عسل سه وزن ادویه داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند بعد از ان مشک ترکی اضافه کنند و در ظرفی آبگینه یا قلعی کنند و بعد از شش ماه مستعمل بود

نوع دیگر جوارش خبث الحدید مستعمل جگر و معده را سود دارد و مجامعت را قوة دهد و گونه زردی صافی کند شربتی روز اول یکدرم روز دوم دو درم هم چنین روز سیوم سه درم تا هفت درم بدین طریقه زیاده کنند و از هفت تکرار نکنند و این جوارش در قوة مجامعت بغایة است صفت آن پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و آمله مقشر و پوست بلیله و فلفل سیاه و دار فلفل و زنجبیل و سعد کوفی و شیطرج هندی و پوست اترج خشک و سونبل سوزن مدبر بسرکه و خبث الحدید مدبر بسرکه چنانچه ذکر رفت در نسخهٔ اول و کنجد مقشر از هر یک ده درم مجموع کوفته و بیخته بروغن گاو چرب کنند و بعسل کف گرفته بسرشند که نافع بود

نوع دیگر جوارش زرعونی مستعمل تخم جزر و تخم شلغم و تخم ساز و تخم تره تیزه و تخم ملیون و مغز چلغوزه و حب فلفل و حب الزلم و بهمن سرخ و سفید و شقاقل مصری و بوزیدان و دانهٔ گبر و لسان العصافیر از هر یک دو درم علثیث طیب و خردل سفید و فلفل سیاه از هر یک پنج درم روغن جوز هندی و مشک آن مقدار که ادویه بدان چرب کنند عسل کف گرفته سه وزن ادویه شربتی سه درم تا سه مثقال نافع بود و هر بامداد بناشتا و اگر در وقت خواب نیز خورد شاید و باید که پیشتر از انکه معجون تناول کند بیست درم شکر سفید با یک کاسه شیر تازه بیاشامد تا منفعت آن تمامتر گردد

نوع دیگر جوارش زرعونی نسخهٔ شیخ نجیب الدین سمرقندی علیه الرحمه و این نسخه شیخ در قرابادین کبیر آورده است و این نسخه معتمد علیه است صفت آن تخم ملیون و شقاقل مصری و بهمن سرخ و سفید و تودری سرخ و زرد و ناف سقنقور و لسان العصافیر از هر یک پنج درم زنجبیل و تخم شلغم و تخم گزر و تخم اسپست و تخم زیرکو و تخم جرجیر و تخم پیاز و تخم گندنا و خولنجان و جوز الطیب و دارچینی و دار فلفل و بوزیدان از هر یک سه درم تخم انجره دو درم اسغیل مشوی سه درم آورده است اما مستعمل مولف این کتاب نیست فاینده که ازان کعب الغزال مراد است بوزن ادویه مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال تا دو مثقال شاید و این زرعونی نزدیکست بجوارش سقنقور که ذکر کرده شد و اگر سقنقور یافت نشود بدل آن دو وزن آن خصی الثعلب یا قدری خردل کنند بغایت نافع باشد

و بر سنگ ببرند و بکار ببرند و مستعمل کنند جوارش آمله آمله در شیر گاو پاینده پنجدرم مصطکی سه درم پوست ترنج سه درم پوست بیرون پسته سه درم زرشک منقی دو درم عود خام دو درم قند سفید یکمن نیم والله اعلم و احکم

باب الرابع فی الاطریفلات اطریفل بزرگ سود مند بود بواسیر را و لون نیکو گرداند و باه را زیادت کند و معده را قوت دهد اخلاط آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر فلفل دار فلفل از هر یک سی درم زنجبیل بوزیدان پیاسه شیطرج هندی شقاقل مصری تودری لسان العصافیر مغز حب قلقل کنجد مقشر قند سفید خشخاش سفید بهمن از هر یک ده درم مجموع را کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده با سه وزن عسل مصفی بسرشند شربتی یک مثقال تا دو مثقال بعد از دو ماه استعمال کنند و قوت این تا سه سال می ماند

اطریفل کوچک سود مند بود جهة استرخاء معده و رطوبت ان و بواسیر را دفع کند و ذهن نیکو گرداند صنعة آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست هلیله زرد آمله مقشر پوست بلیله از هر یک ده درم کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از دو ماه استعمال کنند شربتی یکمثقال تا دو مثقال و قوت این اطریفل و سال می ماند

اطریفل کشنیزی جهة صداع که از بخار معده بود و قوة معده بدهد اجزاء آن پوست هلیله کابلی و پوست بلیله آمله هلیله سیاه کشنیز خشک اجزا متساوی و بعضی هلیله سیاه نمی کنند کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از دو ماه استعمال کنند شربتی یکمثقال تا دو مثقال

اطریفل دماغی جهة گرمها خرد و بزرگ بغایة نافع بود اخلاط آن ترنج کابلی مقشر ده درم حب النیل تربد سفید مجوف خراشیده قنطل تلخ از هر یک پنجدرم تربد افتیمون رومی ترنج ارمنی افتیمون اقریطی بسفایج فستقی خردل سفید شحم حنظل سعد هندی اسن خشک از هر یک سه درم کوفته بیخته با دو چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی از دو درم تا چهار مثقال شاید والله اعلم و احکم

باب الخامس فی المربیات مربای اترج طبیعت وی گرم و خشک بود و قوة معده بدهد خاصه که با پوست مربا کرده باشند صنعة آن بستانند اترج بزرگ که آزاد باله خوانند و با تو کوبند و زردی آن پاک کنند و ترشی جدا کنند و گوشت آن با آب چندان جوشانند تا نیم پخته شود بیرون آورده و بفشارد و در قند صاف کرده با عسل مصفی اندازد و بقوام آورد باتش آهسته و مربیات مثل اترج و هلیله و شقاقل و جزر

[illegible]

وجوز و امثال آن بعسل بهتر بود که بقند و تمر هندی و آلوچه و سیب و به و ملجی بهتر بود که بعسل باید
تفاح مربّی جهة قوة معده و دل بغایة نافع است صنعة آن بستانند سیب اصفهانی چندانکه خواهند
و در دیگ کنند و با قند صافی کرده بجوشانند چندانکه پژمرده شود و رنگ بگرداند پس در ظرف کنند و بعد
از چهل روز مستعمل کنند و این مولف گوید سیب را آن بهتر که پوست بیرون کنند و دانه اندرون
وی بدر آورند شربتی بجوشانند تا نیم پخته شود آنگاه قند صاف کرده بر سر آن کنند و بقوام آورند
سفرجل مربی مستعمل قوة وی زیاده از سیب بود در تقویة معده صنعة آن بستانند به اصفهانی شیرین
و از پوست و دانه پاک کنند پاره کنند و با آب بجوشانند تا نیم پخته گردد پس قند صاف کرده بر سر
آن کنند و بقوام آورد و در ظرف کنند و بعد از چهل روز مستعمل کند کمثری مربی جهة قوة معده نیکو بود
صنعة آن بستانند ملجی اصفهانی نیکو کرده و با آب بجوشانند تا نیم پخته شود و قند صاف کرده بر سر آن
کنند و بجوشانند چندانکه رنگ بگرداند و در ظرف سبز کنند و بعد از چهل روز بکار برد و باید که در
از شستن ظرف باز ندارد بنفشه مربی مستعمل سینه را نرم دارد و سرفه که از حرارة بود زایل کند و خشونت
حلق دفع کند بستانند گل بنفشه خوب تازه و باید که قطعا دنبال با آن نبود و در دست بمالد تا کشته
شود و اگر خواهد با قند بکوبد در هر یکمن سر غنچه دو من قند سفید و بعضی چهار من قند میکنند و در آفتاب
نهد تا چهل روز و هر بامداد و شبانگاه درهم ورمی کند بعد از چهل روز استعمال کنند گلنجبین شکری سود مند
بود بلغم را و قوة معده بدهد و بغایة هاضمه را نافع بود بستانند ورق گل تازه یکمن و قند سفید
دو من و اگر خواهد چهار من و بجناند حمیره بنفشه گفته شد بسازد گلنجبین عسلی صنعة آن همچنانکه
گلقند است که گفته شد سود مند بود سردی معده و استسقا و فسردی جگر و سوء الهضم که از سردی بود
باب السادس فی الاشربة والربوب شراب عناب سرد و تر بود جهة سرفه و غلبه خون و اصحاب ماشرا و جدری و حصبه
و درد سینه را بغایة نافع بود بستانند عناب جرجانی یک چهار یک در دو من آب بجوشانند تا باز دو دانگ
آب آید و بدست بمالد و صافی کند و یکمن قند صاف کرده بر سر آن کند و بقوام آورد شربتی از ده درم تا
ده مثقال شراب نیلوفر سرد و تر بود نافع سرفه و درد سر و سینه و شکم نرم دارد و جهة معده و خشونت
سینه بغایة نافع بود بستانند یک وقیه نیلوفر تازه خوب بجوشانند و صافی کنند و یکمن قند صاف کرده بر
سر آن کنند و ویرا بقوام آورد شربتی از ده درم تا ده مثقال والله اعلم شراب بنفشه معتدل بود در

اهلیلج مربا معده را قوة دهد و هضم طعام بکند و خمل معده را محکم گرداند و سُدّه بلغمی بگشاید
و بواسیر را سود دارد و دوار و شناسی چشم و صداع و درد سر که از بخار معده بود زایل کند اگر قدری گشنیز
بریان کرده با وی اضافت کنند بهتر باشد صنعة آن اهلیلج مربا اولی آن بود که در تری پرورده
باشند اگر یافت نشود ضروری بود بستانند هلیله کابلی بزرگ صد عدد و در ظرفی سبز کنند و چندان آب
آن کنند که آنرا بپوشاند و بعد ازان پنجاه درم خاکستر چوب رز یا چوب بلوط بر سر آن کنند و هر سه روز بدل
میکند آب و خاکستر تا دوازده روز چهار نوبت بدل کند بعد ازان بچند آب بشوید آهسته چنانکه پوست
از وی جدا نشود و بعد ازان در پاتیله کند و آب بر سر آن کند و یک مشت جو کوفته بر سر آن کند و بجوشاند
تا جو بشکافد پخته گردد و فرو گیرد و آهسته بشوید چنانکه پوست از وی جدا نشود و سر هلیله را آزده زن
بزنند و در ظرفی چینی یا کاشی کنند و چندان عسل بر سر آن کنند که آنرا بپوشاند و هشت روز رها کنند بعد ازان
بیرون آورد و از عسل بسبب آنکه آبی که در هلیله باشد بعسل آمیخته شده باشد و عسل رقیق شده باشد دیگر
عسل تازه بر سر آن کند چنانکه او را بپوشاند و ده روز دیگر رها کند بعد ازان بجوشانند و سه جوش بکند
و در ظرفی کند این دارو ها که یاد خواهیم کرد بران افشانند اخلاط آن دارچینی و زنجبیل و زرنباد و قرنفل
و سنبل و جوز الطیب و مصطکی و عود هندی از هر یک ده درم مشک نیم مثقال زعفران یکمثقال مجموع
کوفته بیخته بران افشانند و بعد از چهل روز استعمال کنند و هر روز بیرون ظرف بشوید که خانه نامع است
شقاقل مربا مستعمل جماع را قوة دهد و باه را زیاده کند و نعوظ تمام آورد و مثانه را مدام یابند
صنعة آن بستانند شقاقل تازه و اگر تازه نباشد خشک بخیسانند یک شبانروز و آب آن بریزند و یک
شبانروز دیگر بخیسانند و سیوم روز همچنین کنند و بعد ازان مقشر کنند و بجوشانند تا نیم پخته شود بعد
ازان عسل صافی بر سر آن کنند و به آتش نرم بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرند و در ظرفی سبز کنند یا چینی یا
چهل روز بعد ازان استعمال کنند مفید است جزر مربا مستعمل باه را زیاده کند و استسقا را نافع بود و قوة
پشت بدهد و سینه را نیکو بود و معده و نافع است صنعة آن بستانند جزر خوب بسیار و پوست آن بخراشند
پاره پاره بمقدار انگشت کوچکتر کنند و چوب اندرون آن چند ازو و با قدری آب و عسل بجوشانند تا نیم پخته گردد
و بعد ازان بیرون آورد و دیگر عسل صافی بر سر آن کنند و بانگ جوشی بجوشانند و فرو گیرد و در ظرفی کنند
تا چهل روز و بیرون ظرف میشوید و شستن ظرف لازم است در همه مربیات بغیر از اترج که محتاج نیست ه

ادرار کند مربا مستعمل حرارة ساکن گرداند و طبیعت نرم گرداند و تشنگی بنشاند صنعة آن بستانند آلوچه اصفهانی یکی
با آب بجوشانند تا نیم پخته شود و قند صافی کرده برسر آن کنند و بجوشانند با آتش نرم تا بقوام آید و جلاب مانع ...
که مره سبب بلغمی و صفراوی است ابدار است و در جوشاندن رطوبتی از وی برود آلوچه نه مربا مستعمل ... را
نفع سودمند بود و تشنج مثانه را سود دهد که درد وی صلابتی باشد صنعة آن بستانند کدوی تازه و پوست آن
بخراشند و مغز آن چند ارزد و پاره کنند مانند الجنث و در دیگ کنند و به آب بجوشانند تا نیم پخته شود عسل برسر آن کنند قدری
آب بجوشانند تا بقوام آید و اگر قند خواهد همچنین ... مربا مستعمل دفع حرارة کند و تشنگی بنشاند صنعة آن
بستانند پوست خیار ... و سه شبانروز در آهک آب بخیسانند و بعد از آن بیرون آورده دیگ ... زرد
نمک آب خوب پا ناید دیگر بیرون آورده و سه شبانروز دیگر در آب صافی بخیسانند و بعد از آن برسر آتش نهند قدر
عسل و آب برسر آن کنند و بجوشانند تا نیم پخته شود و بعد از آن فرو گیرند و نهند تا آن آب بپالاید و دیگر در عسل مصفی اندازند
و برسر آتش نهند و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرند و در ظرفی کنند و بعد از چهل روز استعمال کنند ترنج مربا مستعمل
جهة قولنج ریحی و لقوه نفع عظیم دارد و معده را سودمند بود صنعة آن بستانند ترنج ترکی فربه و ...
در آب ... بخیسانند و بعد از آن بیرون آورده قدری آب عسل مصفی برسر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و بعد از
چهل روز استعمال کنند جوز مربا مستعمل سودمند بود معده سرد و گرده سرد را و باه را زیاده کند صنعة آن
بستانند گردکان تر که هنوز پوست آن صلب نشده باشد و پوست از وی جدا کنند و در دیگ کنند و عسل مصفی
برسر آن کنند و بجوشانند با آتش آهسته تا دو سه جوشی و بعد از آن در ظرفی کنند و بعد از چهل روز استعمال کنند و تا
چهل روز پوست از سر ظرف باز ندارد لوز مربا مستعمل سودمند بود سرفه را نفع دهد صنعة آن بستانند بادام مغز
مقشر و در دیگ کنند و دوشاب برسر آن کنند چندانکه آن را بپوشاند و برسر آتش نهند و دو سه جوشی سبک بزنند بعد از آن
فرو گیرند و شبانروز رها کنند و بعد از آن بیرون آورد از دوشاب دیگ کنند و عسل شهد برسر آن کنند و دو سه جوشی
بزنند سبک و فرو گیرند و در ظرفی کنند و تا چهل روز بیرون ظرف نشود بعد از آن استعمال کنند صنعة آن بستانند
عناب جرجانی یک چهاریک و در ده من آب بجوشانند تا باز ده دانگ آید و در دست بمالد و صافی
کند و یکمن قند صافی کرده برسر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید شربتی از ده درم تا ده مثقال شاید شراب نیلوفر
مستعمل سرد و تر بود نافع بود جهة سرفه و درد سینه و شکم نرم دارد و جهة معده و خشونت سینه سرفه را نافع
بود صنعة آن بستانند یک ... نیلوفر خوب تازه و بجوشانند و صافی کنند و یکمن قند صافی کرده برسر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید

سردی و تر بود جهة ذات الجنب و ذات الریه و درد گرده و بول براند و شکم نرم دارد و سینه و حنجره و سرفه
گرم با تب بود نافع بود بستانند بنفشه تازه و گل آن یک چهاریک بگیرد و ببرد و بپالاید و یکمن قند صافی
کرده برسر آن کنند و بقوام آورد و اگر بنفشه تر نبود بنفشه خشک یک وقیه که سی مثقال بود عوض بنفشه تر
کنند شراب بزوری ذات الجنب و حرارة جگر بغایة نافع بود و طبیعة نرم دارد و تشنگی بنشاند و سوء القنیه
را نافع بود بستانند تخم کاشنی بیست درم پوست بیخ کاشنی تازه سی درم نیلوفر ده درم گاوزبان
ده درم ورق گل سرخ بیست مثقال تخم کشوث در کتان بسته پنج درم و اگر پنج مثقال بود شاید ادویه
بغیر از ریوند بجوشانند و صافی کنند و قند صاف کرده یکمن برسر آن کنند و بقوام آورد و ریوند چینی سوده
بر بخته ... بگیرد و آن کند شراب بزوری جهة استسقا بغایة نافع بود و معده و جگر را مفید بود و بادها
بشکند و مفاصل را سود دارد بستانند پوست بیخ کاشنی سی درم تخم کاشنی بیست درم بادیانه ده درم
پوست بیخ بادیانه بیست درم تخم کشوث در کتان بسته پنج درم پوست بیخ کبر ده درم تخم کرفس ده درم
پوست بیخ کرفس ده درم بجوشانند و بپالایند و قند صاف کرده یکمن و نیم برسر آن کنند و بقوام آورد شراب
زوفا جهة ضیق النفس و ربو و سعال بلغمی و سعال کهنه بغایة سودمند است بستانند عناب سی دانه
سپستان پنجاه دانه انجیر سفید بیست دانه مویز طائفی بیدانه پنجاه عدد بنفشه چهار درم برسیاوشان
هفت درم تخم خطمی تخم خیارین از هر یک پنج درم نیلوفر چهار درم گاوزبان پنج درم بیخ ... هفت
درم زوفا خشک هفت درم و در نسخه دیگر ... پنج درم گفته اند بجوشانند و صافی کنند و یکمن قند
صاف کرده برسر آن کنند و بقوام آورد شراب خشخاش سرد و تر بود سودمند بود سینه و دماغ گرم ...
و نزله و بیخوابی سینه را بغایة نافع بود و حرارة بنشاند بستانند خشخاش بزرگ با پوست صد عدد و نیم
کوفته کنند و بجوشانند و در ده من و نیم آب اگر آب باران بود بهتر تا باز ده دانگ آن آید و بمالد و بپالاید
و قند صاف کرده ده من برسر آن کنند و بقوام آورد و اگر خشخاش بی پوست نیم کوفته کنند و بجوشانند
چنانچه ذکر رفت و بسازد شراب صندل سودمند بود جهة ضعف دل و جگر گرم و تب محرق بستانند صندل
مقاصری و سوده باید بیست مثقال اگر بگلاب خواهد یکشب در گلاب بخیسانند و اگر ترش خواهد
با آب غوره یا سرکه هر کدام که خواهد صندل در آن خوب بخیسانند و بعد از آن بپالاید و قند صاف کرده
یکمن برسر آن کنند و بقوام آورد شراب لیمو سرد و خشک بود اندک حرارتی در وی باشد قوة

معده بدهد و صفرا بشکند و هاضمه یاری دهد و دفع قی بکند و خمار را سود دهد و تبهای صفراوی
زایل کند و تشنگی بنشاند بستانند لیمو خوب رسیده و آب آن بگیرد و قند صاف کرده بقوام آورد
و قدری گلاب و آب لیمو آن مقدار که کفایت بود بدان ریزد و اگر یک دو جوش بزنند شاید اگر
خشک خواهد بقوام زیاده آورد و از سر آتش فرو گیرد و بر سر آتش سوختن نهد آتش آهسته و آب
لیمو ریزد تا آن قدر که کفایت بود شراب حماض ترکیب وی مانند شراب لیمو است گفته شد و منافع او
هم منافع لیمو است بلکه از وی زیاده شراب سیب بهترین آن بود که از سیب شامی یا یزدی یا اصفهانی
بزند و طبیعت آن سرد و خشک بود قوة فم معده بدهد و خفقان را سود دهد و قی ساکن کند بستانند سیب
اصفهانی خوب شیرین و معتبر کند و بکوبد و آب آن بگیرد و هر یکمن آب نیم من قند صاف کرده اضافه کند
و بقوام آورد شراب به صفت آن مانند سیب است که گفته شد اما ترش و شیرین مرد و باید شراب
فواکه قوة معده بدهد و دل و جگر را نافع بود و قی دفع کند و صفرا بشکند و زنان آبستن را سود دهد
صنعة آن آب به و آب سیب و آب جلی آب انار ترش و شیرین آب سماق آب زرشک آب کل
مساوی یکدیگر و اگر آب غوره و حماض و لیمو قدری اضافه کنند شاید آبها بجوشانند تا بنیمه و هر یکمن
آب یکمن قند صاف کرده و اگر نیم من بنهند بهتر و بقوام آورند شراب انار ترش قی باز دارد و قوة معده
بدهد بستانند آب انار ترش و بجوشانند تا بنیمه آید و هر یکمن آب انار نیم من قند صاف کرده اضافه کنند
و بقوام آورد و اگر قدری آب نعناع بریزد شاید شراب آلو بستانند آلو سیاه خوب فربه یکمن و بشو
پاک و در نیمن آب بجوشانند تا باز دو دانگ آید در دست بمالد و صافی کند و یکمن و نیم قند صاف
کرده بر سر آن کند و بقوام آورد شراب ریباس شکم ببندد و قی باز دارد و رفع تشنگی بکند بستانند ریباس
فلانی خوب و سر وی آن بیندازد و پاک کند و در هاون سنگین یا چوبین بکوبد و بکتان بفشارد
و در قدح چینی کند و یکشب بگذارد تا باز نشیند و باز قدحی دیگر پالاید آهسته چند نوبت و آنچه در
بن قدح بماند بیندازد تا تمام صاف شود بعد از آن قند صاف کند و بقوام زیاده آورد و در دیگ
به بستانی و آب ریباس بر سر آن ریزد و باز آتش آهسته بقوام آورد و باید که دیگ سنگین باشد
او مس سپید بند نکرده باشد شراب غوره قایم مقام ریباس بود در طبیعت بگیرد آب غوره خوب و صافی
کند و بجوشانند تا باز بنیمه آید و هر یکمن آب غوره یکمن قند بنهد و بقوام آورد شراب توت

بستانند

بستانند توت سیاه و آب آن بگیرد و بپزد تا باز بنیمه آید و پنج رطل از آن آب را سه رطل قند صاف کرده
بنهند و بقوام آورند و این شربت درد گلو و خناق را نافع بود شراب عود نقل از ذخیره معده سرد
و ضعیف معده را سود دارد صنعة آن عود هندی پنج درم سک شش درم سنبل دو درم قرنفل
و مصطکی و جوزبوا از هر یک دو درم مجموع نیم کوفته اندر خریطه کنند و در ده من گلاب با آتش آهسته
بپزند تا بنیمه باز آید آنرا بمالند و بیفشارند و یکمن قند بر سر آن کنند و کفک آن بردارند و بقوام آرند
و داخل مشک در وی حل کنند شراب سیب معده را قوی کند و آرزوی طعام پدید آورد و خفقان را
سود دارد صنعة آن پوست اترج ترنج یمنی مرماحوز و فیه قرنفل دو مثقال عود هندی یکمثقال مجموع
نیم کوفته اندر خریطه کنند و در قرابه کنند و دو من و نیم شراب کهنه بر زبر آن ریزند و سه شبانروز
بگذارند و از پس سه روز یکمن و نیم قند بران نهند و یکمثقال مصطکی و نیم درم مشک و زعفران با دو دانگ
سوده در خریطه دیگر بندند و در این شراب افکنند و بجوشانند تا بقوام آید آنرا بمالند و از میان شراب
بیرون کشند از این شربت مفید بود استعمال کردن شراب صندل مسهل طبیعت نرم دارد و صفرا بشکند
و دفع حرارت بکند و قوة معده بدهد صنعة آن بستانند صندل زرد پاک کرده از دانه و فوشه
و یکمن در چهار من آب بپزند تا باز دو دانگ آید و فرو گیرد و بپالاید و دو من قند صافی کرده بر سر آن کنند
و بجوشانند تا بقوام آید شراب انار ترش مسهل بستانند آب انار ترش و شیرین که با پیه آن گرفته باشند
و بجوشانند تا باز بنیمه آید بعد از آن آب انار جوشیده یکمن و آب نعناع تازه نیم من و قند صافی
کرده یکمن بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و استعمال کنند شراب گل مکرر مسهل و این مسهل صفراوی
و تشنگی بنشاند صنعة آن بستانند ورق گل سرخ خوب یکم یک رطل و در پنج من آب بجوشانند نیک
و بپالاید و دیگر یک رطل گل بر سر آن کنند و همچنان کنند تا هفت نوبت مکرر کند بعد از آن قند صافی
دو من بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید شربتی سی درم تا چهل درم شاید با سکنجبین قدری و آب برف
رب غوره بگیرد آب غوره و در دیگ سنگین بجوشانند تا باز ربعی آید و بپالاید و دیگر بجوشانند تا سدس
ماند بردارد و استعمال کند و اگر تنگ بود در ظرفی سبز کند و در آفتاب نهد شراب مورد مسهل
بگیر مورد دانه تازه و بکوبد و آب آن بگیرد و صافی کند و بجوشانند تا باز بنیمه آید و اگر مورد دانه
تازه نبود بگیرد مورد دانه خشک یکمن و در چهار من آب بپزد تا یکمن بماند و فرو گیرد و بدست بمالد

وصافی کند و نیم من قند صافی کرده بر سر آن کند و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد و استعمال کنند و این شراب
و خشک بود و تشنگی و سینه را سودمند بود و قوت معده بدهد بغایت و شکم ببندد شراب مورد بستانند دانه مورد
تازه و بکوبد و آب آن بگیرد و بجوشانند تا باز ربعی آید و صاف کند و اگر تنک باشد قدری رب اضافه
کند تا بقوام آید بعد از ان بگیرد و استعمال کند شراب انار مستعمل که بعضی رب انار گویند بستانند آب
انار عذب صافی شست و پنج من و آب سیب یکمن و نیم قند سفید سه چهار یک و بعضی آب سیب سه چهار یک
مسکته و قند یکمن و نیم و بجوشانند تا بقوام آید و این نوع بغایت مفید بود جهت مسلول و شکم ببندد و سیر فدا
سودمند بود و دبر را قوت دهد و ضعف ذبول زایل کند شراب انجیر قوت گرده بدهد باه بیفزاید و نعوظ
تمام آورد و منی زیاده کند و مثانه را پاک گرداند از علت و قوت مجامعت بدهد صنعت آن بستانند نخود
یکمن و در پنج من آب بپزد تا بازده دانگ آید و بعد از ان انجیر سفید خوب دو من و در پنج من آب بجوشانند
تا یکمن و نیم بماند و بپالاید و طبخ نخود بر سر آن کند و نخود و انجیر بینداز د و بهر یکمن و نیم طبخ انجیر یکمن و نیم عسل
کرفته بر سر آن کند و دارچینی و خولنجان و قرنفل و سنبل الطیب از هر یک یکدرم زعفران شاخ نیم درم مجموع نیم
کوفته در صره بندد و در ان اندازد و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد و استعمال کند شربتی پنج مثقال
لعق کنند پیش از غذا و بعد از غذا نیز شاید و اگر با آب گرم خورند هم شاید شراب الاصل پوست بیخ بادیان
و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ کاسنی از هر یک سی درم بیخ کبر و بادیان از هر یک پانزده درم تخم کرفس
و تخم کاسنی از هر یک بیست درم انجیر زرد بیست دانه مویز منقی چهل درم فقاح اذخر ده درم سورنجان نخار
قند یکمن عسل یکمن شربت سازند نافع بود دیگر آب سه ترش و شیرین ده رطل شراب کهن خوشبوی پنج رطل
نقل به را در شراب خوب بیاندک شبانروز و بعد از ان بجوشانند و بپالاید و بر سر آب به کند و با هم بجوشانند
تا بنیمه آید و فرو گیرد و بپالاید و باز بر سر آتش نهد و عسل یا قند آنچه خواهد دو رطل و نیم در ان اندازد و قوام آورد
که کوفته میشود دارچینی و سنبل و قرنفل و مصطکی و عود از هر یک نیم درم زعفران رشته و مشک از هر یکی دانگی در صره بسته
اگر خواهد در ان اندازد و بجوشانند و زمان زمان کیسه دارو می مالد تا تمام شود و فرو گیرد و در ظرفی کند
نافع بود شراب الاصول پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کاسنی پنج درم بادیان ده درم تخم کرفس بیست درم تخم
خراسانی سی درم انجیر زرد پانزده عدد قند یکمن و نیم صاف کرده بر سر آن کند و بجوشانند تا بقوام آید نافع بود
سکنجبین بزوری ریوندی مستعمل حنا که ذکر رفت غافث یکمن در آخر جوش افتیمون در صره کتان بسته بیندازد
تا دو سه جوش بزند تمام شود

~~بستانند توت سیاه و آب آن بگیرد و بپزد تا باز نیمه آید و پنج رطل از ان آب را سه رطل قند صافی کرده~~
~~بنهد و بقوام آورد و این شربت درد گلو و خناق را نافع بود~~ شراب نارنج بستانند انار عذب
و آب آن بگیرد و بجوشانند تا باز نیمه آید و بهر یکمن آب جوشیده یکمن قند صاف کرده بنهد و بقوام آورد
شراب گاوزبان دل را قوت دهد و توحش سوداوی زایل کند بگیرد آب لسان الثور معقد یکمن و آب
بادرنجبویه یکمن و قند صافی یکمن بر سر آن کند و بجوشانند تا بقوام آید و زعفران یکدرم در ان حل
کند و اگر بقند خواهد شاید و اگر گاوزبان تر نباشد بستانند گاوزبان خشک چهل مثقال و در
یکمن گلاب خوب بیاسانند و بجوشانند و بپالاید و قند صاف کرده یکمن بر سر آن کند و بقوام آورد و سر
ده درم شراب بالنگو بستانند بالنگو تازه یکمن و گاوزبان خشک سی درم بجوشانند و اگر بالنگو خشک
بود سی مثقال بجوشانند و بپالاید و یکمن عسل کف گرفته بر سر آن کند و بقوام آورد رب سیب
بگیرد آب سیب کافوری و صافی کند و بجوشانند و بقوام آورد رب به صنعت آن نیز مانند
سیب است که گفته شد سکنجبین ساده تب زایل کند و تشنگی بنشاند و بلغم پاک کند و محرور را
موافق بود و صحت او نگاه دارد اما باه را نقصان بود بگیرد قند صاف کرده و سرکه سفید آن
مقدار که کفایت بود بر سر هم کند و قدری گلاب در دیگ سنگین بجوشانند تا بقوام آید و اولی آن است
که سرکه در اول کند تا چون بقوام آید سرکه خام نباشد سکنجبین عسلی قوت معده و جگر بدهد و اشتها
باز دید کند و سده بگشاید و نافع است بغایت سودمند بود بگیرد به اصفهانی و کوا ری خوب
خوشبوی و از دانه پاک کند و آب آن بگیرد و یکمن آب به و یکمن قند صاف کرده و یک چهار
سرکه سفید بر سر آن کند و بجوشانند تا بقوام آید و اگر چند پاره به در ان اندازد شاید سکنجبین
بزوری سرد سده بگشاید و استسقا و سوء القنیه زایل کند و بول براند و تشنگی بنشاند و تبهای تیز را
سودمند بود صفت آن تخم کاسنی تخم خربزه تخم خیار و خیارزه از هر یک ده درم مجموع نیم کوفته در سه رطل
آب و سی مثقال سرکه نخود بیاسانند یک شبانروز و بعد از ان بجوشانند و بپالاید و یکمن قند صاف
کرده بر سر آن کند و بقوام آورد سکنجبین بزوری گرم سده جگر و معده بگشاید و بول براند و معده را
از فضول پاک کند و استسقا و سوء القنیه نافع بود و تشنگی کاذب را ساکن گرداند صفت آن بستانند
بیخ کبر پوست بیخ کرفس رازیانه انیسون تخم کاسنی تخم کشوث از هر یک پنج درم عصاره غافث

عسل

ریوند چینی از هر یک دو درم مجموع نیم کوفته در سه رطل آب و چهار یک سرکه خوب بپاشند و بجوشانند تا بقوام آید سکنجبین
بزوری سرد کوفته شد بسازد سکنجبین بزوری معتدل المزاج کاشنی تخم کرفس را از بادیان از هر یک سه درم تخم خیار زه
و خربزه و خیار از هر یک پنجدرم پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاشنی از هر یک ده درم مجموع
نیم کوفته با یک چهار یک سرکه و سه رطل آب چنانچه ذکر رفت با یکمن قند صاف کرده بقوام
آورده شده جگر و سپرز بگشاید و بول براند و تبهای مرکب را سود دهد سکنجبین عنصلی سرکه عنصل یک
چهار یک و عسل مصفی یکمن بجوشانند تا بقوام آید جهة ضیق النفس و استسقا و ربو و سعال بلغمی و سعال
قدیم را بغایت سود مند بود ان شاء الله باب السابع فی اللعوقات لعوق سپستان سود مند بود
جهة خشونة حلق و سرفه و سینه و شش نرم دارد و ذات الجنب و ذات الصدر را نافع بود سپستان
سپستان دویست عدد مویز طایفی سی دانه چهل عدد انجیر فلوس خیار چنبر ده درم بیخ مهک خراشیده
کوفته چهل درم مجموع در شش رطل آب بپزد تا باز دو دانگ آید و در دست بمالد و صافی
کند و نیمن قند سفید بر سر آن کند و بقوام آورد لعوق زوفا سود مند بود ربو و سرفه کهنه
و سینه و شش از اخلاط غلیظ پاک کند صنعت آن بستانند ابرسا و زوفا خشک از هر یک بیست
درم ابرسا نیم کوفته کند و با سه رطل آب بجوشانند تا باز یک رطل آید و بدست بمالد و صافی کند
و یک رطل قند صاف کرده بر سر آن کند و بقوام آورد لعوق خیار چنبر بنفشه پنج مثقال عناب
بیست دانه سپستان پنجاه دانه مویز طایفی سی دانه انجیر پنج مهک خراشیده ده درم خشخاش نیم
کوفته بیست مثقال زوفا سه مثقال رازیانه سه مثقال ابرسا نیم کوفته سه درم کتیرا سه مثقال
صمغ آلو سیاه دو درم برسیاوشان پنج مثقال انجیر سفید بیست عدد بجوشانند و بدست بمالد
صافی کند و فلوس خیار چنبر بیست مثقال در آن حل کند و قند سفید نیمن اضافه کند و باز دو سه
جوشی بدهد و مغز تخم خیارین و مغز بادام شیرین از هر یک پنجدرم مغز … دانه سه درم باقلی سفید
کرده ده مثقال خبازی سه درم گل خطمی پنجدرم علیو سه درم کوفته بپخته بدان بسرشند و بیست مثقال
روغن بادام شیرین اضافه کند لعوق خشخاش سود مند بود نزله و ریشهای شش و خون رفتن
آن و سرفه گرم را مفید بود بستانند صد عدد خشخاش بزرگ و دانه آن بیرون آورد و در پنج
رطل آب خیسانند یکشبانروز و بجوشانند تا باز نیمه آید و در دست بمالد و صافی کند و مرهمی آ

خشخاش نیمن قند صاف کرده و نیمن مثلث اضافه و بجوشانند تا بقوام آید صمغ عربی کتیرا
و نشاسته از هر یک پنجدرم کوفته بپخته بدان بسرشند باب الثامن فی السفوفات سفوف حب الرمان
سود مند بود اسهال که از معده بود و روده و قوة آن بدهد انار دانه ترش و شیرین بریان
کرده بیست درم تخم مرد بلوط سماق زیره کرمانی بسرکه خوب بپاشند یکشبانروز بعد از آن خشک
کرده بریان کرده بیست پنجدرم کشنیز بریان کرده خرنوب شامی و نبطی از هر یک ده درم سنگ
بهوده املج از هر یک یک مثقال کوفته سفوف سازند شربتی از وی پنج مثقال و مجموع سفوفات
قوة آن تا دو ماه باقی باشد بعد از آن ضعیف شود سفوف خرنوب سود مند بود اسهال و استرخا
معده را خرنوب نبطی … دانه زیره کرمانی بعد بر بسرکه چنانچه رسم است سماق بست کنار حب الآس
بلوط کشنیز بریان کرده مصطکی از هر یک مساوی و بپخته شربتی یکمثقال با ده درم رب مورد لعوق
سفوف السماق سود مند بود جهة اختلاف سماق ده درم تخم مرد انار دانه ترش بریان کرده از
یک پنجدرم خرنوب نبطی عربی جلنار از هر یک یکمثقال کوفته بپخته شربتی پنجدرم سفوف هلیله خاص مسهل
و مفاصل و عرق النسا است سورنجان مصری هفت درم پوست هلیله زرد هفت مثقال سنا مکی
ده مثقال بوزیدان سه درم ورق گل سرخ پنجدرم پوست بیخ کبر سه مثقال حنا سه درم زعفران یکدرم
مغز بادام مقشر سه درم قند سفید شصت درم سقمونیا مشوی یکمثقال مجموع کوفته بپخته بغایة نرم کرده
شربتی دو مثقال بر سر آب سرد با زهره و بعضی سقمونیا نمی کنند سفوف سورنجان نیز جهت مفاصل و نقرس
و وجع النساء نافع بود سورنجان مصری ده مثقال سنا مکی پنج مثقال تربد سفید مجوف پنجدرم مغز بادام
سفید کرده سوده البوج سفید سه درم مغز بادام زعفران یکدرم سقمونیا مشوی دو درم شربتی دو
مثقال بر سر آب سرد سفوف السرطان جهة مسلول نافع بود سرطان نهری سوخته ده درم طین قبرسی صمغ
عربی خشخاش سفید و سیاه مغز تخم خربزه از هر یک پنجدرم کوفته و بپخته استعمال کنند و باید که سرطان زنده
خوب رز سرشته باشد بعد از آن سوخته کنند و بعضی بعوض مغز تخم خربزه کتیرا سه درم میکنند باب التاسع
فی الحبوب حب ایارج سود مند بود مرضها سر و معده را پاک کند از همه غلطها صنعت آن ایارج فیقرا
یکمثقال تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده یکدرم حب النیل افتیمون غاریقون سفید
از هر یک نیم درم نمک هندی دانگ نیم تخم حنظل دانگی کوفته بپخته با آب رازیانه ترحب سازند

هریک بمقدار نخودی و این یک شربتست اگر خواهد در عسل کرد اینده فرو برد و اگر خواهد در شاش
شکر پیچد و فرو برد و همه حبوب مسهل قوة او تا دو ماه می ماند بعد از آن ضعیف شود و بهتر آنست
که در روغن که بسازند در پشت غربال نگاه دارند تا سحرگاه استعمال کنند حب صبر صبر سقوطری یکمثقال
تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده یکدرم حب النیل غاریقون انیسون از هریک
یکدرم و نیم شحم حنظل نمک هندی از هریک دانگی و نیم مقل کثیرا از هریک دانگی کوفته بیخته با آب کرفس تر
بسرشند و حب سازد و این یک شربت است حب سورنجان درد مفاصل و نقرس و عرق النسا را مفید
و نافع بود صبر سقوطری تربد سفید مجوف سورنجان مصری از هریک یکمثقال ماهیزهج یکدرم حب النیل غاریقون
از هریک نیم درم کثیرا شحم حنظل از هریک دانگی نمک هندی دانگی و نیم کوفته بیخته با آب کرفس حب سازد
و این یک شربه است حب بنفشه جهة درد چشم و درد شقیقه سودمند بود و دماغ را پاک کند و درد
گوش را نافع بود بستانند بنفشه خشک دو درم تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده
یکدرم رب السوس پوست هلیله زرد انیسون از هریک نیم درم سقمونیا مشوی نیم دانگ کوفته بیخته
با آب خالص حب سازد و این یک شربه است امید که نافع بود انشاء الله حب غاریقون نسخه
صاحب مفرده سدها بگشاید و خداوند استسقا و بیماریها جگر را سود دهد غاریقون پنجدرم
مرصافی پنجدرم تربد سفید مجوف پنجدرم ایرسا سه درم ایاره فیقرا پنجدرم فرابیون سه درم
شحم حنظل دو درم انیسون یکدرم انزروت دو درم سقمونیا مشوی یکدرم کوفته بیخته حب سازد
شربتی دو درم قوة این شش ماه باقیست حب الملک سنبل الطیب فرنجمشک قرنفل مشک کبابه
قرفه بسباسه قاقله خولنجان سعد کوفی از هریک یکدرم قاقله نیم درم جوز الطیب نیم درم پوست ترنج
زنجبیل ساذج هندی از هریک یکدرم مشک ترکی نیم درم آب به و گلاب و صمغ عربی حب سازد
سرفه بلغمی را رب السوس کشمش از هریک سه درم نشاسته کثیرا صمغ عربی مغز دانه کدو از هریک یکدرم
مصری نیم وزن داروها بلعاب به دانه حب سازد سرفه بارد را پوست بیخ رازیانه تخم کرفس رب السوس
برسیاوشان مغز بادام تلخ با آب خالص حب سازد سرفه یابس را نافع بود نشاسته صمغ عربی رب السوس اجزا متساوی
آب خالص حب سازد سرفه رطب را فلفل نبات مصری مساوی حب سازد والله اعلم باب العاشر فی الاقراص
در معالجه ... این از آن حسین بن اسحق شیرازیست اختیار نسخها و از ادویه تریاق فاروقی

نوع دیگر حب ایارج از کامل الصناعه جهة صداع بلغمی سودمند بود صنعة آن تربد سفید مجوف یک درم
و نیم ایاره فیقرا یکدرم شحم حنظل نیم درم سقمونیا و انیسون و عود از هریک دانگی نمک هندی دو
دانگ کوفته و بیخته با آب بسرشند و حب سازند و این یک شربت است نوع دیگر ایارج از کامل الصناعه
تربد مجوف خراشیده دو درم ایاره فیقرا سه درم پوست هلیله کابلی و نمک هندی از هریک دو درم
شحم حنظل یکدرم تخم کرفس نیم درم کوفته و بیخته حب سازند شربتی دو درم تا سه درم نافع بود حب صبر
نسخه صاحب کامل جهة صداع بلغمی نافع بود صنعة آن صبر سقوطری شش درم مصطکی چهار درم تربد
سفید مجوف کوفته و بیخته حب سازند حبهای بزرگ مانند نخودی شربتی ده حب تا چهارده حب در وقت
خواب فرو برد و این حب را حب شبیار خوانند و مفید است حب سورنجان مستعمل سودمند بود جهة درد
... صنعة آن صبر سقوطری سه درم هلیله زرد دو درم گل سرخ و تربد سفید مجوف خراشیده
بروغن بادام چرب کرده و مصطکی از هریک یکدرم کوفته و بیخته بسرشند و حب سازند و در سایه نگاه
دارند تا خشک شود و شربتی یکمثقال تا سه درم در وقت خواب فرو برد و بخسبد نافع بود حب مقل
مستعمل هلیله سیاه و پوست هلیله زرد و آمله مقشر و پوست بلیله از هریک یکدرم مقل ازرق چهار
درم مقل در آب کند تا گداخته شود و بعد از آن داروها در آن کند و بسایند تا مقل حل شود
و داروها را کوفته و بیخته بدان بسرشند و حب سازند شربتی دو درم بود حب شبیار مستعمل مؤلف
صبر سقوطری سه درم پوست هلیله زرد و ورق گل سرخ و تربد سفید مجوف خراشیده و بروغن
بادام چرب کرده و مصطکی از هریک یکدرم سقمونیا و کثیرا از هریک نیم درم کوفته و بیخته با آب بسرشند
و در سایه خشک کنند شربتی یکمثقال در وقت خواب فرو برد و بخسبد نوع دیگر حب شبیار نسخه صاحب
کامل که آنرا حب صنوبر خوانند بلغمی که در معده جمع شده باشد فرغ کند صنعة آن هلیله کابلی
و تربد سفید مجوف از هریک پنجدرم ورق گل سرخ چهار درم مصطکی دو درم صبر سقوطری کوفته و بیخته
با آب بسرشند و حب سازند شربتی یکمثقال در وقت خواب حب منتن مستعمل سودمند بود
فالج و لقوه و خدر و درد مفاصل که از سردی بود و نقرس که از سردی بود و بادهای غلیظ و درد اعصاب
و استرخاء آن و درد پشت و ادرار بول و حیض بکند و نافعست صنعة آن اشق و سکبینج و جاوشیر
و مقل و حرمل و شحم حنظل و صبر سقوطری و تربد سفید مجوف و پوست هلیله زرد و انزروت اجزا

مساوی کوفته و بیخته صمغها در آب کنند تا بخوسید و حل کنند و داروهای کوفته بدان بسرشند و حب سازند شربتی از دو درم تا دو مثقال شاید و قوت این تا دو ماه بماند نوع دیگر حب منتن نسخه از صاحب کامل الصناعه
جهة فالج و استرخا نافع بود صنعه آن سکبینج و اشق و جاوشیر و مقل و جرمل و تخم حنظل از هر یک سه درم صبر سقوطری
و تربد سفید مجوف از هر یک شش درم فرفیون و جند بید ستر از هر یک یکدرم ادویه خشک کوفته و بیخته و صموغ
در آب بخیسانند تا حل گردد و بسرشند و حب سازند شربتی سه درم با آب نوع دیگر هم نسخه صاحب کامل هلیله
کابلی شش درم سکبینج و اشق و جاوشیر و جرمل و صبر از هر یک چهار درم مقل ازرق و تخم حنظل و سنای
مکی و انزروت از هر یک دو درم فرفیون و جند بید ستر و سقمونیا از هر یک نیم درم زعفران و قرنفل از
هر یک دو دانگ بهمان طریقه بسازند شربتی سه درم حب غاریقون مستعمل افتیمون و صبر از هر یک شش
درم غاریقون چهار درم سقمونیا یکدرم انیسون و فطراسالیون و تخم کرفس و دوقو از هر یک دو درم
کوفته و بیخته حب سازند شربتی از دو درم تا سه درم بود سدها بگشاید و استسقا را سود مند بود و بیمار
جگر را نافع بود حب اسطمخیقون المختار مستعمل سود مند بود مرضها که از بلغم غلیظ لزج و سودا بود و بدن
را پاک کرد انداز خلطهای مختلف صنعه آن ایارج فیقرا ده درم پوست هلیله زرد افتیمون
افریطی و غاریقون و بسفایج و نمک هندی از هر یک دو درم مقل ازرق شش درم ادویه کوفته و بیخته
مقل را در آبی که انیسون جوشیده باشند بخیسانند و حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب
سازند شربتی سه درم نافع بود نوع دیگر حب بلسان و عود بلسان و سلیخه و سنبل الطیب و اسارون
و دارصینی و زعفران و مصطکی و تخم اذخر و وج و عصاره افسنتین و زراوند مدحرج و نمک هندی
از هر یک یکدرم صبر سقوطری پانزده درم سقمونیای مشوی و غاریقون سفید و تخم حنظل از هر یک سه درم افتیمون
افریطی و بسفایج و افسنتین از هر یک شش درم کوفته و بیخته حب سازند و در ظرف آبگینه نگه دارند بعد از انکه در سایه خشک
کرده باشند شربتی دو درم نافع بود و مجربست نوع دیگر حب اسطمخیقون مستعمل تربد سفید مجوف خراشیده
و بروغن بادام چرب کرده دو درم صبر سقوطری و حب النیل از هر یک یکدرم تخم حنظل و سقمونیا از
هر یک دو دانگ کوفته و بیخته با آب کرفس تر بسرشند و حب سازند شربتی یکدرم نافع بود حب قوقایا
مستعمل و این نسخه جالینوس است سودمند بود درد که از بلغم بود و چشم را روشن کرداند و خلطهای غلیظ
لزج از بدن پاک کند صنعه آن صبر سقوطری و عصاره افسنتین یا ورق افسنتین و مصطکی از هر یک دو درم

سقمونیا

سقمونیای مشوی از هر یک یکدرم کوفته و بیخته با آب خالص بسرشند و حب سازند شربتی از یک درم تا
دو درم و نیم استعمال کنند بحسب مزاج حب سکبینج مستعمل سود مند بود قولنج و درد روده و بواسیر
و بادهای غلیظ دفع کند و حیض براند صنعه آن صبر سقوطری و سکبینج و تخم کرفس و انزروت و پوست هلیله
زرد از هر یک دو درم و نیم تربد سفید مجوف خراشیده دو درم تخم حنظل یک درم و نیم مجموع کوفته و بیخته
حب سازند شربتی سه درم و اگر با آب رازیانه بسرشند نیکوتر بود و بعضی درین نسخه صبر مکشته و خشک
کرده استعمال نمایند حب شیطرج مستعمل تربد سفید مجوف خراشیده ده درم صبر سقوطری شش درم و حب النیل
و خردل سفید و ملح هندی و وج و شیطرج هندی از هر یک دو درم دار فلفل و عاقرقرحا از هر یک یکدرم
فلفل سجزی چهار درم کوفته و بیخته تا آب کنند یا با آب کرنب بسرشند و حب سازند شربتی سه درم سود مند
بود درد مفاصل و اعصاب و فالج و لقوه و حیض براند و بغایت مفید است حب شاهترج مستعمل از
کامل الصناعه جهة جرب و خارش سود مند بود صنعه آن هلیله زرد و کابلی و سیاه از هر یک شش درم
صبر سقوطری هفت درم سقمونیا سه درم کوفته و بیخته تا آب شاهترج نو بسایند و در هاون کنند و بسایند و چون
خشک شود دیگر بار مکرر کنند آب شاهترج را تا چهار نوبت بعد از آن سحق کنند و حب سازد مانند
نخود و خشک کنند شربتی از یکدرم تا یک مثقال نافع بود حب غافث مستعمل سود مند بود تبهای بلغمی کهن را
صنعه آن صبر سقوطری و پوست هلیله زرد و غاریقون و عصاره غافث از هر یک مساوی کوفته و بیخته
با آب کرفس یا با آب خالص بسرشند و حب سازند شربتی سه درم و در عقب آن آب گرم بازخورد نافع بود حب
اسطوخودوس مستعمل پوست هلیله کابلی و پوست هلیله زرد از هر یک شش درم تربد سفید مجوف خراشیده
هفت درم صبر سقوطری شش درم اسطوخودوس و غاریقون و افتیمون و بسفایج از هر یک سه درم تخم حنظل یکدرم و نیم
و قرنفل و فوتنج از هر یک یکدرم کوفته و بیخته با آب خالص بسرشند و حب سازند شربتی چهار درم بود دیگر حب اسطوخودوس نسخه
صاحب کامل است جهة صداع سوداوی سود مند بود صنعه آن هلیله کابلی و سیاه و زرد و صبر سقوطری
و بسفایج از هر یک سه درم غاریقون چهار درم افتیمون افریطی و اسطوخودوس از هر یک پنج درم تخم حنظل دو درم
و نیم حجر ارمنی اسود دو درم مجموع کوفته و بیخته با آب بادنجویه بسرشند و حب سازند شربتی دو درم و نیم تا سه درم استعمال
نمایند حب الذهب مستعمل سود مند بود جهة درد چشم را روشن کند و بدن را از اخلاط پاک کرداند
صنعه آن صبر سقوطری هشت درم هلیله زرد ده درم مصطکی و کثیرا و سقمونیا و زعفران از هر یک سه درم

ورق گل سرخ نخدارم کوفته وبیخته باب خالص سرشنده وحب سازند چهارحبه بزرگ ودر سایه خشک کنند شربتی دو درم بانوع
تا دو درم ونیم نوع دیگر حب المسک کبابه یک درم سنبل الطیب و پوست ترنج از هریک یکدرم قرنفل
وقرفه وسعد از هریک دو درم زنجبیل نیم درم مشک خالص نیم درم باب به وگلاب وقدری صمغ عربی
حب سازند نوع دیگر حب المسک مستقل سنبل الطیب وقرنفل از هریک یکدرم نارمشک وتخم شکوکی بابه وفو الطیب
وبسباسه وقاقله وخولنجان وبادرنبویه سهری وزنجبیل از هریک نیم درم فوفل وساذج هندی وقرفه وسعد
کوفی و پوست ترنج از هریک یکدرم مشک ترکی دانکی باب به وگلاب وقدری صمغ عربی سرشنده وحب
سازند و در سایه خشک کنند و در شیشه آبگینه نگاه دارند و بوقت حاجت استعمال کنند نافع بود نوع دیگر
حب السعال صمغ عربی ونشاسته وکثیرا ومغز تخم به ومغز تخم کدو ومغز خیارین از هریک یکدرم مغز بادام وخشخاش
از هریک دو درم نبات وفانیذ از هریک چهار درم کوفته وبیخته بلعاب اسبغول سرشنده وحبها بهن کنند مقداری
روی ناخن وشب زیر زبان گیرند شفا یابند واگر سرفه خشکی باشد رب سوس ومویز طایفی دانه بیرون کرده
از هریکی دو درم وزعفران نیم درم اضافه کنند واگر شکر بالعاب تخم به وروغن بادام بخورند مفید باشد نوع
دیگر واین حب سرفه حار مفید افتد صنعه آن مغز بادام سفید کرده ومغز تخم خیارین ونشاسته وصمغ عربی
وخشخاش سفید از هریک یکدرم رب السوس دو درم باقلاء مقشر سه درم کوفته وبیخته بلعاب نیکو سرشنده وحب سازند واستعمال
کنند نوع دیگر مستقل سعال ونشاسته وکثیرا از هریک سه درم خشخاش ورب السوس وبه دانه
از هریک چهار درم مغز بادام سپید کرده ده درم صمغ عربی سه درم نبات مصری ده درم کوفته وبیخته بلعاب
نیکو سرشته حب سازند نوع دیگر حلیمو پنج درم بیخ گاوزبان یکدرم کوفته وبیخته با چهار درم نبات مصری
سرشنده وحب سازند واستعمال کنند واگر بعوض بیخ گاوزبان تخم گاوزبان کنند شاید حب ممسک مستقل
شکم بندد وقطع اختلاف دم صنعه آن سماق دو درم عفص یکدرم قشر رمان نیم درم حب الآس ده
درم دانه مویز سه درم کوفته وبیخته بآبی که نیم درم صمغ عربی در آن حل کرده باشند سرشنده وحب
سازند شربتی دو درم با رب مورد یا به استعمال کنند حبی که مجامعت را قوت تمام دهد این حب جالینوس است
ومعتمد صنعه آن مغز دماغ گنجشک نر که در وقت هیجان گرفته باشند وشقاقل مصری وتخم پیاز سپید وکشنیز ما
اجزا مساوی کوفته وبیخته سرشنده وهر زمان که خواهند سفت حبی از این در شراب حل کنند وبیاشامند نعوظ تمام حاصل
شود باب العاشر فی الاقراص قرص انزروت وجوزدون مستقل این نسخه از آن حنین ابن اسحق شرازیست در افعال
سهاست واین قرص از ادویه تریاق فاروق است

218

دار شیشعان اسارون از هریک شش مثقال فقاح اذخر دو از ده مثقال عود بلسان قصب الذریره
از هریک شش دارچینی بیست وچهار مثقال فو سوس شش مثقال حماما بیست وچهار مثقال ~~حب البلسان شش مثقال~~
اقحوان سفید بیست مثقال سلیخه شش مثقال زعفران دو از ده مثقال مجموع کوفته بیخته بشراب
ریحان یا ماء العسل قرص سازد و در قرص ساختن دست بروغن بلسان چرب کند و در سایه
خشک کند وقوة این قرص دو سال باقیست قرص افعی که در تریاق فاروق مستعمل است
واین قرص بعد از دو ماه مستعمل کنند وقوة این تا دو سال باقیست بگیرد افعی اشقر جوان ماده
ونشان نری و مادگی آنست که نر را دو قلاب باشد وماده را چهار قلاب ونر دو قلاب در
یک غلاف بود ونشان افعی آن بود که سروی پهن بود وچشم وی سرخ وکشیده وشکم وی صلب بود
ونشان جوانی وی آن بود که سریع الحرکة بود ودر رفتن سروی مانند چهار انگشت از زمین
برداشته بود وباید که در موسم بهار چون آفتاب بحمل آید ویرا بگیرند وتا ثور شاید لیکن چون
آفتاب بجوزا رسد نشاید وچون بگیرند باید که همان زمان یا روز دیگر ویرا بکشند واگر رها
کنند حدت سمیت وی زیادت شود وکشتن وی چنانست که سر ودنبال وی بر هم نهند ویک
ضرب سر ودنبال وی مانند چهار انگشت جدا کنند بتیشه چنانکه تیشه تیز بروی نهند وبنگی محکم
بر تیشه برزنند یا بوبی چنانکه قطعا هیچ پوست بروی نماند بعد از آن پوست از وی بکشند والا
شکم آن بیندازند وچند نوبت باب شیرین بشویند واگر با خاکستر یک نوبت بشویند شاید وچون پاک
شسته بود در دیگ سفالین کنند یا سنگین قلعی داده وآب بر سر آن کنند چند آنکه کفایت بود وچوب
شبث چند شاخ ونمک وجو شانند واگر نخودی چند در اندازند شاید وجو شانند تا مهرا شود پس بیرون
آورند واستخوان از وی جدا کنند وآن گوشت وی بکوبند کوفتنی بغایت وبوزن آن نان خشک کوفته
اضافه کنند ودیگر بکوبند واگر خشک صفت بود قدری از آن آب که در آن جوشیده اضافه کنند وقرص
سازند قرصها ر شکل ناخن بزرگ ودست بروغن بلسان چرب کنند ودر قرص ساز دو در تشت
غربال در سایه خشک کنند وچون تمام خشک شد در ظرف آبگینه نگاه دارند قرص طباشیر معتدل سود مند
بود تبها تیز ورفتن خون از شکم نافع بود ورق گل سرخ شش درم صمغ عربی نشاسته کثیرا از هریک
چهار درم تخم حماض طباشیر سفید از هریک سه درم کوفته بیخته بلعاب نیکو قرص سازد شربتی

یکمثقال قرص طباشیر ممسک سود مند بود جهة اسهال صفراوی و دموی صمغ عربی ده درم تخم حماض ده درم
نشاسته ده درم ورق گل سرخ پانجده درم سماق زرشک بی دانه از هر یک هفت درم مجموع بریان
کرده طباشیر هفت درم گل ارمنی ده درم مجموع کوفته بیخته بگلاب قرص سازد شربتی یک مثقال و قوت این
قرص تا شش ماه باقی است قرص زرشک سود مند بود تبهای بلغمی و تبهای کهنه و ورم جگر و معده ستاند
عصاره زرشک مغز تخم خربزه مغز تخم خیار زه از هر یک سه درم ورق گل سرخ ترنجبین از هر یک شش درم
تخم کشوث رب السوس طباشیر تخم کاسنی مصطکی سنبل الطیب عصاره غافث از هر یک دو درم فوه لک
ریوند چینی از هر یک دو درم زعفران یکدرم بآب ترنجبین قرص سازد شربتی یکمثقال و قوة این قرص
تا شش ماه می ماند قرص زرشک کوچک زرشک بی دانه پانجده درم تخم کاسنی تخم توترک مغز تخم خیار بالنگ
از هر یک سه درم ورق گل سرخ پنجدرم ریوند چینی سنبل الطیب از هر یک یکدرم بلعاب بنگو قرص سازد
شربتی یکمثقال قرص بنفشه مسهل صفرا و بلغم بود بنفشه خشک چهل درم تربد سفید خراشیده بیست درم
رب السوس ده درم پوست هلیله ده درم سقمونیا بریان کرده چهار درم کوفته بیخته شربتی دو مثقال با پنج
دانگ تا ده درم شکر سرخ و قوة این قرص تا چهار ماه باقی است بلغم و صفرا دفع کند و دماغ پاک کند از اخلاط
و تاریکی چشم زایل کند و درد سر صفراوی را نافع بود قرص خشخاش سود مند بود ریشهای سینه و شش
و درد سینه و درد مثانه زایل کند ورق گل سرخ صمغ عربی از هر یک چهار درم نشاسته کثیرا رب السوس
از هر یک دو درم خشخاش سفید و سیاه از هر یک سه درم طباشیر پنجدرم زعفران دانگی کوفته بیخته
قرص سازد شربتی یکمثقال قرص غافث سود مند بود تبهای کهنه و تب ربع و سده بگشاید
و یرقان و درد جگر و سپرز زایل کند غافث بیست درم سنبل الطیب ده درم طباشیر […] درم کوفته بیخته
قرص سازد شربتی یکدرم قرص کاکنج قرحه مثانه و گرده را نافع بود مغز تخم خیار بالنگ حب کاکنج مغز بادام
سفید کرده رب السوس نشاسته صمغ عربی کثیرا دم الاخوین کندر ذکر از هر یک ده درم تخم کرفس ده درم
افیون مصری یکدرم کوفته بیخته سازد و بعد از شش ماه استعمال کند شربتی یک درم تا یکمثقال شاید
و قوة این قرص تا دو سال می ماند قرص […] سود مند بود جهة بی خوابی و درد سر و شقیقه چون طلا
کنند افیون مر لادن کافور از هر یک پنجدرم کندر و انزروت را مک طین ارمنی از هر یک ده درم
زعفران بزر البنج پوست بیخ لفاح از هر یک پنجدرم کوفته بیخته بگلاب و آب کاکنج قرص سازد قرصهای مثلث

و در سایه خشک کنند و بوقت حاجت باب کشنیز تر و آب ورق کاهو یا بسرکه طلا کنند نافع بود قرص اسقیل
که هم در تریاق فاروق مستعمل است بستانند ساز عنصل کوچک و در خمیر گیرد و در تنور نهد تا پخته شود و بعد از آن
بگیرد مغز آن که غایت نرم باشد پس در هاون بساید و بوزن آن آرد کرسنه که روستاییان شیراز آنرا
نخک گویند اضافه کنند و قدری شراب بران کنند و بسرشند نیک و دست بروغن گل چرب کنند
و قرص سازند و بعد از دو ماه استعمال کنند و قوة این تا دو سال باقیست قرص الملک مستعمل این قرص در معاجین بزرگ
مستعمل است صنعة آن لوف ده درم منقی هشت درم بکوبند و بپزند و بمثلث بسرشند و قرص سازند
و در ظرف آبگینه نگاه دارند و قوة این قرص تا شش ماه باقیست قرص […] مستعمل خاصیت وی آنست
که سود مند بود اختلاف دم و قذف آن صنعة آن بسد ده درم کندر ذکر و جلنار و اقاقیا از هر یک
چهار درم صمغ عربی یکدرم دارچینی نیم درم کوفته بیخته ببیده تخم مرغ بسرشند و قرص سازند و در سایه
خشک کنند و بعد از ان استعمال کنند و قوة این هم تا دو سال باقیست قرص قوفیون که در مثرودیطوس
مستعمل است و آنرا قرص قوموس خوانند اخلاط آن مویزطایفی بی دانه چهار درم علک البطم
چهار درم مرصافی و اوخرا از هر یک دوازده درم دارچینی و مقل ازرق و اظفار الطیب و سلیخه و سنبل
رومی و اکلیل الملک و سعد و حب الغار از هر یک سه درم قصب الذریره نه درم زعفران یکدرم قفر الیهود
دو درم و نیم آنچه کوفتنی باشد بکوبند و آنچه نقوع کردنی باشد نقوع کنند در مثلث و باوزن آن عسل کف
گرفته بسرشند و بعضی از اطبا بمثلث شهامی سرشنده قرص می سازند و در سایه خشک میکنند و استعمال
نمایند قرص طباشیر ملین مستعمل سود مند بود تبها ملتهب صفراوی را و تشنگی ساکن گرداند و سرفه و خشونة سینه را
بغایة نافع بود صنعة آن طباشیر سفید چهار درم ترنجبین سه درم مغز تخم خیار زه و مغز تخم خیار بالنگ و مغز
تخم کدو از هر یک دو مثقال نشاسته و صمغ عربی و خشخاش سفید و کثیرا از هر یک یکدرم کوفته بیخته بلعاب
بنگو سرشند و قرص سازند شربتی یکمثقال نافع بود و قوة این تا شش ماه باقی است نوع دیگر نسخه
دار الشفا طباشیر چهار درم ترنجبین پنجدرم مغز تخم خیار زه و مغز تخم کدو و نشاسته و صمغ عربی از هر یک
سه درم کثیرا و خشخاش از هر یک دو درم کوفته بیخته بلعاب بنگو سرشند و قوة این تا شش ماه باقی است
شربتی یکمثقال نوع دیگر نسخه صاحب منهاج ورق گل سرخ و ترنجبین از هر یک پنجدرم نشاسته دو درم
زعفران یکدرم کثیرا و صمغ عربی و طباشیر از هر یک دو درم کوفته و بیخته ترنجبین یکدانه از نود دارو ها بدان

بسرشند و قرص سازند و استعمال کنند و قوة این قرصها دو سال باقی می ماند قرص کهربا نسخه صاحب منهاج مستعمل
مولف خاصیت وی آنست که خون رفتن شکم باز دارد صنعه آن کهربا و بسد و مروارید ناسفته و تخم خرفه
از هر یک نیم درم سردی بزکوهی سوخته و پوست تخم مرغ سوخته و کثیرا و صمغ عربی از هر یک سه درم کشنیز بریان
کرده و خشخاش سفید و سیاه از هر یک شش درم ودع سوخته و بزر البنج از هر یک دو درم مجموع کوفته و بیخته بلعاب
بنگو بسرشند و قرص سازند شربتی یکمثقال بود و قوة این تا شش ماه می ماند نوع دیگر نسخه دار الشفا مروارید
ناسفته و بسد سوخته و کهربا سوخته و شادنج شسته و ودع سوخته و کشنیز بریان کرده و صمغ عربی بریان
کرده و سماق بریان کرده از هر یک ده درم عصاره لحیة التیس و اقاقیا و مصری و طباشیر سفید از هر
یک چهار درم کوفته و بیخته با آب لسان الحمل یا با آب جلنار بسرشند و قرص سازند شربتی یکمثقال و قوة
شش ماه قوة این باقیست نوع دیگر مستعمل خشخاش سفید و مصطکی و کهربا از هر یک ده درم زعفران دو درم
کوفته و بیخته با آب بسرشند و قرص سازند شربتی یکمثقال نافع بود قرص طباشیر کافوری مستعمل سودمند بود جهت
تبها محرق و دق و تشنگی نشاند و سعال زایل کند صنعه آن طباشیر سفید و ورد گل سرخ و صندل مقاصری
و مغز تخم خیار زه و مغز تخم خیار بالنگ و تخم کاسنی و تخم کاهو و تخم خرفه از هر یک چهار مثقال کافور یکدرم
کوفته و بیخته بلعاب بنگو بسرشند شربتی یکمثقال و قوة این تا شش ماه باقی می ماند نوع دیگر مستعمل
نسخه دار الشفا تخم حماض بریان کرده و گل مختوم و صمغ عربی و مورد و انه و طباشیر سفید و ورد گل
سرخ از هر یک بیست درم کوفته و بیخته بگلاب بسرشند و قرص سازند شربتی یکمثقال و قوة این تا شش ماه باقی
قرص طباشیر کافوری ممسک نسخه صاحب منهاج خشخاش سفید و مغز تخم کدو و تخم خرفه و مغز تخم خیار زه و مغز
به دانه مهزول کرده از هر یک [illegible] صمغ عربی و طباشیر و تخم حماض و طین قبرسی از هر یک سه درم نشاسته
دو درم ورد گل سرخ یکدرم کافور یکدرم کوفته و بیخته بلعاب بنگو بسرشند و قرص سازند شربتی یکمثقال
با آب سیب و آب به و آب مورد نافع بود قرص گلنار مستعمل خاصیت وی آنست که خون رفتن از
شکم باز دارد صنعت آن سلیخه رومی و گل ارمنی و صمغ عربی از هر یک چهار درم و ورد گل سرخ
و گلنار و اقاقیا از هر یک سه درم کثیرا دو درم کوفته و بیخته با آب گلنار بسرشند و قرص سازند شربتی
یکمثقال و قوة این تا شش ماه باقی ماند نوع دیگر نسخه صاحب منهاج سلیخه و طین مختوم
و مر و صمغ عربی از هر یک هشت درم کثیرا یکدرم کوفته و بیخته با آب گلنار بسرشند و قرص سازند شربتی

دو درم نوع دیگر مستعمل سلیخه و طین مختوم و صمغ عربی و گلنار از هر یک ده درم کثیرا یکدرم کوفته و بیخته بسرشند شربتی
یکمثقال بود قرص الجبار مستعمل مولف جهت سحج نافع بود [illegible] صنعه آن عرق الجبار چهار درم ورد گل سرخ
و صمغ عربی و کهربا از هر یک سه درم نشاسته و گل ارمنی و بسد و طباشیر و رب السوس و گلنار از هر یک دو درم اقاقیا یکدرم
[illegible] کوفته و بیخته برب مورد بسرشند و قرص سازند شربتی یکمثقال و قوة این قرصها تا شش ماه باقی می ماند قرص کافوری مستعمل طباشیر سفید
[illegible] رب السوس دو درم تخم کاهو سه درم تخم خرفه پانزده درم ورد گل سرخ یکدرم کشنیز خشک یکدرم اقاقیا و صمغ عربی
و گلنار و گل ارمنی از هر یک دو درم کافور نیم درم کوفته و بیخته بلعاب بنگو بسرشند و قرص سازند شربتی یکمثقال و بعد از شش ماه
عمل آن باطل شود قرص کافور مستعمل نسخه صاحب کامل جهة تب دق نافع بود و مفید صنعه آن مغز تخم کدو و مغز تخم خیار زه
و مغز تخم خربزه و مغز دانه به از هر یک نیم درم گل سرخ یکدرم صمغ عربی و صندل سفید و نشاسته از هر یک دو درم رب السوس
و طباشیر از هر یک سه درم رازیانه یکدرم کافور نیم درم تا نیم مثقال شاید مجموع کوفته و بیخته بلعاب بنگو بسرشند و قرص سازند
و استعمال کنند نوع دیگر مستعمل ورد گل سرخ شش درم صمغ عربی و طباشیر از هر یک چهار درم مغز دانه کدو و مغز تخم خیار ها
و تخم خرفه و بیخ مهک [illegible] از هر یک هشت درم نشاسته سه درم زعفران دو درم کافور نیم درم کوفته و بیخته بلعاب
بنگو بسرشند و قرص سازند و استعمال کنند نوع دیگر نسخه صاحب منهاج سودمند بود تبها ملتهب محرق و تشنگی ساکن گرداند
و تب دق زایل کند و درد معده و جگر و قذف دم ساکن گرداند صنعه آن طباشیر سفید چهار درم ورد گل سرخ بنفشه
درم عود هندی دو درم مغز تخم کدو و مغز تخم خیار زه و بالنگ و تخم خرفه از هر یک چهار درم بیخ مهک و صندل [illegible]
و زرشک پاک کرده و نشاسته و قند سفید از هر یک سه درم کثیرا و صمغ عربی از هر یک دو درم کافور و زعفران از هر
یکدرم کوفته و بیخته لعاب بنگو بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال استعمال نمایند قوة این تا شش ماه باقیست قرص گل مستعمل
جهة درد معده و تبهای بلغمی نافع سودمند بود صنعه آن ورد گل سرخ هفت درم عصاره غافث و طباشیر و سنبل
الطیب از هر یک یکدرم رب السوس چهار درم کوفته و بیخته با آب قرص سازند شربتی یکدرم و قوة این تا شش ماه باقیست نوع دیگر
نسخه صاحب منهاج ورد گل سرخ شش درم اصل السوس چهار درم سنبل الطیب یکدرم و اگر جهة [illegible] دو درم
طباشیر چهار درم عصاره غافث اضافه کنند کوفته و بیخته به سکنجبین بسرشند و قرص سازند شربتی یکدرم بعد از شش ماه
ضعیف گردد قرص ریوند مستعمل جهة تبهای کهنه و صلابة جگر و سپرز و ورمهای آن و درد آن نافع سودمند بود
صنعه آن ریوند چینی شش درم لک مغسول و تخم کرفس و فوه و انیسون و عصاره غافث از هر یک دو درم کوفته و بیخته با آب بسرشند
و قرص سازند شربتی یکدرم تا یکمثقال و بعد از شش ماه قوة آن ضعیف شود نوع دیگر نسخه صاحب منهاج ریوند چینی شش درم

نوع دیگر منقی از هر یک سه درم تخم کرفس و انیسون و عصاره غافث از هر یک یک درم کوفته و بیخته بسرشند و قرص سازند شربتی یکدرم تا یکمثقال و بعد از شش ماه قوة آن ضعیف شود قرص کبر مستعمل نسخه صاحب منهاج سودمند بود خاصه جهة سپرز صنعه آن پوست بیخ کبر چهار درم زراوند طویل دو درم تخم بنجنکشت و فلفل سیاه از هر یک شش درم اشق چهار درم اشق در سرکه خیسانند وحل کنند و داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند و قرص سازند شربتی یکمثقال یا دو درم سکنجبین و قوة این تا شش ماه بماند نوع دیگر نسخه دار الشفا پوست بیخ کبر چهار درم تخم بنجنکشت و فلفل سیاه و اسارون و زر اوند طویل و ابرسا از یک یک درم زعفران نیم درم کوفته و بیخته به سکنجبین بسرشند و قرص سازند قرص بنجنکشت مستعمل سپرز را بگدازاند و سده بگشاید صنعه آن تخم بنجنکشت و تخم کاسنی و تخم تودری و مغز دانه کدو از هر یک مساوی کوفته و بیخته سکنجبین بسرشند و قرص سازند شربتی یکمثقال و بعد از شش ماه قوة آن ضعیف شود قرص ابرسا مستعمل این سه قرص که یاد کرده شد قرص کبر و قرص ابرسا و بنجنکشت جهة دفع سپرز استعمال کنند و این قرص سپرز سخت و سده را بگشاید و بگدازاند صنعه آن ابرسا چهار درم ابرسا چهار درم فلفل سفید یکدرم اشق یکدرم اشق را در سرکه حل کنند و داروها بدان بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال و قوة این تا شش ماه باشد نوع دیگر قرص کاکنج مستعمل قرحه مثانه و گرده را بغایت سودمند بود صنعه آن تخم کرفس و بزر البنج از هر یک شش درم تخم رازیانه و مغز حب صنوبر و تخم حماض و مغز بادام تلخ سفید کرده و افیون مصری از هر یک سه درم حب کاکنج مقشر نیم عدد مغز تخم خیار زه دوازده درم مجموع کوفته و بیخته با آب رازیانه تر بسرشند و قرص سازند شربتی یکمثقال و بعد از شش ماه استعمال کنند نوع دیگر مستعمل مغز تخم خیار زه و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار بالنگ و تخم خبازی از هر یک پنج درم خشخاش سفید و مغز به دانه و رب السوس از هر یک ... درم کاکنج کوهی ده درم کوفته و بیخته به سپیدیخ بسرشند و قرص سازند و استعمال کنند و بعد از شش ماه قوة آن ضعیف شود قرص لک مستعمل نسخه صاحب منهاج لک مقشی و عصاره ... انیسون و تخم کرفس و اسنتین رومی و اسارون و مغز بادام تلخ و قسط و دارچینی و زراوند طویل و عصاره غافث از هر یک یکدرم کوفته و بیخته و قرص سازند و قوة آن بعد از شش ماه ضعیف شود و سودمند بود جهة ضعف جگر قرص ملکشت مستعمل نسخه صاحب منهاج سودمند بود جهة ... صنعه آن ... طیب و فلفل و ... از هر یک ده درم کوفته و بیخته بسرشند و قرص سازند و قوة این تا شش ماه باقی ماند قرص افسنتین مستعمل نسخه صاحب منهاج سودمند بود جهة سردی معده و بگشاید سده های آن و بلغمهای لزج را زایل کند و سده سپرز بگشاید و عسر البول را نافع بود صنعه آن افسنتین رومی و تخم کرفس و انیسون و اسارون و مغز بادام تلخ از هر یک مساوی کوفته و بیخته با آب غافث بسرشند از هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته بلعاب نیکو بسرشند و قرص سازند شربتی یکدرم و قوة این تا شش ماه باشد

ودر سایه خشک کنند و بوقت حاجت با آب کشنیز تر و آب ورق کاسو یا بسرکه بسایند و طلا کنند نافع بود ان شاء الله ... سرطان ... جهة مسلول بغایت مفید بود طین ارمنی طین مختوم طین رومی نشاسته ورق گل سرخ از هر یک شش درم کثیرا طباشیر سفید شادنج مغسول از هر یک پنج درم سرطان سوخته ده درم رب السوس سه درم کوفته و بیخته با آب لسان الحمل قرص سازند شربتی دو مثقال با شراب انار عذب مناسب باشد جهة سل و دق و نفث خون والله اعلم و احکم باب الحادی عشر فی الایارجات ایارج روفس سودمند بود اخلاط بلغمی و سوداوی و داء الثعلب را بغایت نافع بود و تغیر ایاره دواء الهی است و ایاره حاملتر از حبوب و مطبوخ بود صنعت آن شحم حنظل بیست درم صبر سقوطری پنجدرم پنج پنج درم جوا شیر از هر یک هشت درم خولنجان ده درم کادریوس بیست درم فلفل سفید فطراسالیون زراوند مدحرج دارچینی سلیخه زعفران زنجبیل جعده مرصافی از هر یک دو درم بحنتر صمغها بشراب حل کنند و با عسل کف گرفته سه وزن آن بسرشند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال مائی که افتیمون و شاهترج و هلیله سیاه و مویز طایفی و غاریقون و اسطوخودوس و کافیطوس بسفایج ... در وی جوشیده باشد تجرع نماید و قوة این ایاره بعد از شش ماه تا چهار سال می ماند ایاره جالینوس سودمند بود فالج و لقوه و تشنج و استرخا و خلطهای لزج دفع کند و مثانه را و کسی را که منی بغیر اراده از وی جدا شود نافع بود صنعت آن شحم حنظل غاریقون اسقیل مشوی اشق ... سقمونیا خربق سیاه سوفاریقون افرسون از هر یک شانزده درم مقل ازرق افتیمون اقریطی مقل ازرق کادریوس سلیخه فراسیون از هر یک نه درم مرصافی سلیخه زراوند طویل فلفل سیاه و سفید دارفلفل دارچینی جاوشیر جندبیدستر فطراسالیون از هر یک چهار درم و بعضی زعفران و صبر از هر یک چهار درم میکنند کوفته و بیخته صموغ در مثلث حل کنند و داروها کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند نیکو شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال با آب هلیله کابلی و افتیمون و مویز منقی و نیم درم نمک در آن جوشانیده باشند و این ایاره بعد از شش ماه تا چهار سال قوة دارد ایاره لوغاذیا این ایاره مبارک است بسیار منفعت بود تا پاک کند از همه اخلاط و فضلهای مختلف از قعر بدن بکشد و خلطهای عفن محترق دفع کند این مسهل ...

زحمت بود سود مند بود فالج و لقوه و تشنج و صرع و جذام و داء الفیل و بهق برص قوبا و سعفه و شقیقه و صداع و دوار و وسواس و شهوه کلبیه و تغیر عقل و عسر البول و درد گرده و مثانه و نقرس و نقرس مفاصل و عرق النسا و درکوش و داء الثعلب و داء الحیه و ریشهای کهنه بدین همه را نافع بود و حیض بسته بگشاید صنعت آن شحم حنظل پنج درم اسقیل مشوی غاریقون سقمونیا خربق سیاه اشق ... اسطوخودوس از هر یک دو درم و نیم افتیمون افریطی کادریوس مقل ازرق صبر سقوطری از هر یک ... درم حاشا سادج سندی موفا و فیقوف فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دارفلفل زعفران دارچینی جاوشیر بسفایج سکبینج جند بیدستر مرصافی فطراسالیون زراوند طویل عصاره افسنتین افربیون سنبل حماما زنجبیل جنطیانا اسطوخودوس از هر یک دو درم کوفته و بیخته صمغها شراب حل کند و همه را بعسل کف گرفته بسرشند شربتی جهار مثقال و قوت این بعد از شش ماه تا جهار سال می ماند و اولی آن بود که در وقت شبانگاه فرو برد و صباح جلاب از بسفایج و زوفا افتیمون پوست سلیله کابلی گاوزبان اسطوخودوس مویز طایفی و قدری نمک بجرعه فرماید نافع بود ان شاء الله

باب الثانی عشر فی الشیافات شیاف کندری بوره ارمنی پنج درم کندری سی درم خطمی بست درم شکر سرخ پنجاه درم شیاف ساز و شیاف ... خیار زهیر بنفشه خطمی از هر یک سه درم سنا مکی پنج درم شکر سرخ پنجاه درم نمک هندی قدری شیاف ساز و شیاف زحیر شادنج و اسفیداج مرزعفران شیاف مامیثا اقاقیا کندر دم الاخوین افیون از هر یک جزو با آب مورد تر یا با آب گشنیز یا با آب سماق شیافه سازد و هر شیافه را قدری ریحان با آن شیافه سازد و استعمال میکنند مناسب بود ان شاء الله و سبحانه و تعالی

باب الثالث عشر فی الترياقات ترياق فاروق بزبان بزرگ خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود نافع بود گزندگی جانوران و مجموع زهرها و ادویهای قتاله و شربتی از آن بقدر حاجت اندک آن یک طسوج و زیادت آن دو مثقال چون بر موضع گزندگی طلا کنند نافع بود و قوت دل بدهد و جمیع مرضهای سرد را سود مند بود و اگر خواص آن نبشته شود دراز گردد و سعال و عسر النفس و درد سینه و شش و نفخ معده و قولنج و ... و برص و بهق و جذام و اوجاع مفاصل و مجموع مرضها که از سودا و بلغم بود نافع بود و صرع و صداع و تاریکی چشم و درد شقیقه و بوا[سیر]

دیگ جهار یک روغن بادام بر سر آن کند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن سنبل بستانند زنجبیل جهار درم مسک نیم کوفته ده درم بجوشانند و صافی کند و ثمن روغن کنجد بر سر آن کند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن قسط بزرگ سود مند بود درد جگر و معده و سردی مفاصل و استرخاء آن صنعت آن قرنفل ده درم سنبل سادج میعه سایله اذخر ... فقاح اشنه قسط از هر یک بست درم راسن خشک سلیخه عیدان بلسان از هر یک ده درم مرصافی پنج درم مجموع نیم کوفته یکشبانروز در آب شیرین خوبسانیده و بعد از آن بجوشانند و صافی کند و باید که آب پنجمن بود و با آتش آهسته می پزد از اول تا آخر روز بعد از آن بپالاید و دو من روغن زیت بر سر آن کند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن قسط کوچک که عصبها را محکم کند و جهت جگر و معده و سردی آن و موی بر و یاند صنعت آن قسط مر صد درم سلیخه شش درم ورق مرباجوز جهیل مثقال نیم کوفته کنند و در شراب کهنه خوبسانند یکشبانروز بعد از آن با آتش نرم بجوشانند و صافی کند و ثمن روغن زیت بر سر آن کند و بجوشانند تا روغن بماند روغن مصطکی سود مند بود جهت ضعف معده بستانند روغن کنجد ثمن مصطکی خوب ده مثقال و در قنینه کند و دیگ پر آب کند و آن قنینه در میان آب بیاویزد و با آتش نرم میجوشانند تا مصطکی بخار بکداز د روغن بابونج بستانند بابونه تازه در سایه خشک کرده سی درم با ثمن روغن کنجد در قنینه کند و در آفتاب بیاویزد تا جهل روز و بعضی بست درم حلبه اضافت میکنند و اگر بابونه تازه نیابد بگیرد بابونج خشک بست درم و با جهار من آب بجوشانند تا باز بثمن آید و بدست بمالد و صافی کند و یک رطل روغن کنجد بر سر آن بکند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن شبث روغن کنجد با تخم شبث در سایه خشک کرده در قنینه کنند و بآفتاب بیاویزد جهل روز روغن حنا بستانند حنا و بجوشانند و صافی کند و روغن کنجد بر سر آن کند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن زرده تخم مرغ بستانند زرده پخته و بدست بمالد و قدری نشادر سوده بر وی ریزد و در قنینه کنند ... اندوده باشد تو یا لیف بر سر قنینه نهد

و در پشت فتیله آتش کند و در شیب فتیله کاسه نهد تا روغن در ان جمع شود روغن مورد
بپسانند آب مورد تر سه رطل روغن کنجد یا بادام یک رطل بجوشانند تا آب بسوزد
و روغن بماند و روغن نارد و اگر مورد تر نبود مورد خشک ده من نیم بجوشانند و صاف
کند و یک رطل روغن بر سر آن کند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و روغن
نارگیل و بادام و گردکان و امثال آن بطریقه روغن کنجد باید گرفت و الله اعلم
باب السادس فی المراهم مرهم شادنج جهة بواسیر و شقاق بغایت نافع بود
صفت آن روغن بنفشه روغن گلنار از هر یک ده درم عصاره لحیة التیس گل قبرسی
گل ارمنی شادنج مغسول از هر یک سه درم افیون نیم مثقال و چهار حبه موم سفید بجز ربع
اسفیداج دو درم زعفران یک درم داروها را کوفته و بغایت سحق کرده موم با روغن
بگدازد و در هاون کند و بمالد شک و داروها بدان می ریزد و سحق می کند تا یکسان
شود مرهم سفید گوشت بر وی آید و حرارة را نافع بود موم و اسفیداج
از هر یک دو درم روغن گل چهار درم موم با روغن بگدازد و اسفیداج بدان
ریزد و در هاون بمالد و اگر حرارة زیادة بود قدری کافور اضافه کند مرهم
خل گوشت بر وی آید و خشک کند اجزاء آن مرداسنگ ده درم کوفته و بیخته
با چهل درم سرکه بپزند در چهل درم زیت و در هاون کند و بمبالغه بساید تا یکسان شود
و بشوید و اگر خواهد دو درم زراوند طویل کوفته و بیخته اضافه کند و سحق کند
مرهم داخلیون جهت خنازیر و سلع بغایة نافع بود جهة ورمها بستانند حلبه
و بزرک و خطمی سفید از کک کیله و هر یک جوکا ندیک شبانروز بعد از ان بگیرد
از لعاب هر یکی از ین یک رطل و نیم و از مرداسنگ یک رطل و نیم و بغایت سحق کند
و با سه رطل زیت بجوشانند تا نزدیک انعقاد و لون آن تغییر کند بعد از ان لعابات
بجوشانند و مرداسنگ و روغن بر سر وی می ریزد اندک اندک و باتش نرم بجوشانند
تا منعقد شود مرهمی که جهة سوختگی بغایت مفید بود مر اعضا که سوخته بود نیکو باشد
بستانند اسفیداج اسرب دم الاخوین جلبیه مرداسنگ از هر یک متساوی بغایة



BLANK PAGES

BLANK PAGES

foliated 11/16/89 G.A





END OF REEL

PLEASE REWIND